

# اخلاق عالي

اسم المؤلف  
الرجوع لعدد  
وعلى اسم المؤلف

Hekimoğlu

Numarası	: 548
Müellifin adı	: Ali
Kitabın adı	: Ahlâk-ı alâ-i
Kitabın mevzu'u	: Ahlâk
Te'lif tarihi	: 973
İstinsah tarihi	: 993
Yazının nev'i	: Ta'lik
Kitabın eb'adı	: 244x145 -175x86
Varak adedi	: 339
Satır adedi	: 19
Minyatür, resim, şekil	: Sarlevha ve baştaki iki sahifedeki tezyinat iyidir. bütün cetveller tezhiblidir.
Cildin cinsi	: Meşin, salbek şense, köşebenli, şirazeli, niklablı.

## Müellifin terceme-i hali:

Alâüddin Ali b. Abdülkadir Hamidi İspartalıdır. Kınalızade diye şöhret bulmuştur. H. 979 da ölmüştür. Oğlu Hasan Çelebi "Tezkiret üş-Şuara" sahibidir. Kanunî devri ricalindendir. Zamanının yüksek âlimlerindendir. 15 den fazla eseri vardır. Kabri Edirne'dir.





٥٤٨

MILLET GENEL KÜTÜPHANESİ	
KISIM :	H. Alipaşa
ESKİ KAYIT NO.	548
YENİ KAYIT NO.	
TASNİF NO.	





در روز و امر حد و شان و غرظ و اهر سپاس و ستایش که کثرت افراد  
فرانگینه سکس شهر و آیداده احتمال اجتماع و انتظام و وفرت  
امداد موافقین ظروف و آوونه دهور و از مننه ده امکان اندراج  
و کنجایش اولیه اول کرد کار بنده پرور و پرور و کار بخشایند  
بخشایش کرد حضرت نه سزاوار و حقیق در که کواهل میا کل انسان  
طاعت خلقت و لقد خلقنا الانسان ایله مکرم و معزز و لباس  
استعدادین و فضلنا هم علی کثیر من خلقنا ایله معکم و مفضل  
ایلیوب کمال قدرت و جلال حکمتی ایله روح لطیفین جسم کشفینه ترب  
پیوند و عالم خلق و امرده قابلیت تحمل بارمانند متناز و سر بلند ایله  
آسمان بارانست نتوانستید قرعه کار بنام من دیوانه زدند  
بس ترکیب انسان مجرد و مادی به مخوی و باقی و فانی به منظوی  
اولیله طلسم رابع و برزخ جامع اولدے **نظم**

خود جانور به مردم ندید	که مردم تواند بزدان رسید
جان دان که جا به ترن کوهر است	نه زمین عالم از عالم دیگر است
تن او را بگردار جامه اراست	اگر بنگند و بر پوشند و راست

قال

نعم خلق انسان بهتر از آنست که

بجان بین کرامی تن خویشین چو جامه که باشد کرامی بتن

لا جرم مخالف انواع تراکیب روح و جسد و تباین اطوار تراکیب روان  
و کالبد دن خلق خلق افراد انسان و قابلیات مشارب اصنافی بشوده  
تفاوت تام و تنافی لا کلام نمایان و جلوه کرد اولمشر **نظم**

اول حکیم ازل که صنعند	ظاهر اولدی طلسم نوع بشر
مختلف ابتدای قابلیاتین	بعض اهل بخیر و بعض بشر

زهی صانع حکیم و قادر علیم که تخلقوا با خلق الله امریه تمثیل  
و اقرکم الی احکیم اخلاقا درجه سینه متصل اولندری شاه دنیوی ده  
زیور فضل و کماله محلی و مزین و عالم اخروی ده صف اهل صفاده  
حشر اولمه لبرین مقدر و معین ایله **نظم**

تأمل فی الی قلنا تجد فیها جلال الله فتم الرب المولی تعالی تعالی  
و غایم صیبات صلوات طلیبات و جد اول تسیمات زکیات  
تسیمات اول مادی سبل و خاتم رسل جانبیه شایسته و خلق در که  
تفصیل صفات سعادت سماقی چون نص ایله لعلی خلق عظیم منزل و ذات  
رسالت صفاتی تکمیل دائره وجود و تبیین مکارم اخلاق چون بشو و رسل

محمد که جان و پردی نطق مسیحی	چون ابتدای قدم شرفین بشارت
کوز و قاشنه صاده و نون رفرو یا	خم زلفه نقش جسم اشارت <b>عربیه</b>
یکلی شمائله نه طیبیه زهرا	رفوح کالرو فم مطور و مشمول
اتی عله ابراهیم و ایلده	ذات علی کرم الا خلقی مجبول

ایستاده بر بکار  
آورد



و در حق رضای احدی چون که اصدق حاتم مسک و بزرگ فیلتنافس المتافسون  
افواه ارواح آل اصحابه ریزان • و سبزه رضوان سحاب •

غفرانده تابعین لهم باحساندن ثابت و خیر آن • اوله بیت

ابر رضوان که پایان نرسد بارانش | باد بر روضه که عترت و بر بارش

ذکر محامد و نشر مدح حضرت خلافت بنامی • سعادت و سعاد

جلد الله سلطان • واقاض علی العالمین احسان

چون غده کتاب • لواحد بحساب • ملک و تاب • تصدیق بر غیا و طره  
خطاب • رواج نعت جناب رشتاب • تحریری ایل مطرا • اوله کس  
لائق اولدر که بونو آند عالم غیبک سری افریح پادشاه اهل عالم اسما ی  
و بوتازه رسیده جهان لاریک افری • کوهر وصف پناه دین سید  
الانامه • جهان آرای • اوله شعر • چون فی خامه شد انگشت نمای

بنوا سازی توحید خدای

دکشا زمرنه دیگر ساخت

برده نعت پیمبر پرداخت

بر چو این زمرنه کوتاه کند

که شا کسری شاه کند • زیرا اصحاب عقول مطابق • و ارباب نقول

مستوفکر در که دانا دین و دولت توانان • و حامی شرع و دین

لی حمایت تیغ سلاطین بی امن و امان • در اگر جو یار شمشیر شاهی

و باران تیر سلطان دین پناهی • ایل بوستان شرع تازه و نمکین اولیه

تاب نکبت کبای عدای دین • و هموم عجم کفار و ملحد نیله • بی برک و  
نوا اوله سی متقرر • و اگر تاب آفتاب عدل سیاست • و نسیم عبهر شمیم

اینکه در این کتاب از تاریخ انکبوتی  
نکبت از نقد و کتاب تاریخ  
حفظ العجم

حفظ و حراست • جنابستان دولت ایشان • سلطان سعادت شاندن

واصل اولیه • بوستان دین و ایمانده کل و ریجان • و سبزه و ضمیر

ضمیر اهل عرفان • شکفته و خندان • اولی متعذر • در مشن

بدان ای خود مند با آفرین

برادر بود پادشاهی و دین

نمونی تحت شاهی بود دین پناهی

نمونی دین بود پادشاهی بجای

نمونی دین بود پادشاهی بجای

نمونی دین بود پادشاهی بجای

و اخبار بنویته ده دخی وارد کرد • الدین اس ملک حارس و مال اس له فهدوم

و مال حارس له فضایع **نظم** دین اساس ضای یزد اندر

ملک اکا حارس و کنباندر • شو که بی حارس له ضایع اولور • او که یوقدر اساسی

ویراندر **نظم** لاجوم پادشاه ارجمند • و دین پنا مان سعادتند که ملک جهان

فانی ظل زائل اید و کین معلوم • و ملک فانی به ملک باقی مضموم • ایتشکر در

عادت جمیل و سیرت حمیده و خلق خوب و خوی نیکو لری اولدر که کمر سعی و

اجتهادی میان جانه مشدود • و در ظلم و ضلالتی شهرستان دین اوزر

سدود • حفظ و حراست ممالک اسلام • و اخذ و فتح دیار کفار و ملا حده

لیام • و قلع و قمع ارباب فتنه و فساد • و دفع و رفع اصحاب بغی و عناد •

و رفع قدر عابدان عالمان • و دفع ظلم مفسدان و ظالمان • اینکی کند ولی  
شعار روزگار ایدوب • بو جهان فانی ده نام نیک و ذکر جمیل لری فخله و با  
و حیات باقی ده مناشیر بیشتر هم بر همه و رضوان • روح پر فو حله رینه  
ملاقی اولور • و الله الله تعالی که بوفضائل علیه • و مناقب سینه پادشاه



دین پناه • شهریار سعادت دستگاه • خداوند پادشاهان عالم • پادشاه  
 خداوندان بنی آدم • شهریار جهان سرور و کامرانی • کامران دیار رحمت  
 پروری و جهان بینی • در یکدانه درج شاهی • نجم جهان فروز برج جهان بینی  
 خلاصه عالم کن و کان • در دریای وجود کوه کمان لکان • حاجی ادب کفر  
 و الفساد • عن وجهه الدین • حاجی جناس الخلق والعباد • عن ایدی المحدثین  
 سلطان المغربین والمشرقین • ظل الله تعالی فی الخافقین • خادم الحرمین الشریفین  
 ناظم قلاید اکرم • علی ابیاد الابدان والرعایا • ناظر فراید النعم • علی رؤس  
 الافراد والبرایا • معز الدینا والدین • غیاث الاسلام والمسلمین • زبده  
 سلاطین عثمان • بل زبده السلاطین علی الاطلاق • سلطان العرب والعجم  
 والروم والشام والعراق • السلطان سلیمان خان ابن السلطان سلیم خان  
 ابن السلطان بایزید خان • ملک الله تعالی من خدمه وصدق • واحکم  
 من قدر به و خان • حضرت خاتمه دقایق صفات • سعادتمند ملک نشاد

شبه عدلت پرور و دین پناه	ملک دستگاه و فلک بارگاه
مدار المعالی ملاذ الاله	ولی الایادی مغیض النعم
زمی سیه حق که خلق زمین	ایک سایه سنده زماندن امین
یغریض کفیله باران جود	اولور تازه اندن ریاض جود
سرتغی کم کفره سد در مدید	انک وصفی در فیه بایس شید

زمی پادشاه دین پرور • و شهریار داد گستر • که تمامت ربح مسکونده است  
 لوای اسلام • و استیلای علای شرع سید الانام • الان ممالک محروسه حضرت

مخصوص • و دوام دولت و دوام مبارک و بقای سلطنت خانوادہ حجت  
 تا قیام قیامت حدیث شریف • لا یرال طائفه من اهل الغرب ظالمین علی الخلق  
 حتی یقوم الساعة • مضمونی ایله مقدره و مخصوص • در **مصرع** دولت درین  
 سر او کیش درین درست • اگر چه ابا عظام • و اجداد کرامی نیکه ملوک  
 زاهره • و سلاطین قاهره • ایدی لر افتخام محاکک اخطار • و اختیار مشارق  
 اسفار • و مبتدعه و کفار • دن اخذ ممالک و امصار • ایدوب توسیع دایره  
 دین • و تکثیر امت سید خیر المکرلین • و اعلائی لوای دین و دولت • و  
 ادلال اعدای ملک و ملت • استمکه مساعی جمیله • و ماثر جمیده • لری تاریخ  
 روزنامه جهان و کتابه کنار • طاق روزگار • در **شعر** بیض الوجوه  
 کریمه احبابهم • شتم لانوف من الطراز الاول • اما بحمد الله تعالی که  
 عهد سلطنت خجسته فرجام • حضرت پادشاه سلاطین • واقع اولان اخذ  
 و فتح قلاع و امصار • و قلع و قمع ملایم و کفار • و توسیع دائره دین و  
 ملت • و علو و غلبه ناموس سلطنت • انکرک اضعا فی مضاعفه و امثال  
 مترادف سی در **بسی** مثال شریف • و نمودار آد الیطنی بوابیاد لکشادر **نظم**

و اجدان آباء له عزرا	و صامین بعد فیهم غرة الغر <b>نظم</b>
چنان بود پدری کش چنین بود فرزند	چنین بود کهری کش چنان بود معدن
ارتخ او بجای صلب و کلبسیا	در دار کفر مسجد و محراب و منبر است
انجا که بود صلیف تا قوس کافران	امروز بانک و نغره الله اکبر است
و بو منقبت نامی • و موجب کرامی • خاصه سلسله دولت سلاطین آل	

بخش دوازدهم

الطراز الاول هو النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 فی اتصال المجد و دوائه اناس  
 من الحی زما حسن طراز ندان  
 و طرازه و هر طریقه فی عملک هذا  
 الکلام احسن من طراز ندان  
 و هو من الطراز الاول  
 طبعی رحمه



عثمان ابتدا با الله تعالی الی انقضای مدد الزمان در که هر خان توسیع سلطنت  
و تفسیح عرصه ملکته پدر ندن برتر و هر فتح و نصرت که پادشاه  
سابقه مقدر او منشا و یلمه پادشاه لاحق میسر اولور مثلاً سلطان دین  
محمدی برهان شریعت احمدی مقیم جاه دین سلطان غزاة و مجاهدین  
فاتح انمات البلاد سلطان محمد بن مراد انار الله تعالی بر نامه  
و نقل یوم العصات میرانه بدر محمود المسک سلطان مراد غازی بلکه جمیع  
ملوک و سلاطین ماضی به طریق فتحی ناسلوک و اخذ و استیلا سی حیرت  
الملوک اولن شهر قطنطینیة که ارتفاع سمت بار و سی مسامتت سماک  
و انخفاض عمق خندق مواصل مرکز خاک در غطت و حصانده شهره  
جهان و استواری و متانکه نادره و در آن در ابتدای دولت  
و اول سفر و نهضتده فتح بویروب تو ملک و مستقر خلافت و مطلع  
آفتاب عدل و داد و مهت نسیم جو و رافت ایله اکابر امر و  
افضل علما و طوائف ام و قبایل عرب و ترک و عجم آنده مجتمع  
و انوار علم و عمل مدارس و زوایا بسنده ملتبع اولوب قبه الاسلام  
مطلق و دار الملک محقق اولک حجت عارف کامل نامی مولانا  
نور الدین عبدالرحمن جامی خواساندن مرحوم خداوند کاره  
مکتوب منظوم احوال ایدوب بومو نایه ایا ایلد بیت

معدن کفر و محند اصنام | شکر جند تو قبه الاسلام

و مع هذا و آخر عهد شریفینده فتح قلعه بلغراد که رفعت و متانده مواز

سج شداد در حضرت شریفینه مطلوب مراد اولوب اما مطلع غزو  
سفودن ملال فتح و ظفر نمایان اولک و ظلمت کفر و ضلال انقی قلعه دن  
پایان بولک خداوند کار فلک مراتب نوع انکسار یلمه راجع و آریب  
اولک چون سر بر سلطنت و شاهی قدم مبارک دم حضرت پادشاه نمر  
منقحر و مباهی اولک اول تباشیر سحر دولت و ابتدا کاسفر و نهضت  
همایوننده قلعه بلغراد جوانب اطراف و نواحی و انافیله مستخر بندگان  
دولت روز افزون اولک و لسان حال و قال علی طریق حسن الحال  
بویستی مناسب حال انشا و ایلدی بیت باش تا صبح دولت بدو  
کین منور از تاج سحر است شر چون بنای سرای مدح و ثنای حضرت صاحب  
قران عدو شکن اول مرتبه دن بلند در که بوزن منجست خانه زمین  
انک شرف غرغه ایصال کند و رسن ایله قادر اوله بس لایق و در خور  
اولدر که دعای دولت روز افزون و بقای جاه و جلال و حشمت  
همایون که واسطه وصول اقبال عالمیان و رابطه حصول مال آدیان  
و سبب عمارت سرای شرع و دین و نصارت ریاض اسلام و سلیم  
دست تفرع و مستقامت درگاه مهین خلاقه کشاده و روی تخفیع و مسکنه  
بارگاه ملک علی الاطلاق نهاده ایده بیت از سر صدق سحرگاه مناجات کنیم  
عرض حاجت بدر قاضی حاجت کنیم شر خداوندی نیازا بنده نواز چاره  
ساز اگر چه سینه سعی و علموز دریای عجز و تقصیر مرده کم و باد پاک  
رجا و الموز صحرای شرم و تشویر مرده برین دم در صد کمر و هزار



منت که خضر و ایاس عنایت و توفیق تالی نبات ادعوی استجب کم در نظم

خدا یا کافک و نونک جیچون	صفات ذات پچونک جیچون
اور حمت حقیم کیم کجی غضبند	اونور پچون که سر و پر و عودن
که تخت سلطنت شاه دیندار	خوش اولسون روز و ماه و سال
شمار عمری ایرشد کم صاده	بجوره صا د اوله صدون زیبا
نه در صا د و الف ای تی ذوالمن	بجور عمرنی صا دت و الفدن
ایرشد رک چو ملکن کوه قافه	شمار عمرین ایر کور قاف و کافه
بقایاری دکل هرک چو کار	سعادت اوله ختم کار بار
بو عالمه سر تخت خلافت	او عالمه خداون رحم و رافت
جهانم و ایم ایت خیر نه مین	امین اولسون بمان دین آیین

بسمه تعالی حمد و ثناء فی متصل قلی یعنی دعا حضرت  
سلطنت پناهی دن شای جناب شهنشاه بی متعلق اولوق

دعای شاه کیم صاحب مازدر	دعای شاهزاده تو اماندر
جهانک بختی و جنگ جھان	سزای فسر و تاج و کیان
شهنشه سلیم اول کان رافت	ولی عهده منشور خلافت
منور طلعتدن روی دولت	وجوددن قوی بانو و دولت
درخت میوه و آبرخ شاهی	جهانک سندی و هرک پناهی
زالال یعنی کیم آینه ساند	عروس فتح اکا صورت ساند
گفتدن شرم ایدویم نیت کیم	جیاسندن و در رخسارین

هست

او کفر کیم کرم فیضند و یم	نم خوی سی در بای کرم در
جیاشول و کلو در یم صورتنده	که ایلمکنده و بی نم صورتنده
جهان طور دتی وارا اولسون	سعادت که یارا اولسون همیشه
پرو لسون جانی دولت باده	منور دین سی شهنزاده سندن
دمان و چشم ملک نور و داد	جهاک مطلبی و هرک مراد
اب و جد سایه سنده عمر سندن	نصیب اولسون علی اعدا و کد
خدا یا اید شاه و شهر یاره	شمار عمرنی عمر دو باره

بود ایچ و ایچ تالیف نه اولد و عین بیان و بعضی اخلاق کریمه  
صاحب صاحب سعادت فی الجمله ظاهر و عیان قلی در

دانش اندوزان افاضل عالم و حکمت آموزان افاضل بن آدم قنده مقرر  
و معلوم در که علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدینه که حکمت علیه اند  
عبارتدر نفوس انسانیه به مکمل فوز و سعادت و محصل قدس و طهارت  
و بیج آدمی بو علومک نکت و دقایقنه اطلاع و قیل حقایقنه ارتفاع ایتدن  
مکن و کلد که زیور کالات حقیقیه ایلد تجلی و جلوه کاه سعادت و معارف  
یقینییه ده تجلی ابد و واسطایین حکما و سلاطین علما علم مذکورده تالیف  
کتب شریفه و تصنیف زبر لطیفه ایلد صحایف بل و نحاری رقم زده  
کلاک لطایف نگار ایلدیلر خصوصاً کتاب خلاق ناصری که حکیم کامل  
فیلسوف فاضل نصیر الدین محمد طوسی که رواق حکمتک اندامدن صکره  
اساس تجدیدی طرح و تذکره فضلا بچون کلام متکلیفی نقد و خلاصه

خیمه کبره ۹۰



نقد نقد اوله نصیحه طوسی است حکیمانه  
نقد نقد دوم تالیف نه در خلاصه اشعار  
حکمتی شرح تجرید و این سیاحت اشعار  
نام کتابی شرح است بکتاب ابراهیم و در

فیه ایام ایضا

اشعار اهل حکمتی شرح است تالیف بیور و ناسخ کتب متقدمان و  
طراز دامن آفرینان اولش در نظم خون نکسته عاشق از فصاحت  
چون چهره دوست در حالت جانرا عوض سرور و شاد  
در ابدل نشاط و راحت **نثر** بعد از فصل محقق کامل مدتی ماکه از مضمون  
جلال الدین محمد دوانی که تحریر قواعد علمیه به رفع غواشی و بحریر عتاید  
دینی به کتب حواشی است که مقبول فضلا و مدوح علما در اخلاق  
جلالی نام رساله تالیفی ایله کتاب خانه حکمتی رین و اخلاق ناصری به ثانی  
انین اولک **بعده** فصیح جهان بلین مکتبه دان و اعط خطه خراسان  
مولانا حسین واعظ میرزا محسن بن حسین بیوانامه کتاب اخلاق محسن تصنیف  
ایکد هر چند اسایب معانی سی و اوکی لک کتب تحقیقات حکمیه و تدقیقات علمیه  
اوزینه شمل دکلدر اما چون تراکیب معانی سی و وضوح و ظهور یله مشتم  
والفاظ و عباراتی لوح عذوبت و سهولت اوزره مرسم در قلوب  
عامه ده جای گیر و اوکی لردن زیاده شهرت پذیر اولندر و بارها  
خاطر طاهر اندیشه و خاطر اولوردی که زبان ترکی روم اوزره  
بر کتاب مرقوم اولیکد که مقاصد حکمت علمیه بالتمام جامع و کتب نمکته به  
رابع اوله ایدی اما عوایق روزگار و علائق لیل و نهار که جمله  
بعضی تحصیل و تکمیل علوم و تدریس تعلیم فنون رسوم ایکد اول محدثه  
جمله غیبی حجاب اختفا ده پرورده و اول عذر ایسمین عذاری عوایق  
اغداردن در پرده ایدرک تا اول تاریخ مبارکه که سال فرخ فال

حساب بجزیدن و اصل عدد لفظ فرخ سال اولدی تصاریف قضایله  
شیخ دل سوزان شبتان خطه شام غیر منامده فروزان اولدی  
فی الجمله تعویق مباحده و توفیق مساعده و دواعی مجتبع و موانع تمنع  
اولوب و آخر سال بر نورده شرح شروع کیر یلوب و اوایل سال آینه  
انجام و اتمام ایدر دی **رباعیه** سالی که بود حساب و فرخ سال  
آغاز شد این رساله فرخ فال از بخت شد آخران سال که بخت  
باشد بحسابش ارفقه آخر سال **نثر** و فی الحقیقه سبب حقیقی تالیف و علمه نامه  
نظم و تصنیف اول اولدی که حضرت کرمات آیات و معدلت ریات  
که دریای جود و عطا کننده در ارم شاه فیلسوفی کبی ارزان و روز  
رزمده با دینیتدن شیر فلک شیر علم کبی لرزان و شبتان مجلس سعادت  
نشانی عود سعود و طیب بکار مطرا و کف فیاض عطاری که نوحه سار  
نوحه ساندن منزله و مبر در وزیر عالم عادل که دل فیض بخشش بحر معانی زبا  
درفشانی آندن بر دل و کف کوه پانی دریای مانی که لالی بیکرانی اکست  
کف کنار صل در مروحه آستین عدلی راحت ریان روم اولی مین  
در که من بعد رومه کرد فتنه قونمز و صبح صدق و صفا آستان  
جلالندن نمایان اوللی افق عالم دن آفتاب عدالت طونمز  
کنا هر اکرم اوجه از هزار شفیق امیر اقلیم اویه از هزار ضحان  
پناه پشت ام قهرمان تیغ و قلم جهان لطف و کرم سرور زمین و زمان  
عهد و ذبانی دامن و مانی اول مرتبه جامع در که اعدادن صفت بیکانک

بعضی از طالع آله این کتاب در آخر  
سالی شد که اگر از عدد و کلمات بخت  
هزار و دو است آخر لفظ سال  
که خوف لام است و بحسب العبر  
سی باشد خط شود بانی تا

بعضی از طالع آله این کتاب در آخر  
سالی شد که اگر از عدد و کلمات بخت  
هزار و دو است آخر لفظ سال  
که خوف لام است و بحسب العبر  
سی باشد خط شود بانی تا

الذاتک من الزجر المنع



سمت یکانگی بر مبدل و اضداد در فاضله اختلاف عارضه ایستاده قبول  
 آتشده کی خوتاب برودت آبی خریل ایکن فرید و فر آب بسیار شر شعله  
 ناری مطیع ایکن مو فی اولو پرتابین طیار و موه کنگ و کنگک و سر و  
 پلنگ بره کوسفنده کرد با لش نقش پلنگ اول شد **نظم**  
 چنان ساخت جهان را هوای دوستو که از طبیعت اضداد رفت ناسر  
 ازان کدشت که گشت خن کد پس ازین سحر سردی و باد صبا بنواز  
 عهد ملکشاهی ده اولیدی وزیر نظام ملکی آندن تعلیم ابدردی و وزیر  
 زمانه کلیدی وزارت نویشان روانی تسلیم و روان نویشان و وزیر  
 آندن تسلیم ابدردی **بیت** به است از صباری درجه در فصل به است از حاتم  
 طی و درجه در وجود **قطعه** آصف نانی که کربری زو صفش شرم  
 در جهان باشد سحر چون آصف بهر خا حسن اخلاقین اگر نقل ابله باد بهار  
 سبیل الطیب و صحر کرده هر بر کیا حالی یارب ببلی بی نظیر او کور و جوی  
 گفت در یاشنده در مهر سلیمان حایا **نظم** حای رنک رخسار و فاعدله  
 حاجی زنگ مرات صفا فارس میدان شجاعت حارس دیوان عدالت  
 وزیر اعظم میز انجم و کمال السلطنه القاهرة امین المله الباهرة **قطعه**  
 پادشاه سیرت خداوندی که در ترک هر چه رای و است را پادشاهی  
 آنکه در انکشت تدبیر سلیمان دوم مسویرت های صوابش با خواص خاست  
 نظام الملک صلاح العالم عیال الدوله العلیا علماء الدین والدین **نظم**  
 سخاو قنده خندان اولور آبر نوزور که کربان فیض ابدردی و کاکا حیدر

امین در که سلطان معین ملت بر دانا مفیض الجود والاحسان بنام دیو علی پنا  
 لازال صیت جلالة واصله الی ماسع الاقبال وصیت نواله حاصله فی ذراع  
 الآمال فثبت فی القلوب سنا بل الحجة فی کل سبلة مائة حجة  
 بدعت و بیدای جوانی در اول دولت و دین پشت و پناهی اول  
 لطف ازل پشت و پناهی اوله شرح نبی مادی رای اول  
 روشن این دولت کد کار کوکبی کوکبه صبح وار  
 نیتی چون خیر در صبح و شام عاقبتین خیر ایدیه رتب الانام  
 رغایب معارف و کماله راغب و محو نهر بکار افکار اهل فضله خاطب در  
 حقه بو حقیق که یوسف مثال اخوان زماندن کم التفات و اخوان یوسف  
 حضرت غیر ننه تحفه سی مضاعفه فرجاة در رعایت و تفقدی جان بنه مل  
 ایدر لر و کمال کردن الاترواح اتی او فی الجکل دیر اول سیدین دانا خوا  
 امل و رجا فر مصر حسانه کیدر لر و لسان حایله بو کلمه نذر ایدر لر **بیت**  
 یا محسن من لطفک احسنت اینا تاته لقد اشرک الله عیسا  
 لاجرم بو کتاب که علم تا لیس قلعه حصار حکمت علییه و زربنده منصوب در  
 اسم علم عالم آراسنه که علا دن مستقدر منسوب اولوب **قطعه**  
 نکات حکمت و اسرار فقه ایدوب الفاظ با کلمه صلیانی  
 سرونش ملک غیبی کوش جان دیردی آدینی اخلاق علایی  
 عون و عنایت الهی و بمن تربیت جهان بنامی دن رکن عظم و اثن  
 و صبح ایدم صادق در که بو کتاب او کی لردن زیاده قبول قلوب بو جود



بلکه بو کتاب شاهد کمال خلقت جدید انرا اخلاق ثنای قسمند معدود **اول نظم**

نام آدینه نصیر طوس	دیدن اخلاق و ظهور ایلک فن
بعد شمع دوان بستن	اولدی اخلاق جلای روشن
حسن آدینه حسین واعظ	یاد کار ایلدی اخلاق حسن
بارسی با فایدی تار و بودی	جمله سی اولدی چو اخلاق کهن
ایلم تازنه تن او جامه لری	زرکش روی زیبا یله بن
گفت خلق علی باشا دن	اولدی چون مسک فشانجین
بوی لطیفه معطر قلده	عالی زلف و دسان سخن
ایلدی بنده علی اخلاقین	نام عالی سنه اعلا مقودن
لاجرم ختمه تاریخ انک	اولدی اخلاق علای حسن

چون فیض خیر وجود و معین وجود و توابع وجود اول حی قدیم و ملک و دود در و ممکن اوصاف و افعالی اصلنده عدم محض و لایشتی مرفون معدود در پس لطف احسان بی شمارینه توکل و حول و قوت معدود و بتری بشکله فیض عینه توکل ایدوب هر لحظه و هر لحظه قوت و نصرت رجوع و سمت مقصود و جهت مراده شروع ایدوم و الله تعالی بتحقیق مالی جدیر و به استعین و هو علی کل شیء قدیر **مقدمه اول** امور که بیاننده در که بو کتابده بیان اولنه حق فنون اول امور که موقفته موقوف با خود موقوف علیه و کلمه باری فی الجمله مفید و معین اولمغه موصوف معلوم و مقدر و صحیفه ذمده مرقوم و محرر اوله که فن مقصوده

شروع ایلمک امور اختیاریه و ندر یعنی ارادت و اختیار و زربنه جاری و اگر آه و اضطراب دن عاری در و هر امر اختیاریه ایکی سنهیه موقوفه نته یکم علوم عقلیه ده موقدر اول اولدر که اول شینک بایستی نه ایدوکه یا با لکنه یا بوجه تا معلوم اوله ایکنی سی اولدر که فی الجمله فایده سی و ارایدو تصدیق اولنوب بو تصدیق صحیفه ذمده مرسوم اوله و هر علمک مبادی و مقدماتی وارد در که اهل قنده ظاهر در که علم مذکور یا موقوف علیه یا معین و ناصر در لاجرم بو مقدمه ده بو نکورات که مجمل اعلام اولد مفصلا شرح و بیانی ایراد اولنق التزام اولنوب پنجه بایندن ترکیب و هر بحث و جدنا سب و زربنه ترتیب اولدی **بحث اول** حکمت علمیه نکه مطلقا و علم اخلاق و علم تدبیر المنزل و علم سیاست المدن پنجه علمدر و تعریف اسمی نه در انک بیانی در اول معلوم اولسون که تعریف علم ممکن اولر الا حد اسمی سی ایلکه که توفیده اصل در و حد اسمی ایکی سنه دن حرکت در بوی باب الا شتراک که جنس در و بوی باب الا متباینه که فصل در و حکمت علمیه نکه جنسی مطلق حکمت در که انتر که کامل و حکمت علمیه و نظریه به شامل در پس مطلق حکمتی تعریف و تقسیم و اقسام معتبره سنه تنوع و تقسیم ایدوم که حکمت علمیه نکه حدسیه متبیین و بایستی عند الطالب کون کی متعین اوله اما **تعریف حکمت و تقسیم او باقیام مشهور** حکمت موجودات خارجیة نفس لامرده نه حاله ایسه اول حال و زربنه بلک در و لیکن طاقت بشریه و فایده که



و قدرت انسان ده ممکن اولدوغی مقدار بو تعریف نفس علمه شامل و کل  
و عمل بو ترسیم مقتضای نسخه حکمته داخل و دکلدر و بو مذهب صواب  
صوابه یقین و مقبول عامه محققین در اما بعض حکما حکمی تقسیم و  
علی دخی درج ایدوب بو وجه اوزره تقسیم ایلدیلر که حکمت نفس نسیانه  
علم و علم حصولی و نفس نسیانه که بواکی جتدن کمال معتدیه اولی مرتبه  
و صولی در نه کم خواجه محقق کتاب اخلاق ناصری ده که رقم زده  
کلک حکمت نگاریدر تصنیف بیوردی حکمته بو وجه اوزره تعریف  
بیوردی که حکمت شیائی لایق نه ایسه بلکه در و افعالی لایق  
نجه ایله قلمقدرد چون تعریف مفهوم و آنده واقع اولان  
اختلاف معلوم اولد که پس بو جانبدن رجوع و تقسیم حکمت ایملکه  
موضوع ایدوم تعریف حکمته مذکور اولدی که موجودات  
خارجیه بلکدر و مشمول اشیا که موجودات خارجیه لفظی اکا اسم در نفس  
الامرده ایکی قسم در قسم اول اولد که انک وجودنده برزم قدرت و  
ارادتزر که اصلا مدخلی یوقدر زمین و آسمان و اشخاص انسان و حیوان  
کسی قسم ثانی اولد که انک وجودندن برزم قدرت و ارادتزر که مدخلی مقدر  
و انلر سر وجودی نامیستدر برذن صادر اولن افعال و حرکات  
و اعمال بکس پس حکمت متعلق اولان موجودات خارجیه بک ایکی قسمه  
انفصالی ایله ایکی قسمه منقسم اولور لکن عرق شبه اول وقت بالهام  
منقسم اولور که هر قسمی عیان و تفصیلن بیان ایدیه و ز

قسم اول که برزم قدرت و ارادتزر که مدخلی اولین موجودات خارجیه دن  
بحث ایدر اکا حکمت نظریه دیرلر و بر ا طریق تحصیل بحث و نظره منجم در  
پس طریق تحصیل نه نسبت اولنوب حکمت نظریه ایله مشتمل در قسم ثانی که برزم  
قدرت و ارادتزر که مدخلی مقدر و انلر سر وجودی میستدر اولیندن بحث  
ایدر اکا حکمت عملیه دیرلر کیفیت عملدن بحث ایدو کی چون علم نسبت  
ایدرلر پس حکمت عملیه بر علم در که آنده افعال و اعمال افراد انساندن  
بحث اولور شو حیثیتدن که فنی عمل صالح و مقبول در که انی تحصیل  
و ایقاع ایملکه نفس نسیانه به موجب کمال سعادت حقیقیه در و فنی عمل  
فاسد و مذموم در که انکله ملائسه و اتصاف قلمی ذات آدمی به مورت  
نقصان و شقاوت اخرویه در تاکه انواع افعال و اصفای اعمال معلوم  
مبتین و مفهوم و معین اولوب قسم اولی الکتاب ایملکه نفس نسیانه تحلیله  
حاصل و قسم ثانی دن اجتناب ایملکه تحلیله سنه و اصل اوله و ایضا نفس  
ناطقه ترکیه سنه که قسم اوله اتصال و اتصاف در واقف و تدبیریه که قسم  
نمایدن اجتناب انفصال در عارف اولور بر موجب فحواى شریف  
قد افلح من زکاتاً ترکیه سنه حریص و مشغوف و تدبیریه دن بر مقتضا  
معای مینف قد غاب من دینها تدبیریه دن مصروف و معطوف  
خسبت و خواندن سالم و ناجی و فوز و قلاطه مذکور و موصوف اوله  
پس حکمت عملیه ک فائده مرتبه و غایت مرتبه سی مجرد علم دکل بلکه تحسین  
افعال و تکمیل اعمال در شویله که بشیره علم ثمره علم معنون اولیه دائره



اعتبار در خارج و درجه اعتدال در بیرون اولور. بخلاف قسم اول که  
 انک فائده عاید و غایت لازمه سی مجرد علم موجود است و موقوف حقایق و کما  
 که نفس نشاء دنیوی و کمال معتدبه و نشاء اخروی و ده سعاد حقیقیه در  
 زیر انفس طایفه انسان جمیع موجودات خارجی و مابین اشیای طرق صحیح و اوله  
 صریحه اید عالم و صورت تصور مطابقه و تصدیق یقینی صیغه مدرکه  
 قایم اولی مبدء اول جل ذکره صفا کمال و نفوت جلال و افعال  
 مقدسه و احکام منزله سی اید و عقول مجرد و نفوس مطهر و فلک  
 محد و اجزاء و کوه نبات و افلاک کلیه و خونی و کواکب سیاره و ثابته  
 و عناصر سیمیه مرتبه و موالیذ نشاء مرکبه که معدن و نبات و اصناف  
 حیوانات در و انسان که مستجمع قوی طبایع و نفس مجرد و جسد ماد وید  
 مؤلف و ملحق برزخ جامع در ترتیب صحیح و نبات و نسق و نظام واقع  
 او زینت مرات مدرکه سنده منطبق و مرتسم و جوهر نفس مجرد و انطباعات  
 حقیقیه و ارتسای یقینی اید متصف و مشتمل اوله کائنات و وجودیکه  
 و عوالم با سر و اول اوله نشاء دنیوی و ده ذروه کمال یقینی و اصل  
 و نشاء اخروی و ده غایت سعادت حقیقیه که اعتقاد صحیح به ترتیب در اکا  
 مل اولور و چون جلبا بدنی شق و نشین مجرد و ملایع اعلایه الحق  
 اوله جوهر داننده اولن کمال معبری که علوم صحیح ثابته در او راگ ایتمکله  
 اکا بوابتهاج و سرور و اربناج و جوهر عارض اولور که لسان  
 و اسفان انک و صفده قاهر و بیان عارفان انک شریحه عاجز و

افلاک کله در مراد هر فلک جمیع کائنات  
 و فلک تدویر اعتبار بر ذره اولی  
 با کمال اول متمم و فلک تدویر در  
 ارباب فی صفده معلوم در

حایر در **ع** و ذلک فصل الله بونی من سبیل و بوجالت اول لذت عقلیه در که  
 حکما فی ثبات ایدوب لذت جسمانیه دن اجل و اعلی و آلائش ماده دن منزله  
 اولن خواهر قدسیه پیرا نسب اولی اید و کین تقریر ایتمکله در چون  
 مطلق حکمت حکمت نظریه و حکمت عملیه به منقسم اولور و غی معلوم اولدی  
 پس مفهوم اوله که حکمت نظریه دخی اوج قسم در و هر قسم علی حق رسوم  
 رسم و مسما ی اسم در و زیر موجودات خارجی که برزم قدرت و ارا در کمال  
 وجودنده مدخلی بود در و حکمت نظریه انک در بحث اید اوج قسمه منقسم  
 اولی سی اوله که خارجده و ذهنده ماده جسمیه دن که بیولا دید کلر  
 اندن عبارت در مستغنی اوله مبدء اول جل ذکره و عقول و نفوس  
 مجرد کبی که اوساخ ماده و طبیعیه نامقدس و ادناس بیولایی و جسمیه دن  
 مقدس لمرد در اندن بحث ایدن علم که حکمت نظریه نک بو قسمی در علم الهی  
 دیر لور و علم اعلی دخی بر اسمی در و زیر چون ماده جسمیه بایه سفالت و  
 نقصان در اندن خارجا و ذهنا مبر اولن غایت علوده اولور و مستغنی  
 دلیل و بر باند در و چون اشرف بحوث علمه انده ذات که قایم و دایم  
 پس کاعلم الهی دیک دخی مناسب ملایم در و ایکنی ذهنده ماده دن مستغنی  
 اما خارجده محتاج اولندر هیئات کبری و تثلیث و تربع کبی که خارجده  
 ماده معین مشتمل و آهن اولین موجود اولور و دشن در  
 اما ذهنده جمیع مواد معینه دن عاقل و ذاهل بر شکل مدور یا مثلث  
 و مربع ملاحظه ایتمک ممکن و قابل در و بو مقوله موجودات دن بحث

لذت روحانی  
 لذت جسمانی  
 اجل و اعلی

نفس حکمت نظریه



ایدن علم ریاضی و تریار و علم اوسط و برلر و زیر احکام اقدیمین  
اطفال مبتدیین و نمره سنده ریاضت از بان قصد اید و علم الهی **مبتدا**  
اینگه ایچون بوعلمله ابتدا ایدر کرد و بوعلمک مسائلی جمله یقینیه و  
ولایلی قطعیه و اولمعه شک و ظن اندر داخل و واهم و شبهه کما اصل  
اوله نر مبتدینک طبعی یقین محضه معناد و مالوفه اوجو علم الهی طبیعی  
و فی طئه قانع اویکو طلب یقین اینگه مشغول و مشغوف و اولو  
دیگر کرد و آندر محو غنه اولن اشیاء ماده دن که بانه نقص و تبطل  
و ننده مستغنی اولمعه فی الجملة ترقی خارجه محتاج اولمعه من وجه تزل  
ابتدوکی ایچون وسط اولوب اندر بحث ایدن علم اوسط **تسمیه**  
اولنق بی جنبه و غلط اولور و بوعلم ریاضیه درت قسم در **هینا**  
و ننده سه و حساب و مویقی و اوجنقی قسم ننده و خارج ماده  
محتاج اولن در اندن بحث ایدن علم طبیعی و علم اسفل دیور **دیور**  
طبیعت که مبداء حرکت و کون در آندن باحث در و خارج و ننده  
ماده ناقصه به محتاج اولد و فی علم اسفل دینکه باعث در چون اقام  
حکمت نظریه سمت اجتنام بولک من بعد اقسام حکمت علییه که بولک بمرز  
مقصدا قیص و مطلب علی در بیان اینکه اتمام ابد لوم  
سوال ایشا که برشم قدرت و اختیار بر مذهب خلیفه اولاده اولد انجی اوج  
قسم در و هر برندن بحث ایدن بر علم حقی و مغلق طلسم در اوکی  
قسم اول افعال و اعمال در که آدمی دن شخص واحد اولد و فی جهتن

صادر اولوب غیر شخص ملاحظه اولند و فی ظاهر اولور بوقوله دن  
بحث ایدن حکمت علییه به علم اخلاق دیور و **دیور** آندر هر شخصک خلقندن  
بحث اولور که نجه اولن کر که حسن و عروج و اوجو مذموم و مقبوح اولیه  
ابنای جنبه ایله ارتباطی ملحوظ و مذکور و افراد نوعی ایله اخلاقی منظور  
اولر مثلا آدمی حد فسنده تن تنها و بی مسکن و مایه دنی اولسه حلیم و  
سخی و عقیف و اوجو غضوب و خیل و خیف اولن کر که الی غیر ذلک **اینگه**  
قسمی اهل بیت و ارباب منزلی ایله اولن افعال و اعمالی در اندن بحث ایدن  
علم علم تدبیر المنزل در **مستکار** کس اهل بیت و خانه و سکان منزل و کائنات  
سایله که اهل بیت و عیال و اولاد و اطفال و خدمتکاران و شتم  
و پرستاران و خدمه در نه و جمله مسکنه و معالیه و نه درجه و معاشره  
و مجامع اینگه کر که سبب انتظام امر معاش و حق معادنده موجب  
ارتفاع و انتعاش اولد و اوجنقی قسم عامه اهل مدینه و دیار اخلاقی  
اعتباری ایله صادر اولن اوضاع و افعال در اندن بحث ایدن علم  
علم تدبیر المدینه و بلکه مستی در بومقامه و ک مذکور و مسطور اولن امور  
کلام عامه و مقالات جمهور در اما یکیم مدتی فیلسوف محقق  
خواج نصیر زیاده بسط و تحریز ایدوب شرح و تفصیل افکار و  
آرایله غره کتاب و طره خطابین و بخت افرای و ظاهر آرای  
ایدوب بیوردی که نوع انسان و صنف بشر که مصالح اعمال و  
حاشن افعالی که مقتضی انتظام امور و مستعدای استقامت احوالی



البته بر مبداء و ناسی بر مقتضای صدور در **پس** اول مقتضای ذی اصلند  
 با طبع در یا وضع در یعنی انسان بطبعه اول افعال و اعمالی اقتضا اید و صادر  
 اولور و بابر واضح آنی وضع اید و انسان اول واضع اقتضا اید و بید فعل  
 ظاهر اولور قسم اول که اندک مبدئی اقتضا طبع اول که اندک تفصیل مقتضای  
 عقول اصحاب فکر و فراست و تجارب ارباب فهم و کثایت اولور که  
 و بونوع مخالف عمل و تداول در اول اید مبتدل و تعاقب ادوار و احوال و تعاقب  
 سیر و انار اید تحول اوطار و بواول حکمت علییه در که مذکور اولور و قسم  
 که مبدئی وضع در خالی دکل که بر طائفه تک اتفاق آسانی اولور اکا اید و سوم  
 و بر لر یا بر فاضلک که باید الهی اید مؤید و رواق کمال عون ربانی اید میشد  
 اولور بنی علییه التکام کی و یا ولی و امام کی وضعی اید اولور بوقسم نوامیس  
 الهیه و بر لر بود فی حکمت علییه کی اوج صنف در اولور کی اولور که هر شخصه  
 بانفاده راجع اولور اکا احکام عبادت و بر لر ایکنی سی اولور که اهل سازد عباد  
 اولور مشارکت و اختلاف لری جهندن اکا مناسکات و معاملات و بر لر اوچنی سی  
 اولور که مالک و بناد و بجا بر عباد و مشارکت و مخالط لری عبادی اید عارض  
 اولور اکا حدود و سیاست و بر لر و بوعلمله اهل شرع علم فقه و بر لر چون  
 بومقوله اعمالک مبدئی بر واضعک وضعی در لابد تعقیب احوال و تغلب احوال  
 و تطاول روزگار و تعاقبات مقتضیات ادوار و تبدل ملل و تحول مجمل  
 اید موضع تغیر و محل تبدل واقع اولور و بواب تفصیل جهندن اقسام  
 حکمتن خارج در **پس** بر نظر حکیم و روش فیلسوف قضایای عقل صرف بتبعه

مقصود و کلیات امور که تطاول روزگار بطنطس و تعاقب و تبدل و  
 تخیله مندریس اولور اندک تفصیل مخصوصه در اما علی سبیل الاجمال احوال  
 مسائل حکمت علی در انتهی کلامیه بوقیمه اید برین نسخ که شرایع انبیاء و علیهم  
 الصلوٰه و السلام واقع در وضع نوامیس و شرایع اقتضای حال اهل روزگار  
 کوره اولور و فتنه راجع در **مثلاً** نکاح اخوات شریعت آدم صنفی و مکه  
 بنوع دیگر شخاص بشری نابدید و انبشار نسل آدمی لره احتیاج شدید  
 ایدی **حلال** و مشروع اولور چون نسل منتشر و ضرورت مند فوج اولدی  
 حوام و ممنوع اولدی و الله تعالی علم و حکم **بش** فی فن مقصود و علم  
 مطلوب که حکمت علییه در فایده مترتبه و عایت متاخره سی نه سنه  
 اید و کین بیان اینک در اشارت سابق اولدی که بر امر اجتنابی شریع  
 اینک حقند اگر چه فایده تایه اعتقاد کافی و تمام اما فایده نفس امریه  
 بعقد بهاسنه اعتقاد اینک موجب نشاط و اقدام و مفید کمال اهتمام  
 و فایده حکمت علییه یہ اگر چه ضمن کلام سابقه اشارت محرک و رزق سابق  
 اید اولدی اما مزید تشویق طالب و ترغیب راجع ایچون تفصیل  
 عبارت و کثیر ترولوج و اشارت اولور بقید و بدیع و کلام **پس** معلوم  
 اولور که فایده تحصیل علم حکمت علی اولور که نفس انسانی حکمت نظریه سی اید  
 وجه سابق او زره اعتقادات حقه و علوم مطابقه اید تخیلی و عقاید ظاهری  
 و جهات بسیطه و مرکبه دن تخیلی اولور قد مضمره حکمت علی ذی تحصیل اید  
 اندک سی اید فاسن اعمال و مکارم اخلاک تفصیلنه عارف و مساک

عبارت از نفس الهیه و  
 و شرف فی الله و  
 از مشرق







که نصیب و کرامت نصیب از ویم. اگر حکمت نظری و کامل و درج درونی  
اعتقادات صحیح و معارف و علوم مطابقت یافته باشد. اولی قد نفکره حکمت علیّه  
دخی تحصیل ابدی. مقتضای علیّه عامل او بود تهذیب اخلاق و عبادت  
محبوب و خلاق. اینک علم و علی و روش پوشیده حامل اولیّه ارواح عالم  
و انوار سامیه به علم علو و طهارت جستن و نجس. و تقدس و روحانیت  
جستیدن موانع او بود. الجنسیه علی الفهم مقتضای اول جستن جد  
و خروج. و الجنس الجنسی کلی مستعد عاقل بود ترقی و خروج.  
اولوب. مقایسیدن جمال شاهقه و مثال شامه قطعه سوزن و باره  
آهن کند و به نجه جذب ایدر سه اول نجه و سوال او زره ملاء اعلا. انی جان  
بالایه جذب ایدر صراط مابینی کالبرق الحافظ و الترح العاصف مرور  
عبور ایدوب حظایر قدس و محافل اندن. استعدادینه مناسب  
روحانیتنه ملائم مقصد و مستقر کرامتد ابد الابدین. مؤبد و مخلد خالید  
فرقه سندن اولور بیت عالم و عامل اولور یکدین او ندوه ویم ساکن فردوسی  
اولور لودک الفوز العظیم. و بو تقریر لودن ظاهر و روشن اولدی که علم اخلاق  
طب و روحانی در. ننه کم صنعت طب علم جسمانی در. زیر انفس انسانیه  
اخلاق روده امراضی و اعمال خبیثه اعراضی در. و بو علم نرفعه نفسک  
اخلاق روده سی ازله و افنا. و اخلاق رفیه بین ادا و امت و ابقا قلوق  
اولور. ننه کم علم طب بدک صحت حاصله بین حفظ و ادا. و مرض عارضی  
و دفع اینک صحت را به سی عادت. اینک مقرر در. پس علم اخلاق ناید.

علم اخلاق طب و عبادت

اولدر که. اول انفس هر خلقدن عالی عاری ایست اخلاق حسنه تحصیل اولنه  
و اگر کمال خلق روی عارض و طاری ایست اخلاق حسنه به تبدیل اولنه. و  
اگر نفس اصل جلیسته خلق حسن و خوی نیکو او ز رینه جاری ایست اول خلق  
ادامت و تکمیل قلنه. پس بو مقامده بزه لازم اولدی که تبدیل خلق حد  
مکن و مقدور. و آدمی خوی کسب آخو خوی حاصل خلق قد ائنه قابل  
و بیسوز. میدر عیان. و اقاویل حکمای بو مسئله ده شرح و بیان ایدر  
معلوم اوله که بو مسئله ده حکما دن منقول اولن اقوال معتبره اوج قول در  
برخی سی اولدر که تبدیل اخلاق مطلقا امر متبع در بر خلق که ذات آدمی  
حاصل اوله اصلا تبدیلی نامقدور. و از آله سی غیر مستدر. زیرا خلق امر طبیعی  
و امر طبیعی عوارضدن متاثر. و موضوعدن بتبدل متغیر اولر. اینک  
قول اولدر که خلق ایکی نوعدر. بری سی طبیعی یعنی اصل خلقده و کوزو  
بحول در انک تبدیلی مستعددر. و بری سی دخی الفی و عادی در یعنی مالک  
و معتاد اولمقدن حاصل اولور. و انک تبدیلی نمکندر. او چینی قول اولدر که  
اخلاق با سر تبدیلی مکن و از آله سی مقتدر در. زیرا هیچ خلق طبیعی و حیوانی  
دکندر بلکه سباب خارجه و معذات عارضه دن حاصل اولور پس فرض  
تبدل و امکان تحولدن هیچ حال ذاتی لازم کمر و هیچ احتمال و تسامع  
مترتب اولر. و عامه حکما و جمهور علما بو قولی تصحیح و بو مذهبی  
اختیار و ترجیح ایلدیلر. و بو قول فصل و مذمت جزل در. اینک  
دعوت و شریعتی بو قول مبنی. و مشایخ طریقت و علما ک تربیت

مطلوب بیان امکان و عدم امکان تبدیل اخلاق علی مقوله اقوال



طریق دیگری بود و این از زینت جاری در و حقیقت بود مسئله بر مسئله افروزی  
 مبتنی در و حکما اول مسئله ده دخی اختلاف تمیز در و هر طائفه بر طریقه  
 کشیده در و اول مسئله بود که افراد نفس انسان اصل خلقت و مبدأ  
 فطرته نه کن از زینت مجبول و نه نبات و حالت مفسور در بعض حکما  
 و ارباب ولدی که خلقت و طینت و آفرینش و جبلت و غیر نفس از زینت  
 مجبول و کمال صرف از زینت مخلوق در اما بعد از اول امور شهنوائیه  
 خیسینه و جاریه احوال دینه جیش و ترک اهل تحصیل خیر و  
 سعادت و مخالطه اهل شر و شقاوت و ایتمکه کتاب ملکات رده  
 و تحصیل اخلاق ذمیمه الیوب اصل خلقت و مبدأ فطرته مخالف و متا  
 اولور نه کم حدیث شریفه وارد اول شد که کل مولود یولد علی  
 الفطره ثم ابواه یهودانه او ینصرانه او مجسانه **فصل فارسی**  
 بدست خویش نه میکنی تو صورت خویش و اگر نه ساخته اندت چنانکه میس  
 و بعض حکما بو طریقین مارب و بود مذمک کنه ذاهب اولو دیدیر که  
 نفس انسانی اصل خلقت و مبدأ فطرته و شیخ طبیعتدن مخلوق و  
 مجبول و جوهر نفس اگر چه نورانی در لکن ظلمات طبیعتی فخلط اولغله  
 شر و شقاوت از زینت مجبول در لکن بعض بعض نه توفیق رفیق و  
 عنایت مادی طریق اولغله تبدیل خلقت و تکوین فطرت ایدوب  
 کسب خیرات و استفاده مبرات ایتمک اولور اگر شر و شقاوت  
 نهائیده و جوهر ظلماتی جوهر نورانی به غالب مطلق و کل ایسه و جوهر حکما

اکا ذاهب اولور که نفس انسانی حد نفس اصل ایتمده نه خیر نفس و سعادت  
 صرف از زینت مجبول و نه شر و شقاوت بخت از زینت مجبول در بلکه  
 طرفینه قابل و استعدادی هر جانه حاصل در اگر توفیق معاونی اولو  
 اخلاق رضیه و اعمال ستیخته تحصیل ایدوب اهل سعادت و کمال و اگر  
 خذلان معارفی اولوب اخلاق رویه و افعال ستیخته حاصل فلورس اهل  
 شقاوت و کمال اولور اما جالینوس مذاب رابعه ذاهب اولوب  
 دیدی که نفس انسانیه اوج قسم در بر قسمی اولور که بالطبع خیر در یعنی  
 خیر نفس از زینت مجبول در بر قسم دانی بالطبع شر تر در یعنی شر صرف  
 از زینت مجبول در و بر قسم دنی ایکی جانه مائل و ایکی طرفه قابل  
 و بواسطه دلیل و برهان ایراد ایلم که نه کم اخلاق ناصری و منقول  
 بر اطناب بدن اجترار ایدوب ایراد ایلم که و دخی جالینوس ایدی که  
 بر بالعیان و المشاهده کور و روز که بعضی کنه لک طبیعت خیر اقتضائیه  
 و بر وجه اول حال دن مستقل اولور و بر قسم قلیل در و بعضی کنه لک  
 طبیعتی شر اقتضایید و هیچ وجه خیری قبول الیوب شر دن مستقل  
 و بر قسم قسم اولدن اکثر در و بعضی کنه لک طبیعتی ایکی سنه دخی قابل  
 مصاحبت اختیار یله خیر و مقارنت شر یله شر تر اولور و بر  
 قسم متوسط در پس جالینوس دن نقل اولونان کلام مقتضای از ز  
 بعض اخلاق قابل تبدیل بعضی تبدیل مستحیل اولور اما جمهور  
 متاخرین و عامه محققین سابقا نقل اولونان مذاب از ز در

طریق جالینوس امکان تبدیل اخلاق  
 نظر الی بعضی دون بعض



هر خلق تبدیلی ممکن در زیر این پنج خلق طبیعی و کلدر که تبدیلی مستمع و انتقالی  
 محال اوله اگر هر خلق طبیعی اولوب تبدیلی محال و انتقال و تحویل  
 استحالیه استمال ایده ایدی شریع و نوامیس که انبیاء علیهم الصلوٰۃ  
 احکام و تائیس استیکدر ضایع و بطل و قوانین تربیت و سیاست  
 که علما و امارانفاذ و اجرا است اتفاق استیکدر رعیت و بی طاعت اولیک  
 عامه اهل عالم تعلیم و تادیب اولاد و اطفال و تربیت و تنقیف اسرار  
 و خدم و حشم اینکده متفکر در و تادیب و تربیت نفعی ظاهر و فایده  
 محسوس و مشاهد و عاید سی و روشن باهر در **پس** تبدیل اخلاق ممکن  
 ظاهر در غایه نافی الباب بعض اخلاق مخلد ممکن و استوار بولشد  
 و جوهر نفس انگ آمار و احکامندن طولشد **انک** بک خلقک از آنه و  
 تبدیلی غایتده دشوار و عیسر و بمقوله اخلاق اصحاب جمل و شفا و  
 بسیار و کثیر در و بمقوله اخلاق از آنه سی ریاضات شدید و مجاهد  
 کثیره عیدده استر اینچون اکثر جهال و ناقص خلقه بتدل نامکند و بوجمل  
 ایدوب تبدیل خلق و تکمیل نفس طریقه مجاهده و ریاضت اینکدن تقا  
 ایدوب قلل جهل و ضلالته تصاعد ایدر **پس** اگر امتناع تبدل  
 خلقه احتمال و یروب تادیب نفوس انسانی و سیاست اشخاص بشر  
 خصوصند تکاسل و اهل اوله و هر کشی نک زمام امور طبیعیه الله  
 و بریله اکثر خلائق نقصان و شقا و تده قلوب بعض اسیر فسق و فساد  
 و بعض مبتلای غضب و غنا و بر طایفه دام حوص و طعنه گرفتار

و برزمره قله کبر و نخوتدن حسیض زل و کشته کونسا را اولیکدن کمن حمت  
 رحمان و لطف و عبارت حضرت منان اقتضا ایددی که بعض نفوس بو  
 ورطه لردن خلاص و قرب قبولند خاص خاص الخاص اوله لاجرم  
 انحر بچون مؤدب و معلم احسان ایدک مؤدب اول اکثر نفوس خلافت عوما  
 شریع و نوامیس الهی در خاصه شریعت جناب حضرت خاتم که ناسخ شریع  
 و مل و فتم ادیان و محل اولعین رسوم خیرات و فنون آدابک جمله  
 جامع و انوار فیض و تکمیل شمس قواعد و قوانیندن لامع در **پس**  
 نافی اصحاب عقل صبیح و ارباب تمیز و ترجیح اولیکده خصوص حکمت  
 علی در که بو کتاب بر بعون الله تعالی فراید و فواید و جلال مسائل  
 و خفایای زوایای حکمای متقدمین و فضلال متأخرین دن نقل  
 و راوی در هر چند اخلاق ماضی و جلایده بو موضوع تقریر و  
 وجوه و دلایله و بل عیون مسائله مواضع اباحت و مواقع انظار  
 وارد در که مسوده اولی ده ایراد و تقریر نه جائز اولشدق **طالع**  
 ارباب استماع ردای ملالت و ساسمکه منزل و امتداد اطباب طیار  
 غیر متحمل فهم اینکین بو بیضیه ده افکری ترک اینکده عازم اولدق کمن  
 بو قدر ایراد ایدر و ز که کر که مذهب جمهور و لسون که هر خلق تبدیلی  
 قابل در کر که کلام جالینوسدن فهم اولن اولسون که بعض خلق  
 قابل تبدیل و بعض آخرک تبدیلی مستحیل در بر هر حال و تقدیر علم اخلاق  
 اجتناب مقرر در زیر بعض اخلاق امکان تبدیلی بو علم احتیاجده



و جمله نک تبدیلی نکلن اولمق مضرو منافی دکلدر نه کم علم طبه احتیاج اولمده  
 جمیع امراض قابل علاج اولمق لازم دکلدر زیرا بعض امراض قابل علا  
 و اندن تصحیح مزاج ممکن دکل اید و کی متفق علیه در مع ذلک علم احتیاج  
 صحیح و ثابت و سبزه نفعی بوستان قلوب عقلا و ثابت در  
 کذلک علم اخلاق محتاج الیه اید و کی محقق و حکما و علما را اسنده  
 مصدق در بعض اخلاق قابل تبدیل دکلسه ذنی احتیاج مزبور  
 منافی دکلدر بعض آخر امکان تبدیلی و قابلیت تحویلی کافی در  
 و بتو تقریر یله بمقامه ایراد اولان اعتراض مندرج اولور تقریر  
 اعتراض بود که بعض اخلاق اصلا مبتدال اولمق احتمالی بود و  
 محتمله از آنکه سی قطعا ممکن دکل در تجربه بود که شاهد صدق و برهان  
 ساطع و عیان و مشاهده دلیل قاطع در مثلا بعض نفوس بر وجه  
 غیاوت و بلادت از زربینه اولور که روزگار در از مدته دور  
 اکا تعلیم و تفهیم ایتمه صرف مقدور اولنسه دقایق فنون و تحقیق  
 بشی جزئی فهم الیمز و شیخ رئیس ابی علی بن سینا بو حاکمه بلا دته متناهی  
 دیو تسمیه ایتشد و دیشدر که شکل اول بدیهی الانیاج در و لیکن لمید  
 مناسبت استخراج نتیجه دن عاخر و مطلوبه نافعانه اولور هر چند صغر  
 و بکری به تصدیق ایلر اما اصغر کبرده اندازجه واقف اولیوب  
 نتیجه ده توقف الیمز و وجه اندفاع تقریر مزبور ده وافی در زیرا  
 بعض اخلاق امکان تبدیلی احتیاج علم اخلاقه کافی در و الله تعالی

علم بحث ثالث حکمت عملیه که اوج علم در موضوع علمیه نه سنه لور در  
 انگری بیان ایتکده در و بعض مبادی تصویریه و تصدیقیه که علوم  
 مذکوره ده محتاج الیه و موقوف علیه در بو سیاقه مبین و معین  
 اولنور اولامعلوم اولسون که علوم متداوله دن هر علم و فنون  
 معتبره دن هر فن مسائل متکثره و مباحث متعدده در و هر شی که  
 امور متکثره اوله اکابر جهت وحدت کرک که اندر عرض اعتباری ایلدشی  
 واحد اولوب علی حده مطلوب و مشروع فیه اولمق ممکن اوله چون حکمت  
 عملیه ذنی امور متعدده و مسائل متکثره در اکا ذنی بر جهت وحدت  
 کرک و اول جهت وحدت مسائل متعدده مذکوره موضوع واحد دن  
 ایتد و کی در زیر مسائل دن بر طائفه بر علم اولوب طائفه آخری علم آخر  
 اولد و غی بو طائفه بر موضوع دن بحث اید و ب اول طائفه آخر موضوع  
 بحث ایتد و کی در و آریاب معقولات تمایز العلوم بحسب تمایز موضوعات  
 دید کلرنیک معنی سی بود مثلا علم طب جدادی دن بحث ایدر صحت و  
 مرض جهندن و علم بیته اجرام علویه و سفلیه بسیطه دن بحث ایدر  
 لاجرم هر بر بیسی علم علی حده و فن مستقل اولوب بالاخره خلط اولکد و موضوع  
 علم ناید و کنه اکا اولن علم مذکور که تحصیلنده غیبیه اوزره در  
 مثلا علم اخلاق اخلاق نفس انسانی دن بحث ایتد بعضی ایدر ملاحظه و تصور  
 ایللیوب شروع ایلسه بصیرت مآنه اوزره اولور بحث هر مسئله که کلور  
 ملاحظه ایلره اگر اخلاق انسانی دن بحث ایلسه علم مطلوب بدن اید و کین



بیلوب تعلم و تفهمه راغب اولور و اگر خلا فی ایسه مطلوب کشته داخل کل  
 اید و کنه عارف اوتو طلبندن مارب اولور و تفصیل سباحت و فو  
 تحقیقات چوقدره بوساله انک بیانیه متحمل دکلدر و بزمن بعد حکمت علییه  
 که بو کتاب بیانچون موضوع و طالب کمال نفسچون محل توجیه و شروع  
 موضوعی نه و علوم غلنه که انک احوالی در موضوع علوی نه لردر بیان و  
 مخدرات معانی تک چهره لرین برقع عباراتدن عیان اید لوم تا که شاک  
 کتاب و سامع خطاب اولنلر بصیرت تامه ایلک متصف و انهار و عیون  
 بیانندن مغترف اولدر حکیم محقق خواجه نصیر طوسی ایدر که چون علم  
 شروع فیه نفس انسانی نیجه خلق اکساب یک کرک که آندن صادر اولنلر  
 حیل و محمود اوله اکا علم در بس بو علم موضوعی نفس انسانی در اما شول  
 جهته که آندن افعال جمیله محموده یا قبیحه مذمومه بالا اختیار صادر اولور  
 بس اوله بلک کرک که نفس انسانی نه در و غایت کالی نه نسنه در و قوتلری  
 نه لردر که آنلری وجه محمود اوزرینه استعمال ایدجک کمال و خیر که مطلوب انسانی  
 و اصل اولور و درجه کمال و مراتب سعادتندن مانع نه در که آندن اجتناب  
 ایتمک دخی تحصیل خیر و کماله لازم در و بو تحلیله در خارج ایلک یعنی نفس  
 ردایل اخلاق و قبا یخ اعمالدن تی و خالی قلمقدر و اوکل تحلیله در خارج  
 اید یعنی نفس جلایل اخلاق و محاسن اعماله مزین و خالی قلی در و بعض  
 اصفیای تحلیله عدنی در مقدم قلدیلر تحلیله که وجودی در **نظم**  
 ترک بدی مقدمه فعل نیکی است اول علاج مردم بهیار است

موضوع حکمت علییه

خود نفی مطلق اول لفظ شهادت اول اعوذ و انکلی الحمد والقی است  
 اول بشوی دست و پس انکه نماز کن یعنی بشوی دست زهره آن نه باد است  
 بس طالب خیر و سعادت اولنه اخلاق و افعال حسنیه بلک کرک که چهره وجود  
 انسانی محلی اوله و اخلاق و اعمال ذمییه دخی ملک کرک که مرات وجود آدمی  
 انردن پاک و مجلی اوله **شعر** عرف الشرائع لکن لتوقیت  
 فمن لا یعرف الشریع من الخیر وقع فیه **نظم** بس معرفت نفس انسانی و قوای ظاهر  
 و باطنی سی نه لردر بیانچون و کمال و نقصان و سعادت و شقاوتی نه  
 و نه لردر در اظهار و بیانچون اوج مقام ابرار اولنلر و هر مقامه  
 نیجه امور مهمه و فواید نافعه مندرج قلندی **مقام اول** نفس انسانی که نفس  
 ناطقه ایلک تعبیر اولنور نه نسنه در انک بیاننده در معلوم و لسون که حکما  
 نفس ناطقه دید کلر نه سان شرح مطهره روح دیرلر هر چند یسئلونک  
 عن الروح قل الروح من امر ربی آیت کریمه سکا اشارت شریفه  
 اولدر که حقیقت روح من بیان و مابیتی نه اید و یک کشف و عیان  
 قصد ایک مؤمن اولنه روا و ادب عبودیتیه لائق و سزا دکلدر بناء علیه  
 مشایخ حقیقت و علماء شریعت دن نیجه ائمه کبار حقیقت روحه  
 تکلم ایتمکدن آبا و فرار ایلدیلر لکن ظاهر لا اقل محتملدر که قرآن عظیم  
 و فرقان کریم ده بیان بنورلین حقیقت و کنه مابیت روح در که قد  
 تام و فصل خاص و جنس عام ایلک اولور اما بعض عوارض خارج و آثار و  
 خواص ظاهر سی ایلک ترسیم اولنمونه منع یوقدر لا اهرم جمهور علی و کافه



حکما مبتدیه تعلیم و طلب کمال تعلیم چون تعریف ترسیم و بیان  
 دیدیم که نفس انسانی بر جوهر بسیط غیر جسم و جسمانی در بالذات مستقلا  
 ادراک و تعریف و بدن محسوس آلات و قوی بسیطه تدبیر و تصرف  
 ایدر و بتو تعریف قول کافه حکما و مذمب اکثر شیخ صوفیه و مختار بعض  
 علماء کلام در و ما میت نفس طقه و حقیقت ر و حده اقوال چو قدر  
 لکن طلب اختصار چون مختار اولن تعریفین بغیری سنی ذکر است که حضرت  
 شیخ کامل بکمال شیخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس ستر کتاب عوارف  
 المعارف مذکر میور شد طالب تفصیل اولن کتاب مذکور به رجوع  
 ایلسون اما بتو تعریف مذکور ایضاح و تحریر و فوائد قیودین ایضا  
 و تقریر ایچون التی امر ایراد اید که لوم که نفس انسانی طاقت بشری ایشد  
 مقدار معلوم اولوب معرفت نفس عرفان رب العالمینه که اتم مراد است  
 و سرایه سعادت و اول واجبات و مقدم طاعت و عبادت در وسیله  
 اوله امر اول اثبات وجود نفس در امرانی نفسک جوهر اوله پس بیان  
 ایدر امر ثالث نفس بسیط اولد و عین عیان قلوی در امر رابع نفس جسم  
 و جسمانی دکل اید و کن تقریر اینکدر امر خامس نفس بنف مدبرک و آلات  
 اید متصرف اید و کن تحریر اینکدر امر سادس نفس جوهر محسوس دکل  
 اید و کن کشف و تنویر اینکدر امر اول که اثبات وجود نفس طقه در  
 معلوم اولاکه نفس انسانی تک وجودی بدیهی اوی در و بدیهی اوی  
 دلیل و بیان وجه و برهان کتور مکن مستغنی در زیر اظهار اشیا

انسانه کند و حقیقت و ذاتی در که بران و بر ساعت مخفی و نامعلوم اولن  
 بر قدر و کرک خفیه کرک بیدار کرک مست کرک اشارت جمیع احوال و اطوار  
 نفس انسانی کند و ذاتش شعور است شعاردن حالی و دکلدر و انسان مفت  
 ذاتیه حجت و استدلاله محتاج اولن زیر انشی اید نفس باینده تحلیل و اسط  
 محال در اما نفس مجرد میدر مادی میدر جوهر میدر عرض میدر و سایر  
 احوال و خواص و احکام و عوارض دلیل محتاج و اثباته موقوف اول  
 جائز در و ایلر کرک اکثری وجدان صحیح و ذوق سلیم اید معروف در  
 لکن تبیین و توضیح علماء باینده پنج صحیح در بناء علیه امور ماتی و  
 ایراد اولندی امرانی جوهریه نفس در معلوم اولاکه هر وجود ممکن یک  
 قسمه منحصر در برکی جوهر برکی عرض زیر اگر قیامنده غیر محتاج ایلوب  
 بنف قائم ایسه جوهر در اگر بنف قائم اولوب قیامنده آخره محتاج  
 ایسه عرض در و اول آخر که انکه قائم در بو عرضک موضوعی در جوهرک  
 مثالی حکیم که بنف قائم و قیامنده آخره محتاج و تابع دکلدر عرضک  
 مثالی کون حکیم که بنف قائم اولوب بلکه جسد قائم در حقه جسم اول  
 مجرد لون بنف قائم اولن طور عقلدن خارج در و جوهر دنی یک  
 قسم در برکی مجرد برکی مادی در مجرد اولدر که اکا اشارت حیه قابل  
 اولوب تفویق و تبعیض اینکد بر اولیه عقول و نفوس کی و مادی  
 اشارت حیه قابل اولوب تفویق و تقیسی ممکن اولندر جسم کی  
 و حکما اثبات جوهریه بنفد نه دلیل قامت ایلدیر و خواجه نصیر



کتاب اخلاقه پنجمین ایراد ایلدی. **برائمه** آن اخصر فی نقل ایدیه لوم  
 و اول بود که چون عرض موضوعات مقبولی و محولی و موضوع بونک قابل  
 و حاملی نه و نفس انسانی دائمی صور عقلیه علمیه حامل قابل در زیر صور  
 علمیه نفس تحصیل اید و ب اول صور اکا حامل و لمقدن خالی دکلدر پس  
 لازم در که نفس جوهر و موضوع او کو ب صورتی قابل و حامل اوله **پس** نفس  
 عرض اولی ممکن دکلدر **زیرا** عرضیت ب معنایه منافی و مباین در  
 اما ب دلیل نظر ظاهر وار در **زیرا** حکما قیام عرض بالعرضی تجویز ایلدی  
 و حرکتی سرعتی اکا دلیل کتور دیکر حرکت عرض و سرعت دخی عرضینه  
 سرعت حرکتی قایم در دیدیکر **پس** ایلد او یقینی پنچون جائز دکل که نفس  
 عرض و صور علمیه دخی عرض اولسون و ب عرض اول عرضی حامل و قابل  
 اولسون **پس** جوهریه نفسده سائر ادله یا اعتماد اولسون **امرا**  
 بیان بساطت نفس در **بوتقاده** بسیط دن مراد اولدر که اصلا تجزیه  
 و تبعین و تفرقه و تقسیمه قابل اولیه و مرکب آنک خلافی در بیعت  
 ذوا جزا اولوب اجزائیه بری برندن تفریق اینک ممکن اوله **چون** بو  
 مقدمه مفهوم او که **پس** معلوم اولسون که نفس انسان بسیط در معنی اجزا  
 و ابعاضه یوقدر و تفریق و تقسیمه قابل دکلدر و یکی اولدر که بعضی  
 بلا شبهه بسیط در وقت کبی مثلا نفس انی تعقل ایدر و تعقل خود  
 صورت معقول ذات مافکده مال اولمقله اولور **پس** اگر نفس منقسم اولید  
 آنده نشی غیر منقسم حال اوله مزی **زیرا** ممکن انقسامدن مالک

دخی انقاسی لازم کلور چون حال که وحده متعقله در غیر منقسم در لابد  
 علی دخی که نفس ناطقه در غیر منقسم در و هو المطلوب **امرا** رابع نفس ناطقه  
 جسم و جسمانی دکل ایدوکی در اول معلوم اولاکه جسم اول جوهره دیکر که  
 جهات ثلثه اعنی طول و عرض و عمقده انقاسی قبول الیه و جسمانی و  
 مراد اولدر که یا نفس جسم ده یا هیولا اجسامده حال اوله **پس** جمیع  
 اعراض که جسمده حال در و صورت جسمیه و صورت نوعیه که هیولی ده  
 حال در جسمانی در و کاه اولور اجسام و اعراضه جمله سنه جسمانیات  
 دیکر که چون جسم و جسمانی نه در معلوم اولدی **پس** مطلوب که نفس  
 انسانی جسم و جسمانی دکل در دیکر ظاهر او که **زیرا** هر جسم و جسمانی  
 منقسمه نفس خود غیر منقسم ایدوکی امر ثالث تقریرین ظاهر اوله  
**پس** نفس جسم و جسمانی دکل ایدوکی دخی ظاهر در **امرا** خامس نفس لذت  
 مدرك و آلا نه متصرف ایدوکی در **چون** سابقا معلوم اولدی که  
 نفس کند و سنی ادراک ایلر بلکه ادراک ایدو کین دخی ادراک ایلر و  
 جائز دکلدر که نفس کند و سنی آلا نه ادراک الیه **زیرا** ایشله نفس نشند  
 آله تخیل اینک ممکن دکلدر و حکما که عقل و عاقل و معقول متحد در دیکر  
 مراد لوی بومعنی در نفس کند و سنی ادراک ایشله سی واسطه ایلد دکلدر  
 دیکدر اما نفسک آلا نه متصرف اولد دخی ظاهر در **مثلا** آله بصیر  
 ادراک مبقرات و آله سمعه ادراک مسموعات ایلر و علی هذا القیاس  
 و بو تصرف علی در که قوت مدرك دن ظاهر اولور و بر تصرف دخی



ایدر اول اولد که ادر اگردن مکره تحریک اعصاب و عضلات ایلر و بو  
 تحریک بسی ایلد بدن افعال متعدده ظهور ایلر و بو تصرف تحریکی  
 که قوت محرکه دن صادر اولور و بو وجهله صادر اولن افعال افعالی  
 اختیاریه دیر لر و بو افعالک کیفیت صدوری و کیمیه مباد و اسباب  
 علم طبیعی ده بیان اولور **امر سادس** نفس جو اسله محسوس اولد و  
 چون نفس جسم و جسمانی دکل اید و کی ظاهر اولد **پس** جو اسله محسوس  
 اولد و غی ظاهر در **زیرا** جو اسله محسوس اولن با جسم در یا جسمانی در  
 چون نفس ناطقه جسم و جسمانی بدن مجز و معز در **پس** محسوس اولن  
 دائره سندن منز و مبر **در بیت** زانودی بحسب تن جانان نماید  
 جانت تن نازک او جان نماید **مقام ثانی** چون نفس ناطقه تعریف  
 و تعریفک قیودی فوائدینه توقیف اول مقدار که طاقت بشریه  
 اکا و اصل اولد بو امور مذکوره ایلد اکا تبییه و اعلام حال اولدی  
**پس** شدن کبر و نفس ناطقه تک وجودی هلاک بذکره زائل و انیت  
 ذاتی انهدام بنیا و جسد یله باطل اولیوب بلکه بعد مفارقه البدن  
 و ایم و باقی و عالم مجزاده متصل و ملاقی اولوب ابد الابدین زمره  
 خالیدین دن اولد و غین بیان اید و لوم که بزیم مطلوبه غظیم نافع  
 اولد و غندن غیر حکمت و شریعتده اصل جلیل و مرام مهم در **زیرا**  
 سعادت اخرویه تک نبوتی اکا بشتی و عزات خسر و حانی بو شجره دن  
 نجتی در و کافه حکماء الیسن و عامه فلاسفه طبیعیین

بو ستمه یایل و بو قوله قایل اولمشدر و حکما دن بو مذمبه مخالف  
 کمنه یو قدر **الافرق** طبیعییندن بر شتر منه مذمومه و فرقه غریبه  
 که منازل حکمت و فلسفه حقه به راه بولیوب بیابان طبیعتده افتاد  
**چاه** اولدی لر و انلره حشایشیون دخی دیر لر **زیرا** انسانی که  
 خلاصه عالم و خلیفه الله الاعظم در حشایش فلوات کبی دایمیت  
 و شرف معاد و دولت بقا و لقا اکا غیر ثابت در دیر لر و بو  
 حکما معتبرن **راستنده** سفالتده معروف و فلسفه لری غایت رکاکتده  
 مشهور و موصوف در معلوم اولاکه چون اجرای بدن عناصر متضاده  
 مرکب و خوابه جسد اجماع مخالفه الطباعدن مرتب در و قدر  
 مبدع حکیم و صانع علیم امور مختلفه دن جمع و تلیق و اشیا  
 متضاده نظم و توفیق ایدوب بدنی اجرای متفرقه دن مؤلف  
 و روح حیوانی و حرات غریبه ایلد مستعد و مشرق اتمکله نفس  
 ناطقه به کسب کمال چون آلت مرتب و قطع طریق سعادت چون مرتب  
 ایلدی و چون بواسطه اذ قهر آلی ایلد مقهور و چیزندن مفارق و  
 جز بدن اولمده قسریانی ایلد مقصور اولمشدر لابد بو قهر دایم  
 ابدی و باقی سرمدی اولق ممکن دکلدر بلکه بالآخره اجرای عناصر  
 بر بری سی اجاز اصلیه سین طالب و امکانه طبیعیه سنه مارب اولوب  
 عقده ترکیب خللاک یایل و وصله اجتماع و اتصال بالکلیه زائل اولمشدر  
 اضداد در عناصر عالم سبب بودر که اولم و کیات موالیده عدل



چون اعتدال بولیه ضد لاجرم ترکیب عقده سی بولیه البته الحلال

نثر اما خواب دیار جدون سلطان نفسه زوال کلمه و اندر اساطیل  
و من بدندان کرد فانی روحه گرد فنا تو نیز بلکه خیمه بوزیلور است سلطان  
سواره و کشتی طالعور لکن ریش در کناره اولور نه که حکیم آییم عمر خیام دیگر که

خیام نت بخیمه می ماند راست	وین خیمه برای رفتن راه فناست
فرانش اجل ز بهر دیگر منزل	ویران کند این خیمه جو سلطان بر خا

بل چون نفس طقه مجرد در مجرده قبای بقای بقای غیر خلعت اولور و قات  
روحه اگر چه جیب حدوث مجرد در لکن آمن ابدیتی کل زوال و گرد فنا  
طولر زیرا زوال و فنا جسم و جسمانیته ملایم در دامن مجردات خار فنا  
تعلقندن بری و چهره روحانیات گرد زوال و غرضندن سالم و  
عاری در و خوابه نصیر طوسی امتناع فنا و دوام بقا نفس طقه  
دلیل بر آید بلکه اما بزاحتمال تطویدن خوف ایدوب نقل آید که  
اما خلاصه کلام و حاصل مآلی اولور که هریشی که قابل فنا و متحل عدم بعد  
الوجود اوله البته اول شئی بر محله حال اولور کرک صور و اعراض که  
مثلا جسمک عضلری لونی کی رایحه سی کی زوال و فنا بولور و صور جسمیه  
و نوعیه دخی که میولی ده طول آید در زائل و فانی اولور زیرا که و ز  
بر جسم دن لونی کید و بنی لونی قنور و بر محله بر صورت کیدوب  
صوره اخوی کلور اما بریشی که حال اولیوب محض محل اول میولی که  
به خود نه حال و نه محل اوله مجردات کی اصلا انوره و خود ندان صکره

فنا کلمه و عدم بعد حدوث که فنا ندن عبارت از انوره عارض اولور و  
متأمل صادق و متفکر حاذق که احوال عالم کون و فساد کرمان و بیک  
نظری کوجه اطوار خلق و لب که بذران اوله عالم و واقف اولور که فنا که  
عالم عنصیر بدیه شایع و مشهور در همان اعراض صوره محض در اما ضک  
زوالی معین خصوصاً ذکر آید کوز منال دن ظاهر و مبین در اما  
صور تک فاسی کون فساد حالتده متور و فساد اصطلاح حکما و میولی  
بر صورتی جقرو ب کون صورت اخوی کیمکله مفسر در مثلا عنصرب  
تخیر اولوب موایه انقلاب الیه صورت هوایه کلمه می کون و صور مایه تک  
کتمه سی فساد در و خلق و کسب استیاله لفظندن اصطلاح حکما و بعضی مراد  
بوصورت منقلب اولن با منقلب الیه اولن موایه میولی سی بر در اما  
صورت آب که فانی اولدی صورت هوایه که حادث اولدی مغایر در پس  
صورت کاه حادث کاه فانی اولد و غی ظاهر در میولی یکی حالتده باقی  
و یکی صورتی دخی ملاقی در و چون نفس طقه نه صور ندر نه غرض  
بلکه مجرد در پس انک زوالی و فاسی متع و بقاسی سز در بلکه ملاک  
بدن نفسه نسبت بر صانع زوال آلت و بر فارسیه ضیاع مرکب که در  
مقام ثالث نفس طقه انسانیته تک قوتلر من بیان و سایر حیوانات  
قوا سندن تمیز الیک در معلوم اولور که نفس حکما قنده اوج نسبه  
اطلاق اولور بری سی نفس نباتی در و بری سی نفس حیوانی بری  
نفس انسانی در اگر چه برزم مقصود بر بولیتا بده نفس انسانی در فقط



اما نفس نباتی و حیوانی به ذی فی الجمله شاد است بده لوم که اصطلاح حکایه  
 بر مقدار و قوف حال اولوب نفس نباتی به مزید ایضاح ذی اوله اوله  
 نفس نباتی هر جسم که نامی اوله نبات کبی حیوان کبی انسان کبی آند موجود  
 و شول جسم که جامد اولوب نمودن خالی اوله بسایط عناصر که آتش و آب و  
 هوا و تراب در آن کبی و معدنیات و مرکبات غیر تامة کبی انگرده نفس  
 نباتی معدوم و مفقود در جسمه اولن خواص و آثار تغذیه کبی تنبیه  
 و انگر که جمله سی نفس نباتی به مستند و نفس نباتی انگره مبداء و علت در  
 تغذیه دیواکا دیو که غذا کند و صورتن چنوب مختدی اعنی غذا خوار  
 اولن جسمک صورتنه کیر و باندن جزء اوله و بو تغذیه تک نبات و  
 حیوان و انسانده وجودی لازم در مثلا نباتاتده اجزاء مائیه و تراب  
 که غذای نباتدرو و چندن سرایت ایدوب نبات مختدی تک  
 صورتنه کیر و باندن جزء اولور و کذلک انسان و حیوانده غذای  
 تا کول معدیه معدنه دن کیده کبدن اعضایه و ارب مضم تام الیه منضم  
 اولوب حیوان مختدی دن جزء اولور و تنبیه و نمو اکا دیو که جسم نامی  
 اگر نبات اگر حیوان اگر انسان اقطار ثلثه سنده یعنی طولنده و عرضنده  
 و عمقنده تناسب طبیعی وزره متر اید اوله و بوقوت تنبیه آخر عمره دک  
 باقی و ممتد اولور بلکه بوزیاده تک که اکا عوام بویوک دیر بر مقدار  
 معین و زمان مقدری وارد که اول زمانه و اصل اولد قدره قوت  
 تنبیه واقف اولوب عملدن قلور و اکا حکماش و قوف دیر بر اول

لوازمی

انسانده کیری درت پاشنه و اربحق واقف اولوب من بعدنوا و زرا اولور  
 اما یمن که سموزک در نمو دکلد در زرا اقطار ثلثه ده اولور انسان نه قدر  
 سیمین اولس طولندن خودل قدر زیاده اولور اول سیمین من نمو  
 غذا اولور اما تغذیه آخر عمره دک باقی و بی زوال در زرا نبات و  
 حیوان و انسانک غذا سر بقای محال در و بو نفس که جسم نامی ده نبات  
 صورته نوعیه سی در زرا حکما ذایب اولدیلر که هر جسمک اگر بسیط اگر  
 مرکب اگر فلکی اگر عنفوی البته بر صورته نوعیه سی وارد که انکله سائر  
 انواعدن ممتاز و خواص و آثارینه اول صورته مبداء و علت در  
 پس جسم نامی ده صورته نوعیه به که مبداء آثار مختصه و خواص لایسته  
 نفس نباتی دیدیلر **یک** نفس حیوانی در هر حیوانده ماطی و غیر ماطی  
 موجود در و حیوان اولین جسم نامیده نباتات کبی مفقود در و  
 حیوانک خواص لازمه سنده حیات کبی حس کبی حرکت بالاراده کبی نفس  
 مبداء و سبب در و حیوانک صورته نوعیه سی در و **دو** حیوانی که نفس است  
 نوع انسانه مخصوص مقارن و نوع انسان سائر انواع حیواناتدن  
 بو تفلیه ممتاز و مباین در و انسان خواصی که غیر انواع حیوانات  
 و اجناس نباتاتده یوقدر تعقل کلیات و نطق وضح کبی جمله سنگ  
 مبداء و علتی بو نفس در و بو تفلیک هر بری سنگ نیچه قوتلری وارد  
 و اول قوتلردخی نیچه افعاله مبداء و سبب در قوای نفس **یک** معلوم  
 اوله که نفس نباتی کن درت قوت وارد در و **آو** کبی سی قوت عادی



اینکمی سی قوت نامیه **او** بخشی سی قوت مؤلده **در** بخشی سی قوت مصوره  
 غایبه ایلده نامیه شخصک بقا پیچون لازم **در** زیر اغایده نامیه اولسه شخص  
 باقی اولوب کمال مطلوبه ایشک ممکن اولمر **اما** مؤلده مصوره بقا شخصی  
 پیچون لازم وکل بقای نوعیون لازم **در** زیر امولده مصوره اولسه شخص  
 فانی اولمر لکن شخصک خلفی قلمر عینن کی خلف قلمی انقراض نوعیه مؤلده  
 اولور **و** بودرت قوت که ذکر ایلدک بونلر قوای مخدومه **در** زیر اهر  
 بری سنه درت قوت دخی خدمت ایلر انکره قوای خادمه دیرلر **و** انکر  
 قوت جاذبه و قوت ماسکه و قوت باضمه و قوت دافعه **در** حکیم محقق  
 نصیر طوسی بو مقامده بو قدر بیان ایلدک کتفا ایلدک **اما** بزچون کوردک  
 علم طبیعی و علم طبیه اشتغال تبیینلر بو قوتلرک معانی سین و کیفیت عمللر  
 تمام معلوم ایدنرلر **پس** کتابک فائده سی عام **و** نفعی تام اولمچون  
 شرح و بیان علی وجه الاختصار ایراد ایلدک **اول** معلوم اولدک هر جسم  
 نامی اگر نبات اگر حیوان اگر انسان غایه که بدل ایتخلل **در** اینه جسم  
 آن اریوب کیدن نسنه تک برینه بدل اولتی شینه محتاج **در** خصوصاً  
 حیوان که حوارت غریزه سی اعی نیوک اچنزه کی دم غلیظک حوارتی که شمر  
 حیوان اولتی ممکن دکلر **علی** الدوام اجزای بدنی تحلیل ایشکده **ا** غنی  
 اردوب کنگده **در** **پس** اگر کیدن برینه غذا دن بدل کلیه **و** متخلل این  
 غذا متخلل اولن بدنگ عوضی اولیه **ترکیب** باطل **و** حیات **ز** ایل آمار  
 مزاج منعدم بنیان بدن منهدم اولن لازم کلور **پس** بدنه

۲۵  
 واردا اولن غذا بدندن جزء اولتی کرک **و** صورت اولی سی اوزره  
 باقی ایکن بدندن جزء اولتی ممکن دکلر **بلکه** لازم درک قوای بدنییه  
 تصرف و عمل ایدوب آنی بدندن جزء و بدل قلمیون آنی صورت اولی  
 حیقروب بدن صورتیه قویوب جزء بدن و بدل ایتخلل ایلده **و** غذا بو  
 مرتبه به وارنجه اعی صورت بدن معندی به کرنجه **مراتب** الطوار **و**  
 قوای بدنییه تک غذای بدندن جزء ایدنجه نجه اعمال و آثاری واردر مقام  
 اقتضاست و کی قدر ذکر و تفصیل ایدیه لوم که بعضی آیات انفس که سنیریم  
 آیاتنا فی الافاق **و** فی انفسهم اشارت شریفه سی مقتضای سنجی بیایان  
 اسما اهل اعتبار **داخل** و ابصار اولی الانظاره نمایان **اول** معلوم  
 اولدک غذا داخل بدنه نازل **و** خلقودن معده به واهل اولیمی معده  
 بر قوت واردر که غذای طالب **و** آنی کذویه جاذب **در** و بو قوت  
 حکما و طبیا قشده به تک جمیع اجزا **و** جمله اعضا سنده واردر **پس**  
 غذای معده به معده دن کیده کبد دن جمله اعضا به جذب ایلر **و** بو قوت  
 قوت جاذبه دیرلر **و** غذا بو مواضعده اعی معده و کبد و اعضا به بر مقدار  
 اکثرت کرک که قوت باضمه مضم عین ایشکده **و** الا غذا مضم اولدین  
 بدن جزء و بدل ایتخلل اولد **پس** بر قوت کرک که غذای بر موضعده تمام  
 مضم اولنجه طوته قوی و بریمیه **و** بو قوت قوت ماسکه دیرلر **و** بو قوت  
 ماسکه غذای ماسک ایدرکن بر قوت دخی واردر که غذای مضم ایلر **ا** غنی  
 صورت اولی سندن حیقروب و جزء بدن اولفه مناسب صورتیه قویور **و** بو



قوت قوت اضمه و بونک بوفعله مضم دیرلر و ذی معلوم اوله که غذا نیک  
 و مرغی مضم اولوب بدن جز اولمعه صالح دکلدر بلکه لطیفی مضم اولوب  
 غلیظی و کثیفی فضله اولوب بدن خارج دفع اولق کرک بدن ضعیف  
 اولیه پس اول قوت که فضله لری خارج دفع ایلر اکا قوت دفعه  
 دیرلر و حکما علم طبیعی و اطباء کتب طبییه ده بوقوتلرک فردا فردا وجود  
 و هر برینه مغایرتیه اوله ایراد ایتلدر آما نرم کتاب بوفنده موضوع  
 اولد و غنچون ایرادینه شروع ایتدک طالب و راغب اولن کتب علم طبیعی  
 و فرعی اولن علم طب کتب رجوع ایلسون **تنبیه** هضمک درت درت  
 وارد که هر مرتبه بر موضوعه اولور و هر مرتبه یک بر فضله سی وارد که مو  
 هضمک قوت دفعه سی انی طشریه دفع ایدر بدنی ضرر دن صقلیفیون  
 مرتبه اولی معده ده در و حکما ایدر کرک بوهضمک ابتدای مازن در  
 زیر اسطح داخل و مان سطح داخل معده یه متصل و ملاصق در و غذا دانه  
 کربوب مضغ اینکله یعنی چینه که بشد قن فی اجمله مضغک ابتدای حاصل و بو  
 مضغ انتها سه معده ده بعد زمان و اصل اولور و غذا بوهضمک معده  
 مضغ اولی کنگلن کبی یعنی قوی تر خانه کبی اولور و اکا بونا نیلر  
 کیلوس دیرلر و بوهضمک فضله سی ثقل غایط در که اعطای قیندن مقعد  
 و اصل اولوب خارج دفع اولور مرتبه ثانیه کیده اولور و کیده  
 جکرک قرا سه دیرلر زیرا مضغ اول ایلد مضغ اولوب کیلوس اولن غذا نیک  
 لطیف معده دن ماسار یقا وید کلری طمر لره کربوب کیده منجز اولور

کیلوس

و ماسار یقا نجه و طریق طمر لرد که بر طریقی نهایت معده و طرف آخری مع  
 کیده این جکرک جوقو طرفه متصل اولددر پس لطیف کیلوس ماسار یقا  
 کیده و اصل اولوب کیده مکرار طبع و تفعیل بوبو بر مضغ ذی اولور و بو  
 مرتبه یاهل یونان کیلوس دیرلر و بو مرتبه ده اخلاط اربعه متمیز و متکون  
 اولور زیرا اجزاء ناریه لطیفه سی حرارت و بنی سبی اید احراقه قابل  
 اولوب کمال خشنیدن که ناریتته لازم در جمله نیک و سسته جیو اکا صفا  
 دیرلر و اجزای ارضیه کشفه سی در ذریت کبک آشفه جکرک اکا سودا  
 دیرلر بوا یکی سنگ باشند اولن اگر مضغ تام بولدی ایه اولم اولور  
 و اگر بولیوب بر مقدار خام قلدیه اول بلغم اولور مرتبه ثانیه عروقده  
 زیرا اخلاط مذکوره جکرک تحببند یعنی یومری طرفه متصل اولان عرق  
 کیردن که تجوف و عروق صغار بدن متصل در عروق مذکوره به اقوب اینو  
 عروقده مکرار بر مضغ ذی اولور بوهضمک سبب ایلد بدن جز اولوب  
 اعضا اولمعه صالح اولور و بوهضمک فضله سی بخار اولوب مسامات بدن  
 متخلل او بوجیر کیدر با عرق و سبخ اولور و قائلرد کبک ایلد جیقن  
 کیدن بود و بعض حرارت بدن فاج بوبو قتل اولور مرتبه رابعه  
 اعضا ده اولور زیرا غذای مزبور کیده اخلاط اولوب عروق کبار  
 عروق صغاره که جدا اول دیرلر و سواقی و ر واضع ذی دیرلر و کیلوس  
 و آنردن ذی خود عطر که عروق لیفته دیرلر غایت صغردن  
 خوالیفه تشبیه اولور و کیلوس آنرک خود به اغر جقردن اعضا

کیلوس



ترشح ایدوب اعضا به ملحق و لون و قوامه تمام مشابه اولوب و الحال  
 عضو که متخلل اولن جوئنه بدل اولوب عضو اولور و بواخره آنتب مضم  
 و بواخره مضم فیضی منی در که ماده آدمی اولور **قوت مولده** و شول قوت در  
 که جسمدن بعض اجزایه ایروب فصل ایدوب انک منی بر شخص آخوه ماده  
 و مستعد ایلر مثلا جسم نباتدن قوت مولده بعض اجزایه ایروب تخم  
 ایلر و بو تخمدن انک منی بر فرد جاهل اولور اگر قوت مولن اولیسید  
 تخم جاهل اولریدی و حیوانده قوت مولن ماده که منی دره سایر اجزایه  
 ایروب تحصیل ایدر اگر قوت مولده اولسه حیوانده ماده جاهل اولر  
 و **قوت مولده** اول قوت در که ذکر اولنان اجزایه ماده شخص آخوه اولمه  
 مستعد اولمشدر بر موضع قابل دوشسته تخم نباته ارض محرومه که  
 و نطفه حیوانه رحم اننی کی بو قوت سبب ایلر اندر صورت فیض اولوب  
 شخص مستقل اولور ماده مذکوره به صورت فیض اولمه سبب بو قوت در  
 بو قوت اولسه صورت بوله **قوت مولده** قوت حیوانی ایکی در  
 بری سی نه قوت مدبر که دیر لر و بری سی نه قوت محرکه دیر لر قوت  
 مدبر که اولدر که حیوانده اولن ادراک سبب اوله و اول دفعی ایکی صنف  
 زیر قوت مدبر که نک آلتی اولن که اکا حاسته دیر لر ایکی نوع در بر نوعی حواس  
 ظاهره و بر نوعی حواس باطنه در پس قوت مدبر که ایکی صنف اولدر  
 صنف اول که آلتی حواس ظاهره در پیش در اولکی قوت لامسه در و  
 بر قوت در که بونک جلد ظاهر نیک جمله سنده قوت در و نفس بو قوت

۲۷  
 سبب ایلر کیفیت لامسه و حرارت و برودت کی و رطوبت و یسوت  
 کی ادراک ایلر بشرط انکه کیفیت مذکوره کن حامی اولن جسم علامه  
 اتصال ایدر مثلا برودت کیفیت ک حامی اولن جسم قار بوز کی بدنه  
 علامه ایلر فی الحال نفس انک کیفیت برودت مدبر که اولور اگر  
 بو قوت اولیسید ادراک ایدر مدی و بو قوت اگر چه ظاهر بدنه واد  
 انکف و سنده خصوصاً شهادت بر مغنک و چنده غایت قوی در  
 ایکی سی قوت شامه در و اول بر قوت در که حیوانک کلزنده که مقدم  
 و ماغذر ایکی یومرجه ایلر و در که خاتونک علمتی ندینه یعنی مکه که او جه  
 بکرز آنده قوت در رابجه لوی نفس بو قوت ایلر ادراک ایلر او جه سی  
 قوت ذائقه در و اول بر قوت در که لسانک جرم اعلا سنده قوت در  
 رطوبت لعابیه طعامه قرشوب جرم سانه کیفیت طعامی طاعت کی  
 حوضت کی ایدوب بو قوت سبب ایلر ادراک اولور در دفعی قوت  
 سامعه در اول بر قوت در که صماحک اعنی قولا ق و لو کک دینه مفو  
 اولن جسم عصبانی اعنی سکر لو جسمه قوت در اصوات انکه ادراک  
 اولور **بشخی** قوت باصره در و اول بر قوت در که رطوبت جلیده  
 اعنی کوزک قرا سنده که اکا انسان العین و مردم چشم دیر لر قوت در که  
 جمله بصیرات انکه ادراک اولور **صنف** ثانی که آلت حواس باطنه در  
 اولن دفعی پیش در اولکی سی حس مشترک در و اول بر قوت در که دماغ  
 مقدمنده قوت در حواس خمس ظاهر ایلر ادراک اولن صور جمله آنده



مجموع اولوب نفس انک سبب ايله ادراک ايلر. حکما بوقوتی بر حوضه تشبیه  
 ایلر لکه اکا بیش از حق اقوب دو کله. **ایکینجی** سی خیال در و اول بر  
 قوت در که دماغ بطن اولنک مقدمه قوتی در. و حسن مشترک جمع  
 اولوب ادراک اولن صورتی صاحب صورت و مددک اولن نشئه  
 حواسدن غایب اولدقدن صکره بوقوت حفظ ایلر. مثلا بر شخصه  
 نظر ایلک ادا که مقابله ده در مدرک در و صورتی حسن مشترک در  
 اما مقابله دن غایب اولدقدن صکره صورتی حسن مشترکدن زایل اولور  
 خیالده قلوب **پس** خیال حسن مشترکک حافظی و خونی داری در. اگر خیال  
 اولسیدی بر کسسه شناسین بلکه اقربا پس بلیوب هر بار که ملاقی  
 اوله سکنین ویدیدی. **اوچینجی** قوت و اهمه در. و اول بر قوت در  
 معانی خونی که محسوس اولیه. و ککن محسوساتدن مأخوذ و محسوساته  
 متعلق اوله انلری ادراک ایلر. مثلا عداوت و صداقت که محسوس  
 دکلدر. و ککن عدو و صديق محسوس در. بومعنی اول محسوسدن مأخوذ  
 و مشترک در. اگر بوقوت اولسه قویون قورده عداوت ادراک ایلر  
 آندن کیریزان. و کند و قوزی سنده صداقت حسن ایدوب اکا یایل  
 ریزان. اولسیدی. **در دینی** قوت حافظه در. و اول بر قوت در که  
 قوت و اهمه ادراک ایتدوکی معنی لوی حفظ ایلر. نه کم خیال حسن مشترک  
 ادراک ایتدوکی صور محسوساتی حفظ ایلر. **بیشینجی** قوت متصرفه در و بوقوت  
 بر قوت در که صور محسوسات و معانی خونی از سنده تصرف و تدبیر ایلر

و ترکیب و تحلیل ایلر. اعنی بر صورتی بر صورتی ختم و بر صورتی بر صورتی  
 نفیر ایلر. مثلا بوقوتدن بر طایع و کوشدن بر سر و تحیل ایلر. و بوقوت  
 مقوله تصرفات و معانی خونی که شعر اخیل ایلر. بوقوت تصرفند  
**قوای محرکه** قوت محرکه دخی یکی نودر. بری سی قوت شبهه در  
 و اول بر قوت در که بوقوت سبب ايله نفس کند ویه مطلوب و ملایم  
 اولن نشئه جذب و تحصیل ایلر. **پس** نفسک جذب و ملایم ایتدوکی اولن  
 حرکاتنه مبداء بوقوت در. **ایکینجی** محرکه دیر. و بری سی قوت غضبیه در  
 و اول بر قوت در که بوقوت سبب ايله نفس کند ویه منفور و نا ملایم اولن  
 نشئه دفع و تبعید ایلر. **پس** دفع نا ملایمه اولان حرکاتک سببی بوقوت  
 قوت در. و قوت محرکه البته قوت مدر که به محتاج و آندن مستدر. زیرا  
 نفسک ملایمک ملایمیتنه شعوری و ادراکی اولمق کرک که انک جذب و تحصیل  
 میل و انبعانی اولوب اول میل اراده سبب اوله ارادت دخی تحریک  
 اعصاب و عضلاته سبب اولوب فعل و جوده کله. کذلک منفور جانبدن  
 دخی اولان نفسک منفور نا ملایم اولمسه شعوری اولوب اول شعور دن  
 نفوت حاصل اولوب نفرتدن دفع جانبنه ارادت جازم حاصل اولوب  
 بوارادت دفع جانبنه تحریک اعضا و عضلاته سبب اولوب دفع و قوی حقیقه  
 ای نفس انسانی معلوم اوله که مرکبات عنصریه دن موالید ثلثه که  
 بری سی نبات. بری سی حیوان. بری سی انسان در. اشرف و کباته  
 و بومرکبات ثلثه عناصر اربعه دن حاصل اولور. عناصر اربعه اکا ماده در

موالید ثلثه عنصریه  
 موالید ثلثه عنصریه  
 موالید ثلثه عنصریه  
 موالید ثلثه عنصریه  
 موالید ثلثه عنصریه



اول سبب در عناصر و امهات اربعه دیر لر و افلاک اسباب فاعله کس  
اولد و پنچون آباء تسعه دیر لر و فقیر نظم ایتشدم طوغدن چارنه ونه اتان  
اوج مولود و بومر کتاک هر برسی فی الجمله اعتدال بولینجه مزاج تحصیل اید  
زیر مزاج که مرکبه لازم در اعتدال دن ناشی اولور و اعتدالی نه قدر از تو  
اولسه اول قدر مزاج دخی اکل و اشرف اولور مثلا اعتدال حیوان اعتدال  
بناتدن ارتو قدر و لابد مزاج حیوان مزاج نباتدن اکلدر و اعتدال  
انسان جمله دن افضل لاجرم مزاجی اشرف و اکلدر و نطفه آدمی که  
ماده بدندر اغذیه معتدله دن متولد اولوب مضم رابع مرتبه سند و کمال  
نضج بولشدر لاجرم نفس انسانی که اشرف نفوس در مبداء فیاضدن اکا  
فیض اولمشدر نفس انسانی نک تعریفی سابقا و را یکد اما الان  
انسانه مخصوص اولن قوای ذکر اید لوم پس معلوم اولسون که نفس  
انسانی نک مخصوص یکی قوتی واردر اول قوتک سائر حیواناتده یوقدر  
و انسان بو قوتک سببیله سائر حیواناتدن ممتازدر و اول یکی قوتک  
برسی قوت عالمه برسی قوت عالمه در قوت عالمه دخی اکی قسم در  
برسی حکمت نظری جهندن عالم اولن قوتدر و برسی قوت دخی حکمت  
عملیه جهندن عالم اولن قوتدر اما حکمت نظری جهندن عالم اولن  
قوتک اثری و عملی حقایق موجودات و اصناف معقولاتی و ادراک اید  
و حکمت عملی جهندن عالم اولن قوتک اثر و عملی اخلاق حسنه و اعمال صالحه  
اخلاق ذمیه و اعمال قبیحه دن فرق و تمیز ایدوب پنجه عمل در که اشکست

سبب کمال و سعادت در و پنجه عمل در که اشکست سی مورث نقصان و نشانه  
انوری ادراک ایدکدر و اولکی سنه عقل علی و ایکنی به قوت علییه و عقل علی  
دخی دیر لر و قوت عالمه به قوت در که تحریک اعضا و عضلات ایدر و  
افعال خارجیه صد و رینه مبداء و علت اولور و بو قوت علی اشکست  
اولی به محتاج در نه کم قوت محرکه و حیوانیه ده حرور ایدکد و بو قوت  
اگرچه قوت محرکه حیوانیه به شبیه در اما اندن ممتازدر و جهندن که قوت  
محرکه حیوانیه نک مبدائی تا اقل تحیل علایت فعل مطلوب و تحیل منافیست  
فعل مهرب و در زیر حیواننده توهم و تحیل که حواس باطنه دندر واردر  
تعقل یوقدر اما انسانده کی قوت محرکه نک مبدئی تعقلدر زیر فعل مطلوب  
کمال و نفع عاقبت و خیریه آجله اولد و عین دلیل و برهانیه تعقل ایدوب  
میل ایدر و فعل مخروبه دن نقصان و ضرر عاقبت و شریه آجله  
اولد و عین تعقل ایدوب دفعی جابینه میل ایدر اما ایدله فهم اولنسون  
که جمیع افعال افراد بزرگ مبدئی تعقل اوله ایدله دکلدر بلکه اکثر عوام  
افعال اخباریه لیرین توهم و تحیل دخی مستند قلدور و انسانک بو قوتنه  
عقل عالمه تسبیه اشیک دخی واقع در اگرچه بو قوتنه عقل دیک مجازدر  
زیر ابو قوت موجب ادراک دکلدر بلکه موجب حرکتدر لکن مقتضا  
عقل اوزره اولد و پنچون مجاز عقل دیک روادر **تسبیه** حضرت امام  
محمد غزالی و اصحاب صفوت و تصوف دن بر جماعت ذاهب اولدیر که  
قوای مذکوره ملائکه در که حق قل و علا کمال لطیفدن آنی روح آدم



مکره مسخر و مطیع اید و ب سجدۀ انقیاد و ابدلیله و تاقیامت صغری قیام  
یعنی روح بدندن انفصال و انقسام **اید** بجه آنکه مقام خدمت و انقیاد  
بامر الله تعالی اید و قیام لرور و **آقا** دیت بنویسه ده علی مصدره الصلوة  
والتحیة بومعنائی تلویک و تصرکی اثبات ایدر سنه جو قدر و عقل جهندن  
دخی دلیل بودر که بو قوی دیدگموز سنه دن افعال محکمه و اعمال متعنه  
صادر اولور که حکمای کبار و عقلای اولوالایکد و الالبصار انک اقل  
قلیلندن عافو و دبسته در **بس** بو قوتدن که علم و ادراکدن بعید  
و غریب بل ذره شعور دن بی نصیب اوله بجه صادر اولی اجتماع  
وارد در چون بو بحث بحر عقیق و در دقتی در بو قدر اشارت که گفتا  
اید و ب برینه ظاهر اصول اهل حکمته اتفاق اید و اصل کلام بر جوع  
و نقل سخن حکمایه شروع ایده لوم معلوم اولسون که بو قوی مذکور  
بجندن بعضی وارد در که اناری انردن شعور و ریت و اختیار و  
ارادته صادر اولور و انسانک کمال و تکلیلی و مراتب و سعادت کسب  
تحصیلی بو مقوله قوتکرلیه اولور و بعضی قوتکرلی دخی وارد در که انار  
بجز مقتضای طبیعت و علی الاضطرار و الخاصیت صادر اولور  
و بو قوتکرلیه اصل فطرته انسانه نو عاکال در **لکن** بو قوتکه کسب  
کوشش ایتیکله اصل فطرته دن زیاده کمال افاده ایتیکه سبب اوله خلو **بس**  
بزم بو کتایده که حکمت علییه بچون مؤلف در مقصود مزبور قسم دکل  
بلکه قسم اولدر **زیرا** مراد از کسب کمال و نیل سعادت حقیقی به سبب

اولن سنه لرور بحث ایتکدر و اول قوتکرلیه اناری اختیار و ارادت  
و فکر و تپله اولور درت قوتدر **ایکی** سی قوت حیوانیه دن قوت  
مدرکه و قوت محرکه **ایکی** سی قوای انسانیدن قوت عالمه و قوت  
عالمه در و بو قوتکرلیه دخی مقصود اصلی فرسانه مخصوص اولن  
قوت عالمه و قوت عالمه در قوت عالمه به نطق دخی دیرلر و قوت  
عالمه نک بر شقی قوت شهویه در **و بر شقی** قوت غضبیه در **نتیجه**  
سابقه تحریر اولندی قوت شهویه جذب منافع و تحصیل مایه شهویه  
مکمل و مشارب و منافع کبی **اکا** متعلقدر و بو عضوک منبعی جگر در  
تغذیه اندن اولوب جمیع اعضایه بدل یا تحلل اندن سرایت ایدر  
و قوت غضبیه دفع مضار و مخوفات و اقدام اخطار و طلب  
تسلط و بخت و اظهار نخوت و تکبر کبی **اکا** متعلقدر و بو قوتکرلیه  
بود که منبع حیات و زندگانی و منش روح حیوانی در **کاه**  
اولور قوت عالمه اید بو ایکی قوتدن نفس ابدیه تعبیر اولوب نفس ملکه  
و نفس بیهیمی و نفس سبعی اید تعبیر اولور **خاتمه مقدمه** بر پنجه امورک  
بیانده در که دزکی مهم و لازم در و شارع مقصوده نافع و مایه  
**امرا** اول انسان مرکبات عالم عنصیر نک اکل و اشرفی اید و کین بیان  
ایتکدر **معلوم** اوله که اجسام طبیعیه جسم اولد و غی جیشندن جمله  
مساوی و مرتبه لری متوازی در و رتبت و فضیلتده بر حسب  
بر جسم آخوه رتبت و تقدیمی یوقدر **زیرا** جمله اجسامی بر تعریف جامع



و جمیع برمیولی مقوم در اگر چه عناصر اربعه بسیطه نک صور نوعیه لرله  
 و فصول مقومه لرله بری برندن تفاوتی و تخالفی وارور اما بواسطه  
 مراتب فضیلتیه چوق تفاوت ایجاب الیمر بلکه عناصر منوز مقام نک  
 و تناسلی و محل تعادی و تواری ده در اما عناصر را سنده خلط  
 و امتزاج حاصل اولوب مرکب فی الجمله اعتداله قریب اولمغه بشلیوب اعتداله  
 قریبه کوره مزاج فیض اولد قس مرکبات را سنده تفاوت و تفاضل  
 ظاهر اولور زیرا اگر چه مرکبه اعتدال حقیقی ممکن دکلدر نته کم علم  
 طبیعی ده ثابت اولمندر اما قدر اعتداله قریب اولسه اول قدر اشراف  
 و اکمل و اعتداله قریبه کند دن دون اولنلردن افضل اولور  
 زیرا اعتدال ارتوق اولد قبه مزاج و حدانی عارض اولوب مرکب صفت  
 و حد تن بخرمند و احد حقیقی جل جلاله جنبه انتسابی و اول حضرت  
 مناسبه زیاده اولوب صورت کامل و اکامرتب اولن خواص و آثار  
 مبداء فیاضدن که قوابله استعداد لرینه کوره فیض نام و جودی عام  
 فیض اولور چون بمقدمه بسط اولندی ایسه پس معلوم اولد که جسم  
 عنصریه ایکی قسم در بسیط و مرکب بسیط درت در بری ناکر که  
 حار یا سرد و غیر طبیعی سی جمله نک فوقنده فلک ثمرک مقعرن در اعنه  
 تختنده در زیرا خفیف مطلقدر خفت علو و ارتفاع اقتضایدر  
 ایکنی سی هوادر که حار رطب در چیزی ناکر تختنده در زیرا خفیف  
 مضاف در او چنی سی مادر که بار در رطب در و چیزی هوایک تختنده

زیرا ثقیل مضاف در در و چنی سی تراب در بار و بایس در و چیزی جمله نک  
 تختنده در زیرا ثقیل مطلق در ثقل است اسفل اولمق اقتضایدر و مرکب  
 و چنی ایکی قسم در زیرا خالی دکل که فیض اولن صورت مرکب ترکیب خلیه  
 زمان حفظ ایتمکه قادر اوله یا اولیه اولینه مرکبات غیر تامه دیرلر  
 آثار علویه کی اعنه نیچ و سحاب و صقیع و اندر و کاشالی کی ترکیب زمان  
 کثیر حفظ ایتمکه قادر اولد مرکبات تامه دیرلر و اولدنی اوج جسد  
 بری معدن بری نبات بری حیوان و بونلره موآلیدلنل دیرلر  
 نته کم مروراندی و جس حیوانک نوع انسانی افضل و اشرافی در پس  
 مراتب تفاضل درت اولور معدن و نبات و حیوان و انسان و هر  
 جنسک انواعده و چنی تفاضل وارور یعنی بعض انواع جنس بعض آخردن  
 افضل در و هر جنسک فضل انواعی فوقنده اولن جنسک ادنای انواعه  
 قریب اولوب اکثر خواص و لوازم ده مشارک اولور و اول معدنیات  
 اچنده کی مرجان دید کلری جوهر در اگر چه معدنیاتند در اما فی الجمله  
 نشو و نما آناری آنده مشاهد رسته قریب اولمندر که مقام معنیات  
 ترقی اید و باقی نبات نامی به داخل اولد و نباتات اچندن بو عالم  
 مستصف اولن درخت خرمادر که آثار حق و حرکت ارادی آنده ظاهر و  
 پیدآدر مثلا درخت خرمادن بعض نر و بعض ماده در و نر ماده  
 جانبته باطل و منصرف اولمغه آماده در و نردن تخم و نطفه کی برینه  
 ماده به واصل اولینی ماده نر و میویه حامل اولر رسته بعض ارباب

مواضع



فلاحیدن منقولدر که درخت خردان بعضی دارد در بعینه بر حوامیه مائل  
 اولوب آذن تخم واصل اولغه باز و زاوله سی مخم در و بواتا عشقدر که  
 حیواناته شایع و مشتهر و جمله سینه ساری و منتشر در و درخت  
 خوامک بشده بر آق نسنه وار در اکا جاز دیر لر حیواناتک یورکی  
 مشابه سنده در که منبع حارث غریبه سی در و اکا بوز خم پیشه  
 باصوده غرق اولسه فی الحال درخت خوامهلاک اولور و حدیث شریف  
 بنوی ده علی قائله افضل الصلوة و ارد اولمشدر که اگر مواتکم انجمه  
 فانها خلقت من بقیة طین آدم همانا بومعنا یه شار تدر و بودر  
 عالم نیاک نهایی و افق عالم حیوانک بدایتی در و بوندن یعنی  
 افق نباتون افضل عالم حیواناتدر و انک ادناسی اسفنجیات دیدکگر  
 بر آق نسنه در در یالرده اولور انقباض انبساط ارادی ایدر و آذن  
 بوقار و حیوانات متولد در که صیفا آیمنده صورار کندی سنده تولد  
 و زواج ایتدین مجرد حارث فصل و عفونیت طیندن حیات بوجو حرکت  
 ارادی و خواص ظاهر ایلر متصف طلب غداه سریع حرکات ایلر  
 و انلرک امثالی گیک و شش یعنی پره و بت دیدکگری حیوانلر و انلرک  
 مانند و بونلرک نبات اوزره فضیله حرم حرکات اراد و طلب غذا  
 ایتکله در و بونلرک بوقار و حیوانات و اردر که دفع منافعی و احتراز  
 مضار چون قوت غضبیه لری ظاهر در و هر برینه قوتنه مناسب آلا  
 و برلشد که آفتادن سالم اولوب کمال مناسبه پیشه و اول انلر

بعضی نیز مشاهده در آمو باشند اولن شاخه کبی و بعضی تنبع و خنجر  
 کبی در سباع بحایم و طیورده اولن جنکال و خلک کبی و بعضی کوز و  
 دبتوس شکلنده در اسب استرک ستم بایی کبی و بعضی اوق کبی در  
 نته کم بعضی دیار ده کربی دیدکگری جانور کبی که جلدنده نبات اولن  
 سهامی عدد سی طرفه پرتاب ایدر قوتلری ناقص اولن حیوانات که  
 اسلحه مذکوره استعمالنه قادر دکلدر دفع مضار و آفتدن خلاصیون  
 انلره غیر اسباب آلات ویرلشد قوت طیران قوت سعی و  
 جویان کبی که طیور دن کبک و تیهو و چار پالردن خوگوش و خرده  
 آمو لرده و در یاده مایلرده موجود در و قوت مکرو جله که دکلویه  
 ویرلشد و تأمل اولسنه ظاهر و معلوم اولور که جمیع حیواناته اگر  
 سباع اگر طیور اگر بحایم اگر هوام بهای نوع و شخیص چون لوازم و هیام  
 اولن آلات و اسباب بالکمال و التمام صانع حکیم و مبدع علیم طافند  
 اعطا و تسلیم اولمشدر و اتمام مصالح معاش چون امور عجیبه و غریبه تعلیم و  
 الهام اولمشدر که آذن عقول فاضل نام غرقه در بای عجز و تحیر لاکلام  
 نته کم نخل عقل ابیات مستدره نایلر اضلاعی تمام مسکو و زوایا  
 متوازی و مستدس اختیار ایتد و کنگ حکمتی اولدر که مستدس مدوردن  
 یکجسته اوسع اشکال در مدور جمله دن اوسودر و لکن اشکال مدوره  
 بریره جمع اولسه ارا لرنده فرجه لرقلقی ضروری در پس مکان ضایع اولق  
 لازم کلوز اما اشکال مستدره بری برینه ضم اولسنه هیچ فرجه قلز



و مکان اصلا ضایع اولی و در تعلیم دخی جی اولسه اگر چه فرجه قلم کن در  
مسدود شدن تنگ در لاجرم هم وسعت هم فرجه قالمی مسدود شدن غیرتی  
متصوره کلدن پس بود قایق وضع و ترتیب و ضایع نسق و ترکیب  
که استخراج از علمای هندسه دائره و غیره نقطه مرکز مثال عاقل خط  
ملاک در بر حیوان عدیم العلم نجه ملاحظه ایلمر مگر حکیم ازل غرض جل الهام  
منبع و تعلیم عمل ایتند که انواع عالم کمالات ممکنه سه و اصل و نظام  
مرد و بقای مقدار ارادت ازلی مقتضای سنج حاصل **اولو نظم**

تعالی الملک الذی قد هدی	العباد فدیتر احوالها
هدی النخل تسدیس بیاتها	لکون المسدس حوی لها

و انواع حیواناتی که کلی و علانی و وافق عالم انسانی به اقرب از ناسی  
آت و میمون و فیل و طیور دن طوطی در که بوانواعک ذکا و کیاست  
خصوصا میمون و فیلک ظاهر در و بویور دن بوقار و مرتبه اتق عالم  
انسانک از ناسی در شول طوائف که که اطراف ربع سکونده صحاری و  
کوه و مامونده ساکلدر یا طرف شمالیده که غایت بر و استیلا  
که مقتضای بلاد شمالیه در فرا جبری عام و نابخته قاکو لایق نوع  
انسان اولان اعتدالک نهائینه و اصل اوله نته کم **حکایت** اولو  
غریبه توی دن اوته کومستانم ساکن اندر که واردر که اعتدال لایق  
انسانیدن بی نصیبیلر و فهم و ذکا ده حیوانات عجمه قریبلدر و لغتک  
و نظمکری حیوانات عجمه صغیرنه مشابه در و انرا و نه افراد آمیدن

بیج آفرین یوقدر کذلک ناحیه قطب جنوبین اولان افراد انسان در  
کثرت حارندن فرا جبری محترق و ملغله قلم اعتدال دن دوز و ملشدر در  
اقتصادی بواجیهند و اطراف ولایت رنج و بربرده اولن طوائف که  
و شناس و رشق که بنم آدمی در و زبور لک وجودی ثابت او کونوع بشر  
اولور سه انکردخی ادبی اولور اما محقق قنده زبور لرافانه اطفال  
و سمر صبیان قسمندن معدود و در و خارجه وجودی یسریع مانند ناموجود  
و صنف اعلی و افضل سکان اقایلم مشهوره خصوصاً اقلیم رابع که اعدل  
معموره و عد اولنکر اندر در و بومرتبه یکلجه ذکر اولن تفاوت افراد  
انسان امور اضطراریه و اسباب غیر اختیاریه دن ناشی اولان تفاوت  
بومرتبه دن صکره تحصیل کمالات و فضایل و تکمیل اخلاق و شمایل تنگی  
سعی و کوشش و امکان اولن قوای فعله و قوتده اولن مراتبی وجوده  
کتور مکمل اولن تفاوت در بعض افرادک تفوق و فضیله آنکه در که قوت  
فهم و حدسه استخراج صنایع عجیبه و استنباط آلات جرف غریبه ایلمر  
و بعض افرادک فضیلت و تفوقی بوذن دخی اعلامرتبه در آنکه اولور که  
صرف عقل سلیم و اعمال نظر صحیح ایلمر ایلد و قایق علوم و حقایق فنون  
و رسوم و مسائل عمیق و نکات دقیقه مبداء فیاضدن استفاضه و  
استفاده ابد و عقول قابل و ادیان کامله به افاضه و افاده ایلمر  
بودن اعلی و افضل و اجل و اکمل بودر که الهام الی و تکمیل ربانیه  
دائره ولایت و قرب حق صل و علایه و اصل او کونفوس اقصیه و اتم طایفه

نیه



ارشد و تسلیم این مملکت مقام کمال و قرب ملک ذی الجلال دانسته بود و  
 و جمله دن اکل و اعلی طبقه علیا انبیا و اصفیا در صلوات الله تعالی  
 علیه اجمعین که انزال حق تبارک و تعالی و ارسال روح الامین جبرئیل علیه السلام  
 مشرف اولوب تعلیم توحید و تقدیس ربانی و وضع شرایع و نواهیست  
 اید و کمال و امین و نشر صحایف هدایت و طی طوایر ضلالت  
 این مملکت رحمة للعالمین اولمشکود و بومقام عقول مجرده عالم بالا  
 و نفوس مقدسه طلاء اعلایه متصل در مقام تحصیل وحدت کسوف  
 تفصیل کثرت و تجلی حقیقه الحقایق و ظهور بقای و بقی وجه ربک ذی الجلال  
 والا کرام بومقامه لایق در بومقامک وصفند بهسط عبارت صورت  
 خاستن محض جاست در پس اصل عقل و کیاست و صاحب فهم و  
 فراست اولنره بومذکور اولن کلماتن انسانک شرف و فضیلتی  
 و سایر موجودات اوزرینه تقدم و مرتبتی ظاهر اولور و مزید خصوصیت  
 و فضیلت که انسان انکله مشرف اولمشدر اگر مشایخ ارباب توحید و  
 عوفا اصحا اذواق و موجدین قنده طلاء ملک و کروه کرویینه و لمشد  
 نه فلک است مستقیم ملک را حال آنچه در سوسوید بنی آدم از دست  
 گردادی صفتی از ملک گردو ببری که بحدگاه ملک خاک آدمی زادت  
 و سیر و سلوک مقامات وصول اید کردن نیم راه و راهبر لوتصریح  
 ایتدی که مقام انسانیت مقام ملکیتدن اعلی و برتر و انسان کامل  
 اولق ملکیتدن باریس و مؤخر در اگر چه عامه حکما فلاسفه الهیین

اعماله  
 عبدالمعز  
 و ملک علیه  
 السلام

و بعضی متکلمین قنده امر بر عکس دانه و رتبت ملکیت اعلی و اجل و  
 رتبه انسانک اعلای انکادنی ستمتصل و غیردن افضل در و قدوه  
 اربابین مولانا این مین خد مکرینه منسوب قطعه مذمتی حقیقت  
 و مشرب لکان طریقت اوزره بوتریب اوزره انشا اولور که قطعه  
 بجای خودم خیمه بهیچم ای وجود از جمادی بنیاتی سفوی کردم و  
 و زبناتی کردم بر حیوانی افتاد و بدم آن مرتبه را هم سری کردم و  
 باطنک پس از آن صومعه قدسی را نیک بر کشتم و نیکو نظری کردم و  
 بخدازان در صدق سینه انسان قطره هست خود را گری کردم و  
 بخدازان ره بر او بردم و بی این مین همه او کشتم و از خود گذری کردم و  
 لکن مذهب ربانی لوجه سین تدبیر ایدن قطعه مزبور ده تغییر ترب  
 اید و بیت ربانی ثالث ثالثی رابع و مقام انسانیتی ملکیت دایره  
 استغاد و اکاتباع ایدر لکه بوکلام نوع استطراد طریق اوزره ایدر اولند  
 پس بنیه اصل کلام و حدود و مقامه رجوع ایده لوم و مقام نبوت  
 و مراتب انبیای دخی درت مرتبه در دیدلر مرتبه اولی مقام نبوت و طبقه  
 انبیاء کرام مرتبه ثانیه مقام رسالت و طبقه رسل عظام مرتبه ثالثه  
 اولوالعزم من الرسل که بعضی علما قنده درت در نوح و هود و ابراهیم  
 و محمد مصطفی و بعضی آفر قنده پیش در نوح و ابراهیم و هود و عیسی  
 و حضرت محمد مصطفی و بعضی علما عدد شریفترین بریتند و نظم ایش  
 فقیر بیت ربانی ارسال صلواتی چون الحاقی ایتدم



اولو الغم نوح و الخليل بن ازر  
صلاة صلاة من ملوک مهین

مرتبه را بعد مقام ختمیت و منزله جناب خاتم علیه الصلوة الاتم الاکم  
که کتف مبارک کنده کی مهر نبوت در روی و رسالت ختم و سده بلیدی  
و نقص لولا که لولا که خلقت الافلاک ایله ترجیح ملائکه ایدن که اساس  
مذهب بنی آدم و رد ایله سلام الله خلاق البرایا علیه فی العوایا العیایا  
پس مرتبه انسان مراتب کاینات و وسط و میانه در آردت و کسب  
خیر به و زوایا مراتب و اصل و متابعت طبیعت و هوایا حسیض  
ادویه نازل اولور زیرا چون نفس مجرود و بدن عنصر محسوسدن مرتبه  
و ملکیه و لایه ایکی طرف که ملکیت حیوانیت در آنده مندیج و منتظم در  
اگر جانب ملکیتی تکمیل و تصحیح و آتی جانب حیوانیت تفضیل و ترجیح  
ایدن ملکن افضل و مجرود محسودن اکل اولور زیرا جانب ملکیت  
صافی و مانع و وجه حیوانیت جاذب و دافع موجود و ایکن تحصیل  
ملکه ملکیت ابدی ملک خود داعیه حیوانیتدن خالص و سالم و محض  
خیر و ملکیت کالانم در پس ملکن فضل ظاهری و باهر در و کذا که طرف  
حیوانیت طالب و اول جانب ملکیت راجع و غالب اولور حیوان  
محسودن استقل و اقل و ماضی و اولنک کالانعام بل هم افضل اولور  
زیرا حیوان قوه عقلدن دور و خاصه ملکدن مأجور در پس اگر  
تیه توان و تاویه شهوت محسودن قالوریه معذور در بخلاف انسان

شمع عقل کف کفایتنده فروزان ایکن نور شهوت و ضلالتده سوزان  
اولمق بی وجه خارج عذر در **نظم** آدمی زاده طرفه معجز نیست

از فرشته سرشته و حیوان اگر کند میل این شود به این

و کند میل این شود به این **نظم** و دخی معلوم اوله که نتم که حیوانانک ایضا  
معاشی ناکول و مشروب و ملبوس و منکوح جمله سی طبیعی در غذای طبع و ترب  
احتیاجدن عاقله بر این نباتات مبتدله و لومیه و عاقله و ملائک صوف  
و پشم و ریش که اصل خلقتده ثابت و مناکمی دخی عقد کالج سرشت  
و سلاطری اصل ترکیب لیه حاصل تحصیل و صنع و انشراح تعیندن بری در  
پس من جمیع الوجوه مزاج العله مرتب الاحوال در بخلاف انسان که جمله  
اغذیه و اشربه و ملائک و اسلحه و جمیع مایه ای اعمال فکر و ویتکه تحصیل ایتمه  
موقوف نه زرع و طبع و تینجه غذایه قادر و نه غزل و نسج و خیاطت قلینی  
لباسه ناک اولور اسلحه سی دخی جمله صنایع تحصیل و تکمیل محتاج در کذلک  
کمال معنوی جهندن دخی جمله حیوانانک کالوری فطر لکنده و کوز و جمول  
وسعی و کسب احتیاجنسر خلقتدن موجود و مجعول در آمانانک  
کمال و شرف و غیر و سعادت و روت و فکر لیه کتاب ایتمه موقوف و سع  
و کوشش و همت و ورزش ایله اجتناب ایتمه محتاج در کسب سعادت  
و شقاوت کف کفایتنده ویرلشدر و زمام حصول نقص کمال قبضه  
اقدار و اکتسابنده قوتلشدر اگر عقل جمل و فکر نبل طرفین ترجیح  
و سلوک جاده مستقیم و نهج صحیح ایدوب معارف فضائل جانبیه تحرک و



سیر آن و مراتب تحصیل اخلاق و اعمال حسنه ذروه سسته ترقی و طیران  
و کمالاتی قوت در فعله خروج و فقدان افقه تعلی و خروج و ایدر مخالط  
طاه اعلی و مقرب حضرت حق تبارک و تعالی اولور و اگر زمام طبیعت  
هوا و موس و غیره و مرتبه اولی سنده که حیوانیت محض در آفت  
و سکون قله احوالی استکاس و حو کاتی انعکاس و وزره اولوب  
بومایونگندنی و تسفل و اسفل السافلین طبیعتی تنزل ایده قوت  
مقیم و اویه هوان و طاهرم پیغوله خدایان اولوب دهر الدهرین  
مقارن بس تقرین اولور **شعر** هی نفس ان تحمل یلازم خساسته  
وان تبعت نحو الفضائل تلج چونکه انسان اصل خلقت و ابتدای  
فطر تندن ایکی جانب مائل و ایکی جهت قابل در پس کامعلم و  
مؤدب لازم و داعی و مادی متم در که بعضی تلطیف و ترغیب  
و اسطه سیده جانب هدایتی تحریک ایده لر **نظم** کم دیشلر در **بیت**

نوا موز را ذکر تحسین وزره	از تحدید و ایذای استادیه
و بعضی وسیله تعزیف و ترهیب	ایله طریقی را و صوابیک ایله یزیدیم
بادشاهی پسر بکت داد	لوح پیمیش در کنار نهاد
بر سر لوح اولو شسته بزر	جور استادیه که محسب ریدر

و حکت جانب شقاوت و مهاک نغود بانه من ذلک قلمقدن  
بلکه سکون و ترک سلوک مساکی اینمکن اجترار و سمت خیر سعی و کوشش  
ایتمک نشا و اتمرازه ایتمره لر زیرا جانب شقاوت و سکون و ترک حرکت

کافی در و ترک اسباب مادیات مباشرت اسباب غوایت اولمعه وافی در  
یستنا الله تعالی سلوک بسیل رضوانه و متعنا و آیا کم عن الی کون السکون مادیه

**امثالی** انک بیاننده در که نفس ناطقه انسانی نه کمال و نقصان نه در  
**و نه سنده در و خیر و سعادت و شر و شقاوت و تن غرض نه**

اگرچه نفس انسانی نه کمالی نه و سعادت نه و ایدر سابق معلوم اولد  
لکن مزید تفصیل و ارشاد و بعضی نکات شریفه و مسائل لطیفه که ذکر  
اولمیشدی ایراد اینک متم اولد و عینون بومعالمه وضع و بنیاد اولد  
معلوم اولد که موجوداتدن نفیس و خسیس و شیک بر خاصه مخصوصه  
وارد در که آندن غیر اشیاء اول خاصه ده اکا مشارک و مساهم اولد  
اگرچه آندن غیر افعالنده مشارکا و ملق جائز و اقعدر مثلا سیفک بر  
خاصه مخصوصه وارد در و اول اجسام کبیره قطعنده کار کز لیک و بر اتمقده  
و فرسک بر خاصه مخصوصه وارد در و اول سوارینه مطیع و کز و فزیه قال  
اولمقدر و بو خاصه لیده سیفه و فرسه برشی مشترک دکلدر اگرچه  
مطلق برنده لیکه سیفه سیکین ذخی مشارک در و فی الجملة بار بردار  
اولمقدر فرسه حمار ذخی مساهم در و اگر سیفدن اول خاصه حامل و کز  
آنی بار و آینه مسامی عداید لر و اگر فرسدن اثر مخصوص صادر  
اولمسه انی خربی تمیزه یکسان ویر لر پس اگرچه انسان ذخی نیجه فعال  
و اوصافده سایر حیواناته مسامی بل نباتات و جمادات مشارک در  
لکن بر خاصه مخصوصه و اثر خاص معین وارد در که آنده حیواناتدن



بر فرد و جماد و نباتدن بر شش اکا مشارک دکلدر • و انسان اول خاصه  
 ایل جمله اشیا دن ممتاز و جمیع انواعدن متمیزدر • و اول خاصه نطقدر  
 و نطقدن مراد منطوق ظاهر که تلفظ حروف و تکلم الفاظ دکلدر • زیرا  
 نطق ظاهر انسان متحقق اولور • نه کم انسان اخوس ادمی ایکنیم  
 و کامی نطق ظاهر متحقق اولور • و انسانیت متحقق اولور • نه کم بیجا  
 که طوطی دید کلری طرددر • بلکه مراد منطوقدن قوه ادراک محقولات  
 و فکر و تیه اقتدار و افعال و اخلاق مجوده و مذمومه تمیز اینکلیکن  
 و بو خاصه انسان پنچون ویریشدر که • انی مبداء اول جل شانہ معرفت  
 و صفات کمال و نعوت جلال ادراکنه • و سلسله وجودده اول عقل  
 مجرده • و نفوس مطهره • و اجوام افلاک و عناصر • و انواع موالید و  
 مرکبات و آفاق و انفسه مدرج اولان آیات ظاهره • و نباتات  
 باهره • بلکه وسیله ایدوب قوت نظری ایل بو قسمی تحصیل ایدوب قوت  
 عملیه جهندن اخلاق رضیه و افعال مجوده اخلاق ردیه و افعال  
 مذمومه دن فرقی و تمیز ایدوب کسب سعادت • و تحصیل فضیلت  
 ایلیمه • اما اول اوصاف و افعال که انسان سائر انواع مرکبات  
 و حیواناته مشارکدر • اعمال قوه شهوانیه کی که انکله تحصیل ملاذ  
 فاینه و مشتهیات زایلده اولور • و اعمال قوه غضبیه کی که انکله  
 تغلب و تسلط و قهر و انتقام اولور انلر نفس انسانی یه کمال دکلدر  
 زیرا اول اوصافک هر برنده نفس انسانی یه حیوانات خسیه

بلکه غالب اولور • بمنزله قوه شهوانیه اکل و شرب مسمندنی ایلیمه  
 آنده کاه و خوف انسانه غالب فایقدر • و اگر صفت بیهوشیه و قوه جماع  
 آنده خضر بر مقدم و سابقدر • و قوه بطش و تن آوری کایسه آنده  
 آنده جابوس و قیل اکلدر • و اگر قوه قتل و جهاد کایسه آنده ببر و  
 بلکه افضلدر • پس بر صفت که آنده بو مقول حیواناته خسیه  
 غالب اولور • عاقل انی کنده و بیه کمال ایدیمکه بنجه طالب اولور پس  
 ایلیمه انسانک کمال مخصوص فی تحصیل • و سعادت مقدره سنی تکمیل  
 ایدیمه پس • و جوهر نفس علم جهندن فضایل ایلیمه آراسته • و قوت علم  
 جهندن رزایلدن بیر آسته • قلمین سر اقبل علی النفس اشکال قضا  
 فانت بالنفس لا بالجسم انسانی • پس بو تفریادن واضح اولد که  
 اول طائفه خسیه • و فرقه خسته • که اعتقادردی لری ایلیمه شعار  
 شریعتدن عاری • و چو کاب طبیعتی چاه زندقه و باخته جار  
 اولوب انسانک سعادت حقیقی سنی انکار • و انبیا علیهم الصلوٰه و السلام  
 بیان بیورد قلری کالیف و شرایع عبت اعتقاد ایدوب دران  
 انانیدن دینیه غصه و غمدن آزاد • ماکل و مشرب لذیذ • و  
 مشاکج شهیه ایلیمه سرور و شاد • اولمقدر دیوب ربقه کالیفه ربه  
 انقیاد و طومقدن استغنا و تکبر • و پوته و عباد اوجی ایدیمه کند  
 زرخالین ایدیمه استغنا و تسخر ایدوب صلوٰه و صیامه عاده ایلیمه  
 و سلامته الامل و الولد • تسبیح ایدوب • کلمات کواکبر



نکته و اشعار الحاد آمیزی ترنم آید و بوی دیگر در نظم

آنها که بپند فکد و توارند	کذا ان و خرابی دم و تارند
خوبه بزد و زو اینها زو	وزیر بخیری هنوز نیز بپارند

نعوذ بالله تعالی من الآفات و المصائب فی الحافات و ابوقرقه  
مذمومه نک بعض تصوف بسی و معرفت ناقصه دن دم او و ب  
زرق و خرافات و شطح و طمانند و علم کتوتوب صغی و بشکری  
حرف دیندن پاک کیمی شال پوش کیمی سینه چاک پور زو حاشا و کلا  
تصوف اندوزن و دیگر معرفت نیچ مرحله مجهور در نظم

بنا و زهر و پیر و دیاد و می چند	بگرفته ز طمان الف لامی چند
بارفته و صدق و کلامی چند	بدنام کننده کونامی چند

چون تحصیل کلامی انسان که خلاصه موجود و خلیفه الله تعالی  
الاعظم و کبریم و تفضیل حق جل و علا یله مفضل و مکرم در کمال و سعادت  
حیوانات خسیه ایلد برابر و ایجاد دن بخش خواب و خور در  
و یکدر پس بومند ب باطلک ابطال و رای عا طلک بفریب  
اقامت بران و ایراد دلیلدن مستغنی در اما اتباع فلاسفه حشر  
بدنی و معاد جسمانی اثبات ایکی بومند بیه قریب و مشرب تحقیق  
بی نصیب عبد الیقوب دیگر که چون کمال معنوی و سعادت  
حقیقی اخروی جنت جسمانی ده اکل حوم طیور و ثمار موفی و  
شراب انهارین و عمل مصفا و نمک غرق و قنور و تمیغ نکاح

حوره اولی حیوانات و بهایم مرتبه سته تزل و سعادت حقیقه  
که معارف روحانی و ابتهامات عقلی در تلهی بغافل لازم اولوب  
اکابر انبیا و افاضل اصیقا ادانی انسان بلکه بهایم و حیوان  
طریقه سته آفتاب و جوهر کرانیه و در نمیدن تیر و خاک مهینله کفا  
ایتمش اولور لر خصوصالذات جسمانیه آلام سبق اتمینجه مشهور اولور  
و مشتهات بدنیه نک مربری اولور مکرره اولینجه موجود اولور  
مثالذات اکل و شرب سابقا عظم جوع اولینجه اولور و لذت  
خواب و راحت سابقه تعب و یجوع سرع حق طومر و لذت جماع  
اول وقت اولور که سابقا او عینه و آلات منی به ملو اولور و غده  
و الم کله تا استوا غدن لذت حاصل اولور جنت خود شوائب آلات  
صافی در پس لذات جسمانیه ماییت جنته منافی در اکثر فلاسفه نک  
مذهبی و یونانیلر کالیه شربنی در بودر حقه ابو علی سینا اگر چه  
شفا و نجات کتابنده حشر جسمانی اثباتن ایکی ولی معاد رسا که سنده  
ابطالنه زعمی اوزره نیچ دلیل اقامت ایکی و نصیر طوسی و فی تجرید  
کتابنده معاد اجسادی توتیر ایکی اما بو کتابنده نفی جانبی تحریر  
ایلدی اما عاقلان آگاه و آگاهان پراشتباه اساس عقاید لرین  
شرایع انبیا اوزرینه تصحیح و حکم ایمانیه حکمت یونانی اوزرینه  
تقدیم و ترجیح قلدیلر تشکیکات مذکوره اصفا و بوقوله  
شبه و ایهه ایلد بنای شریعت انبیائی القاء ابتدا در نظم



گفته یونانیان پیغام نفس است  
گفته ایلیان فرموده پیغام است  
نیست جز بوی نبی سوی خدا برتر  
از کلی چو بوی بوی که مستعد است  
هرزه میکوید بنجم از میخاید حکیم  
هر دو از تحقیق کار که میزدانند است

پس جمله اهل ایمان گفته که درخت ایمان روضه جانگزده نابت در  
حشر ابدان و معاد جسمانی صحیح و ثابت در بلی جنس معاد انجی جسمانی  
مقصود و سعادت انسان کامل خنده استیفای لذات جسمانی به  
مقصود اولی مذهب مقبول و رای مؤید و منصور و کلدر بل  
اعتقاد صحیح و حق صریح اولدر که معاد ایکی در جسمانی و روحانی  
و هر برنده لذات و آلام دارد در مؤید و جاودانی و چون نفس  
علاقه بدن از اوله برزخه دخول الیر و بو عالمه نیجه مدت  
گذران ایتمکله قدرت الهی و قوه نامتناهی ایله موصوف اولور  
بعده بقایه مناسب بدن و لقایه مستعد جسد عاده اولیجی لذات  
روحانیه و جسمانیته جمع ایتمکله قادر و سعادت نشایتن ایله تحقق ایتمک  
استعدادی انده ظاهر اولور و مع هذا کمال اصفیایه لذایه حیثیه  
جانبه التفات و مشتهیات جسمانیته یا عبادت رایتیوب جل همّت و  
نهمترین اول سعادت عظمی و ابتهاج و لذت کبری یه که عبارت  
وادی بیانه قربت ایدر و براق برق سیر افهام بیدار  
تعریفنده پیدا اوله فر مقصور و محصور در و اول مناهده جمال  
و جلال مایمن متعال در نیت کم حکایت اولور که صلحان برکنه

جهان واقع و عالم منامده ریاض رضوان و جنت رحانه برور  
اول کدر بشریتین صافی و ایغی بشر حافی و قدس الله تعالی و حه  
حد متکونی کور که غوغه چنده او تورش ایکی ملک ایکی طرفین خوان  
جنت لقمه لیرین الوب و دانه نور لر و ناکاه نظر ایدر کور و کحت  
عشده بر شخص بر پای و قایم و چشمگیری کشاده حیران و بایم  
متعجب اولوب سوال ایدر که بویه شخص نامی و غیر کر آبی در  
جواب ویر و در لیر که بومست حق و مد هوش مطلق بایزید بسط  
که اطعمه جنت و ناکر کونا که نه ذکران که نکران اولوب مشاهد  
و استغراق تجلی جمال ازلی و بویه گذران در و بواول بایزید در  
مقام و جانیدن بویه خبر ویر شد **شعر** شربت الیت کاسا بعد کاس  
فما نقد الشراب لار ویت و بوقیر شیخ سید علی بن میمون مخفی  
نقل اولندی که دیر لیریش که جنت ایکی در جنت معارف و نور و جان  
و جنت اعمال جسمانی و عارف یونشاده جنت معارف که کمر کایزید  
اما جنت اعمال کاکیر لیر الانشاء اخر و تیره اما اول شبهه که لذات  
جسمانیته سابقه آلام اولینجه متحقق اولماز پس جنت که آلامدن  
صافی در و وجود لذت جسمانیته یه منافی در و دید کلری مدفوع و  
مرفوع در زیرا که لذات جسمانیته اخوویه لذات جسمانیته دنیویته  
نوعندن دکلدر که بو که لازم اولن خاصه اکادفی لازم اوله بلکه  
لذات جسمانیته اخوویه بالتووع و الحقیقه لذات جسمانیته دنیویته یه



خالف و مبادیندر غایه مافی الباب بعض خواص و عوارض ده مشارک  
و مقادیر در و اشتراک عوارض بسی ایله بری برینه محاکم و مشابه  
و حق جل و علا و ارتقاء اخوی ده اولی لذات خالصه و شتهیات  
بی شائبه و ن نمونه او لمغیون بولداید و ینویه که فی الجمله مشابه  
خلق ابتدای که سبب رغبت و اجتهاد و عمل عباد و عباد اوله  
پس لذات جسمانیه یه سبب الم علی تقدیر التسلیم لذات جسمانیه و ینویه  
لازم و مقادیر در و اما لذات جسمانیه اخرویه اندن منزله و اکا  
مباین در بلکه اجسام اخرویه با حقیقه اجسام دنیویه یه مباین و  
منفصل غایه امر بعض عوارضه قبول تجوی و اجتناب چیز کعب  
مشترک و متصل در بلکه بعض متصوفه ذاهب بولدیلر که جسم واحد  
ایکی چیزده معاً متجسس اولق اجسام اخرویه یه محال و کلدرد و اگرچه  
اجسام دنیویه ده استحاله سی بدیهی در و منکر معاد اجساد اولن  
بد اعتقاد لکر بر شهبه لری بودر که قوای جسمانیه تحریکات و افعال  
غیر متناهییه یه مبداء اولق محال و مرکبات جسمانیه مدت مدید متحقق  
اولد و نصکره لازم البطلان و الاخلال در و دو آم احراق جسم  
محرق بعینه یه باقی اولمغله اجتماع بدیهی البطلان در و بواجزائی  
اجزایه موجب افراق و مرکبه مورت اخلال و انحاق در و بوجه  
تردد ایشک طور عقیدن بیرون و منفسطه محض و مکابره صرفه  
مقرون در و بوشبه لکر دخی جوایی نسق مذکور و اسلوب

سابقدن مستفاد در و برادید کلری آثار و احکام دنیاده اولن  
مرکبات و اجسامه مخصوص در و اجسام عالم آخرتک احکامی بواجزائی  
مباین و عقل عالم ملکوتک ادراک احکامندن معزول اید و کی کلام  
اهل کماله منصوص در و یمن اول عالمه بوعالم خواصن اثبات ایشک  
رای کاسده و قیاس غایب علی اثبات ایشک میزان اهل اصوله  
قیاس فاسد در و و اکابر ساطین حکما و افاضل مشایخ تصوف و  
بعض علما عالم مثال ایله مستی بر عالم اثبات اید و بایتدیلر که عالم  
اجسام مادیته و عالم ارواح مجرده مابیننده بر عالم وارد که عالم اجسام  
کشفه دن لطیف و عالم ارواح لطیفه دن کشف قابل تجوی  
و انقسام اولمغله اجسامه مشارک و همیولی و صورتدن مجرد اولمغله  
عالم ارواح مساوی در و و هریشی که بودنیاده متصور در البته انک  
مثالی عالم مثاله موجود در و یا صورتن متحد اولمغله ننه کم صونک  
مثالی عالم مثاله دخی صواوله یا خود صورتن مخالف اولمغله ننه کم  
علمک مثالی عالم مثاله سود اوله و اخلاق رضیه و اعمال صالحه  
مثالی بیساین و ریاضین و ثمار و انهار لذه لیسار بین و اخلاق  
ردیه و اعمال فاسده نک مثالی ظلمات و غیایب و حیات و عقاز  
و عشاق و غلیین اولور و عالم رویا و احوال واقع که جمله  
انام حالت نوح و مقام ده مشاهده ایدر لری بوعالمندن در  
و ارباب سلوک بوعالمی ایکی قسمه تقسیم و وجه حصری بوجه اوزره



تفہیم ایلدیر کہ مثال شوندن خالی کلام کہ تحقق و حصول و  
 اہل تصنیف نہ اکا اتصال و دخول قوت خیال موقوف و محتاج الیہ  
 اولہ اکا مثال مقید ویدیر یا خود آلت خیال و قوت حسن باطنک  
 ایک تحقق و تمثیل مدخلی اولیہ اکا مثال مطلق دیر لر بعض  
 اصغیا قوت ریاضت و مجاہدہ ایلدیر بو عالمک ولایات و اقلیمہ  
 دخول و عجب بینی مشاہدہ ابتدا و کنی حکایت ایلدی و دیدی کہ بو عالمک  
 یکی شہر وار در برینک آدی جابلار و برینک آدی جابلار در  
 و بوشہ لرک خلافتنک شمارندن اعداد وارقام معزول و عجب  
 و غایبی خارج اطوار افہام و بیرون ادراک او نام و عقول در  
 و آرباب کشف و تصنیف بو عالمک مشاہدہ عجبینہ مستعد و اکثر کرات  
 و خوارق و تعرفات اولیا بو عالمک اسرارندن مستعد در و اکابر المہ  
 دین رحمۃ اللہ علیہم بو عالمک اثباتہ تلویح و بعض اسرارینہ تصریح  
 ابتدای حجتہ اعلم الناس حضرت ابن عباس دن روی در کہ بو عالمک  
 غیری بر عالم وار در ہر سنہ کہ بو عالمک وار در انک نظری آندہ حال  
 حجتہ بنم کی اندہ بر ابن عباس وار در و آرباب کشف و تعریف و اصحاب  
 صفوت و تصوف ذاہب و اشارہ در کہ بر زنج عالمندہ کہ روحک  
 بدندن مفارقتی ایلدیر قیامت کبری دہ پنے ابدانہ اعادہ سیارہ سی در  
 عالم مثالدن مستعد در چون نفس بدندن مفارقت ایلدیہ نفسدہ اولن  
 اگر ایمان و معرفت و خلق حسن و عمل صالح انوار و اضواء و ریاض

و باتین و حور و قصور و غلمان کا نہم لو لو منشور او تو بر عمل کند و  
 مناسب صورتی ظاہر اولور و کذک جہل و ضلال و اخلاق ردیہ و  
 اعمال قبیحہ نیران و ظلمات و عقارب و حیات صورتی نمایان اولور  
 و نفس صاحب جنات و مایہای کند و حامل در و نفس طالع نیران و حیات  
 و عقاربی کند و دہ حامل در غایتہ فی الباب ادام کہ نفس بوشادہ در  
 آتی احساس ایدہ فر علق بق بدن و صور محسوسات انکرک ادراکنہ مانع در  
 چون نفس بدندن مفارقت اید و سبب مرفوع اولہ کند و دہ کمون  
 و مکنون اولن ملکات و کیفیات فی الحال صور مناسبہ و احساس مشاہدہ  
 ایلر و تمثیل انکرکہ بر مست مدہوش یا محذرات استعمالی ایلدیر  
 ہوش اولشکسنہ نک قویندہ معشوقہ زینباس تمخو ابہ اولمش اولہ  
 یا حیات و عقاربہ جیب و دامانی طولمش اولہ چون کیفیت ہوشی  
 کیدہ عقل و حسی عودت ایدہ سعید و منعم اولن کورہ کہ معشوقہ  
 روایکندن معطر و مشام و صفای تن نازک اندامندن اول و جہلہ  
 سرور لذت بولیور کہ نطق کلام احاطہ تقریرندن عاجز و شقی و معذرت  
 کور کہ زہر مار و نیش عقوبت خو خوار جاننہ کار ایتش نعوذ باتنہ تعالی  
 شدہ الامن اقلام تحریر ایدہ فر و وفرت عذابن او نام تصویر قلم فرست  
 نفس و شیطان باتو و توفیقہ ترسم بامداد و دہ بابتد کہ مار و کز دمت در ستر  
 پس بو احوال احوال عالم مثال در اما قائل خبر بر سعد تنفازی بو عالمک  
 اثباتی شرح مقاصد کاتبندہ نقل ایتدکن صکرہ ایدر کہ وفاقہ دعوی

طالع







حسن افعال و اعمال ملازم و مکارم اخلاق و اوصاف مذکور در  
 حکما دیر که بونفس که بری خد نهند صاحب ادب در و اول نفس  
 ملکی در و بری سی دخی اگر چه خد نهند صاحب ادب کلد رکن قابل  
 تاویب در و اول نفس سی در و بری دخی نه خد نهند صاحب  
 و نه قابل تاویب در و اول نفس بهی در و نفس بهینک خد نند غرض  
 بقای بدندر زیر نفس طقه نک طریق کاله مرکبی در و نفس سی نک  
 خد نند غرض کسر نفس بهی در و بعض حکما بواج نفس کاله نشیند که  
 بر مرابطه بچند بر فرشته و بر کلب و بر خنیر جمع اولش اوله بعض  
 حکما شویله تمیل ایلر که بر کس نه بر بهی یه نبوب بر کلب اویدر و ب  
 شکاره کتمش اوله اگر حکومت و تصرف آدمک اولور سه هم بند و کی بهی  
 و هم بتد و کی کلب صیدی مقتضای عقل اوزرینه استعمال ایدر سه و هر  
 برینه مناسب اولن قوتی و بیرو بشرط استراحتی رعایت قلوب  
 اوچی دخی بر مراد و کاکران اولور کلب صید اولوب فضلات اعضا  
 تغذی و لذت نام ایدوب و مرکبی دخی وقت عملده اگر چه بر مقدار  
 تعب چکر و باره نصیب نصیب کور و رکن وقت استراحتده مرتع  
 گیاه لطیف و منبع میاه لطیف دن متمتع اولور و انسان دخی  
 صید معتبر و شکار مرغوبه مالک اولوب انس صحبت و فراخ دعایت  
 ایله مسکن الوفنه و اصل اولور اگر حکم و تصرف انسانک اولوب  
 مثلاً حیوان مرکبک و لا لایه ارا قدن آب و سبز خیال ایتد و کی جانی

بی اختیار روان و روان اولوب بالا خه آب صند و غی سرب و سبز  
 ظن ایتد و کی شوره زمین خراب و جقوب عمرانه راجع و سبز و از صیحه  
 راتع و اولمقدن فرصت دخی فوت اولوب جوع و عطش و تعب و نصب  
 ایله بیابان دور و خراب نامعوره ده هم فرس هم فارس و هم  
 کلب صید عارس و هلاک و تلف اولور لر اگر حکم و تصرف کلبک ایتد  
 اولور سه اول ظاهر اولن شعی صید قریه و شکار مرغوب صنوب اختیار  
 کند و بی یا خارستان صعب یا وادی نر فیه القاید و کند و بی اهلک و در  
 اولن فارس و فرسی تلاف ایلر چون مقدمه ده کلام بودر چه به اصل  
 و موقوف علیه مباحث آیه اوله حق معارف حال اولد پس شمدیدن  
 صکره فنون مذکوره یه که مقصد کتاب و مطلب فصل الخطاب  
 شروع ایدوب و اوج کتاب مستطاب ده ایراد ایده لوم

### باب اول علم اخلاق بایسته

مقدمه کتابده مرور ایلدی که حکمت علییه دن قسم اولن علم اخلاق بر  
 علم در که اخلاق و افعال نفس انسانی دن بحث ایدر و بوجهندن که تفنقه  
 محمود و رضی در که اجتناب قلنه و تفنقه مذموم و ردی در که اجتناب  
 اولنه پس بو عملده شخصک علی جن احوالی اعتبار اولوب حل منزلندن  
 و اهل مدینه سندن کس نه نک اخلاطی جهندن اولن احوالی اعتبار اولنار  
 پس بو علم مفود منزل سنده در و علم تدبیر المنزل و علم سیاست المدن که  
 انردده شخصک سیر ابائی نوعی ایله اخلاط و معاملیه معتبر در مرت منزل



چون مفرد مرکب و زریه بطبعاً مقدم در **پس علم اخلاق** دخی علم بدین  
المرکز و سیاست المدینه و زریه و ضحاً تقدیم اولند **بو کتاب**  
مستوب **اسی پنج باب** و زریه و ترتیب **اولند**

**باب اول خلقت اقسامه تقسیم بیانده** **و اجناس فضایل**  
**و زرایع نه اید و کنگ شرح و بیان در**

خلق بر ملکه در که ایک سبب یله نفعدن افعال سهولتله صادر اولور  
و فکر و رویت محتاج اولماز **و بو تعریف** تفسیری اولدر که ملکه حیثیات  
نفسیه راسخه یه دیرلر **زیرا کیفیت** نفسانیته ایکی قسم در **و بری حال**  
بری ملکه در **زیرا سریع الزوال** و غیر راسخ اولور سهو بحالت و ضحک که  
اکا حال دیرلر **اگر بطی الزوال** و راسخ اولور سهو شیاعت که اکا ملکه دیرلر  
پس اول خلق تعریفده ملکه ذکر اولندی بوکه نباء که **اگر کیفیت** نفسانیته  
ملکه اولیه یعنی راسخ اولیه سریع الزوال اول خلق اولور **بعده تعریف** خلق  
و ذکر اولند که ایک سببی یله نفعدن افعال سهولتله صادر اولور **بو قید**  
ایکچون ذکر اولند که کیفیت نفسانیته ملکه اولسه **اما سبب یله نفعدن افعال**  
صادر اولسه اکا خلق دیرلر **و کذلک افعال** صادر اولغه سبب اولسه  
اما سهولتله صادر اولوب عسرله فکر و تأمل ایله صادر اولغه سبب اولسه  
ینه خلق اولماز **اما قیودند کوره جامع** اوکوانع ملکه اولوب افعال  
سبب ایله بی تأمل سهولتله صادر اولسه اکا خلق دیرلر **مثلاً برکنه دن**  
ماورای بذل و احسان ایتک واقع اولور **اما اکا خلق** و سخاوت دینر

**زیرا ملکه** اولدی زیرا کیفیت بذل و سخاوت راسخ اولسه **و دخی برکنه**  
بذل و سخاوت دخی اولسه اما نفسیه متصل جبرائیکله و تکلف و زحمه اولسه  
ینه خلق سخاوت این موجود دکلدر **زیرا بذل** و عطا سهولتله صادر اولسه  
اما برکنه یه اما سهولتله بذل و فیض عطا ایتک مقرر اولسه شویله که  
بذل قدرت متحقق و موانع مرتفع اولیجی بذل ایتیه سی مقرر اولسه آنده  
خلق سخا حاصل و متحقق در **تقسیم خلق** چون خلق نه سنه اید و کی معلوم  
و ماهیتی مفهوم اولدی شدی دن صکره تعریفیدن رجوع **و تقسیم**  
اقسامه شروع ایده لوم **اقتضای سلف** شویله ذکر ایتدی که خلق خالی  
دکل که کمال اولن سنه یه سبب اوله **یا نقصان** اولن سنه یه سبب اوله  
یا خود نه کمال و نه نقصان اولن سنه یه سبب اوله **قسم اوله فضیلت**  
خلق حسن دیرلر **سخا و شیاعت** و حکم کی **قسم ثانی** یه ردیلت و خلق  
قیح دیرلر **محل و جین و خفت** کی **قسم ثالث** نه فضیلت و نه ردیلت  
حیاطت و فلاحت کی **بروم** بوکنا بده **قسم ثالث** دن بختز لو قدر بلکه  
یا قسم اولدندر که معلوم اولوب تحصیل و اکتساب **یا قسم ثانی** دندر که  
مفهوم اولوب حذر و اجتناب اولنه **بو قسم خلقت** اقسام اولیه سنه  
تقسیمی در که فضیلت و ردیلت در **اما خلقت** اقسامی و انواعی چو قدر  
آنره دخی تقسیم اولنی لازم در که اقسام و انواع مذکوره معلوم اوله  
**مقدمه** کتا بده اشارت بختدی که **نفس** انانیک ایکی قوتی واردر  
بری سی قوت مدر که در که نفس ایک سبب ایله ادراکات عقلیه ته قادر



اولور **ایک** سی قوت محرکه در که نفسد انک سببی ابله تحریکات بذیه  
 صادر اولور و بوقوتک هر بری سی یکی شعبه منشعب اید و قوت محرکه  
 یک بر شعبه سی قوت نظری و شعبه اخرا سی قوت عملی اید و قوت  
 محرکه دخی یکی شعبه اید بر شعبه سی قوت محرکه شهوانی و شعبه اخرا سی  
 قوت محرکه سبب ایدی **پس** بودرت قوت بدن انسانده کارکر  
 اولوب پنجه افعال صدورینه سبب اولور لر اگر بوقوتی ن صادر اول  
 افعال مقتضای عقل صحیح و وجه جمیل و زره واقع و حد اعتدال و زینه  
 صادر اولور سه اول خلق که بونوع افعال سبب اوله فضیلت اولور  
 و اگر اعتدال دن خارج اولوب یا افراط یا تفریطه مائل واقع اولور سه  
 بوقوله افعال سبب اولن قوت رذیلت اولور **پس** قوت نظری  
 مهذب اولوب آندن اعتدال و زینه افعال صادر اولور سه اول  
 خلق حکمت در و اگر قوت عملی مهذب اولوب اعتدال و زینه افعال  
 سبب اولور سه اول خلق عدالت در اگر قوت محرکه شهوانی مهذب  
 و مؤدب اولوب آندن افعال معتدله صادر اولور سه اول خلق عفت  
 اگر قوت غضبی مهذب و مؤدب اولوب افعال معتدله بیه سبب و منشأ  
 اولور سه اول خلق شجاعت در **پس** اصول فضایل بودرت خلقی در  
 اغنی حکمت و عدالت و عفت و شجاعت در و بوقضائل اربعه که  
 اعتدال در هر بری نک یکی طرفی اضنی طرف افراطی و طرف تفریطی رذیلت  
 مثلا قوت نظری نک اعتدالی حکمت در و افراطی خورزه در و جانب

تفریطی ببادت در و بوا یکی طرف رذیلت در و قوت عملی نک اعتدالی که  
 عدالت در و جانب افراطی بوقدر بلکه بونک همان برضدی وارد در  
 اکا جور دیر لر و قوت شهوی نک اعتدالی عفت در و جانب افراطی  
 خور و جانب تفریطی خود در و بوا یکی سی رذیلت در و قوت  
 غضبینک اعتدالی شجاعت و جانب افراطی تهور و جانب تفریطی  
 جبن در و بوا اول تو پر در که خواجه نصیر طوسی کتاب اخلاق ناصری ده  
 ایراد ایددی و **آ** نام ربانی مرشد کامل اکل حبه الکلام ابو حامد  
 محمد النوالی خضر تلمیذی دخی کتاب احیاء علوم دیه بوا سلوب و زینه ایراد  
 ایددی و **م** مع هذا دیدیلر که عدالت خلقی حکمت و عفت و شجاعت  
 اجتماعدن حاصل اولور و برابرا بواج خلق مجتمع و متمیز و متمسک  
 او چنینک ترکیبندن بر حالت متشابهه حادث اولور که اول فضائلک  
 کمالی و نامی اولوب اکا عدالت تسمیه اولور انشی کلامه لکن مخفی دکلدر  
 عدالت اول اوج خلقدن مرکب و یعنی عدالتی اقسام خلقدن بر قسم  
 مستقل و اول اوج قسمه مقابل عدالتک موجه دکلدر زیر مشهور و  
 متور در که مقسمده و اقسامنده و خدت معتبر در اقسام ثلثه جمع ایدو  
 بر قسم دخی اعتبار ایلک لایق دکلدر مثلا کلمه اسم و فعله و حرفه  
 تقسیم ایتدکن صکره بواج قسمی بر قسم آخر اعتبار ایدو ب مجموع اقسام  
 کلمه درت در دیک جائز دکلدر **پس** اولی و احسن اولدر که اصول فضایل  
 و اخلاق حسنه اوج قسمه چهار ایدو ب تقسیمی بوجه او زره ایراد ایدو



چون آنکه اوج قوت وارد بر اوج قوت اوج نفس فی اطلاق اولی  
 بر نفس ملکی که قوت ادراک و تمیز معقولات و مدرکات در **یک** نفس سببی در که  
 مبدا غضب اقدام و انتقام و شوق تسلط و ترفع و جاه و تعجب و قوت  
 اوج نفسی نفسی که مبدا طلب ملاذ و مشتهیات و واسطه نیل ماکل و مشاء  
 و مناج در **پس** اصول فضایل دخی بواج قوت کوره اوج در **بر** اگر قوت  
 ملکی قد اعتدال و زرینه متصرف اولوب افراط و تفریط پس ایلر سه اول حکمت  
 اگر افراط اولور **ا** کما جریزه دیر لر ذیل **ر** مثلا قوت عاقله جیل و  
 ترویجیات و مضاحک و مسخره لبق امور من عجایب اختراع ایکنه صرف ایلیمه  
 و تویطی بلاد در که ادراک حقایق و تمیز معقولات استمدن عاقل و فعال  
 محوده افعال مذمومه دن فرق و تمیز ایکنه قادر اولیمه **و** نفس سببی اگر  
 اعتدال و زرینه تصرف ایدر **ح** حال اول خلق شجاعت اولور **و** اگر افراط  
 ایدر **ر** تحور اولور که انسان کند و سنی بی نفع محاکمه الهی و مقادیر و حد امکان  
 و دائره قدر شدن بیرون اولن دشمنه مقابله بی وجه و مقابله معقول  
 ایدر و کند وی یا اهلک یا اضرار ایدر **و** بوقوتک تویطی جنبه که عقلا صبر  
 نبات متحسن و مقابله و مقابله مدوح اولن بریده بوج و فرج قبیح و محرم  
 و هر وی یا محل ایدر و بخت زمره سینه داخل اولمقد **و** نفس سببی که اعتدال  
 عفت در که شرع و عقل تجویز و تحسین ایدر و ماکل و مبارک و مناسخ ده علی  
 وجه الاعتدال تصرف و ناول ایدر **و** بوقوتک افراطی مجور در که دائره  
 شرعن و عقلمدن تجاوز ایدر و بخرمات و مکروماتی تناول و فواحش

و قیامکن تسع و تلذذ قلمقد **و** بوقوتک تفریطی خود در **خ** خود اولدر که  
 بالکلیه ترک شهوات مباحه ایدر **و** یا اهلک بدن یا انقراض سل و عقب  
 اولمعه مؤدی اولوب **ث** شاکو انکار و افاقی ابا هی بکم لام و لو بالسط  
 حدیث شریفه مخالفت قل **و** چون اوج فضائل بر شخصه توفیق الهی  
 و سعادت نامتناهی ایلیمه مجتمع **و** کوکب سعادت بی او چک اجتهاد  
 اوج رفعت و ملتجم **ا** اول **ا** اول شخص عدل اولور **ب** او چک مجموعنه عدل  
 دیر **و** عدالتک ضدی همان جور در **و** جور بواج فضائلک بری سی  
 معدوم اولمعه متحقق اولور **و** بواج فضیلتک فروری وارد در **ا**  
 الله تعالی شرح و بیان اولسه کرک **و** جمله عالم و آدمه هر نه فضیلت و ایدر  
 یا بواج و جدن بری سی در یا انکر فرعی در **و** جمله اهل عالم و افراد بنه  
 آدمک افتخار و ابتهابی بونکر لیه در **ر** حقه نسلی ایلد افتخار ایدن کسند دخی  
 آبا و اجدادین بونکر لیه متصف کسند اولمق ملاطفه سید افتخار ایدر **و** معلوم  
 اوله که فضائل ثلثه دن بری سی حکمت در دیدک بو حکمت مشهور حکمت که موجود  
 عاریقه بقدر الطاقه البشریه بکدر دیو تعریف ایدر که ایدی اول معنای حکمت  
 دکلر **و** بر حکمت دخی داریدی که حکمت عملیه معنای نه در اولد دخی دکلر  
 بلکه بو حکمت لفظنک معنای ثانی در **و** چون بونکر لیه معلوم اوله بو مقادیر  
 ایراد اولن سوآله جواب ظاهر اولور **و** سوآل بودر که حکمت خود حکمت  
 نظری **و** حکمت عملیه تقسیم اولمکه **پ** پس اخلاق دخی بو مقادیر حکمت و عفته  
 و شجاعت تقسیم اولنقی **ن** چه راست کلور **ر** بر حکمت سینه کند و نک قسیمی او بو



تقسیم شیئی الی نفس غیر لازم کلور و قنا که معلوم اولدی که موافق  
قسم اول حکمت اول مقسم اول حکمت و کل قسم آخر در تقسیم الی  
نفس و الی غیر لازم کلور سوآل بالکلیه مندرج اولدی  
**باب ثانی اجناس فضایل مذکوره نک تحتند مندرج اولن انواع باینده**  
اگرچه اجناس فضایل مذکوره نک تحتند واقع اولن انواع بی حد و بی  
و تعداد انواع و اصنافی خارج حوصله کتاب در اما بر افاضل سلفه  
اقتدا و اقتفا و انواع فضائل مشهور لرین ذکر اینکله گفتا ایتد  
اولا جنس حکمت تحتند اولن انواع بدی نوعدر اولکی سی ذکا ایتکی سی  
سرعت قسم اوچنچی سی صفای ذهن در دینچی سی سهولت تعلم بنجی سی  
حسن تعقل ایتنجی سی حفظ بدینچی سی تذکر اما ذکا بر ملکه در که انک سببی  
مقدما بدن استخراج نتایج و مواد ادله دن استنباط مطالب ایتیک  
سهل و آسان اولور و بولملکه مقدمات نتیجه دن انباج مطالب  
ایتیکه مزاوله و مداومت ایتیکه حال اولور اما سرعت فهم بر ملکه در که  
انک سببی ایلر لوازم دن لزوماته و قضیه دن عکس نقیضه و عکس مستوی  
توقف ایتیکه سرعت انتقال حال اولور و حال فرق ذکا ایلر سرعت  
فهم باینده اولدی که ذکا فکر و نظرد اولور و فکر و نظر امور معلومه  
ترتیب ایدوب بر مجهول متادی و مقدر اما سرعت فهم فکر و نظرد  
اولا زغیری ده اولور بر لوازم دن لزوماته انتقال قضیه دن  
عکس مستوی انتقال فکر و نظر و کلدن نه کم علم میرانده تحقیق اولدی

**اما صفای ذهن** بر ملکه در که انک سببی ایلر نفس اضطرار و تشویش سیراج  
مطالب ایتیکه مستعد اولور اما سهولت تعلم بر ملکه در که انک سببی ایلر  
حدت و تیزنگ حال اولور که خواطر متفرقه مانع و دافع اویکبو کلیتی ایلر  
جانبه توجه ایدوب تحصیل ایلر اما حسن تعقل بر ملکه در که انک سببی ایلر  
محتد و استکشاف مطالب ایتیکه هر ماده مناسب اولن حد و مقدار  
حفظ و رعایت ایلر و شویکه که نه واجب اولن سنه ترک و اهمال و نه  
مدخلی و لمسی اخذ و استعمال ایلر اما تحفظ بر ملکه در که انک سببی ایلر تعقل و  
تحصیل ایدوب کی صور معقوله و تخیله کاینسغ حفظ ایلر اما تذکر بر ملکه در که  
انک سببی ایلر نفس حفظ ایدوب کی سنه لری هر نه زمان مراد اولسه تذکر و ایدوب  
ایلر انواع فضیلت حکمت بولملکه در که شرح اولدی اما شیئی تحتند  
**اولن انواع** اون بر نوعدر اولکی کبر نفس ایتنجی سی حکمت اوچنچی  
علومت در دینچی سی ثبات بنجی سی علم ایتنجی سی سکون بدینچی  
شهامت سکرچی سی تحمل طغورچی سی تواضع اوچنچی سی حمیت او  
برنجی سی رقت در اما کبر نفس اولدی که کرامت و هوانه مبالا و فخر و غنا  
و بر وعاره التفات ایتوب بلکه مدح و ذم خلایق قنده یکسان  
ور و قبول طوائف نظر متمسکه متسا و اولوب امر ملایم و غیر ملایم تحکمه قادر  
و تعقل احوال و مشاهده مخاوف و احوال ایلر قصر عتبه قصور بلکه  
سنه اندن صادره اولیه و بومقام عظیم و خلق کبریم در که ششم روا  
راه اراده و طلب حال کلر بدن غیری بهیتر و ششم شواهدی منازل علق



و فانی با کندن غیری به مقدره اوله فرشته کم ویش در نظم

بر خاسته ز جان تن میباشد	سیر آمدن ز خویش تن میباشد
در قدمی هزار بند افروزش	پس کرم رو بند کن میباشد

و مدح و ذم عوام انسان طالبان مطالب عالییه قنده یکسان  
اولی لازم در نه کم خواه عطار ویشد بیت مدح و ذم در تفاوت میکند  
بگری بانی که او بت میکند اما بحدت اولدر که نفس مواضع نجاش  
و احوال و هجوم عظیم احوالده صبر و ثبات و تحمل آفات ایتمه  
قادر اولوب خرج خرج عروضا ایله امور نامناسب صادر اولیه  
و قادر اما علو ممت اولدر که نفس طلب جمیل حقیقی و کمال ذاتی قلمقد  
مطمئن نظری عالی و محل ترقی بلند اولوب بوجها تک رفعت و  
جاه و سعادت نظری اعتبار ندن ساقط اقبال و رفعتده رهبری  
و ادبار و ولتندن ساقط اوله حق مارت مرک تجر عذدن و  
تنفر واضطر اکو ستمیه نه کم مکارم اخلاق و معالی ممت میدانیک  
فایسلی ماد یوانکان مرک اشایم دیر لریک و بعضی اضلال عشاق نظم

آن مردیم کز عدم بیم آمد	کان نیمه مرا خوشتر ازین بیم آمد
جانی دارم بعارت داده شد	تسلیم کنم جو وقت تسلیم آمد

از ثبات اول خلق در که انک سببی ایله طلب کمال بولک اکام و  
شدایدنه تحمل و مصابرت و بلایا و نوائینه تلقی و مقاومت ایتمه  
قادر اولور تاکه عروضندن تاثر و تنفر و تذلل و تکرر عارض اولور

از ثبات قدم این نکته خوش آمد بخود بر سر کوی تواری با طلب ستم  
اما حلم اولدر که نفس انسانی به طمانینت قرار و ترک اضطرار و اضطراب  
اول و جمله کله که عواصف خشم و غضب ایله متزلزل و قلعه کوه و قارون  
متدنی و متزلزل ایلمیه بیت تاز مبرادی بخشنی با بدامن کش چوکوه  
که آدمی مشت غبار و عمر با و صرصر است اما سکون اولدر که خصومتلر  
و محاربه لوده حمایت حامی دین ملت و رعایت آبرو و حرمت  
ایچون واقع اولور خفت سبکبار لریک کو ستر میوب سخره دشمن دون  
و محل طعن طاعون اولیه اما شهامت نفک کتاب امور شریفه  
و تحصیل مراتب علیه به حریص اولوب ذکر جمیلی قانز و اجر جزایه فائز  
اوله اما تحمل اولدر که نفس کسب فضائل عذبه و فضائل حمیده ایتمه  
آلات بدنیه سین که قوی و اعضایی در استعمال کلی ایتمدن فرسود ایلمیه  
اما تواضع اولدر که نفس جاه و رفعتده کند و دن ادنی اولنکره ترفع  
قلیه و انلردن کند و نفسه ذلت ادعای تمیه دیر اکنده  
مرنه قدر جاه و رفعت و اریسه محض فضل و عطای حقده و کند و نک  
مدخلیتی معدوم مطلقدر چون بو نظریه اوله تواضع مدد و حد  
ولهذا تواضع اکابر و عالی دن مستحسن اما تذللی طلب نفع یا دفع  
ضرر ایچون ایدجک کاصعت دیر لر تواضع دیر لر سائل و طامع لریک  
تذلل کسب بیت تواضع نکردن فرازان نکوست کدا کر تواضع کند  
خوی اوست اما حمیت اولدر که حمایت حامی ملت و حراست حرم



نفس و حرمت ایمنه کمال و تحوان ایتیموب قصی الوسع سعی و کفایت  
 کوسره **اما رقت** نفس امارتی جنبه عارض و لن اطم و محسوس تاثر و انفعال  
 کلکدر بشرط آنکه افعال و اقواله اضطراب و احتلال کلیوب بلکه مجر و  
 ابنای جنبه احسان و افضال ایمنه مبکشر اوله تمام اولدی شجاعت  
 تحسند مندرج اولن فضایل **اما عفت** تحسند مندرج اولن فضایل اول  
 ایکی نوعه اول جای ایکنی رقی او بختی حسن مادی و در بختی مسامت  
 شجاعت و عفت التبی صبر و بد بختی قناعت و سکر بختی وقار و طغوز بختی  
 درج او بختی انتظام او بختی حریت او بختی سخی **اما حیاء** نفس  
 انقباض و انحصار کلک در شول زمان که بر امر قبیح ارتکاب اید و کینه  
 شعوری اوله کند و به مذمتنه استحقاق کلک کراشتدن **اما رقی** نفس  
 مطیع و منقاد و لمقدر تسخیر جتشدن لازم اولن امور و به خلقه دما  
 دخی و بر لر **اما حسن مادی** نفس کند و بی اخلاق جمیل ایله آراسته ایمنه  
 رغبتی و لمقدر **اما مسامت** نفس آراء مختلفه تصادم و ایهوای متخالفه  
 تعارض ایدر کن میباشند و شقاقی ترک و مجامعت و وفاقی برک  
 ایمنه **اما دعوت** حرکت شهوت زمانده نفس کن اولوب زانم انجیا  
 کند و الله اولمقدر **اما صبر** اولدر که نفس هوایه میل ایتیموب اسباب هوایه  
 مقاومت و مدافعت ایمنه قادر اوله تا که لذات قبیحه که مؤدی  
 ذلت و فتنه در آندن صادر اولیه پوشیده اولیه که صبر ایکی  
 نوعه بر یکی صبر عن المعاصی و الاثام در یعنی نفس آواره و شیاطین

بکاره معاصی و ااثام طرفه دعوت ایدر یک قوت مصابرت و تقوی ایله دفع  
 ایتیموب راه راستدن جتیه به یومقارده تعریف اولن صبر بودر و نوع  
 ثانی صبر علی المصائب و البلیا بودر یعنی نفس مکر و هی اولن نسنه که بلا و  
 محنت و فراق و مصیبت در متوجه اولدقن خرج قبیح ایتیموب تحمل  
 ایدر اگر عوام ایدر سنده صبر به معنایه مستعمل در و ایکی نوعی دخی  
 مقبول و ممدوح بل واجب و مفروضدر **اما قناعت** اولدر که نفس ناگل  
 و ملابس و مشارب و غیره استعمالده نشی سیر لیه که سذخل و دفع ضرورت  
 اکتفا ایدر بطلب مزید ایلیمه اما بواکتنافار ضایله و لذات فانیه به  
 جتشدن اولر جمع مال و آذخار اچون اولیه ننه کم بعضی رازل ناس  
 تجارتدن و غیردن ایدر لر ادنی معاشه قناعت ایدر ب مال موفور  
 جمع و آذخار ایدر لر به خصلت قناعت دکلدر بلکه یو کا تقیر  
 دیر لر و زایلنددر و عقلاً و شرعاً مردود و مذموم در بحکام  
 اول که فضایلنددر و عقلاً و شرعاً مقبولیت و مدح و حسیکه موسوم در  
**و اما وقار** اولدر که نفس کسب مطالب طرفه عازم و مطلب معالی  
 ایمنه حازم اولدقن اطمینان ربانی ایله عامل اوکو و سرعت و عجله  
 نامناسبدن احتراز کامل ایدر اما بشرط آنکه فوت فرصت تحصیل  
 مؤدی اولیه **اما ورع** اولدر که نفس اعمال مرضیه به مداومت و  
 افعال حسنه به ملازمت ایدر ب تصور و فتور عارض و لمقدر  
 مجتنب اوله **اما انتظام** اولدر که نفس امور لازمه و مصالح سابقه



ترتیب ملایم و تقدیر مناسب یکی بلکه ایدینه **اما حقیقت** اولد که نفس  
 مالی مکاسب جمیع دن کسب و مقاصد حسنه به صرف اینکه قادر اولو  
 مکاسب خبیثه دن بکسب و جوهره مضار فی قبیحه به صرف اینکه اجتناب اینکه  
 مالک اوله **اما سخاوت** اولد که نفس بذل و انفاق مال و مثال اینکه  
 سهل و آسان اوله. شوی که لایق و واجب اولن مقداری محفل و مناسبت  
 اولن مواضع صرف و ایصال اینکه زحمت چکیه مخفی اولمیه که و صف  
 سخاوت نظر شرح و اعتبار عکله و افاضل فضایل و احاسن خصایله  
 و مدح اینجا ده آیات کتاب کریم متکاثر و آحاد و ثبوت بنی جیم متوا  
 مستقل تألیف کتاب کریم که مدح سخاوتی جمله مبستر اوله و دخی سخا  
 تحتده انواع فضایل و مکارم چو قدر مقام بسط کلام اقتضا ایدرد  
 اما خواجه نصیر یومقدار علیه اکتفا ایتمکین نزد فی انکار اثریه اقتفا  
 ایدر که **انواع فضایل که سخا تحتده مندرج در شکر نوع در**  
**اول کریم** ایکنی ایثار او چینی عفو در دخی مرآت بشنخی نبل  
 ایکنی مواصلات بدخی سماحت سکر بنی مساحت در **اما کریم**  
 اولد که نفی عام و فائده سی تام اولن اموره مصلحت اقتضایند  
 اوزره مال موفور بذل اینکه نفس آسان اوله **اما ایثار** اولد که مال و  
 سبانه کند و محتاج ایکنی آخر که احتیاجین مناشه ایدوب اکابیل  
 و صرف ایلمیه و کند و تحمل و صبر ایدوب و بوعظیم فضیلت در و بو  
 فاعلک مدحده و بو ثرون علی انفسهم و لو کان یجم خصاصه

آیه کریمه سی نازل اولمدر **اما عفو** اولد که انتقام و مجازات بالعفو  
 اینکه قدرت و مکت و اریکن ترک ایدوب و اگر مجازات بالا حسان ایدوب  
 دخی احسن و ازین و لور بنده کم دیشکود **بریت** بدی را بک سهل باشد جزا  
 اگر مردی احسن الی من **اما مروت** بذل و لایب و زیاده و احسان  
 علی الخیر و افاده اینکه نفس متعلی و مترشح و ایصال نفع غیر ذمت  
 محتنه مترتب و متعین اولمدر **اما مواصلات** اولد که یاران و اقوا  
 و اصدقا و خلائه مهمات و سوانح و معاش و مصالح کمرن معاد  
 مظاهر ایدوب مال و اسبابه مشارکت و مساهمت کوسره  
**اما سماحت** بذلی لازم و واجب اولین سنه لری حسن رضا و صفای  
 قبله بذل اینکه در **اما مساحت** ترکی لازم و واجب اولین سنه لری  
 نفع غیر و رضای سوا چون رضا و اختیار ترک اینکه در **اما انواع که**  
**جنس عبادت تحتده مندرج در** اولن یکی نوع در اول صداقت  
 ایکنی الفت او چینی وفا و در دخی شفقت بشنخی صلح رحم النسخ  
 مکافات بدخی حسن شرکت سکر بنی حسن قضا طغوز بنی تود و اولی  
 تسلیم اولن بر بنی توکل اولن ایکنی عبادت در **اما صداقت** محبت  
 صادق در که باعث اولد که صدیق جمله اسباب فراغت و استراحت  
 مهیا و مرتب قلنه و حقیقت اولد که احکام تعایر و اثبیت شرع  
 و عقلا رفی ممکن اولن مواضعه رفع اولنوب و هر سرت که نفس  
 اندن اجتناب ایدوب صدیقی دخی اندن تخلیص ابعاد و هر سرت که نفس



آنی اراده ایدر صدیقه دخی ایصال و ایراده اولنه **اما الفت** بر طائفه  
 آرا و افکار و اعتقادات انطاری امور دینی و دنیوی و مقتضای  
 و متوافق و لمقدرا **اما وفا** اولدر که طریق مواسات و نظامت مسلوک  
 اولوب و اسلوب معاونت و مناصرتدن تجاوز و تحطی انیک خطا عد  
 اولنه و بعضیله و فایب انجاز مواعید و قضای حقوقه تقصیر ایدر  
**اما شفقت** اولدر که انسانی جنبه عارض اولن حکم ناماییدن مستغفر  
 و انکره ایرشن آلامدن مثالم و متاثر اولوب قصارای ممتی ازالنه  
 مقصور و اقصای وسعی و سعی دفع و رفعت موفور اوله **اما صلح**  
**رحم** اولدر که اقارب و عشا برین رعایت و ارضاده اقصای الوسع  
 وجهه بذل مال و منایده جمال ایکنده مقتضا و مستد عالمرین مراعی  
 اوله و شرع اهدی و دین محمدی که احسن وجهه اوزرینه موضوع  
 و انشرف خلال و خصال مراعاته مشروع در بوخلتک رعایتنه اهتمام  
 تام و اعتناء بالا کلام اوزره مشتملدر خسته جناب رسالت بناد  
 و خیمت دستگاه بعثت کسر الاصلام و وصل الارحام بپوشد  
 و اول ضررتدن صلح رحم خصوصنده منقول اولن احادیث و وصایا  
 خارج حد و حد در **اما مکانات** اولدر که نفس غیردن احسان و اصل  
 اولدقه مقابله سنده دخی زیاده احسان و انعام ایکنی بلکه ابدیه **اما**  
**حسن شرکت** اولدر که معاملت و معارضات واقع اولدقن انصافله  
 اتصاف ایدوب اعتدالده عامل اوله شوبکه جمله معاملت و شرکتای

۵۱  
 استحسان ایدر **اما حسن قضا** اولدر که حقوق اخوان و خلایق و سائر  
 نوع انانی علی احسن الوجوه قضا ایدوب مستدن عا و نذا  
 منالم اولمقدرا **اما تود** اولدر که فاضل و امانتدن اقران و مثالنه  
 صدق اوزره محبت ایدوب بذل مال و نعمت قلوب مجتبرین کتاس  
 و مودت برین اجتناب ایکندر **اما تسلیم** اولدر که شرعی الهی و  
 نوا میس نبویه و وارد اولان کلیفات و احکامی و ائمه و  
 و هدایه مرشدین طرفندن وارد اولان رسوم و آداب اسلامی  
 مقتضای طبع بشریه مخالف دخی اولور سه طلاق و جه و رضا قبله  
 قبول و ملتقی ایدر **اما توکل** قدرت و کفایت بشری دائره سندن  
 بیرون و امکان تغییر و تبدیل مرتبه سندن افزون اولن امور  
 الهی و تقدیرات بآنی ده اضطراب فایده بر طرف  
 ایدوب حواله الطاف الهی ایکنکه واثق و معتد اولمقدرا **نظم**  
 رضا داده بده و از چین کره بکن که برین و تودر اختیار کن دست  
 هر کسی بدیر کاری میسکند || ما رضا دادیم با نعم الوکیل ||  
**اما عبادت** اولدر که اول ملک معبوده که خوانن کرم و جودندن  
 خلعت و جودکی بخش ایدر که نیکو و انواع نعم جلیه و خفیه و اصناف  
 احسانات ظاهره و باطنیه ایله ملک و جودکی معور و مقور ایشد  
 و خدمت و طاعتنده سعی و کوشش ایدوب تقصیر و تعادلی جانر  
 کور میسین و مقربان درگاه حق که رسل و انبیا و ملائکه و اصفیاء



صلوات و تلبیة که تعویذ و ب شریعت اقتباس و انقیاد و اوامر و نواهی  
قبول و امتثال اید و سین و ب و فضیلتک متمم و مکملی صفت تقوی در که  
مکلف احسن و صافی و افضل اخلاقی در و اول عبدک جمله مانهی الله  
عنه دن اجتناب و اتقا قلمه سی در بود اول انواع فضایل که خواجه  
نصیر طوسی و غیری سی کتب اخلاق و رسائل حکمت علییه ده ایراد ایلدیلر  
و دیدیلر که بوضوئیک بعضی بعضی ایلد جمع و ملتئم و مرکب و منتظم  
اولمقدن فضائل اخرا و ثا و لور و اول فضائل مرکبه تک بعضی اساس  
معینه ایلد مستی اولمشدر و بعضی حکمه تسمیه دن خالی و طویل فکشد  
**تنبیه و تذنب** عاقل و لبیبه مخفی و پوشیده اولیه که بومذکور اولن  
مباحث و تعریفات و تفریعاته بحال مناقشه و امکان سوال و  
مباحثه وارد در و منقاد کا و سرعتی فنی اقسام حکمتدن عدایکد بانکه  
ظاهر اولدر که بونر حکمتک اسباب و علی در نفس حکمت و کلدر زیرا  
حکمت قوه عاقله تک حد اعتدالنده مذهب اولوب نه افراط و نه تفریط  
اولمه سنه دیرلر **پس** ذکا و سرعت فنی نفس حکمت اقسامندن اولن  
بعید در و علی هذا القیاس مکن مقصود انواع فضایله تنبیه و انبات  
و اکتساب طلاقه تحریر و اعانت در **پس** تدقیق شدید و تحقیق  
ایتنق و تحریر عمیق ایتمکدن تجاوز ایدوب مبتدیلرک افهامنه  
قریب و عواکما در اکنه مناسب اموریله بیان ایلدیلر که نفعی عام  
و فائده سے تام اوله و الله تعالی اعلم و احکم **باب شانزدهم**

حکمت مضاعف  
تدریج

**اقسام فضایلک اضدادی اولن رد آیلن ساینده** در چون اجناس  
فضایل اجناس اربعه مذکوره ده منحصر اید و کی ظاهر اولدی پس نظر جلیل  
و فکر جلیل مقتضاسی اولدر که اجناس رد آیلن دخی درت اوله زیرا رد آیلن  
اضداد فضایل در **مثلا** حکمتک که فضیلت در ضدی جهل اولکه که در  
و شجاعتک ضدی جبن و عفتک ضدی فجور و عدالتک ضدی جور  
اوله اما نظر دقیق که بحث وافی و کشف تفحص شافی دن صکره ظاهر  
اولور اکنه مقتضاسی اولدر که هر فضیلت یچون اضداد غیر متضامیه اوله  
زیرا هر فضیلت حاق وسط و نهایت اعتدال در که اصلا جانب افراط  
و تفریط مائل اولیه **پس** حد اعتدال دن بر طرفه مائل اولن نیجه مرتبه ایلد  
اولن ممکن و متصور در محسوسدن مثالی مرکز دایره که حاق وسط بر  
نقطه در لا غیر اکی نقطه مرکز دایره و حاق وسط اولن محال اما مرکز دن  
غیری نقطه غیر متضامیه متصور در بعضی محیط دایره ده و بعضی داخل  
دایره ده **پس** معتدل حقیقی بر در و خارج اعتدال لایمضر در و ایضا  
بر نقطه دن نقطه اخوی به و اصل اولن خط مستقیم بر دن غیری اولن  
مستقیم و کلدر و اول خط بوا یکی نقطه لک را اسنده فرضی ممکن اولن  
خط لک اقصر اولن خط در اما اول اکی نقطه لک را اسنده و اصل اولور  
خطوط غیر مستقیمه که اکامعوج و دینور غیر محصور و لایتناهی در **پس**  
بونکته دن ظاهر اولور که دین حق و مذهب صواب بر اما ضلالت  
متفرقه و اینو آیه متباینه لایعده و لایمضر در و اینین و سبعینله



صاحب الشرح کلامنده و رودی مجرّد کثرة بالغة در تعبیر **بیت**  
 حکم مفقود و دولت همه را غنیمت چون بدند نه حقیقت را افسانه زین  
 چون معتدل حقیقتی اولن حاق وسطه ابتدا و رکون و محمّدی اولد  
 صکره مدّة مدید این نبات سکون داشت امور و اصعب حالات  
 شئون در **لاجرم** سرخیل مقربان درگاه مخصوص مقام لی مع الله  
 صاحب رزق یاسین و طمان علیّه افضل صلوات و از کائنات سوره شریف  
 بود تشریف نزول و رود ایتد که لسان معجز بیان حقیقت نمود  
 شیب سوره بود کلمه سنی کلیم ایدوب در مانده کان دور مانده  
 دل در دمندرینی تیغ بیکه دو نیم **ایک نظم** مرا باده بود دست کرد  
 بخود کن که بخود بی خویفان سوره بود دست سبب شیب بود  
 اول ایدی که بوسوره شریفه فاستقم کادرت ایدنی مشتمل بود  
 امر که صعوبت بن اصفیا و انقیاد هوش و لای عقل در آه و صد  
 و هزاران هزار گریه جانسوز و دلکاه که معلول اول قاید کل  
 احمد مسل امر استقامت مول و خوفدن محاسن مبارکه سوره نور  
 شیب طاری و مازاغ البصر کجیله مکمل اولن ترک سرندن شبنم اشک  
 جاری اوله بزرگه کوی استقامتدن بوی و صراط مستقیمدن  
 سرموی کور مدک حال بر طالع نجه اول **بیت** شول کون که نفس اید  
 در خاست انبیا احوال مجرم عاصی نه اوله یا و مذمت حق و  
 حاق وسط غایت صعوبتده اولد و غندن در که الله نبوتده

وصف صراط اذق من الشرف و اقدم السیف اشارتی اید بیان بیورد  
 و فاتحه کتاب گردیده ایدنا الصراط المستقیم کلمه سی اید اشارت بیورین  
 دخی بود **مصرع** جو یای راه بسکده ایم ایدنا الصراط زیر تحمل طلب  
 مؤمن بو نشاء ده سلوک بسیل مستقیم در علما و علماء و نشاء آخونده مدد  
 اولن صراطدن عبور بوکا لازم و آمل بلکه بوندن صورت و مثال در  
 زیرا اکابر اولیا و اساطین حکما کشار تری جمله مستفقد که تفاحیل امور  
 آخوت که مجرّ صادق وعد و وعید بیه بشارت و انداز بیور شد در صور  
 معارف و اعمال و اخلاق در که آنی نفس بو نشاء ده تحصیل و اکتساب اید  
 نشاء اخوتیه ده ظاهر اولور نه کم مقدمه مروا یتشد **بیت** خلق و  
 اعماله رعایت قد اعتدال مثال صراط در که موبدن باریک و تیغدن تیر  
 متن جهنم اوزره مدد و اولسه کرک هر که بواعث الی نشاء دنیویه  
 رعایت ایش اوله ریح عاصف و برقی خاطف مثال صراط مثالیدن  
 عبور ایدوب جنات معارف و کمالات و ریاض اعمال صالحاته که  
 با کله که مقام و نای و مطهر لور منزل مشوا سی در و اهل اولسه کرک  
**ع** جای پاکانست آنجا پاک میباید شدن و رعایت اعتدالی ضعف  
 و فتور دن خالی اولمشکر افتان و خیزان عبور اید لره و حد اعتدال  
 تجاوز و تعدی و افراط و تفریط سلوکه تصدی اید لره صراط  
 اخروی دن عبور ایدوب و فرخ و ناره که محل اشترار در سقوط اتسه  
 کرک و فساد عورس حکمدن منقولدر که هر ملکه که انسان آنی کسب اید

نقد و مباحث  
 که در این کتاب  
 از کلام و بیان  
 و در بیان  
 و در بیان



اگر خیر و کمال این بر ملک حد و نه سبب اولور و اگر شر و ضلال این  
 بر شیطان وجودینه باعث اولور و هر بری موطن آخرت و صاحب  
 ملازم و کاسبه صاحب ایم اولسه کرک و لومعنا آیه کریمه  
 دلفی اشاره وارد اولم شد در نقیض له شیطانا فهو له قرین پس  
 عاقل کوریک کرک که کند و سنه اعمال و اخلاقی ایلده صاحب کسب تیشدر  
 و نبیه معارف تحصیل قلمشدر و فقیه الله تعالی و ایامک لسلوک الطریق  
 المستقیم و عصمت عن الوقوع فی مهاوی تنذیر بجذب ایم و دخی  
 معلوم اولسون که وسط ایکی معنایه اطلاق اولور بری سی و وسط حقیقی  
 که ایکی نشانه تک با بنده شویله واقع اولور که هر برینه نسبت علی السویه  
 اوله نقطه مرکز کبی قطر دائره ایکی طرفه نسبتی علی السواد و عدد اربعه  
 که اثینده است تک هر برینه نسبتی علی السواد و بو وسط اول محدل  
 حقیقی در که حکما مزجه ده بونک و قوعنی نفی ایدر لر و بری ذخی وسط  
 اضافی در که حکما فی مزجه ده اثبات ایدوب کا اعتدال نوعی و اعتدال  
 شخصی و عرض المزاج دیر لر و علم اخلاقه معتبر اولن دخی بو وسط در  
 بواجیدن فضیلت هر شخصه کوره مختلف اولور بلکه اوقات و احوال کوره  
 دخی مختلف اولور برکنه یه نسبت فضیلت اولن خلق ممکن در که آخره  
 فضیلت اولیه و بر زمانه فضیلت معتبر اولن خلق زمان آخره معتبر  
 اولیه چون ظاهر اولدی که فضیلت اعتدال و وسط ایش پس رتبه  
 اعتدال در خارج اولن طرفین اولور و خیر لامور و اساطها بو که

اثر تدرج کلاط فی کل الامور ذمیم پس هر فضیلتی ایکی رذیلت مقابل  
 اولوب اجناس فضایل درت و لمغین اجناس رذایل سکر اولور ایکی سی  
 حکمت فضیلتشک طر فکری در که بری سی افراط اولن در که اکابر جزیه و سفه  
 دیر لر و اول قوت عاقله لائق اولین بر لره بالایق اولن مرتبه ده  
 صرف و بذل و لغتدر و جل و نز و یرآت و مجون و ملاهی ده استعمال  
 اولنق کبی اما معلوم اولسون که جزیه که طرف افراط قوت عاقله  
 علیه ده اولور اما افراط قوت عاقله علیه جزیه دکلدر زیر امیاست  
 الی و طبیعی و ریاضی ده نه در کشف حقایق و ابراز دقایق اولور  
 مقبول و ممد و حد جزیه و سفه دکلدر و حکمت طرف آخری که تفریط در  
 بلا دت و بله در که قوت عاقله تعطیل اولنوب جانب علم و عمده تقصیر و  
 ترک استعمال سبب ایلدر در ک حقایق و دقایق حکمت نظری و عملی یه خلط  
 اولو تحصیل معارف حقیقی و تمیز مصالح محبت و ستواری اوله نظم

تعلیم فان العلم ازین لایله	من کلمه الحت عند التکلم
ولا یخیر فی من راح لیس بعالم	بصیر بما یاتی و لا متعلم
العلم النفس نشی انت ذخره	من یدرس العلم یدرس مفاخره
اقبل علی العلم و استقبل مفاصله	فاول العلم اقبال و آخره
اقبال مدام و غدا یم علمست	وان خیر کزوست شرع قایم علمست
وان خاصیت نغو و مکرم که بدان	مما زشدان ز کهایم علمست
و شرف فضیلت علم و انکد بیاننده وارد اولن نصوص کتاب عظیم	



و احادیث و آمانه نبی کریم و کلمات علماء کبار و حکماء بزرگوار اول  
 مرتبه و کلامی که طاعت و سبیل و حری مکن اوله و فضیلت شجاعیت طرف  
 افراطی تهور در که اقدام و هجوم ایست معقول و در باب عقل سلیم قنده مقبول  
 اولین امور اقدام و افتخار اید و ب نفسی که انفس جوهر کارخانه  
 مبدع البدایع در یا اعضا و قوا س که و آب مطلق در تحف و و دایع  
 پیوده و بی موقع تلف ضایع ایستکه مؤدی اولقدر و طرف تو بیطی  
 جین در که مقتضای عقل سلیم اوزره خوف جایز اولین مواضعه  
 خوف مملع و جین و خرج بی محل و ناموقع اظهار ایستکه و فضیلت  
 عفتک طرف افراطی فجور و شتره در که تناول مشتهیات فانیه و استعمال  
 لذایذ حسیه و و خدا عتد آدن تجاوز اید و ب شرعا و عقلا جائز اولین  
 مرتبه لره تعدی ایستکه و طرف تو بیطی خود در که شرع و عقل امانت و  
 رخصت و یرد و کی لذایذ و مشتهیات دن بالکلیه اعراض اید و ب یا ضرر  
 بدن و قوی و یا انقطاع نسل و عقبه مؤدی اولقدر و فضیلت عدا  
 طرف افراطی ظلم در که آخر ک حقه بلا وجه شرعی تجاوز اید و ب یا عرض  
 پامال یا نفسنه اضرار ایستکه و طرف تو بیطی انظلام در که هر نه ظلم و  
 و تعدی که آخردن کند و حقه و واقع اولور و اقتیاد و قبول اید و  
 مرکب نفس و نبات تمت پسین الیه بوسفالت و فرو تنگی اختیار اید  
 و بعضی عدالت یکی طرفی دخی جور در دید لیر و زیر ابری سی که ظلم در  
 نفس جور در و انظلام آخره جور در و و نه کم عدالت جمیع کمال

جامع اوله و غی کبی ظلم جمله تقایص جامع در و و ایستکه ندر که بعضی شایع جمله  
 حواجه عباد الله انصار دید لیر که هر سنه که آزار اولیه کنه اولما و بیت  
 باشد در پی آزار و هرجه خواهی کن که در شریعت غیر ازین کناهی نیست  
 اما بعضی ملاحد بو کلام حقیقت معاسنه و اصل اولیوطن اید لیر که  
 شخص آخوه جور و ظلم اولیجی کند و حقه هر نه اید و جائز در دیو  
 ترک عبادات و بعضی معاصی یا اقدام ایستکه بویستک ظاهر اید عمل اید لیر نظم  
 کاری را پیشه گیر دانش اندر کعبه زن خادم میخانه باش و مردم آزاری کن  
 اما غلط صریح در هر سنه که شریعت مطهره ده محرم اوله اول ظلم در ایست  
 یا غیری به دخی معلوم اوله که ظلم غایب غنی دن صادر اولور که صاحب  
 احوال و املاک در و انظلام غایب فقر دن واقع اولور اما عدالت عا  
 یلین غایب فقر و غنا و متوسط اولور چون اجناس فضایلک طرفینی که  
 افراط و تو بیطی در ردیلت اید و کی ظاهر اوله کذا که انواع فضایلک  
 اجناس مزبور تحتند مندر جلدر هر بری عدا عتد آدر و طرفینی  
 افراط و تو بیطی در ردیلت در اما جائز بلکه و اقدر ردیلت اولن  
 اطراف مذکوره نک بعضی نه بعضی لغائده اسم معین وضع و نش اولیه  
 اما چون معنی متصور و متمیز اوله تنگنای عبارتدن عبور ایستکه جائز  
 زیرا که حتی و حل عبارات و الفاظ ابکار افکار و اعراض منصفه عرض  
 و ظهور ده جلوه کرا ایستکه چون موضوع در چون منظر فکر و نظر و  
 در یکجه حدس و قیاسدن چهره غوائی معانی مشاهد اوله



استعاره لباس عبارت است از اینکه احتیاج قلم و عاقل لیبیه اول معایبه  
 استخراج قلم ممکن در **و نیز ظاهر** معادنت **و را بجز** مطابقت  
 بجزون بر قیاس مثال ایراد آید لوم که حقیقت حال ذکر ابتدا بجز موضوعه  
 حلی و با هر **اولی** ذکر اولین موضوعه داخلی قیاس علیه ظاهر  
 اول **مثلا** فضیلت حکمت تحت مخرج اولی انواع فضایل یدی  
 حصر آید و ب **دکا** و سرعت فهم و صفای ذهن و سهولت تعلم و  
 حسن تعقل و تحفظ و تذکر در دیدن **پس** که لوم دکا به که فضیلت  
 و وسط در **انک** جانب افراطی خبیث در **و جانب** تفریطی بلا بد  
**و بلا** دت مراد خلقی اولی و کلدر **بلکه** سوا اختیار و تعطیل و قتل  
 اولی و طبعیت و مجبول توهم اولی و بلا دت تکرار و مزا اولی  
 تعلم و مدارسه ایله مندرج اولی و **دکا** و غیری و فطرت حبس  
 طول ترک و عدم استعمال قوت عاقله بسی ایله منطقی منتفی اولی **نظم**

ای بسا تیر طبع کا هل کوش	که شد از کار کا هل سفال فروش
وی بسا کور دل کر تعلیم	گشت اقصی القضاة وقت اقلیم

اما سرعت فهم اولی و وسط و قد اعتدال در جانب افراطی سرعت بخل در که  
 حکام و قضایا تمام انضمام اولی و بلکه فی الجمله معان و فی الحال  
 منطق و لغه خطای حکم و جعل تصور مؤدی اولی و **و جانب** تفریطی  
 حد دن زیاده بطوفهم و تاخر ادراک در **و صفای** ذهن و فی وسط و  
 اعتدال در **افراطی** حد دن زیاده التهاب المعان در که مثبت مطلوب

مانع اولی و **و تفریطی** ظلمت در که نفی حادث **و استخراج** نیاید  
 تاخره باعث **اولی** سهولت تعلیم و فی وسط در **افراطی** تعلیم  
 زیاده سرعت و مبتدا **اینگذر** که صور علمیه که معلم القا ایدر ثبت اینکه  
 مجال قویر **و تفریطی** تعصب در که تعذر تعلیم مؤدی اولی **و حسن** تعقل و  
 وسط در **افراطی** فکر و تعقل لازم **و لایق** اولین موضوعه صرف در  
 تفریطی تمام تعقل مطلوب بدن فکری قاصر و لمقدر **و تحفظ** و فی وسط  
 افراطی حفظی لازم بل مستحسن اولین نشانه لری حفظ اینکه در **اشعار**  
 بجزون و هجا و فقر مسافرو و هزلیات و اسرار و حکایاتی طائل کی **نظم**  
 حفظی مستحسن اولی نشانه لرون تکامل و لنوب استنبات صور مافیه و  
 عاری و لمقدر **تذکر** و فی وسط در **افراطی** سرعت احضار غیر لازم بجز  
 تضییع وقت **و تضعیف** آلات **اینگذر** **و تفریطی** مراعاتی واجب  
 با مستحسن اولی نشانه لری ترک و ایهمال **و عدم** اعتدال منسبت **اینگذر**

و سائر اجناس فضائل بونسق و زره قیاس اعتبار اولی **و دخی** معلوم  
 اولی و بعضی ذایک اسم معینی اولی و مشهور و قاضی که کم حیال  
 تفریطی در **و و خرق** کی کم افراطی در **و اسراف** که کم سخاوت افراطی در  
 و بخل کی کم تفریطی در **و تکبر** کی کم تواضع تفریطی **و تذلل** کی کم  
 افراطی در **و کا** اولی که اکا اسم معین وضع و انتمش اولی **و امین**  
 و ایت معلوم اولی و بجز مقصود حاصل **و کفایت** و هل اولی **و الله** تعالی  
 الهادی **و دخی** معلوم و لسون که کا اولی که فضیلت اولی نشانه



بر امر وجودی به اضافت اول نور به توقعی برجه انک اطراف قرق اولیو  
 رذیلت اید و کی بیک شکل اولور زیرا اول امر وجودی که فضیلت  
 اکا اضافت فضیلت اول شدی نه قدر زیاده اولسه فضیلت دخی  
 زیاده ظن اول نور حال آنکه ایله دکلدر بلکه اول امر وجودی حدون  
 زیاده اولمغه فضیلت رذیلت مبدل اولور اما تویطی طرفک فرقی  
 ظاهر و رذیلت اولدوغی غایت روشن و باهر اولور زیرا عدل  
 وجودون فرقی ظاهر و تفاوتی فاش در و بونک منافی شجاعت و  
 سخا و تدبر کم فضیلت و امر وجودی در پس تهور و اسراف کم افرا  
 رذیلت در فضیلت ظن اول نور نه کم اکثر ناس کم حکمت علییه دن  
 غافلدر در جهال سر فنی کمال سخا و تکره توصیف و او باش متهور  
 نهایت شجاعت تعریف ایدر لر اما جن و بکلدن هیچ بر مرتبه شجاعت  
 و سخا و ته الحاق ایدر لر اگر فضیلت امر عدلی به اضافت اولور  
 بر عکس اولوب تویطی فرق اولمق مشکل اما افراطی ظاهر اولور  
 تواضعدر که عدم کبره اضافت فضیلت اولور و تویطی که تدل  
 تواضعدر فرقی عیدر در حتی بعضی ناس کدای ذیلی متواضع جلبدن  
 فرق ایدر نه زیرا عدم کبرانه دخی ارتوق در پس فضیلت  
 زیاده ظن اول نور بود شرح فضایل علی الاجمال و بواسطه فدن  
 امر انصافی که عارض اولور انشا الله تعالی علامت لری و علامت لری  
 ذکر و بیان اولسه کرک **باب رابع فضیلت مشبه اولیو**

تیمیزن در چون اجناس فضایل انواع مندرجه سیده مذکور و اجناس ذایل  
 اصناف متنوعه سیده مسطور اولدک حالا اول بیانه شروع ایدر و  
 بعضی ذایل وارد در که فضایله مشبه در نته کم عن قریب شارت اول نور  
 و پنجه بی بصیرت وار در که بازار جوامه فضایله کم بفاعت فاقص معیار  
 اولد قوی سبدن زر خالص سیره دن فرق و تمیز و خرمه کوه  
 ناهودن کشف و تشخیص ایدر لر و رذایل فضایل و ارادتی اخلاقی احسن  
 شایسته ایدر لر بن علیه صاحب حکمت علییه به لازم در که دقایق  
 اخلاقه واقف و خفایای غیوب عالمه عارف اولوب فضیلت  
 رذیلت دن فرق دقیق ایکنه خورده دان و معایب مناقب دن تشخیص  
 عین قلعه موی شکاف اول بیت هزار نکته بار یکتره موی انباشت  
 نه هر که سر بر اشد قلندری داند اما **فضیلت حکمت** انک مشابیه اولد که  
 بعضی ناس مبادی علوم عقلیه و مصطلکی فنون حقیقه ده افواه ناس  
 بطون صحایفندن فی الجمله اخذ و تلقف و بعضی مناقبات و اهیله  
 موضوعات علویه دخل و تصرف ایدوب مجالس و محافلده تغیر و تدبیر  
 ایدر لر صدق فراستدن غریب و نور کیا ستدن بی نصیب اولور  
 استخوان بلیغ و تعجب غریب ایدوب فلان کس عقل نقاد و طبع وقار  
 ایدر لر و معارف بی حساب و مسائل نکات من کل بابله تمیز  
 و شیعین در دیر لر حال آنکه محکمدر که شخص زبور مسائل علوم حقیقه  
 بر مسئله نک حق تحقیقنه و اصل و اطمینان قلب و نبات یقین که



علم و معرفت آذن عبارت در بر مطلبیده اکا حاصل اولمش اولوب خلاصه  
 فضیلتی تحقیقات اکابر و ابراد تشکیک و نقاوه معرفتی مبانی حقایق  
 بازوی تمویه و تبیین تفکیک ایتک اوله پس تحقیق علم و تدقیق فضلاء  
 تشبیهی همان قیود حرکاتند افعال انسانه محاکات و طوطی نغایتند  
 اقوال لفظ آدمی به مدائنات ایتمه سی کی در نظم پس طفل که آرزو تر از و زگرند  
 نارنج ازان کند که تر از و کند پست کرم که مار چوبه بود تن بشبه مار  
 کوه مره بگردشمن کوز هر مهر دوست **نثر** چون فضیلت حکمت از نفسانی  
 و آثار و نیای حی حس حواسدن مستر و نهانی در پس کز ناسن بوبانده  
 تفرقه دن عاقل و تمیزه ناقدر در اول سبیدن در که زمانه ده اولن  
 شرکای علم و درس اکتری لباس کالات و فضایل دن عاری و بهلاس  
 جهالات و رذایله متواری لردر نه همای منکری اوج سمای معارفه  
 طائر و نه منطقه نظمتری دائره حکمت ذات الکرسی فضیلتده دائره  
 اما چون دوش بی موشکرن قطعی شام و صوف لاجور دفاصل جبهه  
 و فضل و بلاغدن تنی اولن فرق سنگ انجماد لرنج در شای و قد باری  
 عماره لردن قبه لره وارد در و دقایق مذلت ملازمت ابواب امایه عارفه  
 و هر شام و سحرده پشت اسب استرده صدوره و رز استانه لرنده  
 و اقلدر در لاجرم مناصب علیه علمیه به اصل و غایت رغبت  
 وجود کم نمود لرنیه حاصل اولشدر و الی الله المشتک و المنزع **اما**  
**فضیلت عفته مشبه اولن** فضیلت ارباب اخلاصه ملتبس و اعمال

سید محمد علی محمدی

رویه ایله مراتب زما و عبادی ملتبس اولن طائفه تک فعلی کی که اکثر مشتهیات  
 نفس مستذات طبعدن احتراز و اجتناب ایدر لره تا که ورع و زهدیه مشهور  
 و خلق آرا سنده ولایت کرامت ایله مذکور اولوب بوفعاله اکابر امر  
 و اعظم سلاطین و وزرا و خواتین صاحب اعتبار و خواجگان سر پادار  
 فتنده نافذ القول و مقبول الشفاعه اولوب زو آید اوقاف و جوی  
 اطراف دن علوفات افرو و فتوحات ندور و صدقات اغنیادن اولن  
 سکاثره به ملک اولوب بدنگری ریاضت صوری دن لاغر اما نفس آواره  
 اعتبار نام و دستبوس عوام ایله فربه و سمیع عند الله  
 غادر و خائن عند الناس فتنه و امین اولور **لمشبه**

عبادت باخلاص نیت نکوست	و کرم چه آید ز بی مغر پست
چه ز تار مغ در میان و جمل	اگر خوش از بهر بندار خلق
اگر نفقه اندوده باشد نجاس	توان خرج کردن بر ناسنجاس
ز راند و دکان را با تش برند	بدید آید آنکه که مس باز رند

و بعضی فی اولور که اهل روستا و اعدیه غلیظه به معتا و اولغده تا اول اطعمه  
 لذت دن مساک و بعضی نکثیر مال و توفیر اسباب چون ارض غلبه و اقل  
 اقواته اکتفا ایدوب زهد و پارس الیق ایهام ایدر لره و قناعت و  
 عفت اقام قنور لره بو طائفه دخی فضیلت و عفتدن عاری و طاع  
 و کند و لرغیف اکلند فکری فاسد و باطل **در اما فضیلت سخا**  
 اولدر که بعضی سفها و ارباب فسق اول سبیدن که هنوز قلت مال چینه



بستلا اولمشد و تحصیل قوت نفس و عیال چون ذروه آلامه اعتلا قلند  
 بلکه میراث خواره کندن مال موفور یا مناصب ظلم و مکاسبتدن  
 خزینه مکشور البته کیر مشد پس واجب پیرلره اتفاق و صرف  
 و عقلا و نقل استحسن و لمین مواضع ایشار و بذل ایدر کم خردلر  
 آتی جواد و سخی و صدر مروت و اخنی عدا ایدر لر حاشا که انکرده سخا  
 فضیلتندن بجه و والکرتن مروت آهندن کار و دهره  
 اوله حکما و بشکر در کمر جمع مال کوه بلند او ستنه سنگ جعفری کبی  
 و خرجی سنگ ثقیلی کوه بلند دن آتشخبر برق کبه در ظاهر  
 که سنگ ابنوه قلعه کوه قواس جمع کرونده و اصل اولور  
 اما اول سنگ اسفله قوت طفل خورد سال ایل و اصل اولور **قطعه**

آسیا سنگ ده هزار من	بد و مرد از کمر برداشت
لیک از زیر برز بر بردن	بجز آرد میش نتوانست

و مالک و جوه معاش و اسباب انتفا شده مدخلی نام اید و کی ظاهر  
 و غاشد و پنجه کسبه بی مال اولق سیب ایل نه کمال قلور  
 و پنجه کسبه قو محنتی ایل کفر نکسته و اصل اولور **بیت**  
 در انجیر به معلوم شد در آخر حال که قدر مرد بعلست و قدر علم مال  
 و مالی و جوه جمیده و مکاسبتنه دن جمع ایتک متعذر در و حلال  
 صرف قوت قناعت دائره بسدن ارتق نادری بلکه متعذر در  
 الحلال یقظ و المرام سیل پس صرفنده سخاوت مدوح اما اسرا

مذموم و مقبوح در و حقیقتد سخی اولور که بذل کندن غرض کند و  
 فضیلت سخا و قی حال و نفسی رذیلت بچندن طاهر قلوب با خطه  
 اغراض دنیویه ایله مخلوط و مطالبه اغراض دنییه ایله مربوط اولیه  
**اما فضیلت شجاعت** شبیه اولن شوال کسبه لر در که فضیلت شجاعت  
 مقصود لری کومر نفس فضیلت شجاعت عتله حالی و نقیصه جبن و تهور  
 حالی قلنق اولیه بلکه مها که اقدام و مخاوفه القای نفسدن مراد  
 تحصیل مال و حطام و تکثیر علوفه و ترقی منصب و مقام یا او باش و نود  
 ارب سنده تحصیل شهرت و نام در و چوق و واقع اولور که بعضی  
 اراذل و لثام نیش مال حرام ایتیمکچون قطع طریق مسلمین و خعب هوا  
 و اغنام و نقب جذران و هجوم بیوت و حرم اهل اسلام ایتیمکه انواع  
 مخاوف و مها که اقدام ایدر لر و اتفاق بعضی شخته شجر الله گرفتار  
 اولنق رفقاسین بیان ایتیمکچون انواع ابرام و تعذیب ایلام  
 اولن صبر و تحمل مالا کلام ایدوب بدن و روحنی بذل و اول  
 ملا عینی اظهار و اعلام ایتیمکی کند و یه فضیلت و ستر نام تجمل ایدر  
 بیهاات بیهاات که بواسطه اردن بوی شجاعت و اصل مشام اوله  
 بلکه شجاعت اول کسبه ده اولور که اقدام و اهتمامی موجب عقل او  
 جاری و مطلب و مرآمی اقیام مضایقندن کسب ثواب و غیر املق  
 محنته ساری اولوب کومر نفسی علیه علیه شجاعت مزین و محلی  
 و مرتبه سعادت ذاتی عند الله تعالی معین و معنی قلنق اوله



اما افعال سبع شیر و پندک و پیر و نهنگ کبی و هر چند مشابه فعل دلیر  
اما جنس شجاعته داخل و جای گیر و دکلدر زیرا غلبه قوت جسم و احکام  
آلته و ثوقی او مغله اقدام ایدر و با بجملة اقدامی طبیعی در مقتضای فکر  
صواب و برای تحصیل فضیلت و ثواب دکلدر و **و** ایضا عابا کند و به  
مغلوب مطلق و آلا تده کند و به مناسبت و مقامی اولین حیوانه جنگ  
و اندر تغلب ایدر **و** آنک مثالی اولدر که بر کسنه تمام سلاح و قوی میکمل  
اولوب بر ضعیف الجته و بی سلاح و عاری اولن کسنه ایلد جنگ و اکا  
تغلب ایتمک قصد ایدر بوش شرط شجاعت و سلوب فضیلت دکلدر  
پس شجاع حقیقی اول کسنه در که افعال شجاعت آندن اقتضای عقل صریح  
و استدعای فکر صحیح ایلد صادر اولد و صفت شجاعته در عوضی متکا  
دنیه و نیویه اولوب بلکه مقصودی جوهر روحه فضیلت شجاعتی  
حاصل و ردیلت جبن و تهوری زایل قلیق اولد بومقوله کسنه نک  
امر بچندن احترازی انقطاع مدت عمر و ثبات و انظرام رشته  
جیاتن ارتوق اولور و آنک قتله موت جمیل جیات دیمه دن  
افضل و نام نیک و حسن ثناء و زرینه قبل اولنمه سی و ثبات و فضیلت  
عیش ایتمدن ارجح و اکمل اولور نه کم بعضی بکفا امر آری عرب **بیشدر**

و نحن اناس لا نؤتط بنينا	لنا الصدر دون العالمين و القبر
بهون علينا في المعالي نفوسنا	ومن خطب الحناء لم يغله مهر

اگر چه لذت فضیلت شجاعت ابتدا سنده بیم خو و خوف قتل و محو

اولین محسوس مذاق شجاع و معلوم ادراک شیران پیشه جنگ و نزع  
اولمق جانرذر اما آفرنده لذات و منافع دنیوی و اخروی و شهید  
ظفر و ابتهاج صبور و معنوی بی مذاق جان و دمان جنانه چاشنی  
لذت جاودان و **و** برور **نظم** چون شهید عشق در دینی و عقبی سرخ است  
خوش دمی باشد که مارا کشته زن میدان بر نذر خصوصاً که بذل نفس و  
ایشار روحی حمایت دین متین و وقایت شرع سید المریدین چون  
اولمش اولد نه کم کلام معجز نظام حقایق الهام رب لا نام آذن  
انبا و اعلام ایدر و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل حیاء  
عند ربهم برزقون و احادیث صحاح و حسان که مادی نوع انسان  
حضرت رسالت عنوان جنابندن فضل شهادت و مدح شجاعته  
وارد اولمشدر کعد و الحصى بی حد و احصا در جمله دن بری بودر که  
ان الله یحب الشجاعة و لوعلى قتل حیه و عاقل اریب و مو شمنه بیینه  
مخفی دکلدر که فرار البته موجب بقا و جیات و تحمل قرار بر هر حال  
مؤدی فنا و موات دکلدر و انسانه اجل مستی و وعده مقدره دن  
تقدم و تاخر متع در شاید که فرار موجب هلاک و تلف و ثبات و تقرار  
موجب شرف اولد **نظم** و اذا اتاک من الامور مقتدر  
و فرزت منه فتحوه تنوجه **نظم** و معاویه دن روایت اولور که جنگ  
صفینده بای غریبی رکاب فراره تو شدم شاعرک بو نظم خالیه کلدی **نظم**

ابی لی یتمی و ابی بکائی	و اخذ الحمد باليمن الربیع
-------------------------	---------------------------



اقول لها اذا جنات وباشت مكانك تجدي وتستر جي

بس مضمون شعر بکامل و تقسیم صبر و قرار و امر و حامل و قدم  
بجدا الله و رطه انحرام و انعدادن خلاص اولوب اول صبر بسی ایله  
بالا خوه خلافته ظفر بولدیم ترجمه ابیات بود که بنم بتم و جنگده  
برر اولدوغم و دخی مدح و نیای آغری بایله صتون الدوغم بنی  
قوما دی که قرار ایدیم قجن نفس جنگده اضطراب ایله کادیرین که  
صبر ایله مکانکده قرار قل یا ظفر بولوب محمود اوله سین یا هلاک اولوب  
استراحت بولک سین و برقاج کون بقای ناپاید آر که آخری بین  
ترک دار غدار در میسر دخی اولسه عار و شاره و چین و فرار میدان  
کار زاریله کاری زار و تو بیخ و تفریع اقران و امثالله مجالس و محافل  
و تنگ و پریشان روزگار اوله سی مقرر در بس لیران بیستیری  
و شیران معمر که دیری اولنله لایق اولدر که و قایه صبر و توکل سر و  
تنه مغر و جوش قلک و زخم تیغ و تیری ظفر و نیک نامیلن ایوانه  
در روزن بیل و دایم زبان اقدام و ایتما له بوستی نشا و قلک که بیت

بی زخم تیغ عشق ز عالم می رویم بیرون شدن ز مو که بی زخم عار

و اجل مقدر مغیر اولدوغین تمام بلیک و قصایه رضا و توکلله توکل  
قلق صفت شجاعت و فضیلت بحدایق تحصیلنده اصل عظیم در  
و سپر حشمه انهار شجاعت و سرو بوستان ولایت و کرامت اسد  
الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

حرب ضعیفنده صفین اره سنده بویننه سسروتن بی مغر و جوش  
بویان و زبان شجاعت بیانی بویننه کویان اولوردی که بیت

نی ای یومی من الموت افر	ایوم لم یقدر ایوم قدر
-------------------------	-----------------------

از مرگ حذر کردن و روز رست روزی که قضا باشد و روزی که قضا  
روزی که قضا باشد و کوشش نکند شو روزی که قضا شود و پیرهنر نیست  
و جهاندار لبق زمانه مالک و شهر یار لبق طریقه سالک اولنله  
دخی واجب لازم در که ارباب شجاعت و اقدام اولنلر کن تربیت  
و تقویتده اعتنا و اهتمام تام بیوره لر و رعایت و عنایت لیرین  
و قایع و مهاکنده اقدام و افتحای ظاهر اولنله مبتدل و اسباب  
معاشرین حیات لرنده و معاش اولاد و ایتا لیرین و فاکلرندن صکره مرتبه  
میتا قلک لر و مهمت ایدله که جمله عسکره یار رؤسا و سردار اولنلر صفت  
شجاعتکده موسوم و بنجه کره اقدام و ایتا ایله معروف معلوم اولنلر کسنه لر

سپه را نکبها فی شهر یار	به از جنگ در حلقه کارزار
دلاور که باری تهور نمود	بنیاید بمقدارش اندر فرود
که بار دیگر دل خد بر ملاک	ندارد و زیکار باخج پاک

بس تقریرات سابقه دن ظاهر اولدی که آدمی بخرد اقدام فحاش  
و افتحام مهالک ایتما که فضیلت و شجاعت مالک اولنله و اول کسنه لر  
که مثلاً زلال مالک و صواعق نازل و دن باک ایتیموب دخول استوب  
موج و ربانی بنوه و صعود سنو آهق بی مساک دره و کوه ایتما که



نفس نفسی بی موجب عمل تلف و معرض هلاک است که اولی و بوندن مقصود است  
 کند و لره بها در دکلرد دیو تو تم اولی و نفی است و کند و لره امثالی سنها  
 سن بوفعله قادر دکل سین دید و کین رد ایتمک اولور یا خود طعی  
 غنیمت مال کثیر و اخراج کودک و کثیر و اسیر اولور و دخی بونک امثال  
 اغراض دینه و اغراض دنیوی اولور انرا و یه هو ان رحمتی  
 فایده یه نازل و زاویه فضیلت شجاعدن بعید بر اصل در  
 و بونکردن دخی دور و کوچ سعادتن ابدان مجبور بر طائفه در که  
 کند و لره غم زوآل و جاه و یا الم طعن دشمن بدخواه سیب ایل  
 قتل و صلب و فضیلت شجاعت و خاصه عقل کند و لره دن نفی و  
 سلب ایدر لره و بوطائفه جنبه غایت جین و خوف مرضه مبتلا  
 اولد قلمری ظاهر در زیر اشجاع اولن شد اید آلامه متحمل صابر در  
 بونر شویله تو تم کاذب ایدر لره که مبتلا اولد قلمری المدن متولد خلاص  
 بولر غایت جملکردن بچکر لره در که اشد آلامه مبتلا و آفج حخته معارن  
 اولسه لکر کر که عصمت الله تعالی من شو قضا تم و عاملنا بلطفه و عطائه  
**اما فضیلت عدالت** شبیه اولن ردیلت عفته مذکور اولنه قریبدر  
 زیر بعضی اباب سمعه وریا که حقیقت عدالتدن بی نصیب لره در کند و لره  
 طریقه اباب عدالت و صلاح و زری و لیس اهل تقوی و فلاح ده  
 نایش و عبادت ریائی و ریاضا خود نمایی ایل کند و لره افاده  
 عوامده سنایش ایدر لره و حقیقت عدالت قوای نفسانی

و خلاص

اعتدال اوزره مضبوط و اوضاع و حركات خلوة و جلوت بحال  
 و شرع اوزره اولمعه مربوط در ظاهر باطنه موافق و خلوة باطنه مطابق  
 اولمعی اعتدال کوستر و کی اعتدال و سعادت اکلده و غی شحات اولور **بیت**  
 عبادت با خلاص نیت نکوست | اوکر نه چه آید ز بی مغرورست  
 چون اجناس اربعه فضایل بحسب الصورة مقارن و بحسب المعنی بیان اولن  
 ردایل شرح و بیان اولند و فضایل مزبوره دن فر قلمری عیان قلند  
 پس انواع و اصناف فضایل مذایل مشابه سی جوق وار در که فرقی  
 تدقیق نظره محتاج در انرد دخی مذکوراته قیاس اعتبار اولنوب ردایل  
 فضایلدن اعمال فکر و و تیکه فرق و تمیز اولنه **باب خامس فضیلت**  
**عدالت بیاننده** در معلوم اوله که عدالت اشرف فضایل و اعلاک  
 خصایل در زیر عدالت مساواتدن عبارتدر و مساوات که برابر  
 حقیقتده بر شئی بر شئی ایل یا کمیتده یا کیفیتده یا صفة اخوی ده متحد اولند  
 پس مرجع تساوی وحدت اولدی و وحدت اشرف صفات و احوال  
 حالاتدر زیر اصل واحده رجوع در اوتیدر و حضرت واحد حقیقی تعالی  
 و قریبدر هر وحدت که میان کثرات عالم ده حال در واحد حقیقی جل  
 شانه وحدتدن پرتو و ظلدر نه کم هر وجود کم میا کل ممکنات اوزره  
 لایع در وجود حقیقی تک پرتوی اکا راجع در و نسبت لایحه نسبت  
 مساواتدن اشرف نسبت یوقدر نه کم علم یوسقی ده بیان اولند  
 پس فضیلت عدالتدن اشرف فضیلت یوقدر و بود دخی علم اخلاص



مبین در و بومقاده اسرار و اشارات چو قدر اما چون بنز بوکتا بد  
 اکثر خلک افهامنه تو قریب و شرط اختصار و توضیح او نه ترتیب  
 ایتمی الزام ایلمد که لاجرم بو قدر ربط و تحریر علیه گفتا ابتدا که چون  
 مراتبه تنبیه اولندی که عدالت وسط در و هر شنه که وسط در زایل  
 و بر جانبه مایل اوله اگا اسم عدالت اطلاق غلط در پس وسط که عدالت  
 نه نشنه در بلنک کرک و طرف اولوب عدالت بیرون اولن دخی نه  
 اید و کی معلوم اولق کرک که آنی دخی عدالت رد و باب جور و جنی سده  
 ایتیم ممکن اوله پس معلوم اولسون که حکما قنده عدالت اوج نشنه  
 اولور بری سی قسمت اموال و کرامتده اولور یعنی یکی شخصه بر مقدار  
 مال یا کرامت و مرتبه تقسیم اولسه عدالت کرک یعنی وسط که اعتدالدر  
 معلوم و مرعی اولوب اندن بر جانبه خطی و تعدی ایتیم کرک ایلمی  
 معاشا و معاوضات در بیع و شرا و اجاره و رهن کبی اوچونجی سی  
 تا و سیاته متعلق حدود و سیاسات و قصاصات و تعزیرات در  
 و هر برنده تناسب رعایت اولجی عدالت حال اولور مثلا بر شخص  
 آخوه حیف و تعدی ایلمسه اگا دخی انک مثلی اولتی کرک که تناسب اولوب  
 عدالت اولمش اوله پس مرتبه وسط و عدالت که بیج احده حیف  
 اولیه معلوم اولق کرک و بومرتبه یه میزان الله تعالی الارض دیرلر  
 اما بومرتبه یه وقوف و هر ماده ده مرتبه وسط نه اید و کین نظر عقل  
 بلکه غایت صعوبتن اولغین حق قبل و علا رحمة للعباده و حمایه للبلد

بر میزان انزال و ارسال ایدی و اول شریعت مطهره و ناموس الهی در  
 و بومیزان ادل و معیار اکل در و بوندن صکره میزان ثانی حاکم  
 نافذ القول در و اگا احتیاج اول جهشتدن در که نوع انسان مدنی  
 بالطبع در طبیعی مقتضی در که معاسی انبای نوعیه اختلاط و معاشرت  
 و بعضی افرادی امورن بعضنه اعانت و نظارت ایتمیجه حال و کمال  
 اولور بخلاف حیوانات عجم که آنلرک تمدن و اجتماع و تعاونه معاشرندن  
 احتیاجلری بو قدر زیر اعدا لری غالباً بسیط در جمع و ترکیب و طبع  
 و ترتیبه موقوف دکلدر و لیس لری شعور و ریش و بر و صوف در که  
 کند و سی ایله بنیه مخلوقدر و سلاح و سایر لوازمی دخی یا کند و سیله  
 مخلوق یا الهام آلی ایله کند و لریته حال و کسب و تحصیل محتاج دکلدر  
 نه کم مقدمه ده دخی اشارت سبقت ایلمد اما انسان لطافت مزاج  
 اولد و عینون اغدیة بسیطه ایله تعیشی ناممکن و اغدیة لطیفه که طبع و تربیت  
 و ترتیبه اولور محتاج در و لیس و سلاح و سایر امور معاشی جمله صنایع  
 صناعت و تدبیره موقوف و سعی و عمل و اعمال فکر و رتبه محتاج در  
 چون جمیع لوازم انسان صناعت موقوف و جمیع صنایع انسان  
 بیلوب عمل ایتمی ممکن دکل اید و کی معروف در پس انسان تنها  
 معاشنه قادر اولد و غنی ظاهر در مثلا لباسی خصوصنده حیات  
 و غزل و خیاطت و نچو صنعت دخی معلومی اولق کرک و مسکنه امرند  
 تجارت و حدادت و پایی پوشی خصوصنده دباغت و اسکان فلیق



و اسلحه سی امرن علی هذا القیاس **پس** نوع انسانه لازم در که افراد و  
 اتحاد مجتمع اولوب هر بری بر صناعت اختیار و اعمال ایدوب **مثلا**  
 بعض خیاط و بعضی خیاطه ابره ساز و بعضی سوزن و سایر آلات  
 ایچون معدن آهین گذار اولوب و علی هذا القیاس تعیش ایدوب  
**پس** ظاهر اولدی که انسان تمدن و اجتماعه محتاجش انسان مد  
 بالطبع در دید و کرک معناسی بودر اما اجتماع دخی غالب و تقاضای  
 اولمغی مقتضی در و بعضی بعضی ظلم و جورینه مؤدی در زیر ساهر  
 نفس شتهاسنه طالب و مرغوب و مستلذ اعلو غنه راجب در  
 پس بر نفس شتهاسنه و اخذ ایتک قصد ایتد و کی نسبه به خود دخی بایل اوله  
 کرک و بونیل ایتد و کی ششی مرغوبه اولدنی بایل اولمغی استسه کرک  
 لابد بعضی بعضی دافع و قاهر و مراد و مقصودنی آندن اخذ ایتک ایچون  
 ظالم و جابر اولسه کرک اولدنی بوکا مانع و مدافع و قهر و غلبه  
 جانب قویدن واقع اولسه کرک **پس** حکم قاهر کرک که دفع ظلم و رفع  
 حیف ایلیم و دخی مابینکرین معاملات و معاوضات رضایله واقع  
 اولمغی کرک که غالب و تقاضای هر مندفع اولوب هر بری مقصودینه بایل  
 اوله **مثلا** خیاط بخاره خیاطت اولدنی بوکا تجارت و علی هذا  
 القیاس ایتک کرک اما بواعمال و صناعتا بری برینه متساوی میندر  
 بوخه متساوت میندر تفاوتی اولدنی تقدیرجه نه مقدار در  
 بیلنک لازم در **مثلا** بوکا بر مقدار خیاطت ایدیک اولدنی بوکا

نه قدر تجارت ایتک کرک که تساوی و تعادل اوله چون بو تساوی و تفاوت  
 صناعتا رسنده بیلنک متعسر بیکه متعذر در لابد بر متوسط مقومه محتاج اولد  
 و اول متوسط مقوم دینار و دریم در که انکره نقدین دخی دیرلر و  
 حکما دیناره عادل متوسط دیرلر لکن بو عادل صامتدر و عادل صامت  
 و اما کافی و کلدر بیکه عادل ناطق دخی کرک تا متعادلک تعادلی توسط  
 دینار یله حال و بلوب نفوس جامع و ابصار طامحه انک عدلنه  
 منقاد و لمبجی ناطق عادل تعدیل و تسویه و جانب قوی تضعیف  
 و جانب ضعیفه تقویه ایدوب و بو عادل که لازم در پادشاه حاکم در  
 که ظلمی و جوری دفع و دست تعدی و تغلبی رفع ایدوب هر که  
 ناموس الهی احکامنه تابع یا تعدیل دیناره طایع اولیمه پادشاه  
 قاهرانی قوت بازوی شوکت و هینیت شمشیر سیاست ایلیمه یا  
 یا مطیع و منقاد طریق عدله ساکک ایلر **پس** معلوم اولدی که حفظ  
 عدالت ایچون خلق ارا رسنده اوج نسبه لازم ایش بری ناموس رباب  
 و بری سی حاکم انسانی و بری سی دینار میرانی و حکیم یونانی اوچه  
 دخی ناموس اطلاق ایدر **پس** بر اعتدال بر ناموس سیاست دیرلر هر  
 برنده سیاست معناسی وارد در و دخی حکما دیرلر که ناموس اول  
 و اعظم شرع الهی در که جانب مبین خلا قدن حلقه مقتدا و تتبع علی  
 الاطلاق قدر و ناموس ثانی پادشاه دادگر و حاکم عدل کستر در  
 و بونا موسسه لازم در که ناموس اوله اقتدا و انک اتباعی ایدر اهند



ایلیه . و ناموس ثالث و نیار در که ناموس ثانی تک تحت فرمانده در  
و نص تنزیل . حقایق تاویل . ده بومعنه اشاره واقع اولش در  
و انزلنا معهم الکتاب المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فیه  
شدید و منافع للناس لآیه . زیرا کتاب اشارت در شریعت مطهره بیه که  
ماخذی کتاب ربانی . و تنزیل سبحانی . در و میزان اشارت در دیناره  
که اخذ و اعطاسی میرانده اولور . و میزان انک تعدیلنه آلت در . و  
حیدر قهر بادشاه اشارت در که شمشیر برانده خاک گیر و حکم ران . اولور  
ناموس اوله مطیع اولین کافر و منافق در . و ناموس ثانیه مطیع اولین  
طاغی و عارق در . و ناموس ثالثه مطیع اولین خائن و سارق در  
**تنبیح** عدالت اول شخصک ذاتیه و صفاتیه و قوی اعضا سنده متعلق  
اولور . پس بر شخص عدالت صفتیه متصف و لمقده لازم در که اول  
کند و صفاتنده و قوی و اعضا سنده عدالت رعایت ایلوب . هر  
قوت نه تک اچون مخلوق . و هر عضو نه تحریر اچون آفریده . و لمش  
انده استعمال اید و ب تغییر خلق الله قلوب عقلا و شرعا محرم و ممنوع  
اولن مواضع استعمال اتیمیه . و قوی جسمانی و روحانی پس جلب  
رفعی معبود . و کسب فضیلت مقصود . اولین بر لره صرف و بذل  
قلیه . و اگر خدم چشم و اهل و عیالی واریه انداز سنده دخی  
موجب شرع مطهر و عقل منوره اوره عامل اولوب . احکام  
نوامیس الهیه . و حد و شرایع نبویه . دن عدول انیبوب بلکه

۶۵  
تفضل و ایثار و عفو و احسان . و سایر مستحبات شرع و مقبول و مرضی  
اهل عقل اولن سنده لری دخی اتیان . اید . و اگر بعض عباد و بلا و ذرینه  
حاکم و موتی ایسه قانون شرع مطهر و اسلوب سیاست ملوک عادلله ایله  
عامل اولور . بومقوله کسسه بودنیاده خلیفه رب العالمین . و دار  
آخونده . ان المقسطین علی منابر من نور . بشارتیلله اموال و کربات  
قیامتدن امین اولور کرک . و عرصه زمان و ساحة عالم اگر بونک  
کبی صاحب سعادتک زیر لو آسند آسوده اولور آثار و برکات  
انسان و حیوان و حوث و نسل و اقوات و ارزاقده ظاهر و باهر او  
کرک . **تنبیح** کم روایت اولنور که اکاسره دن بعضک خزینه سنده  
بر کسب کسب بولندی هر دانه خرم مقدار تن کسب اوزرین زینش  
که شول زمانده که پادشاهلرک عدلی بر کمال . و روی زمین آثار  
عدل و دادندن مال مال . اید برکات اقوات و ارزاقده بدیدار  
و جنبه کسب جسمده بومقدار . اید . اگر نعوذ بالله تسک بعض حکام و  
ولات احکام مراسم اشفاق و مکارم اخلاقله موسوم . و صفیه  
ضمیریه نقش فضیلت . و کارنامه عدالت . مرسوم اولیو بلکه  
نهادید شستی اخذ و غصب اموال محرمه اوزر بجهول . و دل و دست  
جور بنیاد و جفا پیاسی راق و دماء ناحق . و اذای مظلومان مطلق  
اوزرینه . بظهور اوله اکل و شرب بوموآل اولور که **بیت** خورد آب از نم  
چشم تیمان میوه باغش . چکد خون دل بویه زمان از مرغ برایش



جبروت و کبریا شدن کوشش مومنی مواعظ علما و نصایح حکام و کثر  
 و اذایل له اتق الله اخذته العزة بالانتم فیهتم آیه کریمه سی و عیدینه  
 منظر اوله بونلر کبی حکا و امر اردو و مطرودا فاضل خلفا و سلطان  
 و فی الحقیقه اخوان ابالسه و جلسای شیاطین در چون ضمیمه لرند  
 رحم رعیت نابدید در پس روز جزا ده رحمت رحمان بونلردن بعید  
 که من لایوحم لایوحم چون بونلر کبی حکم ادبار شفا و تکه داغ دار  
 و طینه فضیلت سعادت حقیقی دن عاقل پس بونلر مثاله صاحب  
 سعادت و یک فی الحقیقه فاسد و باطل در و بنجه سعادت اولور که  
 بش اوان یل مرادات فائیه دنیای دینه دن بخره مند و آمال و آسای  
 ناپایدار و هر غدار که تیه آلام و شداید دن خالی و کلدر فیروز و احمید  
 آخر زار و خیزین بل طرید و لعین بی خیل و خرکا و دور از حشم و  
 سپاه جاه و حشمت امارت و حکومتدن معزول ماصدق آیه کریمه  
 و نرنه ما نقول و یا مینا فردا مقید و مقول درگاه رب العالمین  
 و دیوان احکام الحاکمین و ارکه کرک و انکار مفید و شاهده احتیاج  
 اولیوب جزای عمل و پاداش افعالین کورسه کرک کند و سی صورت  
 مور محقر ده محشور و اطراف و جوانی ظلمات ظلمدن شب بکور  
 اولوب ملائکه عذاب بنجه سینه بر موجب خذوه فقلوه تم الحکم صلوه  
 کز قنار و مجبوس و نسیم رحمت رحماندن که اهل عدل و امان و حجت  
 عباد اولنره موعود در نا امید و یایوس قلسه کرک اعادته

۶۶  
 تعالی من یاسه و نغمه و ادخلنا الجنة بغير عذاب سابق برحمته  
**باب دس قلم فضیلتک بیانده** در معلم اول ارسطاطالیس  
 عدالتی اوج قسمه تقسیم و هر قسمی بو و جمله تعریف و تعلیم ایلد  
 که برتری سی و لدر که ادای عبودیت حق جل و علا ایتیکچون اول  
 اول کریم رهنما که بی سابقه استحقاق هر موجود ک قاضیه مناسب  
 وجود یله مزین و معالی و انعام نعم بی قد و صری ایلد شواکل مایل  
 ممکنات مشرف و محلی ایلدی مستوجب در که ادای حق عبودیتند  
 دایم و درگاه خدمت و بارگاه شکر نعمته قائم اوله پس و عدا  
 مقتضی در که عبد کند و ایلد مالک رقی ارب سنده اولن هر حق طریق  
 افضل و نفع اکل اوزر مسلوک و قراضه و جودین کوزر اخل  
 و ریاضت و پویه مجاهده عبودیتند و ذایب مسبوک ایده  
 و بوجی اول حقوقدن در که هر مکلفک ذمتنه واجب و عهده سینه  
 لازم در ایکنجی سی ابای نوعیله که معاصر لری و کوچه حیاتند  
 همسایه و مجاور لری در اولن حقوقی ادا ایتکدر انقیاد سلطان  
 و امرا و تعظیم الله و علما و اداء آیات و قضاء حقوق معالما  
 و حفظ عهد اخوان و حیران در اوچنجه سی اسلاف ضمیمه که حاکمان  
 دار باقیه در لرا لری حقوقین ادا ایتکدر قضاء دیون و تنفیذ و  
 صایای اموات و اخوان و آبا و اجدات و تعمیر و قاف و احکام  
 ربط و خوانیق سابقین کبی و خواجه نصیر حکیم مقدم و فیلسوف



معتقدن . بولکلامی نقل ایند که نیکو شرح معانی و تمهید مبانی سنده  
 ایدر که چون شرط عدالت اقتضا ایدر که معاملات معاوضه  
 کرک دینار و درهم اخذ و اعطاسی کرک تعظیم و تکریم افاده و استفاده  
 اولسون انصافی و عدالت اوزره اوله مثلا برکنه دن نعت  
 تعظیم و تکریم یا عطا و بذل زر سیم کورک مقابله سنده لازم  
 که مکافات و مجازات ایدر سیم اگر خدمت بدنی و اگر خدمت بالیه  
 ایدر اگر انگریزیه ممکن اولر نه بذل ثنا و حمد و نشر دعا و شکر ایدر سیم  
 و الحاصل قدرت حاصل و مکنت و اصل اولد قبه مجازات و مکافات  
 لازم در **حقی** بوطر فقه مکافات دن بری سنده قدرت و اریکن تغافل  
 و مکنت حاصل اکیکن تحا و تکمال ایدر سیم سرای لوم و تقبیح  
 و محمل زجر و تقبیح اولور سیم **پس** منع حقیقی و محسن علی لاطلاق  
 که اولاقامت وجود و خلعت وجودیکه خیر محض و مبتدا جمیع  
 خیر اندر مزین و محلی قدی **تائید** پاینده پیمیری منظر نظر و موقوفه که  
 دنیاده خیر فرزند آخونده ذخیره در مرفع و معالی ایدر **تائید** و ارباب  
 الی **تائید** انصافی نواید احسان و اجناس نواید انسان  
 اعطای اعصای سلیمه و افاضه قوای صحیحیه و صحت عاقبت جسم  
 و ذکا و صفای قریه روحانی و اهل و عیال و اسباب و اموال  
 و اثاث و لباس و کتب و مرکب و ملابس و خدم و حشم کبی و آلی غیر ذلک  
 من انعم الله لایکن احصا و **تائید** و لایستقیم استقصا و **تائید** که انعام

و احسان بویژ مشدر **تائید** بآنکه بزود خدمت و نیت که فی الجمله موجب استحقاق  
 اوله واقع اولد طاعت و عبودیت که نوعا مقتضای اهل بیت انعام اولد **تائید**  

فضل خدا ایدر که تواند شمار کرد	یکایست آنکه شکر کی از هزار کرد
--------------------------------	--------------------------------

**پس** بومولای جلیل و منعم بی عدلیک شکر نعمته تقصیر و تحا و  
 و ادای حقوق و عبودیت سنده اهل و تکامل ظلم صریح و جور قبیح  
 بوقدن قالدی که نعمته انکار یا اثبات شرکی ایکنه نعوذ بالله از  
 اوله **والتعجب** بر سپاهی یه بر پادشاه خزینه سندن علوفه داره یا  
 بیمار مقرر حال اولوب اسباب معاشنه کفایت ایدر یک سنده اول **تائید**  
 اکا و اصل اوله محاسن و محافله شرف خدمتی ایدر مبایات و افتخار  
 و مدد العمد و جاه و جلال و قسم سر سعادتمانی ایدر لیل و نهار طب  
 انسان اولد و غندن غیری حبوب عظام و و قایع کبار و و بذل نفق  
 و ایثار رؤس اینکی ذمت همنه لازم و عهد و مروتنه واجب بلور  
 فی الواقع ایدر ایتسه بین الانام مستحق طعن و ملامت بلکه مستوجب عقوبت  
 و ایلام اولور **تائید** منعم حقیقی و محسن مطلق که جمله موجودات  
 دریای نعمت بی پایانه غرق و مستغرق **در مشنوب**  

ستایش خداوند بخشنده را	که موجود کرد از عدم نده را
کراوت و صف احسان او	که او صفی مستغرق شان

چون معلوم اولدی که شکر و خدمت و طاعت و عبودیت حق  
 جل و علا بنده مکلف اوزرینه واجب لازم در **پس** طاعت و عباد



نه و جملہ کرک و قاج نوعدر حکماء متقدّمیندن خواجہ نصیر طوسی نقل ابتدا  
 مذاہب بود کہ حکما دن بعضی دایب اولدی کہ نوع بشر لازم اولن  
 خدمت الهیاتده تفکر و تدبیر در تاکہ معرفت حق تبارک و تعالیٰ احکام  
 و بوجہی مرتبہ الحقیقہ و اصل اولہ و بر طائفہ دخی ذاہب اولدی کہ  
 انسانہ لازم اولن خدمت بمان حق جل و علانک ربوبیتہ اقرار و جان  
 و تجمیدینہ اعتراف ادوب قدرت یتدیکہ سائیش و ثنا ایلمک اقتضای  
 ایلمک در بر طائفہ دخی ذاہب اولدی کہ بندہ یہ لازم اولن خدمت  
 صلوة و صیام و خدمت میاکل و معابد و اینار صدقات و قربانین  
 و بر طائفہ دخی ذاہب اولدی کہ بندہ یہ لازم اولن اولدر کہ حضرت  
 حق جل و علایہ حسان ایتمکله تقویٰ و توسل ایدہ یا کند و نفسہ احسان  
 ایدہ یعنی نفسنہ تزکیہ و تطہیر و علوم و معارفہ اشراق و تنویر  
 ایدہ یا غیرہ احسان ایدہ یعنی تعلیم حکمت و ارشاد بسبیل ہدایت  
 و امور معاش و معادن مطہرت و مواسات ایلیم و بر طائفہ  
 دخی ذاہب اولدی کہ جملہ آدمی اوزرہ برواجب معین یوقدر بلکہ  
 طبقات انسان مختلف در ہر طبقہ یہ برنشہ واجب در خواجہ  
 نصیر ایدر ارسطاطالیس حکیم بوندا ہی حکما دن بیان و نقل ایلدی  
 اما کند و بری سنی ترجیح و تصحیح ایلدی اما حکماء متاخرین دخی نقل  
 ایلدی کہ خدمت و عبادت حق جل و علایہ اوج نوعدر برکی سی  
 بدین متعلق اولندر صلوة و صیام و وقوف مواقف با احترام

کسی ایکنی سی نفوسہ متعلق اولندر اعتقادات صحیحہ و توحید و معرفت  
 حق جل و علایہ و تفکر آیات فیض وجود و احسان وجود حضرت ملک معبود  
 کسی ایکنی سی خلقہ ایتد و کی معاملات و معاوضاتہ انصاف و  
 عدالت اوزرہ اولیٰ و اداء امانت و نصحت امت و حمایت حریم  
 دین و ملت و جهاد اعدای دین شریعت ایتمک کسی و بوا قولہ  
 صوابہ انسیب و تحقیقہ قرب بوا قولہ کہ عبادت اوج نشہ در  
 اعتقاد حق و قول صحیح و عمل صالح و ہر بریک وقتی و زمانہ  
 کورہ تفصیلی وارد در و اینیا صلوة اللہ تعالیٰ علیہم و ورثہ انبیاء  
 اولن رضی اللہ تعالیٰ عنہم انی بیان ایتمکدر و عامہ خلق اوزرہ  
 واجب لازم در کہ اندر اطاعت و انقیاد ایدہ لہ تا امر حق تعالیٰ  
 محفوظ و شرعی قائم اولہ بومقامہ کلنہ خواجہ نصیر توتوری در بوا  
 فقیر ایدر کہ قول اخیر کہ مکلفہ واجب اولن خدمات و طاعت اعتقاد  
 صحیح و قول حق صریح و عمل بدن صالح در دیک قول عدل و مذا  
 جل در و علماء شریعت و مشایخ طریقت کہ دین محمدی یہ  
 اقتدا و شرع احمدی ایلہ اھتدا ایتمکدر بواجبہ اوزرہ تقریر  
 ایتمکدر کہ بندہ مکلفہ واجب اولن ایمان و عملد و ایمان  
 دخی ایکنی نشہ دن دن عبارت در تصدیق بالجان و اقرار  
 بالان سبب مکلف قلبیہ حضرت رسالت بنا ہی جا تئیت  
 دستکای محمد مصطفیٰ حق جل و علایہ بنندن نہ کوردیسہ



و مبدء و معاد و اصول معرفت و اعتقاد دن مرتبه بوردید  
 جمله سنده تصدیق و اذعان و قبول و تسلیم ایدوب زیانده تصدیق قلبی  
 موافق اقرار و اعتراف ایدوب و بویکی نسبه هر مکلفه واجب در  
 شویله که بری سنده افعال و آیتانده افعال ایلمه آخونده عذا  
 جاودانی دن نجات و فی الجمله حق جل و علاقتنده در جتا بولق یوقدر  
 کمکم اقرار باللسان ایتمکده عذری اوله مثلا آله سخته قصور  
 یا خود تکلم ایدر سه کفوه قتل ایتمکده اوله بوعذر یله اقرار  
 ساقط اولور اما تصدیق جنانی بر هر حال واجب و لازم در وانکه  
 سقوطی نه عذرا و لقی متصور و ملایم دکلدر اما عمل اعضا و ارکان  
 صلوٰه و صیام و سایر عبادات ناموره اهل سنت و جماعت قتنده  
 اصل ایمانده داخل دکلدر حتم مکلف افعال واجبه و عبادات  
 مفروضه دن بعضی بل کلنی ترک ایلمه چون ایمان که تصدیق قلب  
 و اقرار نذر حاصل و لیس اوله انکه ایمان مرتبه سندن خووجه  
 و کوفه و بر سنده دخول حکم اولنمار اما بعضی سلفدن نقل اولن  
 که ایمانده عمل صالح داخلدر و ایمان تصدیق جان و اقرار  
 لسان و عمل ارکاندن عبارتدر مراد لری انکه ایمان کامل دیکدر  
 فی الواقع ایمان کامل که موجب رضای حق تعالی در اول ایمان در  
 عمل بلیه در و بویقاده دخی تفهیل و تقاسیم که حکما ایراد  
 ایتمکدر در جو قدر مثلا تقسیم اولنور که مکلفه واجب اولن

۶۹  
 افعال و افعال یکی قسم در بری قلبی و بری قلوبی و بری سنی یکی قسم در  
 بری سنی اولدر که اصل ایمان تحقیقده معتبر در و بری سنی کمال ایمان تحقیقده  
 معتبر در اصل ایمانده معتبر اولن عمل قلبی معرفت حق در صفات کمال و  
 نفوس جلالی الیه و اعتقاد بعث انبیا و رسل و صحت معاد و یوم آخر و سایر  
 ایمانده معتبر اولن عقاید در و کمال ایمانده معتبر اولن عمل قلبی الیه و  
 نعماء حقه تفکر و فروع الهیانه و بنوآتده تعمق و تدبر در و خلا  
 محمود و اوصاف نفسانیه حمیده در فعل قلوبی دن اصل ایمانده معتبر  
 اولن اقرار باللسان در ایمانی واجب نسبه لره اصل ایمانده معتبر اولن  
 مالانده معتبر اولن صلوات و صیام و سایر اعمال خیرات و حسنات در  
 و بر تقسیم دخی بودر که مکلفه لازم اولن یکی قسم در بری سنی افعال و  
 بری سنی ترک افعال متعلق امر الیه و ترک متعلق نهی اولن در مثلا صلوات  
 و زکوة و تلاوة قرآن کبی و ترک زنا و ترک شرب خمر کبی متعلق  
 امر مطلق اولن دخی یکی قسم در اگر متعلق امر ایجابی اولور سه واجب  
 امر ایجابی اولدر که مکلف اول امری ترک ایدر سه عتاب و عذاب مستحق اوله  
 اگر امر نهدنی متعلق اولور سه مند و بدر امر نهدنی اولدر که مکلف اول  
 امره امتثال ایدر سه ثوابه مستحق اولور اما ترک عتاب مستحق اولماز  
 و متعلق نهی اولن فعل دخی یکی قسم در اگر نهی تحریمی اولور سه اول فعل  
 حرام و ترک واجب و لازم اولور نهی تحریمی اولدر که مکلف اول منهی  
 فعلی ایمان ایدر سه عتاب و عذاب مستحق اولور اگر نهی تتریحی اولور



اول فعل مکروه اولور نهی تنزیهی اولدر که منهی اولن فعلی ترک ایتمکله  
مستحق ثواب اوله اما شلسته مستحق عقاب اولیه اما بر فعلک آیه الله ام  
و ترکنه نهی صلا وارد اولسه اول فعل مباح در پس مطلق فعل مکلف  
بش قسم اولور واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح و بر  
تقسیم دخی بود که مکلفه لازم اولن یکی قسم در اولی که ثانی به شرط  
ایمان در و ثانی که مشروط در اوج قسم در عبادت بدنی و عبادت  
لسانی و عبادت آلی بدنی صلوات کبی لسانی تلاوت و ذکر کبی  
مالی زکوة و صدقه کبی و بواجب قسمه الحیات لله و الصلوة و الطیبات  
کلمه سنده اشاره بپورشد در تحیات عبادات قولیه صلوات عبادات  
بدنی طیبات عبادات مالیه در و بر تقسیم دخی بود که افعال و  
تر و ک که مکلفه لازم به مستحب در یکی قسم در بری سی کند و یله حق تعالی  
ما بیننده اولن حقوقی ادا ایتمکدر بری سی دخی کند و یله خلق ما بیننده  
اولن حقوقی ادا ایتمکدر و یکی قسمه لفظ مغیر نظام خاتم انبیا علیهم  
الصلوات و السلام اشاره بپورشد که التعظیم لام الله و الشفقة  
علی خلق الله و یون لفظ و چیز که مبادی معانی غریزه در جوامع الکملندر  
که حضرت خاتم انبیا به مخصوص در تذنیب خواجه نصیر نقل الیکر که عدالت  
سائر فضایل کبی دکلدر زیرا فضایل یک یکی طرفی وارد در هر طرفی  
برر ذیلت در آخوه مغایر نه که مرور ایتمک اما عدالت یک یکی طرفی در  
برر ذیلت در که جور در اما بورد مناقشه وارد در زیرا سابقا

تصریح ایتمشدی که عدالت یک بر طرفی ظلم و بر طرفی انظلام در و ظلم  
و انظلام خود بری برینه مغایر بر ذیلت در ظلم جور در اما انظلام جور  
دکلدر پس هر طرفی عدالت جور در دید و کی بنجه صیح اولور اللهم  
مکر دینکه که انظلام دخی جور در غایت کشی کند و نفسنه جور ایتمکدر  
لکن بو تقدیر چه هر برر ذیلت جور اولور جمیع فضائلک طرفی جور  
منحصر اولور **تنبیه** خواجه ایتمکدر که بیانات نفسانی یعنی خلق برادر  
فعله و معرفه و قدرته مغایر در مثلا عدالت که کیفیات نفسانی و  
خلق در افعالک اعتدالی بلک دکلدر وانی اشک دخی دکلدر واکا  
قدرت دخی دکلدر زیرا بلک و اشک و قادر اولن بولور عدالت  
صفتی بولماز نه که سابقا اشارت کجیدی که بر غیر عدل کسند دن  
لغرض عدل فعلی صادر اولور اما عدالت دکلدر پس بلک و اشک  
و قدرت صادر اولدر عدالت بولمندی و ایضا فعل عدالتی جوق  
کسند بیلور و ایلمکه قدرتی دخی وارد در زیرا قدرت و فعلک یکی  
ظرفه تعلقی علی السواء در مع هذا المکرده خلق عدالت یوقدر سائر  
اخلاقه دخی حکم بودر بو معنای جمیع ملکات فضایلده تصور ایتمک  
کر که بو علمک اسرار ندر **انتهی** کلامه فقیر ایتمکدرین خلق نه  
نسنه ایتمک تعریف اولوب باهیتی سابقا ذکر اولان اوزره  
تصور اولوبی بو تنبیه احتیاج قلمر **تنبیه** دیگر خواجه بو معناد  
ایکی سوال ایراد ایلمدی بری قوی و بری سی واهی و ضعیف



اما سوال واهی بود که چون عدالت امر اختیاری در و عاقل آن  
کسب سعادت چون تحصیل انوار پس فدی اولن جو رد فی امر اختیار  
اولو آنی کسب شقاوت چون تحصیل آتیک کرک و بوجایت بعید  
که برکسته اختیاری ایله کسب شقاوت چون رذیلت کسب ایلیه  
بوسو آنک جوابنده استا و علی بن سکویه دن شویله نقل ایلی که چون  
نفسک مخالف قوتلری وارد و آنک بعضی بعضک مقتضاسنه  
مخالف در پس جائز در که بر قوت غلبه اید و مقتضای صاحب جنه حسن  
کوسره بر و جمله که عقلی استعمال و مقتضای او زره ایتان فعال اییکه  
قادر اولیه اول قوتک سورتی منکسر و سترتی مرتفع اولد قدن  
صکره عقلنه رجوع و استعمال فکر صحیح شروع اید و بقیع صنعنه  
عارف و فساد فعلنه واقف اوله بیت قد تریع الله عن قوم عقولم  
حتی یتیم الذی تقضی عن الرأس **نور** فقیر ایدرین سوال مذکور مقابله بدینی  
تشکیک آتیک مقوله سندن در زیر اعتقاد بر فعلک قباحنه واقف  
ورذیلت اید و کنه عارف ایکن نه اختیار لریده مقتضای عقلدن تعد  
و اول فعل قبیح ورذیلت شیعنه نک آتیا نه تصدی ایتد کلری مجروم  
و بالقروره مقرر و معلوم در و بالبداهه معلوم اولن نشه نه غرض  
معقول و ضرورتیاده تشکیک علما قنده مسموع و مقبول دکلدر  
و بوجواب اجمالی در بونکله ایدر آد مندفع و سائل مشکک ملزم اولور اما  
جواب تفصیلی که سوا آنک موضع غلطی یقین و بیان و مغالطه حل و حل

فسادین تبیین و عیان ایملدر خواه نقل ایلی و کی کلام در اما  
اعتراض قوی اولدر که عدالت مساوات در و عدالتک هر طرفی چورو  
رذیلت اولیجی لازم کلور که تفضل مرتبه سی و تبرع و احسان دائره سی که عدالتک  
افراطی در غیر فضیلت بل قبیح ورذیلت اولمع هذا تفضل بالانفاق  
افضل اخلاقدن در جواب اولدر که تفضل عدالتدن خارج طرف دکلدر  
بلکه تفضل عدالتک احتیاجی مرتبه سی در مثلا انفاق و بیطاطن اولن  
جائز که وسط اولیوب بلکه وسطدن انحطاط اید و بطرف بخله یجی  
اوله دیو احتیاط اولنوب بر مقدار وسطدن زیاده انفاق اولنور که  
فضیلت سخاوت بلا شبهه موجود و متحقق اوله تفضل بو مرتبه در اما  
عایت افراط اولنوب غیر متحققه انفاق و متحققه اضرار حاصل اولسه  
اول تفضل و کل بلکه اسراف مذموم در و هر فضیلتک احتیاطی مرتبه سی  
وارد اما اسلوب اهدا و زره دکلدر مثلا سخاوتک احتیاطی دید کلور  
کی زیاده جانبیه میل آتیکله اولور اما غنت که مجور یلیه خود ارا سنده  
وسط در آنک احتیاطی جانب نقصانه که خود در اکامیل آتیکله اولور  
فقیر ایدرین بونکته نک ستری اولدر که فضیلتلرک هر جانبی رذیلتدر  
اما بعضی فضایلک بر طرفی رذیلت اولمعه طرف آخودن اکثر اولور  
پس بعضی فضایلک افراطی رذیلت اولمعه تویطندن ارتبوق و  
بعضک تویطی افراطدن زیاده اولور مثلا سخاوتک که بر طرفی  
اسراف و بر طرفی بخل در و ایکی طرفی دخی رذیلت اما تویطندن دکلدر



رذیلت و نقیصت و لمعه اسرافه غالب و راجح در گذرک شجاع که افراط  
تحتقر تو فی طبیعتی چنین در چنین رذیلت و عیب و لمعه تهور در زیاده در  
اما غفقه امر بر عکس در انک افراطی که فخر در رذیلت و لمعه تو بی طینه که  
خود در غالب در و خود رذیلت و لمعه فخر کبی کلدر بلکه چنانچه مقصود  
و مرتاضین خودی فضیلت عدا یلر **پس قضیه بویه** و یحیی نظر اوله  
نه جانب کم رذیلت و لمعه قوی و غالب اولور سه اول جانب کم خلایق  
طرفه میل اولی کرک که احیاء طریقت اولین اوله و الله تعالی اعلم و حکم  
**باب سابع فی فصل فضایل و اکتساب سعادت اتمه نک طریق موصلی**  
**نه در ترتیب اسبابی بنحیه اولی کرک انک باینده در**  
حکمته متور اولم شد که کالاه مؤدی اولن و کالاک مبادی سی و اسباب  
ایکی نوع در **برای طبیعت برای صناعت** و طبیعت اولد و عتک  
مثالی نطفه در که صور مختلفه ده طوراً بعد طور حرکت ایلر تا کالان  
یتشور که حیوانیت مرتبه سی در و بوجو کنگ مبدئی و سبب طبیعت در  
صناعت مذخلی و قدر **صناعت اولد و عتک** مثالی اعاج پاره لوی در  
که بخارانی صنعی ایله مسأت مختلفه ده حرکت ایتد و بآخر صور سریره  
کیر و ب کالان یتشور و بوجو کنگ مبدئی صناعت اولوب بو کمال  
صناعی اولد و غنی ظاهر در و طبیعت وجوده صناعت دن مقدم در  
و مرتبه ده اجل و اعلی در **بیرا طبیعت استادی قدرت حق جل و علا**  
وامداد طلاء اعلا یه در ارادت انسانیه و تدبیرات نفسانیه نک

مداخله سی یو قدر بخلاف صناعت که تدبیرات بشریه و ارادت نفسانیه  
مداخله و توسط ایله اولور **آتش اولم** پس تقدم ذاتی و زمانی و سر  
رتبه سی طبیعت صناعت و زره متور در **خود رسته** و کربانده و برسته  
پس طبیعت صناعت استادی و معلمی مشابه سنده و صناعت طبیعت  
مستعلی و شاکردی منزله سنده در و چون بونکته دخی حکمته متور  
اولم شد که ممکنا شدن هر شینگ کالی مبداسنه ممکن اولد و غنی قدر  
تشبه ایکنده در **پس صناعت عتک کالی طبیعت تشبه ایکنده** و صناعت  
طبیعت مشبهی که کالی در اوله و لمقد که اسبابک تقدیم و تاخیر و تدبیر  
و ترتیبی کاینشی مرغی اولوب هر شیئی موضع لایقنده واقع اولمعه طبیعت  
مرتبه اولن انر صناعتیه دخی مرتبه اوله بلکه بعض صناعت عتده طبیعت  
مرتبه دخی حال اولی جائز در مثالی بیضه مرغ ماکیاندر که طبیعت  
مقتضای ایله مرغ او زینه بر زمان جلوس ایدوب **حرارت سینه**  
بیضه یه استعداد و یروب صورت حیوانیه فیض اولوب افراخ و فراخ  
اولور و کالای صناعتیه دخی بو معنی حال اولور مثلاً بیضه ماکیان  
سرکین گرم اچکنده بر مقدار زمان دفن ایدوب سرایت حرارت سرکین  
بیضه یه استعداد حیوانیت و یروب اندن دخی افراخ و فراخ  
بقدره الله تعالی حال اولور **پس صناعت بو محله طبیعت تشبه ایدوب**  
و آندن تعلم قلوب طبیعت دن صادر اولن انر صناعت دن دخی  
صادر قدرت حق تعالی که مؤثر حقیقی در بوسبب طاهر دن جلوه کرد باهر



اولدی و بصورتی صناعت طبیعت فریتی دخی حال در **بیرا چون** <sup>نفسه</sup> دفعه واحده افراخ کثیره حال اولور که طبیعت و حصانت **ماکیان** <sup>نفسه</sup> اول کثرت اولماز چون بو مقدمه تمهید اولنک **پس** بیان ایده لوم که تهذیب اخلاق و کسب فضایل که بو علمدن مقصود در اولدنی امر صناعتی در تدبیر انسانی ایلک اولور **پس** بویا بده دخی طبیعت که استاد معلم در اقتدا اینک کرک و مرتبه طبیعتده مقدم و ترتیب وجود و مبداء خلقده سابقدر تهذیب خلق دخی انی مقدم و سابق اینک کرک **پس** کله لوم طبیعتک احوالی و خلقت انبایه اعمالی پنج اید و کین بیان ایده لوم که تهذیب خلقده صناعت و تدبیر ایلک اقا اقتدا اولنه معلوم اولسون که اول قوت که انبایه ظاهر لا مؤثر در قوت طلب غذا در که طفل متولد اولدوغنی آنده مادرینک پستاندن سودا تمکله تعلیم و تلقین اولمیدیر طبعی الهام ایلک و تعلیم ربانی مکتدی اولوب قوتی طالب و غذاسته بدننه جالب اولور **ذلک تقدیر العزیز العظیم** و آیه کریمه ده اعطی کل شیء حلقه تمهدی **بو مرتبه** به اشارت در چون قوتی دخی بر مقدار فرید و فی الجمله حسی رشید اولد دخی زیاده کسبه ایدآ و رفع صوت و بکا و تحننه مادرندن طلب غذا **ایدر** **بو مرتبه** دن دخی قوتی ایدو قوت غضبیه ظاهر اوکود دفع مضار و رفع مزاحمت اغیار **اینک** شکر و اگر دفع مزبورده کند و نک مستقل و کافی اولمده و غیر هم ایدر

۷۸  
کند و به کمال شفقت و وفور عنایت و اوزرینه اولدوغنی بلد و اشخاص و افراد دن استعانت و املره استظهار و استعانت ایدر مادری و پدری و دایه سی حاضنه سی کبی و وزیر و وزیر و قوتلری استعمال و استکمال ایدر قوت تمیز که خاصه نفسانی در ابتدا و استحصال ایدر و بو قوتک اول اناری حیوان قوت جمیل و قبیح و نیک و بد تمیز اینکدن **پس** که قبیح تصور ایتده کی سنه نک کند و دن صدورین تحیل ایدو شکست اولور و حیوانکسار در و بو قوت که تمیز در یوما فیوما متزاید و قوت غضبیه و شهوانی دخی ممکن اولن مرتبه سنک نهایتنه دک متزاید اولور **پس** عنایتی تحصیل بقای نوع طرفه اولوب بدنندن کند و مثلی شخص آخر حادث اولمق اسبابنه شروع ایلر و اول بدنه فصله غذا دن که منی در که نطفه آدمی در حال و المقدور و طلب زواج و نکاح و توالد و تناسل حال اولور و بو امور قوت شهوانی مقتضیاتی و انک مراتبی در اما قوت غضبیه اولدنی کماله تیشوب کند و شخصی حفظ و ضبط و استعانت غیره عابا محتاج اولمق مرتبه سنه و اصل اولد قدن صکره **سائر** افراد انسانی اقا و اتباع و اهل و عیال کی حفظ اینک دخی شروع ایلر و بورادن ریاست و استعلا و تقوی و ترؤس ظهور ایلر و بو جمله قوت غضبیه مراتبی و انک مقتضیاتی در اما قوت تمیز و نطق که خاصه انساندر **اولا** خریات و اشخاص در اکیس و حفظین تحصیل و تکمیل ایدر **آنده** محارر **حاصل** اندکدن صکره کلیات و طبایع که معقولات اولور طبیعت انسان



و حیوان کبی آنکری تعقل آنیکه قادر اولور . زیرا جزئیات و اشخاص دراک  
 اید و ب جزئیات و اشخاص اید سنده اولن مشارکتکری و مخالفکری درک  
 و تمیز ایدر پس ما به الاشتراک اولن سنه لر و ما به لامتياز اولن سنه لر  
 معلومی و لمقدن ذهینه صور طبایع کلیه فیض و منفه استعداد حاصل  
 اولوب عالم اولمغه بشکر . مثلا افراد و جزئیات انسانک پنجه بین  
 کور و ر که نطق و سایر خواصده مشارککری و سایر افراد حیواندن ممتاز  
 و مطلق احس و حرکت ارادی ده جمله افراد حیوان مشارککری و افراد  
 حیوان حرکت ارادی و حله نباتاتدن متمیز لر . و اما نموده جمله  
 نبات و حیوان مشارککری و نمویله جماداتدن متمیز لر . و علی هذا القیاس  
 پس ب مشارکتکری و مخالفکری معلومی اولمغه و ذهینه صورت طبیعت  
 انسان و طبیعت حیوان و جسم تائی فیض اولوب طبایعی جزئیاتدن  
 و جزئیاتی و طبایعی بری برندن ممکن اولدجه استعدادی تیشد کجه  
 ادراک و تمیز ایدر . و بوطبایعه معقولات اول دیر . زیرا اول مرتبه  
 تعقل بودر بو ندن اول اولن احس در تعقل دککری چون بو  
 مرتبه تعقل دائره سنه کلوب عقل اطلاق اولنور و انسانیته بالفعل  
 اسمی بو حالده اکاه واقع اولور . و بمرتبه یه کلجک طبیعتدن صادر  
 اولن کمالات نهایتن بولور . بو ندن صکره نوبت تدبیر و صاعیت بسی  
 اولن کمالاته ایرشور اگر بو کمالات دخی حاصل اولور سه اول انشائیه  
 که طبیعت بسی الیه حاصل اولمندی صاعیت بسی الیه بقای حقیقی و دوام

۷۴  
 ابدی بولور . پس طالب فضیلت اولنه لازم در که متوجه اولد و غی کمالی  
 صاعیت بسی الیه تحصیل و تکمیل ایتیک استد که طبیعت افکار ایلیمه طبیعتدن  
 استفاده اولن ساق و ترتیبی تهذیب قوا و استعمال و رعایت ایلیمه  
 مثلا اول قوت شهوت تعدیلنه آندن صکره قوت غضب تهذیبنه آندن  
 صکره قوت حکمت تکمیلنه ممت ایدوب آنده ختم ایلیمه اگر ابتدای طفولیتدن  
 قانون حکمت و زربینه که انشاء الله تعالی ذکر اولنسه کرک . ترتیب و  
 تهذیب واقع اولمش اوله طوبی له انک حقند غنایت ازلی اولن  
 سعادت مند لردن او بو اکثر مهماتی حاصل . و حرکت و توجهی تحصیل  
 فضایله اقرب طرق و احسن وجوه اوزره واصل اولسه کرک . و اگر  
 ایل اولمش دکل ایسه یینه نا امید اولمش کرک . بلکه مردانه میدان کیروب  
 دامن ممتی تشمیر و کسب فضایله پنج سابق اوزره سعی و تدبیر  
 ایتیک کرک . و صعوبت طریقیدن باس ایدوب بهمال ایتیمک کرک که بهمال  
 موجب شقاوت ابدی . و مورث خذلان و فضاحت سرمدی . در  
 و استیصال ایتیمک کرک که کون کیجکجه صعوبت متناکده و تدارک متعذر اولور  
 تا که بزم مرتبه یه وار ور که آندن صکره . و الاسف لقد فرطت فی جنب الله  
 فریادین آسمانه ایر کور سه فایده ویر فر . و انکشت تحسری دندان  
 تا سفله پاره پاره ایلیمه نفع و عائد اولور . زیرا فرصت کجک کردن  
 صکره وقت کارالدن چقر . و اسباب وصل بایمن بعد حاصل اولمش  
 احمالی فلماز . پس خائب و خاسر کارخانه اکتساب و چارسوی



شهرستان عالم آبادن تھی دست خروج لازم ولتی ورد زبانی و رباعی اولور که

فوس که وقت کار از دست برت

در معرض یک دولت پاینده

و معلوم اولسون که قافله سالاران راه ابتدا و غایت یافتگان  
و جدک ضا لا فهدی اولوب یا بید الهی الیه کمالی فطری و فضیلتی  
و بهی و تعلات کسبه دن بی نیاز و تعلات بشری دن مستغنی  
اولن طائفه علییه دن غیری هیچ بر فرد و فضیلت فطری حاصل اولور  
سعی و تعلم و کسب و تعلم دن مستغنی اولمق یو قدر اگر چه اختلاف  
استعداد و بهی پس ایسه سهولت و عسر تک تحصیل و اکتساب مختلف  
اولوب بعضی افراد عمل سیر و سعی کثیریه تحصیل فضایل و بعضی  
آخر سعی تام و جهد کامل ایتمک محتاج اولور و نه کم تحصیل صنعت  
کتابت کسب و سعه موقوف در سخته کسب دن عالی اولن لایع نشی  
ناسخ و صنعت کتابتده راسخ اولمق محالدر کذلک طالب فضیلت  
سعی و کوشش و اعمال قوی و ورزش ایتمیدن فضیلت تحصیل  
ایدوب ملکه نفائی اولمق مرتبه به واصل اوله فرع مرز آن گرفت  
جان برادر که کار کرد و چون صنعت طبیعت اقتدا ایتمک لازم  
ایدو کی ظاهر اولدی پس معلوم اولسون که تھذیب اخلاقه مناسبت  
علم علم اخلاقدر و بولعله روحانی دیشکدر زیرا طبیعتی بیتی بدن  
انسانی و جسم بشری بچون حفظ صحت حاصل و اعاده صحت زایل

ایتمکدر کذلک علم اخلاق صاحب جنگ دخی جلیمت و غایت نهمتی  
نفس انسانی ده چال و موجود اولان فضیلت باقی و خالد و منقود اولن  
فضیلتی حاصل و عاید قلمقدر پس نه کم طبیعتی سمائی تدبیرات  
طبیعی و معالجات صناعیه ده افعال طبیعتی تشبه و اقتدا ایدر  
نه کم اصحاب فن طب قنده ظاهر در کذلک طبیب روحانی به دخی  
لازم در که ترتیب اسباب تھذیب خلق و تھذیه آلت تحصیل عدا  
ایتمک قصد ایدر یک طبیعتی که استاد و پیشوا در تعلیم و اقتدا ایدر  
پس طالب صحت روحانی قوای مثله نفائی به علی الترتیب نظر و  
ملاحظه ایلمیه اغراض اول قوت شهوانی نک فضیلتی که عفت در  
باینا قوت غضبیه نک فضیلتی که شجاعه در نالنا قوت تمیز و ادراک  
فضیلتی که حکمت در نظر و تفقد ایدر اگر بر بری سی حاصل و کامل  
شکرو ثنای و ثاب حق و فیاض مطلق علی قدر الطاقه مؤدی اولور  
همان اول فضایلک ادا مت و ابقا سنی سبانی مراعی و اگر حاصل و کامل  
ایسه هر برین علی الترتیب کسب و تحصیل و نفس نقصان شعار  
اول فضایل تکمیل ایتمک مجدوسی اولوب اول قوت شهوانی  
نظر ایدر اگر صفت اعتدال و وسطانیتله متصف بولور عفت اکا  
حاصل اولمش همان علی مرآه عوام باقی و مستدام ایتمک اهتمام  
ایتمسون و اگر بر جانیه مایل و اعتدال حقیقی زایل اولمقله  
منحرف بولور سعی و همت ایلمسون اعتدال انحرافدن اعتدال



توسطه و اصل و فضیلت عفتی کند و به حال ایده کورسین بعد  
 قوت غضبی به نظر اید و ب کورسین اگر طرفینی مساوی و متور و جن  
 نفعند بر طرف و اعتدال توسط تحصیل اید کسب شرف اید  
 اید شجاعت حال و لش شگری متواصل اوله و آلا ز دیت طرفین  
 متدکند و بی تخلص و سعادت تحصیل شجاعت نفس تحریص ایلسون  
 بوا یکی فضیلتی تحصیل و جوهر نفسی فی الجمله نقصان دن کماله قبول  
 اید کدن صکره تحصیل فضیلت حکمت جانینه راغب و ز دیت جزو  
 و بلاد دن بارب اولوب اول اول علمی که تحصیل علومه آلت و  
 معیار نظر که میرا نمری اکا حواله و لش در اعنی علم منطق که قوت  
 منطقی تقویت و تصحیح و معیار نظر و اکتسابی توسیع و تفهیم اید  
 اید علمی در تحصیل و تکمیل اید و ب بعد اول علوم که جمیع مسائل و دلائل  
 شک و ظن دن عاری و مبادی و مبانی بی محققین اوزره جاری  
 اعنی علوم ریاضیات که مقدمه ده اکا اشارت اول نشدی تحصیل المیه  
 که ذمینی جمیع مسائله قطع و یقین مرتبه سنه معاد و متقاضی  
 و ظن و تخمین که اکثرا اینکه قانع و راضی اولیه پس معرفت حقایق  
 اثبات و کشف احوال موجودات خارجی اید تخیلی و ذراویه جمل و  
 نقصان که با ویه ذل و خذلان در تجنّب و تخیلی اینکه ممت اید  
 اول طبیعیات بعد الهیات مسائین تحصیل و ارجالی الخ  
 مرتبه تفصیل ایلسون چون توفیق الهی اید بمرتبه به و اصل و لش

اوله قوای نشئه مزبور که ترتیب تحذین بدن فراغت بولش اولور  
 چون بفضای یک تحصیل مرتبه و مقدار اولدی پس فضیلت عدالت که  
 جمله به مرتبه و فضایل نشئه دن مجموع مرکب در انک تحصیل و تکمیل  
 عنایت و اهتمامی مکتوم و موافق ایلسون که کمال حقیقی به و اصل و سعادت  
 باقیه اکا حال اولوب انسان بالفعل و حکیم مطلق و فیلسوف کامل  
 اسمی اکا محقق اطلاق اولنه پس ستره بمرتبه دن صکره سعادات  
 خارجی که فریات جمال کمال و محتات و بیاجه فضیلت و اعتدال در  
 انمری دخی تحصیل ایلسون و انرا یکی قسم در فضایل بدنی و فضایل  
 مدنی فضایل بدنی اول علوم و معارف قدر که احوال بدنه را جدر  
 و اول طب در که ثمره حاصله و فایده مرتبه سی اوج نشئه در دفع و  
 ازاله علت و حفظ و حراست صحت و کسب افاده زینت و در  
 و علم نجوم در که مقدمه معرفت بعضی حوادث اولمغه موسوم در  
 فضایل مدنی اول علوم در که انتظام احوال دین و دولت و تساق  
 امور ملک و ملت و انکله اولور علوم شرعیه کی که فقه و کلام و  
 اخبار و سیر انبیاء علیهم السلام و قصص تواریخ و حوادث ابام  
 و علوم ادبیه کی که لغت و صرف و نحو و بیان و بدیع در و بوجه  
 موجبات فصاحت و براعت در و علم حساب و استيفاء و حساب  
 کی که اکثر منافع اجتماعات مدینه اکا مربوط و اختلاط تعیش و عیالت  
 بنی نوع اکا متعلق و منوط در باب ثامن حفظ صحت نفس که فضایل



وایم و باقی قلمی در آنک بیانند در نفس اولیه که چون نفس خیر و  
 فیض و درجه انسانیت بالفعل و اصل اولش اوله بملکه فاضله  
 نفس حفظ اینک اکا واجب لازم و هر ساعت اول سعادت و طراوت  
 و تقا و اداست بقا سنه عازم و اولی کرک حفظ صحت بدنه  
 نیجه اهتمام لازم ایسه حفظ صحت نفس اعتداف لازم در بودنی  
 اتم و اقدم و بوکه اهتمام اتم و الزم در و بوضو و حفظه و فضیلت  
 نفس بقا سنه بودن افضل سبب بود که دائم معاشرت و احاطه  
 کند و کسی یادنی اکل تحصیل فضایل تمیز و عیوب و زایل ترک این  
 خیر و قال گفته لرله اولوب تحصیل فضایل تمیز و عیوب زایل  
 آدن کتمش گفته لرجه شدن آتش سوزان دن اقرار ایدر که  
 کریزان اوله زیر نفس انسانی مک خاصه سی معاشری اوصافی  
 ایدل تحقق و فحاط و مصاحبی اخلاقی ایدل اتصاف و تخلق در مصراع  
 زانکه انکور زانکور کردر که و حکما و بشکر در که الطبیعه سارقه و بوعنا  
 نظم اولند **عربیه** عدوی بلید ابی الجلید سیرقه کالار توضع فی الزاد فجد  
 و اساجع فارسیه منظومه دندر **مصراع** بارید بدتر بود از مار بدشعر  
 عن المرء لا تسئل و اسئل عن قرینه فکل قرین بالمقارن یقتدی  
 و اشعار بد کردار ایدل صحبت و مشاهد صورت ظاهر لرست  
 ممنوع اولد و غی کبی مجرد استماع کلام نافر جالری دخی ممنوع و محرم  
 خصوصاً مخنون و مناجات و مسافر و مضاحک و لندر که انانید

اساجع منزل آمیز و فحش انکیز لرست و خمریات منسقه و اشعار معشقه  
 و بجوم و ذکر معایب و بوجه طالب فضایل و مجتنب زایل اولر  
 ضرر محض و اجتنابی واجب لازم اولر دندر و اولور که بر بیت استماع  
 نفوس قصه به اول قدر هوا و هوس باطل و اشواق زایل عارض  
 اولور که از الیه سنده مده مدید معالجه و زمان کثیر مصابره و مدافعه  
 محتاج اولور خصوصاً که اشعار معشقه تغنی و سروده مقارن استماع  
 اوله اسباب کامنه موایی تصبیح عظیم و آء و فین میل ناخوری ناره و  
 تحریک شدیدا یلر حقه کامی متبصر عالمکر زتنه و مراض ساکن کرک  
 منج قوبدن منحرف و بطالت و خلا غلله متصف اوله لرینه سبب اولور  
 پس مناظر حواس که غالباً قلب انکرون کلن سنه ایدل خسته اولور اولی  
 بودر که مظان ضرر اولن مواضعه بسته اوله و کتب فقهیه ده  
 ذکر خمر و غلامی مشتمل اولن اشعار که استماعی مکروه در دید کرک حکمتی  
 بودر و استماع اصوات غلامی و ترنات و اعلانی شریعت مطهره ده  
 حرام اولد و غنک دخی و جی الله تعالی علم بودر و استماع اصوات  
 آلات غنا خصوصاً اشعار معشقه به مقارن البته تحیل امور شهوانیه به  
 مؤدی و تحیل مستریماد و ایقاع امر متحیله غالباً مفضی در آنکچون  
 بعضی افضل و بشکر در که الفار قیه الزنا زیرا مادام که نفس بدنه متعلق  
 و آند متصرف و قوای شهوانی کاشانه بدن جمع و متائف اولر  
 اسباب عوایب و زلیلت اجتناب عندن خالی و دواعی و ضلالت



اتفاق و انتظام در محلی اولی و مقرر در و تفضیف و دور ذیل نفسک  
 تنزیل سهل و سیر اما شواهد قلل فضایل صعود و ترقی سی سوار و سیر  
 عروج بر فلک سروری بدشوار است **اولی** حجر ثقیلی جانب اسفل  
 تحریک و تنزیل کبی ادنی سبب و غنی قوت که حاصل اولد و غنی معلوم و معروف  
 اما ثانی اول جری شایق جل و ذرو فلک اخراج کبی در قوت عظیم و  
 کبیر و اعانت جم غفیر محتاج و موقوف در و حدیث نبوی که  
 حفت الجنة بالمکاره و محیب النیران بالشهوات بومعایه اشارت در  
 پس نس و مخالطه ناس که اکثری ارحاس و او باشد در اجتناب احتراز  
 طریق اقوم و اسرار غلت و افراد و تعلیل معاشرت اصحاب و عشایر  
 بونک مشائی و قایع و ورطه لردن اسلم در آنکچون ویشلدر که  
 من کان فی الغرة قالوا له و عزلتک منافی بی شمار و خلطتک  
 مضاری بی حساب پس عزلت محمود الایثار و خلطت کثیر واجب  
 الاجتناب در و اگر اختلاط ضروری اولور سه نتم کم دیشلدر **نظم**

الغرة فی العزلة مکنته لا بد للناس من الناس

دید و کز کبی همما ممکن صحبت افضل اکابر که نفوس طیبه لری ادناس  
 زوایلدن ظاهر و وجهه نقیه لرنده انوار فضیلت لایح و ظاهر  
 انلرک صحبتنه طالب و انلرک کبی اولینلردن کارب اولنه و اکابر  
 مشایخ دیشلدر که چون صحبت لازم اوله اول کسکه نک صحبتین  
 اختیار ابده که مشایخ و مصاحبین است جانب آخرته داعی و ترک

دار غرور و موطن سهو و غفلة ساعی اوله و سلسله نقبندیه خواججه  
 خواججه علی رامینی که لقبوری حضرت عزیزان در بومعاده سالک راه  
 و در ویش صاحب انباء اولنه نصیحت بویله بویشلر که **بابی**

باهر که نشستی و نشد جمع دلت	در تو ندیدم رحمت آیت و کلام
ز خمار صحبتش که بران می باش	وزنی نکند روح عزیزان

و اخوان و فاء و خلان صفایله صحبت اولی بیتی بشرویشانت و تو  
 و طلاق و اورزه اولوب کن رعایت عدال اولنه که بوخصلتک  
 سیر اخلاق کبی وسطی فضیلت و افراط و تفریطی رذیلت در  
 وسط و فضیلت اولن مرتبه به بشانست و بشرویدر افراطی ضحک بسیار  
 و هرل کونا کون در و تفریطه عبوست و تقطب دیرل و مزاج که اکا  
 لطیفه و نادره دیرلر آنده دخی حد اعتدال و طبقه وسطی رعایت اولنیق  
 کرک افراطی هرل و مسخره یغره جفر و نیمه صفت و منفرد به سبب اولور  
 توفیق عبوس الوجه ثقیل الطل اولوب اخوان صحبت و عشرتدن مشغول  
 و کامی صورت کبیره و اصل اولوب درویشان صافی درون آند  
 متفخر اولمعه مودی اولور و احادیث صحیحه ده وارد اولمشدر که  
 کان النبی صلی الله تعالی علیه وسلم یحب المزاج **لا یقول الا الحق** و حضرت  
 امیر المؤمنین بعسوب الموحدين کرم الله تعالی وجهه کثرت مزاج  
 منسوب یدری که اسباب حفظ صحت نفسانی نک اعظم اولدر که علی الدوام  
 نفس اعمال حسنه تکلیف و تمیل و افعال حمیله تکیل و تحصیل ایتدو



اگر افعال قوه نظریه اگر اعمال قوت عملیه در تقصیر و تحاوان و اجمال و  
تکامل اینک معتمدانیمه لر نه کم حفظ صحت جسمانی ده اعمال اعمال جسمانی  
و تحریکات لطیفه معتدله موجب حفظ صحت اعضا و قوت و سلامت  
اعصاب در و اطباء ریاضت بدنیه مبالغه و صیت ایدر لر و هر نوع  
ریاضتک بر عضوه فایده پس بیان ایدر لر مصارعت و کشتی گیریک  
جمله اعضاییه و کمان و کباده چمک کتاف و اعضا ده و شتی ساق و  
فخذ نافه در لر و علی هذا القیاس و ترک ریاضت استیلای بلا  
و غم و ضعف و فتور اعصاب و عظام که بنای خیمه بدنه اطناء و دعایم  
ایجاب ایدر لر کذلک ریاضات نفسانیه دخی قوای نفسانیه قوت  
و ترکی بطالت و ضعف و نشرت ایجاب ایدر و استیلای کسل و بلا و  
غم و پرور و نفس مواظبت نظر و استدلال و فکر کردن معطل اولیج  
اسباب بلادت و حق مستولی و مجتمع و مواد خیرات و انهار  
افاضات عوالم قدس جن استعدادن منقطع اولور و چون  
طبیعه علمدن عاقل اولوب کسل و توانی ایله مالوف و اسباب سعادت  
باطل اولور و بوانتکاس حال و انعکاس قبالی پس ایله صورت  
انسانیدن مسلوخ و عالم معالی و معنی ده صور حیواناته مسوخ  
اولمه مودی اولور اگر که بونشاء ده انتکاس و انعکاسه مطلع  
اولسون اگر که طبیعت سبیله حالا ذاهل و غافل  
علاقه بدنیه منقطع اولد قدن صکره و واقف اولسون کفن بعد

بعد قوت الوضه و لزوم العزم و حسرت بی فایده و ندم بی نفوذ در  
بسیار بخار دسر انگشت ندامت اما علیه علمه متحلی و علیه علمه باقی  
و متحلی اولنمردخی لازم در که منظر نظر بصیرتدن پرده پندار باطلی رفع  
و عجب عجب و غوری پیشگاه سعادت و فضیلتدن منع و دفع ایدر لر  
که علم و علمه عجب و غرور نه قدر خفی و مستور دخی اولسه بالا خوه  
فوز و نجاته مانع و چهره سعادت و اقباله بر اقع در  
راهد غرور داشت سلامت بر در راه رندار ره نیاز بدات سلام قوت  
و کبرین و شجاعت بسی ایله جیایید و ب تعلم علمدن فراغت ایلیه که  
جمل جمیع ازمانده قبیح و علم کافه اچیانده حسن و ملیح در و حفظ  
سبقدن صکره معلوماتنی تکرار و ذکر ماضی ایله محفوظاتنی تذکار  
اینکی واجب بیک کرک و زوایای خوائن علومنه عناکب نسیان نسیم  
ایستادن بر حذر و ملق کرک که آفة العلم النسیان دیشلور و طاب  
کسب سعادت اولنمردخی لازم در که ملا خطه ایلیه کرک بضایع فایده و  
رغای غیبر باقیه نک طالبلرندن بری سی مطلوبنی حوزه کنت و قبضه  
قدرت نه کتورس انک حفظ و حواشنده نیچ شقترا اختیار ایدر و اولور که  
کندویه خواب و خوردی حرام و تحمل مشاق سهر افجام موایر خطر  
کندویه و رد مدام ایدر پس طالب کمال حقیقی و نایل سعادت فضیلت  
باقیه حفظ مطلوب و حواش کو هر مرغوبنده تحمل مشاق متوال  
و اختیار کدایام و شهر و دیال ایتمیوب اول کو هر کدایامه موصی تلف



و مدار ملک و دیوار ده قوسه خسروینوی و اخروی ایله مجلس خزان  
 هم معنای افراد تنینه ایله حاصلی خسران اولوق مقرر در و طالب کمال  
 جمع کمال و تحصیل اسباب جاه و جلال دن اغراض ایدوب زهد که مقبول  
 حق و مدوح خلق در قامت تمت و بالای معالی روحانی سنه  
 خلعت و شعار ایدوب زهد اولدر که آدمی اسباب تشعات دنیویته دن  
 قدر ضروری و مرتبه مال با بد اولن سنه ایله اکتفا ایدوب فضیل عیش که  
 نعم و ترفه در التفات انیمک کرک زهد ایله امر و وصیت عادت  
 انبیا و اولیا در و سرمایه سعادات و پیرایه مقامات زهد و تقوا  
 و مقدمه زهد اولینجه سلك طریق آخرته هیچ سعادت حاصل اولر و کسوت  
 زهد ایله تبس اتیدین طالب فضیلت بر مقامه واصل اولر جناب رسالت  
 بنا بدن روایت ایدوب بیشتر در که از همدن دنیا یکجکاته و از همد  
 عثماني ایدی الناس یکجک الناس **بابی** کن زاهد ایضا حوته بدالوری

|| بتوالی کل الامام جیسا || اذما تری الخطاب حرم زادهم ||

اضحی لیدهم فی البیوت ربیبا **نزد** و دخی بعض روایتده کلدر که حضرت  
 رسالت بنایابی ابن عمر خدمته بو و جملہ نصیحت بسور شد در که کن  
 فی الدنیا کاند غریب و عابوسیل و عد نفک من اصحاب القیور و اول  
 حضرت باغنگ اسباب دنیوی دن زاهداری ماکل و ملابد نه مرتبه  
 ایله اکتفا ایتد کلری مشهور عالم و معلوم عالمیان در عالم کیدنجی  
 بردفعه نان جویندن طوبی دیگر با آنکه فخر کس ضروری و کل اختار

ایدی پنجه یردن متوجه اولن اموالی ایتار غیر ایدوب بونوع  
 معاش اختیار ایدر لریدی خصوصاً و آخر عمر شریف نده بین و کربن  
 و اکثر خزینه عرب فتح اولوب اموال عظیمه آستان رسالت اشیا ندرینه  
 کلور دی لکن برجته اذخار ایتوب عظیم عطیه و کلی بخشش بسور بو  
 کند و لر فقر اختیاری اوزره قرار بسور کریدی حقه داء دینی دن  
 انتقال و حظایر عالم قدسه ارتحال بسور د قلمین جوشن تن  
 شریفی بر بکودی به بر مقدار بغدادی ثمنه رهون اید که اول کند  
 سنه ایله الوب اهل بیتک نفقه ایتشکریدی اول حضرت اظهار زهد ایله  
 ابتدا و خلفای راشدین و اکثر صحابه و تابعین طعم زهدی شهید  
 فقریه فخر ایتکده انمره اقتدا قلندریدی و حکما و متا لهین بودینا  
 غدارک امتعه ناپایدارندن ال جکشریدی سقراط برجبت اچنده  
 ساکن اولوردی با آنکه تمامه سندن ملوک و اکابر اموال عرضه  
 قلور کر قبول ایتوب اول جت اچنده خانه و مسکنن فراغت  
 و آنکله قناعت ایدردی انجون اکاستقراط الحبت ویرلر **زیرا**  
 خانه سی متجرد ایکی عبادن چری سنه به مالک دکلدی و افلاطون و  
 مؤوض دینا زهد و قناعتکله عالم آرا ایدی ویرلر که اول حکیم که  
 زهد ظاهر و قلت اسباب بدن عدول و خدم و حشم و مال و مکتب اتحاد  
 دخول ایتدی و ارسطاطیس حکیم ایدی اگر چه بعض اصحاب رسول کریم  
 و بعض اولیای امت خیر اکملین ملک اموال و انخا اسباب دنیوی



ایستد در اما مجتهدی در و نلوزن قرار و ذمت متمیزی ملک مجتهد  
 گرفتار دکلریدی و دام بلیه و رأس کل خطیه اولن حب دنیا  
 نفس نیا دکلدر پنجه درویش و اردر تخی دست حب دنیا آتی شویر  
 و مست ایستد و پنجه غنی و اردر که دست و دامنی پرور اما  
 رقبه متقی قید و اسیر حب دنیا دن خود و **و** حجاب کرامدن کثره تامل  
 معروف عبدالرحمن بن عوف در که وفاتده درت خاتونی فاشدی  
 بری سنی حصه نمندن کسان بیک در هم بر و ایتده و بیا ریل صلح  
 ایلدیر لکن لوح درونی حب دنیا دن ساده و کردن حقی طوق  
 و قلاوه علاقه حب دنیا دن آزاده اولمه سی اول مرتبه ده ایدی که  
 بر کره حضرت فاروق خدمت کلوب ایدی یا امیر المؤمنین شامدن  
 بر کار بانم کلور که کسان شتر بار در و هر شترده بضاع هزار دینار  
 جمله بین فی سبیل الله صدقه ایلدم آل ضبط ایلده سبندن سوال  
 ایدیک بو کیمه نمار تجده مده خاطر اولدی که آیا کار بان نه موضوعه کله  
 و احوالی پنجه اولکه اوله دیک **پس** بر مال که روی تو جیمی ساتو و  
 موجب تشویش خاطر اوله آتی حوزه ملکیتدن اخراج ایتک لازم  
 ایدو کی ظاهر در دیک و **و** متابع متاخریندن نفخه ایدار **خواجه**  
 احوار **خواجه** عبید الله سمرقندی که اگر چه رخت فاقنه حله سمرقند  
 متو لکن قند ولایتی جمله آفاقه عمر اولمشدی و انگ مد حده  
 مولانا عبدالرحمن جامی نظم ایتدو کی در زدن بعضی بود که **مثنوی**

از جهان نوبت نشسته	کو که کوس عبید الله
انکه ز حوت فوق است	خواجه احوار عبید الله است
بلجه بحر احییت دلش	صورت کثرت صدق طش
باشد از آن بلجه نا قریب	قبه نه توی فلک یک جبا

و مع هذا کثرت اموال و اسباب خدم و خشم و مزاج و قری سی اول مرتبه  
 ایدی که رشحات کتابنده مذکور در که **خواجه** ملاقات ایتدو که بیک  
 اوج یوز مزاج سی و ایدی بشقه بر مزاج سنده اوج بیک حفت  
 نور ردی اما بو قدر اموال و اسباب اکا مقدار ذره مانع راه  
 و نظر متنده برک گاه و کل اید نته کم مولانا جامی نظم مزور ذیلنده **مثنوی**

ودی زمین کش نه سرونی نشت	از نظرش چون رو یک ناخست
یک روی ناخن که بدست پوش	کی به نون شکست ایدش

اما طالب فضیلت و راغب سعادت حکمت انور کند و به حجت و  
 دلیل و اموال و اسباب تهاذینه سبیل ایلیمه بلکه سعادت است  
 مقام فقره اولن اولولره اقتدا و تجرد و فنا و زره کچن پیشوالمه  
 اقتفا ایدوب جهان فایندن قدیم لا بدله گفتا ایده که رهزن  
 دنیای غدار طریق طلبده اکا مانع و غور و غریب جهان فانی  
 انی سلوک مقصدون خادع اولمش ایتالی اولیه **بیت**  
 بهوش باش که راه بسی محرد زرد و وس هر که مکاره است و خیال  
 و طالب فضایل ز نهار تحر یک قوای ستهوانی و غضب ایلیمه اول



کرده بی شکوهی کم تحرک قوه باهیه چون استعمال اکل معاجین و  
 قراة کتب فواحش و حکایات فسقه و ملاعین ایدر لر و زیر اوقات شهوانیه  
 تحرک ایدیکجاست بدست کشنده تعب عظیم لازم اولوب بلکه شریعتیه  
 حرام و موجب ازدیاد آثام اولن فعلی ارتکاب ایلیم و تحرک شهوت  
 اکابر که آدمی بر شیخ خفته طعن و غده ایلید بیدار ایدوب اوزرینه  
 حمله ایتدکن صکره انواع جل ایلید مفرشتدن خلاص طلب ایدوب اگر بیدار  
 ایتیمه تعبیدن بری و خطر دن امین ایدوب پس قوت شهوت و غضبی  
 حاله قویوب تحرکینه داعی اولیوب بلکه مها اکمن دفع هیجانہ ساعی  
 اوله اگر بالطبع حرکت ایدر مقتضای عقل و شرعله حد اعتدالی و زن  
 و عیار ایدوب طرفین افراط و تفریطه خروج ایتیمه که فضیلت عفت  
 و شجاعت برقرار اوله و جمله اقوال و افعال دن اول فکر و نظر میرا  
 در کار ایلیم تا جمیع افعالی و اقوالی موزون میزان اعتدال اوله  
 اگر کاهی بحسب الطبیعه خروج واقع اولورسه تجمل افعال حسنه  
 و زجر و منع مناجات ایتیمکه نفسه تأویب سیاست ایلیمه که برود  
 اندکی فعلی ارتکاب ایتکدن اقرار و اجتناب ایدوب مثلا بر طعنه  
 که تناوی مباح و شرع و عقل و مقتضای رای و مصلحت و کله اتباع  
 سورت شهوت که انی تناول ایلیمه در حال ثبات و ندم ایدوب نفس  
 ایجاب صلوة عدیده و صیام ایام مدیده ایتیمکه معاقبت و مجازا  
 ایلیمه که من بعد نفس فضول مخالفت مقتضای عقول اولن نشه

راغب اولیمه و بو معناده ارباب محنت و اصحاب محامده و ریاضت  
 عزیز لردن حکایات چوقدر غفلتد بر توتنا و لاندکچون بریل صایم  
 و بریکجه تخریدن تکاسل ایتیمکه نیچر و زکار تمام لیلہ قایم اولتی و  
 بعض قوی متکبر مجر و نفس تقاضای مباح ایتیمکه ریاضات تکلیف ایدوب  
 زجر و تأویب و اصلاح و تهذیب ایدر لر مقامات حضرت شیخ الاسلام  
 احمد زده مل جانی ده ذکر ایدر که بر کون غار ریاضتدن نواحی شهره  
 کلدکده بستانده زرد الو تمام رسیده و مایع و برک بزرار سندن کواکب  
 فلک اخضر کی لامع اولمشدی نفس خضر نه دیر که احمد بو قدر زمانه دینی  
 نارجوع و ریاضتد هلاک ایلدک بر ایکی زرد الو ایلید بنی تسکین ایلیم  
 خوابه دیر که ای نفس بریل تمام صایم اول سکا مراد کی ویره یمن راضیه  
 اولوب صیامی تمام ایتدکن صکره باغ زرد الویه کلور کور و رک شغال  
 کلش زرد الوری تناول ایدوب بر قاج دانه هضم اولدیم دست  
 بنه ممر اسفلدن اخراج ایتش حضرت الوب بو مکه مشغول ایتتی نفس  
 ایدر که احمد نیکر پس یوسف بو زرد الوری بکامی ویر ویرین ایدر  
 بلی زرد الو طلب ایلدک اشته زرد الو غایتی بر حیوانک معاسندن  
 بکش یورین سکا و برورین نفس ده ایدر که احمد مدد بکا بونی ویره  
 ارتوق سندن هیچ نشه طلب ایتیمه بن تمام نفسه عهد و یمین ویرور  
 من بعد هیچ شهوتکی طلب ایتیمه پس زرد الوری تر اشته ارباب  
 محنت معامله بویله ایتشکر بو مرتبه چمن اولور باری سندن میکن اولد



سعی ایله و نفس قضای آرزو و شهواتند ه سائر و هوا و هوس لرون  
 طائر اولیه و اگر غضب موقع و خشم نامحل ایسه نفس عقوبت بشکون  
 بعض سفهاک اذیت و امانته صبر تیکله یا نفس خفلی مطلوب و صری  
 مار غوب اولن مالی بذل تیکله تاویس یاست ایلیه که ارتوق بی و  
 اقدام و غضب بی منکام ایتمیه روایت اولنور که سقراط حکیم  
 پادشاه زمانی تزوج و تا بهل ایدوب نسل شریفک بقاسنه تول بشکون  
 امر و الزام ایدیکجک اکابر یونان مخدرات جال عفت و سایر  
 پرده حسن خلق و خلقت اولن بنات و اخواتین عرضه قلیدر حکیم  
 مرتاض جمله دن ابا و اعراض قلوب بر زن سلطه که وقاحت و  
 بی شرمکه مشهوره جهان سلاطت و زبان دراز که معروفه جیرا  
 اولوب معاشق کدیر مشرب زندگانی ایتمکده بودیمه مظهر اوله که **مثنوی**

زن بد در سرای مرد نکو	هم درین عالمش دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار	وقتا رنای عذاب التار

طلب ایتدی حکیم و انا دن بو اختیار غریبک سربخشیی سوال اولیحق  
 دیدی که چون مصاحبت ناقصات العقل لازم اولکد باری بوفاند  
 اولسون که نفس انک سلاطت و وقاحتنه مبتلا ایدوب مقابله کند  
 کظم غیظ و دفع غطی عادت ایدوب بو خلقه معاد و مترن اولم و اگر  
 نفس کله میل و بطلته رغبت کو سترسه الزام مزید اعمال صالحه و  
 مداومت اوراد و اذکار و عبادت نافله اید تاویس اید و اعمال

سینه دن صغیر ایسه دخی اجتناب اید که نفس صغیره ارتکاب ایدرک  
 کبایره دخی جبارت ایتک احتمالی واردر بلکه نفس صغیره مداومت و  
 اصرار یله کبیره و کبیره توبه و استغفار یله مکفور و مغفور اولمقد صغیره  
 اوله که **لاکبیره مع الاستغفار** و **لا صغیره مع الاصرار** و متصل عیوب  
 نفسنه احاطه و اطلاع قصدنده اوله و بو اطلاعه نه قدر اسباب  
 اهتمام و دقایق حیلله قادر ایسه تقصیر و تحاوی ایتمیه که اکثر بی آدمی راه  
 فضایل و سعادتدن البقویوب پیغوله نشقا و جهالتده قوین کند و  
 افعالی بالیوب و قایع عیوبندن غافل و وسایل نفس آثار بسندن  
 ذاهل اولدوغی در **زیرا هر نفس کند و یه نهایت** درجه ده محبت اوزر  
 و هر محبت محبوبک عیوبی مشاهد سندن اعمی و کور و مقابلهین محسن  
 عدا ایتکه فحول و مجبور در که **حکمت الیشی** **بیع و یصم بیت**

اگر مری داری و نه عیب	دوست نیند بجز آن یک منر
-----------------------	-------------------------

**بس** عاقل لیبیه لازم در که کند و عیوبنی بلکه تدبیر اید و اعدا سندن  
 کند و معاینه تفحص و تطلب اید و غیر لرده عیب اولن نشه کر  
 کوره اندردن کند و دخی آثار وارمیدر وقت ایلیه و بردانا و  
 صادق دوست قرینوب آذن عیوبن سوال اید هر نه قدر سنده  
 عیب بو قدر درسه مقید اولیوب ینه ابرام اید و بعض عیوبنه  
 اشارت ایدنه تام سرور و نشاط کو ستروب ظاهرده و باطنده  
 لکرو سپاس اظهار اید و **و بیج آثار تالم** و اضطراب کو ستر میه

در این کتاب که در بیان عیوب و احوال است  
 و در بیان این که هر نفس کند و یه نهایت  
 درجه ده محبت اوزر و هر محبت محبوبک  
 عیوبی مشاهد سندن اعمی و کور و مقابلهین  
 محسن عدا ایتکه فحول و مجبور در که حکمت  
 الیشی بیع و یصم بیت



زیر خلق گشته نک عیبی یوزینه سویکدن صاحبی قائل اولوب سولیمین  
 عداوت اینک خوفدن اصرار ایدر لر **بیت** قنی بر سخت روی که آینه و  
 یوز که قرشو عیبک ایده شمار اما صاحبی حقیقتده متالم اولوب بکله  
 شاکر و مسرور و لبتی اظهار و تنبیه ایگدن چکر لر و اکثر جهله نک عادی  
 بود که فی الجمله عیبی کند ویه شعار و مطعن اوله حق نشه لری تنهاده  
 اظهار الله لر فی الحال مضطرب متالم و بی وجه عدوی نظره و تکلم  
 اولور امیر المؤمنین عمر بن الخطاب بیور و کره رحم الله امرأ اهدی  
 الی عبوبی تا مل ایله که رحم الله امرأ عرفنی عبوبی و یغیوب اهدی الی  
 وید وکی اشرت در که عیبکریی اعلام کند قنده اهدای هدایا جلیله  
 و انعام عطایای خرنیه دندر رضی الله تعالی عنه و ارضاه و اسکندر  
 منقولدر که بر کون خواص دیرینه سندن بری سنده دیدی که بوقدر  
 زما ندر سن دم اخلاص اوروب کند وکی بزه فخلص خاص غرض ایدر سین و  
 شک حقه تدریت و انعام و ترقیه معارج عظام اولمشدر  
 آتاسن برد فوه خدمت که لائق خلق خدام در ایتدک ندیم خاصه  
 اضطراب عظیم طاری اولوب پادشاه جهان بیورسون که تقصیر  
 ایتد و کم نه خدمت در ذوالقرنین صاحب قران دیدی که سن  
 دایما اخلاص تبیس و تمویه ایلدک زیرا بر کره یگا بر عیبی تنبیه ایتدک  
 ندیم ایدر که حضرت پادشاه محی السن فضایل ایلد محلی و خورشید وجود  
 ذره عیب ناپیدا در اما ذوالقرنین اصلا قبول بیور میوب

بنم نفسم عیبدن خالی دکل ایدو کی متور و محقق وانی انکار ایدن  
 یا مکار بر یا احمق در و سندن فی الواقع بنده عیب کور نرسک احمق  
 و نادانمشن و اگر کور و ب بوحده کتم ایدر سک منافق و قاتلشن  
 علی کل حال ندیم خاص و معیم مرتبه اهل خلاص و لمغه لائق دکل  
 و یوانی شرف صحبتندن مطرود و مقام مرتبندن مردود  
 ایلدی اگر دوستلردن بومنفعت حاصل اولرسه یا بوجهندن که  
 دوست صحیحک نظری محاسنه و هنر لر منحصر و انکشا هد سندن  
 دوستنگ معایب و مطاعنی محبت و مستر در نته کم دیشکدر **قطعه**

از صحبت دوستان برنجم	کا خلاق بدم حسن نماید
عیبم هنر و کمال بینند	خارم کل و نستر نماید
کو دشمن شونج چشم و چالا	تا عیب مرا بمن نماید

یا بوجهندن که بوزمانده دوست صادق و خلیل موافق کیمیا  
 ساکن پرده افتقا و سرخ آسما مجرد اسم بلا مستمع در **بیت**  
 معدوم شد مروت منسوخ شد وفا و ریزد و نام ماند جو کبرخ و کیمیا  
 پس با بقا ذکر ایتد کوز کبی اعدا طرفندن تتبع و تفحص و حساد پرفساد  
 جانندن تفقد و تجسس الیه که بو طائفه ندیم الا حصا و عید لزل  
 و الحصاد و تتبع عیوب اخوان و تطلع مساوی و معایب قران  
 وانی مجالس و محافلده نشر و بیان و اظهار و اعلان ایتدک و بقدر  
 اهتمام بلیغ و اعتسای عظیم ایدر لر که بوتوبک و اهتمامک نصف کتبیل



علوم و تکمیل فضایل و فنون است که خرج ایده لریدی در کات جملند  
نجات و معارج کماله ترقی درجات ایده لریدی و اگر بوضب  
و اعتنا نک بعضی طاعت و عبادت صرف ایله لر قصارای معارج  
سعادت و اصل اوله لریدی و باینوسدن منقولدر که اخبار شرا و  
منافع اولور لر دیریش و ظاهر طریق انتفاع انلرک فعلی کی انگدن  
انتفاع ایتمکدر و بزبر جمهر خشتکافی دن روایت اولنان کلام که  
بن ادبی بی دبلردن او کردند زیر امر فعل که انلردن صادر اولوب  
نظر عطفه قبیحی ظاهر اولور دی بنانی صحیفه خاطر ده تحریر قلوب  
آذن امتناعی مقرر ایدر ویم دیریش بو کلامی ثوید و مشید در  
و بعضی محکاد نفل اولور که طالب فضیلت اولن کسبه به لازم در که  
شنا لرینک صورت و سیرتندن برآینه دوزه و کند و نک سیرت  
و صفت و محاسن و مقابحین و احوال و اعمالین آنده مشاهده ایدر  
انلرده حسن و مذوح کوردکن کند ویه دخی اجتاب اجتناب ایدر  
قبیح و مذموم اکل و خندن اقرار و اجتناب ایدر که نفس کند و قبیح  
کند و ده ادراک ایتمکدر هست اما غیر نک قبایح و ذایمن اذاک قلعه  
چالاک و جت در پس بو مقوله تدبیرات و چیل ایله معاینی ادراک  
و من بعد اول مقوله افعالی انتفاع ایسکدن اساک ایسکد بشو بزرگان  
جست و شمه متبصران چالاک در و بر فعل دخی که آنده تقصیر  
و غرور و فریبدن اقرار واجب ملایم در تحسین مدح خوش آمد

کویدر و مردم عاقل و طالب فضایل و اولنره واجب که اصلا مواجده  
ننا و تحسین و مدحت و ترینین ایدنلرک فریب و مدح منشی استماع  
ایتمیوب بلکه بو مقوله کلامه شروع ایدنلری محاکم منع و زجر ایلیه که  
استماع خوش آمد کوی طالب فضیلت ضرر عظیم و موجب نفل و نفل در  
و مانع ترقی مقامات فضایلدر و بر نفس اتار مدح خوش آمد کویدن  
فریه اولوب کند و ده کمالات نابوده چال و اول راهده ایکن کند و  
منتهای مقامات و اصل تحسین ایدوب مشکس و منعکس اولور و جوق  
آدمی لری کوردک که خوش آمد کولر فریبی ایله طریق طلب و کسب فضایل  
بالکلیه مطلق اولوب بلکه عداد دیوانه کان و مسخر و کم عقلان  
و مضاحکه ملحق اولدی لر بعضلر و آیل طریق طلب علمده ایکن فریب  
خوش آمد کویان انشراح ایله کند و ی علامه دیار خیال ایلیوب تالیفات  
بعجبه و شروح و متون غریبه اظهار ایدوب و بعضی طریق نظم  
و انشای نثر ایتمک طالب اولوب اشعار ناموزون و بی معنی سندن  
عجایب کوستروب انشراح بد کوی شمس ایلمکچون تحسینلر ایدر و میکن  
دیوانه نام و افسانه خاص و عام ایدیلر و نعوذ بالله من البلاء  
الموجبه لغوت السعادت و اگر طالب فضیلت قطع مساک و طی  
مساک ایدوب بعضی فضایل احرار و جوق سعادت مالک و ملشمه  
دخی مقابله ده مدح و ثنای مداحی استماع ایتمک مضر و بودی محاکم  
و حدیث شریفه وارد اولمشدر که صحابه دن برکته آخری یوزینه



مدح ایدیک حضرت بیوردی • لقد قطعت غنق اچیک • و حدیث مشهور  
 که اخذوا التراب علی وجه المدا حین • یعنی بصیرت کوزین آچیک • قرشو  
 کوزده مدح ایدیک کوزینه طبرق چیک • بعضی علماء حدیث طبرق  
 صحه ن مراد منع و زجر در دیشکر • و بعضی حقیقه مراد در بر اوج  
 طراغی الوب مداحک کوزینه صحت کرک دیشکر • و نفس آثار نک حالی  
 بود که برکنه زهد و صلاح حال • یا علم و کمالین تحسین ایدوب  
 مدح و آفرین • ایسته نیمه بیلر یاده ن کیتوب تذکر ایتدیکجه ایتاج و  
 افتخار ایدر • و بونیک کی امور و سایر نفسه اطلاع صد دنده اولنره  
 ظاهر اولور غافلان بی انبیا • خفایای مکر و بلیس شیطان نیمه فرصت  
 طوف بولور و نیمه واقف آگاه • اولور بیت من آنچه شرط صداقت بود تو گفتم  
 تو خواه از سختم پند گیرد خواه ملال • کتاب کلماته ذکر ایتدی که بر فانی  
 جمله مبالغه مدح ایدیکر بابشین قلدر و بایتدی که من آنم که خود  
 دایم • و بویکر دخی اندن در **قطعه** شخص چشم عالمیان خوب منظر است  
 و زخبت باطنم سر خفت فتاده پیش • طاوس را نقش نگاری که هست خلق  
 تحسین کنند و او خجل از پای رشت خویش **بیت** فقر دیش ایدیم  
 در و غمی بیلور من بن معایب ایلر طلو • نه فائده سخن و مدحت خوش آمد

**باب ناسع امراض نفسانیة تک فردا فردا علاجی بیابنده در**  
 سابقا اشارت ایلدیک که جل طبت جسمانی اچیک قسم در • بری سندن  
 غلط صحت • و بری سندن غرض از آن علت در • و خط صحت

استدامت مثل ایلر اولور • یعنی صحت اولی تک منکشی دایم ایتدیکر • و از آن  
 علت دفع مرض عادت در • دفع مرض ضدی ایلر علاج ایتدیکر اولور • نه کم  
 امراض حاره اودیه بارده ایلر علاج و امراض بارده اودیه حاره ایلر  
 معالجه اولنوب تبدیل مزاج • اولور بر سر طبت جسمانی ده اولدوغی کی  
 طبت روحانی ده دخی یوقا عده ایتدیکر • و بواسطه و زره علاج  
 مقدر و بیشتر در • خواجه کامل نصیر طوسی ایدر که سابقا ذکر اولندی که  
 اجناس فضایل و ساط در • درت در • و اجناس زایل که اطراف در  
 سکر در • پس لازم کلور که زایل فضایلک اضدادی اولیه • زیر ایشیک  
 ضدی بر اولور اچیک اولور • زیرا ضد ضده کمال تباعد و تباین اوزره  
 اولیق کرک • و کمال تباعد اچیک شینکه بر شینک ارسنده اولور • مثلا  
 سوادک ضدی انجی بیاض در • زیرا کمال تباعد انجی انوار سنده در  
 حضرت خمرت سوادک ضد لری دکلدر • زیرا کمال تباعد یوقدر پس  
 در فضیلتک اچیک طرفی که بری سی افراط و بری سی توفیطی در • اکا ضد اولور  
 آثار ذیلت افراط ذیلت توفیطه ضد اولسه اولور • مثلا شجاعت  
 تحور و جنبه ضد اولور • کمال تباعد اولدوغی چون • اما تحور جنبه  
 ضد اولسه اولور • زیرا کمال تباعد واردر • انشی کلامه • لکن حکمت  
 نظریه به عارف • و قواعد معقولاته واقف • اولنره مخفی دکلدر  
 تضاد اچیک نوع اوزره در • بری سی تضاد حقیقی • بری سی تضاد مشهور  
 کمال تباعد و کی تضاد حقیقی • شرط • و تضاد مشهوری ده شرط



دکدر پس سواد پله بیاض ار سنده اولی تضاد حقیقی در که کمال تباعد  
 وارد در اما سواد پله حرمت با سواد پله حضرت ار سنده مثلا تضاد  
 مشهوری وارد در زیرا کمال تباعد یو قدر و بعضی علما تضاد مشهوری  
 بتاین دیو اصطلاح ابرار کو یا خواجه بو اصطلاح اصل اید و تضادی  
 حقیقی به حر اید و ب فضایل ایل را ایل ار سنده با لکلیه تضاد  
 نفی ایلدی اما تضادی مشهوری اعتبار ایلک رد ایل ایل فضایل  
 ار سنده تضاد بولنور بو مقدمات تمهید اولد قدن صکره <sup>مقصود</sup>  
 کله لوم معلوم اولسون که علاج امراض ایلکده قانون صنایع اولد که  
 اولامرضک جناسی قاجدر و هر جنسک سببی علامتی نه در بیلد و هر  
 مرضک علاجی نه در و بسی نه ایلد منافع اولور معین قله لور پس <sup>بسی</sup> مرضک  
 مرضی بو اجناسدن قنقی سی اید و کی علامتک بیه تشخیص اولند قدن صکره  
 بسبب دخی معلوم اولمش اولور پس معالجه یه مشغول اولوب علاجیات  
 معینه و استعمال ایلکله مرضی رفع و بسببی دفع اید و مرض  
 فی الحقیقه خراجک منحرف اولد سی در و علاج خراجی انحرافدن  
 دوندکر جیل و تدبیرات صنایعیه ایلد و چون با بقا ذکر اولند  
 که نفس انسانی نه قوتی اوج در برکی سی قوت تیسر در که انکله افکار  
 و انظار ایدر ایکنی قوت شهوتیه در که انکله طلب منافع اولور  
 اوچنچی سی قوت غضبیه در که انکله دفع مضار ایدر و انحراف دخی  
 ایکی قسم در برکی سی انحراف بحسب الکلیه برکی سی انحراف بحسب الکلیفیه

کیفیت جهندن خلل واقع اولوب انحراف اولق همان بر نوعدر  
 اما کیمیت جهندن خلل ایلد انحراف واقع اولق ایکی نوعدر زیرا  
 کیمیت جهندن خلل اولق حد اعتدال دن زیاده اولمخله اولور یا ناقص  
 اولمخله اولور پس هر قوتک مرضی اوج نوع اولدی ایکی سی کیمیت  
 جهندن بری سی افراط که زیاده کیمیت در بری سی تنزیل که نقصان  
 کیمیت در و بری سی کیفیت جهندن در که اکار دانت کیفیت دیر لور  
 پس هر قوتک علی الترتیب بو اوج نوع امراضی و هر مرضک سباب و  
 علل معالجاتن شرح و بیان ایدد لوم بعون الله تعالی هر جنسک طبیب  
 اولد حق فقر حقیق کند و سی امراض بدنیة صعبه ایلد خسته و انواع امراض  
 و آلام نفسانی بل جسمانی ایلد دبسته و فکر العلیل علیل و علاج المرض  
 لمرضی نادریل در اما امید منقطع و رجاء متفع دکدر که توفیر  
 اولند حق مقدمات مقبوله و تحریره کله جک معالجات منقوله ایلد یا  
 کند و یه یا غیر اتفاق علاج و اعتدال مزاج میسر و مقدر اولوب  
 ثواب جزیل و ثنای جمیل نصیب و نصاب رحمت رحمانی یه  
 موافق و مصیب اولد و بالله تعالی التوفیق و منه الهدایة الی  
 سواء الطریق **علاج افراط قوت تیسر** ایکی قسم در زیرا افراط  
 قوت مذکور یا حکمت نظریه ده واقع اولد یا حکمت عملیه ده حکمت  
 نظریه ده افراط عقل حد نظر دن تجاوز و مناقشه و تغیرده مبالغه  
 ایتکدر که زمانه ک اکثر محصلری انی تدقیق صنوب الغای شبهه



و اینه و ابدای بحالت ضعیفه اید مشرب تحقیق در دور و مذنب  
 سدا یقیندن مجبور اولور لر و قوت نظریه افراطنک بر نوعی  
 دخی مجر داته احکام محسوب آنکه حکم اینکدر که اطاعت شیطان و تم  
 و تعطیل عقل و فمندن ناشی در و مجسمه و شبهه نیک غلط و خطاست  
 بو نوعی در بود کرا و لسان کلام خواجه نصیر و فضل وانی در آقا  
 فضل محقق است و مدقق است شریف حجابی قدس سر شرح موا  
 کتابکرنده ذکر ایدر که قوت نظریه ده نه قدر اقرطاط اولسه رذیلت  
 و کلدی بلکه نه قدر باشد و اقوی اولسه اول قدر افضل و اولی  
 رذیلت و مذموم اولن قوت علمیه به متعلق اولن ادراک و تمیز ده  
 و جزیره دیواکا دیر لر واته شاکا علم اما شق حکمت علمیه ده اولن  
 اگر امور جزئییه ده اولور سه اکا جزیره و جنت دیر لر و دعوا لر  
 بسیات عجیبه و تزیورات و حیل غریبه ایتک جزیره و جنت  
 قسمند در اگر امور کلییه ده اولور سه اکا دما دیر لر **تخریط قوت**  
**تمیز** بودنی یکی قسم در بری سی شق حکمت نظریه ده اولن در و اول  
 واجب اولن مرتبه دن نظر و فکری قاصر و لمقدر و بلا دت و  
 دیر لر بری سی شق حکمت علمیه ده اولن و بو کا بلا هت دیر لر  
**ر د آه کیفیت قوت تمیز مفید و نافع** اولوب بلکه مضر و کسب  
 کالیدن مانع اولن علومه شغف و حرص و تحصیلنده بدن چغده  
 و صرف و سغ اینکدر حکمت نظریه شقنده اولن علم جدل و

خلاف و سفسطه کی که قدر حاجتدن زیاده تعق و توغل اولنه حکمت  
 علمیه شقنده اولن کجاست و شعبده و انوک انالی علمیه صرف همت  
 کی فصوصا که غرض مجرد علم اولوب بلکه علمه کتور مکه تحصیل اعراض  
 دینه دینویه قصد اولنه **امراض قوت غضبیه** بودنی اوج نوعی در  
**افراط قوت غضب** قوت غضب قوت دفع در انک افراطی  
 غیظ بالغ و انتقام موقوف و خشم بی موقع در که سباع ضاریه و حشرات  
 موزیه کی مقتضای عقل و فرموده شرعدن تجاوز و تعدی ایدوب  
 اضرار نفوس و ایدای حیوانات ایتمه تعرض و تهدی **در تخریط قوت**  
**غضب** بی عزت و حمیت و جبان و بد دل اولوب تلاش و محلا  
 سیاست امور و ضبط مصالحه اختلاف کلکدر **ر د آه کیفیت قوت غضب**  
 انتقامات فاسده که مقتضای عقل و زرینه سغه در اجرا اینکدر  
 مستلخ غضبندن جماداتی و رتی و دو کک بک که بعضی جله دن واقع  
 اولور که کند ضربدن ینه کند و عضوی متا لم اولور جمادی ادراک  
 خود متا ثر اولر و بهایم و اطفال بی ادراکی غضبندن ضرب ایدای  
 ایتک و خشم موضعی اولمیر بر لوده بلا سبب شتم ایتک دخی قومند  
 و با بکله غضبه موضعنده و خشمی مکنده ایتیموب سیاست صالحه و باید  
 نافع حاصل اولمق **امراض قوت شهوت** که جذب ملایم در بودنی  
 اوج نوعی در **افراط قوت شهوت** و اول اکل و شرب و وقایع امر  
 غایت حرص و شره اوزره اولوب مقتضای عقل و شرع و دایه



نفس اول مرتبه دن تجا و زاید و ب و خدا اعتدال دن خارج میل و شغف  
 اینکدر و بعض صور مستحسنه یا شتهای یوزدن عشق و کلف قلمقد  
**تفریط قوت شهوت** کسب قوت ضروری و جذب الابد معاش  
 و طلب نعمه جلال اینکدن بی وجه تکامل و بقای نسل و تکثیر امت محمد علیه  
 الصلوٰه و السلام اینکدن بی موجب نفع ابد اینکدر **دانه کیفیت قوت**  
**شهوت** اکل و شرب و قایع عقل و شرعاً مباح و مستحسن اولین موافق  
 اینکدر طین و خم اینکدی که بعض جهله خصوصاً نسادن اکامبتلا  
 حویص اولور لر و ذکور مجامعتدن مقتضای شهوت اینکد سببه  
 و بومذکورات اجناس امراض سیطه نفسانیه در و بواجناسک  
 تحتند پنجه انواع وارد در و بواجناسک بری بریله ترکبندن  
 پنجه امراض حرکتیه نفسانیه دخی حادث اولور که حد احصا دن متجاوز  
 و ضرر و عدی متعبر بل متعذر در اما جمله نک مرجعی بواجناسک سیطه در  
 بونلر تام تعقل و تصور اولیحق انلر دخی بلنک جائز در و بواجناسک  
 اینکدن بعض امراض مهلکه در که امراض مزمنه نک دخی اصلی و سبب  
 انلر در حریت و جهل و غلبه غضب و خشم و حقد و حسد و عشق  
 و امل و بطالت و کسل کبی زیرا بواجناسک هر بری سی حد فسنده  
 امراض مهلکه بایله دن اولد و غندن غیری پنجه امراض مزمنه ردیه بی  
 دخی سبب منفی و عله داعی در چون بواجناسک اخلاقک نفس انسانی  
 ضرری اعم در پس بونلرک دفعه اهتمام و علا جگرینه اعتنا دخی اتم

اولیق کرک و انشاء الله تعالی هر بری نک طرق معالجه سی شرح و بیان اولور که  
 و معلوم اولسون که نفسله بدن ارا سنده علاقه و ارتباط و اتصال و اختلاط  
 زیاده شدیده و محکم و غایتده قوی و مبرم در حتی بوابتباط و اختلاط  
 شدندن پنجه عقلا متکلیف و حکما دن نفس همان بدن محسوس ظن ایدو  
 روح مجرد و نفس مباین اثباتندن بایوس و بوترکیب فانی  
 و بنیان متلاشی بی مألوف و مانوس اولدیلو **ربایه** رقی الزجاج و قوت  
 فتاحها و تشاکل الامر و کانه خمر و لا قدح و کانه خمر و لا قدح

از صفای می و لطافت جام	در هم آمیخت زنگ جام و مدام
همه جامت نیست کوی می	یا مدامت نیست کوی جام

و بواجناسک شدندن هر کیفیت نفسانیه که نفس مجرد عارض اولور انک  
 اثری بدن محسوسه دخی جاری و هر کیفیت و حالت جسمانیه که بدن  
 محسوسه متکلیف اولور انک انفعالی نفس مجرد ساری اولور مثلاً نفس  
 کیفیت غضب طاری اولور انک اثری که حرمت و حرارت در بدن  
 ظاهر و نمایان اولور و کیفیت عشق نفس عارض اولور تاثیر ایلر  
 ذبول و اصنوار و مشاهده معشوق زمانده ارتعاش بی اختیار  
 بدنده متکلیف و جای گیر اولور نته کم بعض عشاق دیشدر که **قطعه**  

لی فی مجتسم شهود اربع	و شهود کل قضیه انسان
خفیان قلبی و ارتعاش عظام	و تحول جسم و اعتقال لسان

و بعض آخر دیشدر که **قطعه** علامه من کان الهوس فی فواده



اذا مارای محبوبه ان یغیرا | و تصفرون الوجه بعد مراره

وان حرکتی در کلام **تجربا** و اعصابه امراض و اوجاع قوی اول  
ادراکات نفسانیة یا اختلال کلور و الم جسمانی من دفع اولسه نفس فرج  
و سرور عارض و لوب خوش حال و سرور البال اولور **بسی** امراض  
نفسانیة یا معالجه اینک استین کمینه یا لازم در که اول مرضک **بسی** نه  
معلوم و مشخص **ایلیه** اگر بدن عارض اسقام و و اوجاع بدن ایسه بدنی  
مرضنه علاج و اصلاح و تعدیل مزاج جاننه قصد و شروع ایده  
قواعد طبییة و تدبیرات صنایعیه ایده چون مرض جسمانی من دفع اول  
لابد مرض نفسانی که آندن عارض اولشدی مرتفع اولسه کرک اگر  
سبب کیفیت نفسانیة و ملکه و حالت روحانیة ایسه کتب اخلاق و  
قواعد حکمت علییه یا رجوع ایده و وفق قواعد و قوانین اوزره علاج  
شروع اینک کرک و معالجات کلیه طب جسمانی ده درت در **برگی**  
تناول غذا ایله اولندر و بری سی استعمال دوا ایله اولندر و **اوجی** سی  
ستم و زهری ایراد بدن حی اتمکله در **در** بجای بعضی عرقی قطع کی اتمکله  
اولور کذلک طب روحانی بومنوال اوزره جاری و بوسمتکه شتم  
و طرق معالجاتی درت قسمه منقسم در **طریق** اول افعال حسنه و  
و طرائق محموده استعالی ایله نفس قوت ویره کرکه اول خلق قبیح ترک  
ایده **نه** کم طب جسمانی ده تناول غذیه لطیفه اتمکله بدن مرضیه  
قوت کلور دفع مرض و ازاله عکته قادر اولوردی **طریق** ثانی

۹۰  
نفس خلق ذمیم و فعل سیسی **بسی** عارض اولن مرضی تذکره تفکر ایده و  
نفس تبویج و ملامت و تقوی و غرامت ایده که نفس اخلاق ایده  
مرزوره دن انزجار و امتناع کله **نه** کم طب جسمانی ده استعمال دوا اتمکله  
دفع اخلاط و ریه اولنوب شفا فی مرض حاصل اولوردی **بسی** بند نصیحت  
و تبویج و تقوی دوا **مسهل** و داروی منفع منزه سنده در **طریق**  
ثالث اولدر که مثلا بر رذیلتی که نفسده متحکم اولوب ازاله سی غایت  
اولسه انک ضدی اولن رذیلتی استعمال اتمکله رذیلت اولی ازاله و اعدام  
مثلا برکسده صفت بخل شتمک و متقور و ازاله سی غایت شکل و متقور  
اول **اول** کسده صفت اسرافی که ضد بخل در کند ویه صفت و منش  
و استعمالنده اقصای غایه سعی و وریش ایده که بالاخره صفت وسط اعتدال  
اکاملکه و حال اولور رذیلتدن منعطف و فضیلتده متصف اول  
**نه** کم طب جسمانی ده بعضی امراض مرضیه نک علاجده بر مقدار ستم تناول  
ایدر لور بوراده ضد آخر اولن رذیلت ستم منزه سنده در اما حذر  
ایده که استعمال ایتدوکی رذیلت ضدی نفسده شتمک اولیه تاکه آندن  
دخی ضرر نفس عاید و راجع و علاج غیر نافع اولن لازم کلیه  
**نه** کم تناول ستم اولند قن قدر لایقدن زیاده اولوب اتمکله با مرض  
آخوه مؤدی اولمقدن حذر و اجدر **طریق** ابع اولدر که رذیلت غایتده  
شتمک و شهرستان بدنه مدت مدید متوطن اولمقدن علاج  
مرزوره ایده دفع اولیه جفی متعین اولسه نفس تحمیل عبادات شاقه و



تکلیف ریاضات صعبه ایدوب فعل مزبور و خلق مذکور و رجوع ایکن  
 عهده سندن خروج ایتمه سی متعذر نذر و نقض و فسخی قابل وکل عهده  
 اید که نفسی عبادات و ریاضات انوار نندن صفا و ایمان و ندور و  
 موافق و عهود سبی الیه اول خلق مذموم دن راه رها بوله نته کم طبت  
 جسمانی ده اعضا به داغ و عروقی قطع و کی ایدر لره تا که قطع عروق  
 منقطع و کی الیه تکرار ملتم و ملتم اولی احتمالی مرتفع اولوب اول  
 عوق که مواد فاسده به مجری و اعضا به انک طریقتدن اخلاط رویه  
 منصب و ملندی بالکلیه مفتد اولوب امتداد عرض منتهی و اهدی  
 صحت متد اولور که اما بو علاج که قطع و کی در جمله علایجات نافع  
 اولمق مقرر اولمق استعمال اولنه حق شے در ایکن چون کلام اکا برده  
 بل حدیث نبویه کلش در که آخر الدوا آیه الکی **نظم**

بقول مطرب و سنا اگر نوشی می | علاج کی گنت آخر الدوا الکی

بود که اولنان نسه طرق معالجه کلید در و عاقل لیب و هوشمند  
 اریب ذکر اولنان امراض نفسانی که اجناس ردایل در و اضداد  
 اولن اخلاق روحانی به که اجناس فضایل در احاطه تمام و اتقان کل  
 ابتدا که نسکره بو طرقدن مناسب مرض اولن طریقه علاج ایتمه قادر  
 و تدبیرات حسنه باب معالجه ده آندن صادر اولور اما طبت  
 جسمانی کتاب برنده امراض جزئیة تک دخی فردا فردا اسباب علای  
 و انواع علایجاتن ذکر و بیان ابتدا کلری کی بر دخی امراض

نفسانیة تک جزئیاتندن قوای نلنه به متعلق اولن امراضک علایجین  
 شرح و بیان ایدره لوم که باقی امراض جزئیة تک علایجین اکا قیاس  
 ایتمکه معین اوله معلوم اوله که امراض قوت تمیز اگر بیط اگر مر  
 اگر چه بیاب در اما غایت خوف و ردی و لکری و ج نوعدر  
 اولکی سی حیرت ایکنی سی جمل بیط و اوچنی سی جمل مرکب در  
 نوع اول فراط یعنی زیاده کمیت نوع نانی توفیط یعنی نقصان  
 کمیت و اوچنی نوع ردات کیفیت قیلند ندر اما **علاج حیرت**  
 اولدر که چون مطالب خفیه و مسائل دقیقه ده تعارض ادله جانبین  
 و تدافع حج طرفین سبی الیه چهره یقین غام حیرت و تشکیک  
 مستر و محجوب و بصیرت مناهده جمال حقیقتدن عاجز و  
 و مغلوب اوله اولابر قضیه بدیهیه تفکر و تذکر ایدره که اجتماع  
 و ارتفاع نقیضین مستحیل و ایکی طرف معاقق اولمق بداهه  
 عقلمه سد و التبیل در پس حق بری سی اید و کنه جازم و  
 تخص مقدمات مناسبه للمطلوب ایتمکه عازم اولوب مقدمات  
 مزبوره و جدان و تعیین ابتدا که نسکره قواعد منطقیه و ضوابط  
 میزانیه به عرض ایدوب احیاط بلوغ و تدقیق عمیق ایدوب حق  
 باطلدن تمیز و ترجیح و حق محض تعیین و تصحیح الیه اما **علاج**  
**جمل بیط** جمل بیط اولدر که بر شیشه علمی اولیوب و اول شیشه  
 کند وی عالم صنمیه و جعل بیط ابتداء مذموم دکلدر زیرا



جمله سبط اولینجه تعلم و اکتسابه سبب و ملق و معلوم محضه قصد و طلب اینک ممکن و کلد در اما اول مقامده قلمق و جعلی علمه واسطه قلمق مذموم در پس علمای اولدر که انسان و سایر حیوان احواله نظر و هر نوک خواص و مابه الامتیا لرینه کدره ایده یا یقینا معلوم اولکه که انسانک سایر حیواناته شرف و مرتبتی شرف علم و کوم نطق و تمیز **در**

تاج سر جمله هنر راست علم	قفل کنای همه در راست علم
در طلب علم کمر جست کن	دست ز شغال و گریست کن
لولا العلوم کان دنی ضیغم	ادنی الی شرف من لا انسان

و جاهل که بوحلیه ایله متحلی و بوشرفله مستعد اولیه حیوانات عجم عدد معدود و بلکه حیوانات عجم مقامه دنی و منزله فروده در و جاهل حیوان اعجم و جانور لایعلم حکمده بدو کینه دلیل واضح و ظاهر و برهان صحیح و باهر اولدر که بر مجلس علم اولوب علمای توفیر و بیان و فضلا تحقیق دلیل و برهان ایدوب هر بری سی اظهار انواع مخزونات فواید ضمایر و ابراز اصناف مکونات فراید خوا قلمچون تکلم میدانه آخرون مبادرت و القای کلام و ابداء **در** اتم طرفه مبارعت ایدوب صیت و سدا محاورات اصحاب فضل و کمال قبه افلاک اتصال ایسته جاهل ذاهل اولن بالکلیه پیغوله سکوده ستواری و نطق و بیان خاصیتندن مجرد و عارک اولوب حیوانات عجم که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و

و جاهل که بوحلیه ایله متحلی و بوشرفله مستعد اولیه حیوانات عجم عدد معدود و بلکه حیوانات عجم مقامه دنی و منزله فروده در و جاهل حیوان اعجم و جانور لایعلم حکمده بدو کینه دلیل واضح و ظاهر و برهان صحیح و باهر اولدر که بر مجلس علم اولوب علمای توفیر و بیان و فضلا تحقیق دلیل و برهان ایدوب هر بری سی اظهار انواع مخزونات فواید ضمایر و ابراز اصناف مکونات فراید خوا قلمچون تکلم میدانه آخرون مبادرت و القای کلام و ابداء **در** اتم طرفه مبارعت ایدوب صیت و سدا محاورات اصحاب فضل و کمال قبه افلاک اتصال ایسته جاهل ذاهل اولن بالکلیه پیغوله سکوده ستواری و نطق و بیان خاصیتندن مجرد و عارک اولوب حیوانات عجم که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و

عاطل در با تمام مشابه و مشاکل اولسه کرک پس معلوم اولدی که شول نطق و کلام که جمله نکایا رسنده دائر اولور اصوات حیوانات و صیاح بهایم قسمندن ایش زیر نطق انسانی قبیلندن ایش به جالس الشواران فضیلت افروز و محافل سخن کستران دانش اندوز و ده ظاهر و لایح اولکه آید بلکه بونکره انسان اطلاق صفت دیوارده نقش آدمی به انسان و بیروح القنم نام خشیسته مردم کیا دید کلمی قسمندن در حقیقت انسانیست اندون مفقود و اطلاق لفظ باب مجازدن معدود **در** من همی در بنده معنی است همچون آدم وین خوان در چین صورت راست چون مردم کیا **در** و سابقا معلوم اولمشدر که حیوانات عجم هر بری اقتضای فطرت و المعام صانع با حکمت سببه ایله معاشنده و جوه مصاحنه محتدی و قوی و آلات ما خلق له سی طرفه صرف ایتمده منتهی در نه مبتدی و انسان جاهل استعدادین تصبیغ اینکله متصف و آلات و قوی پس استعمال ایتمده قضیه عقل و اقتضای مصلحت جاده سندن منحرف در پس ذروه شواهیق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دن متفعل و سواختاری ایله حسیض وادی ثم ردناه اسفل السافلینه مثل و ارسطالینس حکیم آید که **اعلمی** و بصیر بر جاہ مظلمه و شوب بچند جای گیر اولسه لر مردنا بنیا بنیا یان احوال قتنده معذور و بنیا بنیا کی معذور اولمقدن پنجه مرتبه دور در ولغت

ببروح القنم اول و حیوان اعجم و جاهل ذاهل اولن بالکلیه پیغوله سکوده ستواری و نطق و بیان خاصیتندن مجرد و عارک اولوب حیوانات عجم که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و



فارسیده و ترکیده صنعت قدرت معنای دانستن و بلکه لفظی ایلد  
تعبیر و انور مثلا کتابته قدرت دعوا سندن تعبیر اینک استه بین  
فارسیده دانم نوشتن و ترکیده بزه بیلورین و خیاطه قدرت  
ادعایین اینک دین فارسیده دانم و دخت و ترکیده دیکه بیلورین  
مانا سی اولدر که انسانک جمیع کمالات صنایعه قدرتی که واقعدر  
خلاصه سی علم و معرفت را جعدر و بونکته لغت فرس و مرکب دقایقند  
و جومر علک شرف و فضیلتند و اولن آیات کتاب باهر و  
احادیث رسول ظاهر و کلمات افاضل کابر اولقدر دکلدر که بو  
رساله بحالہ ضمنند ایرادی مقدور و ادراجی مبسور اوله و فضل  
عالم حقند بعض اصفا بیورلدر که **رباعیه** ناحت و نظنها من الشیخ

وارقاء علیها اثر العشق بلوح والله لقد سمعت من منطقها

العالم جنة لها العالم روح **شیر** پس ای برادرش اهد استعدادک زیور  
علم و حکمته متحلی و عودس طبعک منصفه دانش و معرفتد متحلی اولدر  
ایسه فطوبی تم طوبی لک و الا هنوز امکان مساعد و قوی آلات  
معاون و مجاهد ایکن کسب کمال جاننه حرکت و انتعاش ایلد و رطه  
جهل و کرد آب ضلالتدن خلاص بولمغجون دست و پا **اور بیت**

دست و پای بزنجار و جهد که عجب در میان غرقانی

اوله کم دریای جهالتدن نجات بولوب اصل ساحل و بید آری  
ناپیدا کران ضلالتدن راه را بولوب رطه هلاکدن دور بر اصل

و این سخن از شیخ ابوالحسن

مباش تنکدل از بندهای محمود من آنچه شرط بلاغتست با تو بنودم

**علاج جمل مرکب** جمل مرکب بر سنه بلیوب اما بلد و کین دخی بلیوب  
کند و سنی انی بیلور اکلقدر و جملی ایکی کوزه اولوب هم بلمک هم بلد و  
بلمک اولد و بخون جمل مرکب دیو تسمیه اولمش **درج** مشکل که نداند و نداند  
که نداند و ننه کم اطباتی اجسام و اشباح بعض امراض مزمنه و علل  
مشکله تک علاجندن عاجزلر و تدبیر از اله سنده متخیر لدر کذلک اطبا  
نفوس و ارواح دخی بر عرض مزمنک و دوا صعبک که جمل مرکب در  
علاجنده عجزه مقور و تخیر معترف لدر **زیرا** چون نفس کند و نک جملینه  
احتمال ویر میوب عالم اید و کنه جازم اوله ممکن میدر که دفع جمل طر فنه  
متوجه و کسب کمال علم جاننه عازم اوله مریض اولن کینه کند و ده  
مرض تصور ایتیموب مریض اید و کنه نامعترف اوله بنجه طلب علم و از اله  
مرض جمل اتمکله متصف اوله و بوسبیدندر که حضرت عیسی علیه الصلوة  
و السلام دن منقولدر که بیور و رزمیش اضم واکه معالجه سینه بعون  
الله تعالی قادرم اما حق علاجنده عاجز و قاصر و دخی بجمله  
نافع اولمق محتمل اولن علاج اولدر که علوم ریاضیه که هندسه و  
حساب در مشغول قلند **زیرا** اول علمک کجمله مطالب مسائل و  
مبانی و دلائلی قطع و یقینه در ننه کم سابقا مورا یکد **پس** نفس  
بو علمه اشتغال اید یکج طبعی یقین حصوله معتاد و متمرکز و طبع  
و افتاعه قناعت ایتمه سی متقور و متعین اولور **پس** اولدر که معلوما

مطله  
اینکه کمال علم و کمال کمال  
و این سخن از شیخ ابوالحسن



رجوع اید یکبار آمده بر دین و صفای تحقیقی که علوم ریاضیه ده اکا  
 معاً و ایدی بویجی تنبه و تیقظ کلوب معلوماً تنده خلل و محرومات  
 حافظه سنده قصور تحیل ایدوب عده اعتقاد فاسدی اعلال پذیر  
 و قطع و خرمیدن تنزل ایدوب جمل سبط دائره سنده جای گیر اولور  
 آذن صکره علم و یقین طرفه شوق و طلب پیدا اولور پس بر این  
 صحیح و حج قطعیه ایله مجدداً علم قطعی حاصل ایدر و کرد سر پرده یقینه  
 و اصل اولور بومذکورات قوت نظریه یمتعلق اولن امراضک علل  
 و بومقوله امراضک زاله سنده حکمت و میزان مشکف و مشتمل در آقا قوت  
 علییه یمتعلق اولن امراضک علل جاتی علم خلاصه معلوم اولور پس  
 انحرک باینده بوار قام محتر و مرسوم در **علاج امراض قوت غضب**  
 هر چند بوقوت متعلق اولن امراض نامحصور و بعضی مستمی بعضی من  
 اسم در اما اضاری فوق الحد و مهلک و غریز منمده اولنلر بو  
 اوج قسم در اولکی سی غضب ایکنی سی جن اوچنکی سی خوف  
**علاج غضب و خشم** اولکی سی افراط قوت غضب در یعنی زیاده  
 کیت در ایکنی سی تویط غضب در یعنی نقصان کیت در اوچنکی  
 ر دات کیفیت غضب در غضب بر کیفیت نفسانیه در که انک  
 بی ایله جوهر روح که داخل قلبه اولن حاره غریزیه در  
 خارج بدنه حرکت ایدر و دم قلب جوش و غلیان ایدر لا بد انک  
 خارج حرکت و جوش و غلیانندن ظاهر بدنه حاره و حمرة ظاهر

اولور خصوصاً بشر و جمده که لطیف و جلدی نازک و ملحه قی ظهور ایدر  
 و عروق خاصه عروق کردن دلمه ممثلی و ملحه علیط اولور و غضب  
 نفس متاثر اولدوغی کمنه دن انتقام قصد ایلکدر چون بوارت  
 نفس عارض اوله فی الحال اثری بدنه سرایت ایدوب حاره غریز  
 غلیان ایدوب غلیانندن بخار و دخان منظم تصاعد ایدوب تجاویف  
 و مانع و عروق شیر این که جاری روح نفسانی در ممثلی اولوب  
 انک ظلمت دختندن نور عقل محض و نامحلی اولور لا بحریم  
 مرآة عقل کشف و افعال قوت نظر ضعیف اولمق لازم اولور  
 و حکما انسانک بو حالنی اکا تشبیه ایشلر در که بر نظم و تیره معار  
 که ایچی آتش عظیمه ملتهب و دخان مالال مضطرب اولوب  
 راه درون غار سدود اولوب همان درون غار دن آواز  
 آتش و شرر و دخان معلوم و موجود اوله پس بو حاله اطفاء  
 لهب نار و تسکین نثره و شرار بغایت مشکل و دشوار در  
 پس بو حده غضبی نصیح و پند و سخن واعظ هوشمند ایله معدوم  
 و منتفی قلمق همان بر منفذ ضیقندن بر کاسه آب صحنه لهیب نار  
 و شعله شراری خامد و منطفی قلمق کبی در بلکه بورش آتشی  
 سوزان و شعله سنی دخی فروزان ایلر و مزجه بشریه  
 استعداد و قبول قوت غضب ایشلر مختلف و متباین در  
 بعضی مزجه نک قبول غضبه استعدادی کبریت و بار و نک اشتعال



استعدادی کبی در **نته** کم کبریت و باروت بر بشر طوق نموده فی الحال  
احتراق و اشتعال **ایدر** کند که بوزن جاک صاحبی انتقامی موجب بر  
کلمه استماع یا بر وضع مشاهده یسته فی الحال متاثر و مضطرب  
و آتش غضب علیه ملتهب **اولور** که مرآة درونی تیره و مناظر حواس  
خیره **اولوب** نصیح و بند **بل** قید و بند **یله** متاثر و مندفع **اولمه**  
متعذر و متمنع **اولور** و بعضی روغن کبی در که فی الجمله آتش اصابت  
ایسته **رمانه** شعله **بالا** و درون بابه دن آواز و علایا **ظاهر** **اولور**  
لکن باروت و کبریت کبی دکلدر که بر بشر دن آن واحدده کرده نار  
و طاق طراقدن اصوات صاعقه کردار **ظاهر** و بدیدار **اولور**  
و بعضی ازجه اینزم خشک کبی در که اشتعالی سهل و میسور **لکن** مرتبه  
روغندن **نچه** مرتبه دور **در** و بعضی دخی اینزم ترکیبی در که اشتعال  
مدت و مدت استر و مشتعل و لدندن صکره ینه ادنی فراغله منطفی و  
منطفی **اولور** بو مرتبه **ایخیره** عاقل حلیم و وقور سلیم **کسینه** مثالی  
که تمام اسباب غضب و حیت مجتمع **اولینجه** شعله غضب درون  
سینه سنده ملتمع **اولر** و اسباب غضب منعدم و منشفه **ایوچی**  
همان شراره غضب دخی منهدم و منطفی **اولور** اما بشرط آنکه بو  
حالت نقصان حیت و خود خواریت و غریزی دن ناشی **اولیه**  
بکه تحذیف و اقتدای مرشد عقل و اقتضای آمار شریعت و  
انتهاج مسالک حکمت **ایتمکله** توسن نفس سرکش **آرام** و شرح زلال

وانشای شعله غضب محل خود نام بولمقدن اولمش اوله فضیلتده  
 داخل و اولمقدن دور بر اصل اولن بودر **دخی معلوم اولسون**  
 که غضبه ذکر ایتد کموز مراتبش غضبک ابتدای اشتعال و اوایل  
 اضطرابنده در **و الا شعله نایره غضب تمام مشتعل** و نفس سرکش  
 و آتش خشم تعلی و کمون ارادت انتقام ایتمکله بالکلیه مشتعل اولوب  
 صفت غضب تمکن ایدیکجمله مراتب غالب اتحاد نام بولور و  
 غضوب و عظیم متساوی الاقدام **اولور** آتش اندر بیشه چون آتدنه ترا  
 نه خشک بلکه مرتبه اخیره صاحبک غضب میشد و زمان التهاب و اشتعال  
 ممتد اولور زیرا اسباب و داعی غضب علی التدریج والدوام مجتمع  
 و موانع و عوائق اشتعال و التهاب بالتمام مرتفع اولمشر و حد  
 جناب رسالت پناهیده علیه الصلوٰه والسلام وارد اولمشر که آیاکم  
 و غضب الجلیم **و دخی** وارد اولمشر بنی آدم غضب عالی عروضنده  
 پنجه طبقه در **وبری سی اولدر** که غضب کبج کلور و کلسه دخی نیه تیز کجر  
**وبری دخی اولدر** که غضب تیز کلور و تیز کجر **وبری دخی اولدر** که  
 غضب کبج کلور اما کبج کجر **وبری دخی اولدر** که غضب تیز کلور اما  
 کبج کجر و بوا قساک فضلی و ارباب فضایل قنده اکملی اولدر که  
 غضب کبج کله و تیز کجه **و اقیع و اشنع** واردی و افضعی اولدر که  
 تیز غضبه کله و کبج کجه **زیرا چون** صفت غضب مذموم و مقبوح  
 هر نه قدر اقل اولور مقبول و مدوح در صورت اولی ده



غضب با قیل و دین اقل در اول سبیدن اول صورت جمله دین اعلی و  
 و اجل در صورت اخیره غضب جمله دین اکثر و او فردر **لاجرم قبیح**  
 جمله دین اکبر و ادم در **و امام غزالی** بیور و در که سلطان حال  
 غضبیده رعیت او زره حکم اتیک رواد کلد **زیرا غضب آدمی کند**  
 چلغندن اخراج ایدر **پس ظاهر در که حکمی ظلم و بیاستی جور اول**  
**فقیر ایدرین حدیث نبوی** و نور حکمت مصطفوی ده وارد او  
 که **لا یقنع القاضی و هو غضبان** چون غضب فنون جنون  
 بر نوع و اقسام سکودن بر قسم در **پس مجنونک عقد حکمی فاسد** و  
 سکرانک بازار قضا سی کاسد در چون شعله غضبیدن حوالی  
 قلب بر طبع و شرار و دخان تیره شدن دماغ تیره و تار اول  
 آینه عقل نیمه براق اول و شمع فکرت نه قدر اضاعت و اشراق  
 ایدر که محل علم قلب و منزل فکرت دماغ در **ایکی بی غی و تنگ و تار**  
 و پردخان و شرار اولی و قایق عدل و حکم فصل نیمه ظاهر و  
 تابان اولور **و غضبناک اولن کس نه دن آتش غضب التهاب و آزار**  
 وجه و انتفاع عروق و اعصاب و رفع صوت و اوضاع و حرکات  
 ناصواب ایدیک صدورینه ناظر اولن بلور که غضب نیمه دانه  
 عقل و انسانیتدن بیرون و مشاکل افعال و اوضاع اصحاب  
 جنون در و غضبک حضرت جسمانی و روحانی بی حی و  
 و اولدر که غضب موت فحاشه داعی اولور **زیرا حرات قلب آتش**

غضبیده مشعل و حرارت حرکت بدنیه که غضبه لازم در اکا منظم و متقل  
 اولی و حرارت غیری که مرکب روح حیوانی و منشاء بخار لطیف  
 انسانی در با کلیه محرق اولور و دخی حرارت غیری **عین غضبیده**  
 خارج بدنیه متوجه اولور **لکن مرکب دخی کفایت ایدر یک مقدار**  
 روح قلیق کرک **و بعضی امرجه ده حرارت غیری قلب او زره اولور**  
**پس غضبیده مشعل اولوب حرارت غیری خارج بدنیه متوجه اولی**  
 مرکب دخی کفایت مقداری روح قلیوب موت فحاشه مؤدی اولور  
**و بعضی خلفای راشدین عین غضبیده اقامت حد و انفاذ موجب**  
**شرع ایتمکدن امتناع و تراخی ایدر لردی اکا بناء که شاید حال غضبیده**  
**نفسه انتصار و دآه غضبیدن تشفی ایتمکد غرض منظم اولوب**  
**اقامت حد محض اجرای شرع قویم و خالصا لوجه الکیریم** اولیه  
**نته کم حضرت فاروقدن حکایت اولور که بر سکرانه ملاقی اولوب**  
**اقامت حد شرعی به متوجه اولدر فکر نه فحش و سقط و سب و شتم**  
**و غلط سویلکه بشدی فی الحال در سنی قالد مشکنینه ایندر**  
**و بومعای ملا خطه بیور و بیاخر ایدر** و عمر بن عبدالعزیزدن  
**حکایت اولور که بر کسینه به توبیر امر ایتد کده جهاراً فحش و شتم**  
**شروع ایدر** **پس تعذیردن فراغت ایدوب اگر بنی غضبیده کنور**  
**اولمیدک سنه توبیر ایدر دم دیشکر** **و بعضی عظمای حکایه نایزده**  
**رویدر که در پیش که بن شول کی به که ریح عاصف و رعد عاصف**



ایله آشوب در پای سلاطین الامواج ایچنده سائر و اجاز خطیمه  
و محملکات کثیره از اسنده دائره در سلامت اخیالین و بیرون  
و نجات امیدین طوترین اول کسسه که غضبان ملتیب و شتر  
شتر خشمه ملو و مضطرب اوله انک سلامته احتمال ویرترین  
و نجاتن امید طوترین زیرا اول کس که تخلیصنده لطائف حل  
و دقیق تدبیرات استعمال الیک سهل اولور اما بونک حقه  
نه مجال تسکین آتش غضب مقدور نه اطفاء شعله و شرره  
لعب ممکن و میسور در فقر ایدرین و دخی لطایف میان  
که چاره ساز در مانده کان در کرداب محنت و بلاه و آشوب  
موج دریا ده سرشته اولنده مقارن و اندری ساحل خلاص  
و کنار امنه ابر کور که معاون اولق اولور اما شاره شتر  
غضبه محرق و اطاعت شیطان آتش نهاد یله تحت رق او  
مخدول الطاف الهییدن بعید و توفیق یزدانی انک حقه بایدید  
**اسباب غضب** اون نوعدر اول عجب ایکنی افتخار او  
در دخی لجاج **بشیخی مزاج** **البشیخی** بکبر **یدخی** سینه  
**سکرخی** سینه غدر **طغورخی** ضمیمه **اونشی** منافست در عجب  
کند و سینه بکنک و اوصاف و افعالی ایوا اعتقاد ایتکدر  
افتخار اوکنک و کند و ده کمال اکیوب سرور و ایتکدر **واجری**  
نشد رده جنگ و جدال ایتکدر **لجاج** اوکنک ایتکدر در **مراج**

در دخی مزاج  
بشیخی مزاج  
البشیخی  
سکرخی  
طغورخی  
اونشی

در دخی مزاج  
بشیخی مزاج  
البشیخی  
سکرخی  
طغورخی  
اونشی

لاغ ایتکدر بکبر اولولمق در استهزاه آخر کسسه مسخره به المقدر  
غدر بر کسسه به وفا ایتک واجب اولدوغی پرده جفا و اذا ایتکدر  
ضمیمه بر کسسه ضعیف و حقیر عداید و بظلم ایتکدر منافست اموال و  
اسبابندن بعض سینه اخوند قصه نقد و توان صفت  
موجب غضب اولدوغی و انا قتده واضح در زیر ابر کسسه ده  
عجب اولسه کند و سنی رفیع و مقامی منیع اعتقاد ایدر **بشیخی**  
ادنی خصوصی امانت اکیوب مضطرب و کانون سینه ستر  
غضبدن ملتیب اولور افتخار دخی اول نوعدر **مراج** و لجاج  
خود کند و نه صاحبیه موجب غضب و مشغل بار ذات ایتک  
معلوم و مجرب در بکبر خود معلوم غضب احداث ایتکده عجبندن  
دخی مذموم در استهزاه و غدر و ضمیمه صاحبیه برق غضب اشتغال  
ایدخی غیم در منافست دنیا غضب فتنه باعث و انکله متصف  
اولن صفات شیطانیه به وارث در جناب رسالت پناهمیدن  
رویدر که لا انا ف علیکم لائس کوا بانه و لکن عاف ان تافسوا  
فی الدینا قتلکوا کما ملک من قبلکم عاقل لیبیه معلوم در که بوحث  
معجزات و اخبار غیبی مشتمل اولن بیانات و نذر زیرا اول  
حضرتن صکره عموما و برزم زمانه زده خصوصاً منافست دنیا  
و عاصده اقوان پر غرض و ریا اولمقداره اولمشدر که زبان بیان  
نور بر و تحریرندن عاجز در و لواحق غضب که رض غضبک

در دخی مزاج  
بشیخی مزاج  
البشیخی  
سکرخی  
طغورخی  
اونشی







انباء بومعاده و بیکدر در **رایحه** تا بیکسر مودرتوزست باقیست

غافل منشین که بت برستی بخت است | کوی که بنیدار گسستم رستم

آن بت که ز پندار برستی باقیست **نشر** بلکه مگر و بلیسین بیدن غافل اولی  
جمله نعمت محض بخشش و عطای بی استحقاق اید و کن ملاحظه اید که دفع عجب  
رینه عجب آخوه مؤدی اولیه و غالباً بسبب عجب اولد که نفس کند و  
علم و کماله عارف و عاقل و غیر کمالدن ذاهل و جاهل اولد و غی در  
زیر انفس کمالاتی کند و به نسبت علم حضوری ایلد معلوم در غیر کمال  
و کمالی علم حصولی ایلد معلوم در و علم حضوری اولد که نفس مذکر  
و ذات معلوم مذکر و عالم قنده حاضر اولد و علم حصولی ده نفس  
حاضر اولد بلکه صورتی عالم قنده جاهل اولد پس علم اول قوی  
و علم ثانی اکانت ضعیف در پس کند و نک کماله علمی قوی آخر ک  
کماله علمی ضعیف اولد و همچون کند و نک کالنی تام کور و باخون دال  
و کمالدن غافل اولد عجب و غور و تکبر و نخوت ایلد متصف و مشهور  
اولد اما عاقل پاک و زیرک چالاک اولد نفس بدخوی و  
رفیقان خوش آمد کوی لک قریب و دمد مه سینه فریقه اولیو  
غیر لک فضایل و کالاته واقف و کند و نفیر نیک نقصان و بلیو  
ناظر و عارف اولوب عجب و غوری بر طرف و نقصان لرین  
ملاحظه ایتکه تکمیل کمال و تکمیل شرف ایلد **نظم منشیه**

حسن حال اکیوب صفا کند | معجب اولد که حسن حال بود

اینکه در این کتاب  
در بیان احوال  
و سیرت ائمه  
و اولاد ایشان  
و در بیان احوال  
و سیرت ائمه  
و اولاد ایشان  
و در بیان احوال  
و سیرت ائمه  
و اولاد ایشان

منم وار دیمه هنر اولد | اکل نقصانکی کمال بود

پس علاج عجب اولد که اخوان و متقدمینک کالات و فضایل و  
حامد و خصایلینی همیشه نصب العین و منظور آینه بصیرت ایلد  
کند و نک انردن و تصویرینی تأمل و فرسان میدان فضایل  
اولد و نک تأخرینی ملاحظه و تحیل ایلد بلکه هر فردی ملاحظه  
ایتجه جهاتدن بر جهته کند و به غالب و حیثیاتدن بر حیثیت  
راجح بولور حق تبارک و تعالی موجوداتدن هر ذره بر خاصه  
مصدر و مخلوقاتدن هر ذراتی بر رسم خاصه مظهر ایتشد که  
غیری اول خاصه ده اکامشارک و اول مظهر نیده انکله مساهم دکل  
و نظام عالم و قوام کارخانه آفریننده هر شیک بر جهتدن مد  
و هر ذاک بر طریقدن اومی و سبقتی وارد در **مصرع** که اندرین باغ  
چو طایوس کجاست کس سبحان الله انسان میکن بر قاج معاف  
و اصل و بعضی معلومات خزانة قلبنده جاهل اولسه ظاهر و بدی  
که و اصل اولد و غی معارف و فضایل و جاهل قلمد و غی علوم  
و مسائل اولد قدر بی حد و بیجا بدر که معلوماتی انرد نسبت  
سیاردن اندک و هر آردن یک در پس عجب و پندار  
اکه نیجه لایق و سزاواردر و عجب فی نفسه ردیلت قبیحه  
اولد و غندن بغیری خاصه سی اولد که تنقی طالب کمال و  
کاسب فضل و افضاله که عارض اولد فی الحال آنی طریق تحصیل



و ترقیدن مانع و عایق بل حقیقت تدنی و اضاعت جانبیه واقع  
و سائق **اولو علاج مباحات** مباحات او کنگ در کمالات نفسانی  
و فضایل روحانیه دن خارج سنه لریه و بودنی یا کمالات  
بدنیه ایله اوله قوت و جمال کبی یا خارج بدن اولن کمالات  
ایله اوله منصب مال و مرتبه و جلال کبی علاجی اولدر که  
فکر ایلیه که جمال اعضا و قوت اعصاب و اجزا ایسه معوض زوال و  
محل فداوه در باغ عمر و جوانی مرض فنا و شیب اسمه سی ایله زیر و زبر  
و برک و بارچمن و وجود برک ریز خان اجل ایله خاکه برآید اوله حقد  
کل وجودی اوراقی بر باد و سر و پشته شایسته بار نقادان آزاد اوله حقد

آمد بهار ما تکرر که | وز کلبن مانماند بر که

دور و زه مرض و سقم و بر قاج کونک محنت و الم جمال و شبابی  
هباء منشور و قوت فتوتی کان لم یکن شینا ندکور **اید بیت**  
بر مال و جمال خویشین غره مشو کانه شب برون و این را بیتی  
اگر جالب حقیقتده دم فاسد در که رقت بشر بسی ایله ظاهر و بلغم  
بر آید که خلل مسام بدن لایح و باهر اولمشدر و عاقل حقیقتده  
شبی مستحق بل امر مستقذر و بنجه عجب ایدر و بونک کبی جمال  
ظاهر کی که حقیقتده جالیتدن بری در آشفته و مفتون بلکه  
سوریده و مجنون اولنلر حقیقتده حقایق کوی نامی مولانا  
نور الدین عبدالرحمن جامی بیور مشدر **قطع**

بنظاره روی شاهد کشایی  
یکی پوست بر خلط و بر خون کشیده  
نظر کین بود محسوسه رامت کل  
برت جرت از جان و آرامت از دل  
کسی عیش خود تلخ در جست و جوش  
که شکر دمانست و شیرین شمایل  
نمی دانی آیا که ناکاه سینه  
از و کشته آن خوبی و لطف ایل  
کراول پری بود آخر غماند  
بچشم تو چون بیکر دیو بایل

و علامدن طاوس مینی امدای عربدن برید بن مجتبی کوردی که نخوت  
رامارت و غور شباب و نصارت ایله متبحر و متمایل و جام ویر  
سرست و حمار انجام فسادن ذاهل و غافل مرور ایدر امام نصیحه  
آغاز ایدوب ایتدی ای فتی بو برشی و خرام در که اثم و حرام در  
و مبغوض مطلق و معضوب حضرت حق در چون امیر حجاب  
نخوت و غور و رو بند پذیر اولیبوب نامه دیدی که کوبان کم  
ایدو که عارف و علو منصب و مقامه واقف دکل سین امام  
دید کی که اعرفک اولک نطفه مذره و آخرک جیفه قذره و انت فیما  
بینهما حامل بول و عذره **مذره** و قذر ناپاک دیکدر یعنی بن سینه  
خوب بیلورین اولک نطفه در ناپاک و مستقذر و آخرک جیفه در  
بخش مستحق و سن بویکی حال را سنده بی طاقت و حول و حال  
بخاسته و بول سین و بو کلام حکمت شعار و بلاغت آثارک  
الفاطی صنایع بدیعیه مشتمل و محتوی و معانی بدیعه سندن غایب  
حکمت مندرج و منطوی اولمعین علماء شافویه دن ابو محمد



باقی که حسرت بر نظم کلاه باغی در نظم ایلیوب دیش که **قطعه**

عجبت من معجب بصورته	او کان من قبل لطفه نوره
و فی غد بعد حسن صورته	بصیر فی الارض حقیقه قدره
و هو علی عجب و نخوت	ما بین ثوبیه یخجل العذره

و اگر مباحث و افتخار شرف اصل و نسب و تبار ایله اولور  
نشتم اکثر بنی آدم خصوصاً طائفه عربیه شایع و ذایع در **و جناب**  
رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم بپوشید. اتمم اوج نشه  
ترک اینم لر **بررسی** میگر ی او نشه نوحه قلیق و بررسی نجومه استدلا  
باران ایتک **و بررسی** سی نسایله تفاخر ایتک و بوجیک علاج  
اولدر که نظر ایلیه که افتخار و مباحث ایله وکی و ابتهاج و مشر  
کوستر وکی **آخو** صفتی و شخص دیگر علم و موقتی در **غیر** که کالی  
افتخار فی بجمله غیرت و حیثی اولن کمنه قنده عیب و عار **در نظم**

بفضل دیگران گفتن چنانست که بر داماد نازدیکانست

اصل و تبار و آبا و اجداد یله افتخار ایتک انلر ک فضایل و کمالات  
یا مناصبی و حالاتی بکاد فی فضل و کمال و رفعت و جلال دره  
دیک اولور فرضا انلر بعضی موجود اولوب بویابه لافتحار کا اولن  
ایشا بزم کمال و صنعت و علم و موقتم در سن بزم اوصاف و کالات و توریله نیم  
افتخار و مباحث ایله برین دینه لر جوابنده ست و غیر او بابت او که **مقرر در**

نسبتن عجب ایله نغایت در **طو** تالم اتی کم تسلیم در

اگر دعوا پس اثبات ایلمر	نسب باینده خلقت کذبی در
اگر دعوا سن اثبات ایله	انلر فضل کند و احسن در

و محض نسب سی ایله تفاخر ایله نغیلر و بی محل ترفع و تصدیری عادت  
قلن چلی لر واقع اولور که بعضی اقل و زرینه کچر لر و جرعه جام  
جمل و غوری اچر لر و صحر لر حال آنکه تحقیق اولنسه بو کمنه انتساب  
ایستو کی فاضل دن افضل مرتبه مساواتی خود متور لا اقل در **کالت**  
اولور که یونا نیلردن شرف اصل و نسب و نقصان ذات و حسب  
ایله موصوف برکمنه و اریدی سقراط حکیمه طعن ایله رد که ای شوق  
دناست اصل و نسب که ندر و حقاقت قوم عشاریک تفکر ایله و  
خجالتدن متغیر حالت و حیادن ابر بکار کی پر عرق خجالت اولور  
سین یریدی سقراط فاضل فیلسوف کامل یرایدی خجالت  
و تشویه بدن سن نسب و حیادن انفعال و تغییر شک مقاکم  
بدن اقرب در زیر اس برسل شریفه مقطع و منتهی اولدک  
و بن بفضل الله تعا برسل شریفه مطلع و مبتدا اولدم کند و فی فضیلت  
بحر و عمار آبا و اجدادی مناقبتی تالی و قار اولنر حقه دیشدر که

ان افتخارت بآباء مضوا سلفا قلنا صدقت و لکن شما اولد

و یونان ریسرندن بری سی حکمان بر شتاب عالمه ترفع و مفاخرت  
ایدیجک جوان حکیم جوابنه مبادرت ایلیوب دیش که اگر سبب  
افتخارک جامه رفیع و خانه وسیع ایسه پس حسن و جمال و لطف

و اگر مباحث و افتخار شرف اصل و نسب و تبار ایله اولور



کمال جامع نیک و خانه نیک حالی در و سن حد تفکده اول صفت کمال است  
 جمال دن عالی سین و خواجه حافظ دین می کم **نظم فارسی**  
 قلندران طریقت بنیم جو خردید || قبا ی طلسم کس که از هنر عاریست  
 و اگر مرکب فاره و فرس خوادیده افتخار اید رسک حکمتن خالی و  
 بلادتکه مالی اولد و نکل اظهار اید رسین زیر آصفت جودت و  
 فراست ذات فرسه منتی در و سن بوصف فکر دن صنو الکف و دامن  
 تنی سین و اگر علوم معارف که صفات اجداد سوائف در سکا  
 حال سبب افتخار و ابتهاج اولدی **یه مصرع** زهی کمال عناد زهی  
 و فور لحاج زیرا فی الحقیقه اول علوم و معارف اشخاص گذشته به  
 کمال و صفت در اما سن حد نفس اصل خلق کنده بی علم و معرفت  
 پس انحرافات فضیلت و وجوه کمالا تکرین شدن اخذ و استرداد  
 اید لر سس تن تنها قلور سین و بلاغ خزان دیده کسی بی برک  
 و نوا اولور سین و آبا و اجداد گذشته ایله افتخار اید نکره نفوس  
 بسیار ایدوب و بشکر در که **تبتا بمفتخر بعظم تخیر بیت**  
 ان الفتی من یقول انا اذا || یس الفی من یقول کان ابی کذا  
**علاج** مرا که جنگ و جدال در چون مرا موجب انحلال عقده  
 الفت و اتصال و مورث انعقاد اسباب تباعض و انفصال  
 و بناء عالم الفت و اتحاد اوزره موضوع و خیمه صلاح بنی آدم  
 احتلاط و امتزاج ستونی اوزره مرفوع در پس منزل انظام

و مفید امتزاج و التماس اولن اخس رو آیل و واقع حصایل اولور  
**اما مزاج** که اکا عفته لطیفه و نادره و بذله دینی دیو لر قدر اعتدالی  
 که انک سیسی ایله مباسطت یاران و انشراح خوان و دفع تحیر  
 و تکبر که بارانه موجب تکبر در حال اولور مباح بلکه مستحب و  
 و مندوب در و آندن اوتة سی عقلا و شرعاً مذموم و منکوب  
 و حدیث شریفه وارد اولمشدر که **انا امزج و لا اقول الا حق**  
 و کثرة مزاحک آفتی جو قدر اول صاحب مزاحک مرادی اضحاک جلسا  
 کثرت ضحک خود حد نفسنده مذموم و خصال اهل چهل و غفلت ایدو کی  
 معلوم در صاحب شرع بیورور که کثرة الضحک تمیت القلب **ترجمه**

ختم انگس که بخورنده دلی	زیر لب خنده را میسیراند
خنده کم کن که خنده بسیار	صد دل زنده را میسیراند

**نایب** اکثر یا مزاج اولن کسکه کن خاطر میسر و سروری مندم و بین فکر  
 اسس عضی فی الجمله مندم اولنق مؤرد در و بومرتبه ایدای مؤمن  
 حرام و ممنوع دین اسلام اولد و غندن غیری اخوان و اقوان  
 در اسنده عدا و تکر حد و تنه سبب و حد و حد لغو و ضمه باعث  
 کراته مشاهده اولمشدر که مزاج منفصه جدال بل مؤدی قال  
 اولمشدر **نایب** مزاج صاحب جنگ حسنت و وقارینه مانع و عایق و  
 صاحب مزاج غایب مسافر و مضامک مرتبه نازل و لاحق اولور **بیت**

توبر سر علم خویش بانی و وفار	بازی و طرافت بنیاد بگذار
------------------------------	--------------------------







منافعه و ردای کبریا و ازاد عظمه که مخصوص حق در شرکت اوست  
مسارعه در **لا جرم** بخلق اربع خصایل و اشع زایل در  
وصاحبی یقین زانده غضب انتقام حق و بطش و اخذ قهار  
مطلقه اسیر و ملق مقور در وعده مستعاری ذلت حقیقی به  
بندل و ملق محقق در و علما ایدر لکه هر ذنب عصیانک عقوبتی  
حق تعالی کفیر یا دار آخرت تاخیر اتمک جایز در **الاجرم** کبر و غرور  
که صاحبی دنیا به **مُعْجَلًا** معاقب اولق مقور و نظر معتبر لره عبرت  
اولق مقدر در اما محض جت جمال که مثلاً آدم کند و نک ملائکه  
حسن و جمیل و اسباب امتعه سنی فی الجمله طویل اولد و عین  
اشک در تکرر تحتند داخل و غرور حدینه و اصل دکدر **نعم**  
بعض اصحاب جناب حضرت رسالت بنا هی دن سوال ایتد لکه  
بار رسول الله هر بریر نبوی جمیل و نعلی جدید اولد و عین استر  
حضرت بیوردی که اول کبر کل جت جالدر **ان الله جمیل محب**  
**الجمال** و لکن **اکبر بطر الحق و غط الناس** یعنی حق جل و علا جمیل در  
جمالی سور کبر بطر حق و غط ناس در **بطر فتح** با و طایله بکشلک  
که کبر دن ناشی اولور و غط فتح عین و سکون مبله تحقیر و انانیت  
معنی کبر اولد که حق ظاهر اولد قد غرور و نخوت دن مطیع اولیو  
سرکش لک قله و حق جل و علا نک تو لجنو لرینه حقارت و انانیت  
نظر ایده **علاج کبر** علاج کبر عجب علاج جنه قریب در زیرا کبر

سبب علتی عجب در **عجب** مرتفع با اولیجی کبر دن منافع اولور  
و معظم عبادی اولد لکه کند و ذمکی عجز و ذلت و حقارت و منکنت  
و کبریا و عظمت حق و جبروت قهار مطلق ملاحظه قلوب کند و  
اذل ذلیل و اقل قلیل اید و کین تحقیق ایتکه لشکر شیاطین کبر و  
طغیان فی ملکوت وجود ندن تفویض ایلیمه اگر چه بود آفره بک  
مستاهی سی **من عرف نفسه فقد عرف ربه** مقامی در **دیر** انفسی عجز و  
ذلت و فقر و فنا ایلیمه ملاحظه و تعریف ایدن ربی قدرت و عز  
و بقا و غنا ایلیمه توصیف ایلیمه **آیا** دفع ذلالت تکرر و کفایت  
تواضع ایتکه هر کس نه بیلد و کی مرتبه ملاحظه کافی در **اول** بود که  
تا بل اید که انسانک اولی عدم محض و نفی صرف در و عدم مدان ایدی نه  
اولد و عقل نفی دن اقل نه نشی بوله بعد نطفه مستقره و علقه  
مستقره اولد و غنی حالی در **اول** عاده بهمان و استعداد بدن  
فی ضرورت فکر و اسمی کی کنایت فکر اولنغه سر اوار دکدر  
و صورت انسانی ایلیمه بهر مند و نفی روحه فی الجمله ارجمند اولد  
صکره ضعف و قوت و نور بنیت نهانینده و جمیع ضرورت یابند  
احتیاج الی العین غایتینده **اول** سر کمر چون بومر نه دن ذمی ترقی  
و انسانیت ظاهر که فی الجمله استعداد علم و عمل در **آنی** تلقی اید  
امور معاش و لوازم حرکت و انتعاشنده مستقل و مستبد اولد  
معروف و نجه اشیا و اسباب مهمات و لوازم محتاج و موقوف در



که هزار دین یکی مفتوحه و بسیار دین اندکی ناموجوده اولسه محنت  
و عذاب قرینی بل مردن و فنا پیشینی اولق مقرر اولور مثلا  
مثلا شربت آب گشته زار وجودین برکون سیراب ایترنه غم  
وجودی آتش عظمه محرق اولوب هلاک اولور و اگر شربت  
آب میز آب سفدن خروج ایترنه مرض حبس بولدن اعضای بدن  
مغرق اولوب وجودی تلف بولور روزگار با وجاع و استقام  
عوضندن مگذر و صحایف لیل و نهار و حران و آلام جد و شلیه  
بتره اولق مقدر بر مرادینه و هل اولور سه پنجه نه و هل و کل بعض  
آمالی حال اولور سه اکثری حال و کله هر کون بدنندن اخراج  
بخاسات و تنقیه قاذورات ایتکه میا شتر شع و و سنج و  
ظفر و درن که فضلات بدنی در ازاله ایترنه حیوان قبیح المنظر  
صورتنده ظاهر اولور آخر امر و نهایت منتهای عمرنده الم  
موت و اسیر و محنت فانیه مبتلا و هزار زخمیه پرورده ایتد و که  
بدنی رهین زمین و گرفتار تفرق و یکی قبیح و صدید روی و میوه  
روان و مور و مار اطراف اعضا و اننی اجزا سنده دوان و ان  
رایحه و قبیح صورتندن اصحاب اجبابی مار حشرات اعضا  
اکل و خراطین اجزا سندن شارب اولسه کرک و بوجله احوال  
دنیوییه سی در احوال اخروییه سی که شراب مطهره و عقاید مطهره  
مبین اولندر اول درد جان کاه و الم دلسور در که آنی ملا حظ

در بی چوریکر  
منه

صحنه ایدن کسنه یه واد کله که جمیع عمرنده بر لحظه خرن و غصه و  
عاری و بر ساعت تابخانه در و ننه مهان فرح و سرور طاری اولور  
فکیف که کبر و غرور بدن انبای حبس آزاده و محزون و عجب  
عجب و غایر غرور محزون قلبنده محزون اولور اما نه و اما لیه  
راجعون **علاج استهزا** استهزا بر کسنه سخریه به آکوب خاطر سینه  
محزون و قلبنی پر خون ایتکه استهزا ایدن کسنه نک کا هی  
غرضی اضحاک ارباب دولت و تفریح اصحاب جاه و عظمت  
ایتکه اولور و بوحال اراذل ناس در که کسب حطام دنیا و اکل طعام  
و طلوع و طلوع منعمان مغرور و دنیا داران از حق دور و غیبه  
حاضر اولور و انتری اضحاک و تفریح اچون دیوان مضاحک و  
مساخره و قورلر و کا هی کبر و شفا هتدن ظاهر و تحصیل خنده  
بی محل ایتکه چون بعض کسنه کردن صادر اولور و بوحال عالیا صفت  
چلبیان سفینه و بزرگ را دکان بی عقل و تنبیه در که جاه آبا و  
جاهلیت اقیات سببی ایلد صغر سن و حادثه عمرده مخالفت  
معلم و ادیب ایدوب ز نور علم و ادب و کو هر علم و قار مور و  
و مکتسبدن بی نصیب اولور هر کسنه که مجال برینه مبتلا  
و مصاحبت و مقارنت بریده پر بلا اولور آنی تسخیر ایتکه کند و لره  
جلب تحقیر و سرور ایدر و فلان کسی داند که بی تو بخت و جور  
بولور بومقوله بی ادب چلبی کرک اکثری و واسطه و اخر عمر لره



غزون و منکوب و برش و فلونیا استغالی ایله استهلاک و مغلوب اولور لر

هر جوانی که بی ادب باشد | کریم برسد عجب باشد

و تور ذیلت مزاج و ذیلت قریب و علاچی دخی انگ علاجه مناس  
و نسیب در اما انگر که زیور عقل و ادب له معروف و حلیه  
مردی و حریکه موصوف اولر نه کنه تسخر و استهزا اینکله کنه  
کار و نه کنه انگری مسخره اینکله حقیر و خوار اولور لر و آحاد  
و روانده وارد اولمشدر که دنیا ده عباد اللهی تسخر و استهزا ایندن  
کنه لره فردای قیامتده جزای عمل و پاداش کار بو وجهله اولر که  
حق جل و علا فرمایله جنت قاپولر قوشولرینه مفتوح و کشاده  
و انگر دخی دخول و وصوله مهتیا و آماده اولمشکن فی الحال کام  
موجود و مفقود و باب مفتوح مسدود اولوب الم و انکار  
و محنت و اضطراب حرمان و خست بر وجهله عارض ظاهر  
اولر که لسان قلم شرحنده عاجز و قاصر اولر چون اول قاپو  
مسدود و بوتلر بو محنت و کربله مردود اولر فی الحال بر باب  
دخی مفتوح و بوتلر که ضیق صدر لر فی الجمله مشروح اولوب  
ینه دخول مشرف و وصوله قریب اولیجی اول باب دخی مسدود  
اولوب ینه خوزین و کبیب مسکای غم و حرمان عجیب اولر  
و علی هذا القیاس بو کشاکش و آلامه مبتلا و آخر حرمان عظیم و  
خست عجیب ایله پر بلا اولر و بو خبری مؤید و توحید کشتی

مؤید در که مستهزین حقنده نازل اولمشدر که الله یستزنی بهم و  
یدعم فی طغیا یا نهم یجهون اما غدر که وفاینگ ضدی و مغلوبه موسوم  
بنفایت خصلت قبیحه و خلق مذموم در اینگون در که هر کنه  
اصلا غدر ایتد و کنه معترف اولماز و کند و زعمدن بو صفتله  
متصف اولماز و غدر نیچه نوعدر مالده اولور و جاه و قبائل  
اولور و محبت و مودت و اخلاص و صداقتده اولور و اهل و  
حرم و خدم و حشم ده اولور و جمیع احوال و اضافده ذمیم و خصوما  
ارباب دولت و سلاطین صاحب شوکله غایتده عجب عظیم در  
و شریعت احمدی و طریقه پاک محمدی ده غدر دن تکریم عظیم و  
منع و زجر کبیر و عهده و فایمک ایله امر و نقض عهده دن نهی چوقدر  
خواجه نصیر ایدر صفت غدر انراک طائفه سنده چوقدر و وفا که  
ضدی در روم و جشن حسنده چوقدر اما نسیم غیری ضعیف و بیچاره  
بیایوب انتقام چون تحمیل باطل ایتمکدر ظلم و انظلام کجندن که  
مروارثی شد رضیک دخی قبیح معلوم اولمشدر و عاقل بسینه لایق  
دکله که انتقام امرنده اهتمام ایدر خصوصاً قدرت جاه اولدقدن  
صکوره زیر آقدن تک شکری عفو عن المجرم در و انتقام اول وقت  
جائز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤدی پس انتقام محلی اولیجی عقل  
صحیح ایله مسورت و رای و تجربه ایله عمل اینکله مبادرت اینک  
کرک که ندامت عاقبت مؤدی اولیه چون نفسانی فی فضیلت



علم و طبع علم حاصل اوله ترک انتقام و سبک اصل عقوده انتظام  
ایتمه سی آسان اولور اما **منافست** شش نفیس تحصیلنده منازعه  
و محاسده اینکدر چون منافسه نک سبب اشیاء نفیسه به طالب  
و اسباب حسنه به راغب اولمقدور پس حکما دیدید یلیر امتعه و  
اسباب دنیویة به رغبت و طلب و تحصیل و اکتسابنده شوق  
و شتره و شغف اصحاب دولت و ارباب قدرت و مکنات  
اولمقدور لایق دکلدر **منتخب** بوقته قالدی که اوساط الناس انک جمعده  
مشاق و ممت و نخلتری کسب و تحصیل ستمنه مشاق اوله  
زیرا عالم کون و فسادک مرکباتی مرض فساد و اندامه مبتلا و جهان  
ناپایدارک جواهر زواهر و طرف تحفی اسیر فنای فنا و گرفتار  
بلای بلی در پس اگر بر پادشاه خطیر یا امیر کبیر تحف و نفایس  
اسباب و غایب رغایب جواهر کم یاب جمعده حریص و  
مبتلا و طامع متقی بودامه گرفتار و پر بلا اولسه نمکدر که  
روزگار غدار عادت غدر و بی وفالیکن بدیدار ایدوب  
اول تحفه مرغوب و یادکار مطلوب عالی مقداری عوضه هلاک  
و بوار ایدوب اول صاحب دولته اولمقدور خرج و خرچ طاری  
اوله که حسادی طعن و ملامت بهار و جوی و تسفیه و شتاب  
انظار و جاری ایدو لرنه کم **حکایت** اولمقدور که پادشاه هر  
برای سنه بر طوب بلور مدور و منور و انواع رسوم صنایع

و نقوش بدایعه منتقش و مصور که گره قمرستین خبر بایل و حلقه  
حامل و مدبرنده ایا تشبه اینکچون کاه حسن الاشکال شکل المستدیر  
دیوب بدر اولمقدور و کاه کوی وصاله نایل و میدان اجتماع  
و اتصاله بی حایل اولمقدور امیدینه کند و بی شکل حلالی ده کو ستر  
جنبنده بی قدر اولمقدور **بیت** بر نحو و ماه شکل که نه چرخ جنبند  
هر صبح و شام خورینه اولمقدور مشتری بیکش و اتحاد ایدوب و بی شک  
زالال رغبتین جوی استخوانده پاک صاف ایلدی لرغایت میل  
خاطر و استخوان باطن ظاهر ارزانی ایدوب بیوردی که خوانه  
خاصه حفظ و حراست و تجلیه و تصفیه سنده بذل مقدور و  
رغایت رعایت ایدو لر مجالس نزعت و محافل انس و  
بلوته فرمان ایدوب کتور و رکود مشاهده سندن جلب فراح  
و سلب اتراح ایدو روی برمدت احوال بوسلوب اوزره جاری  
اولوب یوماقیوما پادشاهک مرض محبت جوهر مرغوب شرابین و عود  
قلوبینه ساری اولدی ناکاه برکون سبلاط طبع زمانه دیدگلوز جو  
خوی بی وفایقده که انک اوزرینه مجبول و مجبور در بیدار اولد و نکست  
طوب خوب و جوهر مرغوب ایتیکله شیشه دل پادشاه و بند کاه  
در کاهی منکسر و بشیدا **ایکدی** و سهم الرزایا بالنفایس مولوع  
هر که مرغوب اوله اکازیان ارتوق ایدو هر چند بنده کان صادق  
نظیرین بولمچون اطراف عالمده جست و جو ایدو یلیر بولندی

نسخه



و استادان خادق و چاکرستان فایق آنچه کم ترکیب اتصافند  
گفت و گو قلدیر چاره اولندی **مشرع** شیشه چون کم صندی یکدیگر ایلی  
آنی درست فراق جوهر دل شاهه عرض و موجب مرض او کو  
آلای تصاعف و آخرانی تراوق ایلدی قریب اولدی که تدبیر  
ملکته عاجز و جایز و نظم مصباح دین و دولتدن قاصر **اوله**

نباید تن اندر چیز کس دل که دل برداشتن کارست مشکل  
و بوجکایتک خطای و منافست صفتنه منافی در اول حکایت که  
فقر بعض عطای امراد استماع ایلدم که بالمشافحه کورد کلرین روائت  
و عیان مشاهده کلرین بود جمله **حکایت** ایلدیلر که آفتاب آسمان  
خلافت و سرو بوستان جو و رافت ظل طلیل آلهی آینه جمال  
شاهی کوهر تاج جهان گیری و کتیستانی افسر فرمان روایی  
و حکومت رانی **اول** پادشاه جهان بخش که آفتاب شمس جهان گیری  
افتی نیامدن چهره کشای اولسه خاور و باختر میانده ظلام ظلم و ضلالت  
سرمو اثر قلم و چون های آسمان پرواز پرلیغ بلبل و تو قلع پرلیغ  
اطراف صحرای مایک وجود ده دائر و کوه و دشت ظهور و نمود  
طائر اوله مداد آسایره بخت اول کش در که خامه وار خط فرمانده  
متابعت قلعه ترک سر اتم **قطعه** شهنشاهی که اجداد عظامش

اب نامی و جد نیک نامش	نه شامان با فرزند و تمکین
الی عشر کرام من سلاطین	بنا به شرع و کشف اهل بیان

شهنشاه جهان سلطان سلیمان **نثر** خضر تکریمه آباء کرام و اجداد عظام  
بر کوهر قیمتی و نادر که کوشناسان عالم بخش قیمتده عاجز و قاصر  
ایدی انتقال ایتندی و غایت نقاست و کران بهالغذن حایل  
شریفه تعلیق اولندی و قلاده کردی و بغل نه شبه و مثلند  
داخل و لغه تو فنی بولندی اتفاق طبع سعادت فرجام لوس  
آرزوی خلوت حاتم ایدوب قلاده حاملی کردن شریفین بیرون  
قلوب خدمتکاره تسلیم بیور شکر تا فرجامی دور ایام اول کوهر کاسته  
او شمش و اول جوهر نفیس کف خدمتکار بدن در او ستنه و شمش  
صلابت مردن اول کوهر خود و خدمتکار کجام عیش پرورد  
اولمش فی الحال میکنک کوهر ادرکی سنگ چرتدن شکست بولوب  
کنار داخل حرتده آب حیووتدن غسل دست ایش چون حضرت  
آسمان رفعت خلوت حامدن چقوب قصه کوهر واقف و واقعه  
جبرت خدمتکاره عارف اولمش سینه پر شرفلری کرد غم و اسفند  
عاری و زبان شریفه کلمه طیبه الحمد لله جاری اولوب بیورمش که  
بو کوهر بی وفا نیجه پادشاهی شکست و کلاه شکوایی شک جلد  
پست ایلدی بحدته که بنم کوهر طالع بوشکی شکسته و قباب  
بقای دولت رشته فایه بسته ایلدی امید در که کوهر سلطنت  
دراز حایل سعادتده معلق و کردن ایام طوق حکومت و ایالتمه  
مطوق اوله دیوب قطعاً ذره کرد انفعال سرای وجود شریفه

مطلب



التصاق والتصال بالمحبوب بغير روى که دو شترن خدمتکار اصطلاح  
و تشویشه گرفتار اولسون و کل نشاطی خزان اند و هله صولسون  
قند تعلقات اسباب دنیاى بی وفادان آزاده و صحیفه جانی ارقام  
حوص و طلبیدن سوده اولوق دعوا سپین ایلین یو خلقه مالک و بول  
طریقه سالک اولسون **بیت** ذی المعالی فلیعلون من تعالی  
هكذا هكذا و آلا فلا لا **نظم** غلام همت آنم که ز بر چرخ کبود  
زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست خواجه نصیر ایدر که بودید گلوز  
لموک واکا پرچوندر اما ادانی و اسطناس میل تحف استوع و نقاس  
اسبابدن احتراز و احتراست اینک لازم و واجب در زیوار کوهر  
نفیس و متاع خطیر بر مردم دنی و حیرک حوزه تصرف و قبضه  
آقدارینه داخل اولسه متغلبه آنی آنک بدندن اخراج ایتکه طالب  
و ملکندن انتزاع ایتکه مایل اولسه کرک اگر دفع و منع ایدر  
گرفتار بلایا و نواب اولور اگر نذل و اعطا ایدر غم و جوع  
اسیر مخم و مصایب اولور اگر ابتداءن بومقوله متاع مرغوب  
اکتسابندن اجتناب و اقتناسندن امتناع و انتها ایتش اولیک  
بودر طریقه مبتلا و بکر داب محننده غریق آشوب بلای اولمزید  
بود کرا تید گلوز مرض غضبک علاج علام و اول باده بیان انواع  
اقسام در و هر کس که عدالت منزلی رعايت و طریق  
افراط و تفریطدن کند و یی حفظ و حمایت ایلسه علاج غضب اگا

آسان اولور زیرا مرض اعتدال دن خروج در چون حد اعتدال  
رعايت اولنه غضب مرض اید اعتداله مبتلا اولور و بعضی اشخاص شدة  
غضبى بهادر لوق و رجولیت و نفس نسانی به کمال و عزت عدايد  
لکن خیال فاسد و اندیشه کاسد در زیرا شجاعت فضیلت در  
و خلق مزبور زوالت در زیرا سبب قیام و موجب فضایل  
و بومقوله غضب صاحبى دانا معذب اولد و غنذن غیرى اصحاب  
اجباب و خدم و حشم و اهل و عیال و نسا و رجالی کاهى زبان تازیانه  
و کاهى تازیانه زبان نندن محزون و شکسته و دیگر و دبسته اولور  
ادنی خطا و زلت مقابله سنده حدت ایدر و نه دکلوا نمر لیت  
ایله نمر بو عتف و شدت قلور تعذیر ایتکه استسه عذرت  
حدون بیرون تأویب ایلسه و شامی قطع راسدن افزون  
اوله و شجاعت قوت بدن و قدرت کشتی گرفتن دکلور  
بلکه شجاع شدید و بهادر جلید اولدر که وقت غضبه کام نفس  
نوست ضابط و هنگام آشوب در پای خشنده کشتی اضطراب  
ساحل صبر و آرامه رابط اوله نته کم جناب رسالت پناهی بپورور  
بلس شدید بالصرقة اما الشدید الذی یملک نفس عند الغضب **قطعه**

بهلوان نیست آنکه در کشتی	بهلوان دگر بیند از د
بهلوان آن بود که کا غضب	نفس تازه راز یون سازد

و بعضی غزواتدن مدینه منوره رجوع بپور و قلنده زبان معجز



بیامری بیوردی که رجما من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر چون  
 سک صحبت انتظامه مشرف اولنگر خای کفاری جهاد کبر بیلیدلر ایدی  
 بارسول الله جهاد کبرنه در دیو سوال قلدیلر حضرت بیوردی نسله  
 جنگ ایتک جهاد کبر در و دخی روایت اولنور که اعدد کول نفسک  
التي هي حبيک و بعض عفا و بدیلر که قالوا الذین یلوکم من الکفار  
 آیه کرمیه سنده نسله جهاد ایتکه اشرت وارد در زیر اسلطان روجه  
 که مؤمن در اقرب اولن کافر نفس آتاره در و تانفس آتاره لیکدن  
 مطمئن لیکه انتقال یتیمه کاسم لمان اطلک حقیقه مجاز و طریقه قطعه فی حجاز  
 ای تودی محمد سبحان نشدی وز کرده بهیوده شیمان نشدی  
 قاضی و حقیه و مفتی مولانا این جمله شدی ولی سلمان نشدی  
 و تھذیب نفس و تبدیل خلق ایتین طائفه دن بعض اول مرتبه سلطان غضبه  
 و دائره عقل و فکر دن متخلع اولور که بی موقع غضب افراد انسان  
 و شتم و ضرب فدام و غلمان درجه سندن تنزل ایدوب حیوانا عجمه که  
 جمله حرکتی معقول و بناسب و موافق مراد مالک و صاحب اوق  
 محالدر غضب و تھذیب و شتم و ضرب و تشدید ایدر لربا کبر  
 سکین ضعف و تنزل و سیر علی الاتصال دن در مانده و زبون  
 ایکن ناکاه سورچوب یاد و شتمه راکی غضب و جنون سندن ضرب مهمازیم  
 بملوسنی غرقه خون یا تازیانه و چوبله کفل و سر و تن مودن بیرو  
 ایدر و بعض شتم بهیوده و لعن نامشروع و عله که جانور انک مهندن

فارع و آزاد در کند و زبانین فرسوده و کردین طوق لعنته مغلول  
 و صهیغه اعمالین آلوده ایدر و لعن انسان و دواب اهل ایمانه  
 خایته لازم الاجتناب در و شرع شریفه منع عظیم وارد اولمشد  
حق بر خاتون که سفر حج شریفه جناب رسالت پناهی ایدر رفیق او  
 ناکاه نامة سته لعنت ایدی حضرت فایته تشار اولوب فرما  
 بیوردی که بونا قه ملعونه بزمه همراه اولسون پس خاتونک اسباب  
 و هود چین الدیلر نامة عاری بولده قویوب یا بانه صلدیلر  
 و بعض جمال کند و جمال تن ختم و کند و کند و یه شتم ایتکه شروع  
 ایدوب بره فلان فلانک طواری دیو کند و یه یا خود بره فلان  
 فلانک صدوغی دیو یا یح بی کنا به قذف نامشروع ایدر و  
 بعض جمال بو مرتبه دن دخی تنزل ایدوب جاد محضه شتم و ضرب  
 و ادراک جوئیدن بی بجه اولن اجسامه جنگ و حرب ایدر کلید  
 تیز اچلمز شکست ایتکچون اوستنه بر عملر و دلبندی مرادی اوزر  
 صار مزیم بره اوروب اوستنه دلمه چلر و قلم مرادی اوزر قطع  
 اولمز غضب سندن شکست ایدر و مرادی غلیظ اولور و دانی  
 خاکه پست ایدر و بعض سفها کشته نشین اولد قده باد مراد  
 اوزر اسم غضب و سخط ایدر و یاد که امر حقه نامور در بی  
 کنا شتم ایدوب سخط سویلر و بونک امافی افعال که فی الحقیقه  
 فاعله نسبت صحت و استنزا و عجب در بین العقلا فصاحت و رسوخ



سبب در چون بوافعالک سبب غصب در و غضب محض فضیلت  
شجاع شدن و در در آنی شجاعت اکلین جاہل و مغرور در و هر چند  
بومقوله کلمات سابقا و رایتندی و بونوع نصایح سمت گذار  
طوتمندی کن نصیحت و پند و حرص و آرز و اولعین اعادہ شدن  
احراز اولندی حکیم فضل ابوعلی بن سکوبه **حکایت** ایدر که بعض  
سنگها کجی کرده شجاع آه طقو نور یزیده نوم بی آبتاب ایدر در  
بعض اراض رطوبتہ مبتلا اولدقن بچو آه ایدردی وانگ بچو  
آبی که بی نور در شورا بچند مشهور در کویا بچو مایه تفوتیدن  
مرادی کلابه تشبہ ایتکدی که جنس کلاب بعض آبتاب ایتکله موصوف  
و نور آبتابی دوردن کور و ب عوجو بی آبتاب ایتکله مشهور  
و معروف در نته کم دیشک در **بیت** مه نور می فشاند و سک بانگ می زند  
سک را بر رخ ششم توار آبتاب حیث و کیفیات جسمانی ده  
ضد بالعرض ضد سبب ولدوغی کبی کیفیات نفائیه ده دخی  
ضد بالعرض ضد ک وجودینه سبب مفض و علت داعی اولور  
مثلا بعض جملہ استیلای شھوتدن غضبه مبتلا اولور مشتھاسی  
اولن سنہ ینہ ظفر بولمچی الم غضبیدن پر بلا اولور حریص  
مال و منال فقد مرادی ایلہ پر برج و ملال اولوب خشم و غضب  
اظہار ایلر و نیچہ سن شتم و ضرب و نیچہ سیدہ بی کناه جنگ و  
حرب ایلر و مبتلای قوت شھوت باہ اولوب حد و

شرعدن تجاوز ایدن کمر آه ادای نخت و قضای شھوت  
ایدجکی مایه اگر نثر اگر مایه دست تعدی شدن کمریزان و آبق  
اولخله قضای مراد نفس آتار سنہ عایتی اولسه آتش غضبی فرور  
و کندوسی و نیچہ سنہ دخی سوزان اولور پس علابی اولدر که  
ملاحظه ایلیمه که حریص جویان و طلبنده پویان اولدوغی  
سنہ نیچہ فانی و بی بقا بلکه حرام و مستلزم عذاب خدا در  
پس فقدندن مضطرب و آتش غضبندہ ملتھب اولمق کرک  
بلکه حرام ایسه حاصل اولدوغی شکر و حمد ایتک کرک و کندوده  
اولان احراق غضب متعلق طلب اولن مشتھاسی فوت  
اولدقن صکره کبر و حصوله سبب اولدر بر فوت مطلوب  
المندن زائد احراق غضب المنه مبتلا اولمہ نک و حی نہ در  
دیون فکر و ملاحظه ایدوب کند و ینہ تمکین و آتش غضبه تمکین  
و یرک کرک و الله تعالی الموفق **علاج بدولی** بد دلیک قور قاق  
و زبون و عاجز اولوب غضب و حیث محلی اولن پر لردہ اصلا  
خشم و غضب ایتوب خود و محمودندن نیچہ مضرات حاصل اولدق  
چون غضب انسانک قوی شدن بر قوت لازم و نفس طغنه  
انسانیتک خدمندن بر خادم در پس انک دخی موضع استعمال  
و محل خدمتی وارد در که اول موضعده استعمال و خدمتی ایلہ مہمت  
نفس استکمال اولنر نہ نظام وجود و کمالات و کارخانه



کسب سعادات انسانیه خلل کلک مقرر در اگر غضب بالکلیه  
بی موقع اولیدی حکیم صانع که کارخانه ابداعده عبت محض  
غیر واقع در آتی خلقت آدمی ده که خلیفه اعظم و بکریم صانع  
ایله مکرم در خلق و وضع ابتزیدی پس شول محله که ارادت  
انتقام طرفه حرکت اولی اید و کی معلوم اوله محله سکون و وجود  
جین مردود و خلق مذموم و آندن متولد اولن امراض و اکا  
مترتب اولن اعراض و بولدر **اول** مهانت نفس یعنی نفس  
خوار لبق عارض اولق در **ایکمی** شود غیش یعنی امر معاشنه ظل  
طاری و لمقدر **و بچمی** طمع فاسد خلقدن انک حقنه حادث اولقدر  
در **دخی** امور ده قلت نبات **بشچی** کسل و توانی که موجب ذایل  
و منافعی فصایل در عارض و لمقدر **تبخی** ظلمه ظلمه تکت و قوت  
طو لمقدر **یدخی** اهل و اولاد و عیال و اقاربند فضایح ظهور انیک  
**طغوزخی** بی عاریغه نودی و لمقدر **اونچی** بعض مهانت محطل  
تلمقدر و بود مرضک دخی علاجی سائر امراض کبی مادی سین قطع  
و سببین دفع ایتمکه اولور و طریق اولدر که نفس تبیه اولنه  
که بو محله سکون و خود و سکوت و وجود مضر در و حیثیت و غیره  
منافی در و ذکر ایتد لکن مضر اقی که عدم تحرک غضبدن ناشی در  
تذکر و حیثیت و غضبیک عدمندن متولد اولان اخلاق دمی  
تفکر اید و ب نفعه بحسب الخلقه مرکز اولن غضب تحرک

در این کتاب  
موجبات و موانع  
و در این کتاب  
موجبات و موانع

ایتمک کرک زیرا هیچ نفس قوت غضبدن خالی دکدر غایتی بعض  
نفوسه ضعیف اولوب بعض موانع سببی ایله غتفی اولن اوله اما  
بالکلیه محدود و منتهی اولق ممکن دکدر پس آتش ضعیف نفخ متواتر  
ایله التهاب اشتعال اید و کی کبی غضب کامن دخی تحریکات متواتر اید  
مشعل اولور و بو مقوله علامات طالب اولنله نافور و  
بعض حکما دن مروی در که بعض مخاوف و حروب عظیمه یه کند و یه لازم  
دکل ایکن حاضر اولور و در یا توج ایتد کن کشتی لره رکوب اید و  
مقاسات تلاطم امواج اید و دی غضب بوایدی که صبر و نبات فضیلت  
اکتساب و بخرج و فرغ و ذیلتدن اجتناب اید و بعضی  
دیمش که تحریک غضب علامتدن بری اولدر که بعض کینه لر ایله می  
و مجادله اولنه اما بشرط آنکه خاصه و مجادله هلاک و ضرر کلی یه مؤد  
اولق احتمالی اولیه زیرا آن خاصه و مجادله زمانده البته غضب حرکت  
ایتمه کرک پس نفس تحریک غضبه معناد و داعیه حیثیت و غیره  
منقاد اولور لا بد محل غضب و موقع انتقام اولد و غی یرده  
حرکت اید و ب ذیلت خود دن خلاص اولور اما احتیاط ایتمک  
کرک که خصام و جدال حد اعتدال دن تجاوز و تعدی ایلمیه  
که فضیلت طلب ایدر کن رذیله مبتدا اولیه که الیشی اذا جاوز  
حد انقلب ضده **علاج خوف** خوف بر کیفیت نفسانیه در که نفس  
عارض اولور اول زمانده که کند و یه بر مکر و ایرسنگ توقع ایلمیه



و اول مکروه یک دفعه قادر اولیه زیرا دفع مکروه قادر و یحیی  
محل خوف اولی از توقع مکروه زمان مستقیده اولور پس بپوشدن  
خالی دکل که مکروه متوقع ضروری اوله یا غیر ضروری اوله غیر ضروری  
اولنک سبب خائف اولن کمته نک فعلی اوله یا انک فعلی اولیه و  
علی کل حال خوف ایلمک جائز و لایق دکلدر اما امر ضروری و یحیی  
خوف جائز و لایق دکل اید و کنگ بیانی بود که چون بر هر حال  
اول امر که مقدر و وعی مقدر اوله و وقوعدن نیمه زمان اول  
الم حکم نک معناسی نه در و نشیه اوله حق محنتی بقدا یکمکه موجب نه  
ناقل اولن بومعنی استیصال بکلا و استقبال عنا دن غیری نه  
مفید در و بوفوف بهیوده بسی ایله نیمه مصالحک اما مدن قاهر  
و نیمه کمالات و سعادت انک تحصیلندن عاثر اولن احتمال در  
و بعضی شوای غم نه خوب میشد **بیت** غم نا آمده خوردم بنقدم رنج میدار  
همان بهتر که با فردا گذارم کار فردا را اگر غیر ضروری اولوب  
اما غیر ک فعلی اولور سینه خوف جائز دکلدر زیرا چون ممکن در  
و قوعی و عدم و قوعی برابر در پس قوعین مقدر اکلیوب الم خوف  
مبتلا اوله نک و جعی نه در با انکه قسم اوله دید ککوزکی و قوعی  
مقرا یسه دخی استیصال غم اولنق جائز دکلدر اول مکروه واقع  
اوله حق ایسه دخی اول زمانه کور یله پیشین الم و نقد غصه و غم  
چکمک نه لازم و اگر سبب کند و فعلی اولور پس کرکر که

اول فعلدن که سبب خوف و مکروه و جالب محنت و اندوه  
احترار و اجتناب اید که چون فعل قبیح که مقتضی عتاب و جرم  
شنیع که خاتمه سی مفضی عذاب اولنق احتمالی اوله عاقل آندن  
اجتناب ایتمک لازم و خردمند عاقبت اندیش آندن احتراز  
ایتمک واجب در و حالا سو عاقبتی مخفی اولمغله اقدام قبیح  
ایتمک عاقله لائق و خردمند رواد کلدر زیرا چونکه عاقبت  
و خیمه ممکن در و ممکنک طرفینی علی السویه در پس وقوع احتمالی  
دانی وارد در واقع اولنق احتماله بناء اقدام اولنق متعقبات  
عقل صحیح دکلدر خصوصاً که بعضی سبب وقوع جاهل و ممکنک طرف  
و قوعی فی الجملة رجحان در جهته واصل اولمش اوله و قسم  
ثانی خوف ممکن واجب الوقوع اتخاذ ایتمک قسمدن اولد و غی که  
بر قسم دخی ممکن تمنع الوقوع اتخاذ ایتمک در و ایکی سی تصور عقل و  
نقصان فهمدن ناشی در **علاج خوف موت** چون خوف موت  
جمله آدمه مستولی و جمله خوفله غالب مستعلی در پس لازم  
که بویابده اطباب اطباب ممدود و باب خوف سدود قلنه  
زیرا خوف بهیوده تحصیل کمالات مانع و عائق و تضییع اوقات  
مؤدی اولمغله طالب سعادت غیر لائق در اولامعلوم اولسون  
که موت فنای محض انعدام حرف دکلدر زیرا مقدمه کتابده  
بیان ایلمک که نفس انسانی به فنا و هلاک عارض اولنق محال



بلکه موت قوای جسمیه تک بطلانی و ترکیب آب و گل که تنگنای محنت و بیغول غم و کربت در منعدم و چار دیوار عناصر در مؤلف اولن بدن که قصر سلطان روح در منهدم و اولمقدر و نفوس فاضله وار و آج کامله یه که عالم قدس و طهارت و نورشگاه تجرد و سعادت آشیایق ایتشدر و فضای روضه رضوانه طائر و کنگره عوش حوالی سنده دائر و اولمشدر بدن نفس تنگ و تنگنای محنت آهنگ در نته کم بعض غنیر در بشدر **رباعیه**

دخی زخم در نفس تنگ نشست	آمد ز گرم در نفس تنگ شکست
اولمده زبان کر نفس تنگ بست	مانده کنان کر نفس تنگ بخت

پس خوف موت یا موت نه در آنی بلیوب عدم محض و نفی صرف اکلایوب وجود که خیر محض در آذن مفارقت ایده جگنه خوف ایتکدن اوله بانفس موده الم و وجع تصور ایتکدن اوله یا موده بعض کالاتک نقصانی و سعادتک فواتی و آرخیا ایتکدن اوله یا موده بعد موده محتمل اولن عذاب و عقاب و وحشت و کربتن خوف ایتکدن اوله یا خود اولاد و انساب و اصحاب و احباب و دریم و دینار و اسباب عمارت دن دور و همیور اولمه سنی تا سفق تلف دن اوله یا خود احوال موت و امور آخونده میجر اولوب بر جانه جرم و عقد قلبی سی ایله بر طرفه غم ایتیموب وادی حیرته بایم و تیه جهالته دایم اولد و غذن اوله اما چون ملا خطه

صیحه ایله تأمل و اعتبار و مقتضای عقل صیر کله تذکر و افتکار ایلیه معلوم اولور که بوا موردن بری سی موجب خوف و صجرت و مورث بیم و دہشت و کلد اما اول که موتی عدم محض و نفی صرف خیال ایتکدر انک بطلانین بیان و عیان ایتکدر تکرار لازم دکلدر اما رباعیه خواجه افضل الدین کاملی ذکر ایده لوم که بومعاده بیورمشدر **رباعیه**

از مرکب تن ای حکیم چندین محوس	بر خیز خواب بھل و فکر بقیاس
بیم نوز و هست و کونه این مرک	بیوستن عقل است و بریدن رخوا

اما ثانی که موتی الم و وجع جسمانی بکلدر انک دفعی اولدر که موت عدم حیات و زوال احساس در المی ادراک ایتکی منافی در زیرا ادراک الم وجود حیات و بقای اخلا اولور پس موتی الم جسمانی اولدر و اگر سكرات زمانده اولن المدن خوف ایدر محتمل که هیچ الم اولیه نته کم بعض مرضی تکلم ایدر کن تسلیم روح ایدر لر و هیچ الم احساس ایتکدر و اگر بر هر حال الم مقربا یه نته کم طوا هر اخبار شرع شریفه وارد اولد انک دفعی خوفک علاج عاقی ایله اولد که چون مکروه مقدر و مقدر در سابقا خوف المین دخی ضم ایدوب مکروه استقبالی یه مکروه حالی دخی علا قلیق طور عقلدن دور در اما ثالث که موتی فوت کالات و زوال سعادات تصور ایتکدر انک علایجی بودر که معلوم ایدر نه که بو تصور باطل در بلکه موت تنم حقیقت انسانی و سبب حصول سعادت حقیقه جاوداتی در و حکمای قدیمین حقیقت انسانی قی ناطق



ما ت دیتو تفسیر ایلدیلر **پس** موت حقیقت انسا بنده معتبر اولیجی نیجه موت  
فوت کمال اولور و سعادت حقیقی اتصال عالم قدس طهارت در بو حالک  
کمالی موتدن صکریه اولور **پس** نیجه موت زوال سعادت اولور **همانا**  
بو تصور اول جا بهلک در که سعادت رفعت دینوی و جاه حشمت صور  
طن ایدوب یوز رفعت مبتلا اولنلره صاحب سعادت تسمیه ایلوب  
نعمت و حشمت دینوی ایلر متنعم و مترقه و کمالات معنویه و سعادت  
حقیقیه نامستبه اولن دنیا دلر لوی کورب **بالی** لیت لیا مثل اوست  
قارون انه لذو فضل عظیم و سکین بی خبر در که سعادت حقه عبادت  
ورفعت و جاه غفلتدن انشاء و مال و اسباب **توب** رب الارباب  
و مبتی الاسباب **در** **پس** بونک علاجی ملا خطه اتمکدر که موت  
فوت سعادت دکل بلکه موجب **در** و عاقل دانا قنده ظلمت  
آباد طبیعتدن که نشأه دنیا در فحش عالم آخرت احسن و اعلی **فرض**  
تنک محبت آهنگ جهان دون دن ریاض و با تیر و روحانیات  
مقربین انج و اولی **در** و پیغوله تنک و تنکای محبت  
آمنکله انس ایتکدن خسته و العتسه دبسته اولن جنین  
بسی در که رحم در ده که جای تنک و تیره **در** متولد اولدوغی  
جهتدن متانس اولوب آندن اوسع مکان متمتع **در** و آندن رو  
مقام محال طن ایدوب فحش دنیا یه خروج و مضیق معتادنی ترک  
اینگه راضی اولور **اما** حقیر دیر که طشهر سی دخی اوسع و حسن و منزل

دنیا مضیق رحمه نسبت اظیب ازین **در** و یا اول مرغ بی دراک  
بسی در که نفس تنک ده متولد اولوب باغ کلزار دنیا که پر شکوفه  
از بار **در** بی خبر و حقائق و با تیندن که مال مال انکور و نه ندر  
بی شعور اولدغیچون نفس نکدن قاجنی غدا بایم و فضای جهان  
اینگ ایتکی بلای عظیم **صنوبر** بلز که **بیت** بیرون این نفس غم به اولدله زار  
مرغان صغیر زن که گذشت از حد انتظار **اما** رابع که سبب خوف  
که با بعد الموت احتمال اولن عذاب و عقاب و احوال حشر و نثر و موقف  
حساب **اوله** آنک علاجی اولدر که سعی و جد ایلوب فعال قیجه  
و اخلاق ردیه و فضیحه که موجب عذاب و مورت عقاب **در**  
ترک ایلوب و نفی انکردن تخلیه و اعمال حسنه و اخلاق رضیه  
که سبب نجات و نسل درجات **در** کسب ایدوب نفی انکر کله تخلیه  
ایده که اولیا الله تحشده **لا خوف علیهم ولا هم یحزنون** شریفی  
ایله مشرف **و اولک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون** سعادت  
مستعد لر در داخل اولر و بو خوف فی الحقیقه خوف موت دکل **در**  
**والله شرعه مستح و مندوب اولدوغی** اکتساب اعمال صالحه و  
اخلاق رضیه و اجتناب اعمال فاسده و اخلاق ردیه **سبب**  
مفصله و علمه مؤدی اولدغیچون **در** حقه بو خوف حاصل اولوب **اما**  
صاحب اکتساب خیرات و اجتناب معاصی تنیکه و اصل اولسه هیچ نفی  
بو قدر **حسن** بیری رضی الله تعالی عنه محال ندر کیرنده خلق بکا و مال و



بشکله غضب ایدوب بویردی که **عجیب** کجج النساء و لا غم  
 یعنی عورتی که بجایه رفع صوت اینک منتهی **اما** مردی که غمیه تو به  
 و عمل صالح اینکدن تھی **سز** پس خوف دخی مقصود بالوض در مقصود  
 بالذات کسب اعال و حسنات و ترک انام و سیئات **در** اما  
 خامس که خوفی فراق اولاد و انساب و ترک اموال و اسباب و  
 مفارقت مالوفات و مهاجرت مالوفات **ایکون** اولور  
 انکه علایجی بود که فکر و ملاحظه ایلیمه که چون بقایه احتمال یوقدر زیرا  
 بقا بقدر برنج سعادت اخرویة فوت اولد و غندن غیری بونظام  
 متفق و بر حرکت و عالم بر صنع و بر عبرت که مشاهد و محسوس  
 فتل و مستقص اولق لازم اولور زیرا تناسل ضروری **در** اگر موت  
 و فنا اولر نه اجزاء عناصر و سطح زمین اقوات و اجاز اشخاص کثیره  
 کفایت اتمزیدی **زیرا** ملاحظه اولر نه بر فرد ک نسلی موت اولد و  
 تقدیرجه اولقدر مشعب و متکثر اولور که احتمالدر که روی زمین انلر  
 وسعت و اقوات ممکنه معاشلرینه کفایت ایتیمه یوقندن که  
 موت مرتفع و عدم متشعب اولوب جمله افراد انک علی مرادهور  
 والا حقاب انسال و اعقابی جمله باقی و متکثر و مشعب اولر  
 سطح زمین هر بر یک مجرد شخصه چیز اولمغه کافی **اوله** غر فکیف  
 که زرع و نزع و سائر اسباب معاش تحصیلنه وافی **اوله** پس  
 ظاهر اولدی که موت نظام عالم و امکان نشر نسل آدم **ایکون**

لابد و ضروری ایش پس امر ضروری الوقوع **ایکون** خوف بیم واضطرار  
 عظیم **ایک** لایق عاقل و کلدر فکیف که لائق قائل حکیم **اوله**  
 و سابق دیدم کلوز کی حصول مقدر و وقوعی مقرر اولن مکر و یک  
 و قشیدن اول غن چک استعجال غم و استقبال الم **در** پس عاقل  
 بونک کی رنگ غم و خوف بهیوده دن آینه قلبن پاک و تحویل  
 زاد آخوت و تکمیل اسباب سعادت ایدوب خوف و خشت واضطرار  
 و دهشتدن بی پاک اولق کرک و دایم لسا حال و قابولیه دیک کرک

آن مرد نیم کنز عدم بیم آید | کان نیمه مابحتر ازین نیم آید

و اگر مرادی بقا و خلود و ترک لقای موعود اولیوب مجرد طول  
 عمر و زندگانی و کثرت تمتع جهان فانی اولور **انی** دخی ملاحظه  
 ایلسون که طول عمر چندان فائده سی یوقدر بلکه مصائب و متاعله  
 آلام و معنی چوقدر خصوصاً که کعبه شباب کھولندن خارج حرم  
 و داخل بریه بر بلیه شیخوخت و هرم اوله او جاع و اسقامی  
 مترادف متواتر و احزان و آلامی متضاغف و متکاثر اولر کرک  
**پس** عالی بومثال اوزره اولجی درخت عمر دن نه قدر بر خوردار  
 و قبای بقا دن تمتع و بلیسی نه مقدار **اوله** و طول عمرک  
 محذور مشهور لرندن بریسی اولدر که مصائب قارب اولاد  
 و ماتم عسایر و احفاد چوق چکلور و بری دخی اولدر که دولت  
 و رفعت اعدا و حساد و استیلا و استغای ادانی و اضداد چوق



کوریلور دامغانی نک که قضاة بغداد و ندر بر جوان نائب محکمی  
 و اریدی طول زمان و حوادث حد ثمان اید جوان زبور ترقی  
 و سعادت طالع انی تلقی اید و ب خلیفه نک وزیر اولی  
 حکایت اید لکه دامغانی وزیرک او کجھه موکیده کیدردی و بکا  
 اید و ب لعن الله طول العمر لعن الله طول العمر دریدی و طول عمر  
 طلبی فی التحقیق مناسب و لد و غنه ابیات مشهوره وارد  
 که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالبه دخی نسبت اول نور **نظم**

اذا عاش امرؤ ستین عاما	فنصف العمر مجوه الیسا ل
ونصف النصف بعضی یسیر	لغفلته یسیر عن شمال
وباقی النصف استقام و خون	و تم بالمیثه و ارتحال
فحب المرء طول العمر جمیل	و قسمته علی هذا المثلالی

بس اعتدال دن خارج عمری طلب و سوال ایسک لائق حال اصحاب  
 کمال و مقتضای رای عقلای رجال دکلدر چون ظاهر اولدی  
 بقا محال و طول عمر خارج اعتدال در پس عاقله لائق اولدر که عمر  
 فانی عمر باقی تحصیل نه مصروف و همت و تهنی وصول خطایر قد  
 که ریاضی خار از دن پاک و اشیا و حد بار انقطاع از آرد و معطوف **نظم**

دلا بکوش که باقی عمر دریابی	که عمر باقی ازین عمر بر کذر یابی
مباش غره با یام کارمانی ویش	که تا دو چشم زنی کار یاد کربانی

و مها کن مالوفات و مستحبات دنیویه یه که جمله سندن مفارقت

و دوری آخر الامر لازم و ضروری در عقد قلب و احکام علاقه  
 ایتیوب تجرید و تفهید با غنه حرام و معشوق حقیقی و مطلوب یقینی که  
 هر شاه و مفارقتی محال و مهاجرتی مستع در قبله توجه اید و ب اسو  
 مجتبی کند و یه حرام اید **رباعیه** هر صورت دکن که فلک با تو نموده  
 خواهد فلکش باز دست تو بود رود لکسی ده که در اطوار وجود  
 بودست همیشه با تو و خواهد بود و نثر چون سر پرده دل نقوش تعلقات  
 کونیه دن خالی بلکه محبت محبوب حقیقی اید پرو مالی اوله حرکت طبعی  
 قریب و ناصیه ملک الموت پیدا و لحنی مرغ جان کبر و سینه نظر ایکن  
 خلاص و سبکبار عقبه تنگ مودن گذار اید و ب شهرستان آفریده جان  
 الخاص اولور نه کم بعضی مشایخ حالت نزع کلجک بدیهه بور باعی  
 انش و بیور و ب کجیل **رباعیه** از رخنه دهر همچو دزدان حشم

رخت سفر منزل دیگر بستم بر لاشه خوجو دیک چندی بودم

که کز آمد و فخر برد و من از غم رستم **نظم** و حکما موت مشهوره موت طبعی دیرلر  
 و تعلقات کونیه دن آزاد اولمخه موت ارادی دیرلر افلاطون لای  
 دیشدر که مت بالاراده **نظم** بالبطیقه و اهل تصوف خلاصه سلوک  
 بوکله اید عامل اولمخه تعیین ایشلدر که **نظم** موتوا قبل ان تموتوا و شیخ نجم  
 الدین کبری خرتلری آنکه علی طریق شطار در دیو او ن اصله حرقلوب  
 بر سال سنده اولون اصله بیان بوی لدر و خواجہ سنان دیشدر **نظم**  
 میری دست و پیش از مرگ اکر بی زنده خواهی که ادرین چنین در دجسته کشت پیش ازنا



و عناق حقیقت علاقه بدنیّه حاصل تمام تجلی در دیوب خلاص طلب ایشان <sup>باعث</sup>  
 حجاب چهره جان میشود عبارتیم خوشامدی که ازین چهره پرده برکنیم  
 چنین نفس نه نمرای جوین خوشامدی دوم بکنش رضوان مرغ آن چشم  
 و قنات الله و آیاتکم للنفور بهذا المرام . و لایجعل امرنا مجرد القول و محض الکلام  
**اساس** که خوفی چیرتندن . و امور آخرتد بهر جانیه جرم و یقین  
 اول مغله دشتندن . اوله . نه کم روایت اول نورک جالینوس طبیب  
 بقای نفس بعد حلاک البدن . و معاد موعوده مذکور اولن احوال  
 سعادات و احوال عن . خصوصند جرم یقین حاصل . ایتندی  
 و بوسبیدن اقرانی قسند اسم حکیم اطلاق اولنه حق درجهیه واصل  
 اولمندی . که جرم آخر عمر و زمان رحلتند که قبای بقای فایندن  
 بی نصیب . و مرغ روح بی فتوحی نفس فالبدن پرواز ایتکه قریب  
 اولدی . مختصر و مختزن ایدوب دیرایدی که نو لیدی فرج استرگلو  
 بر فرجه اولیدی که بر عالمدن مفارقت ایتد کدن صکره کاهی اول  
 فرجه قسند کیدیدیم . و آندن بو عالمی بر مقدار تفرج ایدیدیم . و حقایق  
 کوی ناسی . مولانا نور الدین عبد الرحمن جاسمی  
 بو حکایت بعضی مشنوی کتابنده بو و جمله نظم ایتشد که **نظم مستقیم**

نزد نورش سر در عالم کل	شنیدستم که جالینوس کثر اول
بلب که آی کاکلی سیش و دیده	چنین گفتت چون جانش رسید
که عالم از پس هر کلم نمودی	ز فرج استرم یک فرجه بودی

کشد دل بودش چون میسر | فرج را فرجه جست از فرج استر  
 و بو خوفک علایجی بود که تحصیل عقایده حق ایدوب انار انبیا . و روش  
 اولیا و اصفیایه اقتفا . ایدوب . و اگر نفسند . طریق برمان و دلیل  
 ایلله حق الیقین تحصیلنه استعداد و وسیل . کور فرسه تقلید انبیایله اکتفا  
 ایدوب که ایمان مقلد و فی اصح مذاجمده مقبول . و ایمان تقلیدی فی  
 بخت ناز جهنم . و دخول جنت خرم . ایتکه وسیله وصول اولور  
 و حالایرت و دشتندن قورتلر . و رخنه خوف و خشیته بر مقدار  
 اورتلور . و الله تعالی الموفق والمعین **علاج امراض شهوت** چون  
 علاج مرض غضب که قوت دفع در مذکور اولدی مرض شهوت که  
 قوت جذب در . ایتکه فی شفا و علایجین غیای . و آندن تصحیح مزاج  
 نه ایلله اولور بیان . ایدوب لوم . معلوم اوله که قوت شهوت بسبب ایلله  
 اولن امراض حد صردن بیرون . و مرتبه احصا و عددن افزون  
 اما خواجه نصیر ایدر که غایت مفتری درت در . بری افراط شهوت .  
 ایتکه بی بطالت . او چنجی بی خون . در دنجی بی حد در پس بودت  
 نوع مرضک علایجاتن بر بیان ایدوب لوم **علاج افراط شهوت**  
 اگر افراط شهوت ناکولات و مشروباته ایه علایجی بودر که ملاحظه  
 ایللیه که اکل و شرب لذت آنی در . و مع هذا مضرات لازمه و تبعات  
 مترتبه سی اگر مقدم و اگر مؤخر . بی حد و بی مر در . اوله تحصیل  
 اچون هزار محنت و مشقت . و اراذل و ناکسره منت و رذالت



و بوردالت بسیلیه سقوط حشمت و مهابت و ظهور ذلت و مهانت  
 و غیر از دیشکر که **بیت** نصف غف مشع لمن اکل فالذمن ای طریق تجمل  
 و شیخ سعدی نه خوش و **بیت** ای شکم خیزه بنانی بساز تا کنی نشت بخدمت و تا  
 و ابن یحیی فی خوب و **بیت** طعام حریب و شیرین سطلین جو آید در بانی نیز  
 و قناعت اهلی عارفان بعض بیور که **نظم** سلطان خودم خدمت سلطان چکنم  
 و زبجو و نان منت و نان چکنم **نظم** چو چکست و حرص من چون سبکان  
 از یهو کی خدمت سبکان چکنم **نظم** و مضرات متاخره و تبغات مترتبه  
 بعض فتور فطنت و ظهور ببادت **در** و جریده وارد اولمشدر که  
**لبطنة تذهب الفطنة** یعنی کثرت اکل فحم و عقلی کبیر و و ظهور  
 حدوث انواع مرض و اصناف علت در و کتب شرع و طبیده مذکور  
 که **المعدة بيت كل داء** و الحجة راس كل داء یعنی معده هر درد که  
 کافی در اعضا یا امراض آذن و اصل اولور و بهر چیز اینک هر درد مانک  
 باشی در امراضه شفا آذن حاصل **اولور** کلوا فی بعض بطنکم و تصحوا  
 و بعض حکمای شریعت شعار دیشکر در که **مجموع** مسائل فوائد علم  
 طبیه بواج کلم جوامع که انوار حکمت و تربیت آذن لوا مع در  
 جمع ایتمند که کلوا و اشربوا و لاتسرفوا و بعض زاده اصحاب  
 اجابی هیچ طعام تناول اتمر سر دید که دیر ایدی که دنیا کوزک  
 بر بویوک لذتی اکل نفایس و شرب لذایذ در و الله دخول مسرعات  
 و تنقیه و تطهیر قاذورات ایتمند که و مناقب جناب مولوک

که در این کتاب در بیان فضائل و مناقب جناب مولانا محمد باقر علیه السلام و در بیان احوال و سیرت و در بیان احوال و سیرت و در بیان احوال و سیرت

در

قدس سره کتابنده روایت ایلمر که در کعبه امیر معین الدین پروانه که  
 حاکم روم و محبت حضرت مولوی ایلد موسوم ایدی سماع عظیم  
 ایدوب مولانا و اصحاب و اجابانی دعوت ایتیش ایدی چون سماع فرو  
 ایلدی سفره و سماع قونیلدی و اهل سماعه شربه ایلد کاسه لر صونیک  
 حاضرین سماعدن رجوع و تناول طعام شروع ایتمند استیلر  
 اما جناب مولوی یک شور و شغی زایل و تناول طعام جابنه میل  
 اولدی امیر پروانه یک شمع و ار رشت جانی نیزدی و شراب  
 یهون بی نظیردن پر بر کاسه الله الوب مولانا به صونردی و  
 تفریح ایدردی که تناول بیورک که وجه حلال دندر حضرت مولوک  
 کاسه الله الوب و دمان مبارک کنه یقین ایدوب ینه تناول ایتیمو  
 معارف و معارف بیانه آغاز ایدوب امیر پروانه کبر و تفریح و نیاز  
 ایدردی و نواز و نیاز و سوز و کداز تا آخر شب و دراز اولد  
 شب دراز چه دانی که هست حالت شمع دلیل سوز دلش یک عاشقانه او  
 چون صبح قریب اولدی مولانا محاسن مبارک الله و روب  
 ایتدی امیر معین الدین بنم ریش سفید مدن شرم ایتزمی سین  
 که نی قد مکاتبه کیر که دعوت و ابرام ایدر سین دیو بویتی انشا اید

جرب و شیرین مینما بد پاک و خوش	یکش بگذشت بشد بلید
جرب و شیرین از عذار و خوش	تا برت بر وید و دایرید

و حدیث شریفه وارد اولمشدر که ما ملأ ابن آدم وعاء شراً من



یعنی آدمی زاده طولدر دوعی طرف و اما و کاسه و وعاء ده کند و  
بطنی اناسی طولدر دوعی جمله دن بدتر در و دخی بیور مشر در که  
بحسب ابن آدم لیسما یثمن صلبه یعنی آدمی زاده برای کسی که سده  
زمنق اید کانی در و اما م س فعی دن مرویدر که من کان  
عقت ماید خل فی بطنه و کان قیمت باخرج منه یعنی نظم  
هر کم نه کمر سه جوفنه اول و کده همتی نه نه جقر سه جوفن اول اول همتی  
و کثرت الکک مر قبیح و طالب کمال و سعادت اول و نه مانع صریح  
اوله سنده اولیا و ز ناده و کمال اهل ارشاد کلامی جوفدر  
و جمله سین ایراد ای که اجتناب جوفدر و خرض شرب آب و شرب آب  
دخی بویله در و سا لکک شرب یک ضررینی تصفیه مانع اولمقد  
الکک ضررندن ار توفی طو تر لکن ارباب ریاضا و بر لکه اشتها  
آبی کاذب بولدق اکثر یا صبر الیه من دفع اولور اما اشتهای اکل  
بزم حال صاد قدر صبر الیه غیر من دفع در زیرا اقوام بدن قوت ایریج  
متنع در اما شهوت مناج شهتیه بوباده دخی اعتدال دن تجاوز  
و شرعاً و عقلاً مباح و مستحسن اولن مرتبه دن تعدی ایلمک منافی تحصیل  
فضیلت و باین بیکل اسباب سعادت در علما ایدر لکه  
شهوت جماع آدمی او ز رینه تسلط اولد دوعی ایکی فایده بچوندر  
بر کسی اولد که لذات جستن مذکور و منته اوله زیرا اقواس  
لذات جسمانیته در چون بولذات انسانی معلومی اوله جنس

۱۲۰  
لذایده مطلوب نفس و مرغوب طبع نه مرتبه و ایش معلومی اولور  
پس آخرت لذایده فی اکام مقایسه ایدوب زیاده رغبت سبب اولور  
نته کم آلام جسمانیته دن احتراق نار اعظم آلام در پس حق جل و علا دنیا  
خلق و ایجاد و عباد و بچنده ایقاد ایلدی که و عید بیورد دوعی  
نار جهنم شدت المکن انکه فهم ایدوب ترهیب آخرت کمال اولور  
ایکینجی فایده سی بقای سندر زیرا چون مبدا اول جل ذکره حضرت تک  
بقای نظام عالم و امتداد وجود بنی آدمه عنایتی اکل و اعظم در  
پس جماعده لذت قونش اولیسیدی محتمل ایدی که اکثر ناس رغبت اینست  
تناسلی قلیل اولوب بلکه توان عظیملر ده بالکلیه انقطاع نوعه مؤد  
اولیدی پس حکیم مبدع آنده لذت قودی که بقای نوع و دو آم  
نظام مقدر خاطر لینه خطراتیمین کمنه لردخی تحصیل لذت بچون بار  
فعل مزبوری ایجاد و ایقاع ایدوب مقصود صانع کامل الابداع که  
دو آم عالم و بقای انواع در حال اوله و دخی معلوم اولسون که  
بو قوتی که افراطندن حاصل اولن مضرات دینی و دنیوی و تبعات  
صوری و معنوی شهوت اکل و شربدن اضغاف مضاعف در  
زیر آبر قوتی که تسلطی افزون و اکثر افراد آدمی تک بولند  
نیکنه میلی و ترکنه قلت صبری حد دن بیرون در لایحه حکمت  
اقتضا ایلدی که افراطندن مرتب اولن مضرات و انام افش  
و اشنع اوله که عقلاً و خامت عاقبتین ملاحظه ایدوب ابا و



امتناع اید لر **ب**س بوقوت افراطه یا بل اولسه علایجی بود که ملاحظه  
اولنه که بوقول حد نفسنده ذنات و خستله متصف اولد و غندن  
غیری نه قدر مضرات و تبعات اکامرتیه در **ا**نا نفسنده خسته  
آندن ظاهر در که مجرد هکیمیه و شهوت حیوانیه قضای چون بر عضو  
واجب التری کر نفسندن اگر غیر بدن کشف اید و ب تلطیح قاذورات  
و تمیخ نجاسات اختیار ایتمکدر **ن**ته کم بعض علما ویشکر که **الجماع** **اول**  
**مبائل فی مبائل** و بعض اصحاب فحش و مجون ویشد **نظم**

اصدقت لها و جیح الیل داج	بطف للظریده من عتاب
واولع بالمباغ من قراود	واقوع فی المعاد من ذباب

و مضرات و تبعاتی نیجه قسم در زیر احرام و محظور و موجب ایام  
و محذور **ای**سه نفوذ بالله تعالی که جسمه و دینه و عرضه و مال ضرر محض  
اید و کی اظهر در **ا**اگر حلال **ای**سه مینه مبالغه و حد اعتدال دن تجاوز  
که کلام فرانده در موجب نقصان قوت و انتهای جسم و اضرای  
و باغ و عقل و مؤدی نقصان کسب فضایل و کمالات در **و**د  
معلوم اولسون که افراط قوت شهوت و قاع اوج طریقه اولد  
او کی طریق که غایت خبت و خبیات معصیت و ظلم و حد دن  
تجاوز و تعدی و افراط قبح ارتکابه ترقی و تحطی در اولدر که  
قضای شهوته محل طبیعی دن که امکان حلیله موصوفی در تجاوز اید  
یا کمال جبل و جانشدن و طی حیواناته و ترکب اولوب لعنت و غضب

بکمال جبل و جانشدن و طی حیواناته و ترکب اولوب لعنت و غضب

بکمال جبل و جانشدن و طی حیواناته و ترکب اولوب لعنت و غضب

حق و طعن ملامت خلقه مظهر اوله **یا** خود افراط شره و شبق و عمارت  
شهوت دن مجامعت غلام که شرعاً و عقلاً محظور و حرام در ایتمکدر  
مستحق عذاب تمام اوله **و** حدیث بنوی علی مصدره الصلوة و  
السلام **و** وارد اولمشدر **ان** اخوف **ا**خاف علی امتی عمل قوم لوط  
اخوف مخوف رکبیکدر **ب**س اسم مفعول دن افعال تفضیل در علماء و  
مفعول دن افعال کلکده ضعف اثبات اید لر بعض شراح حدیث ذکر  
ایتش که کانه جناب رسالت پناهی که رحمة للعباد و افضح من نطق  
بالضاد در بوقول شیعندن تحذیرده که کال قباحه مشهور در  
بر لفظ ایراد بیوردی که تمام فصاحت دن دور در که دآله مدلول ارا  
مناسبت **و** لسان رزیکه دخی تحذیر مبالغت اولمش اوله و دخی حد  
وارد اولمشدر که **اقبلوا القابل و المفعول به** **ای**کمی سی اولدر که نسادن  
عقد و ملک سبی ایل حلال اولن مرتبه دن تجاوز اید و ب زنا حرام که  
بکار فواحش و آثام در اکامرتیکب اوله و بود دخی اگر چه کبیر فاحشه در  
لکن او کی فعل بالکلیه موضع طبیعی دن دور و امکان استحلال دن مجور  
و مفعول به اولن شخصی ضرری او فردر **زیر** اصبت **آ**هین و نطفه  
نا پاک لوطی ظالم اولمغله وجود نه فادام عارض اولق مؤثر و عرضی  
ناموسی بالکلیه منهدم و زیر و زبر اولمغله ظلم و عدوان اولمقد  
فعل زنادن اکثر و حرمت و قباحه آندن اکبر در **ا**و جیح مرتبه  
تکثیر منکوه و توفیر جوار و سراری ایتمکدر هر چند سرعه تعدد

طله



منکوحه جائز در کفر قسّم و نفقه و انکاح منالنده مساوی طوتمق ایلد مشروط  
 و قرآن عظیمده فان ختم ان لا تعدوا نواحدة بیولشد **بس** و جو  
 واحدة عدم عدله تعلیق اولینوب خوف عدم عدله تعلیق اولینوب  
**بس** برکنه کند و به عدل ایدمک احتمالین و برسه که خوف آندن عبارتند  
 موجب نقض کریم اوزره اکا واحدة ایلد کتفا واجب و بردن ارتوق  
 حرام اولور مگر که کند و نک عدل ایتیمه سینه جازم و فی ایچکه جور ایتیمک احتیاج  
 منتفی اولور انک حقه تعدد مجوز و تکثیر مخصص و افراد ان  
 خصوصاً بواصصار و امصارده خوف ظلمدن معرا و مبر و عدل ایتیمه سی  
 مقور و محقق اولمق دائره امتناع و درجه استحاله یه قریب **بس**  
 نسی منکوحه ده طلب تعدد اتساع مجرد قوه شهنائیه یه طاعت  
 و اتباع در حال انکه عدل ایتیمه قادر اولور و منکوحه سینه ادخال غم  
 ایتیمکچون واحدة ایلد قانع و صابر اولور ابر و ثوابدن مالک حظ و  
 وافر اولور سینه علما شرع تصریح ایتیمشد **بس** طالب فضایل و مجتنب  
 رذایل اولور لایق و مناسب بل لازم و واجب اولور که بو  
 جمله افراط لردن اجتناب و مرضی عقل و شرع اولن مرتبه ایلد کتفا ایدر  
 کسب احو و نواب ایدر و علما آخوت اگرچه بوسله ده اختلاف  
 ایتیمشد در که باب نکاحده دخی زهد ایلیموب مثلاً زیاده یه قادر  
 ایکن قدر مال اید و دفع ضرورت مرتبه سینه کتفا ایتیمک نواب فضیله  
 مشتمل و ماکول مشروب و بلوسده اولن زهد کبی بوزهد دخی درجا

کمال قبول متصل میدر بعض شایخ جمله دن سیل بن عبدالله شریانی  
 اولدیلر که باب نکاحده زهد معتبر دکلدر زیر آیتد زاهدین و سید  
 عابدین شیخ بارکاه صطفا محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم افر  
 یشاده زهد یله بیورمدی بلکه منکوحه امتدندن زیاده طقوز ایدوب  
 دخی سربه تخاذ ایلدی لر اگر باب نکاحده زهد فضل اوبیک اول  
 حضرت که احوالی فضل ایلد عمل و اولی اکمل ایلد اخذ در نته ترک ایلیمه کرد  
 اما جمهور شایخ و عامه زناد و اذهب اولدی لکه بو خصوص دخی زهد  
 ایلک چون زیاده تمتع و ترفه و نای و جواری خیرات حسانه نعم و  
 تفکله ایتیمه قادر ایکن دفع ضروری مرتبه سینه کتفا ایلد مناب و مجور  
 اولور زیر اهر چند منکوحه و سربه حلال در اما انکه انس و اشتغال  
 مانع تحصیل کمال و توجّه و اخلاص بت ذوالجلال اولمق ممکن و احیاً  
 اما افراط شهوت معاشرت و جماع اضارب بدن و عقل و عمر ایتیمه سی  
 مقور در **و** ریشین بن سینان منقول در که دیشدر که منیک بو عینیک  
 و مخ ساقیک و الا و الیک اما غزالی قدس سره قوت شهوتی عامل  
 خراج مسرفه تشبیه ایدوب دیوکه نته کم عمل خراج محبت کثره صرف  
 اخراج اولور اگر پادشاه طرفدن مطلق القرف و محاسبه و غضب  
 سلطان و وزیردن بی تقوی بی خوف اولور جمله اموال رعایا  
 اخذ و نهب ایدوب و آداتنه صرف و وهب و اخراج و جمله  
 رعایا و برآیانی اسیر حیثیاج ایلر کذک قوت شهوت دخی عالم اطلاق



و تصرف عقل و لوب سلطان عقل و تمیزدن بی خوف و خشیت و مطیع  
فضیلت و تقوی و عفت و اولیة خزان بدن و انبار جوارح و اعضا  
بولد و غنی مواد غذا و کموسات محمد و ده جمله محتاج و مشتتانه صرف ایدوب  
عظام و اعصابی ضعیف و ناتوان و عسکر قوای دماغیه به ضرر فرکان  
ایلمر و اگر مقتضای سلطان عدالت و تدبیر و توفیر وزیر عقل اوزره  
صرف و بذل ایلیه شول عامل مستقیم کی اولور که مال خواجه عدالته استیفا  
و اخذ و رعایت مصالحه ایفا و بذل ایدوب لشکر آسوده و کشور معور  
و رعایا منتظم الاحوال و خزینة موفور اولور و پنجه کننده خلفا و سلاطین  
ما ضینه دن اسراف جماع ایتکدن اراض صعبه به مبتلا اولوب مبادی  
اواسط عمرده هلاک اولدیلر تدبیر خدای ابطنا نافع و استعمال معاجین  
معتبر و مفید اولمادی و ملاحظه ایتیک کرک ناک تحصیل شهوت  
و قضای نهمته بری برندن تقاوتی همان اطعمه نیک دفع جوع و سته  
حلت ایتکده تقاوتی کی در بس برکنه نیک مسکنده خاتون  
یا سرتیه حلالی اولدقدن صکره مجرد ذوق و لذت با بکون بیرون خانه  
اولن ماده طمع و استشراف تیمه سی همان ایتکی در که برکشی نیک مطبخنده  
طعام مطبوع حاضر میکنی قویوب غیر قبولدن در یوزده طعام و خواش  
غدا اید و خصوصاً که صاحب خانه صاحب جمال و صاحب ذیل غنچ و  
دلال اوله میل بیرون محض سغه و عین جنون در نه کم طرفا و شیر در  
با بری رو اگر در خانه باشد کسی میل بیرون کر کند دیوانه باشد

۱۲۳  
و افراط شهوتدن بر قسم مذموم دخی عشق غلام پراعتدال وزن صاحب  
جمال در زیر ابو عشقک محصلی قضای شهوتی بر ماده معینه به حضرت ایدوب  
البتة بر هر حال بو محلدن تحصیل مرام نفس با فرجای تعیین الزام بیکده  
و بو حالک مفاسد و منقراق بی حساب و تحصیل کمال و سعادت نایع من  
کمال باب در و اگر ناکاه ابتلا اولنه علاجه اعتنا لازم و دونه  
تدبیر واجب زیرا که اولور تمام غلبه و استیلا ایدوب یا زوال عقل  
یا هلاک بدنه مؤدی اولور و مناسب علاجی اولد که قادر اولد قبه  
جانب محبوبندن فکر فی صرف ایدوب علوم شریفه و افکار لطیفه  
و صناعات خوش آینده و مصاحبت علمای صاحب فهم و فضیلتی  
خوش طبع طرفه دو شوره لر و اشعار عشق انکسر و حکایات  
عشاق شوق آمیز خسرو شیرین و لیلی و مجنون کی استماع ایتدیرمیر  
که موجب تذکر و تحسین ماده عشق و سودا اولیه و موضع حلاله  
جماع ایتیکله اخراج منی متعفن غایت نافعه و سز زنش و تعبیر و  
مذمت معشوق و کشف خفایای عیون ایتیک دخی مفید در عشق  
و هو انک غالباً سبب نظر در و نظر نامحرم اگر زن صاحب جمال اگر  
غلام پراعتدال در اهل دین و طالب کمال اولوره در دمهک و  
قبال در آنکون حدیث شریفه وارد اولد که ملاحظه سهم کموم من است

دیدن زلف و خال نامحرم	دانه کید و دانه بیس است
بر نظر ناو کیست زهر آلود	که رشت و کمال ایت است



و حضرت عیسی علیه السلام دن مروی در که ایامکم والنظره فاتها تخرج  
فی القلب الشهوة بیت زکهار تیمه چهره نامحرمه نظر زیرا که چشم قلبیکه  
 تخم فدا کر و حضرت داود سلیمان بنی به علیهما الصلوة والسلام  
 نصیحتینده بپوشش یا بنی امش خلف الاسود والاسد ولا تمس خلف  
المرأة اسود مار سیاه در فقیر ایدرین ظاهر اول ایام خوب فرجام  
 قننه و فساد غلام دن پاک و ظاهر ایدی که حضرت داود نصیحتینده  
 غلام اردنجه کیتکی ذکر بپورمدی لر اما شمد کی زمانه کوره دخی  
الحاق اولوب دین که امش خلف الاسود والاسود ولا تمس  
خلف المرأة والامر بعید و کلد بیت بمنشین اولسه بر آدم اسود اسود  
 بکدر آندن که اوله بمنجانه زن و امر دین نفر اگر طالب عاقبت راه  
 کذر لرده غلام خوب صورت یا زن حسنا و پرزینت کور  
 نظره اولی معفودر اما نفس طالب و شر و حرص غالب اولوب  
 زن و پسر طرفه تکرار نظر اتیک استرسه علاجی بودر که ملاحظه  
 ایلیه که تکرار نظر دخی کچن کی در و لاشک در طلب و حرارت حرص  
 افزون اولسه کرک اگر تحصیل شهوته اقدام ایدر سه عدم  
 حصول احتمالی بلکه مشقت و محانت و ذل و فضاحت  
 احتمالی متصور و شلوت حرام حال اولور سه نفوذ بآیه تعالی  
 صغیر و کبیره به مودی و دو آعی فواش مفیده اولمغله بود  
 عرض و دینی خراب و فردا مستحق عذاب و عقاب اولسه کرک

اگر حال اولر سه هم معصیتکه روز کاری گذران و چشم و دلی  
 حیرتکه جانب حواصه نکران اولور و اگر اقدام تحصیل شهوت  
 و سعی اقتضای آرزوی نفس پر بخت ایتمرنه تکرار نظر دن  
 حال اولن میلی قلبدن ازاله و سیلاب آرزو و اقتضای جانب  
 آخوه امانه ایتمک غالباً محتاج زحمت اولسه کرک و نفسده  
 بقیه طلب و حرمت قلعه کرک و نظر تکرار اولد قه نفس بای  
 در کل و نجات و خلاصی مشکل اولسه کرک اگر اولدن لجام  
 نفس تو تنه کشیده و سهام زهر آلود ایلیسه نرسیده ایتمک  
 قلبنی جراحت و کن کش آرزو دن راحت اولمه مه سی مقرر در  
 و چشم نظره ثانیه دن منع اولنقی عبادتده خلاوت بولغی مفید  
 عزیز لر تجربه قلمش در و حدیث شریفده دخی بو وعده مذکور در  
 و اگر نظره اولی ده منظور تمام تشیخص اولیوب نفس عاده نظر  
 و تحقیق حس زن و پسر ایتمک حریص اولور سه ملاحظه اولسون  
 بو منظور و ستمه جمال دن عاری و پرده قبح و بد شکله متواری  
 اوله پس عاده نظر خفض زحمت بهیوده و عبت صرف ایچون قدم  
 سعی و طلب فرسوده اوله اگر متوقع اولن کی طیه حسن و جامله  
 متحلی و نفس طلب آرزو ده متحلی اولور سه عدم حصول احتمالی  
 باقی و نفس را حکن هزار مشقت و عسایه و ملامت و بکایه  
 ملاقی اولسه کرک ان شاء الله تعالی بو ملاحظه عاقلی دام نظره



بسته و زخم تیر و سوزنده خسته و اولمغه مانع و نظره اولی ایلده که  
 فی الجمله مخص در قانع ایلر اگر بر هر حال نفس طالب و آرزو و غلبه  
 اولوب نظره ثانیه و ثالثه ایلده مبتلا اولور سه سنی ایلسون که  
 متابع نظر ایلده عشق زن و پسر دامنه طوئیمه و حسب عالی بو قول اولیمه **نظم**  
 جوق بقدم اول عذاره او کم کسی مبتلا بر نیز ایتقدم صوبه بیمار او کم کسی  
 بلکه یک نظر ندامت استغفار طرفه راجع و حمامه با بور با عیبه جمع اولسون که **رایحه**

ای دوست بکلم نیردانی ده	در آه خدا داد سلما فی ده
چشت جو جنب شد رخ نامحرم	غشش توز کریمه پشیمانی ده

اما بعض س کله دیدیکه که گاهی عشق مجازی قنطره عشق علی تحقیق و  
 صور حسنیه نه نکه آرایش شهوتدن پاک اولنه شهود جمال مطلقه طریق  
 اولور و **مشایخ** اهل تصوفدن بو حاله موصوف و بو عشقه معشوق  
 اولندون **شیخ** او حد الدین کرمانی و **شیخ** عراقی در و مولانا عابد  
 الرحمن جامی دخی او بل سلو کلمه بر مقدار بو باده دن سر خوش و بو  
 میخانه دن جرعه کش و ملش کن عاقبت بو حال دن نهی ایشک و دیشک در که **رایحه**

از لطف خد و قد و صبا کنه	در سلسله زلف مجعد کنه
از هر طرفی جمال مطلق تابان	ای بی خبر از حسن مقید کنه

کن بو طریق غایت صعب و دقیق در ساکک آرایش شهوت و  
 صفات بشریتدن تمام پاک اولش اولق و پوئه مجاهدات و ریاضات  
 اقصی لغایه نیک ایشک اولق کرک و آن نفس شیطان مکر و فریب

ایدی و مبتدی طالبی اسفل الت فلین طبیعته قریب و قلوب و مشایخ  
 متقدمین طالبی مصاحبت احداثدن که بو جوانمرد رغایت منبع ایشک  
 و مریده آندن مضر نه بو قدر دیشک در و **روایات** صحیح ده واردر که  
 حضرت جناب سالت پناهی حضورینه قبائل اعرابدن بر طائفه تعلیم دین  
 و تحصیل یقین و چون کلدیلر ارا رین بر جوان و ایددی که چهره سنده  
 صباحت و ایددی خوفت فرمان بیوردی لکه که طهر مبارکی طرفه کجوب  
 مقابل ده او تورمیه مسلم پاک اعتقاد قنده بو نک مثالی امت تعلیم و  
 ارشاد در و آلا مسند نشین وحی و عصمت احتمال میل بشریت حال  
**و حکایت** اولور که ارشاد پناه خواجگان سلسله سندن خواجه عبید الله  
 که سر علم ولایت و ارشادی زماننده مسامت متخوق بود و سلاطین و  
 امار و اساطین علما قوت تصرف ولایتندن آستانه ارادنده بندگان  
 درگاه ایدی او آخر عمر من ضعف و فتور شیخوخت و هر مسمی ایلده  
 اکثر زمانده بتوب وید و مخلص اعضا و اطرافنی اور لر ایدی اتفاق  
 بر کون بر مرید او رکن بر ضرورت ظاهر اولعین قالدقوب بر حساب  
 جمال و غلی و ایشک اکا ام ایشک جوانک کفی باپی خواجه یه مائل و لحنی  
 فی الحال ایشکین چکوب باشکریع قالدروب اصحابه خطاب ایشک که  
 نچون اینم چکدم بده و کوزمی بو جوانک کفی با پیه ماس و حرارت  
 دستنه نفسیدن احساس و اولیقی بقیه بشریت **ع** که با جان بهم در آید  
 و با جان برون رود مقتضای ایل نوع تله و دغدغه واقع اولد



پس آگاه اولوک بوفیق بود قدر مجاهدات و ریاضات که مدت عمده حاصل  
و حال استخوت و هرنمندن بمرتبه یه واصل اولشکن منور داعیه میل  
بشریتدن اثر باقی و نفس فرجام هنوز جوعه جام هوایی ساقی او  
سز کرده که شباب قوت کامل و درج در و کنوز هوا حرمین شامل  
ساده لمصاحبتی نه مرتبه محنت آمیز و نه درجه ده قتنه انگیز اول  
رنهار که بوطائف دن و دشتدن قاتل کفر خیز و آتش آبدن قهر کمریز

چو دیده بیدار کردی دلیر	مکودی جوستنی از دجله سیر
چو خواهی که قدرت بماند بلند	دلای خواجیه بر ساده رویان

**علاج بطلالت و کسل** هر چند بطلالت و کسل مذاق جهالت بی سامان  
قتله شهد و عمل در نته کم ما جزو دیشدر ان البطالة و الکسل  
احلی مذاق من عمل لکن عقلاء عاقبت اندیش و سعادتمندان  
کیش قتنه سم قاتل دن امر و زهر هلا بیلدن آخر در زیوا  
حرمان سعادت جاودانی میفرض و بطلان مرادات و وجهانی یه  
مؤدی در اما حق معاش و امور دنیویة ده ظاهر در که توانی و  
تکال و مباشرت اسباب دن تعاد و تعافل موجب اختلال احوال  
و انقطاع امانی و آمال اولد و غندن غیری هلاک شخصه و انقطاع سلسله

رزق تو که چه بی کان برسد	شرط باشد بختن از دریا
ور کسی بی اجل نخواهند مرد	تو مرد در دمان از دریا

اما امور اخروی و انتظام مراد معاد خصوص بطلالت و کسل و ترک

اجتهاد و عمل موجب حرمان قرب حق و فوت فوز درجات نعم و مستوجب  
طرد و بعد و دخول در کاتب حیم اولد و فی قرآن عظیم و فرقان  
کریم و احادیث نبی کریم و آثار اصحاب اولیا و مشایخ ارشاد و  
تعلیم ده اکثر من ان یحیی و اشهر من ان یخفی در آیات قرآن  
و وعد و وعید فرقان ملاحظه و تأمل اولد جمله مواضعه در جات  
جئات فخره و فوز سعاده دار آخره سعی و اجتهاد و عمل ایله  
که ترک بطلالت و کسل در وعده بیورشدر نته کم بیورر لیس طاعت

الاسعی و ان سعیه سوف یری جزاء یا کانوا یحلمون جزاء یا کانوا  
یکسبون لها ما کسبت و علیها ما اکسبت ان الدین جاہد و اقبیا  
نهد یتیم سبکنا الی غیر ذلک و هیچ موضوعه بی سعی و عمل محض  
موجبست و لطف ازل سبب دخول جنت و نجات حیم اولد و غنه  
تصریح بوقدر اما امور دنیویة ده توکل ایله امر بوقدر و عجب در که  
عائمه امام و اکثر عوام امور آخونده توکل ایدوب حق جل و علا کریم  
غفار الذنوب رحیم سائر العیوب در دیو ترک اجتهاد و عمل و  
اختیار بطلالت و کسل ایدر و بعض شعرا نک خواهر اشعار بی حجه و  
دلیل و نجوم معاصی و ترک طاعت حجه و سبیل ایدر خوب فرجام و  
تقوی و عمل ایله نیک نام اول دیسک بیت در کوی نیک نامی مار کز زنادیند  
کو تو نمی پسندی تغیر کن قضا را نذر درار و مست و می برست اولک دیسک

بیار باده که در بارگاه استغنا	چه بایسان چه سلطان چه موشیار و چه
-------------------------------	-----------------------------------



دیو جواب ویرور لر و شرب خمر حرام و شغل فسق و انام **ایدگر کن**  
 چو بر ساک عشقت بی حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدام باش  
 دیو ابیات و قور لر **اما** اهل تحقیق و اولر و دیده بصیرتی کحول  
 کل توفیق بولر قنده بور جامدوح و توکل معقول و کدر  
 معاذ الله بلکه بود در دجان کا **در** که اهل حق قنده غور  
 بانه **بودن** عبارت در **و** قرآن عظیم و تزیل کریم **ده** و لا  
 یونکم بانه الغور **بپور** و غی بوکات اثار در **اما** امور  
 دنیوی و معیشت و تحصیل اسباب جاه و رفعت و تکمیل ادوات  
 عو و دولت **ایتمده** اصلا کم حقه اعتماد و توکل و اعتقاد  
 ایزر لر بلکه سعی لر ایدر لر که عشر عشرین امور آخرت و قرب حق  
 اچون ایشه لر کبار اولیا و عظام اصفیادان **اولور** کرد **قطعه**

کر نبودی امید راحت رنجم	پای در ویش برفک بودی
در ویراز خدا تر سیدی	همچنان کر ننگ ملک بودی

تجار جمع بضایع و کسب ارباب اچون قطع بوادی و سیر مالک و تمام  
 عیاف و اختیار محالک **ایر لر** و ارباب حرف و صنایع شب کاری  
 شب کاری و روز کاری لرندن بر ساعتی ضایع **ایز لر** و  
 سباهی تحصیل تبار و اخراج مال غنیمت اچون ترک سر و ارتکاب خط  
 ایدر **بوجه** تسویلات نفس آره و تحیلات شیاطین مکارند  
 بس عاقله لازم در که تکثیر دنیای فانی و توفیر مال بی نبات اچون

که جمعک صوکی تفریق و تحصیلک عاقبتی تضییع در سعی و اهتمامی تو بود  
 تحصیل و دستمعا و **جمع** اسباب شراحت بوم التساد **اچون** اهتمام  
 و اجتهاد ایدر **و** یقین بلیه که بی سعی و اجتهاد مراتب عالییه تحصیل  
 و مشروبات باقیه تکمیل **اولر بیت** دهقان سال خورده چه خوش گفت با  
 که ای نور چشم من بجز از گشته ندروی **و** بودن دخی اعتبار اولر می  
 که ادنی رفعت دنیوی و شراحت لذت مجازی طریق تحصیلنده  
 هزار سعی و مؤنت اولینجه **اصل اولر** ملازم بر منصب البجه هزار تکاپو  
 وینجه دفعه بذل آب روی **ایتمک** کرک و سپاهی بر تیاره چغنی هزار  
 خدمت بذل سیم و زر قلق کرک **و** بز فاسق بر زن و غلامدن  
 تحصیل مرام نفس آره خود کام **ایدنجه** پنجه خرج و سعی ایزر پس  
 مراتب اخروی که سعادات حقیقه باقیه و منازل مقامات عالییه  
 و عالییه در بی سعی و عمل حاصل اولر **و** مراد اکا بطالت کسل ایدنجه **اصل اولر**  
 چو لذت مجازی را بصد غنت کنی حاصل **سعادت** حقیقه راجه کونه رایگان یابی  
 و حال کسل و توانی و مراتب آخرت آمل و آمانی روز کارین ضایع  
 و راحت و دعت جسمانی و لذت غفلت آمیز جهان فانی **یه** قانع  
 اولن بر تقدیر تسلیم که عذاب الیمدن سلیم **اولمچون** جوین **بیت**  
 رقم عفو و عفوان **چکله** و فرغ آنام و معاصی سنه تخم صنم **بسم**  
 اکله **اما** اول مراتب عالییه **و** مواهب بختیه که اصحاب سعی و  
 اجتهاد و عمال رب العباد **اولر** انعام و احسان **اوشه**



کرک و قوموا الی جاء اعماکم وینشأ بما اسلفتم فی الایام الحالیة  
بشارتیکه مشوایات و مقامات عالییه بخش اولیه کرک اول وقت  
تحریر و تحریر نه مرتبه اولیه کرک و ندا لقد فرطت فی حب الله ان الله قد

قیامت که بیکان بر اعلی رسند	ز قهر ثری بر نریار رسند
ترا خود بماند سر از شک پیش	که کردت بر آید علهای خویش

و ممکن میدر که عال بطلان احو و زده مساوی و درگاه خدمتده دیم  
و قایم اولنر نیکاه غفلتده ساهی و لاهی قلندر یله مرتبه ده موارس  
اوله رجات و کلا افیجحل المسین کالجرحین مالکم کیف تحکون  
**مصرع** مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد نظم کوره فراوان جمع ظن برند

که کدم نیفتانده خرمین برند	بر آن خورد سدی که بخی زند
----------------------------	---------------------------

کسی بر دخرمن که نمی فشانند پس جان بدر بوکون اعضا صحیح و قوت  
برجای و فرصت باقی و روز کار مدد فرمای ایکن کوشش مردانه  
ایله و کسب اعمال صامحه به سعی و اجتهاد قتل و آلا فردا که خراج روح  
قفس بدین طائر و قالب قلبدن جدا سکن معابر اوله زمان  
عل کبیر و فرصت کارالدن چقر و فرصت ضایع ایندلو اول وقت  
تحریر بر ایدر و ندا منکر چکر **بیت** امروز کار کن که بسی روزگار نیست  
فردا که روزگار درازست کار نیست چون بطالت و کسلک  
مضاری و سعی و اجتهادک منافع و مباری معلوم عالمیان  
و مجزوم آدمیان در زیاده الطاب کلام و تفصیل حرامه

احتیاج یو قدر بس بو مقدار یله اکتفا ایدیه لوم **علاج مرض حزن**  
حزن برالم نفانی در که انسانه مطلوب محبوب اولن نسنه نک  
زمان ماضی ده فوتندن بابر منفور و مکروه نسنه نک زمان مستقبله  
اوله جعندن عارض اولور و سبب غالباً مشتهیات جسمانیته شیخ  
و شره و مستلذات بدنیته به حرص و طمع و زخارف دنیویه نک حصول  
و بقایسته ترقب و تطلع و امتنع فایسته جهان ناپایدارک  
و وصول و دوامنه رجا و توقع اولمقدر و بومرضک علاجی نامل  
و ملاحظه اینکدر که اشخاص عالم کون و فاد طینه ثبات و بقا دن  
عاطل و مرکبات عنصریه دن توقع و تطلب و آم نسیه و خلود  
ترکیب اینک اندیشه فاسد و تصور باطل در و بومعنی عاقل قشده  
انظر من طلوع الشمس و این من مضي الامس در و اول که زیور  
بقا و خلود یله مرتین و کرد فنا کرد فنا سینه قومق مقرر و معین  
سعادات و مراتب اخرویة و مرادات و مطالب معنویة در  
و سلطان روح سلطنت ملکوت وجود دن مغزول اولر غایتی خیمه سی  
دینا خرایه سندن بوزیلور و آخرت چراکامنده قوریلور ننه کم  
مقدمه ده بیان و عیان اولمقدر و دخی دارا مقرر و محرز اولمقدر  
که سعادات اخرویة که حیطة مکاندن بیرون و حوزه زماندن  
افزون در دست نظر افساد و اضداد امن وجودینه ییشتمز  
و کرد تبدل و فنا رخساره ظهورینه قونمز پس اگر عاقل طلبین بو



بوسعاده مقصوره و قبله آرزو سین بومراداته محصوره و تمتعات  
 زائله فانیه که سیاح صیف بکی زائل و برقی سیف بکی خیال باطل  
 چیز اعتبار و محل طلبدن بیرون ایلیه لابد هیچ نشانه نک فقدند  
 محزون و متالم و هیچ نشانه نک حصوله مهم و متعبد اولم **نظم**  
 دمن سز ان لایری بسواه | فلا یخذ شیئا یخاف له فقد  
 و اول زاده مرد بکی که شاهراه فراغده کیدردی و بونعمه ایله ترم  
 و بولکله ایله تکلم ایدر **بیت** غم معدوم و برین فی موجودند  
 نفس می زخم آسوده و عمری گذارم **نثر** لوح خاطری نقوش آمال و آمان  
 بر مقدار ساده و کردن بتمی طوق غل و شوق و ذل تعلیقات فانیه  
 ممکن اولدوغی قدر آزاده ایتمک کر که یاس عافی ایدی لیس که غنا  
 قلبی آذن عبارت در حال و قلب مضیق محوم آخو تن فحش سیر  
 تسلیم و رضایه و اصل اوله اگر دیر سک تجرد تام و قیود و تعلقات  
 خلاص اولق قبح میسر اولور اکثر اهل عالم بومضله علیل و مجرد و آزاده  
 اقل قلیل در بزیاد زور **نظم بیت** هر که ابد بجهان نقش خوابی دارد  
 در خوابات هر سید که بوشیار کیست **نثر** لکن مالا یدر ککله لایتر ککله  
 اگر آزاده تام و مجرد مالا کلام اوله مر سک باری یاران زمان  
 و طلبکاران دوران بکی کند و کی بالکلیه حرم و شره وادی سینه صله  
 و جمعیت اسبابی اسباب جمعیت خاطر صند و بوا سباب و اموال  
 و منصب و اقبالدن چار و ناچار ابرلق مقرر اید و کن ملا حظه

قیل و یا بوحده افراط طلب و شور و شغب فاسد و باطل  
 و نا عایم حال عاقل اید و کن نامل و تفکر ایت که سموم محوم باید  
 جرت وجود کی جریق ایتیه و تسلیم عنایت منسوب سفینه  
 قلبک تلاطم امواج طلب دنیا ده غریق اولیه **بیت**  
 دست و پای زن بجاره و جهد | که عجب در میان غرقان  
 و عاقل ملا حظه ایتمک کر که اسباب دنیا بر کسته یه با سیر نا حال و بر  
 کشی منتهای آمانه و اصل اولق یوقدر و مر نه مرتبه سعی و شتاب  
 و جمع آلات و اسباب ایلمه زیاده مقصور در و انک فوقی ممکن در  
 پس اگر قسمت روزی و منصب و مرتبه ده مقدر و بیشتر اولمعه  
 قناعت و اکتفا اولینوب کذابان طایع و حریصان ناقانع  
 بکی هر کون تحصیل جدید و ندای هل من زبید ایدر سین دریا  
 طلب ناممکن و صحرای تحصیل امر غیر متناهی یه و شک لازم اولور  
 اکثر ناس ملا حظه و انصاف ایلمه جاه و رفعت و اسباب و نعمت  
 خصوصند و کند و دن ادنی بی حد و بی حساب اولور و انکر بونک  
 جاه و رفعت و پیشگی و بونک نعمت و عین تحصیل ایتمک کند و لره  
 محال و دولت عظیم و عنت جیم عدا یدر لر انصاف میدر  
 انکر حالینه نظر و اعتبار و کند و کن نعمته شکر بی شمار ایتیموب  
 کند و کن فوقنده اولن اشخاص معدود و نک جاه و رفعت و اسباب  
 و نعمته نظر اید و ب ردای قناعت و رضای قبه انقیاد و دن



بیرون آید و هر آن وسعت بالیتی مثل اوتی فارون **دیهیت**  
 اگوزده چشم خریصان بر نشد تا صدق قانع نشد بر در **دیهیت**  
 با آنکه جمع مال و منال و نیل جابه و طلال دانا فکر و اندیشه  
 وسی و طلبی صنعت و پیشه ایتمه موقوف و هر ساعی طالب  
 و خریص راغب جمع مال و مکاسب و نیل جابه و مراتب ایتمه  
 موصوف دکدر و چوق مشاهده ایتد که جمع دنیا و نشرو  
 و تحصیل جابه و رفعت ایتمه چندان مجده و ساعی اولینک عفو او  
 صفوا و ادرات و آتانی و سعادات و کامرانی و به و اصل اولیله  
 و پنجه لر سنی و تعوب و زحمت و نصب طریقین اختیار ایدوب  
 انواع طریق تحصیل دنیا به ساک و براری و بودای حوص و نکته  
 باک اولیله بر نیه و ادلری اولن دنیای دنی اللریه کرمدی و سعی  
 و زحمتری بهیچ نتیجه و برمدی **نظم** کیمیا کر بغضه حده و رنج  
 ابله اندر خواب یافته کنج **نثر** بلکه اکثر حوص با نفی موجب حرمان کوردک  
 و زیاده سعی ایتکی مؤدی نقصان بولدق **نثر** سخت می کرد جهان  
 بر مردمان سخت کوش پس عاقله لازم در که صبر و قناعت  
 در کامندن بالکلیه مردود اولیه و آتش غم موجود و مفقود  
 قبه دماغ پر دود قلمیه **دیهیت** بهست و نیست در جان ضمیر خوش میا  
 که نیست است سرجام هر کال که هست **نثر** اگر دیر رسک بود تبه ممکن  
 با کمال متیتر مبدر یا متعذر بر اید و ز تا مل ایله اصناف خلق و حبس

نایه نظایت و هر بریک اختلاف مراتب و تفاوت معایش و  
 مطالبه ملاحظه ایله کور که اکثری قسمت و روزی سنه قانع و راضی  
 بختیت فی الجمله زیاده مطالب و متقاضی در **نثر** اهل حرف و صنایع  
 هر بری حرفت و صناعتنه قانع اولور **نثر** تجارتی انفع صنایع  
 دماغ و حایک و باغت و حیاکتی احسن حرف و ایمن صنایع بیلور  
 حتی محنت نعوذ بالله تخشکه بهتاج و قواد قواد بغیده افتخار اید  
 و هر کس کمال هنری کند و متاعنه مربوط بیلور و فضیله کند و  
 صناعتنه تکمیل ایتمه منوط بیلور **نثر** بی هنر اول کس نه عدا یلر که کند و  
 متاعدن ذاهل اوله و عاجز و قاصر اول کس بی بیلور که کند و حوش  
 جا هل قله کل خوب بالدیهم فرجون **نثر** پس ظاهر اولدی که هر دایره  
 ایله اکتفا ممکن و هر حالت صبر و قناعت متصوریش هر کلخی دیگر  
 بن البته مجامعی دائره پس بولورین و هر مرد و تصور ایتد که بن  
 بر هر حال استاد معمار اولورین چون اصول معایش و مراتب  
 و اقامات احوال و مطالب ده بمقوله قناعت و عتق و ار **نثر** پس سن د  
 حاکم قناعت و دائره که راضی اول ملاحظه و اعتبارات عنان  
 آرزوی همان نفس آتاره الله مطلق و برمه که اخوان غوم اچمه  
 علی الدوام قلمیه سین و افکار و هموم دنیویه ده الی الابد اسیر  
 و سخره نفس و شیطان اولیه سین **نثر** و قیسوف اسحاق کندی  
 وقع الاخوان کتا بنده دیش که حزن امر ضروری اولیوب بلکه



انسان آنی بنواختار می کند و به جاذب و قوی الحقیقه کند و کند و  
 ایلام بهیوده ایتمه راغب اولدوغنه دلیل اولدرکه هرکس که  
 بر شیک فقد ندن مخزون و عدم حصول ندن غناک در ملاحظه  
 ایلسون که البته بنجه کسنه وارد در که اول پیشی فاقه و اندک حصول ندن  
 بالکلیه عاری و مع هذا اندک فقد ندن اکانه خون عارض و نه اطم  
 طاری در و اگر خون ضروری اولیدی هرکس که دانا مخزون اولور  
 فرضا برکس نه بر منصبه و اصل اولدوغنه ندن اطم چکر بنجه کسنه وارد در که  
 اول منصب کا متعذر یا متعذر در هرگز آنی مطلوب ایند نمر و دخی  
 بر شخص بر مطلوب و مرغوبک فقد ندن ملکر چکر و مختر کورور که  
 تحریر و تقریر اولماز بعد زمان سیر اول خونی فراموش ایگر و اول  
 غصه ناله سندن خاموش اولور و نه اصحاب اجابیه ضحک و ملاعبه  
 بشیر و سرور مطایبه لر ایدر اگر خون امر ضروری اولیدی بوندن  
 زوالی ممکن و اندفاعی میسر اولییدی پس معلوم اولدی که سو  
 اختیار که جلب خزنه مدخلی و عدم مالک حصول تاملده و ساطی و آرز  
 عاقل آنی کند و دن تامل و ملاحظه ایله دفع ایتمک قابل و اعتبار و  
 تفکر ایله دفع ایتمک ممکن امیش و جاهل بعد زمان و مقاساه اخران  
 ایتدکن مسکوره بهایم مثال نیان ایدوب صبر و ستوان ایتدوکی  
 برده عاقل اولدن انجام و عاقبتین ملاحظه و آخرین تفکر ایدوب  
 زلال طبعی جوی صبر و رضاده جاک و خار و خاناک خون غنا عاری اولور

و لیس بر د النفس عن شهواتها من الناس الاكل باض الغدا ایم  
 اذا انت لم تسأل اصحابا حسیه ستوت عن البئوی ستولها ایم  
 و چون اسباب دنیوی برکس نه به بقای ناممکن فایسور و دانا تداول و  
 تناول یدی ده اولده سی ازل ارالده مقدور در اگر بر نعمت برکس نه ده  
 دایم اولسه اولایغیردن اکا بنجه واصل اولور دی بلکه بر صاحبزاده باقی  
 قالمق معنا دایمشه اول ملک بوما کند بنجه جاهل اولور دس بیت  
 ولودامت الدوله کاناو کفریم رعایا و لکن ماطن دو آتم  
 چنانکه دست بدست است دست ملک بدستهای دیگر همچنین نخواهد رفت  
 پس زوال نعمت دنیوی ملول و مخزون اولمغی اکا تشبیه ایدر که بر طایفه  
 بر مجله مجتمع او تور رکن برکس نه بر ترج و یا بر ترون کل کتور ب  
 در میان ایده که هرکس بر مقدار شتم ایدوب آخره ویره اتفاق بو مقوله  
 دست بدست اول شمامه تداول و هرکس صاحبزادن تناول ایتمک  
 اوزره ایکن بری سنگ الله وارد قن تمثونه غایت تامل و راغب اولور  
 کند و به شخص ایتمک طالب اوله و صاحب شمامه الذن الوب آخره  
 و بر ملک ایتمک بو شخصک خون عجیب و تأسف و تلطف غیب خزان  
 غایب اوله و دیه که بن بر زمان المده طوئد و غم شمامه بنجون المان  
 آله لر و بکا بر مقدار المده اولمغه مختص منسوب اولمشکن بنجون  
 المان طشره صله لر و بو مقوله الملق استین صاحبزاده سغه آغاز ایدوب  
 سقطله سوبلیه و شمامه الذن ان آدمه غضبکر کو ستر و ب سخطه ایلیه







خلاص و نجات بولن اقل قلیل در **نعمت** کم حدیث شریفه دارد اول

**نعمت لا یجوا منهن احد الظن والبطرة و لا یظنهم ترجمه**

خواج خلق دیش اوج خصلت	بوله خزانة نجات اندن احد
سوطن داخی تطیر سیف	قال بداینگا اوج خصلت

و دخی بوی شکر در که **و بت ایکم ذالک الامم قبلکم لای و البغضاء** یعنی  
سزیدن اول کچن اتم و طوایفه اولی در دسره دخی حرکت نهانی  
و سرایت ایلدی و اول حد و بغض در **و بخلق جنیت صابک**  
دین و دنیا سی اضرار و متعلقنک کام میشته امدار **ایتمه سی اظهر و**  
**اشهر اولد و غیون بود صک تحقیق مایهت** و کیفیت حصول ولایت  
و اسباب وجود و اینت و طرق علاج و تدبیرات و شفا و تفریح  
فرج ایتمه سنده زیاده تحریر اقام و تحریک اقلام **اولند**  
**ومن الله التوفیق والتشدید** معلوم اوله که حد اولدر که برکنده  
موجود و محقق اولن نعمت آنده حصولدن بخصور و مقام اولوب  
زوالن طلب و اراده ایلیم **پس نعمتک اول شخص منع علیه دن و آن**  
**طلب ایلمک اوج نوع اوزره در** اولگی سی اولدر که مجرد نعمتک آندن  
زوالن طلب ایلیم اگرچه اول نعمت کند و به کلک ممکن و بستر اولیوب  
کند و اول مرتبه دن نابوس اید و کی مقرر اید **و بود مرتبه غایت**  
**جنبش نفس و اقیع مراتب حد در** ایکنجی سی اولدر که اول نعمت  
کند و به کلک منع بکنه ممکن و مقصور اولد لکن کلک و کی و کلیه کی

مقدور و مقرر اولیجی باری محسودن دخی رائل اوله که برابر اولس ایکنجا  
فیصله میسر اولسه و بوطلب و تمنا اید **اوجنچی سی اولدر که نعمتک**  
محسودن رائل اوله سی کند و ده **عالم اولن امیدینه طالب اوله و**  
**مرتبه ثانیه اولگی دن دون** و ثانیه دن افزون در **و اگر**  
**نعمتک اول شخصدن زوالن طلب ایتمیوب** بلکه کند و ده دخی اندک  
مثلی نعمت حصولین طلب و تمنا ایلسه **اکا غیظه دیر لر حد دیر لر**  
**و بوطلب و تمنا که غیظه در امور دینیه ده ایسه محبوب و مندوب در**  
**اکو امور دنیویه مباحیه و ایسه مباح در** و اگر نعمت حرام و مود  
معصیت و آنام **اولن نعمته ایسه بود دخی حرام در** **خواج نصیر**  
**اید که در حد جمل ایلد طمعک اجبا عذدن عالم اولور** زیر اجمع خیرات  
و جله مقتضیات **بر شخصده جمع اولن خیر امکان و دائره بستر دن خارج**  
**و تغییر قسمت حق و ازاله نعمت خلق** مرتبه استحاله و امتناع داخل  
و اصل در **پس اگر حاسد بونکته یم عالم اولیدی** محنت حد دن  
سالم اولیدی **و کذلک نفس غیری لوده کی نعمته طمع تام و حرص**  
**مقتضا اولییدی نفس محنت حده مستلا** اولییدی **پس معلوم**  
**اولدی که حد بویکی خلق دن متولد** و انحرک نفس غلبه سندن  
متابد **ایمن** و چون مطلوب حسود که نعمتک آخر دن زوالی و  
انتعاشی **واحسان حقک خلقدن انقطاع و انتهای** در  
و حقک نعمتی خود نامنقطع **و فیض احسانی قبوس خلقدن**



اولی متنع در پس حسود متصل غم و المدن نمی و باد غیض و غضب  
 نامنقطع و نامنتهی اولی لازم در و الحسود لا یسود و دیگر نیک  
 معنای بود و دخی اقتضای حکمت و معلوم نظر اعتبار و بحریب  
 اولی اولی که حسود محسود که از یاد نعت و ارتفاع دولت  
 سبب و داعی و حاسد کند و نیک و بار حال و افکار جاه و آله  
 ساعی و اولی و زیر آمال حسد فعل حق جل و علایه رد و انتقاض  
 و قسمت قسام نمی به دخل و اعتراض در و محسود بی گناه که مظلوم در  
 حقا و اذایت و سبیل بدخت و مشوم در و بعضی فاضل و معاده میسر

الاقول لمن كان لي حاسدا	اندری علی من اسات الادب
اسات علی الله في فعله	لأنك لم ترض لي باو هب
فجاء الی بان زادني	وسد عليك وجوه الطلب

پس غیرت الهی و حکمت نامنهای اقتضای در که بازار حاسد کا  
 اولی امور ادبار و بلا و بازار محسود و پر سود و لوب احوال  
 و اما اقبال و زیاده اولی و بر هرات خواجه عبدالله انصاری میجاست  
 بیور و ز که هر که داشت که قسام ازلی در قیامت ظلم و خطا نکرد از حسد است  
 چونکه ظلم ایلمدی قسده قسام قضا حاسد دون نه چون و بیور اولی حکم  
 و امام غزالی قدس سره بیور و ز که حاکم اسباب موجب و عدل مستقر  
 بدی نسنه در بری سی عداوت و یکنجی سی تغرز و او چینی تکبر  
 در دخی تحت و شنی خوف قوت مقاصد و الی تحت ریاست

بدی خجست نفس و لوم طبیعت اما عداوت زیر بر نفس آخره عداوت  
 انکه نعتی زایل و امر و عاقبتی بکشته راجع و ایل اولی و غیر استر  
 مثلا بر کینه آخره حقا و اذایت لا بد و لدخی اکا عداوت و بغض و  
 حد و کین ایدوب انتقامین المغه طالب اولی که چون قادر اولی  
 انکه زوال نعتی طلب و ملا فی بکین تمنا ایدر که مجر و تشنه نفس حال ایدوب  
 تا انتقام المغه قدرت کله پس عداوت ضعف اخذ انتقامه مقارن او  
 حد متولد اولی و اما یکنجی که تغرز در اعنی محسود اولی کینه جاه و  
 ولایت و اعلم و حکمت و با مال و ثروت صابی اولی حاسد انکه  
 تغرز و ترفع ایتمه ملا خطه و تأمل ایدوب انکه تغرز و ترفع تحمل  
 ایدوب میوب نعتشک زوالنی طلب ایدر که انکه نعتی منقطع اولوب  
 کند و یه تکبر و ترفعی احتمالی منافع اولی و اما او چینی که تکبر در اولی که حاسد  
 محسود و تکبر و ترفع و محسود اکا تذلل و تضرع اینک استر محسود  
 و اصل اولی نعت و شرف حاسد تذلل و بیروب و بونک اکا تکبری  
 بر طرف اولی نفسی بوضورت دن متالم اولوب نعت و شرف نک  
 زوالین و انکه نه تذلل و بونک تکبری احتمالی طلب تمنا ایدر که  
 و او نفسیه و اصل و صورت مرقبه سی حال اولی و بونک  
 صورت سابقه ایلمد فرقی اولی که آند و آد حاسد دفع تکبر محسود  
 حقه صورت قباوی به دخی راضی در و بوضورتن و ادی  
 کند و تکبر اینمکدر و مساوات راضی دکل زیاده متقاضی در



**اما در دخی** که تعجب در انک مثالی بود که کفار جناب رسالت پناهی به  
 خلعت نبوت که شریف اولند و غنذن تعجب ایدوب **انزل علیه**  
**الذکر من بینا** بعث الله نبیا رسولا دیوب شرف نبوتک زوالین  
 وعدم حصولین طلب و تمنا ایدر کریمک **اما غزالی** که چه بویلیم بپوشد  
 و لکن نظره مجال وارد که بوحقیقت قد قسم نانی دندر زیرا کفره جناب  
 رسالت پناهی به نبوت شرفی ایدعت و کند ولره اطاعت و انقیاد  
 لازم اولمغذ خضوع و ذلت متوجه اولد و غچون زوال نعمت نبوتی  
 طلب ایدر لیدی اگر چه بول انک اظهارین نفی نبوتی ادعا و دعوا  
 نبوتدن تعجب ابتدا ایدر **اما حسب** بوجبت دکل بلکه تفرز مذکور  
**اما شنبه** که خوف فوت مقاصد و مطالب در انک داده سی اولد که  
 شخصین یا اشخاص بر مراد معین و مطلوب مخصوص طلب ایدوب هر برینه  
 حاصل و جمله طلب اکا و اصل اولمق احتمالی اولیوب تزام حصولی  
 قلوبدن تزام انتفاسه مؤدی و تحاسد حد و شنه مفصص اولور  
 و بوجسدن زوج واحدک خوابتی که ضرات اطلاق اولور کمال محبت  
 و ترجیح زوج برینه مزاج ایدوب محاسده ایدر لر **و ندما** و مقربان  
 ملوک و سلاطین و تلامذه استادان اساطین و بونلر گکی کسسه  
 اراسنده اولن تحاسد جمله بوقسمند **اما التخی** که حبت ریاستدر  
 انک موافقی اولد که برکسسه علم و کمال و یا جاه و جلال و یا ثروت  
 مال ده رئیس علم النظیر و یکانه روزگار اولمق استر بعضی انبا

نوعدن کند و به مشارکت و اول تفرز ادعا ایتد و کی دآره ده مدخلت  
 فهم ایلمسه انک اول نعمتک زوالی وفا و کند و انفراد و بی نظیر لبقده تفرز  
 و بقا استر لاجرم طلب زوال نعمت مذکور قلبنده حاصل و حصول خست  
 درجه سینه واصل اولور و بونین هرگز عداوت و تفرز و تکبر و خوف  
 مطالب مرغوبه تنگرا اولمشدر دکلدر بلکه بسی محض نفاست عین  
 حبت ریاستدر و علما اراسنده اولن جد غایبا بوقسمند **اما شنبه**  
 که خست نفس لوم طبیعت در انک خفی و قوی کیندر زیرا بعضی اراذل  
 ناسی کور و روز بعضی عالی و افضل لایعین شی نبض و حد ایدوب مجسده  
 آتی نقص و ذم ایدوب زوال نعمتدن فرج و شاد اولور  
 با انکه ارازنده هرگز عداوت یا تفرز یا تکبر یا طلب مرابده مشارکت  
 احتمالی بوقدر بلکه محسود یله رأث آشنا و شاهد سبیله اصلا دیده  
 کز نظری روشنا اولمشدر که محض خست نفس لئیم و لوم و دنایت  
 طبع جیشندندر و بومقوله نفوس حاجی **اما مغذ** معین سائر  
 کسسه لر عزیز و رفیع اولد قبحه بوزیل ممتن در زیرا حق تعالی نیک  
 نعمت عامه و کرم تامنه نخل و شیخ ایدوب برکسسه به نعمت میسر و عزت  
 و رفعت مقدر اولد قبحه بومحنت و غم گرفتار اولسه کرک عالم خود  
 ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و غنذن خالی اولد خفی دکل  
 و بوقسم حدک علایج عسیر و بومقوله مزاجک حاجی دوا پذیر  
 دکلدر زیرا بسبب ذاتی در خست نفسدن ناشی در عارضی دکلدر



که سپیدی نکر رفی اید مرتفع • و ماده سین دفع اینکله منفع • اوله وگاه  
اولور که بواسباب حد ک اکثری بلکه جمله سی بر شخصده مجتمع • و بوقوله  
حد غایت قوی و بامر تنفع • در • و اگر عداوات و محاسد انده که  
انسانی زمان ارا سنده واقع در اسباب کثیره متحقق اولمشدر • و آن  
تعالی العاصم **بیان مطان** حد اکثر حد و منافست امثال و اقوان  
و اقارب و اخوان • ارا سنده اولور • و نه قدر که بر طائفه ارا سنده  
رابطه و مشارکت ارتوق اولد قبح حد و منافست دخی ارتوق اولور  
مثلا اهل مشرق اهل مغرب حد اینم بلکه بر ولایتدن اول حد ارتوق  
اولور • و اگر بر شهر دن اول حد دخی نیاده اگر بر محله دن اول حد لر  
دخی قوی اولور • و کذا که ارباب علوم و صنایع کند و طائفه سینه  
حدی ارتوق اولور • طلاب علم سپاهی لر • و تاجر لر اول قدر  
حد اینم بری بری نه • و سپاهی لر و تاجر لر دخی اهل علم اول قدر  
حد اینم بلکه سپاهی سپاهی یه • و طالب علم طالب علم • و تاجر  
تاجر • و دلال دلال حدی زیاده ایدر • زیرا ذکر ایتد کذا اسباب  
حد و عداوت • و تعزیه و تکبر و طلب ریاست • و مواد واحد  
اوزرینه مزاحمت • ارتوق اولور • و بوسببه ندر که بنی عم و اخوان  
و اکثر احوالده مشارک اقوان • ارا سنده اول حد علاج کیر • و نقصان  
پذیرد اولر بلکه آخر عمره دک دایم • و محسود موجود • بلکه مفقود  
اولد قدر مکره دخی باقی و قائم • اولور • نه کم شاعر عرب ذکر ایدر **نقطه**

و نحن بنوعم علی اداک بینا  
و نحن کصدع العسل یعطی  
ز رباتی فیها بغضه و تلافی  
بدعه و فیه عیبه متشاخص

و آجانب و دور لرار سنده قلیل اولور . مگر که غایت جاه عظیم صاحبی  
و صیبت بلند طالبی . اوله که اطراف عالم . و اصناف بن آدم دن  
کنذ ویه مقارب و مدانی و معارض و مساوی کلد و غی کسند لره  
حد ایلیه و بوجله نک بسی حبت دنیا و مایهادر . زیرا ورا حمله  
کفایت یتیموب ضیق اوزره تنگنای جهان و مضیق دنیا در  
اما دار آخرت و نعیم جهان باقی آنده مضایقه و فراحمه یو قدر  
و ابک منالی علم کی . مثلا بر کسند نک مطلوبی معرفت ذات الله و صفات  
الله و سایر معارف و علوم اولسه آخر طالبه حد ایلم . زیرا علم و  
معرفة مضایقه و فراحمه یو قدر . و بر معلومه هزاران هزار عالم  
اولسه جائز . و بر معرفته پنجه کسند عارف اولسه ممکن . و هر بر  
معلومندن ملتذ و فرحان اولور . و آخر که علم ولد الله نقصان  
اولور . بلکه کثرت عارفیسه کثرت افاده و استفاده و انس و استیاج  
زیاده اولور . و اعلا ی نعیم و سعادت آخرت منا هدیه جمال  
بچون . پادشاه کن فیکون . در و آنده هیچ مضایقه و فراحمه  
متصور و کلد . نه کم حدیث شریف جناب رسالت پناهی و  
وارد اولدی . انکم سرون ربکم کاترون القمر لیلته البدر لایلا  
تضا مون . تشدیدیم و تخفیفی ایله روایت اولمندر تشدید

[illegible]



روایتند ضم لفظند اولور یعنی بعضکوز بعضکوز منضم اولور  
 ینه رویت محسوساته اولور تنک مکانه پادشاه کدران کبی که  
 رویت و مشاهدن اچون خلق صفشو مایوب بربری نه منضم اولور  
 تخفیف روایتند ضمیم لفظند اولور که ظلم معناسنه در ایغ  
 بعضکوز بعضکوزی سائر و ضیق مکان و رویت عیدیم الامکان  
 اولد و پنجون بری بری کوزه مانع و دافع اولور منزه علی کل حال  
 وسعت و فسحت نعیم تجلی به اشارت و عدم مزاحمت در عبارت  
 و سائر نعیم آخرت دخی بوموال اوزره ضیق و مزاحمت در مبراه  
 و عدم کفایت و مضایقه دن منزله و معارف در پس طالب آخرت  
 اولردن حد متغنی و کاسب علم و معرفت و راغب  
 زهد و عبادت اولور که کانون سینه سنده شراره سر و مناسبت  
 منطقی در اول بسیدند که علما و مشایخ تعلیم طلب و ارشاد  
 و تسلیم اصحاب ایتکه حریص مشغوف و اوقات شریفه کر  
 دعوت و تکمیل مریدینه مصروف در نعم علماء دنیا که انوره  
 علماء سودیر لر و مشایخ اهل ارشاده تشبه ایدن مدعی کرامت  
 محاسنات و مناقات و نفا و منافرت و جوق واقع اولور  
 زیرا قبله توجه و ارادت کسب حطام دنیا و جلب و تحصیل  
 رفعت و علو در اعتقاد و ارادت خواص و عوام  
 و تصدق و ترقع مجالس اکابرانام و بر مطالب خیسده مزاحمت

مستور و بری سینه اولور آخردن کنگم مقرر در و دخی غالباً  
 حد شرکاء و برادر لرا سنده جانب ضعیف مغلوب و ارباب  
 جاه و کسب اچنده ذلیل و منکوب اولنده ارتوق اولور و ط  
 غالبک اکثر یا چن حالی نم یم سلا متله طری و غار و خاکشاک حسد  
 و منافسه دن بری اولور زیرا مغلوب ستر که غالبک نعمتی مسکون  
 و رفعت و غنیه کند و یه مغلوب اوله باری لا اقل مسا و معاد  
 اوله که قلبه انک غلبه سی المدن تشفی حاصل اوله و دائماً مغلوب غالبک ذکر  
 و معاینه مشغول اولور و نازقنه اخگر کذب بهتان ایتکه مشغول **قطعه**

حسودی که بسند بلندار خودم	کجا بر زبان آور دجربدم
چو دوران فضیلت نهد برویم	نه بینی که دشمن بود دریم
و اما قیامت نگیرند دوست	چو بسند که در غم من ذل او

**ذکر بقیة الکلام فی تطهیر القلب الخ من آفة المنافسة و خبث الحسد**

چون مورا اولدی که حد قلبه مرض عظیم و در دصعب البش پس  
 انک علاج و دوا علم و عمل ایلد اولور اما علم نافع و مفید اولد که  
 سابقا اشارت اولمان کبی تحقیق قلبه سین و یقین بلیه سین  
 که حد سکا دینا ده و اخرتده ضرر عظیم و محسود که دنیا و آخرتده  
 بالکلیه ضرر دن عاری بلکه حد کسبی ایلد انک جانبنه دنیا و آخرتده  
 منفعت کسب ساری در اما آخرتکه ضرر اولد و غی ظاهری که  
 قضای حقه که حاکم عدل و مواهب فضل در راضی اولیوب



دخل واعراض • ایلدک قسمت ازلی که صانع حکیم رحمان رحیم قولری  
 ارانده ایتشد در تعجب و تغییر ایدوب رد و انتقاض • ایلدک بوند  
 ارتوق کتاخیق اولورمی • بوکه بکتر جرمیه هیچ بنده دن صدور  
 بولورمی • توحید اهللی بن دینه بور و امیدر • و ایمان ادعاسین  
 ایدنه بوفعل نر امیدر • ودخی بر مسلمان بی موجب عس و خیانت  
 و ترک امانت • ایلدک • ونصیحت عامه اهل ایمان که بو حدیث  
 شریف الدین النصیحة قالوا لمن یأمر الله قال لله ولرسوله ولعامة  
المسلمین • موجب اوزره واجب ایکن سن ترک واجب قلدک • و  
 انبیاء و اولیا و خیار عباد الله که عادتقری عامه اهل ایمانیه خیر صنیق  
 و ایلکلرین استمک در زمره سندن منفضل • اولدک • و ایللیس لعین  
 و طائفه کافرین که ارادتقری مؤمنکره بلا و نکبت ایرشک در فرقه  
 متصل • اولدک • اما دنیوی ضرری دخی اظهر که محسودک احوالی مستطیع  
 و شمل مالی متمم • اولدقچه سن مضطرب متاالم • و تحسر و تحزن مقالا  
 قائل و متکلم • اولورسین بر حالده بلای دشمنکدن حل و کندو که  
 عقد • و غم و حزنی اکاشیه آرزو ایدر سبب کندو که نقد • ایکن  
 نته کم بعضی علما دینکدر که کفاک من محسودک • انه یغتم عند سرورک  
 و یقریدیم که حبک من فعل الحذفی صدر محسودک • انه ینکشف بده  
حبین • و یخط قدره وقت سعودک نظم • بمرتا برهی ای محسود که  
 این رنجیست که از مشقت او خبر مرک نتوان رست نثر اگر آدمی

۸۸  
 نعوذ بالله منکربعث و حساب • و مقابله سینات و رذایله • بیگل  
 عذاب و عقاب • اولسه بوالم قلب حاصر • وسات و انکار عاظم که حد  
 اید حوالی احواله وافر • اولور ترک حصرده کافی • و دفع منافسته  
 وافی • ایدی فکیف که حد حسنی آتش سوزان هنرم خشکی فنا ایتدو که  
 کبی انبا ایدر • و ظلمت لیل و نهاری محو ایتدو کی کبی محاسن اعمالی محو و بطل  
 ایلر • و عاقلدن صدوری عجب عجایب • و عالم و کاملدن ظهوری  
 اغوب غرایب • یدر • بر فعل که نفعدن بالکلیه عاری • بلکه ضرر و  
 ساروساری • ایکن ارتکاب ایدوب بهم دنیا ده محنت و المله مضطر  
 و هم آفرنده سخط حق و عذاب الیمه منظر اوله • اعاذ بالله تعالی الخلاق  
من سببات الاعمال و رذائل الاخلاق • اما محسوده دنیا ده • و  
 آخنده ضرردن عاری • بلکه نفعی جانبیه ساروساری • اولدو  
 اولدنی ظاهر و مقرر اولدی که حد محسود • زوآل نعمت محسود • نکته  
 نفع و سود • ایلر بلکه هر نعمت بر زمانی و هر دو لک بر معین • بمقدار  
 وارد اول زمان تمام اولمیه • اول مقدار کلیمیه • نعمت زایل  
 و نجم سعادت آقل • اولد • کل شیئی عند بمقدار • و کل اهل کتاب  
 و اگر حاسد دیرسه که تولیدی حد محسودک زوآل نعمته سبب ایلد  
 بر دیر و ز که بو غایت جعل • و کلام نادان نا اهل در بو تمنا  
 کشی کند و بلا سنی طالب • و نکسته راغب • اولمقدر زیر حاسدک  
 نه نعمتی وارد که زوآل نعمتین استیجی حاسد لراک حقتده دخی موجود



اگر حد زوال نعمت سبب اولیدی . حاسد که دخی جمع نعمی زائل اولو  
 مبتلای بلای غضب اولید . اگر تها ایدر سه بنم حدم زوال نعمت  
 محسوده سبب اولوب زائل اولسه . اما غیری لکه بنم حقه حسی  
 مفید اولیب تها و طلبی باطل . اوله بزاید روز که بربر کلام در  
 که غایت جهلی مصحح . در زیر تخصیص من غیر تخصیص ترجیح بلا ترجیح  
 حقی و جملہ دن هر بری سی سنگ کی دعوی غیب و تمنای محال ایلر **اصح**  
 دعوی تر ویردن باطل تها دن نولور . بنجه که انلرک حد و تمنای سنگ  
 نعمتی باطل . ایتز سنگ دخی حدک محسود کک نعمتی زائل ایلر اما حد  
 محسود که دین و دنیا سینه نافع . اولدوغی اول جتدن مقور و واقع  
 که حد محسوده موجب ثواب در . خصوصاً حاسد غیبت و ذکرهای  
 ایتیه نفع دینی ظاهر در . زیرا احسانت حسود و ذکر محسوده ثبت اولغله  
 محسوده سود اولور . پس انک زوال نعمتین تمنای ایدر سین . اما  
 نعمتین هر کون اکا اتحاف و اهدا ایدر سین . زعمکه اکا عدو الو  
 دور اولک سین . اما حقیقتده هر کون انکچون اعمال و حسنات شلر  
 در ویر سین . یونفع اخروی در . ونفع دینی بودر که هر کسده دین  
 معذب و ممتحن و ذلیل و ممتحن استر حسود کند و سی محسود کون  
 عذاب حد کرفار . و الم واضطر ابله برآر . ایدر بوندن  
 ارتوق نه نفع و توقیر اولک که برکسده دشمنین تعذیب و تحقیر ایدر  
 اول سیدندر که محسود حاسد نیک هلاکین طلب ایتز بلکه طول

و بقا سین استر که دأما آثار نعمتین کوروب . و اخبار سعادتیه قولی  
 اوروب کرفار محنت . و سیر غم و بلیت . اوله **نظم** لا اعدا وکل بل خلد و  
 حتی یروافیک الذی یکد . لا اعدا محسود اعلی نعمه . فاما الکامل من حد **نثر**  
 و ایضاً محسود اولق دلیل فضل و کمال . و علامت جاه و جلال و امارت  
 ثروت مال و مال . در . و بعضی علما ارجمند بوکلی مک معناسی ایلر شاگرد  
 نصیح و پند ایدر دی که هیچ اعداء حاد کوزه اضرار بکون رحمت چکک  
 و اراضی قلوب کوزه انلرک عداوت و آسائری تخمین الگ . بلکه سحر  
 ایدوب فضل و کمال کوزی افزون . ایدو که وعد و محسود ک قدین غم و خون ایدر

اذا ما نشت ارغام الاعدای	بلا سیفیل و لاسان
فرزنی کمر بکشت فخی اعدی	علی الاعداء من نوب الزمان

مناقب امام ابی حنیفه ده مذکور در پرسش ابن شبرمه دن بر مسئله سوال  
 ایدوب جواب صوابدن عاجز اولوب ابو حنیفه خضر تینه واروب سأل  
 جواب شافی به قائل . اولیجی ابن شبرمه نک امام حقه سوکلامین  
 نقل و اشعار ایدوب امام بوسیتے انشا و ایلد **بیت**  
 ان یحدونی فانی غیر لایمهم قبی من الناس اهل الفضل حد و  
 و برر و ایتده دخی کلدی که ابو عاصم نبیل خضر تینه که امام زفر طایفه سندنر  
 سوال ایلدی لکه ابو حنیفه به طعن ایدر لر و جی نه در بوشوی انشا و ایلدی که **نظم**

حد و الفتی اذا لم یالونساؤ	فاناس اعداء له و خصوم
کفر ایلر طغیان قتل لو جها	حد اعلیها انها لایمهم

مسأله و جواب از حد و عداوت  
 بالقرآن و احادیث  
 و کلام اهل بیت  
 علیهم السلام



و این مبارک حضرتان دخی روی در که آثم ابی حنیفه یه طعن ایدن  
 کینه لری استماع ایتد که او قوسله **حراج** و لاخیر فین عاش غیر خد  
 پس بر کینه یه حد ایتک انک فضل و کمال یا جاه و جلال اید انصاف  
 اید و کینه اقرار و اعتراف ایتد که بوند کورا و لکر حدک بالذات  
 مضاری در اما حد نام احوسیات و تبعات کینه یه دخی مود  
 اولور **مثلا** اندن عدا و تکر متولد اولوب اذای مسلم ضرب و قتل  
 و خلب آل و شتم کبی سنه لرحصل اولق مقرر در **پس** عاقل بومضار  
 ملاحظه و تفکر و ذکر ایتد و کموز مقدمات مقبوله ان عقله تذکر  
 اید یک حدک ترکند و آء علی حال اولور بعون الله تعالی اما دواء  
 علی سی اولد که چون حد اکثر قلویده مرکوز و غالب طبایعه مجبول  
 حتّ طفل رضیع طفل آخر متولد اولوب ارضاع و سائر رعایت و  
 امتاعده کند و به مشارکت نعم اید یک حد اولقد رعبه اید که رضی  
 اولور و بعضک هلاکند دخی مودی اولق واقع اولور **پس** عاقل  
 کند و ده حکت حدی احسان اید یک همان مقتضای اولن قول و فعلک  
 مخالف ایتکه غنیمت ایتد **مثلا** حد محسودی ذم و قدح ایتک  
 اقتضا ایدر سه نسا و مدح ایتکه بشلیه و اگر کبیر و ترفع ایتکه داعی  
 اولور سه بوتد تل و تواضع ایتکه مخالفین ایشلیه اگر ترک انعام  
 و ابطال احسان و اگر آرمه اید اولور سه احسان و انعام مزید  
 و هر کون غت و اگر ارام جاید اید تا که نفس عداوت و حد ایتد

۱۲۰  
 یابوس اولوب یوما فیوما انار محبت و مودت دن مانوس اولد چون  
 محسود و حاسدک بولطف و کرامتنه عارف و تودد و مصداق تنه  
 واقف اولیجی لابد انده دخی محبت و و داد و انار صفا و تحاذی  
**پس** داند ولی اکاه باشد که از دلها بد لهارا باشد  
 مقتضای نجه جانیندن انوار صفا و موافقت لامع و انار محبت و  
 مصداقت لایح اولور **نظم** چون لطف تو بگذر بخارستانها  
 خارستانها شود بجاستانها **نثر** معناسی روشن اولد اگر شیطان  
 و سیوسه اید و ب محسود تواضع و اکرام و محالسه مدح و ثنا  
 قیام ایدر سک عجزه یا نفاقه یا کند و دن خوف ایتکه حمل ایدر  
 و خلق دخی کوره فلان نه نیجه مغلوب اولدی و بر لر ویرسه بو سو  
 مکر و تبیس و خدیعه ابلیس اید و کین تحقیق بلیوب کند و دن  
 دفع و منع ایدد و یقین بلیه که عداوت و اشتغال اوقات  
 غیر شریعی بر هر حال میوم و افکار فاسده تلف ایتد که محبت  
 و صفا عداوت و کدورت دن دیناوه اولی و انفع و عقیاده  
 اعلی و ارفع در **پس** جمله که بسط و تفصیل و شرح و تطویل اولد  
 مرض حد و داء منافستک دواء علی و علی سی در بغایت نافع  
 و مرض مزبوری حقیقته دافع در اما مذاق نفسده که صفا  
 جالب ضرر در نهایتده کبری و مر در اما دواء اولیجی نافع  
 و مرض مزمن و داء صعبی دافع اولور اما مرد صاحب تمت



که طالب راحت دنیا و سعادت آخرت در ذکر ایتد کوز نواید و متاع  
 کوش ایلر نه قدر تلخ و مرایسه کوز یوب نوش ایله عون حقله  
 مرض و عرضدن شفا و نجات و دنیا ده مراتب و آخرتده درجا بولور  
**تنبیه** نعمت آخرت زوالنی استمک بر قاج مرتبه در بعض حد حرام  
 و موجب وبال و آنام بعض مرض و مباح و خالی عن الاثم و الجناح  
 اول درائی شرح و بیان و لوازمینی بیان ایده لوم چون عدو  
 بالطبع منفور و بالقدر مکره در خصوص که موذی اوله  
 پس دشمن موذی نک اختلاف احوال و زوال نعمت و جاه و آیین  
 متاع و طلب سوال ایستدن قلب بالکلیه خالی و سینه بالتمام صفا  
 اولی میسور بلکه مقدور و کلدر و دشمنه دخی خیر خواه اولوب  
 قتلدن ضررینی طالب و متاعه راجب و اولیق دائرة امکاندن  
 بیرون و حوصله بشیرتدن افزون در نته کم دیشدر که  
 جبلت القلوب علی حب من احسن الیهما و بغض من اساء الیهما پس  
 بو حال نامحود که تمنای زوال نعمت محسود در بر قلبده حاصل اوله  
 اول قلبیک خالی اوج قسیدن خالی و کلدر اوکی قسم اولدر که  
 فریب شیطان و مکر نفس فرمان سبب ایله بوقلنی صاحبی اعضا  
 جوارحه اظهار و قول و فعل و لسان و ارکانه محسوده اسات و  
 اقرار ایده بی شک نفس درجه حد حرامه واصل و قلبده حب  
 اثم و عقاب اوله حق مرض حد و منافسه حاصل اولمشدر و توبه

و استغفار و قلق و ترک اضرار و اضرار ایستک کرک مستغفر اولور  
 علامات مذکوره ایله تدبیر استیک کرک ایکنجی قسم اولدر که ظاهر و حاته  
 زبوره اخراج قول و فعل اسات و اضرار اولنیه اما قلبده ارادت  
 و تمنای زوال نعمت محسود باقی و مقرر و نفکده بو حالت اولد و غنه  
 کراهت اولیه آه بو حالت قلمدن کیده اید غنایت حق قلبی  
 بو مرضدن خلاص ایده اید ویمیه سین آتام غالی بیور ور که بوضو  
 دخی جرم و عصیان مقرر و مرض حد و ذلیت منافسه زلال خلاص  
 مکرر اولمشدر زیرا حد فعل قلب و مرض نفسانی در اعضا و جوارحه  
 سرایت و قول و فعله تقویت و غنایت اولتی لازم و کل بیکه  
 قول و فعل محسود که اضرار و اساتنه متعلق اولور آخر معصیتکر در قول  
 کذب و مساوی و نیت در فعل دخی انجیلین حرام و موجب آنام در  
 اوچنچی قسم اولدر که اول حال نامحود که تمنای زوال نعمت محسود در  
 خاطره ظهور و نفس کا شعور اید بیک نفس کا کاره و نفور اولور  
 مقتضای طبع بشریتکه خاطره اولنی مستعدای عقل صحیح و شرع  
 صحیح اوزره مها اکمن ظاهره جرمیوب قلبده اولد و غنه و خاطره  
 کله و کنه راضی اولتی حد مذموم مرتبه سنه وارنر و بو حالت  
 صاحبی عقلا و شرعا مطعون و ملوم اولر پس قل مرتبه بودر که بو حال  
 تجاوز ایتیه و اول یکی قسم درجه سنه وارمیه و آتیه الموفق  
 چون حد که اعم اراض و اشدا عواض در شرح و بیان



و علاجی ممکن اولد قبحه صنف عیان قلندی بعض ذایل نفسانیه  
و امراض نفسانیه دخی وارد در کذب و صلف و بخل و ریا و انحرک  
نظایری نه واریه انحرک دخی طریق علاجین عیان و ساحه فکیدن  
کیفیت از آن و اخراجین بیان اید لوم **خواجه نصیر** بومقامه  
کذب و صلف و بخل و ریا علما یتین علی وجه الاختصار ایراد اید و ب  
ختم کلام ایتشد **اما** مقام مقام تفصیل و موضع شرح و تطویل  
و اکثر نفوس اول امراضه مختل المزاج و طریق علاجک موقتیه محتاج  
اول بسیدن بزرگبازی حکمت و علمای امت کتابلرندن تحصیل  
و فکر کلیل و نظر علیل اید ایجاد و تکمیل ایتد کموزی ذکر و ایراد ایلد  
ایند در که کند و نفسنرک یا بر مؤمن برادرک بوا امراضک بعضینه یا کلنه  
توفیق علاج و تصحیح مزاج ایتکه مناسب و با جور اولد و **ذکر امراض**  
**و آفات لسان** طالب نجات و کاسب درجات اولنکه معلوم  
اولسون که آفته لسان اعظم آفات و شد مخافات در و اکثر  
بنی آدم **اللسان صاید استهم** بیورد و غمی کی زبان رسیده زبان  
و محنت کشیده **لاند بیت** از زبان با تو صد زبان باشد  
خود زبان صورت زبان باشد **نثر** و اغلب افراد عالم **لسانی سبع**  
اذا اطلعت الکافی دینلن کی مجروح انیاب و مخالب قول دروغ  
و زبان کاذب **در بیت** خسرو زبان کاذب خود را صفت مکن  
شمیه خوب را کر ز بسته اند **نثر** اگر چه لسان انساندن جزء لطیف

۱۴۲  
و عضو شریف و نعمت نطق انسانه نعمت عظمی و سعادت کبری در  
زیر آیان که سرمایه سعادات و پیرایه کرامات و مطلب اعلی  
و مقصد اقصی و حق جل و علایه موجب قرب و زلفی در وادکار  
حضرت رحمان و تلاوت منزل فرقان و سایر اعمال صالحه و  
منوبات که بوضعیه حاصل و آثار برکاتی مکلفه و اصل اولور  
اکثر من ان یحیی و اشهر من ان یخفی در و گوهر حمد حلیه عبد  
اید و کی منصوص در بوضعیه مخصوص در **زیر** که کسانله محمودی و صف  
جمیل علی وجه التبجیل در کر که مقابله نعمت محموده جاری  
کر که مقابله نعمته اولمعدن عاری اولسون بخلاف شکر که قلب  
و جنان و جرم لسان و اعضا و ارکان اید اولور اما مقابله  
نعمته اولمغه محصور و نعمت مقابله سندن ما عداسی غیر مذکور در  
**بسر** لک فضائی بسیار و منافعی بی شمار در اما مضاری دخی  
بیجاب و آفات و شروری خارج حوصله کتاب در **لاجرم**  
اگر ضلای و اغلب حکما صمت و سکوتی ترجیح و ضروری اولین  
موضوعه قمر لسان و طلیسان ایتکی تصحیح ایلدیر و بعض بنعائش  
که **جال المرء فی طلی لانی طلیسانه** فقیر بوقوه نظم ایتشد **نظم**  
**جال المرء فی طلی لانی طلیسان** || **ولکن ذاک فی طلی لسان** ||  
جناب حضرت رسالت نباهی و اصحاب کرام و علماء عظام  
مدح سکوت و ذم کثرت کلام ده احادیث و آثار و حکایت



و اخبار بی حد و بی شمار در جمله دن من صمت نجا الصمت حکم  
و فکیل فاعلم من توکل لے باتن لجینہ و رطلیہ اتوکل لے بالجنتہ  
چی جگہ دید کلری استخواندر یعنی بر کسند دمان و فرجین حفظ ابلیسہ  
اکا جنتہ ضمان اولورین بیت هر که حفظ ایتدی نم و فرجین فی کل دن  
انبیا فخری اکا جنت اچون اولدی ضمان نثر و دخی بیور مشرور  
من ستر ان یسلم فیلزم الصمت بیت ترجمہ

اگر دیدی که اولدین سالم اکی عالمده صمت اول لازم  
و دخی حضرتن مروی در که بیور مشر اذا اصبح ابن آدم اصحت  
الاعضاء کلها استکف اللسان ای یقول اتق الله فینا فانک اذا استکف  
استغنا وان اعوججت اعوججتا نظم هر صباح اعضای آدم دیر لسانه که ای  
ساکت اول کم تن سلامت بوز اولر سک یسلم کچر و ز بر جمله کچر و اولور سک بن بوکو  
مستقیموز جمله ز کرین اولور سک مستقیم نثر ابن مسعود رضی الله تعالی  
عنه صفا و ستنه جقوب دیر ایدی که بالسان قل خیر اتغنم او  
انصت تلم من قبل ان تدم نظم ترجمہ ای جرم لساخردی کم غام اولور  
یا باری سکوت ایله که تا سالم اولورین کر ساکت و یا ناطق خیر اولیه یسین  
تعیین بیورین کم صول اوچی نادم اولورین نثر و حضرت عیسی دن  
صلوات الله تعالی رسولنا و علیه و ویدر که اصحابی دیدیر که بزی  
بر عمله دلالت ایله که جنته کیر مک سبب اوله بیوردی که اصلا نطق  
ایستد دیدی لکه بوکا قادر دکلوز بیوردی که بس خیر دن غیر سنه

نطق ایلمک و حضرت سلیمان بیوردی که اگر کلام سم خام و لسه سکوت زین  
سوز کر در اولسه دوا سکوت قل سکوت نه در در لکی کوزم لعلدر و یا یا

اگر سوال اولور سکوتیک بو قدر فضیلتنه موجب نه در جواب  
و پرور ز که کلامده آفات و محالک و مخافات وار در ذکر  
و تعداد ایلمک کرک و اول فانک اکثری نفس تاره یه شتهی و مطلوبه  
اولور و تسویل شیطان ایله قلیه لید و خوب کلور و تحریک جرم  
لنا نه تعب و مشقت یو قدر و اول آفته نفس و شیطان دن  
دعوائی و بواعث جو قدر و اندرک منرا تندن جوق کسند  
غافل و سوء عاقبتنه جاہل در بس سخن بحر مواج کبی خوش بود  
ندامت و سکوت کنار ساحل کبی متوامن و موطن سلامت  
با آنکه سکوت سبب فراغ خاطر و فکر و موجب عبادت و ذکر  
و مورت رزانت و وقار و دافع بذل و احتقار در  
روایت اولور داود علیه السلام تعلیم ملک علام ایله جبه و  
جوشن صنعنه اشغال ایدر کن لقمان حکیم حاضر اولدی خاطرینه  
کلدی که بونه سنه در دیو سوال ایلیه ینہ رزانت و وقار لہ  
عامل اولوب سکوت ایلدی چون تمام اولیجی حضرت داود ایند  
جنگده حفظ نفی چون خوب سنه در بس حضرت لقمان الصمت من الکلمه

الصمت زین و سکوت سلاقمه	و اذا شرعت فلا تکن مکنارا
ما ان ندمت علی السکوت رده	ولقد ندمت علی الکلام مرا



و در باب سکوت مدار و صولی التی نشده حرایده بوبیت مشهور و جمع اید بیکر  
 صحت و جوع سحر و غلت و ذکر بدوام || اما همان جهانرا بکند کار تمام  
 امام غزالی ایدر صحت امر لازم اید و کینه دلیل بود که کلام درت قسم در  
 مضر محض نافع محض ضرر و نفعی مشتمل اولوب نفع و ضرر و نفع  
 اولن در مضر محض تکلمی جائز و کلام بلا شبهه ضرر و نفعی مشتمل  
 اولن دخی کذلک زیرا ضرری نفعی دکر و العنا، زیاده ایکی سند  
 خالی اولن ناجوز در زیرا که عبت محض و تضییع زمان و وقت که  
 موجب خسران و مقت در همان نافع محض اولن فکدی پس معلوم  
 اولدی که کلام اوج ربحدن سکوت واجب همان ربع واحد که  
 لفظی مناسب ایش و اول بر قسمده آفات خفیه اولن و فایق ریا  
 و تصنع و غیبه و تزکیه نفس که محتمل در پس ظاهر اولدی که جناب  
 پناهیک من صحت بحاج بیورد و غنی عین صواب و فصل الخطاب  
 و جوامع کلدندر که او بیت جوامع الکلم مقتضایه مخصوص جناب  
 رسالت قیاب در پس آفات کلامی تعداد و هر برینک سباب  
 و علامات و علایقین ایراد اید لوم و حضرت امامه اقتدا اید  
 اولاً خفیلردن ابتدا اید لوم بعد غلیظ و غلط اولن و لکلیه تکمیل  
 تنجیم و طریقه حسن تعلیمی که اسهل و لیسله ابتدا و اصعبه ختم و  
 انتها در رعایت اید و بختیاب و جلایابی آفات کلامی افهام و تعلیم  
 اید لوم ابتدا تقسیم معلوم اولسون که آفات کلام حضرت امام

۱۴۴  
 تنبیه و اعلام بیورد و غنی اوزره بکرمی آفت در او بکی آفت لایق  
 یعنی دین و دنیا و نفعی ظاهر و فائده سی مرتب اولمین کلامی سوبیکدر  
 اگر چه کذب و غیبت و نینمت و فحش حرام در انردن اجتناب واجب در  
 اما لایق فی الجملة مباح دخی اولور سه طالب فضیلت و کمال اولن  
 ترکی مناسب در زیرا تضییع زمان در تضییع زمان موجب خسران  
 اگر اول زمانه کمال و عظمت حقه تفکر اولنسه احتمال ایدی که نجات  
 مواهب حقن اول عطیه لرا و لیدی که حساب کلیمیدی با آنکه زمانه  
 فرسوده اولنیدی و کاتب عالمک رنج بهیوده بکمر نیدی و ذکر اعمال  
 عبثه قبط اولنیدی یا اول کلام ذکر و تسبیح و حمد اولیک منوبات  
 جلیله حاصل اولن محتمل دی پس بونک بکی فوائدی انگ بکی زوائد تبدیل  
 اینک عاقله لایق میدر حدیث شریفه وارد اولندر که من حسن  
 اسلام المر ترک مالایغیه و بوندن دخی شدید و عید وارد اولندر  
 روایت اولنور انصار دن بر جوان احد غرا سنده شهید اولدی که جوع  
 ایچون سینه سینه شک بعلندی والدیه سی یوزندن عبارینی سلوب  
 بنشیناکل اجنه دیوچک حضرت رسالت پناه بیوردیلرندن بیلدک  
 شاید مالایق سوبلر ایدی یا مهم محتاج اولد و غنی نشتمنع ایلر  
 اول امام غزالی ایدر که مالایق نک حدی اولدر که هر سور که سوبلر  
 تقدیر چه حال و آلا متضرر و آنم اولمیه سین مثلاً بر طائفه ایکه  
 ایدر کن ایلدک سفر لری و کوردکک جبال و انهار و اجتماع ایلدکک



شبان و مشایخ و انگردن مشاهده ایتد و گل احوال و وقایع حکایت  
ایلیه سین **پس** بو کلامدن سکوت ایلسک دینی و دینوی ضرر مرتب اولم  
هر چند وقت ایلسک مبالغه دن و بعضی کسسه لری ذم و عیبتدن و کند  
مشاهده اقایم و لقای مشایخدن حاصل اولن عجب و تزییه نفسدن احترا  
و احتراز ایلسک تفسیع زمان و زبانی ذکر و تسبیح اجرا ایتمک کل خسران  
دکلیدر و جمله مبالغه بلکه حرام اولن مقوله دن سؤال در غم نشینکدن  
که بو کون قنده ایدک و قندن کلور سین که تفسیع وقت اولد و غندن  
غیری صابک زحمت و برور سین شاید که بریردن کله که ذکر ایتمکدن  
حیا ایدر اگر حقیقتن دیرسه کند و متا لم اولور کذب ایدرسه آنم اولور  
سکوت ایدرسه جواب و بریدی دیوسن بی حضور اولور سین یا خود بکند و  
نسنه صور سین شاید که نفس بفرین دیکدن قجوب جواب غیر صواب  
ویره یا خود عبادتدن سؤال ایلیه سین بو کون صایم می سین دیر  
نعم دیرشاید عجب و ریایه مبتلا اوله اقل یا کون عبادتی ستر درجه  
که عبادت جودن نیجه درجه اسک در تنزل ایلیه بوجه آفته سب  
اولدک اگر فضولی کلام و مبالغه حدیثی ترک ایدر ایدوک بو آفتدن  
صاحبک و مخافاتدن سبالم اولید کوز اگر برینه ذکر و تسبیح ایدر  
ایدوک نیجه نوابلر بولیدک **پس** علایجی بودر که ملاحظه این که موت  
و فنا در میان و انفس راس ال انسان و زمان عمر سبق ایدر  
او کدل الحق میدان و بوراس ماله تحصیل سعادت ممکن ایکن تفسیع

۱۴۵  
ایتمک عظیم خسران **در شمر** ایلس من الخسران ان لیا لیا  
نمر بلا قع و نحاس عمری **نمر** بو علم جهندن علاج در عمل جهندن غلست نفع  
بشر یاد دانه وضع حجر یا بر دم سکوت ایتمک عظیم تمت و اقدام که لسان  
سکوت مقتدا اولوب که اختلاط دخی ایدر سه ملکه اولمغه سکوت مالک اوله  
لکن اختلاط ایدوب حفظ لسان ایتمک غایت دشوار **در ایکنی آفت**  
فضول کلام در یعنی محم اولن موضوعه قدر حاجتدن زیاده ایتمک یا  
کره سوپلد کدن صکره نیه اعاده قلمی یا اختصار ممکن ایکن اطباء تطویل  
و احاطه مرام حاصل اولور کسن بسط و تفصیل ایتمک کی بودنی مبالغه دیر  
قریب بلکه اندن متجا و ز قسم در بعضی صحابه دن دروی در که بکا بعضی  
کسسه تکلم ایدر بکا اکا جواب و بریک آه بار ددن مشتکی کلور اما  
ایتمدن فضول کلام اولمقدن خوف ایدرین دیریک و بو آفتک علایجی  
آفت اولی کی در **او چینی آفت** خوض باطل در یعنی باطل سنه لری شرح  
ایلمکدر اجبار عشق حوام و احادیث خیره و فسق و انانم و ذکر تنفها  
و ترفعات ملوک ظلم و جباریه و نوادر و لطایف غیبه ایتمک  
بو آفت اولی کردن افش در زیرا اندر ترک اولی بو حوام در  
حدیث شریفه وارد اولمدر اکثر الناس خطایا یوم القیمه اکثرهم خطا  
فی الباطل یعنی قیامت کوننده خطیه لری کنا هلری چوق اولن  
دینا و خوض باطلی چوق ایدر در و قرآن عظیمه و کنا خوض مع  
الحق یضاهع بونک علایجی ملاحظه ایتمکدر که بر فعل که ترک اولی و افضل



و تفصیح عمر اولد و غندن غیر تحصیل و مال و خطیه اینک در در **دخی آفت**  
 در اول جدال در شریعت منهی حکمت مذموم در حدیث شریف وارد  
 اولش در که **من ترک امره فهو حق بنی له بیت فی وسط الجنته** و من ترک  
 امره فهو مبطل **بنی له بیت فی ریح الجنته** یعنی جدالی و خصوصیت  
 حق الله ایکن ترک ایلمینه جنتک و سطنده منزل سیلور **حق الله** دکن  
 ترک ایلمینه کما جنته منزل سیلور **مرا و جدال غیر کلامنه دخل و اغرا**  
 و ایله دکلر دیور د و انتقاض **اینگه** دیر لر و انک موجب اکثر یا ترفع  
 و بکتر و اظهار فضل اینکله آخه بکتر **اینگه** پس لائق اولدر که برکینه  
 بر کلام سولیسه حق ایسه تصدیق و قبول اولنه **باطل ایسه** امور دینویه  
 ایسه سکوت قلنه امور دینیه دن ایسه رفق و نصیحت طریق اوزره  
 اعلام اولنه جدال و نزاع طریقه اقدام اولنیه **بعض** علما دیر اید  
 برکینه بر مجلسه خطا سولیسه یا لفظ جهندن یا معنی جهندن اول  
 مجلسه آنی خطئه و موضع خطائنه بیان و صوابه ارشاد ایله **زیر**  
 هم سندن بی منت تعلم ایدر هم سکا عدوا و اولور **و چون** بو آفتک  
 سبب بکتر و تر فقدر **پس** انکرک علاجی که سبقت ایکه بوکا دخی علاج  
 و ذکر اتید و کوز فوائد و مضاری دخی ملاحظه نافع در **ششی آفت**  
 خصومت در خصومت مرا و جدال دن شد در **زیر** مرا و جدالی محضا  
 مجلسه برکشی نک کلامنی رد و سوزینه مناقشه در **قدیدن** باقی  
 و دایم مخالفت و شقاق بو قدر **اما** خصومت قدیدن مخالفت

و منازعت و استمرار و لور شقاق و عداوت کرکه مثلا اصحاب  
 ستنه و رافضه ارسنده اولن نزاع کبی و یا امور دینویه ده خصوصت لری  
 و نزاع لری اولوب اینکچون کلامنی و مقاله ستنه تزییف اینکدر **و بو**  
 خصومت اول وقت **حرام** اولور که کند و طرف باطلده اولد و غین سیلور  
 اوله **یا** حق مگد در بمر اوله **دعوا** لره و یکیل اولق عادت ایدن کمینه لر  
 کبی که بلیدن دخی و یکیل اوله حق الله اولن کمینه دخی ادب و وقار  
 مقصودین تقویر ایدوب قدر حاجتن زیاده کلام فضول و اید  
 خصم و شتم و انتقاض اینتره خصومت در خصم مجوز اولور **بعض**  
 کمینه محضا علیه و اذلال خصمی چون خصومت ایلمر حقه خصوصیت  
 تمام و اول نسه کندویه و اصل اولد قدن صکره قبول ایتمیوب آخه ایشار  
 بلکه بیانه رمی و القا ایدر **و مقصود** کم کا علیه در یوسف مال دکلر  
 و بو خلق خبیث و فعل باطل در **موجب** ترفع و بکتر و شینعت و بکتر  
 و خصومت دینیه موجب تشوش خاطر و تفرقه مال و آخرتده  
 مؤدی عذاب نکال در **و ترکی** دآرینده حضور و سعادت در  
**النبی آفت** نصنع کلام در **یعنی** کلامه اصطلاحات و عبارات  
 اسامیج و استعارات **مکثور** که حریص و مشغوف اولق در و بو حال  
 دخی طالب فضیلت و کاسب ثنوبت اولنره جائز دکلر  
**زیر** تفصیح اوقات اولد و غندن غیر شرعا مذموم و عقلا ممنوع در  
 حدیث شریفه وارد اولمشر **اما** و انقیاء امی برآ من الکلیف



و دخی بوی مشر در ان اغضکم الی و ابعدکم منی الزماریون متفہق  
المشہقون زمار کثیر الکلام اولن کمنہ در باطل و عیب نہ لری  
متفہق کلامی جوق و بلند و طمطراق سو یلیندر متشدق فصاحت  
او زره سو یلک اچون شد قنی یعنی طرف دمان اکوب اظهار فصاحت  
تکلف ایدن کمنہ در پس بو حدیثدن مفهوم اولدی کہ بویله  
ایدن کمنہ لر حضرت رسالت پناه قنندہ مغوض و مردود و انلوک  
مجلس سعادت پیشکامندن مسعود و مطرود ایمن دعا و سجده تکلف  
ایتمک دخی مکروه اولدوغی بو کا مؤید در برکمنہ سجدت تکلف ایدق  
دعا ایدر کن ائمہ دن برسی استماع ایدجک ایتدی نیلرسین رکعت فصاحت  
صبر سین آبانی تکلف عفو صفا و سجع واقع اولسه لایس در  
نہ کم بعض دعیه نا نوره ده وارد اولمشدر اللهم اعوذ بک من  
علم لا یسمع و قلب لا یحس و نفس لا تقنع و بطن لا یشبع و  
دعاء لا یسمع و دخی علما و خطباء اوایل کتب و خطبه لرین ایراد  
ایتدی و کی کلمات فصیحہ مستحبه و مواعظ و ادای بلوغه مصتبه بو  
قسم ممنوع و کلام متکلف مصنوع دن دکدر زیرا انلردن عرض  
قلوبی ترقیق و قبول جانبہ تحریک و تشویق در زیرا ریشقت  
و لطافت لفظ قبول نصیحت و تاثیر و غلط ایتمکده حکم مؤثر در  
و قلبی اعمال قبیحہ دن قبض و اعمال حسنہ جانبہ بسط و برکده غایت  
مفید در آیات قرآنی و تنزیل سبحانی ده رعایت فصاحت

لفظ و براعت ترکیب و تناسله و آخر و اوایل و تناسب مقاطع و  
فواصل اولند و غنک جمله حکم باهره و فواید غیره سندن بری در  
اما ممنوع و مذموم اولن محاورات و مخاطباته که قضای حاجات و  
و تحصیل مرادات اچون سو یلینور او کا عوام کلام روزمره و دیرلر  
آندہ استعمال فصاحت و تکلف اساجیع و ایراد اصطلاحات و عبارات  
و کثیر تشبیهات و استعارات ایتمکدر زیرا تکلف بی فائده و تصنع  
بار در باعنی اظهار فضل و تمیز و ریا و رعوتدر و مخاطبه اکثر یا کسر نفس  
تا تم ایجاب ایدر و بو فعلک صاحبی بارد و ثقیل عدا و لنور و اکثر یا ارباب  
مضا حک و مسخر بو مقوله کمنہ لره تقلید و محاکاة ایدوب اضحاک ناس  
ایدر لر و بابجکه فایده سی یوق و مضراتی جو قدر اول سبدن عقلا  
قبیح شرعا متعلق غنی صریح درید بخ آفت فحش و سبت و شتم و قد  
ایتمکدر و اکا بذاته لسان دیرلر بو مقوله فحش و سبت و شتم ایسه حرام  
و موجب جرم و آنام ایدو کی ظاہر در اما کذب و کمال ایسه دخی  
فحش و سبت و شتم بر هر حال عقلا مذموم شرعا حرام و صاحبی ملوم  
و بو کد سببی خبیث طبیعت و دنائت و جهالت جبلت در حد  
شرعیزه وارد اولمشدر کہ ایاکم و الفحش فان الله تعالی لا یحب  
الفحش و دخی بوی مشر در یس المؤمن بالظعان و اللعان و لا  
بالفاحش و البذی و روایت اولور کم یهود دن بر طائفه لعنهم  
الله تعالی جناب حضرت رسالت دستکاری یه کلوب السلام علیک



ویکم اولوب آتام علیک دیدیلر. سام لغتکریزه موت معناسنه در  
 حضرت علیکم دیوجواب ویردی. عایشه رضی الله تعالی عنهما صبر ایدیه میوه  
 اندر شتم و سبایدیک حضرت منع ایدوب یا عایشه علیک بالرفق بیور  
 عایشه ایتدی یا رسول الله دید ککرینی استماع بیور مد کوز می بیور ویر  
 بلی انشدم وکن علیکم دید کلمه دایلدیم. ان الله رقیق بحب الرفق  
 فی الامر کلمه. مؤمن عاقل و مرد حکیم حسن خلق و تهذیب ان واجتنب  
 فحش و هدیان. و اکتساب آداب و اخلاق حسان. ایتیک استرس  
 اکا بو حدیث کافی و دانی در. ابراهیم بن میسره دن مرو در که  
 بحسن الفاحش المتفحش یوم القیمة فی صورة الکلب. و بواثره قیاج  
 بیان و نظر دکلدر. زیرا آدمی مزه خلق خبیث و سیرت مذمومه و زینت  
 اولورسه. فردای قیامت بر حیوان شکنده اولور که اول صفت  
 آنده غالب در. چونکه فاحش متفحش و نیاده کلب عصور کبی هر کس نه  
 صیاح و هریر ایلد استین و دامنیه پیشوب اذا و تحقیر ایدر. پس آخرت  
 کلب صورتنده مشهور. اولورسه بعید و دور. دکلدر. و اصف بن  
 قیس دن مروی در که. ادواء الداء اللسان الذی وخلق الله فی  
 امام غزالی رحمه الله تعالی ایدر که فحش حدی و حقیقت اولدر که امور  
 قبیحه الفاظ صیرکه. ایله ذکر ایله مثلا الفاظ جماع و اعضا سنی الفاظ  
 صیرکه. و القاب قبیحه. ایله که اهل فساد ارا سنده معروف. و اهل  
 صلاح آندن اجتنابله موصوف. در ذکر ایلیوب کنایت و سربله

سولیمیه. و کذلک بتول و تغیط دخی لفظ صریحی ایله ذکر اولنق فحش در. و  
 عظیمه جماعتن مس و لمس و دخول و صحبت ایله تعبیر بیورلد و غی بو ادب  
 رعایتی بچوندر. و بومقوله الفاظ و القاب اکثر یا فحش و شتم صد دنده ذکر  
 اولنور. و بعضی بعضدن متفاوت در. او ایلی مکرده او آخری حرام  
 و مخطور در. و نساء حرم دخی مجازیه اسماری ذکر اولنوب کنایت  
 رمزیه الکلی کرک. و فحشک بسی یا اذا در یا اختلاط او باش و فاق  
 سببه ایله سانی فحش معناه اولمقدر. علاجی قبیحی تذکره و احادیث  
 و آثاره تفکر. ایتیکر **سکزیخی آفت** لعن انسان یا حیوان یا جماد در  
 و لعن رحمت حق دن دور و لسون دیکدر. نخی لعن حقنده احادیث  
 جو قدر المؤمنین بلقان کبی و بعضی وایاتده کلندر که مؤمنک  
 لعنی قلنه مساوی دره و مذمت لعن مروایتش دره امام غزالی ایدر  
 لعن اوج مرتبه در. اولکی مرتبه اولدر که لفظ اعلمه اوله لعن الله علی  
 الکافرین. دیک کبی. ایکنی مرتبه سی اولدر که لفظ اخصله اوله لعنه  
 الله علی الیهود. لعنه الله علی الروافض. دیک کبی. اوچنمی مرتبه سه  
 اولدر که لفظ معینله اوله. لعنه الله علی ابی جهل. لعنه الله علی یزید  
 کبی. اولکی و ایکنی مرتبه جایز در. لکن فرق مسلمیدن اهل بدعت  
 حقنده خط و ارد در دقت نظر کرک. زیرا بعضی فرق غلات دن  
 اولمفله لعنت استحقا قلنده شبهه دارد. پس عوام آندن منع  
 اولنق کرک. اوچنمی مرتبه اگر شرعیتده کفر یله ختم اولد و سنع



ثابت ایسه فرعون و ابولوط و ابوجهل کی جان زد در و آلا اگر اجابان  
 ایسه یهودی معین کی جان زد کلد در زیر کوفیه ختم اوله جفی معلوم دکلدر  
 اموات دن ایسه ایتمه سی اولی در شاید ایمانه ختم اولمش اوله خصوصاً که  
 کافر لعنت ایتمده نواب یوقدر اقل یا یگون عبت قسمندن اولور  
 حتی برکمنه ایلیم دخی لعن ایتیمه ترک واجب ایتیش اولم بر لعنت  
 بدلی تسبیح و تحمیل ایلیم نوابلر بولور یزیده لعنت ایتمک دخی بویله  
 زیر یزید قتل حسین رضی الله عنه و اهل بیتیه رضا و پرد و کی متور دکلدر  
 ابتدای ایشاید که توبه ایتیش اولم **ع**م بنی صلی الله تعالی علیه وسلم حمزه  
 رضی الله تعالی عنه قتل ایدین وحشی ایمانه کلدی ثابت اولدی قبول اولد  
 لعنت ایتمکده ضرر یوق ایتمکده خطر وار پس ترکی افضل و انک بدلی  
 تسبیح مشغول اولم اکل در بو کلام امام غزالی در بغداده مرحوم  
 مدرس نظامیه و مفتی شافعیه ایکن استغفار اولنوب یزد کلری جواب  
 فتوی و کتاب ایاده ذکر ایتد کلری بودر اما کم اول فتوایه نامه شافعیه  
 و شرکای امام غزالی دن اولن امام الکیامی مژس جواب یزوب جواز لعنه  
 فتوی و بر شد در و متاخریندن جوق کمنه بوجله دن نخر بر محقق  
 سعد تفتازانی یزید ک کوف و ضلالی متواتر در دیو لعنتده شبهه ایتمشدر  
 اهل بیت نبی صلی الله تعالی علیه وسلم ساری کی بی حجاب کتور دکلدر  
 و دندان مبارک حسین قصب ایل ضرب ایتد و کی حقه صحابه دن حاضر  
 اولن بی اختیار دیدی کیدر قضیه که اول در دندان صدق آسمان

شرف دمان نحر کائنات تعقیل و تلیم ایتد و کی کور شد و ایکی غنچه  
 باغ آل عبا حسن و حسین و کایکاتنا من الدینا بیورد و غی اشد شد  
 و بونک انسانی روایات که متضمن تحقیر اهل بیت رسالت در حال آنکه  
 تشریف نظر چون انما یرید الله لیهذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم  
 تطهیر نازل اولمشدر اگر چه هر بری عا ددن ایسه مجموعی متواتر در  
 و اهل بیت قتل و تحقیر خصوصاً ریکانه باغ ابی القاسم محمدی بو و جهله  
 اذلال قتل و کل خوشبوی آل مصطفای سموم کربلای کرب بلا ده  
 خاکه پایال ایتمک مجر و کبیره مرتبه سندن قلمر بلکه تعظیم جناب حضرت  
 نبوت آیه منافی اولد و عین چون کفر مرتبه سندن و اهل اولمشدر **نظم**

خبر چشم و چهره سپر خاک آن ره کان می	نر کس چشم و کل رخسار آل مصطفاست
سنگها بر سینه کوبان جامه ما در نعل غرق	میرود نالان فرآ آزی این غم در غار
دگر خاک بغداد بخون شهید میکشد	ورنه این شطراوان چیست در بغداد

بعضی افاضلن یومسئله سوال اولیجی دیش که کتب فتاوی ده مذکور در  
 برکمنه حضرت نبی علیه الصلوٰۃ و السلام قباغی سوردی دیه لر اول  
 بن سوزین دیسه کافر اولور ظاهر اول حضرتک حسین خرنه محبتی قبا  
 محبتی ایله مناسبتی یوغیدی پس حسین بویله امانت و اذلال ایدین  
 اول حضرت نه ایتیش اولور مشهور در که زمان قتل حین و اهل بیتیه  
 حینک انشا و ایتد **نظم** اترجوا الله قتلک حسین شفاعت جده یوم الحساب  
 بعضی شوای اهل بیتک بو معنای ده قصیده بدیع وار در بر ایکی بیت بر اولد

حینک انشا



مَدَارِسُ آيَاتِ خَلْقٍ مِنْ بَيَاقُوتِ  
وَيَا رِيعَتِي وَالْحُسَيْنِ وَجَعْفَرِ  
مُنَازِلِ جِبْرِيلَ لَا مِيزَ مَحَلَّهَا  
وَمُنْزِلَ وَحْيِ مُقَرِّرِ الْوَصَايَا  
وَحَمْرَةَ وَالسَّجَا وَذِي الْيَقِينَاتِ  
مِنْ أُمَّةٍ بِالسَّلِيمِ وَالزُّكُورَاتِ



ایله حرام در بو اکثر فقها کلامی در بعض فقها و کافه متصوف جمله دن  
 امام غزالی غنا سماع جائز در اوتار و وایر اولیجی یعنی ساز که تار  
 و نای قسمند اوله اول مجوز دکلدر امام غزالی ایدر که پیش نشنه  
 عارض اولیجی سماع صوت طیب حرام اولور **اولکی عارض** صاحب  
 صوتا حنه خاتون اولوب سماع صوتنده حمال قتنه اوله علام قتنه  
 صاحب جمال دخی بو حکمه در زیر آسماع صوتک صاحبته تحریک  
 شهوتده عظیم تاثیرنی وارد در خصوص که صوت طیب نغامت موزونه  
 مقارن اوله **قطعه** آواز خوش از کام و دلان و لب شیرین  
 کمر نغمه کند در نکند دل بفرید در پرده عشاق سپایان و عواست  
 از خنجره مطرب کرده نیرید **ایکینجی عارض** اولدر که آلت اهل فسق  
 و لهو شعاری اوله اوتار و وایر کی ایله اولر نه مباح در ذوق  
 اگر چه بلا جلی دخی اولور سه فقیر ایدرین بوانر مذهبی در شیخ خفیه  
 ذوق بلا جلدن غیری نشنه مباح طوتمر **اوچینجی عارض** صوتده  
 اشعار فحش و بگو مؤمن اوله بامعین خاتون اجنبه یا علام تصریح  
 اولر نه اوله **در دینی عارض** اولدر که مستعد شهوت و هوا غاب  
 و مقتضیات تیشا و هوا طالب اوله کر که شخص معین محنته  
 گرفتار و لسون کر که اولسون زیر بو مرتبه ده اولن قلبه سماع  
 صوت و ترانه و وصف حس و جمال و وجد و حال و فراق و وصال  
 بر هر حال شعله شهوتنی اشتعال و هوا و هوس کائناتی تحریک

ایدوب صاحب صوت دخی قتنه یا بافت و معیشته نزدیک اولور  
 بعض علما دیشلدر که الغنا رقیبه الزنا **بشخی عارض** اولدر که مستمع  
 عوایدن اولوب حب آلهی ایله قلبی منور اولمش اوله اگر چه سماع بونک  
 کی کسندیه تحریک شهوت و انارده قتنه ایستوب لذت مباحه دن  
 دخی اولور سه اما ایدمان و کثرتی تصنیع اوقات و تعطیل مهمات و نمود  
 اولمغله ممنوع اولوب صاحبی سفیه مرد و الشهادة اولور صغیره مد  
 کبیره اولدر که کی مباح دخی مد او متله صغیره اولور نتم کم تیر و ج قلب  
 و شجیذ قلب بچون لعین طرخ مباح در اما ایدمان اولر نه باحتی ریل  
 و حرمته راجع وائل اولور بس بونک عالی حال صاحب جمال که در  
 که پروانه اولمغله مزید حسن اولوب افسانه اولور اما کثرتدن  
 اول قدر اولسه که اکثر حواسی مجر و اطراف رخساری طوتمه جالی نقص  
 و سیاه روی بلکه مودی اولور **نظم** خیال خاص شد جمال روی نشاهد معنی  
 جمال اندک فتد بر رخ دهد حسن فراوانش و کر کیر بسیاری همه رخسار هدر  
 میان ساده رخساران سیه روی رسد زانلش **نثر** امام غزالی ایدر باقیه سماع  
 دلیل عقل بودر که سماع صوت طیب موزونی یا غیر موزونی که محرک  
 قلب اوله اشتکدر اما سماع صوت طیب حرام دکلدر زیر آفات  
 سماع مدر کاتندن تله ذایمک حاشه بصر مدر کاتندن تله ذایمک کی  
 از بار و اشجار و خضر و ایت و انهار مشاهده سندن لذت حاصل  
 اولق و حاشه شمر و اوج طیبه ایله متلذذ و حاشه لمس سطوح ناعمه و



متمتع اولمق کبی در بلکه قوت عالمه معلومات یقینیه و معارف  
 حقیقیه دن مستهجن و متلذذ اولمق کبی در چونکه بونکر حرام دکلدن پس  
 سماع طیب دن استلذاذ دخی حرام دکلدن بلکه حق جل و علا قرآن عظیمه  
 بریدنی الخلق با پیشاء بیوردوغی صوت طیبی مدح و ثنا و ناسنه  
 منت عدا یلدی حرامه منت واکاننا و مدحت اولم و حضرت  
 داود حسن صوتله مدوح انبیا اولدی می و جناب رسالت پناهی الی  
 موسی اشعری به حسن صوتی اولد و عنجون لقا ایت ذمار من ذامیر  
 آل داود دیو مدح بیوروردی پس صوت مجر و طیب اولمق استماعی  
 حرام اولم بودرجه اولی در درجه نایبه اولدر که حسن صوت و وزن کلما  
 منظم اولم وزن حسدن زاید معنی در نجه صوت طیب و از در موزون  
 و نجه موزون طیب دکلدن صوت موزون اوج قسم در بدی  
 حنجره انساندن جقن در ایکنی سی حنجره حیواناتدن جقن در بلبل  
 و قمری کبی و پنجی سی جماداتدن حال اولندر او تار کبی که چنگ  
 وعود انک امثالی و فرامیر کبی که نای و سرنای و انک امثالی در چون  
 قسم ثالث نفس شار عله حرام و مباحدن مستثنی در باقیلر اصل  
 الی حد و باقی لرد در درجه نایبه اولدر که وزن بشعری منظم اولم  
 بودنی حرام دکلدن جناب رسالت پناهی موزون شعر بیوردی  
 و جایزه لرده عطا بیوردی ننه کم کعب بن زبیر **مراج** بابت  
 سعاد فقیلی البوم مقبول قصیده سیده حضرت مدح و مجلس

نظم  
 سعاد

شریفترین انشا دایدوب **بیت** ان الرسول سیفیتضاه به  
 هذمن سیوف الهمد سلول **نثر** بیتنه و ایرجی مبارک ارقه سندن  
 برده لرینی جعوب اکا عطا قلدیلر اول برده معویه ورثه کجندن  
 یگرمی بیک اچمه به اشترا ایدوب بعده خلفای عباسیه به انتقال ایدوب  
 شعرا خلافت اولوب خلیفه دن خلیفه به وصل اولور و تاکه سینه  
 ست و خمین و سمانه ده لشکر هلاک و خلیفه قتل و بغداد غارت ایتدکلر  
 مابید اولدی و نایبه جعدی جناب حضرت بو قصیده الیه که مطلع بود **بیت**  
 خلیلی غضا ساعه و تحیرا | ولوما علی احدث الدهر و ذرا |  
 مدح ایدوب خمر تنده انشا دایتدکده لا یعضض الله فاک دیودعا  
 بیوردیلر راوی ایدر عمری یوز الی به قریب اولوب سک دنداندن  
 بودعا برکات یله بردانه و شمس یوغیدی و بویستی انشا دایتدکده **بیت**  
 بلغنا السماء مجدنا وجدودنا | وانا لمرحون فوق ذلک نظرا |  
 حضرت بیوردیلر که الی ابن یابا یلیه نایبه دیدی الی الجنة یا رسول  
 الله حضرت بیوردیلر ان شاء الله یا ابا یلیه و حسان الیون  
 مسجد بنوی ده برکسی قوم شلردی اکا چقوب اول حضرت مداح و کفا  
 اباجی سولردی و انک حقنده روح القدس لوبدک مانا فحت عن  
 الله و رسوله بیور شلردر و عامه اصحاب و خلفای راشدین صوا  
 امیر المؤمنین یعسوب الموحیدین نظم اشعار ایتدکلری شیوع  
 اشتهار طو شلدر بعض ادا دیرلر ایدی که الصایه منظوم



و بیشتر و نعوذ بالله من قوم لا یستغفرون صحابه ده ن لبید عامی که  
 عجب شورش وی در بویشتی پیش **شعر** ذنب آذین معاش فی انک فتم  
 و لقبیت فی خلف کجلا اجراب **شعر** و حضرت عایشه بویشتی انسایدید  
 و ابی بکر حضرتنی و بلالی مدینه ده تا طو تر دی فاقا ابتد که ابی بکر بویشتی  
 انسایدید **شعر** کل امری فصیح فی امله الموت او فی من شرک نعله  
 حضرت بلال بو قطعه ایلد رفع صوت ایدر که و مکة مشرقه یه اشتیاقنی اظهار قیلور

الایت شعری هل س لیله	بود و حولی از خود خلیل
و هل اردت یو ما میاه محنة	و هل بدون لی سامه و طفیل

اما جناب رسالت پناهی شعردن معصوم و شعونه دکلو لطیف و  
 رائق ایسه اول حضرت شایسته و لایق اولیبوب و ما یبلغی له یورد  
 کن سبب اول دکلد که شعر حد فنده باطل و کلام منظوم مطلقا  
 مذموم اوله بلکه چون کفار نظم قرآن معجزیانی کاهای سحر کامی  
 شعردیدیلر پس لازم اولندی اول حق تک سرای قلبنه در شعر بسته  
 و کلشن کالاتی سبزه پذیرده شعردن رسته اوله که تحت منکرین  
 صحتی مشتمل و هوا احتمالی واقع و قوعی محتمل اولیه بعضی فضلاء  
 که بو فضیلت شعور دلیل با هر و قاطعه سی در که اعجازی اکا محتمل  
 طوره روانی معجز نک احتماله مشتمل قلر **قطعه** شود در نفس خوشن نیست

نزد اهل دل این سخن ر نیست	ناله من ز خیره نرک است
تن چونالم ز شرایشان کاست	درجه <b>رابعه</b> صوت طیب موزون

قلید سکون ایدن محبت عالیله و هوای کنونی تحریک ایتمه سی جھندن کل  
 و حرمتی در **اول** معلوم اولسون که نغمت موزونه و اصوات طیب  
 ایلد ارواح دسوی ارا سنده مناسبت روحانیه و شرکامین و در  
 اول سبیدن در که نغمت موزونه قلوب وار و اتم تاثیر عظیم و  
 انفعال عجیب و پرور بعضی اصوات فرح و سرور بعضی غم و کما و  
 بعضی اندم کتور و رنتم **حکایت** اولور که ابو نصر فارابی که حکیم  
 کامل و معلم ثانی دیکله معروف در سیف الدوله مجلسه حاضر اولوب  
 مغیلم ساز و ترانه لرایدوب حکیم التفات ایتوب نغمه لرینه اعراض و  
 دخل ایلدی سیف الدوله حکیمه بو فندن دخی و قوفک و خبریک وارمید  
 و یو بک نعم دیوب میاننده اولن همیا نندن چوب بار جق و تالیف  
 و ترکیب ایدوب بر ساز قلوب نواخت ایلدی حاضرین جمله ضحک  
 ایلدیلر **اول** تالیفی بوزوب تالیف آخرا ایدوب ینه نواخت ایدوب  
 جمله سی بکا ایلدیلر **آنی** دخی بوزوب تالیف آخر لیه نواخت  
 ایدوب بک جمله سی یایم اولدی حکیم قایم اولوب کندی جاستی  
 بو جالده ترک ایتدی **طیب اصوات** ولدت نغمت انسانه  
 در کل حیوانه دخی تاثیر عظیم ایدر عرب حادی لری جمله حلا و  
 نغمت مناسبه ادا ایدیک شکر گوشه صوت حد ایلد بر قلوب  
 تعب و کلالی یاد ایتوب دو نادر و تکال دیوب و جوج و  
 عطش فراموش ایدوب اول قدر سحر جاری و قطع بر آری



و تحمل احوال و انتقال ایدر که آنست عیش و نشاط و ادا فی صبر و تحمل  
 قادر بود و در بعضی حکایت ایدر که با دیده بر شخصک منزله  
 همان اولدم گوشه خجسته کوردم بر بنده سیاه مقید و مغلول  
 او تور و اطراف خجسته پنجه شتر کوه کوهان که حیات یوکنی ارقه لرزد  
 صامت و سر منزل موت و فدا و قتل و غلام مغلول همان  
 مقبوله بفرج ایدر که گرم ایلد بنی سید مدن تشفع ایت که انگ  
 قنده همانی مقبول الکلام مقصود آرام در اوله که شفاعت کور  
 اظهار مکارم اخلاق ایدوب بنی غل و اسیردن اطلاق ایلد  
 راوی ایدر چون سید تشفع و خلاص بندگی کنی توقع ایلد  
 سیدی ایتدی شفاعت کور قبول و سیاه مجرمین حل مغلول ایلد  
 و کن مغلول کور اولسون بو عبد بنی مساحه خجسته اخراج و  
 و عیال می فقیر و محتاج ایشدر چون سیدین سوال ایلد می  
 مقال و شرح حال ایلد که بن بر کنشی ایدم که وجه معاشم و طریقی  
 انتعاشم بو جاک ظهورندن و اصل و نفقه اهل و عیالم  
 انکر مشقت ظهورندن حاصل اولور که بو سیاهک دایره حداسی  
 غیب و حسن نغمه و لطف اداسی خاطر فریب ایدر بر کون بو  
 احوال حامل احوال ایکن رفیع آواز و هدایه آغاز ایدوب  
 جمال انک استماع ایلد مست و حیران اولوب اوج کونک مسافه  
 بر کونده سیران ایدوب چون منزل واصل اولوب بو کلرین

ارقه لرذن الدیلر جمله سی کلال و تعب و زحمت و نصیدن زحمت و  
 جود لرین منزل عدمه صلیدیر راوی همان ایدر که خوانان اولدم که  
 حدای سیاهی کوش و نغمه صدا سندن خوش ایدم سیدی  
 فرمان ایدوب سیاه رفیع صدا و آغاز صدا ایدجک بر صوت  
 استماع ایلد که یقین اولدی که روح لذت و حالتدن تنه  
 وداع ایدر جل سقا که حاضر ایدی حدای کوش ایدجک بایم و حیران  
 قطع عقال و جبال ایلدوب غم راه صحرا و جبال ایلدی نظم  
 انتر شعوب در حالت و طر کز زرقی نیست ترا کز طبع جانور  
 بل لادی نغمه موز و ناله مالوس و صوت طیبک یا نیرانی ادمی و حیوانی  
 محسوس در هر کم که نغمه طیب و آواز خوب آند تا نیر و شوق کامن  
 و عشق نهانی سین تحریک و تسیر ایلدیر دایره انسانی سندن بل  
 حیوانیتدن الحق و انسان کامل قنده جاد مطلق در نشکم  
 دیشدر من لم یجر که الربیع و از ناره و العود و او ناره فهو  
 فاسد المزاج پس له من علاج پس چون سماع قلویده تا نیر  
 کونا کون و خاصیتی اظهار مضر و اخراج کنون در پس سماع  
 عالی علی الاطلاق معلوم و حل و حرمندن حکم معینله معلوم و کلام  
 اگر مستمع خرنه قلبی جواهر محبت الهی ایلد ملو ایه و ساه سینه  
 صیقل ریاضت و مجاهده ایلد ملو ایه سماع انک در درون  
 آثار و شمع شوقله حجره قلبن اناره ایدر پس انک حقیقه



سماع حق حلال مطلق در و اگر درون دل مستعد سباب  
 هوای نفس مجتمع و حضور قلب و جمعیت خاطر ساقی سینه سنده  
 مرتفع ای سماع انکاس استیناسین بالکلیه تفکیک و ویرانه  
 قلبنده اولن آمال نفسانیه و افکار شیطانیه اناره و تحریر و اینکله  
 منفی آنم و عین مکروه و محض حرام در چون چون غنا و  
 سماع غنا خصوصند اسل قصر سخن بو و جملہ بنا آوکه پس بوداوه  
 ایله گفتا ایدہ لوم و شعر حکمی دخی مرقوم و انسانی بیان حکم غنا و  
 معلوم اولدی که شعر مطلقا حرام و جرم من القول و خلف من  
 الکلام و کله که حدیث ان من الشعر کفره آذن کاشف  
 و نبی اشعار علما جمع علوم و منبع لطایف و معارف در نعم شعر  
 فحش کلام و ذکر خمر و غلام و درج فواحش و آنام و بهو اهل  
 اسلام مثل و محتوی ای کراهت و حرمت مقرر و حل و اباحتنا  
 محتمل در حدیث شریفه که لان یمنی خوف احدکم فی خیر من ان  
 یمنی شوا بیور دقلندن مراد بعض علما قتله بو شعر در او نبی  
 آفت فراح در که سابقا فراطندن تحذیر و تنفیر و طریق علامه  
 اشارت و تدبیر بکشدراون بر نبی آفت تمسخر و استهزادر  
 و احوال و افعالی غیره خاکات و تقلید دخی بو قسمند بو کاکا اشار  
 و بیان بکشدراون ایکنی آفت افشای تر آخورد که افشاسندن  
 متاثر و متاثر و متضرر اوله حدیث شریفه بو معنی وارد

بجانبه

اولشدر بر کینه بر سوز سوزید که نصکره ایکی جانبته التفات ایلمه  
 امانت در یعنی اظهار و انشای خیانت در و المجالس بالامان  
 دخی بودر بعضی بغانیان نقصانده راضی و مایوب اما کم سرده مبالغه  
 ایدوب دیش که قطعه و اکتم السحر حق عن عادته الی المستربه من غیر نسیان  
 و در کان لسانی لیس علمه سری ستر الذی قد کما جانی  
 حسن بصری ایدر که خیانت در که برادر کل سترنی فاش ایدر بین بعض  
 اخیاره صدیقی بر سر سوزیدی بعده صور و اول سترنی کتم ابلدی دید  
 که بل که او شدم بورادن دیشدر در که صدور الاحرار قبور الاسرار  
 اوان او جی آفت و عد کاذب در و وعده و فامونه واجب در  
 تنزیل آسمانی ده بیور و در که یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود حدیث  
 شریفه کلمندر العده دین روایت اولنور که حضرت اسماعیل بر  
 کینه ایدر بر موضوعه ملاقات اینکی وعده ایتدی حضرت موعده و در  
 شخص منور کلچک اوج کون اول موضعده منتظر بر و ایتده بگری ایکی  
 کون اول سبیدن حق جل و علا آنک مدخنده آتہ کان صادق  
 الوعد و کان رسولا نبیا پس مؤمن و عد سنده ان شاء الله و عسی  
 و فعل دلیوب جرم ایلمه وفا واجب و خلف ایلمه آنم و کاذب  
 اولور اما صیغه استقبالیله اگر مخاطب ینہ جرم فهم ایلمه اما عوام  
 ینہ وفا واجب اولور بکمر که متعذر اوله دیرلراون دور دخی آفت  
 کذب در کذب قبیح ذنوب و فواحش عیوب دندر و عقلا



مذکور و شرعاً محظور در و انک حرمت و تحذیر بن آیات و احادیث  
 بحق وارد اول شد در جمله دن بپوشد در که برکسته کذب ایلیمه غن  
 بر آنچه حق که ملک نشین رایحه سدن بر پیل بر اراق اولور و بونک  
 امثالی مواعید چو قدر چون کتب احادیث و مواظظ آنری جامع  
 بر ادینه احتیاج بو قدر لکن معلوم و لسون که کذب اگر چه جمیع ادیان  
 محرم و محظور در و عقلاً دخی قبیح و مستعذر در بعض فضلاء دن سماع  
 ایتدم که کذب حق قتل و علیانی تکذیب ایتکه راجع در زیر احق تعلق  
 اشیا بی ایجا دایمک واقعی واقع و ضدنی غیر واقع در دیوشهادت  
 ایتکدر چون کذاب واقع غیر واقع یا غیر واقع واقع دیر پس  
 شهادت حق خلافه شهادت ایتش اولور و ایضاً چون برکسته  
 کذبینه ایند رقی استر پس اول مؤمنه بی موجب حیانت و حیانت  
 ایتش اولور بومرته کذب ضرر آخوی اولمه سی مقرر در اما بونکردن  
 غیر کذب ضرر لری اولور که تخریب بلاد و اهلاک عباد و مود  
 اولور فکیف بعض مسلمانلر که مالی و عرضی تلف اولم که بو کذبک  
 ضرر لر بیک و مفاسد دینی سی در اما کذبک بعض افرادی قبیح و  
 حرمتده بعضندن تزارید و بعض متناقض حتی مباح و مرضی بل مند و  
 مستحب اولور اما حرمتی تزارید و قبیح متضاعف اولن اکی نوعدر  
 بر نوعی نفعنده کذب غلیظ اولوب ضرری کثیر اولور بوفسک  
 اغلظی حضرت رسالت پناهی و زیننه کذب ایدوب قویبر شرع

افساد قواعد عقاید ایتکه مؤدی اولمقدر ایتکون بیوردی که پس کذب  
 علی حد کذب علی من کذب علی مقعد ایتسو مقعد من النار و بر نوعی  
 کاذبه راجع در که کذب اصلاً محتاج دکل ایتن کذب ایلیمه نته کم حدیثده  
 وارد اولور ننت لایطرا نته ایدم ملک کذاب عاقل فکیر شیخ زان  
 علی دیدیلر که ملک که کذب اصلاً محتاج دکلدر کذب ایلیمه و عاقل فکیر که کثیر  
 اکا مناسب دکلدر بکتر ایلیمه و شیخ که شهنشاه فتور کلمه زنا اکا هیچ  
 رواد کلدر زنا ایتک استند واقع در اما مخص و مباح بل مندوب  
 و مستحب اولن کذب اولدر که آند صلاح مسلمین و دفع ضرر مفیدین  
 اولر مثلاً بر ظالم قتل اچون بر صافی قووب بریره و دشور کورن  
 کمنه به صورسه اول کمنه بوند کیر دیمی بو مقاد کذب ایتک مندوب  
 بلکه واجب در و کذا لک ایتکی کمنه ارا سنده عداوت اولسه هر برینه کذب  
 ایدوب عداوتی رفقه مؤدی اولم مستحب در و کذا لک اری عورتنه  
 و عورتی ارینه اصلاح و سودر مک اچون کذب مرضی در و حروب  
 احوالنده دفع ضرر و دشمنیچون مرضی در اما بو مقاد احتیاط لازم  
 ایتکی جهندن برکی سی اولدر حقیقه ضرورت وارمیدر حیاط ایتک  
 بعض کمنه کند و به منفعت دینی حال و لقی ضرورت مجوز کذب  
 تخیل ایدر حاشا ایتکچی سی که تعریف ضرورت مندفع اولمحتی کذب  
 اختیار اولنمحق کرک نته کم اما م شعی دن حکایت اولور که بعض کمنه  
 قیو چلوب استند که حقیق مرادی اولمحتی جاریه سنده ایدر که الوکی



فابونکرادن قویوب بونده بوق دی و اما مخی ارا پودی که سجد  
 بوقلک دی و بونکرانسانه معاریض دیور و بونکرلیه دفع ضرورت  
 ممکن ایکن کذب اختیار اولنق جائز دکلدر **آنکچون** علما دیور که فی المعاریض  
 مند و قه عن الکذب یعنی توفیقه سویلکده کذب ایتکدن استغنا  
 وارد **اون بشنی آفت** غیبه دره و غیبه برکنه نک مساوی سین  
 یعنی اشند و کی تقدیرجه اینجمنه سی محتمل اولن سنه سویلکدر کرکه  
 بدنه متعلق کرکه سنه یا خلقنه یا دیننه یا لباسنه یا اسباب و امتنع  
 متعلق اولسون **مثلا** فلان کوته قد و سیه فام دره یا بخلق و  
 بی اندام یا فاسق یا کهنه جام و یا بار دخلق عامه دیک کی اگرچه  
 دید و کی سنه اول کسنه ده و ارایسه اگر یوغسنه اول بختان و افتاد  
**نه** کم حدیثه کاشدر که برکته حضرت رسالت پناه خدمتده برکنه  
 فلان کس عاجزدر دیدی لر بیور دی که صاحبکوز غیبت ایتدکوز دیدی لر  
 که بار سوال نه دیدکوز آنده وارد بیور دی که اولسنه خود بختان  
 ایتش اولور دکوز و غیبتک حتمه شریفه و عید چوقدر **اولا**  
 قران عظیمه غیبت مسلم انک اتق میت اولدوغی حالد پکدر دیو  
 بیورلشدر **ولا یغیب بعضکم بعضا** ایجب احکم ان یا کل طم حینه  
 میتا فکرمتوه **حدیث** شریفه وارد اولشدر که برکنه زنا ایتد  
 اعتراف ایدوب رحم اولنشدی اصحابدن بعض حضرت قتله آنه  
 حصار ته اگدی **بعده** بر حیفه حاره حور ایتدی لر حضرت بیورک

قنی فلان کس کلسون بوحیفه حار دن یسون ایتدی لر که بوحیفه  
 پنجه بیورم بیور دیلر که قرند اشکوک اتدن دیدکوز بوندن بدر ایجه  
 ابوهریره دن رضی الله تعالی عنه حروی در که برکنه دیناده تشنگ  
 اتنی یسه یعنی غیبت ایتسه یوم قیمته انک اتنی اوکنه کتورور لر  
 دیناده حی ایکن پنجه یک بوکون میت ایکن دخی بی دیور لر اگر  
 ذم غیبتده وارد اولن حادث و آثار ی ابراد ایدر سک کلام بیت  
 طویل اولور **بس** اسباب غیبت و علل جی ذکر ایدیه لوم غیبتک  
 اسباب و بداعثی چوقدر لکن اون برسنه انگری جامع در **سکزی**  
 جمهورانام خواص و عوام **اچنده** شایع در اوچی اهل دین و خواص  
 اچنده در اما **سکزی** **سبب اولی** تشفی غیظدر یعنی برکنه بر  
 کسنه دن اینجمنش اولور **بس** انک معاینی کشف و مساوی سنی ذکر  
 ایتکله غیظ و غضبنه شفا حال ایدوب انتقامنی الملق ملاحظه ایلر  
**خصوصا** که طریق آخویه انتقام المغه قادر اولمچغین بلیجک بونی  
 آنان طریق تحیل ایدوب بو محصیه شروع ایدر **سبب ثانی**  
 بودر که برکنه دن کند ویمضرت و عداوت فهم ایدجک ذکر مساوی  
 بشدر که اول کسنه اشدوب بونک شرت و جشندن قور قوب بونک  
 جانبنی تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتدن ابا و امتناع ایدیه  
 و بونوعدن در که حطام دنیا و مناصب و مراتب فاینه دن بعضنه  
 طالب اولدقده آخوی فرام یا فرامنه معاون فهم ایدوب آنان



جیشنه مساوی و معایب خفیه سین اجرا و خلق آراسته نشروالقا  
 ایتمکله اول کسنه قورقدوب خراجمه دن یا خراجمه معاوندن و از  
 یکجور و بوسبب زمانه موزده غایت شایع ذرایع در زیر  
 اگر اقرآن کند ولوده چهل نقصان و اراید و غین استغفار  
 ایدوب علم و فضل و دیانت و امانت سببی الیه وصول مطالب  
 و ترقی مناصب ایدوب بوطریق شریع و اقرآن و  
 امثال بچند بوصفت خفیه و خلق قبیحه شیوع بولق استرلر که  
 کسنه المله خراج یا خراجکریه معاون اولیوب نفس آماره لریک  
 آمانی سنه و اصل مستحق اولد قلمری مناصب مراتب المله  
 چهل اول بعض بوطریق مجالسه و محافظه رعایت و اغاز  
 و شرو جشدن خوف و احتراز اولنق قصد ایلرلر و نظهر حدیث  
 شریف ان من اشترک الناس عند الله من القاء محاقه سوره اولورلر  
 و بخلق خفیه زمانه مرده اول مرتبه شیوع بولشد که عیب  
 و عار اولقدن قلمشدر بلکه بخلق صاحبکری بونکه تدرج و افتخار  
 ایدرلر بزم دلدن قورمق کرک بر آدمی دلمه الدغزدن صکره  
 ایشین تمام ایدر روز حتی بعض خبثاکه فی الجمله ذکا و جربزه دن  
 بهره مند اولمخله معایب خفیه ناسی اهتمام تام ایدوب چیل و تدبیر الیه  
 معلوم و محفوظ ایدوب مجالسه نوادر و لطایف سولیک طریقه  
 اتی ادا ایدوب بونی کند و سنه کمال عظیم و هنر متقن عدا ایلر خلق

قره فلان اولغلی نک دلدن قورمق کرک آدمی عجب طونه در دیدلر  
 اشد کیده ابتهاج و سرور و افتخار و غرور ایدوب فعل قبیح و  
 خلق دیمینده دخی غلو و مراتب ذنات و زوالنده ترقی و علو  
 ایلر و برکسند دن فی الجمله ریخته اولمش اولسه انک مساوی سنی تقویر  
 و نشر ایدیک سرور و ملتد اولوب بقاین اینجند کوم کسنه بیلرین  
 و دشمندن انتقامی بنجه الورین دیر نادان خبیث بلرکه بوانتقام  
 الحق دکل بلکه دشمنه مغلوب محض و مقهور صرف و مقدر که فرضا حسنه  
 و اریسه دشمنه ویروب بوفیه انک سیئاتی المشر و دنیاده  
 دخی اکثر یا اول کسنه نک رفعتی قمر اید و منصب متصاعد اولوب  
 مساوی کوی خبیث تدقی و مختلف و انلرک ارتفاع مناصب  
 و انتظام مطالب لریه خزن و تأسف ایتمکه مبتلا اولور **سبب ثالث**  
 خبث طبیعت غالب و لوم جلیت بصیرتنی سالب اولکواعض  
 ناس سولیکدن تلذذ و تنعم بخرده اعداسک دکل اصدافاسک مساوی  
 تقوه و تکلم ایلرکه قرآن عظیمه اولمش آدم اتی یک در اقرآن و  
 اخوانه موافقت و انلر ایلر جن معاشرت قصد ایدوب  
 انلر اعضا ناس ایلر تفکله و مساوی نک اسمنی تاوق اتی قویوب تلذذ  
 ایتدکری وقت بودخی بنی یاران بار خاطر عدا یتیموب یا شاهر  
 بیلسونلر دیوبودخی مساوی یه شریع و معایب ذکر و ابرار ایدوب  
 دین و تقوی سنی بر باد ایلر و گاهی یاران و اصدافاسه برکسینه



اینجنوب غضب اید یک بودتی انکه سر و جزا در مشارکت اظهار اید و  
 ذکر عیوبه شروع اید در خصوصها که غضب اید نکنه صاحب جاه و  
 اولوب بواندن طالب رزق و نعمت اوله اکا خوش کلسون و نیم  
 دوسته دوست و دشمنه دشمن اولمش دیسون دیوا اول کسنه که جامه  
 عرضن چاک و کند و بی هلاک **ایله سبب رابع** اولدر که بعضی کسنه  
 حد ایدوب خلقانی مدح و ثنا اید یک ذکر مساوی سینه شروع ایلر  
 که انکه مجایبی شروع طو توب خلق مدح و ثنا سندن رجوع ایده  
 و بونک اوکی ایله فرقی بودر که آنده بر کسنه دن عداوت فهم ایدوب  
 مفرت توهم ایتمک کرک اما حده اول لازم دکل بلکه اول  
 کسنه دن نیجه ایدو لکلر کورمش و تعذر بن پیش ذی اولسه در حد  
 جان و جسدینه کار ایدوب سینه مساوی سنی ذکر تکرار ایدر  
**سبب خامس** آخری ذم و بهجو مساوی تیمک کند و به فضل و کمال  
 منحصر اولق طلب ایدر اقران و امثال بلکه فاضل سلف ذکر اولسه  
 هر برین قدح ایدوب کمینه نقصان فهم و قلت علم کمینه  
 نقصان معلومات و نیان محفوظات بسا ایدر که فضل و  
 کمال کند و به مقصور یا باری انور ذی کند و کی اولوب فضلری اولق  
 مقرر و مشهور **اوله سبب دس** اولدر که کذود بعضی عیوب  
 اولق اکیوب برتری تزه ایدوب اول عیبه موصوف اکلد و غی کسنه  
 اکوب ذم و قدح ایدر که کند و اول عیب اولق مقرر او که **سبب یح**

اولدر که منزل و مطایبه و خلقی کوش در مک مطالبه ایدوب بعضی خلق  
 اوضاع و اطوارینه تقلید و بعضی نک مساوی سنی یا الفاظ مسوعه و یا  
 معانی منزله مطبوعه ایله ذکر ایلیه و اکثر یا بوطائفه نک عرضی بعضی  
 اهل جاه قتنده رغبت و قبول و انری کلد در مکله عادات نفس  
 آثار سینه وصول اولور معلوم اولوب بوسببک کاهی ایکی او  
 دخی زیاده بر شخصی مجتمع اولور اول سبدن که بو خلق قبیح انده حکم  
 اولوب از آله سی مشکل یا مجتمع اولور **سبب نهمه** که امام غزالی انری  
 خواص و اهل دین ارا سنده اولور دیر **اولکی** اولدر که بر معصیت و  
 منکر که و توغندن تعجب ایلوب فلان کس نه عجب ایش ایش و فلان  
 عالم دن نه عجب قباح صا در اولمش دیر اگر چه بو تعجبک منشی  
 انکار منکر در اما شیطان تسویل و صاحبنه اول معنای تحیل ایدوب  
 مساوی ایتمک باعث اولمشدر اگر عرضی محرد تعجب اوکیه ا دین اکتی  
 کرک ایدی بلکه فائده دینیه سی اولیجی تعجبی خلق یا بیننده دیمک کرک  
 ایدی اما غزالی ایدر بو قسمندر که فلان جاریه سنی عایت سور  
 با آنکه قبیحه در فلان کس فلانک اوکینه دیر چو کر با آنکه جاهل در دیر  
**ایکنجی سی** توهم در بر کسنه بر معصیته مبتلا اولدقن ترحم ایدوب  
 مسکین نه عجب معصیته مبتلا اوکد در دمندن نه بویوک خطا صا  
 اولدی **اوینجی سی** غضب نه ایتمکد یعنی بر منکر یا شد کده غضب  
 ایدوب فلان نیچون بویله ایدر بوسبب غامضه در خواص ایلوب



مساوی میباشد اولور که کیف عوام **علاج غیبت** اولدر که اولاجا لا  
 ذکر ایتد و کوز آیه و احادیثی ملاحظه ایدوب **حق** غضبه منظر و اکل حیفه  
 و دخول ناره مستحق اولمغی تفکر ایدوب اگر حسا قی و اریه اکا اعطایویه  
 سر برانک سیستان دخی یو کلنک عاقل ایشی میدز فکر ایلیم **حسن** بصری  
 برکنه ایتدی که سن بنی غیبت ایدر مشش ایتدی سنک بنم قتمده اولقد  
 عت و زعتنک بو قدر که حسا قی سکالمه ایدم غیبت ایتسم بدو و مادر  
 ایدردم زیرا چون حسا تم آخره و پرلور باری آنره اولسون دیر اید  
 و دنیا ده دخی مضر قی چو قدر **حالت** اولکنه اشد و ضرر که قادریه  
 ایدوب دکل اسیه اولدخی نسی غیبت ایدر **بعض** لیاک مساوی خوانلیق  
 عادی در اکثر خلق دخی انلری ذم و غیبت اوزرینه درکنده دخی  
 خود معایب واریدوغی مقرر در و اول معایبک فکرندن مکر اولور  
 پس خلق ذکر معایبکه تحریر ایتکدن نه فائده وار **نظم فارسی**

ای که جال عیب خوشند طعنه عیب بکران خورند

بر تقدیر که مساوی ایتد و ککنه مکرم و بونک مساوی سنه ترک کلم  
 ایلیم عامه خلق بونک ذاتم اولد و غذن احرار و اجتناب ایدوب  
 ذاتم و مساوی کوی در دیو اجتناب ایدر لبوا جلاله علای در  
 مفصلا ذکر ایتد کوز اسبابی ملاحظه ایدوب کند و سنه دیک کرک  
 ذکر مساوی ایلیم تشفی غیبت ایتک معنه ده دشمنه فرصت و پر مکر  
 معقول میدر که حسا قی اکا عطیه و آنک سیستانی بن محل ایدم

نقد و تحریف در کتب معتبره

پس اول مغلوب اکن کما غالب در بن یک نعتی سلب ایتک استرکن  
 اول بنوم نعتی سلب اولور بو عین غبن خسران و محض ذلت و  
 خذلان اولمقدر و بعضی منکر ی کند ویه مرام ملاحظه ایلیم صبر  
 و رضا لازم ایدو کی ملاحظه و تفکر ایدوب اول مسلمان دخی **نفس**  
 طلب ایدر نه صوچی وارد که آنی هدف تیر مساوی ایلیم دیو نکر ایتک  
 کرک و فائده دخی یوق نصیب و اریه بر هر حال که نصیبک نصیبک  
 مقتضای اوزره آلور بن همان کنا نه مستغرق و ملامه مستحق اولد  
 قلور دیک کرک و مجرد تلذذ و تفکر با موافقت اخوان و باران  
 بدگویان اچون بو خلق قبیح و جرم عظیمه سبب اولمغی محض خسران ایدو  
 و آدی ارضای مخلوقچون خالق جلیل اسباط ایتک عظیم شقاوت و خذلان  
 ایدو کین و نفس تنزیلچون غیری غیبت ایتکده بعضی خلقتن قاجو  
 غضب حق اختیار ایتک واریدو کین تفکر ایلیم با آنکه خلق قشند  
 غیری ذم ایتکله کند و یک بر ایتی ظاهر اوله جفی مشکوک اما کند و  
 غضب حق مستحق اوله سی مجرم در اما قصد مباحات و تفضل ایتکدن  
 غیبت ایتک باطل و خیردن عاقل در نفسکه دیک کرکن غیبتک  
 عند الله سنک فضیلتک منعدم بلکه عند الناس دخی اساس فضلتک  
 منهدم اولور فکیف اولکنه غیبت ایتکله آنک فضیلت فائت  
 و مغتاب با هکک فضیلت فائت اولور اما حد اچون غیبت  
 ایدن ملاحظه ایلسون که غیبت ایتکله اکا ضرر اولمغی طامع اولو



کند و سی هم عذاب حسد هم عذاب عیسی جامع اول شد در باب آنکه عیسی  
فصل اول محسود است و اولیجی مقرر دخی دکلدر بلکه غالباً ذکر و مدح باشد  
نشر مدح محسود و مؤدی اولور نته کم دیگر در بیت و اذا اراد الله نشر فضيلة  
طوبیت اناح له ان حسود قطعه سب ذم ابته دن حسوده نه سود

کند و کند زشت خوین ظاهر اولور | ذم اولند قی نشر اولور همزم

از سه لری مشکى بوی ظاهر اولور نشر واستند و تسخر بچون غیبت اینک  
خود جهالت عظمی و حماقت کبری در غیری بی کنای عند الناس  
تحقیر ایدرین صنور اما کند و سی الله و ملائکه و اشهاد محضر نه مرتبه  
خور و ذلیل اولور غیبت ایتد و کی کس نه خود نهایت برایکی قشند  
مهان اوله کند و روز عیش و ده اولین و آخرین ار اسنده رسوا  
مهان اولور تسخر ایتد و کی کس نه شاید که روز جزا ده اول مقام  
عالی به جقه که بواکا حسرتله اهل جا به خورشید و ماه به بتو کی بقه  
حسناقی واریه بکنند و کی کس نه له اول غرته ابر شوب بو خور و  
ذلیل قلده نعوذ بالله من الخذلان پس حق جل و علا بیور و رک

یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم و وخی  
بیور و رک یسخر و ن من الذین آمنوا و الذین اتقوا فو قهم یوم القيمة  
و خواص عیسی که سب تعجب و رحمة و غضب الله در عاقل انی ملاحظه  
ایدک بیلور که آخری اصلاح قصد ایدوب کند و بی افساد نفسی  
هدم ایتکله غیری بنیاد قصد اینک در پس تعجب ایدوب کند و

نفسدن ایلسون و رحمت قلور کند و یه قلسون و غضبی  
غیر بچون قوسون نفسچون ایلسون که غیبت معصیت مبتلا و جان و  
تنی غریق کرد اب بلا قلدر اول بوک غیبتی ایلد ایتد و کی زلشدن  
پاک و طاهر بو حسناقی اکا هدیه و عطیه قلعه خائب خاسر اولق  
وار امام حسن بصری به حجاجک مطالین تذکیر ایدوب ذمنه خوض  
اینگ جانینه تحریک و تسیر ایلسه لر موافقت ایتیموب دیر ایدی  
احتمالدر که اول توحیدی ایلد نجات بوله و حسن غیبت و مساوی  
سویلمکله هلاک اولر حجاج ظالم کی کس نه ذکر مساوی سندن سکوت  
رای حسن اولیجی ملاحظه ایلکه که بعضی زلاته مبتلا اولنه غیبت نبی اولور  
فقر ایدرین حجاجک مساوی سی مباح اوله سی جائز و انک کی ظالم لری  
غیبت ایدن کنایه جائز اولور ولی اما کی غرض ضبط نه معناد  
مرتاض اولوب مالا یعنی سندن اعراض و اغراض قلدر در و  
اصحابی تهنیت و مساوی به معناد اولسون کردیو تأدیب یتکدر  
پس طالب سعادت و راغب حسن زیادت اولور بوند که راتی سمع  
جائده اصفا و تسویل شیطان و نفس هر خرائفی الفای ایلسون که  
و قشقرنی غیبت سلینده اضاعت ایتیمه لر و وصول عذاب الیه  
داعی اولن نفس شیطان اطاعت قلیمه در تبیه اولر الله  
غیبت حرام اولد و غی کبی قلبه غیبت اینک حرام در اعنی بر مسکن  
قلبدن قبا یکه متصف در دیو فکر و عقد قلب ایدوب سن تمام مخلوک

فی الصافه



دکل این و بگو که سوظن دیر در حرام در آن بعضی الظن انتم آیتی دلا  
 اما تمام مخلوک اویحق عقد قلبه ضروری اولور اول وقت لسانه کتور  
 انتم لازم اولماز لسانه کتور بک و اقع ایسه دخی انتم و غیبت حرام در  
**بیت شافعی** بعضی اغذار یله غیبت مجوز و مرض اولور و اما امام غزالی ذکر  
 ایتدوکی اوزره آتی در **غدر اول** تظلم و شکوی در مثلاً بر قاضی  
 ظلم و اخذ رشوته ذکر ایتیک غیبت حرام در لکن بر کس نه یظلم و حکم جور  
 ایتش اولسه اول کس نه سلطان و وزیر او کنده جالبینی اغلیوب فلان قاضی  
 بکا ظلم ایتدی دیک یا خصم من رشوت آتدی دیک غیبت حرام دکلدر  
**غدر ثانی** تغییر منکر و دفع فساد و معاونت طلب ایتکدر **مثلاً** دین  
 که فلان شویله فساد ایدر کل آتی بر طریقه دفع ایده لوم **غدر ثالث**  
 استفتا در مثلاً فلان کس بکا شویله ایلدی بونک موجب نه در دیون قوی  
 طلب ایدر **غدر رابع** مسلمان لری انک شرتدن تحذیر ایتکدر **مثلاً**  
 بر عالم بلیوب بر اهل بدعت و اوردور کلور اولوب بوسبله بعضی عوام  
 مسلمانک اول مبتدعه اعتقاد و تعظیمی احتمال اولدقن عالمه زبور فلان  
 شویله مبتدع یا فاسقدرو بکا جائزدر و بوقسمندر که بر پادشاه بر  
 غیر مستحق بر منصب و بر کاستد که اصلاح عالم و دفع فساد چون  
 اول کس نه جاهل با ظلم در اول منصبه نامتقی و اما لازم در دیک  
 غیب حرام دکل در بلکه اقامت شرح اسلام در **غدر خامس**  
 بر کس نه نک عیبتنه دلالت ایدر بقی اولوب تعریف چون اول لقبه

ذکر اولنه امانت مقصود اولیه اعرج و اعش کیم جانردر اما هما اکن  
 احراز و اجتناب کرک **ولایتنا بر و ابالاتاب** بیورلشد غیر طریق  
 تعریف ممکن اولدقجه بومقوله لقبه ذکر اولنمق کرک محمد مردان سمیع  
 ابن علیته مشهور در علیته والده سی فانی اولمغله ابن علیته دیکدن متائم  
 اولور دی حضرت شافعی آتی ذکر ایتدکه تعریفنه محتاج اولبعی  
 اسمعیل بن علیته دیمزدی اسمعیل که اکا ابن علیته دیر لردیر ایدی  
**غدر سادس** غیبت ایتدوکی کس نه فسق و ظلمی اعلان مجاهر ایدر اوله  
 خمار لر و عشار لر و اسواق و سکه بکران صباح ایلد کونکی اختیار ایدن  
 فسقه کبی حدیث شریفده کلدر که **من القاصطاب کیماء عن نفسه**  
 فلا غیبه که حضرت عمر دن مرویدر که **لیس فاجرحه مراد لر**  
 فاجردن اعلان ایلین فاجردر **حسن بصری** دن مروی در که اوج  
 طائفه یه غیبت جائزدر **برقی** سی اهل موافق بدعت مذهبنده اولن  
 رافضی و خارجی کبی **ایکینی** سی فسق اعلان ایدن فاسق و وجیحی  
 پادشاه ظالم اما غزالی ایدر بواج طائفه بر صنفده مشترکدر  
 و اول فسقلرنی کتم ایتوب بلکه انکه مدح و افتخار ایتدکلری در  
**بیان کفارت غیبت** غیبتک کفارتی توبه و ندامت من بعد ایتمکه  
 غیبت در اما غیبت ایتدوکی کس نه دن حلال لغین طلب ایتک  
 حسن بصری قنده لازم دکل استغفار کافی در اما علما قنده وارو  
 سکا ظلم ایتد غیب ایتد و لیسک عفو ایلد لیسک حقکی آتد بکا لازم



امام غزالی بوقول اصح در دیر **فقیر** ایدرین احتمال ایتد کی تقدیر چه در  
 زیاده اینچنین احتمالی اولیحتی اجمالاً احتمال اولیحتی کرک **اون التبیخ انت**  
 نیمت در که فارسیده سخن چین و ترکیده و جلیق در عظیم معصیت  
 و فاحش جرمیه در قرآن عظیمه **تمازمتا بنیم** بیور و غنی بود  
 حدیث شریفه کلندر که **لا یدخل الجنة نام** کعب روایت  
 که بنی اسرائیل خطیت شد که حضرت موسی بنجه دفعه استغفا ایدوب  
 اجابت ظاهر اولیحتی و حی نازل اولدی که اینکوزده نام دارد در  
 موسی علیه السلام مناجات ایلدی که یارب کیمدر و حی کلدی بن  
 نیمه دن قولدری نخی ایدر کن مکن میدر که بن نیمه ایلم جلدی سی توبه  
 ایلدی آنا را اجابت که تابع استغفار و انابت در ظاهر اولدی  
**بنیمت** همان لسانه مخصوص دکلدر **هر سنه که بر مسلمان**  
 اکل کشف اولم سنه دن متا لم اوله انی لفظ و عبارت و رفر و الحار  
 و باجمله بوجه من الوجوه آخره ایصال و اعلام ایدوب اول مسلمان  
 اضرار و ایلام ایدن کسنه سخن چین و نام در و بنیمت عبت  
 یا نیمت ایتد و کی کسنه به بغض عداوت و یا نیمت ایلد و کی  
 شخصه اظهار محبت و صداقت یا مجرد گفت و گوی و جست و  
 جودن تلذذ و خبت طبع و لوم سائله اتصاف در واقع اولو که  
 ادانی خبت که ایتد و کی نیمه دن کند و سی متضرر اولی متضرر  
 ایکن ینه صبر اید و مبوب اساس خشی بنیاد و کند و بنجه کسنه نک

حالتی افساد ایدر **امام** غزالی ایدر نام کسنه بر کسنه دن نیمت کز و  
 مثلاً فلان کسنی سوز سنک حقه شویله دیدی یا بویله ایلدی سنک  
 امر کی افساد یا دشمنکه محبت بنیاد **ایتمک** استر و سه سکا مقابله  
 التی سنه لازم در **او کی سی** انی تصدیق ایلیمه سن زیر نیمت ایتد  
 فسق مقرر اولدی فاسق کلامی مرد و در **یا ایها الذین آمنوا**  
 ان جاءکم فاسق بنبأ قبئینوا **ایکچی سی** ایا بند و نصیحت و نیمه دن  
 منع و نخی ایتد در زیر احق تعالی و امر بالمعروف و نه عن المنکر  
 بیور و نیمت منکر اید و کسنه منکر یو قدر **او جیحی سی** ایا بغض ایتد  
 زیر حضرت حقه مخصوصی در **در دخی سی** ایا نیمه سیده اول مسلمان  
 سوظن ایتد در زیر احق تعالی **اجتنبوا کثیر من لظن ان بعض**  
**الظن انتم** بیوردی **بشی سی** ایا سوزی قی میدر و کل میدر تفتیش  
 و تفحص اولمق کرک زیر ایتد در **حق جل و علا تجسدن نخی بیور**  
**ولا تجسوا** دیشدر **التبیخ سی** ایا نیمه سنی هیچ کسنه به حکایت ایتد  
 کرک زیر ایتد و دخی نام اولمش اولور و نهی ایتد و کسنی اشک عار در  
 نته کم شاد دیشدر **بیت** لاشنه عن خلق و ناتی منک عار علیک اذ فعلت عظیم  
 حکا دن بری سی نه برد و سستی کلوب فلان کسن سکا شویله دیدی دیو که  
 ایتدی ای برادر بنی زیارته چو قدن کلدک ایدی حالا اوج در لوب خایتله  
 کلدک **او کی سی** نیم برد و سستی بجا مخصوص ایلدک **ایکچی سی** قلم فارغ و  
 آسوده ایکن هتکه مشغول و آلوده قلدک **او جیحی سی** کند و کی نیم قنده



امین ایکن شتم ایتدک **علما** دن بری سنی بر پادشاه نیت ایتدیر  
 پادشاه عالم مذکور عتاب اید بکل انکار ایلدی **پادشاه** بکا بونی بر محمد  
 مکنه نقل ایلدی دیوچک **عالم** ایتدی یا امیر تمام معتد اولماز پادشاه  
 خوب دیر سین دیوب آندن راضی و نامة ساخت اولدی **عمر بن عبد**  
 الوهیزه بر مکنه کلوب آخری نیمه اید بکل بیوردی که استرکل بو خصوصی  
 تفتیش اید لوم کاذب چقرسک **یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق**  
**آیتنه** منظر سین صادق ایسک **هتار مشایخ بنیم** آیتنه ماصدق  
 اگر استرکل سندن عفو و اغماض اید لوم **ایتدی** یا امیر المؤمنین عفو  
 ایدل من بعد نیمه بندن صادر اولمک سین **زیاد** اعجم که بلغای عرب بندر  
 بر مکنه سلیمان بن عبد الملکه سعایت و نیت ایلدی **سلیمان** او ایلدی  
 حج اولیجی زیاد نامک یوزینه بقوب ایتد **نظم** وانت امر و اما انتمک غایا  
 محبت و اما قلت قول بلا علم **فانت من الماد الذی کا مشاء**  
 بمنزله بین الجبانه والاثم **نثر** صاحب عباد بر مکنه رقعہ سنده بر  
 یتیمک مالی اخذ ایسکه سعایت اید بکل طهر رقعہ ده بو کلمات فصاحت  
 امیر و حکمت انگیزی **یردی** که **السعایه قبیله** وان کانت صحیحہ  
**المیت** رحمہ الله **والیسیم حیرہ الله** **والمال نمرہ الله** **والساع**  
**لعه الله** بعض حکما دینکر که نیت بر قدر در که طولوز پرب شقاق  
 و سه پایه که او زرنج قیصر اوج نسنه در کذب و حد و نفاق  
**حکایت** ایدر که بر مکنه بر قول صنوب عیسی همان تو و جلیق در

دیوب بر مکنه اختیار ایدوب الوب بر قاج کوندن صکره خاتونه ایدر که افند  
 سنه ایکن سوز ناجی بر جاریه المی استر تا بن خواص نیر نجانه واقض  
 بکجه یتور کن بونغازی التندن بر قاج قل کس کتور بن اکا افسون اید  
 سکاجت و تابع **بل عبد طاع** اولسون خاتون اول سبدن که  
 حازم و کلش ماصدق کلام غلامه جازم و دید و کی نسنه ایتکه عازم  
 اولیجی **افندی** سنه ایدر که بن خاتون دن خارج میل و سنی قتل اکدم  
 یکجه او یورکی اول که حقیقت حاله واقف و شرنایه عارف **اوله**  
 خواجه ایلد ایدوب خاتون **استره** ایلد محل ذبحه قریب اولیجی فی الحال  
 صحر یوب قلقر و خاتونی بی توقف قتل ایلر **ایرته** سی قارب زن بی و  
 قتله تحمل ایتیب مردی قتل ایدر لر **ایکی** قبیلہ مخزون اولوب ایکی طرف دن  
 محاربه یه مشغول و پنج مکنه آراده مقتول **اولور بیت**

بی ادب نهانه خود را آید	بلکه آتش در همه آفاق زد
و نامک بر عقوبتی دخی بود که اکثر یا اول مکنه لر حقیقت حاله مطلع اولو	
ارالرنده عداوت مرتفع	اولوب بو خوار و خجل فکور <b>قطع</b>
میان دوتن جنگ چون آتش است	سخن خین بد نخت میرم کس است
کشند این و آن خوش و کر باره دل	وی اندر میان کور نخت خجل
<b>نیمت</b> و سعایتی و مفدر که افسادینه اصفا ایتیمک اصحاب دولت واریاب جاء و مکنه الزم لازم و اتم مهات و لوازم در زیبرا بوبابی سد و مفد و منافق کلایمین رد <b>ایتره</b> ارباب نفاق	



تکاثرت و تعالیب و سکضعتان درین تهاجم و تکالب و ایدوب بر برین  
 ذم و نفاق ایتمکله ارا لرن بغض و نفاق و دشوب خدم و چشم و اصحاب  
 و اجبابی فرق و اجزایب • اولوب بعض دولتی توار و علل ایله معتل  
 و آستان سعادت بی انتظام و مختل • اولوب بالآخره قمر دوست  
 منهدم • و بایه اقبالی منهدم • اولی لازم اولور **اون بدخی آفت**  
 یکی دیلوا و لمقدر که اکا ذواللسمین و ذوالوجهین دیرلر • مثلاً  
 یکی دشمن ارا سینه کیروب هر برینه بر در لوسو یلیوب اس عداوت  
 حکم اینکدر بعض قد نکر وایت ایدرلر • من کان له و جهان فی الدنیا  
و کان له لسان من یار یوم القیمه • و حدیث آخرد • کل من یجد  
 من شر عباده الله یوم القیمه ذوالوجهین الذی تاتی هو لای یجدین • و لای  
 یجدین • اما برکنه یکی دشمنه صداقت و زرینه معامله • و هر برینی  
 فی الجمله معامله ایله اما آخردن نقل کلام • و هیچ برینه اضرار و ایلام  
 ایلمه ذوالوجهین اولر • بلکه بودارات مقبوله و معامله معامله در  
 اکثر عقلا بواسطه به سادک • و بخلق ملک • و ظرفینک مداراسنه  
 عالم • و هر برینک عداوت و بغضدن سالم • اولورلر اگر چه یکی  
 طرفه دخی کمال صداقت میسر اولر • زیرا صدیق صدوق اولور که  
 دشمنه دشمن اولر • نته کم دیشلرد **نظم** تحت عدوی نم ترغم است  
 صدیق پس الحق عنک بغایب **نظم** کن هر کشی به کمال صداقت لازم  
 دکل اما بو قدر معامله و حسن معامله مستحب و مناسب **اون بدخی آفت**

مدح کوی لیقدر که بعض مواضعه منهدم • اما غالی ایدر مدحه آتی  
 آفت وارد • **نظم** دی مادمه ایکی سی مدمه عارض اولور **آفت اولی**  
 افراط مدح کذب مؤدی اولمقدر • فقیر ایدرین شعرا بو آفته مبتلا اولد  
 ظاهر **در شعر** در شعر قبیح و در فن او • چون اکذب اوست احسن او  
 بلکه بعض کثرت جمل و قله تقوی سببه ایله کفره دخی در تکب اولور  
 شوای عربدن مبتنی بو ورطه به جوق او غم شدر نته کم دیشلرد **نظم**  
 یتر شفقن فی فی رشقات • هن احلی من التوحید  
 شرح دیوانی متکلف جو ایلر ویر مشلر **آفت نایمه** ریادریزیرامدح  
 اینک دعوی محبت در واقع مطابق اولمچی ریای محض اولور **نظم**  
 ای آنکه لاف میزنی از دل که شفت • طوبی کد از زبان تو بادل نوا  
**آفت نایمه** بعض نسنه لرا دعا ایلمر که تحقیقی ممکن واکا اطلاع میسر  
 دکلدر و بو آفت اوصاف مطلقه ایله مدح ایتمکده اولور • مثلاً  
 زاهد دریا ولی دریا اهل ورع در دیک • زیرا حقیقت زهد و ولایت  
 و ورع برکنه ده متحقق اولد و غنه علم مشکل در • اما اوصاف  
 خاصه ده علم ممکن در • مثلاً فلانی کورد دم تهنه غازی قیلور یا صدقه  
 ویرور دبه جائز که امر مخصوص محسوس در • و بو آفتدن احتراز اچون  
 جناب رسالت بناهی بیوردی • لا ترکوا احدا وان کان ولا بد  
 فقولوا فیما احسب • لا ازکی علی الله احدا • یعنی برکنه ترکیه و مدح  
 ایتمک غایت لازم کلور • بنم ظننه بویله در حق جمل و علایه مکنه



مدح و ترکیه ایترن دیک کرک **آفت رابعه** کای بر فاسق مدح نیمکه  
 ایک فرج و سرورینه سبب و مقدر **حدیث** شریفه وارد اولمدر  
 که **ان الله یغضب ادمح الفاسق** فقیر ایدرین مادحه بر آفتی  
 دخی بود که ذلت لازم اولور مؤمنه و اجبر که کند ویی موضع ذلت  
 صقنه خصوصاً که مدح طمع دینی اچون اوله **خصوصاً** بوزمانه که جو  
 و کرم بالکلیه منعدم و مدح فصیح ایله شکفته اولوب استماع مدح  
 اینک قهر و یران کبی اساس منهدم اولمدر **امرای** زمان بر  
 شاعر کالنده قصیده کورس جان باشنه **چمچر** و بر بلوغ قطع  
 در لر نظم ایدوب صونسه اضطرار بندن اجل در لری دو کر **نظم**

قوم اذا انشد بهم فکانتا	حاولت تف الشومن انا فهم
فم فاسقینها با کبر و عنی	ذهب لذن بجاش فی کنا فهم

**مدح و عارض اولن یکی آفتک اولی** اولدر که کبر و عجب حادث اولور  
**حکایت** اولور سادات و بدن جارد و عیدی حضرت عمر مجلسه  
 کلده که بعضی حاضر لر بوکلن سید قبیله ربیعیه در دیدیلر جارد و یقین  
 کلجیک حضرت عمر دره ایله وردی یا امیر المؤمنین نه کنه ایتدم دیو  
 دید کلرین اشد کی جارد و بکا اندن نه لازم کلور دیو جیک بیوردی  
 سکا کبر و عجب کلکدن خوف ایدوب سکا بو طریقه ذلت و یردم  
**اون طقورخی آفت** اولدر که مدح استماع ایدجیک کند و ده  
 اول و صغیر تحقیقین مقرر اکیلوب طلب زیاده اچون جدو سعید

فتور و کسل کلور بو ایکی آفت سببدر که جناب رسالت پناهی حضوره  
 بر کسنه آخری مدح ایدجیک **قطع** غنق صاحبک بیوردی و حضرت  
 عمر المدح هو الذبح دیدیلر **اما** علما دن مطرف دیدی که هر کز نفسیه  
 کسند دن مدح و ثنا اشدنم الا نفسیک ذلت و حقارتی زیاده اولد  
 زیاده بن ابی حکم دیش که بر احد مدح و ثنائین اشدنک اولماز الا اکا  
 شیطان ظاهر اولور اما مؤمن اولن تدارک ایدر عبدالله المبارک  
 حضرت نوری دیر ایدی که بو ایکی کلام مقدر **مطرف** بیورد و غنی قلوب  
 خواص در **زیاد** دید و کی قلوب عوام در **فقیر** ایدرین بو سببدر که  
 در تی لره سالک و اقع صالحه و کشف و کرامات عرض ایلمسه نفی و سلب  
 ایدوب بو ادانی مقامات و اسافل کرامات در دیدیلر و مرید  
 آفرین و زه دیر که نفس قوی و لریه اولیه **بر** دید حکایت ایدر که  
 بر واقعه کور و ب پیرمه عرض ایلدم ثنا بیور و ب دعا ایلک **فقیر**  
 زانوسه تبقیل ایلدم فی الحال واقعه کور دم بر کبره سیاه بنم  
 زانوسه متس و تبقیل ایدی **پس** مدح استماع ایدن کسند غایت  
 تیقط و احتراز اوزرینه اولمق کرک و نفسنه نظر سوی تجدید ایلک  
 کرک که عجب و کبردن خلاص و فتور عمل و تقصیر و کسندن نجات بول  
**اچون** بعضی علما اصلا مدح استماع ایتمزلر **ایند** در فی خط حاله و  
 دقائق عجب و ریا و آفات اعمالرینه ناظر اولوب اگر بو مادح سنه  
 حقیقه اوزره بلیدی مدح ایلک دکل بندن کوریران اولیکه **قطع**



تخصم چشم عالمان خوب منظر است  
 طافوس را بنفش و نگار هست خلق  
 و زینت باطن سر خجالت فتاد پیش  
 تحسین کند و او خجل از بانی شرف

**بکر مبینی آفت** کلامه واقع اولان دقایق خطا و خلل در که آندن حرار  
 متعذر یا متعذر اینگون من کثر کلامه کثر زنده خصوصاً که کلام اصول  
 دین و توحید و ذات و صفات حی مجیده متعلق اوله  
 و خصوصاً که تکلم عالم بل سقام اولیه **نکته** کم زمانه ده مشاهده ایده  
 احادیث و مواعظ دن برایکی ورق کورن کرسی لره چقوب عوام  
 و عطف و تذکر و قرآن مجیدی زعمی اوزر نقل و تفسیر ایدر **و تر**  
 شیخه برایکی کون خدمت توبه ایدن اتی حقایق و معارف سویلمکه  
 بشر اتی لره بومقوله کلام محض خطایا و آثام **در بیت**

ای بسا چیز میشود صادر  
 که شود جا بل اندران کافر

**آثم** غالی ایدر که علم و فصاحت و بیان و بلاغت قادر اولینلرک  
 کلام نرین سهو و زلل و خبط و خلل جوق اولور لکن حق جل و علا  
 جمللری عذری ایله عفو بنورور **نکته** کم حدیث شریفه وارد اولمشر  
 که برکنه ماشاء الله و شئت دیسون و لکن ماشاء الله ثم شئت  
 دیسون کند و نک مشیتنی تم ایله که تأخیر و تراخی ایچون موضوعدر  
 ادا ایتمکده عید عید و تینه اعتراف و تذلل و تضرع که لازم بنده در  
 اتصاف بولنور اولکی داده تو تم تسادی و اشتراک که مفضی  
 شقاوت و هلاک در **نکته** ایچله منقلم و لغین آندن نی و نانی ایله

اولوندی و شهور در که برکنه حضرت رسالت پناه حضورن  
 من طبع الله و رسوله فقد رشد و من یعصیهما فقد غوی **و بوکل صیغه**  
 اشتراکله و من یعصیهما دید و کین منافی ادب عبودیت کور و ب بن  
 الخطیب انت قل و من یعصیه **و رسوله** بیوردیلر **و دخی** بیورمشر  
 سزدن بریکوز عبدتم و اتمم دیسون جمله کوز حقا عیدی و امامی  
 لکن غلام و قنایم و جاریه و قنایم دیسون **و دخی** حدیث شریفه  
 کلمشر که **لا تقولوا للمناقی یا سیدنا فان لکن سیدکم فقد اخطم**  
**برکم** **بص** کوهیه الفاظ تعظیمه خطاب محترم و مخطور در **خ** بعض  
 فتاوی حقیقه ده مذکور در بر مجوسی یه یا خرشنه دیه کافر اولور  
 خرشنه استاد دیک اولور **بص** زمانه مرده بکودیلره خواجه فلان یک  
 خط لوذر **سکام** حقنده دخی علما دیدی لر ابتدا انکر سلام ویرلیه آلمر  
 سکام ویر **جوابنده** و علیکم دینله ارتوق نسنه زیاده اولنیه لکن  
 ذقی قشند بر مؤمنک حاجتی اولسه ابتدا سلام ایتمکه رخصت وارد در  
 و بعض الفاظ که فقها انی کوردیشلر در بنایت اقرار واجب در زمانه  
 ارسال لسان و اطلاق عنان سخن قشیش **و** اولمشر **بعض** محلیطه  
 کوبلیق و اضحاک یاران قصید ایلیوب کلمات کوفیه لطیفه دیو سویلر  
 بعض آنی استماع ابد و یضحک و تحقیقه ایلمر نعوذ بالله ایکی سی دیندن  
 بیگانه و ضلالت شمعونه پروانه اولور لر **بعض** جمله جمل بسی ایله  
 کلمه کوی اجرا ایدر لر علما جمل عذر و کلدردیشلر در **و** بیج بابنده



مبالغه را ایدر لر اگر او یله د کلسه کا ذبانه اولین دیر لر و بعضی  
 آخره بواشی تیز سک کا فراول دیر لر و بعضی الله تعالی علم در که بدن  
 بو فعل صادر اولمشدر دیر با آنکه صادر اولمشدر عوام حقه بوسوز  
 کفر در دیشکر بوجله آفات و عیالک و بلیات و معاطب در که  
 سازدن صادر و صاحبی یاقش باکا فرولور حدیث شریفه و  
 اولمشدر ان الرجل یتکلم بالکلمه لیضحک اصحابه و لایبالی بها و انه  
یقنع نفسه فی مهواه جہنم سبعین حریفا یعنی برکنه بوسوز سویلر  
 حریرکری کوشدر که چون و اول سوز آنک قنده جزئی در هیچ آندن  
 قمرز اما بلز که اول بوسوز سبب ایلد جہنم اچنه دو شریش بل و  
 کله کفوک بر مشکلی دخی بودر که جرد اجرای کله شها دله کیر و اسلامه کله  
 بلکه اول سوزدن بعینه توبه اینک بزم علامه قنده لازم در پس پنجه  
 مکنه کله کفی سویلر و اوند و ر خاطرینه کله که توبه ایلیمه نعوذ بالله  
 تعا شقاوت ابدی ده قلمق کورینور بوشکلک جاره سی اولدر که هر  
 صباح و مسا بود عایی اوقیه که اللهم انی اعوذ بک من ان شرک یک شیا  
و اما اعلم و استعولک لا اعلم علامه دیشکر که بود عایی او قوتی مایه  
 کفر کله سی سانه جاری اولدی ایه انی جو ایدر و توبه و استغفار  
 اولور و مستعبد کله کفون قی قیل و علال انی خطو ایلر کرمی بر  
آفت عوامک د قایق علوم و تشابهات قرآن و ستر قضا و قدر و  
 مشکلات اسرار حکمت و شریعتدن سوال ایتیه سی در انلره لازم اولن

فوق

ایمان و عمل سعی و اجتهاد در لکن نفوس آماره نک عادتی بودر که کند  
 نافع اولن تلخ و نفیقل و مایع و فضول اولن شیرین و خفیف کلور  
 و عوام بو مقوله علومه خوش ایتیکدن سرور اولور زیرا شیطان  
 اکا تحیل و تسویل ایلر که سندخی علم و اهل فضلدن کن بعضی مصطلح  
 اهل سعی بلد و کل ضرر و پر فر خلاصه علوم و نفا و معارف  
 بونلر در سن انلری علم ظاهر دن یک بلورین خصوصاً که بعضی  
 صوفیه ایلد مصالح اولوب منطق الطیر عطار و کلشن راز و زده  
 عین القضا و همدانی دن برایکی بیت او قوشن ایه خود نکته دان  
 عارف و حقایق شناس عین و علمای شریعت ظاهرین تحقیق  
 اولور و بعضی علومدن دخی مسائل تاریکی کتا بلردن یا بعضی ناس  
 افوا هندن تلقف ایدوب آنکه بعضی دانشمند لوی امتحان ایتدکر  
 کند و حفظ ایتد و کی جوابی مطابق تقویر ایلر نه جملد حکم ایدر و  
 زمانه و زده بلیه عامه که بو مقوله اهل فضول و داعیه ضلالت  
 اوللره عارض اولور شبهه قضا و قدر در که بعضی فسقه فسق و  
 فجوره انهاک مقتضای جبلت ناپاک لری اولوب زو اوجو شرعیه  
 ملاحظه و امر موعونی و نهی منکر ایدن مؤمنکر کوم و تقوین استماع  
 ایدر یک شیاطین جن و ابلیس در و نلرندن القا و تحیل و  
 شیاطین انس پریلیس بیر و نلرندن اضلال و تسویل ایدر  
 که سنگ فسق و فجور ایدر چکک علم الهی از لیده مقدر و لوح



مخفوظه که جمیع حوادث و کوائف جامع در سطره علم الهی تغیر حال  
 و لوح محفوظه مسطور اولن مجاور ملق متمنع در پسین مجبور محض  
 و مضطر صرفین مجبور محضک تعذیبی و مضطر که عقوبتی عادل  
 حقیقی یکصد و ظلم و جور آذن محال در ممکن دکلدر **نظم** که عمر خیام  
 منسوب رباعی ده مذکور در که **رباعیه** من می خورم و هر که چو من اهل بود  
 می خوردن من بنزد او کھل بود **||** می خوردن من حق بازل میبرد **||**  
 که می خورم علم خدا چهل بود **نظم** بوشه ایله جبر محضه قابل و قتلزنده  
 شرایع و دعوات انبیا که وعد و وعید و ثواب و جزای اعمال صالحه و  
 و عقاب و نکال اعمال فاسده مشتمل و مبنی در فاسد و بطل اولوب **نظم**  
 جبر اولن ابیات شعری تمثیل ایدر لر **حافظک بو تیلری نظم**  
 در کوی نیکبانی مارا گذرند اند **||** که تو نمی پسندی تغیر کن فضا را **||**  
 حافظ بخود بنوشید این خرقه را **||** ای شیخ پاک دامن معذور دارا را **||**  
 و بویستی کی **بیت** بروای ناصح و بر در دستان خرده گیر  
 کار فرمای قدر می کنی این من حکیم **نظم** و انک امثالی انشا اید و ب  
 ضعیفای ناسک دخی عتایدین افساد ایگه توصل ایدر لر **بوقیر علم**  
 معرفتدن خالی بر میر فضول کوبله اجتماع **||** و انک کلامی بر شام  
 رمضانده استماع **||** واقع اولد قدده بعضی مشکلاتم وار خد منگوزده **||**  
 حل نمائیدرین دیدی **||** فقیر دخی مسائل صیام **||** و تراویح و قیام **||**  
 بعضی **نظم** بر صورتی تجمل اید و ب تمام انشراح صدر یله بیورک دیدم

بشدی ستر قضا و قدر دن سوال **||** و شبهه سابقه ایله ایراد اشکال  
 ایددی **||** فقیر ایتدم اولاقضا و قدر دن بحث و جدال منی **||** زیرا  
 ستر قدر مقدمات دقیقه یی منی **||** در **پس** مؤمن صحیح **||** و بنده صریح  
 لازم اولدر که فرمان پادشاه مطلق بر بنیه کتور یکا چون قبول و امتثال  
 و مسارعت و استیجال **||** ایدوب بهانه و تعلل اشکنده او تور میه **||**  
 و چون و چرا **||** ولم ولا **||** دن دم اور میه **||** مثلاً سنکه پادشاه جهان ملک  
 خدیم و چشم و انصار و اتباع عذدن **||** پس عالا سکا درگاه سعادت  
 دستکا بندن بر فرمان وارد اوله **||** همان اطاعت مبادرت **||**  
 امثال مسارعت **||** ایدر می پس یوخه بو فرمان پنچون بویله کلد  
 و بنم امثال قدر تم نه جھندن در دیو بختی بشلرین **||** اگر شوق ثانی  
 کیدر سکا اولاما رتدن موول **||** نایب عفو بانه مقید و مغلول  
 اولور سین چون پادشاه مجازی بی اشتباه که **مطهر بیت**  
 بر غیر او اضافت شاهی بود چنانکه **||** بر یکد و جوب پاره شطرنج بود شام  
 در بومرتبه ده پس پادشاه حقیقی که **نظم** برو حدتش صحیفه لاریب جتست  
 اینک نوشته از سنده الله بر آن گواه **نظم** در کابنه بجان جوی و نافرمان  
 اولن نه مرتبه مستحق عذاب و مستوجب خذلان اولد **||** روایت اولور که  
 بر کمنه عمر بن عبدالعزیز حضرت ستر قضا و قدر دن سوال ایدیکل بیور  
 ان الله تعالی **||** لا یطالب عما قضا و قدر **||** و انما یطالب بانهای و امر  
 نایب معلوم اولسون که علم الهی ازلی عبدک قدرتی ایجاد فعل یا



اعدام طرفه متعلق اوله جفته متعلق اولمشد که تقدیر آندن عبارتند و  
 لوح محفوظه تسلط اکارا اشارت در فعل عبدالاضطاری و عبد فعلنده  
 مجبور و مضطر اولمق لازم کلمه زیرا بالبدیه معلوم و نسک و شبهه  
 معدوم در که فعل عبدالاضطاری با ربکی و تبرید با ربکی اضطاری دکلدر  
 و اختیار یله اولن حرکت بدنله رعشه رضی پس ایله اولن حرکت بدن  
 باینده فرق ظاهر و اید و کنه عقلا دکل صبیان و مجانبین ذخی خرم ایله  
 و علم ازلی احد طرفینه متعلق اولدوغی عبدالاختیار یله اول طرفی ایقاع  
 ایتدوکی اجلدندر عبدک اول طرفی ایقاع ایتدوکی علم الهی اول جانبیه متعلق  
 اولدوغی چون دکلدر زیرا علم معلومه تا بعدر معلوم علم تابع دکلدر  
 نقاش دیوارده صورت فرسی بود وجهه نقش ایتدوکی نفس لامر و خارجده  
 فرس اول صورت اولدوغندن در نه آنکه فرس خارج اول صورت  
 اوزره اولدوغی صحیفه دیوارده بوجه اوزره نقش اولدوغندن  
 اوله حاشا و کلا کذا علم ازلی فعلک بر طرفه متعلق اولدوغی مکلف  
 اول جانبی اختیار یله ایقاع ایدوکلندن او ترودر نه آنکه مکلف اول  
 جانبی اختیار یله ایقاع ایتدوکی علم ازلی اول جانبیه متعلق اولدوغندن اوله  
 پس علم الهی عصبیه علت ایتدوکی کمال جمل و نقصان جبلتدن ناشی در نه  
 کم رباعی خیام جوابده خواجه نصیر منسوب رباعیده ذکر اولمشد **رباعیه**

این نکته نگویید آنکه اهل بود

نزد عقلا ز غایت جمل بود

افقی که کنه بنزد من سهل بود

علم ازلی علت عصبان کرد

چون جواب شبهه بواستوب اوزره توضیح و مذهب حق بوبیان  
 روشنه تصحیح اولکد میر بوالفضل خواه و نا خواه صامت اولوب  
 کلام بی انتظامندن سکت اولکد معلوم اوله که بو ذکر ایتدوکلور تئور  
 علماء شریعت و ائمه امت در اما مشایخ متصوفه و حکماء متاهله  
 بو مقامده بر تئور دخی ایتدیلر آخی دخی ذکر و بیان ایدوکلوم که کتاب مطاع  
 قلندر جوانب مقامه بعون الله الملك العلام اطلاع تمام تحصیل ایدو  
 شهاب شلوک ظلامندن نجات بولدر اولام معلوم اولسون که حکما  
 کتب حکمتده تئور ایلدیلر که هر فعل اختیاری که فاعلندن صادر اولور  
 البته مبادی مترتبه سی اولمق کرک که صادر اوله و اول مبادی اکثر  
 حکما قشده درت در و حکیم اشراق شهاب الدین سهرورد قشده  
 اوج در اول علم یعنی اول صادر اوله حق فعل نه نشنه در بوجه تصور  
 اولمق کرک و دخی اول فعلک فائده سی وارید و غنه تصدیق ایتدو  
 کرک کرک تصور مطابق و تصدیق یقینی علمی کرک تصور غیر مطابق  
 و تصدیق تحسینی و جملی اولسون **ایکینجی** سی شوق و میل در جانب فعله که  
 علم و تصور مذکور دن ناشی اولور بوشوق و میل علم غیر ایدوکی و  
 فعل اختیاری بک مبادی سندن ایدوکی بالوجدان الضروری معلوم  
 بنجه کسسه بر فعلی تصور و فائده سسه تصدیق ایله اما فعل جانبیه شوق  
 و میل واقع اولمسوب اول فعل وجوده کلمه **اوچونجی** سی اجماع و غم در  
 یعنی فعلک ایجاد ی جانبیه رأیی جمع و غیری مقرر اولمقدر و بونک



مبادی اولد و غنه دلیل اولدر که پنجه کسبه بر فعلی تصور و فائده سنه  
تصدیق و انکایجاد ی جانبته شوق و میلی دخی اولور لکن بر سنه  
مانع اولوب شوقی باقی ایکن فراغت ایدر **پس** شوقدن صکره بر  
اجاع و غم دخی لازم ایش **اما** حکیم اشراق ایدر بواجاع و غم  
دیدگوز لازم در ولی بویه شوکت تا کدی و غلبه سی در بوسبب آخر  
دکدر بونزاع نزاع لفظی به قریب **در دخی** سی تحریک عضلات و  
اعصاب در بونک لزومی دلیل محتاج دکدر **پس** فعل اختیار  
اولدر که **اولا** تصور جوئی و فایده سنه تصدیق اولوب بو علمدن  
شوق و میل حاصل و اول شوق و میل غنیمت و تنبه سنه و اصل اولو  
آذن تحریک عضلات و اعصاب ایل اول فعل خیر وجوده اخراج و ابد  
اولمش اوله **و** هر فعل که بوا سلوب و زره اعنی یا سابقا اصلا علم اکا  
متعلق اولیه یا معلوم ایش شوق و ارادت اولعله اولیه اول فعل اضطرار  
حوکات جمادات کی که اصلا علمه مسوق دکدر و حوکه ارتعاش یه  
کی که رضا تصور دخی اولن شوق و ارادت بسی ایل و واقع اولمش  
دکدر **چون** فعل اختیاری مبادی مذکوره یه موقوف انکر منمتمنع  
انکر یه وجودی واجب در و بومبادی اولی که علم و ثانی سی که شوق  
و میل در اختیاری دکدر **بلکه** بر فعله شعور و تصور و فائده سنه  
تصدیق ایتکه کسب اختیار اولمازه و آندن محصله میل و شک دخی  
نزدک عیدک صنعی و اختیاری ایل دکدر و مبدلن صکره ارادت که

احد طرفینی ترجیح در اولدافی حکما و متصوفه قنده بلامرغ ممکن دکدر  
و آندن صکره تحریک عضو خود ضروری در **پس** فعل اختیاری بالحقیقه بسیار  
موجبه و مباد غیر اختیاریه مستند در **اگر** دیگرک بو تقدیر چه فعل نیم  
اختیاری اولور جواب پرورز که اختیار بوا سلوب و زره واقع اولن  
**پس** فعل اختیاری و لکن اختیار اختیاری دکدر **نته** کم دیشکدر **قطع**

اگر چه از خیر فعل او دور است	اندر ان اختیار مجبور است
اگر چه بی اختیار کارش نیست	اختیار اندر اختیارش نیست

**اگر** دیگر سک که چون عبدا مور اختیار منمضطر و مجبور اوله **پس**  
بوا اختیار حقیقته جبر محضه راجع و اختیار محضه مبتنی اولن امر و کسبه  
مانع در و مجبور محضه امر و نهی عقلا نامتجس و شرعا غیر واقع در  
بنا ایدر ز که مباح متصوفه بوا نکال صعبه بویه جواب و پر دیگر که  
مؤمن مطیع ک قبله حق جل و علا فعل خیر و ایجاد امر جانبته علم و  
پر دکه نصکره شوق و ارادت بر قدی که خیری تحصیل و امر امتثال  
ایلدی و کافر و فاسق ک قبله بوشوقی و ارادتی بر قدی لابد  
تحصیل خیر و امتثال امر ایلدی **زیرا** اولکنک ما بهیتنک مقتضاست  
بوا ایدی و استعدادی کایلدی **و** ثانی نکه مقتضای هیئت  
و موجب استعداد بوا ایدی و ماهیات غیر محول و استعداد آخر مخلوقد

هر چه ظاهر جمله اعیانست	سر بر مقتضای ایشانست <b>لحم</b>
مقتضای سنه ذات اول علام	و بر سه حکمه اولیه نظام



اول بسبب نذر که روز محشر و فردای قیامت سر قدر جمله عالم و عاقی و مطیع و عاصی و نکره ظاهر و مکشوف و یلجی اشتیاق جمله کند و لرزنی لوم و ملامت و سوء فعلی و نیه اظهار ندامت آیند  
ظلمنا انفسنا اما کما غلطین دیده لر و هیچ کافر و عاصی دنیا ده بزم صوچو مزه ایدی چونکه تقدیر ایتشدک تقدیر که تغییر قابل دکل بزه عقا و عذاب ایتک زوا دکلدر دیمیه لر چون بو ستر معلوم اولد که فعل اختیاریده حقیقت اختیار اختیاری دکل و آنک حقیقت اضطرار راجع و انسان تعالیب ست و چو کان تقدیرده کوی و ش کرداند نظم

اگر چه قور اختیار ماموری	ایک در اختیار مجبور
--------------------------	---------------------

پس مؤمنه لازم در که هر آن و هر ساعت کند و حول و قوتین استقامت و نفی ایدوب جمله حول و قوتی حق جل و علایه حصر ایلیه قطع

بین درین کارگاه و تم و خیال	خوش را در محار افعال
قابلی را اختیار خود عار	کشته افعال حق بر و عار

و لسان حال و قالی الیه اللهم لا تکلف الی نفس طرقة عین ولا اقل من دیک دیوب حق جل و علایه دن توفیق و امداد طاعت و غیره تضرع و خدا نادن که عدم توفیق و عیندی کند و حول و قوت موهوبه تفویض ایتکدر تعوذ ایلیه طاعت صادر اولسه یارب محض استک امداد و توفیق قدر دیوشکر و ثنا ایدوب ثنا و تطلب فرید ایلیه قطع

اگر باشد کلید کنج فرید	کنج خواهی مده ز دست کلید
------------------------	--------------------------

اذا من الشکر عم آلاؤه ومن الشکر دآم نعمآؤه

اگر محصیت صادر اولد حمد و خدول کی شک تقدیرک بویله پیش نیم نه گنام وارو منسوب

جرم و عصیان بسو خوش افکن	سر شرمندگی پیش افکن
معذرت پشینه کیرد استغفار	عجز و فقر و شکست پیش آر
که ای خدا بند کنه کارم	نزد خود کوشها کنه دارم
نیست غیر از تو عذر خواه تو کس	عذر من عفو کو کاه تو بس

بلکه کند و نفس شومندن بلوب عبادتن تقصیر یله معیوب و تقصیرین نفس تار نه منسوب قله ادب عیودیت بودر نه کم لسان غیب حافظ شیرازی دیشدر نظم کناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو بر طریق ادب باش و کو کنه نیست نثر بعض اهل عرفان بویشر کرد که

ان الامر ذم و حمد فکونوا و قایته فی الذم واجعلوا و قایکم فی المدح مکونوا ادباء عالمین یعنی عبد مکلفک عالی ایکی دن خالی دکلدر یا خیر و طاعته منظر اولوب مستوجب مدح و تحسین اولد یا شر و معصیه مصدر اولوب مستحق ذم و نفیرین اولد پس ادب که لایق بر ارب اولدر که مصدر معاصی و شر اولد حق جل و علایه و قایه یعنی سپر اولوب حق جل و علایه جانینه تیر ذم و ملامت تمغه مانع اولوب جمله لوم و ملامت کند و بر ایقاع و توقع و ندامت نفس تقصیر منسوب راجع

اگر چه در کیش صاحب توبه	آن تقاضا همی کند توحید
که همه فعلها چه زشت و چه خوب	بی و سایه یلجی بود منسوب



لیک از اینجا که شیوه او است | نسبت فعل شریقی عجب است

و اگر فضل و توفیق حق جل جلاله بسی اید مظهر طاعات و حسنات اولدی  
ایسه بود دفعه حق جل و علای نفی و قایه و سپر اید و بجمیع مدح و ستایش  
اول جانب فیض آیه حصر و اسناد اید و بجمعی استحقاق مدح و ثن و ثن و ثن  
و ابعاد ایلیه که ادب عبودیتک متحلی و عجب و رعوتدن متحلی اول  
جمله انبیاء و اصفیاء که پیشگاه قبول و اصطفا ده و مقرب در بحولیه  
متحلی و بوا دبله مؤید در نته کم سرور بارگاه اجتناب حضرت محمد مصطفی  
علیه الصلوٰۃ و السلام و التمام لافنی بیور و رک ادب ربی فاحسن  
نایدی و بوا دبله ندر که حق جلیل حکم تنزیل ده ابرهیم خلیل دن  
حکایت بیور و رک الذی خلقنی فهو یهدین و الذی هو بطعنی و یقین  
و اذا مرضت فهو یشفین و الذی یمیتنی فهو یحیین و الذی اطعمنی  
یفقرنی یمیتنی یوم الدین زیرا و الدی مرضنی و یشفین دیدی  
ستم و عرض که ظاهر اثر و الم در حق مضاف ایتوب نفسنه اضافله  
که مظهر شش در اکفا اید سنبابی که خیر و نعم در جمله حق جل و علایه  
اسناد اید و فایکته فایکته ام الکتاب و خیر الخطاب در  
بوا دبله رعایتنه اشارت واقع اولمش در که صراط الدین نعمت  
علیم غیر المعصوب علیهم و لا الضالین بیور بلبوب اهل سعادت و  
مرابه اولن انعامی حق جل و علایه نسبت صریح اولنوب نعمت علیهم  
بیور لدی اهل شقاوت و جلالت اولن غضب و اضلال حق جل و علایه

نسبت اولنوب غیر الدین غضب علیهم و لا امن ضللتهم دینک  
سبحان الله ما کثر لطایف کلام الله و جمله اشارات لطیفه  
و نکات شریفه دن غرض بیان اداب و تادیب و تهذیب  
اولی الالباب در بوسبید ندر که بعضی کل را با طریقت بیور و دیگر که  
التصوف ادب کلمه نظم اذ بوا النفس ایتها الالهی طرق العشق کلمات ادا

بایه دولت ابد ادب است | بایه رفعت خود ادب است

پس بو تفصیل و تطوید ن حال اولدی که اهل جزئی جزئی و بی خبر  
طریقه سینه سلوک و سیر اید و ببطانک نه صوبی و ارچون لغنی و طرد  
مقدر و ترک طاعات و کسب تیات اید نه نه محل کرم در چون  
عباد خیر و شر علم ازلی ده ثابت و مقور و لوح محفوظ ده که علم  
شامل مبادی عالیه یا شار تدر یا ظاهر اخبار ده و ارد اولد و  
کبی بر لوح عظیم که جمله حوادث و کونیه ترقیم اولمش اوله آذن  
عبار تدر مکتوب و مسطر در دیوب بو کلامی ترک طاعت و کسب  
معصیت سبب و معذرت ایلمین یخد و مخدول در و اگر معتقد  
ضلال اولنوب محض غرض فایق و درک حقایق دعوا بین اید و  
تقوة و تکلم ایدر و تکب بالایع و صاحب بدعت و فضل در  
اکرنا کاه شب شبهه به دوشمش و نقبه خاطرینه زینور خواطر اویش  
ایسه ذکر ایتد و مکتوز جوابشانی و خطاب وافی اید قناعت  
و ادراک اید و کی برده اطاعت و دفع شبهه و رفع غشا



ایلسون و آتیه الهادی چون آفات لسان بود که در کربان  
اولندی بود مقدار یله اکتفا و اختتام و بر دخی آفات لسان  
احتراز اید و ب ختم کلام ایده لوم **ذکر ذیل صلف** تصلف  
او کونک و کند و ده اولین فضایی و اراد عاید و ب دائرة حدندن  
بلند و مرتبه بین استحقاقندن زیاده ارجمند طوتمقدر **صلف**  
حقیقته عجله کند بدن مرکب در و نیاجی و فروعی دایما مراتب عالیه  
ادعا و ارباب فضایله تحقیر و اردرا و رعایت حقوق اخوانده  
تعصیر و نفسی تعظیم و غیره تحقیر در چون عجب و کذبک علایجی توفیر  
و تحقیر اولندی علاج صلف نکردن معلوم اولور **ذکر ذیل صلف**  
**مخل و خست** بخل خلق مذموم و ضد سخا و مغفله ذیل غفلت عظمی اید و  
معلوم در و لسان شرعده دخی ذم بخل و مدح سخا جوقی واقع اولور  
و من یوق شیخ نفه فاولک هم المغفلون شیخ بخل غلیظ در  
و لا تحسبن الذین یجملون با آنا هم الله من فضله هو خیر الهم بل هو شر الهم  
سیطوقون با مخلو ابه و حدیث شریفه وارد اولور که **لا یدخل**  
**الجنة بخل** و دخی بیور شد که ثلث مهلکات شیخ مطاع و  
هوی متبع و **احباب المرانف** یعنی اوج خلق وارد در که هر بر  
صاحبی هلاک اید بی در برین بخل شدید که نفس کا اطاعت اید و  
قلب و روح حکمی جاری و لمش اوله ایکنی سی یوایع باطله میل در که  
نفس کا تابع و لمش اوله او چینی کشی کند و نفسنه و کما لانه عجب

۱۷۴  
ایتمکدر و این عبادت در روایت اولور که حق جل و علا جنت عده  
خلق ایتد کننده مرا یلدی که تزیین ایله پس بیوردی که الهادی که اطهار  
ایت جنت دخی نور سبیل و عین کافور و شیمی جوی اید و نهر خمر و  
عل و لبن متفر اولدی پس بیوردی که سریر لروکی و کرسی لروکی  
و نخله لروکی و عله لروکی و حوری لروکی اطهار ایت پس حق نظر اید و  
بیوردی که تکلم ایله جنت کلام نصیحله طوبی لمن دخلی دید  
حق جل و علا بیوردی عزت و جلال حق چون سنده بخیل کسکه ساکن تیرین  
اگر ذم بخل و مدح سخا و وارد اولن آثار و اخبار و جامع و شعار  
ایراد اولنه تطویل حدندن بیرون اولور پس انکوردن فراغت اید و  
بخیل مذموم نه دانی بیان اید و ب طریق علایج عیان ایده لوم  
مخلک تعریفنده چوقی کلمات ایتلر لکن اصح اقوال بودر که بخل شرعا  
واجب یا مروت یوزندن مناسب اولنی قادر اولوب ایتمکدر  
مثلا بر کسکه شرعا واجب اولن زکوئی و یرسه بخیلدر شرعا و جین  
و یرسه اما مروت طریقه لازم اولنی ترک ایلسه مثلا مال موفور و  
نعمت عظمی به قادر اولوب اقارب و جیرانندن فتوی صلی اولوب  
فرق نشده افلاکله معاش اید و ب یوانلره فواضل نعمتندن بر  
جبه و یرسه اگر چه زکات شرعی پس و یرورسه دخی بوکسکه بخل  
تختنده داخل و و عید بخل کا واصل و متواصل در و واجب مروت  
اختلاف اشخاص و ازمان و حالانکه مختلف در مثلا فقره بر خوی

بخل و سخا و عبادت و غیره  
در این کتاب مذکور است  
و اینها از جمله احکام  
شرعی است که باید  
در این کتاب رعایت  
گردد



نسبه اماک اینک مروت مانع اولم اما غنی به مافدر مشغولی

بقسطار ز بخش کردن زنج	نه چندان که دیناری اردست رنج
برد هر کسی باد در خور و زور	اگر است بای میخ پیش مور

ضمیمه فکرم مضایقه و تدقیق اینک مروت دکلدر معامله و مبارزه  
تدقیق مروت منافی دکلدر مکر حد و بیرون اوله و بیع و  
شراوه دخی منکافض المقده واضحیه المقده تدقیق اینک مانع  
مروت در و با بیکله مروت تک بر خد معنی یوقدره و لکن ذوق  
سليم و عقل صحیح معلوم اولور که نه مرتبه مانع مروت در و نه مرتبه  
دکلدر پس برکنه زکاته موقوفه و برسه یا مالک اوسطند  
و برمیوب ادنی سندن و برسه اقیح بخله بخل در انگری ایت  
ولکن محل و مناسب اولن برده مروت ایله بنه بخل در اما اوکی  
ادنی در اتی دخی ایله بخلدن خلاص اولوب و من یوق شیخ  
درجه سنگ ابتداسی کا حاصل و اینار و بذل و سخای نفس مقامک  
اولنه و اصل اولور و لکن مراتب سخا و اینار متفاوت در  
واسعیا و کرام مقامات احسان و انعامه نیجه طبقه در بیت

ولم ارامثال الرجال تفاوتت	لدى المجد حتى عد الف بواحد
---------------------------	----------------------------

اینار کا دیرلر که کند و به لازم ایکن صبر ایدوب آخوه ویره نته کم  
قرآن عظیمه بیور که و یونزون علی انفسهم و لو کان بهم  
خصالته و اینار متحمل و متصبر و اصلا نادم و متفکر

اولیندره مقام عالی در اما اینار دن صبر ایدوب بیوب نام  
اولم اجمالی اولیجی ترکی اولی در لا صدقه الاعن طهر غنی  
بیور لدوغی بوندره کوره در بیان اسباب بخل خواجه نصیر ایدر  
تا مثل اولنه سبب بخل اوج نسبه در یا خوف فقر و احتیاج یا غلو  
حب مال یا شرارت نفس سی ایله غیره و صولن اینک در امام عمر  
ایدر سبب حب مال ایکی نسبه در برسی حبشتمیات که طول امل ایله  
مقرون اوله مثلا برکنه کند و به طول عمر تقدیر ایدوب مدت  
عمره مشتهیات دن تلذذ و مستحسان دن تمتع اینک استیو جک لابد مال که  
مشتهیاتک و صولنه سبب و آرزوی نفس اولن مستحسانک حصوله علت  
محبت اینک لازم اولور نته کم دیشلرد نظم ای از تویی که جامع اللذاتی  
محبوب حقایق بهمه اوقاتی بی شک تو خدانه و لیکن خدا کشف کرد قاضی حاجت  
اما طول امل اولیه مثلا یارین برکون موت اغلب و سفر آخرت  
تتمیده کلمح البصر و هو اقرب اولسه مال که مفارقتی لازم در اولقدر  
محبت اینک بعضی کنه لر اولادیک بقایین دخی کند و بقایمی کنه  
حب مال سبب حرص و دغاره علت علور ایکن چون جناب رسالت بنابه بیور  
که اولدر بخله محبت یعنی ولد بخل بخل و خوف فقر در ایکنی سی عین  
مال محبت اینک در نته کم بعضی کنه نک مال موفور و خوان مکنوری  
اولقدر اولور که موافق دن زیاده عمری اولوب هرکون اینه و کی انفاق  
و خیرک اضعاف مضاعفه سین ایله نقصان ظاهر اولم و بعضی



ائامک و عمارتیدن ربع و ادرار مرتب دخی کلورکن و اصلا فقر و  
 احتیاج احتمالی یوکلن ینه عین ماله محبت و نفس دینار و در عین عشق  
 و مودت و ایدوب نه زکاة واجبیدن برجته و نه صدقه مندوبه  
 بر نفس و پرور و بلکه کند و حقنده اقل قلیلله اقتضار و مان و جین  
 ایلد اکتفا ایدوب ایموآلنی تحت الارض زمین ایلر بعضی مؤنکه ضایع  
 اولمسی اختیار و بعضی موآرت مبعوضه انتقال ایتیه سیله کاه ناله  
 و لسوز کاه آه جان و کار ایدر و بومقوله اشخاص روز کار ده  
 بی نهایت بولنور و هر برینک نوادر اخبار و احوالی مجال نقل و  
 حکایت اولنور ایدر آدمال و بیان حال ایتکه احتیاج یو قدر  
 و بوضع بغایت عیسر العلاج در خصوصه که زمان شیب بکرسند  
 دخی اوله بومکنه اکا بکزر که برکس بر محبوبه عاشق اولوب رسول  
 موصله دخی محبت ایدوب کیدر که محبوبی اویندوب رسول محبتنه  
 مبتلا اوله زیرا بی شبهه اصل محبوب شتهیات نفس در اتمشتهیات  
 مال سبب وصول اولمغین هر کشی اکا محبت ایتدیر لکن کیدر که نفس  
 شتهیات او نودیدوب ماله که سبب حصول شتهیات ایدی اولقدر  
 اولمشد که جمله شتهیاتیدن جمع مال و ادخار اکا اشتهی و احتیاج اولمشد  
 حتی بعضی خلایک لوم و خستلمرینه لوم و طعن ایدوب قدر تکوز و اریکن  
 فقراکی ضرر و بوسله معاش و طبیبات دینادن که قل هی للذین آمنوا  
 بیورلشد باکلیه حبت مال اچون اجتناب ایدلر دیرلر که چون متسود

نفسک شتهاسنه وصول و مستحسن حصول در برتم قترده جمع و ادخار  
 جمیع مستلذاتدن الذ و جمله طبیباتدن اطیب و اشتهی و پس نزدخی  
 نعیم دینادن تمتع که خرج و نفوقدن تمتع در حال و برتم نفسن  
 عیش و سروره واصل در دیو جواب و پرورلر اما غایت ضلال و  
 نهایت جهل در زیر وصول حاجات و حصول مرادات ایلجی  
 ذهب ایلد حجر که نه فرقی وار در مصرع برای کفادن چه سنگ و چه زر  
بیان علاج نخل چون بکلک اسبابندن بریسی حبت مال و حبت مالک بسک  
 نه در ذکر اولندی پس هر شینگ ضدی ایلد علاج اولنور حبت شتهیات  
 قناعت سیر تحصیل ایلد اولور و طول امل تذکر موت اقران و امثال  
 و معارف و انشال ذکر ایلد اولور که هزاران زحمت و تعب و جمع مال  
 ایتدیر آخر قویوب حیرتله کیتدیر مال انلرک اطلرندن صکره بقالرینه  
 سبب اولمدی بیت نه ایشان نخستین نکه داشتند بحسرت بردن و  
 کنداشتند نثر الان ماللین غیر لیر تصرف و آلر خاک اچنده تجزن  
 و تأسف ایدر اولاد چون حرص و نخل خود غایت جهل و حقاقت در  
 آتی خلق ایدن رزاق پروردگار و لادندن اول پنجه روز کار  
 حالی تدبیر و رزقنی تعذیر ایتدیر و و اما من دابة الا علی الله رزقها  
 پنجه مکنه یه پدر و مادر دن برجته میراث انتقال ایلر ینه فضل حقندن  
 اول قدر ملک و ماله مالک اولور که آبا و اجدادی عیش و کور مشربری  
 و پنجه مکنه یه پدر و مادر دن اموال و اسباب خارج حد و حساب

بوندن بوی کشتاوت و خست و حیران بیدار  
 دینا و فقر و غلبه و کسب و کسب و کسب و کسب  
 حاج غلبه و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
 غایت شتهیات و بومقوله اشخاص روز کار ده  
 حبت و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
 نخل و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
 حبت و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
 بونک کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
 قلت در اعدا بانه کسب و کسب و کسب و کسب



انتقال ایدر اندک زمانه اول مال بسیار عرضه تلف و بوار اولوب تو  
یومی سی اقل قلیل قنور و کندوسی فقیر و ذلیل اولور پس وارثچون  
خزینہ دار یق خیال باطل و اولادینی مالہ اصغر لیلن احق جاہل در نتم کم <sup>ایدر</sup> حفظ  
خزینہ داری میراث خورکان کورست بقول مطرب ساتی بقسوی دف و  
**حکایت** اولور که سلطان محمد زمانده برخواجه مالدار واراید که کثرت  
مال و خزانده قارون روزگار ایدی چون خواجه عدیل قارون  
کرفتار موعده ادا جاء اجلهم لایستقد موساعه و لایستاقرون اولد  
فرزند بلندینه عمر صد ساله تقدیر ایدوب هر کوننه بیک درم خوج و  
توفیر فرض ایدوب مبلغ حاصلی مخزون خزان و حواصل ایدوب اوصیای  
تسیم و کندوی افلاس فرزندانی بیم ایدوب بخر آخرتی تقسیم  
ایدوب فرزند ی مبلغ رجاله و اصل و اموال دست تصرفنده حاصل  
اولیجی اسراف بی انصاف و تبذیری تقدیر یله بر باد ایلر <sup>حقه نقل</sup>  
اولور که کمان کمره و توفنکمره بنادق بیم و زرا ایدوب دریاده مرغای  
اتومیش و همیان پر زری دیوار حجره و روب همیان تلاوت سورۃ  
انشقاق و حاضران انتهاب اختطافه اتفاق ایدیک کند و حققه  
ایله خندان اولوب همیان آخر در میان ایدوب آنی دخی اصحاب  
اخذ و انتهاب و بوقهقهه بی حساب ایدوب بر کوننم نچه صدق  
تهی و همیان نامتهی اولور دی چون جوان وارث اموال  
انعاد و افلاس بسی ایله ساکن کلخن و رماده اولش سلطان محمد علیه

الرحمة استماع ایتد که خواجه بخل صفت ایله سابقه معرفتی اولد و عیون  
جوان مسرفی دعوت ایدوب بینه راس مال بخشش و نوال ایتدک اینجک  
دیمش که ای پادشاه روی زمین دولت جهان نواز کوز سپاسند  
عالم و عالمیان امین اولسون شرط حق گذاری و بنده پرور  
و داد احسان و سخا کسری همیندر که پادشاه جهان پناه بیورد  
اما بنده کینج افلاس و فسادن ساحه توانگری و غنایه جعفری ممکن و  
مقدور دکلدر زیر آیدوب جعفری حی ذوالجلاله اصغر لیوب مال و مناله  
اصغر لشدر حق غنینه اصغر لیلن ذلیل و فضل خدا دن غیر شی شی  
قلیل در پس فرزند ی جلچون کندوی عیال و دامن عصمت  
چاک ایتیه اگر فرزند ی صاحب قوبر سه حق جل و علا و هویتولی الفنا  
بیورد و غی کبی آنی صنایع ایلر اگر فاسق اولور فاسقه آلت فساد  
و عدت معاصی ایدوب و پروپ کنایه شرک و ملق وجه میدر عزیز  
بری سنه التشن بیک درم و اصل او کو جمله بس صدقه ایدیک دیشکر که  
بر مقدارین اولاد که ذخیره ایلر و لزمی دیشکر دیش که لا بلکه جمله  
الله تعالی قشده نفسمه ذخیره و الله تعالی خیرتی اولادمه ذخیره قلوبین  
بو مقداتی تذکره و سایر خلایک احوالنی و عند الله والناس مذموم یقلمنی  
تفکر ایدوب کندوی چیر بلکه ریاء سخاوتی بکمل ایدوب خلق تخلقه  
تسخی سخایه تبدیل اولد قد نصکره ریائی دخی دفع ایتدک جعد ایدوب  
بو علم و عمل ایدوب سیده اصلاح و آج و تحصیل علاج ایلیم و الله الموفق



پس بعض حکایات اینجا ایراد آید لوم امید که کتاب صفت سخاوت و جنت  
 ستم بخله سبب اوله صفت سخاوت کرم طائفه عرب که خیر ارم واصل و محقق  
 سید عرب و عجم در مخصوص و قبائل عرب بدن قریش و بطون قریش  
 بنی هاشمه اختصاصی مصرح و منصوص در عهد خلفای مروانیه و  
 عباسیه ده بازار کرم راج و نافع و غالب امر او و زر او صفت  
 حسنه اید تصاف ایکنده بری بریدن متانق ایدی لر و تصریح  
 اهل تواریخ و اخبار بود که عهد سلطانه سر آمد اینجا عبدالله بن جعفر  
 طیار در که معاویه نکاح اجناسند اید و هر سال یوزگه یوز  
 بیک در هم وظیفه سی ارایدی جمله سین فقا و محایج و ایام و ارام  
 بخشش و عطا قلوب و آخر سنه ده مدیون او کورد معاویه عبدالله  
 جعوه هر سال بود قدر آل و بر یک بیت المال اخلال و امیر المؤمنین غیر  
 حلال در دیدلر جواب و پردی که بن بومالی عبدالله ویر عزیز بلکه  
 فقا و محایجان اهل مدینه و بیروین تفتیش ایک تفتیش ایدیلر  
 جمله سین فقیر و سائل و ایام و ارام و طلبا و جود و نائل اولنره  
 بخش ایدوب کند و فقیر و سائل قش طعن ایدیلر جود عبدالله انصاف  
 و بیت المال اکا ویر یک جمله فقا و ویر یک ایدوب کنه اعتراف ایدیلر  
**حکایت** بر کون عبدالله مزارعی اولن ضیعه سنه تفتیش و نگاه بیکن  
 سکر راه اولمشدی اتفاقا بعضی نخلستان کنارینه کد ایدوب کور و کر  
 بر غلام سیاه خدمت جدید ایدیلر اکا اوج قرص نان کتور و لر

مکر بر کلب در حدیقه دن داخل و غلام بینه واصل اولور غلام کلبه  
 بر قرص نان اتوب آنی اکل ایدیلر بردانی و آنی دنی تناول ایدیلر بردی  
 و پروپ عبدالله ایدر یا غلام قوتک هر روز نه در ایدر که کورد کل اوج  
 قرص در عبدالله ایدر پس جمله سین ایثار و کند و کج اوج اختیار ایدر  
 غلام ایدر کورد دم بوسک غریب در و دیار بعین دن کلشن جانج و  
 طالب نصیب در پس آنی محروم ایکنی نخل و لوم کورد دم عبدالله  
 ایتدی پس بو کون نجده ایدر سین غلام ایتدی جوعله جلیس و صبر به  
 اینس اولورین عبدالله متاثر اولوب بنی خلق خلق جودیده طاعت  
 ایدر بو غلام سیاه بندن سخی در بی اشتباه دیوب پس غلام و نخلستان  
 بالتمام اصحابندن اشتر ایدوب غلامی اعتاقله رقبه سین رقبه  
 رقیقتدن تفکیک و نخلستان جملہ آلات و اسبابیده اکاملیک ایدر  
 عبدالله الله دیدیلر که پس آنذن اسخی سین زیر آنک عطاسی اوج قرص  
 نان سکر بھای غلام و نخلستان در دیدی که بیانات انک ایشاری  
 جمله مالک و تمام قبیل و کیشی و بنوم ایثار مالکدن عشری دم  
 حتی کورد و مالیک قبیل بیت از مون زر بخش را در بذل وقت تنکی است  
 امتحان نقاش را در نقش اسب لاغوست **حکایت** عبدالله خرتنه بر  
 مقدار افراط سخا و اکثار عطا دن فراغت ایتسه کوز دینکوزه قضا  
 و اهل کوزه رضا حال اوله دیدلر ویر ایک حق حل و علا بزه عطا و  
 بر دخی عطای حقدن عبادینه بذل اینکی عادت ایدر کور قرین که



بن عادی تغییر اید رسم حق تعالی دخی عادی تن تغییر اید و ب عطا س  
 قطع اینکله هم افلاس و الما فله موسوم هم **حسان** و انفاق دن محروم  
 اولم **حکایت** حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها ابن زهر بن یوز سکن  
 بیک اقمه کلدی بیورد دو کدیلر بر طبق ایلد فقا استحقین اهل مدینه یه  
 بالتمام بخش و تفرق اید و ب بعده ام دره نام جاریه سنه کتور غدا  
 افطار اید لوم دیدی لر عدا بیت خیز و زیت ایدی جاریه یه  
 ایتدی ای ام دره بزه دخی یکی در هم ویرسک لحم آلوب افطار ایلست  
 اولرمی ایدی دیدی که اگر دیش اولیدک ایدردم **حکایت** ابی جهمک  
 خواجه سنه قرتی العین و باغ دین احمدی یه زیب و زین اولن ابو  
 محمد حسن و ابو عبد الله حسین سر حلقه کرام ابرار و زبور عبد الله بن  
 جعفر طیار یله محمدن مدینه یه کلور کرید برکون بادیه ده پنج عظیم  
 و مطر شد اید اولوب قافله یه تفوق و انتشار و شوب بخوم باهم  
 اقتدیم ایتدیم بار و بنکا بلرندن ایر و راه کم اید و ب جوق  
 نصب ز محمدن صکره بر عکب خیاسنه نازل اولور لر خبا ده همان بر  
 بیره زن که فقا فاقه اولقد رطاری اولمش که ابل فاقه دن عاک  
 اولوب اول موضعه و جید و فرید قلندر عجز تعظیم و تکریمه خبا  
 نازل و ادخال اید لر شراب ستر طرف خبا ده مربوط اولن  
 مغزی حلب اید و ب لسنی الجوک دیر بعده طحا که داری بر لر قلنک  
 بومغزی دخی اید و ک سنه طعام بشورین دیوب ایلد اید لر الجود

الما جور بدل المقدور در صباح که چون روی هوا کده اولور لکینه  
 سوار اولوب قریشد نوز اگر احتیاجک اولور سه مدینه یه کله سین و  
 بری صورت بولم سین دیوب و داغ ایلر لر احشام اولوب  
 بیر صحرا دن دل سیه کلوب مغزی بولمچی عجز دن سوال اید و ب عجز  
 شرح حال اید یک بر غصبه کلوب بر قوم مجهول مجرد بر قریشد نوز دیکله  
 سبب معاشم اولن سنه اتفاق ایتمش سن دیر بعد زمان هرک فقی  
 اشداد و زمان خری امتداد طوبی مدینه یه کلور لر و بر زمان سر  
 شهر طشمغله معاش اید لر اتفاق برکون امام حسن اوی او کند  
 او تور و رکس عجز کچر امام بلیوب کل یا امة الله حجج بنی بیلور سین دیوب  
 عجز لا دیو جک بن سنک ضیفک دکل می بن دیوب عجز امام انام فک  
 اولسون بیلدم اول پس دیر پس بر مقتضای **سیت** ان الکرام ااما اسلو ذکر  
 من کان نفعهم فی المنزل الحش **نثر** بیک دینار و بیک کوسفند احسان  
 بیور و ب غلامی ایلد امام حسین کوندر د امام حسین دخی بیک دینار و بیک  
 کوسفند عطا کلوب عبد الله بن جعفر کوندر عبد الله بیک دینار  
 و ایک بیک کوسفند بخش اید و ب اول بکا کلش اولیدک ایلد عطا ایدیم  
 که انره تعب و زحمت ویره ایدم دیر و اجواد عربدن آل و اولاد محبت  
 که شاعرانک حقنه دیشد که **قطعه** ترکست علی آل المطلب شایا بعیدا  
 عن الاوطان فی زمن الخلل فزال فی حسابهم واقفادیم و انعامم  
 بحسبهم اهلی **نثر** مور خطرا اید که آل مطلب دولت مروانیه ده آل



بر یک دولت عباسیه ده سر آمد جود و سخا و نهایت کرم و عطا ایدی  
**حکایت** یزید بن ابی لهب حاج امارت خواساندن غل ایتد که لشکر  
 محصولات مملکتی کتم ایتد که دیوهر کون غدا بیدر که یزید هر کونک  
 غذا بنی یوز بیک آتجه و پروب دفع ایتکی مقور ایتندی بر کون مبلغ مزبور  
 جمع ایدی که عذاب بکرو و زده اشترایلیه ناکاه اخطل شاع کیر و نب دایلو که

با خالد بادت خراسان بعدم	وقال ذو الحجات این یزید
ولا مطر المروان بعدک قطرة	ولا اهر بالروبی بعدک عود
فقال بر الملك بعدک بحجة	ولا بجواد بعد جودک جود

مروان دید و کی بر مروان بر دخی مروان و ده که خراسانک مشهور شهر  
 ایدی پس یزید جمع اید که یوز بیک آتجه شاع عطا اید و اول کونک عذاب  
 صبر ایتکه عازم اوکد بو حکایت حجاجه و اصل و بیتی یزیدی دعوت  
 اید و ب دیدی که ای خراسانی بو حاله مبتلا ایکن جود و کرم ینه بو مرتبه  
 اوله سکا بو کون و من بعد عذاب عطا ایتدم بو کریم مقابله سنده دید  
 و آل بر ملک جود و سخا لی مشهور و تواریخ و کتبه مطور در شاع عرب دیو که

اذا كنت من بغداد فی راس فریج	آنیک نیم الجود من آل بریک
------------------------------	---------------------------

**حکایت** جعفر بن یحیی بر یکی حج ایتد که مدینه منوره قریبه واد  
 عقیقه دور ایتد که بر خاتون بولنه طور و بان ایتد که **قطعه**

انی حررت علی العقیق و اهل	بشکون من مطر الربیع نور
ماضیتم اذ جعفر قد حازم	ان لا یكون ربیعهم مطورا

روایت ایدر که اولقد رحسان ایدی که مذکوره غنای ابد و ابرشده  
 شواذن بر کسینه یحیی بن خالد بن برکی یکیر و نب یحیی ایتد که **قطعه**

سألت النذی هل انت خرف قال لا	و کنتی عبد یحیی بن خالد
فقلت شره قال لا بل وراثة	بوارثها عن والد بعد والد

اول بیک در هم جایزه بیوردی **حکایت** عبدالله بن منصور ایدر بر کون  
 فضل بن یحیی بر یکی مجلسنده ایدم ناکاه در بانی کیر و نب فاپوده بر جوان  
 وار بنم حضرت امیر علیه سابقه حقوقم وارد در دیو اذن طلب ایدر فضل  
 اذن و پردی کوردک بر جوان کلدی اگر چه بیسته زنا نت حال ظاهر  
 و لیکن چهره سنده لمحه جمال باهر حسن ادب و سلام و یکجک امیر فضل  
 جلوسه ایا باید و ب جلوس ایدی احسان دیش زایل و انطلاق است  
 قدرتی حاصل اولد قد نصکره فضل حاجت نه در دیو یک یا امیر ثمانه بیاتم  
 وضعف توتم اصل مراد و حاجتم نه اید و کنه دلالت ایدر فضل ایتدی  
 با بنمده سابقه حقوق نه در ایتدی و لا دتم امیر و لا دتمه مقارب  
 و منزلم سرای امیره جا ورو اسم اسم امیر دن مشتق در فضل ایتدی  
 منزل منزله قریب اولق ممکن و اسم سعدن مشتق اولق منصور اما  
 زمان میلاد من مقارب اولد و غین ندن بلدک ایتدی و والده ضعیفه  
 و اما دیو اید سن و لا دتمه کلد کل کیچه امیر یحیی نک بر او غلی وجوده کلوا  
 اسمن ستمی سی کی فضل ایتدی که دخی فضیل تسمیه ایلد که انک اسم  
 شریفندن مشتق لکن انک سابق بر لمق اولد و غمرا اسمک تصغیر



ظاهر و اندوک فضیلت و تعظیملری با هر اوله دیوب فضل تبسم ایدی  
 دیدی که سین عرک نه مقدار در جوان ایدی و نورش سنه در فضل  
 ایدی صحیح سوپر سین بنم ولادت تاریخی بوکا موافق قدر اما یا چون  
 بو قدر زمانه بزه کلر دک جوان ایدی ذاتمه عاتق لبق و ارا ایدی  
 و حدانت شتم دخی ملاقات ملوک و مصاحبت اکابر مانع ایدس  
 فصل تحسین ایدوب خزینه دارینه امر ایلک که یا غلام عمر نک هر سنه  
 اچون بیک درهم و لبا سزدن لباس حسن و در اکبر دن فاره و بر که حالی  
 منتظم و هینا قی رایت و بزم مناده مزه لائق و اولسون ایدینه امثال  
 ایندیگر جوان سرائ فضلدن اموال کثیره و اسباب افزه بله حقوق  
 اهل و اقاربی سرور و ارباب و جنور و افراط اطرافین آلوب نزلینه  
 کیندیگر تا فضل ولتده اولدق جوان رفته البال و منتظم الاحوال  
 ایدی و تو کرمیت دوران بر اکه دن ثبت تواریخ و بادکار کرم  
 نامه روزگار اوک **قطع** تو انکرادل در ویشته رابدست ار  
 که سخن زر و کجی درم نخواهد ماند برین رواق زبرد نوشته اندوز  
 که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند **حکایت** مصرده بر سنه قط عظیم اوک  
 عبد الحمید بن سعد امیر مصر ایدی و الله شیطان بلوره بن که بن  
 انکه عدوی بن بس نه قدر فقیر و محتاج و اریه نفقه لرین و قوت لرین  
 کند و مالندن عطا ایلردی که قط و غلام و رخصت و زحایه مبتدل  
 اولدی بعده معزول اولدی تجاره بیک کوره بیک درهم دین ایدشدی

۱۸۱  
 اداسنه قادر و بلجی حلی ناسنه که قیمتی بش بیک کوره بیک درهم ایدهن  
 قودی کندی بعده خلاص رهنه قادر و بلجی مکتوب کوندردی اول حلی بیج و لئو  
 بیک کوره بیک درهم دین ادا اولوب باقی سی که درت بیک کوره بیک درهم در  
 صله و صلتم و صل اولین کسنه لزه بخش و توفقه اولسون دید و کی کبی ایلدیگر  
 رحمه الله تعالی و انجیای عربدن بری سی معن شیبانی در و انک مشهور حکایتلر  
 بری سی بود که **حکایت** اولور که بستانده کنایه اتورشدی و کذر عری <sup>طینه</sup>  
 کتورشدی **بیت** بنشین بر لب آب کذر عربین کین شارت ز جهان کذران بار  
 شعاردن بری سی کلوب اجازه سبیل بولجی بر چوب و زرینه بوییتی یازوب  
 معنک اوکنه وارن آب جویباره بر **قطعه** یا جود معن نایع معناب جاحته شای  
 الی معن سواک شفیع **نثر** چون جرای آب جوی معنک اوکنه ایلندی نظر معن جوی  
 مکتوبه واقع اوکد آلوب و قیوب صاحبینی دعوت ایدوب بیتنی انا ایدردو  
 اون بدره عطا ایدوب جوی باطلی الله قویوب ابرته سی نیه حقوق یوزیک  
 اچم دخی عطا ایلک شاعر بو عطای کرانی دخی قبض ایدیک طبعونه خوف غالب  
 اولوب شایر عطای بنیدنینه الور لر دیو نارب اولدی ابرته سی نیه معن  
 نیه جوی الله آلوب بیت مکتوبی و قیوب یوزیک اچم دخی عطا ایلک اما  
 شاعری طلب ایدیلر بولندی قنده کندی بلندی معن ایدی حیف  
 حوصله سی فیض جود مزه مشتع و کلش پوخ بنم ذمت تمته فرض ایشدی  
 که بیت المالمده بر درهم و بر دیمار قلمینه خورده هر کون یوزیک اچم  
 عطا ایلیم و معنک بر حکایت مشهوره سی اولد **حکایت** بر شاعر اند



بر مرکوب طلب ایلدی برآت و بردوه و بر سر و بر حمار و بر چارچوب  
ابتدی و بیوردی که بن بیلد کم مرکوب بونلور در <sup>بعض</sup> راوی ایدر اگر غلام بعض  
فستقه نام قنده مرکوب ولد و عین بیلدی آنی دخی عطا ایدر که و کن  
عرق صافی ایدی قاذورات عجم خلط اولمشدی و معنک بوجودینه <sup>حب</sup>  
اسمعیل بن عباد دخی تقلید ایلد شعر اسندن برسی بوبیتی انک حضور <sup>نشد</sup>

و خدام ندی لدا میسون فی **لباس من الخزانة** انا

صاحب معنک حکایت فرور هین یاد ایدوب نزد دخی سکا برجته و بر  
ردآ و براراز و بر قمیص و بر سر اویل و بر طیلستان احسان ایتدک که ملوک  
بزم قمرده بونلور دیدی **حکایت** امرای دولتی مروانیه دین سعد بن  
خالد جواد مفضل ایدی بذل نوال ایده جک مال و منالی حاضر اولمشد و  
وسائل و طالب وائل اولنلره دین اقرار اید و حجت و سبیل ایتد  
بر کون خلیفه وقت سلیمان بن عبدالملک کیردی خلیفه بوبیتی نسل ایلد **حکایت**

**انی رايت مع الصباح مناديا** یا من یعین علی الفقی الموعون

یا سعید حاجک نه در سعید ایتدی یا امیر المؤمنین او تور بیک دینا دینیم  
وارد سلیمان خلیفه ایتدی سکا امر ایلدک که دینک ویرلسون و بر اول  
دخی خرجک چون ویرلسون دقر جود و سنای امرای دولتی مروانیه  
و عباسیه نه حکایت یوقدر تفصیلی تطویل اولور قاضی محسن تنوخ  
استی و من فعلات الاجداد لوکت بنده بر مقدار ابراد ایتد  
اما دولت عرب اتقوا اسندن حکمران مقدار بازار سیاه کساد

و عقد جوده فساد کلشدی اماینه عالم انجیای بنی آدم دن خالی دکلدی  
مناخویندن موصله انا بکلر وزیر جلال الدین اصفهانی که وزیر جواد  
ملقب در سر ذقرا صاحب کرم و منتهای ارباب محرم ایدی ابن اثیر که  
معاصر ایدی ایدر که انجیای نلس و اکرم خلق ایدی مکه مشرفه ده مسجد خنیغ  
اول بنا ایلدی و حطیم و جوانب کعبه نقش و زینت ایتدک و عوفاته صلوات  
کتور و ب حوضک بنا ایلدی و جبل عفا ته حقه حق نرد بانی اول بنا ایلد  
اولا خلق صعود جبل ایتدکن و قلعت مادن مشقت عظیم حکم لردی و بو  
خیراته اموال عظیمه خرج ایلدی که انکشت حساب تحریر نندن عاجز در  
و خلیفه بغداد و امیر مکه یه اموال و هدایای عظیمه بذل ایلدی که بو خیراتی  
ایکله اذن و بر دیلر و مدینه منوره یه اول سوری اول بنا ایلدی  
و قنده شهرینه که عراق طریقه ده بر قصبه ایدی سوریدی و اکثر شهر  
رباطلر و مساجد و بقیاع خیر بنا ایلدی و عملا و صلی و ائمه و سادات  
وار باب مشو باته و طایف ایتد و کندن خیری مرکون قابوسی اوکنده  
بوز دینار امیری فوایه مرتب صدقه اولنوردی و آقا صبی خواسان  
حدود دینه و ار نه مستحقه صدقات و صل ایدی و هر بیل فلک سار  
ایتمکچون اون بیک دینار ویروردی این ایشرا ایدر که والدم حکایت  
ایلردی جمال الدینک عادی سماطی اوزرنج بوا ایدی که طعاک و طو انک  
ایوسندن بر مقدار آلوب رغیف اوزرینه قویوب اوکنده ایقور و  
نرظن ایدر دکل که اتم ولد ی چون ایدر بر کون که خیمه دیکان ایدی اتم و کله



شهرده ایدی بینه عادی اوزره بخش غایب اولدی چون ساطع  
 مجلس شوق اولدی بنی الیقویب ارا بیلدی سکا برستم دیدیم که دایما  
 بن بنفیه ایدردم بکون خیمه ده اولمغله قادرا ولدم بوحصه آل بشکدنی  
 قبه حاقی جفر ویولده بر فقیر محتاج کورر کل انکدن این بو طعانی اکا  
 اطعام ایله راوی ایدر چون آله بندم اویمه کیتدم بنم ملازمری بر بهانه  
 ایله بولده دفع ایلدم تنها قلم کوردیم بر اعی فقیر ضریر اولادی ایله اولور  
 وزیر اصمردوغی کی همان آتدن اینوب طعانی اوکنه قودم اهل و عیال  
 ایله بدیلر و بن کنده بد میسوب آفلانک او بینه کل حال الدین وزیردن  
 احسان ایوب ووردیدیم کتدم چون وقت عصر اوکدینه جمال الدین  
 طاقی اولدم سکا اصمردوغی غم بنجه اولدی دیو صورتک بن دولته متعلق  
 بعض مصالح واریدی فی صور رظن ایدوب جوآن سو بیدم های سکا  
 انگری دیزین سکا ویرد و کوم طعانی صورین بنجه ایلک فقیر مستحقه  
 ایصال ایلکمی بکافی جواب ویردیک بنده فی ضریر مذکوره و اهل و  
 عیال فخر آسنة اطعام ایتد و کی دیدیم غایت مسرور اوکده آتا مزبور  
 فقری بزه کتورسک اولم مییدی فی جه احسان ایدر ایلک دیدی اصمردم  
 کله کرک دیدیم بوکا اوکلیدن دخی زیاده مسرور اوکده صباح فقر  
 کلهجک خدمتیه ایصال ایتدم صله و عطیه و اهل و عیالنه کسوه و نفقه  
 ویرد و کندن غیری وظیفه ادراری تعین کلد با حیات ده اولد قبه  
 وظیفه مزبوره فقر مذکوره و اصل اوکورد **ابن انیر** ایدر چون

حال الدین فوت اولدی وصیت ایتدی که تابوتنی مدینه منوره  
 بنا ایتد و کی رباط ده دفن ایلیه لرایله ایتدیلر موصولدن مدینه منوره  
 ورنجه کرب و بعداد و هله و کوفه و قید و مکده خلق عظیم و لایحسی  
 جمع اولوب نمازین قنور لردی دعا لرایدوب بکالراید لردی حکم شرعی  
 وارد قده بر جوان بر یوکسک بره بقدی بلند آوازیله بویتلری و قود **بک**

سری نقشه فوق الرقاب و کمالا	سری جوده فوق الرقاب و ایله
یمر علی الوادی فیشنی رماله	علیه و بالکبه فیشنی رماله

راوی اول کون کورد کوم بکا و غریبی هیچ جنازه ده کورمش ککدم پس  
 جنازه سنی بیت حوامه طواف و عرفاتده و قوف ایتد و کدن حکمر مدینه  
 منوره ده دفن ایلدیلر روضه بنوی ایله قبری راستنده اون بش فر  
 انجی وارد در **و استخیا** ند کوریندن بری دخی عمید الدین اسود در که  
 آتا بک سعد بن زکی سلغونیک وزیر ایدی و کمال فضلندن غیری  
 جود و کرمده سر آمد دوران ایدی **حکایت** اولور بکون بر در و  
 فقیر وزیر مذکوره بور باعی کاغده برنوب صور **رباعیه**

کردون همه پرکار و کف خواجه نقطه	پیوسته بکرد نقطه مکرر دخط
محتاج بتوکه دم و ددن و سقط	دولت ندمد خدا کی کس ابعلط

وزیر رفته درویش نظر ایدوب فی الحال اوج یوز قویون ارایدوب  
 بشت رفته یه بور باعی **رباعیه** سبصد بره سپید چون سبینه بظ  
 کز رنگ دکر نباشدش هیچ نقطه

نکته در این کتاب  
 غایت خدای عز و جل  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



جو یان بد بد زود بدارن خط **نور** و پادشاه پارس ابو بکر بن سعد بن  
 دخی افغان ملوک و اسخیا سلاطین د ایدی . بر کجه طهر فارسی خدمتند  
 نور باغی بدیکه نشاد **ایکدرباعیه** ای شاه جهان جهان فدای سرتو  
 سرنیست زمانه را بجای سرتو **بادشمن تو نیام شمشیر تو کف**  
 سرتو دل من باد قضای سرتو **نور** بیک دینار زر سرخ عطیه و یورد  
 بس طهر بدیکه نور باغی دخی جلده انت دایلدی که **رباعیه**  
 شاه از تو کار ملک و دین بهیست **ز تیغ تو جان ظلم و قسوت**  
 در عهد تو رافض و سست با هم **کردند موافقت که بود کفایت**  
 فی الحال بیک دینار زر سرخ دخی عطا یورد **چون علاج نخل انکید**  
 بو مقدار تفصیل اولندی بو مقدار یله اکتفا ایدوب **ردیلت یا**  
 و علاجین دخی عیان و بیان ایده لوم **ذکر مرض** **ربا** بلکل که ریا  
 خلق ملوم و وصف قبیح آیات قرآن عظیم و احادیث نبی  
 کرم تقبیح خلق ریای ذمیم **حقنه جو قدر** **قول للمصلین الذین**  
**هم عن صلواتهم سألوا الذین هم یراءون** صحابه دن بر کسنه جناب  
 رسالت بنا به یار رسول الله بن حق جل و علا چون عبادت ایدریں  
 خلق دخی واقف اولدوغندن حظ ایدریں دیدی **بو آیت**  
**مازل ولدی فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً ولا**  
**یشرک بعبادۃ ربہ احداً** و جناب رسالت بنا ہی دن روایت  
 اولور که لا یقبل الله عملاً فیہ مقدار ذره من ریا **ودخی بر کسنه**

معنی

و اگر کسی را که در این کتاب

فی النجاة یارسول سیر دیر **ان لا یعمل العبد لطاعه الله یرید بها النجاة**  
 یعنی فردای قیامتده نارد و زخدن نجات و جنت عدن تحصیل  
 در جات آنده در که بنده هیچ عبادت ایلمیه لاکه آنکه رضای حق قصد  
 ایدوب رضای خلق ارادت ایلمیه **ودخی بیوردی که ان اخوف**  
**ما اخاف علیکم الشکر الا صغر قالوا و اما الشکر الا صغر قال الربا** پس  
 ربایی شکر اصغر بیوردی **نور** **شکر** کبر نعوذ بالله الوهیت ضعیفند  
 حق جل و علا به شکر اثبات اینکدر **وصف الوهیت اوج ضعیفند**  
**بررسی واجب الوجود لبق صفتی در که وجودی کند و دن اولوب غیری**  
**اولیوب دأما وجود دن انفاک کمال و لمقدر بو اتفاق عقلا یله**  
**ذات حق مخصوص در** و اندن غیره متشع در **و ثنویه دن غیری که**  
**بحودن بر فرق ملعون در کسنه بو صفتد** **شکر** اثبات یتشد  
**ایکینجی سی خالقیت اجسام و جواهر در بو صفت دخی حق جل و علا به**  
**مخصوص در** و آنده دخی عقلا دن کسنه شکر اثبات یتشد **بکر که**  
**ثنویه محوس که خالق عالم یکی در بردان و اهر من یا نور و ظلمت**  
**دیور** و بعض ظاهر تون فلا سفه که حق جل و علا عقل اولی خلق یتشد  
**و عقل یکی نسبه ایجاد یتشد بر عقل ثانی بود دخی خلک تاسع و علی**  
**هذا القیاس هر عقلدن بر عقل و بر خلک صادر اولمشدر تا عقل عا**  
**وارنج که آندن عقل و خلک صادر اولمشدر** بلکه آندن عناصر  
 اربعه صادر اولمشدر و علی الدوام فاعله در اشخاص حرکات



عالم عناصر و صور و اعراض و نقوش بشریه آذن صادر و ملقده در انچه  
 اکا عقل فعال دیر لر دیو ذابا و ملشدر بو طائفه دخی فی الحقیقه  
 موقد کلدر در آتا محققون فلاسفه جمله اشیا حق جل و علا دن بالذات  
 صادر و انکالات و معدات منزله سنده در دیر لر و انکر مشرک  
 دکلر بلکه موقد لر در و کذکر طائفه معتزله که افعال عبادی عباد  
 خلق ایلر دیر لر اگر چه بدعت و ضلالدر و کمن کفر و شرک دکلدر  
 زیر آخالقیت جواهر و اجسام حقه مخصوص در دیر لر او چنی صفت  
 اولو هیت معبود بالحق و سزاوار برستش و عبادت و بقدره که حقه  
 مخصوص در و آذن غیری اگر کک اگر کوکب و فلک اگر بنی و ولی اثره  
 عبادت ایتک باطل در و قضی ربکا لا تعبدوا الا اياه بوصفته  
 توحید ایدلره جنیقون دیر لر ملة ابراهیم خلیفا و باکان من المشرکین  
 اکا اشارتدر و غالب دعوت انبیا بو توحیده در و بونن مخالف  
 اولن عبده او ثمان و عباد آفتاب و آتش و نحو ذکر در که اگر چه  
 وجوب وجود و خالقیات اجسام و جواهر حقه مخصوص اید و کین اثبات  
 ایدر لر و کمن بعض اشخاصه و اصنامه شفعا و عدا نته دیو  
 یا آخر تا ویل باطله عبادت ایدر لر بس بونلر دخی مشرکدر و بو  
 اوج صفتده توحید ایتک نکر اگر در آتا بو توحیدی ایتدکن  
 صکره اضلال شیطانة اتباع اید و بعض طاعات و عبادتده  
 محض رضای حقن غیری عوض آخر ملاحظه ایتک شرک اصودر

و در معصیتده که لسان معجز بیان مخدی خوف باخاف بویشد رست  
 قبیح اولوب امتنه شایع اوله چنی نور بنو تکه معلومی اولدوغی در و  
 فقره رو آیاتده اول صیغه و اصل اولن که سابقا ذکر اولکد اوج معصیتده  
 بویشد بری سی ریادر که هنوز ذکر اولندی بری سی دخی لواطه  
 و پردی دخی محبت و منافست دینادر که اوچی دخی اقیح شایع در  
 و امتنه مشهور و شایع در بیت زبان معجز احمد چنان بود  
 که هر چیزی که میگفت آنچنان بود **بیان حقیقت ریاد** یار ویتدن که  
 کور کیدر مشق در یعنی عبد طاعتی نهان ایتیموب خلقه ارات ایدو  
 کویستر کیدر که المردن کند و یه بعض نفع تعظیم و تکریم کبی و مدح و ثنا  
 و منصب و مال و عنای کی حال اوله بس هر عبادت که آنده ارات و  
 اظهار مقصود اوله اول ریادر ایدن مکینه مرآئی و بو کسره قصد  
 ایدر لر اول مکینه و آئی له و هر خلق و عبادت که ایدر آئی اظهار ایدو  
 خلقه نقب ایتک استر اول مرایا بدر **آم غالی** ایدر مرایا به بس نشسته  
 بدین وزی و قول عمل اتباع اما بدن جھندن ریا بودر که  
 بدنی لا غور و زرد ایتک در که آذن ریاضت و عبادت و خوف و  
 خون آغوت و قله اکل و سهریل معلوم و صوتن ضعیف و حرکاتن  
 آهسته و نظرن خفیف ایتک دخی بو قسمندر که آنکه اهل خوف و  
 وقار و نفی سطوت و غور ایتکله اظهار صلاح ایلیر **آم غالی**  
 ایدر بونلر اهل دین ریاسی در اهل دینا ربنی سیمین و نظیف و جھر



صافی و لطیف است که ریا اندر ریا **زای زی و هیئت** اولد که خرقه  
 پشینه و تاج صوفی و مسواک گیر و شانه و مواضع و طاق شارب طویل  
 و تسبیح چوبی و بونکامانی زی و هیئت اهل صلاح در دیو عتقاد اید و لر  
 و مرقع که پاره و توفغانه و بر لر با قصد کیمک دخی بوقسمند در اول  
 سپیدن ائمه سلف لباسده ایکی شهرتدن اقرار ایلیک دیو نصیحت  
 ایدر لریدی **بر کسی غایت تنفس و ملوکه شهرت اهل دنیا** بر کسی غایت پس  
 او ملوکه شهرت اهل ریا و ثوبی تر قیغ ایلیک مسنودن اما ضرورت دخی  
 ایچون رقع و ربها ایکن اظهار ایتمک کرک **و طائفه نقشبندیه قدس**  
 الله ارواحیم بمشکری کمال خلاص و ستر عالمه اولمغین مرید و متبعی فی جامه  
 دون کیکندن غنی ایدر لر و مرقعات ملوکه و تاج و خرقه مخصوص صوفیه  
 در ویش منع ایدر **میر بخاری خدمته استنولده** بر در ویش مرقع پوش  
 کلو بسلسله اثبات علمیه گیر مک استمن سوزشکر که در ویش بومرقع خرقه  
 کیدر سکا بر چوقه ابو یوسف و آل برده بوکا تجویز و زحمت بوقدر  
 در ویش اتیش سلطانم بن بومرقعی شبکه و دام ایدوب کنه دن  
 طلب مال حلال و حرام ایتمش میر بومیش که اگر چه سن استرین  
 ولیکن بومرقع استر خوب بومیش مرقعات داتم سوال شبکه  
 جمع مال در نته کم بر صوفی یه دیشکر که مرقعی بزه ویردیش که صیاده  
 شبکه سنه آخره ویریک یانه ایله صید ایدر **و بعضی تشیع ایدر**  
 کور و زو که ملون و مصبغ چوقه لر خورده طوغریوب یه حکم دیکر و

بر مرقع ایدر لر که نیمه کی حله دن خرجه ایدون **و زحمتی حد دن بیرون**  
 و لور رقع دن غرض خود خرقی رقع و صور و تی فی ایلمه دفع و دفع  
 ایتمکدی **و بعضی طائفه دخی غایت خوش و دون کیکی نفسری راضی اولر**  
 و دنیل صلاح و زمره شیوخ بمقوفه دن عدا و نفعه دخی متقاضی اولر  
**لایه لطیف مرتب صوفی که طارسیاه و استین کوتاه** اوزره و کلش  
 اوله **و اینجه دلبند لر که مقصد کور لر یله صولش اوله** اختیار ایدر لر که اهل  
 دنیا و ملوک و وزرا و خواجهر نفرت ایتمش و حقارت نظری ایلر  
 بقیه **و اهل صلاح قینه دخی مقبول اوله** و بونکر قینه غایت  
 ایچن عبا **بلکه سلاطین چوقه سندن جامه و قبا** کیمک موده بزار ایدر  
 و کدنگ قطعی و مثقالی دن لباس کیمک دخی متنوع در اگر چه بهاسی کند و لر  
 صوفی و دستار لر بندن اقل ایسه **زیر اهل صلاح زیندن جقوت**  
 لازم کور بوجمله اهل صلاح و دین اهلی ریاسی در **اما اهل دنیا ریاسی**  
 غایت فاخر جامه لر که یا حرام اوله اطللس کنی و زربفت و دیبا  
 کی **یا اصل طلال اوله سقر لاط چوقه لر** بعضی قطینلر کی و امانت  
 بیتده قیتملو قالی لر و زینلو قالی لر و زین سیمین و سیف محلی  
 و اسب عربی و استر بردی و غلام رائق که صاحب کل کچی و جال رائق  
 و بونکر که کی اسباب آلات که موجب نخوت و کثرت و مشاهدت  
 فواید سبب انکسار خاطر و حسرت در نته کم حافظ بوختر دن **تبعی ایدر**  
 بار باین خود و ستا زار غرض خود دن **کین بکتر از غلام ترک و استر میکنند**



**آریای قول** اولد که اصحاب و عظمی و ذکیر و محافل و کراسی ده نقل حدیث  
 و تفسیر و معارف و حقایق و مسائل قایق و سولینله عارض اولور  
 که غرض اصل نصیحت و بیان واقع ارشاد امت دکلدی بلکه تبحر علوم  
 وسعت مولوتیت و فقه و حدیث و لغه و عربیت و تواریخ و اخبار  
 و آثار و محاضرات و امثال و شعار و قوت تقوی و امل و قدرت  
 سیح و انشا کند و ده موجود اولد و غین اظهار و بیان و عامیه  
 ناسدن فضل و کماله امتیازین عیان اینکدر و یور یادن افصل  
 علما و اکابر مشایخ و حکما جهد تا لکه خلاص اولور پس بوقیر کس  
 غرقه دریای عیوب و معاصی که نقصان ظاهر و باطنی معلوم ادا  
 و اقامتی و قوی فعلیه مطابق و ظاهری باطنیه موافق و اتمه  
 معاصی بر عاصی در خلاص و ملق احتمال میدیر نجات بولق متصور  
 بالله العظیم مخفی ایتد کوم معاصی نک اکثری ایله متصف وین بو  
 مقوله نک قطعا اهل دکل اید و که متو و متورفین و لکن شاید عفو  
 الهی وجود نامتناهی ایله یزد و غم یا بکا یا غم و فی الجمله نافع اولور  
 انوری یا بنی حنیض نقصانندن بر مقدار رافع اولد حب عالم بودر که  
 منم که نیست شب و روز مجر کنه کارم کنه کارم و امید عفو میدارم  
 شکم لبان مرا می مدام بر زحرام سجود میکنم و زان سجود بر ازم  
 و بومقام مائل بسی ایله اکثر تحقیق کند و لردن و عظم و تذکری نفی  
 و غیر لردنی آندن منع و نهی ایتشدر در امام غزالی ایدر

غیر لردن برسی نه بر عالم سوال ایلدی که بن و عظم و تذکیر ایدرین نه نیتله  
 ایدرین بیورش که معصیت ایدرینش معصیت نه نیت می اولور نیت  
 ایدرینک ایله و دخی نقل ایدر که بر عزیز شیخه ملاقات اید و حقایق  
 و معارفدن چوق کلمات ایلدیلر آخو مجلسه اول عزیزین بو مجلسدن  
 چوق نفع او میرین دیو چک شیخ بیوردی که بن بو مجلسک چوق ضررندن  
 نور قرین پنخون ایله دیر سر دینلدر کن بیوردی که سن قصد ایدوب  
 معارفکل احسنه سولیک استدک وین قصد ایدوب معلومات و معارفکل  
 احسنی سولیدم بوندن ار توفیق ریا و تصنع می اولور و ریای قول  
 چوقدر حتی حفاظ قرآن مجالده و کراسی ده مبالغه رعایت مخارج و  
 نقل قرائت سبعه ایتمه سی دخی آنده داخل اولور اما ریای فعل و عمل  
 اولد که خلق نینده کثرت صلوة و تطویل قیام و رکوع و سجود و بایشین  
 اکوب مراقبه نیننده و توریق و ایکی یا نینه بقیوب سکون و وقار یکه کیمیک  
 حتی بعض مرانی لرتنها کیت به طرغله حاجتنه کیدر بر آدم کورس یاب یا  
 وقار یکه کیمیک بشکر و سائر افعال خیر مر نه ایسه که اظهارندن مقصود  
 نفع دنیوی و قبول غیر اوله اول ریادر اما اهل دنیا ریاسی بونکر قصد  
 که بتجتر و تامل و حركات و سکنا تده اظهار حشمت و تکبر در آریای  
 اتباع اولد که مرید و محبت چوق اولد و غین استمک خصوصاً که اعیان  
 علما و مشایخ را و وزرا دن اوله که فلان عالم بزه ارادت ایتشدر  
 و فلان وزیر عجب محبت و معتقد میش دیر و بر صوفی سنی خانقا هندن



دخی انفع بیره کت متغیر و متاثر اوله و واعظ مجلسه کلندر کثرتدن  
منقحر و مباهی و استماع ایدلری و طیفه یه کلیمکدن و فی الجمله کلمه انبکدن  
زجرینه ناهی اوله و مرید شایکه ایرشیمکله افتخار و محدث کثرت کفای  
شیوخله ابتهاج ایتک دخی خوف در که بوقسمدن اوله و محبت تکثیر  
ابتاع منشی که خوف در جوق کمنه لره از دحام خلق راه زن و  
کثرت ابتاع مانع سلوک طریق حسن اولمندر غیر لردن برسی ایدر  
شیخزاده بر صحراده کزردک صوفیه دن بر جماعت کوردک خرمن اوزرند  
آنکدرین اجمشک طور و ر که صاحب خرمن بولمره بر مقدار صدقه  
و نفوس عیال لرینه قوت و نفقه ویره بولمرک بو مرتبه طبع و سؤال  
و طریق تصوفه هوان و اذلال و پردوکی بزه غایت تبیج کلدی ایتدک  
یا شیخ بولمرنه ترک ابدن بو محنته معاقب اولدیلر بیوردی که بو  
شیخلرنیک کثرت مرید و وفرت ابتاعه حریص اولد قلدی ترک ادبک  
سیاستی در هر شیخ که محض تکثیر اصحاب و توفیر ابتاع و اجابه  
حریص اوله مرید و ابتاعی بویله ذل و هوان و طریق اهل اللهدن حرمان  
معاقب اولور بو ذکر اولنان تفصیل انواع ریادر و مرانی لردخی  
نجه طبقه در بعض مجر و اعتقادیه اکتفا ایدر نجه راهب قلعه کوهند  
مدت مدید ساکن اولوب قطعاً برکنه ایله اختلاط و ملاقات ایلمز  
اما مرادی قلوب ناسده محبتی نابت و شجره اعتقاد دلی اهل عالمیند  
نابت اولوق اولور حتی خلق کندوده بر جرم اکیوب اعتقاد لری

کند و کبی سبب بر کون اول غارده مقیم اولمندی و حتی قبل و علانکه برآه  
ساحه سنه مطلع اولدوغی ایله قناعت ایلمز و بعض کمنه لره بر اجد دن  
صدقه و صلحه برجه المزه و ضرر و فقه صبر ایدر که قلوبه اعتقاد دی دوش  
زیر احامه و قبولی مال و منال بی حساب و طعام لذیذ و شراب و آلات  
واقعه و ثیاب دن الذواشنی و اعتقاد ناس و آلات و اقوال  
احسن و ابهی کلور و ستری بودر که قلوب ناس مجر دات وارواح  
عالیه حبسندندر و انلره تمکک هر کمنه تمککدن ارتوق مطلوبدر و  
بعض مرانی اعتقاد دن زائد حسن نسا و نفاذ قول و قبول شفاعت  
و تحصیل حاجات و مهمات خلق دخی مراد ایدر و حاجات خلق بتور کند  
اجر عظیم واردر دیو میر و وزیر و قاضی و شهنه قبوسنه یاکند و  
بالذات یا نقیاسی و خلفاسی تردد و ایللیوب نجه شفاعت باطله و نجه  
بی حق مرید لرنیک حصول آرام نافر جام و وصول حطام دینیوی  
زایله ایتمه سنه سبب اولور اما میر و وزیر قبوسنه بلا ضروره تردد  
مقبول اهل صدق دکلدر **رباعیه** ای ذکر اهل قورا دیباجه

مشغوف بصحبت امیر و خواجه	در حکم خلا جای شمر مجلسشان
--------------------------	----------------------------

• انجار و الا بقضاء الحاجه **نثر** مراتب ریاست و تدر زیر محض  
سوندن خالی دکل که محض عبادت محض غرض دینی و رؤیت خلق و چون  
اوله یا یکی غرض که رضای حق و قبول خلق در موجود اوله آتاری  
غالب اوله یا مساوی اوله پس احتمالات عقلیه درت درجه اوله



درجه اولی که محض قبول خلق چون اوله شویله که کسسه کور که احتمالی اولسه  
اصلا اول عبادتی ایتمه غایت ریای قبیح در نواب عمل بالکلیه فوت  
اولد و غندن غیر مستحق غضب و بعضی حق اوله سی مقرر در درجه ثانیه  
که هم رضای حق و هم قبول خلق قصد الیه اما قبول خلق جانبی غالب اولوب  
تنها اولسه علی شکر مقرر اوله اولیکی کی مستحق بغض حق درجه ثالثه یکی  
غرض برابر اولدوغی در بونده نواب دخی یوغی عتاب و بغض دخی الطوبی  
رأساً براس لایله دلاله اولق موجود بیت علی انتی راضیان اهل الهوی  
واخلص منه لا علی ولا لیا تر درجه رابعه رضای حق جانبی قبول خلق طرفینه غالب  
اولدوغی علماً ایتمه بلکه العلم عند الله ثوابدن بکلی محروم دکلد و ولی  
نظر قبول خلق ایتمه کچون معلق دخی اولور اما حدیث نبوی قدسی ده که  
حق جل و علا اما لا عنینا عن الشریک بیوردوغی یکی غرض برابر اولدوغنه  
محول در بیان **خبط العمل بسبب التیاریا** اول اول عملده مقارن اوله یا انشاء  
عملده عارض یا بعد الفراغ من عمل عارض اوله قسم اول که ابتداء عمل ریای  
اوله شک یوق که بو حال وزر مستمر اولوب قلورسه کند و عا و عملی  
نامعتمد در اما اکثر انشای عملده توبه و ندامت و استغفار ایدرسه  
بعضی علماًینه نامعتمد در دیدیلر اما صحیح اولدر که اگر غرض ابتداء  
مجرد قبول خلق یا قبول خلق ملاحظه سی رضای حق ارادته غالب ایست  
نامعتمد در اگر غرض مساوی یا جانب ریای بر جویسه اگر فساد و بطلان  
قابل دکل عمل ایسه صدقه و قرآت کی نیت خیر ایله مآب و نیت

ریایله معاقب اولور و من عمل مثقال ذره خیر ایره و من عمل مثقال ذره شر  
ایره اگر قابل فساد و بطلان صلوة و حج کبی اگر نافله ایسه فاسد  
و بنظر اگر فرض ایسه عهده سندن ساقط اولور قسم ثانی انشاء عملده ریای  
عارض اولمقدرد اگر مجرد عملده سرور ایسه ضرر ایتیمز اگر عمل اوله حق ارادیه  
شویله که بوارادت ریای اولسه عملدن فراغت ایتیمز مقرر اوله علی حبط  
اولور قسم ثالث که فراغ عملدن صکره عارض اولمقدرد اگر مجرد سرور  
ایسه که کند و اظهار ایتیمه ضرر اولور اگر کند و اظهار ایدرسه اظهارت  
غیری صحیح غرض یوغی محل خوف در اجباط عمل اولمقدرد ابن مسعود  
رضی الله تعالی عنه قتله برکسسه دون کجه سوره بقره قرآت  
ایتمه دیدی ابن مسعود شکر آذن نصیبک همان بودید و کلد دیدک  
تو کسسه جناب رسالت بنای حضور بن صوم دهر ایتیم دیدک  
بیوردیلر که لاصمت ولا افطرت یعنی نه صایم اولدک مثاب اولدک  
نه افطار ایلدک که دنیا ده رحمت چکیه سین بعضی علماً اظهار ایتد و کچین  
بیوردی دیدیلر اما بعضی علماً بلکه صوم دهر مکروه اولد و عینون بیورد  
دیدلر بر هر حال محتمل که حضرتک و ابن مسعودک اظهارده بویله بیوردلر  
اولد دخی نوع ریای اولق اکلند غندن اولش اولد و الا مقتضای قیاس  
بود که عمل اوله صحیح اولد قد نصکره اظهار ثانی ضرر ایتیمه غایتی اظهار کچون  
معاقب اولد و سفیان نوری دن حکایت اولان که بر تاجر انکر  
صیافت ایدوب انشای دعوت خدمتکارینه بر طبق جنسی کتور دیوامر



ایستاده صکره مجد نکتور و کوم طبقی کتور دیوب ایکی حج بابت و کین شکار  
ایندیک. امام اصحابه بقوب میکن سوزیه ایکی حجت ابطال ایدی دید و  
بوکه محول اوله. یعنی اول عکده دخی ریا اولی اکلنه. پس بوقریران  
ظاهر اولدی که اخفای عمل الزم لازم. و اخلاص کامداوم. اولی الحش  
الکچون بعض سلف دیوریدی که علی ایتمدن ایستادن صکره حفظ کوجده  
وارباب سکو کستر حال. و کتمان اعمال. ایستاده نه قدر دقت ایشلر در  
ذکر خفی ذکر جلیدن ترجیح اولند و غی دخی بوندند. خواجگان سلسله  
کتم و سترده مبالغه لری معروف در و بوبیت در در مالتی در که بیت  
از درون شوشا و از برون بیکانه. وین چنین زیباروش کم میشود اندر  
نرا خلاص خلاصه اعمال. نفاوه احوال. و سرانه سعادت. و برآیه  
حوادث در. و اخلاصه عمل میر صالح. قصور اخلاصه اولی عمل کثیر  
عند الله اضعاف مضاعفه راجع. در بیت عبادت با خلاص نیت نکوت  
و کرده چه آید ز بی مغر پوست نر زین الدین حافی قدس سره. و صایا  
قدسیه سنده ذکر ایدر که مدینه منوره ده بعض اصغیا یله حج اولدم بکا  
صوردی که بیک میل عمرک اولسه نه به صرف ایدر دک بند خدی دیدم بو قدر  
میل صلوته بو قدر میل صومه و نحو ذلک نیجه عبادات تعداد ایدم بیورد  
که بن ایله ایتمدم بلکه طغوز بوز طغان طغوز میل اخلاص تحصیلنه  
صرف ایدوب بر میل اخلاصه عبادت ایدرم. شیخ زین الدین  
بو سوزی عظیم حسین ایدوب دیور که باب دینه نظر صحیح و حق

۱۹۰  
صبح بود که بیورد دیور بیان علاج ردیلت ریا چون معلوم اولد  
که ریا موجب حبط اعمال. و مورث مقت و بغض خدای ذوالجلال در  
وامهات کما یردن معدود. و شقاوت حقیقی آنم موجود. در  
پس ضرر نی عین یقینده مشاهده. و آله سنده تحمل مشقت و مجاهدت  
ایتمک کرک. زیرا آن زمان طفولیتده ضعیف العقل و التیز ایکن  
نظری احوال بنای جنبه اولوب آنره تقلید و اتباع ایتمک اوزرینه  
اولور. پس خلقی کورور که جمله سی تصنع و اظهار جمیل و اخفای قبیح  
ایتمک اوزرینه در لابد تصنع که سرمایه ریاد در قلبنده راسخ اولوب  
مهلکا تدن اید و کین بیور سه اول وقت بیور که شجره ریاریض  
قلبنده ثابت. و حجت تصنع مخازن در و نمن ثابت. اولشدر  
پس از آله سی محتاج مجاهده اولور. امام غزالی ایدر علا جده ایکی مقام  
وارد در مقام اول اصول ریائی که فروعی اکامترتب و عوقنی که  
اغصانی اندن منشعب در قلع و قمع ایتمکدر. و اصول و عروقی  
اوج نسته در. بری سی حجت جاه و منزلت جاه. و منزلت در ادبی خلق  
قتنده مقبول و مغرور و مکرم اولمقدر اهل منصب و ولایت. اولی  
لازم دکل. ایکنی حجت ثناء و مدح. و نفوت ذم و قدح. در اوچی  
خلق الله اولنه طمع در. پس بواوج نسته نه قدر طبعه شیرین دخی  
کلور سه دفعه سعی ایتمک کرک. آنده اولان مغررت عظمائی نکر آیمکله  
و بو خلاصت عاقبت مرارته مؤدتی اوله حجت ذکر آیمکله. نه کم عمل



شرین زهرناک اید و کی معلوم و البته بنا و اول و لیوب صبر و نور  
 پس ریا کند سوکنده اولن عذاب الیم و وقت حی کریمی ملا خطه ایلیکه  
 فردا اهل خلاص عملرینه کوره خاص الخاص اولدقن بوکه روس  
 اشهاد و جمع عباد و عباد ده ندا اید لکه یا فاستق یا جبر یا حرا  
 یا غادر عکلی غرض دنیا و تقوی عباد چون ایدوب آلره تعظیم بزه  
 استهزا مخلوقه کریم خالق از درآ ممکن عجزه تقوی و زیرین ایمل  
 قبولرینه و اصل اولدک بزم غضب و بغضه مستحق و طرد و رد و  
 حاصل قلدک دیه لر اعمالک جزا سنه غایت محتاج اولدوغی زمانده  
 و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلنا بهاء منورا مقتضای سنج لاسی  
 محض بلکه موجب بغض بول و مع هذا ملا خطه اید و کی قبول و رضا  
 خلق و مدح و ثنای مخلوق حاصل اولدوغی ارمو بوم و شیئی نامعلوم  
 رضا انانسان غایه لاتدرک بر طائفه یه مقبول اولور سنج سینه مذموم  
 اولق وار بلکه غایبار یا سی معلوم اولوب عندالنس دخی مردود  
 و تصور اید و کی سنه لردن محروم اولق مقرر نظم فار

بر و جان با یاد در خلاص هیچ	که توانی از خلق بر بست هیچ
سانی بعلت پسندیده اند	منور از نقش بردن دیده اند

و مدح و ذم خلق حقیقتده لایشتی در حق قشده مذموم اولن خلق قشده  
 مدوح اولم دن نه فائده که عاقبت پرده اچلور و قبایح کفانی  
 یوزینه اچلور شاعرب آن مدحی زیر و آن ذمی شبن

حضرت رسالت پناهی کذب ذلک الله الذی لا اله الا هو بدیدریت  
 مدح و ذمت کرتفاوت میکنند بکری باشی که اوبت میکند  
 اگر دیر سک مدح و ذم دن فارغ اولمق قش اولور بکار مشایخ و اتقیای  
 دخی کور و زر کند ولره ذم و غیبت اولنه تمام بیخورد اولور لر بر ایدرو  
 طبیعت کوج کلیمک بعید در ولیکن اول مرتبه تکلیف اولنار مرد اول  
 عبادت کده آنی ملا خطه ایله اما طع مال و مثال حق ایندخی ملا خطه ایمل  
 کرک که معطی واحد مقدر و منع و عطا محض کریم مطلقدر پس نه وجهی  
 وار که عبادت و طاعتده بو حطام فانی لموظ و مقصود اوله مقام  
 خواطر و یته شیطانیته ثنای عبادت یا اول و آخر ده عارض و مقدر  
 خالی اولنار پس غافل اولمق کرک عباد عابد مال خواجه تا جبرکی در  
 و شیاطین حرامی راه زن و در دکیه بر و لقص نقب افکن مثاند  
 علی الدوام قصد اخذ و خفب ایتکده بر طرفدن منع اولور  
 احوال طرف آخردن کلور آشکاره قطع طریق اید فرس نهانی  
 نقب و طریق لور اما غالی ایدر خواطر بانیه اوج در کاهای دفعه  
 کلور کاهای تدیر بجه اوکی خلقک قبولنی تذکر و تفکر ایتکدر یکینجی سی  
 قبول مذکور نفی سنده رغبت پیدا اولمق اوچنچ سی بو رغبت  
 قرار طو تقوی مصمم اولق در پس کمال بودر که اوکی خاطره دفع ایلیو  
 خلقک اطلاعی نه سنه در نفوذ بانه دیوب اهل تحقیق که اخلاص روضه  
 رعایت ایتکدر عملرینی ملائکه دن دخی کتم ایتکده سنی ایتکدر در بیت



دوروی پرستیدنت در حد اگر جبریت بنیدر است

دیده اگر خاطره ناینه که بیجان رغبت اطلاع خلق در اولدنی کلور سبقتا ذکر  
ایتد کلور نصیحتی تذکر ایلیه نه کم اطلاع ناس ملاحظه سی رباجانبه میل و رغبت  
ویرد و کی کبی آفت ربایی ملاحظه ایتد ذنی نفرت و کراهت ویرور پس بواج  
خاطره دفع اولیجی او چینی ذنی که بونره مترتب در منفع اولور چوق اولور که بعد  
غایت اخلاصه شروع ایتد کن خاطره ربای غلبه اید نفس آنی رد ایتد قبول اید نفس  
حت مدح و خوف ذمه علوا ولد و غنی در لایذافات ریا و سوء عاقبتنه اولور  
موفقی خاطره کلور ربای کاسه بر قبول زیاده به محتمل و کلور نه کم بعضی غضبیک  
مضراتنی و حکم منافعی بلیو بکله عمل ایتد تصمیم غایت قلور اما سبب غضبیدن  
بر سبب عظیم طاری اولیجی موجبات غضب قوی و مشاعرینه بر وجهه سار  
اولور که معرفت مذکوره به محتمل قلور لایذاصلا خاطره کلور پس خاطره شیطانیه ریا  
کلیجیک دفع ایتد کرک اما دفعه درت وجه واردر او کی اولور که دفع ایتد کد  
صکره شیطانیه تکذیب اید و تکذیبیده دور و دراز مجادله اید ایکنی مجادله دراز  
ایتیه ولیکن دفع و تکذیب اید او چینی سی دفع ایتد که صکره تکذیبه ذنی مقید  
اولیه بلکه ذکر و عبادتی اوزرینه اوله در دینی اولور که جداله تکذیبه مقید  
اولد و غندن غری ذکری و توحشی او کی دن ارتوق اید او کی غایت  
ضعیف وجه در ربای جداله مشغول و ملغله ذکر و توجهدن قلوسه کرک شیطان  
یعینک خود غرضی ذکر و توجهدن البقوی و برید شیطان ان توقع بنیکم العدا  
و البغضاء آندن یوقار و وجه ثانی در ربای جداله اشتغال بوق و لیکن

تکذیبه اشتغال ذنی فی الجمله مانع ذکر در آندن یوقار وجه ثالث در که آند هیچ  
اشتغال عن ذکر الله تعالی و قدر آندن یوقار وجه رابع در که آند هیچ اشتغال  
اولد و غندن زیاده توجه اخلاصه سبب ملق واردر بوجه اوزرینه عمل اید  
شیطان لویین خاطره کتور فر بلکه بنیده ذنی و توفیر ربای خوف اید که زیاده اخلاص  
و عبودیتنه سبب و ملغله ضد مقصود و عکس مطلوب حاصل اوله و کمال اخلاص و  
تحصیل صدق اخلاص مرشد کامل که عالم و عال در خدمت و ایزینجه و بیعت  
و طریقت قانونی اوزر مهتت بین یدی الحال کبی ازمینه مطیع و منقاد و لایحه اوله

ان زمان از ریا و عجب دهی	که سوی پیر را چین و رست
هست در نفس دار و گیر بسته	که ندانند بغیر پیر کس

ذیلت ریا و علاج قلب خصوصنده بومقدار تفصیل اولد بومقدار ریه اکتفا اید  
معلوم اولدی که هر ذیلک جهت علدن علایج مضار و مناسبتنی تفکر و  
انک تقبیح و مسعده واردا و لن یا و یا حاد و انار علما حکایتنی تذکر اید و  
ضدی اولن فضیلتک منافعی ملاحظه و آنک مقعده واردا و لن کما مخرضه خطا  
و جهت علدن علایج اجتنابنه امان و مصابره ضدنی تحصیل و اعمال ایتد  
بوطریق تبدیل احلاق و تحصیل فضایل ایتد طریقه حکما و علماد اما ربای  
سلوک و متصوفه دیر که بوطریق تبدیل اخلاقه متعسر بلکه متعذر در  
بر خلق حسی تحصیل با بر خلق قبیحی نفسدن اراده ایتد نه مشقت و مجاهده  
کرک اکثر اعیان اکا و خایتمکر و بر خلق اراده و ضدنی کتور کجه بنی خلق  
قیح حاصل و بنی خلق حسن زائل اولق واردر پس طریق اولد که کلمه



توحید تلقین مرشد به اشتغال اولنه که زمان سیرده بعون الله تعالی  
 اخلاق زویدیه احراق ایدر و نفس تصفیه و ترکیه به وصل اولوب اخلاق  
 حسنه آندن ظهور و اشراق ایدر و اول جمله اولور که قائل میشد **رباعیه**

تا دل رند و شک زمان کاست	دشمن همه کار جهان کوتاست
آن دل که در او بود نذر آندیشه	اکنون همه لا اله الا اللهست

اول تمام اولدی بعون الله کتاب ثانی به شروع اولور



علم تدبیر المنزل بر علم در که آنکه اهل منزل را سنده نظام و انتظام و چون  
 لائق اوزرینه معاش اینک کیفیت بیینور چون انسان سایر حیوانات  
 ممتاز و اجتماع منزلی که احل و عیال و خدم و حولدن عبارت در اکا  
 لازم در پس یوقار و ده مذکور اولن کی اجتماعی اصول و قواعد و  
 قوانین و ضوابط اوزرینه اولمق کرک سیادت و بنویه سبب  
 باعث مقتضی و سعادت اخرویه سنده داعی و عله مقتضی اوله  
 و اول قواعد دخی جمله بدیهی دکلدر اگر هر کس اکا مجرد توجه عقلی ایله  
 مهتدی اوله بلکه اکثری نظر یا تدکر که حکما انلری ادله سندن استخراج  
 و جمع ایدوب علم تدبیر المنزل دیو تسمیه ایلدیلر پس بو عله احتیاج متقرر  
 و آندن استغنا متعذر در پس بو کتاب نیجه بابی مشتمل **باب اول** منزل

و ارکان منازل احتیاج باینده در سابقا اشارت کچشد که انسان  
 مدنی بالطبع در و محتاج اولدوغی عداسی سبط دکلدر زیر آذاتی  
 لطیف و لمغله غذا تک لطیف و لطیف اولننی استر و غذای لطیف  
 جمع و ترکیب و طبع و ترتیب اولینیجه اولر مثلا غایت مهم  
 اولن غذا سی اکمک در نیجه افعاله محتاج در اکمک کچه بچک کچه  
 او کو تک بشور مک کبی و بو قدر افعاله بر کسند مستقلا قادر اولمق  
 ممکن اولر بلکه انسانی جسدن معاونت و مظاهر کرک اما  
 حیواناتک غذا سی اکثر یا سبط در سباع کوششت خام و بهایم کیه خشک  
 و تر ایله تغذی ایلر و علی هذا القیاس و انسانک اعدیه سی اغذیه  
 حیوانات کبی هر کون حال اولور دکلدر مثلا زمان شتا اقبال  
 و وقت صیف ادمار ایتد که نصکره غذای انسان تحصیل اولنر پس  
 لازمدر که زماننده تحصیل اولنوب ذخاره اولنه تا که جمیع ازمانده هر  
 شخصه تحصیل غذا میسر اوله پس مکان محفوظ کرک که آنده جمع اولنوب  
 اقطار و تلوج و افواه حیوانات و دست تغلب غاصب سارق اکا  
 و اصل اولنوب وقت اجتماع حاضره و حال اوله پس منزل احتیاج  
 ظاهر در و انسانک نفسنه دخی کرما و سرما و اقطار و تلوج و طین و  
 و حلدن سلامت چون و اسباب آلات و نفس و عیالی غاصب  
 و سارقدن خلاصیون دخی منزل لازم اید و کی روشن و باهر  
 و مزاجی لطیف و شعور و بردن عاری اولدوغی چون زیاده بکس



و اعتدال و لطف فراژی بسی ایله زیاده نومه محتاج و نوم زماننده  
 ارواح باطنه غور انیکله ظاهر حیده تاثیر بر زیاده اولمغین بقیه  
 زماننده لازم اولندن زیاده دنار و شعاره محتاج در **پس**  
 لوازم غذا و لباسی پنج **اسباب** آلا تہ دخی موقوف در که **انکره** اثبات  
 بیت و معاون دخی دیر لر **پس** بوجه نکه حفظی چون مکان لازم  
 و بوجه بقای شخصی چون در بقای نوعی چون دخی لوازمی واردر  
 و اول حالتی که تناسخ **سبب** ایله توالد اولوب بقای نوعی مود  
 اوله و هر کس بقای شخصی چون لازم اولان اسبابی حاضر ایکن  
 حفظ ایدر **و** لکن منزلندن بعضی محققان چون غیبت ایتدکم کندیه  
 یایب اولوب حفظ ایدر کنه یه دخی محتاج در **و** حکمت آتقی اقتضا  
 ایدر که خاتون که غلبه رطوبت **سبب** ایله مزاجنده فتور و ضعف  
 مقرر در تحصیل مصالک چون حرکاتندن عاجز اولوب منزلده ساکن  
 اولوب یایب زوجی اوله **و** حفظ اثبات بیت و مهمات قوت و  
 لوازم منزل انکه **همده** سنده اوله **و** چون تناسخ واقع اوله تناسل  
 و توالد اولوب اولاد حاصل اوله کرک و اولاد حال صغیرده تربیت  
 و تقویت ابوینه محتاج در **پس** انکره دخی لوازم مهماتی منظم اولو  
 غالباً مجرد نفس پدر و مادر کفایت ایتوب غایبه محتاج اولور  
 و بوجاعت ارکان منزل در **و** انتظام معاش بوارکان اولور  
**و** آرکانک عددی بیش در **پدر** **مادر** **فرزند** **خادم** **قوت**

و چون هرگز تک برجهسته و حدقی اولور **و** لایه نوکثر تک دخی و حدقی  
 نظام صناعی در **و** نظام صناعی تدبیر ایله اولور **و** تدبیر مدبر کرک  
 و لائق مناسب اولدر که بو تدبیرک صاحبی و مدبری صاحب منزل اوله که  
 پدر در **و** سایر اهل منزل **ریاست** **و** انکره امور بنی ضابط و سیاست  
 انک اوله **و** اولدخی تدبیر صائب ایدوب **لطف** **و** **عنف** **و** **وعد** **و** **وعد**  
 و تسد و لین و تکلیف و مداراتی محل مناسبند استعمال ایتیکله ضبط و سیاست  
 ایله عمل ایلیه که اهل منزلندن هربری ر ذایلدن محترز و محتجب  
 و فضایی محتوی و مکتسب **اوله** لر **و** منزلدن بو علمه مراد مرطبات  
 و اعاجله بنا اولنش خانه لر دکلدیر **بلکه** ارکان خمس مذکوره یا  
 اکثر فی جامع اولن محل و ماوی در **کرک** **طین** **و** **حجاره** **دن** **بنی** **اولسون**  
 که **انکره** اهل مدر دیر لر **زیر** **آمد** **طریق** **پاره** **سنه** **دیر** **مراد** **بنی**  
**کرک** **شعرو** **و** **بردن** **اعنی** **یوک** **و** **یا** **پاغی** **دید** **کلری** **سنه** **دن**  
**اولسون** **و** **انکره** **اهل** **و** **بزر** **دیر** **ر** **صحر** **انشین** **کبی** **اعاب** **و** **ترک** **و**  
**تأثر** **کبی** **و** **بو** **معنایه** **منزل** **جمله** **اهل** **عالمه** **لازم** **در** **نته** **کم** **بیان** **اوله**  
**پس** **علم** **تدبیر** **المنزل** **جمله** **اهل** **عالمه** **لازم** **ایدوکی** **که** **اول** **بابده** **اشات**  
**اولنشدی** **ظاهر** **اوکد** **خواج** **نصیر** **ایدر** **اگرچه** **علم** **تدبیر** **المنزل** **در**  
**قدما** **حکما** **یونانک** **قواعد** **مضبوطه** **و** **قوانین** **مبسوطه** **لری**  
**چو** **قدر** **اما** **انکرون** **عربی** **سنة** **نقل** **اولنشدی** **در** **الابر** **مختصر**  
**رساله** **که** **ابن** **روس** **حکیمدن** **منقول** **و** **متأخرون** **اراسنده** **موجود**



و مقبول و مکن افضل متأخرین آراء کافیه و اذنان صافیه **اید**  
 بوضاحت اصول و قواعدین ضبط و فروع و تالیفین بسط **ایتکه**  
 بذل جهود و سعی محمود **ایتکه** در خصوص شیخ رئیس ابوعلی حسین  
 سینا که انکه یوفنده بر رساله بدیهه سی و اردر که کمال بلاغت **اید**  
 شرط ایجازی جامع در **اول** رساله نک خلاصه سی و سایر مواعظ و آداب  
 که متقدمین و متأخرین منقول در موشح **اید** و بوی کتابزده درج **اید**  
 ان شاء الله تعالی نظر ارتضای اهل فضل و شرف **اول** **انتهی** کلامه  
 و بوی فقیر دخی خواجه نصیر کلامند و انکرون مقدم و مؤخر فاضل  
 کتابزندن اخذ و ایراد نه قادر اولد و غم محاسن آداب و مکارم اولو  
**الباب** مناسب تعداد اهل زمان و ملازم طباع ابنا ی روزگار  
 اکلد و غم اسلوب ادا اوزرینه ایراد و بیان **اید** **او** مرین که  
**ارباب** فضل و افضال ابله مستعد اولد قده مواضع اعتراضدن عرق  
 و محال زلزلندن اغراض بیوره لر **والله** الموفق المستعان  
 اجتماع منزلی ده رئیس و اهل منزلی سابق اولن جوان  
 یکی اولق کرک که رمه نک حفظ و رعی و ضبط و سقینه **اگا** و متنبه  
 و هر فعله مناسب اوقاتی حایت و هر آنده احتمال اولن مضراتدن  
 حایت **ایتکه** ساجی و متوجه **اولور** **لا** جرم رمه کرک و سباع  
 تعوفندن ایمن و سستی و رعی و قشده و ملحه هر بری فربه و سمن  
 اولوب منافع معلومه سی حاصل و متوفر و اولاد و انسانی و اهل متکثر

اولور **کذکر** رئیس دخی تحت تصرفنده اولن اهل منزلی اعدای مستطه  
 حفظ و حراست و افعال و اوضاع ضار و غیر محمود و ن تأدیب  
 سیاست **اید** و ب هر بری کمال ممکنه لرینه و اصل قلمی کرک **رئیس**  
 مذکور طبیب که اوله که طبیبک حفظ صحت **مراج** و از آنکه مرض چون قصد  
 علاج **ایتکه** که نظری مجموع اعضای مرکبه دن حال اولن اعتداله در  
 و صحت بدن سبب و افعالی موضوعندن صحت اوزره صادر اولمعه  
 بواعتدال مجموعی در **اگر** بدنده بواعتدال موجود **ایس** طبیب آبی  
 حفظ و حراست **ایتکه** قصد ایلمر و اگر مفقود **ایس** تحصیل و اعاده قلمه  
 ممت **اید** و اعضادن بر عصبه خلطاری و مرض ساری اولوب  
 طبیب علاجنده اول عضو که مصلحتنه نظر ایتیر بلکه عموم اعضا مصلحتنه  
 اهتمام ایلمر و عضو ریضیک جوارش عضو رئیس و اریه انکه علاجنده اهتمام  
 ایدر بالقصد الاول بعده بالقصد الثانی عضو زبور که علاجنده قصد ایلمر  
 تا اول مرتبه که مصلحت عموم اعضا یا مصلحت اعضا رئیس بوعضو که  
 قطع و از آنکه سین اقتضا دخی ایدر **س** قطع و از آنکه **ایتکه** دن مبالا  
 ایتیر لر **تا** که فساد اعضا یه سرایت ایدوب بنای بدن منهدم  
 و صحت و اعتدال مجموعی منعدم **اولیه** **پس** مدبر منزل دخی بو  
 نسق اوزرینه عامل اولق کرک که نظری حال منزله مبذول اولوب  
 اهل منزله دن بری سنگ حالی فخل اولوب آندن منزله خلل سرایت  
**ایتکه** احتمالی اولس لی توقف اول شخص از آنکه ایدوب منزلی خلل



حایت ایده نته کم مراتب اعضا مختلف بعضی رؤس بعضی رئیس  
و بعضی شریف بعضی خیس کذلک اهل منزل دخی بویله در و نته کم هر  
عضوک بر فعل خاصی وارد در اما مجموعا فعالندن حاصل اولن غایت  
مراتب و مطالب در کذلک اهل منزل هر بری یک بر طبعی و بر خاصه  
و طبعه مناسب فعل مخصوصی وارد در اما مجموعا فعالندن مجتمع  
و ملتئم و جمله تک حرکات و اوضاعندن متسق و منظم اولن حال  
اهم مهام و اتم مرام در که انک اسمنه انتظام حال منزلی دیر لر  
تو مذکور تدبیر منزل علی وجه العموم و الكل در اما تدبیر علی وجه الخصوص  
و الجزئی بقیه ابوابه ایراد اولندی نفس منزل تدبیرند  
سابقا اشارت اولندی که منزل یکی قسم در بتوی مداین و قری اهلنک  
منزلی در که سنک و کل و حجر و شجر دن مبنی در و انتقاله قابل و کلدر  
یکجی سی صحرا نشینلر منزلی در که شعر و و بتو و انلرک امثالندن اولور  
و انتقاله قابل در قسم اول فضل و اولی در زیر احصانت و متانتی او فر  
و بقا و دوا می اکثر در و بوجس منازک دخی افضلی و لدر که بنا  
محکم و استوار و بی وقت اهدا مدن غالباً امین و مستغنی ارتقایه  
قابل و قبولی واسع و گشاده و هر فصله مناسب مکان مهیا و  
آماده اولمش اوله و هر شهرده و ای نافع نه جانبدن کلور  
اول جانب سد و اولیه و موضع رجالدن غیری موضع نسا  
مقرر و بعد اولوب سورنگری منظور و سورنگری مسجوع اولیه

اما ارتفاع بنا و نقش و رخ و سقف و جداره اسراف و مبالغه دن جذر  
ایده آخیارده وارد اولمشدر که برکنه منزلی الی ذراعدن ارتوق  
قدر سه ملائکه آسمان الی این یا ملعون دیر لر و نقش و رنگ اسراف  
مذموم و مال ممتی اتفاق ناجود **در قلع** کار طفلانست کردن نقش بر دیوار و  
بالمغازه نهار از کار طفلان زنها خانه دل در تنزل خانه کل سر بلند  
خانه دین در تنزل خانه طیس **نشر** مطلقا بنا و عمارت خصوصند  
اعتدال دن بیرون و قدر مالابدن افزون خرج مذموم در  
خصوصا که بوزوب و وز که معاد و بر صورتدن اوصوب هیئات  
جدید ایتمک مبتدا اولق مرض صعب و خلق ذمیم در بعض سفها آنه  
کیاست و ظرافت و حسن تصرف عداید و اسراف مذموم عیث  
قیجه مرکب اولور و حدیث شریفه وارد اولمشدر که  
انفاق که عیدن صادر اولور عبد آنج با جور اولور الا بنایه صرف  
نفقه که آنده هرگز اجوی قدر غیور لودن بریسی بر صدیقنه وارد  
کور دی که بنا لیر پدر مش عقال و صناعه اچه و پرور غیور دخی بر اچه  
استیوب آلوب طراعه بر قمش صاحب خانه پندرند و چکنه وار  
سن بو قدر مالی طاشه و طیرغه و کوسن بن بر اچه بر قسم نه لازم  
اولور دیش و منزل اتخاذنده بر مهم امر دخی جوار در که جهد  
ایشک کرک که بر منزلده اوله که جبرانی صلی و کرما و نیک نفس و خوب  
اخلاق کمنه لر اوله و فسقه و ظلمه و جمله جوارندن احتراز ایلیه



و سفدن بری سنگ انجیادون جاری و اریدی ضرورتی اولوب داری  
 بیع ایدوب نمشی قبض ایتد کد نصکرة قنی فلان کشتی نک جوارنیک بهاسی  
 دیو بک جوارک بهاسی می اولور دیشلر **های ایدی** اولمی بکاینه رتد  
 ایک بن بوکسنه که خسته اولسم عیادت ایدر سفره کتسم امانت  
 و حرمیم حفظ ایدر سفدن کتسم زیارت ایدر محتاج اولسم قرض  
 و برور قرض استسم به ایدر اول کسنه اشدوب اوینک بهاسی غنیز  
 کوندروب اوی صتمقدن فراغت ایدر مش **حکایت** اولور که افلا  
 دقا قلمر یعنی التون دو کیچیلر قنند منزل طوتر دی اصحابی و جهندن  
 سوال اید بک ایتدی که چن علم و عمل مجاهده سنده نوم ضروری کلسه  
 بونلر اواز د قلمر لیه مانع اولوب عکر کرامایه ضایع اولمغه **اولور**  
 استنبولن میرخاری خانقا هنک جوارنده برنعلجه جی دکانی و ارید  
 بعض اصحابی نقل ایدر لریدی که میرکجه نک عامه سین ایا اید و آخر لیل ده  
 بر ساعت نوم ایدر دی چون نعلجه جی اول موضعده دکان اجد آخر  
 شبده قلقوب دق و ضرب مشغول اولوب میرک خواب یکسا عه سنده  
 دخی مانع اولوب اجای نام لیده مؤدی اولدی **چون**  
 نوع انسان قوت ادخار ایتکه مضطر و محتاج در نشتم اش رت  
 مرور ایدی و بعض اقوات جوق زمان طور مغه متحمل دکلر **پس**  
 آدمی به لازم در که هر چند قوت ادخار ایلیم که بعض جنس هلاک اولور  
 بعض آخری که سرعت فسادن دور و بقایه ارتوق متحمل در باقی

قله و سابقا بودنی مرواریت شد که معاملات و اخذ و اعطاده بر جوم  
 باقی کرک که مقادیر امور اعمال و قیم اعیان و اموال آنکه تقویم  
 اولنه **اول** دینار در که ناموس اصغر دینلور و حافظ عدالت اولور  
 و لازم در که بوجو هر غیر الوجود اوله که هر کسنه هر نه وقت دیکر  
 اکا قادر اولیمه **و غیر** الوجود اولمغه بوجو هر که قلیلی غیری اجناسک  
 کثیر نیه معادل اوله تا که هر کسنه که منزلدن سفر و انتقال ایتک استسه  
 اقوات و سائر لوازمی جمله نقل و تحیل ایتک لازم اولیمه بلکه بوجو هر  
 حمل ایدوب قنده وارر بوجو هر لیه قوت و لوازمین تحصیل و تکمیل ممکن  
 اولوب خرج عظیمدن خلاص بوله **و دخی** لازم در که بوجو هر رزین  
 و لطیف اوله نفوس آنی بدننه قریب مواضوره حفظ ایتکدن نفوت  
 ایتیمه استحکام جوهر و ماده و حسن ترکیب سبیله بقایه قابل اوبو شراع  
 فادایتکه خسارت عظیمه لازم کلیه و کسب **اموال** و ارزاقده صرف  
 اولنان مشقصر خط اولیمه **و بیوت** اموال و خراین سلاطینده هجوم  
 نواب زینچون مقدمید حفظ و ادخار ایتک ممکن اوله **بو** مقدمات  
 تمهید اولند قد نصکرة برآید روز که مال احوالنده نظر اوج و جملده در  
 بری سی دخل اعتبار لیه در **ایک** سی حفظ اعتبار لیه در **او** جی سی خرج اعتبار لیه  
 آنکا اعتبار لیه نظر بودر که دخل یکی قسم در **بری** سی کسب  
 اختیار لیه اولن تجارب و صناعت کسب **بری** دخی کسب و اختیار سز اولن  
 سعد دورات کسب **و بعض** جوهر کسب اوج قسمه هر ایکه تجارت



زراعت صنعت و بعضیله و جو کسی درت ابتدا امارتی دخی ضم  
ایلدیر و وظایف و علوفات مترتبه امارت قسمند نذر عدا و لغله هر  
صیج اولور و بواقسا مکنتی فی فضل در اختلاف ابتدا امارت شافعی  
مروی در که تجارت در و هانا حرق بشیرله خیرالمشیر محمد مصطفی علیه  
الصلوٰة والسلام اولمغله دیشکدر و امارت ماکورک شافعی دن زراعت  
افضل اولمق رعایت ایلدی و بعضی متاخرین دیدی لکه بوزاده عقود  
فاسده جوق اولمغله اموالک بشبه کلندر پس شمدی زراعت افضلدر  
امام شافعی زمانده قله فساد و کثرة علما اولمغله شاهد اولمغله شاید  
تجارت افضل اول و حکما ایدر لکه چون تجارب بضاعیه موقوف  
و بضاعه هلاک و تلف اولمق موصند در یا حراچی غارت وینما ایدر  
یا در یاده غرق اولمغله نابیدا اولور بلکه صاحب تجارب دخی اختیار  
اسفار و اقامت مهالک دیار و رکوب فحش و برار و کار اینکمه محتاج  
یا زبهر و دست کند خواهم برکار یا موج روکار افکندش مرده برکار  
و دخی دیدیلر که کشیده اوج شرط لازم در او کی سی جور و ظلمدن  
احراز اینک ایکنی سی عار و شماردن اجتناب اینک اوجینجی سی  
ذنات و ذلتدن احراز قلمق جور و ظلم مثلا آخردن مال الملق  
عار و شمار مسخره لبغله و او یونجی لغله مال کسب اینک کی دناات  
و ذلت آنجانه ایستلمغله کسب اینک کی و بعضیله دناات و حجاب  
ایکنی دخی دناات کمبدن عدا ایدر و صنعت اوج قسم

شریف و متوسط و خیس و شریف اولدر که نفس طقه کن اعمالدن  
اوله بدن اولمیه و بوضاعت احوار و ارباب بمت در و جوینک  
معظمی اوج نودر نوع اول محض جوهر عقل و صفای نیته متعلق اولنه  
تدبیرات صواب و ارای نفیکه و بویکه صنعت و زراعت و دیلور  
ایکنی نوع اولدر که فضل و ادب و بلاغت و براعت و طب و نجوم و  
حساب و اسعایه متعلق اولندر و بوضاعت ادبا و فضلا و کتاب  
و حکما در اوجینجی نوع اقوات شجاعت و حسن فروستنه متعلق  
اولندر و بویکه دفع اعدا و حفظ حوزه مملکت و ضبط ثغور اولور  
و بوضعتنه سپاهی لیق و دیلور صناعات خیسنه دخی اوج قسم در  
برسی سی اولدر که عامه ناسک مصالحنه منافی اوله تحت کرلیق و  
ستار لیق و غمار لیق و قرا دلیق کی بواشقا و مفید لر صنعتی در  
ایکنی قسم عموم ناسک مصالحنه منافی دکل و لکن جوهر نفک فضیلت  
و مرتبه منافی اولن در مسخره لیق و مطرب لیق کی اوجینجی بو  
ایکی فساد مشتمل دکل اما موجب نفرت طبع اولندر کتا سلیق  
حجاب ملیق و با غلبه کی و بوا دانی و اراذل صنعتی در اما چون  
احکام طبعک عقل قنده رواجی بو قدر عند العقل بو قسم قبیح دکلدر  
بلکه لازم در که بر طائفه دخی اول صناعتن مشغول اوله که نظام عالمه  
خلل کلیه زیرا امر معاشده ضروری در و صناعات متوسطه  
ایک قسم در بری سی ضروری در زراعت کی بری سی غیر ضروری



زر کو لیک کے۔ و انسانہ مناسب۔ بلکہ واجب۔ اولد کہ برصنا عتہ  
 شروع اید یکجک تمت اید کہ اول صناعته کامل و حاذق و کمند  
 آندن فائق۔ اولیہ مجر و سبب کسب آل۔ و قوت نفس و عیال۔ او  
 مرتبہ یہ فاعلت ایلیمہ۔ خواجہ نصیر بولید ویشدر۔ اما فقیر ایدرین  
 برصنحتہ کہ شروع ایدرانی اتقان و احکام۔ و صنعتی اشترایدن  
 کمند خشنود تام۔ اولی مرتبہ سنی تحصیل و اعمال ایک لازم در و عین  
 و خل خفی دن احتراز واجب در۔ زیرا کہ مشتری نکد عای خیری ہو۔  
 صلاح آخرت۔ و برکہ رزقہ سبب علت۔ در۔ و بدد عا سہ  
 فساد آخرت متعقب۔ محو برکات مرتب در۔ اما زینت و بنا  
 متعلق اولن صناعته نقاشلیق و زر لولیک کی بغایت استاد حاذق  
 و مخترع صنایع و دقایق۔ اولیچون صرف روزگار۔ و تفسیع  
 اوقات و اعمار۔ ایتکدن ایسہ مرتبہ اتقان و احکام اولد قد لضرکہ  
 بقیہ عمرین یا عبادات معروفہ یا صناعته کسب صدقہ یہ خرج ایک  
 اولی و افضل در۔ و چون دنیا دہ سقہ رزق مقبول و مرغوب  
 آنک احسن سببی صناعته در کہ قل کسب و عفت۔ وجه و بدنه سبب  
 آلت در۔ و حدیث شریفہ وارا و لشد کہ۔ الکاسب حبیب اللہ  
 و اکمل کسب یمن۔ شہوہ اصحاب یمن۔ و زیور مردا یمن۔ و ریت  
 صنعت او کرن کہ غنائک و ملک و صنعت۔ بلکہ شکل التون بلرک در  
 و اختیار صنعت و کسب یمن ایتمہ نکد فضیلتندہ انار و اقوال علما و

۱۶۹  
 مشایخ اتقیابی حساب در **قطعہ** مرد کاسب کرمشت میکنند کف رادشت  
 بہر نامواری نفس و غل سومان کر است۔ ساغر راحت بودار کسب بر کف آبلہ  
 وقت آن کس خوش کہ راحت یافتہ زین ساغر است و کسب یمن چون غضب و  
 مکابره دن کہ عادت سراق و حرامیہ و سیرت ظلم و اعوانہ در عاری  
 و عار و زالتدن کہ سوال و خواہندہ لبقہ۔ اولور سالم و خالی در  
 پس کسب آل ایتکدہ افراط و تفریطدن عاری و انکم و عدالت کہ وسط در  
 اقرب و انسب در۔ و غضب و ظلم و آزار مرد ملہ حال اولن آل صورتہ  
 کثیر ایسہ معنی دہ بی برکت و قلیل۔ و طریق طلال و بی ظلم و سوال  
 حاصل اولن صورتین قلیل ایسہ معنی دہ مبارک و جلیل در  
 حفظ مال و بقیہ تشر و تمیہ ایتیمینچہ اولم زیرا خرج ضروری و اتفاق  
 لابد در۔ پس اگر دخل اولم نہ بالضرورہ مال دو کتوب اجی ف  
 حال۔ و احتلال منزل و فاد مال۔ لازم اولور **قطعہ فارسیہ**

چود خلعت نیست خراج مستہ ترکن	کہ میگویند ملاخان سرودی
بکوهستان اگر باران نیارد	بالی دجلہ کرد و خشک رودی

و حفظ و تشر مال دہ اوج شرطک در عاتی لازم در۔ شرط اول بود کہ حفظی  
 اول مرتبہ ایتیمہ کہ اهل منزل کا حوالہ احتلال کلہ۔ نتہ کم بعض ممکن  
 حفظ و امساکی اول مرتبہ افراط ایدر کہ اهل و عیالی مضایقہ معاشدن  
 موت مورثی متنا ایدر۔ بعض بلکہ افراط مضایقہ دن خلاصیون قتل  
 ہدرہ اقدام ایدر۔ شرط ثانی اولد کہ دین و دیانتہ نخل اولیہ



و شرعا واجب اولن زکوة مفروضه و صدقات مندوره ترک و اهما لایمیه  
 شرط ثالث اولدر که بین الناس عرض مودتیه خلل کلیه و خیس و مسکله  
 طومیه و سابقا ذکر اید و بطور و رز که محضا زکوة مفروضه و یر مکله  
 آدم بخلدن که ومن یوق شح نفسه فاولک هم المفلحون آیتند شحن  
 مراد اولدر خلاص و لذت مروت مرتبه سین فی یرینه کتور منجه بواج  
 شرط رعایت اولند قد نصکره حفظ ماله اوج شرط دخی وارد در که آنلر که  
 رعایتی مناسب در شرط اول خرج دخلدن کتور اولیه بلکه برابر دخی  
 اولیوب دخل خرجدن او فراوله زیرا هر زمانه دخل برقرار کسب  
 میسر اولر پس عاقله لازم در که اقوات و اموالندن بر مقدار ذخیره  
 زور کار و عده نوائیل و نهار ایلمیه که قحط سال و جدب زمان  
 با تو اترنگبات دهر خوان سبب ایله کسبه تعذر و یا عدم امکان عار  
 اولور صرف اولنوب ذل سوال و اراقه مالوجه عند الارزاق واقع  
 اولیه و آدمی زکوة مفروضه و صدقات مستحبه بین ادا آیت نصکره  
 جمله مالین بذل و اینار دخی اینک لازم و واجب کلدر و زکوتی اخراج  
 اولن مال کتور مذموم اولر و حق جل و علانک قولند والذین یکنزون  
الذمت والغصنه ولا یلقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یومی  
 علیها فی نار جهنم فکنوی بها جابا هم و جنوبهم الایه و عبیدنده داخل  
 کلدر جناب رسالت نباهی دن علیه الصلوة و السلام مروی در که  
ما دی زکوة فلیس کتور برکنه ارض مکنی صتوب بر مقدار آنچه ایینه

بر

کیرمش ایدی حضرت عمره صور دی که بوکالی نجه ایدیه بین بیوردی که خاتوننگ  
 فراشی آتنده یری قازوب ایچنه و فن ایله اول کسنه دیدی کتور اولر  
 بیوردی لکه هر مال که زکوتی ادا اوله کتور اولر زکوة صحابه و تابعین دن  
 بر طائفه ابوذر غفاری کبی و غیره کبی و اکثر مشایخ صوفیه اگر چه ذاب  
 اولمشدر در که هیچ ذخیره البقومق و دینه اینک حرام و قدر حاجتدن  
 زایدینی انفاق و تصدق اینک واجب در اما مذهب صحیح اولکی در که  
 مذهب جمهور صحابه و تابعین و ائمه مسلیس در و اینار تام و ترک  
 تحرید کلی کل اهل توکل و اقویای رجال حالی در و انکر خصوصاً بوزمانده  
 قلیل و کم بل عدیم و کم و نقص نزلندن ماصدق و قلیل ما هم در

لقد کانوا اذا عادا قلیلا	فقد صاروا اقل من قلیل
و برتم کلام و مقصد در آخر بوکتابه انتظام احوال عامه اناام و اصلاح	
معاش و معاد جمهور خواص عوام در و دیدگوز معاده شاعروم	
امیر خجاتی دیشدر که <u>نظم</u> ایکنده خوب صنمک سزانی بکم	
نه سی و ارسه بذل اید و باو کینه	الی آقا خذ نذر چارک
الن طوتد و غی اردینه او کینه	برزجکی برزجکی دانی صفکه
برزجکی دانی و برتکری بولینه <u>نثر</u> و حفظ و ادخار باینده حکما بویل اولی	
کورمشدر که اموال محفوظه نک بر مقداری نفود و اتمان و بر مقداری	
استعه و اقمشه و بر مقدار دواب و مواشی و بر مقداری املاک و عقار	
اوله که بر مقوله یه آفت تیشوب هلاک اولورسه آخر باقی قله فقیر	



ایدرین تیر ربع مقصود اولیوب مجرد حفظ و ادخار و بجز آنکه هلاک اولمسی  
 اکثر و مدته مدید بقایه محتمل اولد و فی مقوله و تفاوت اسعار بیه مالیت و  
 قیمته نقصان کلک و فر اولن سنه حفظ ایتیمه و دو آب و انسی کی که ذی  
 روح اولمخله هلاک که قریب و حنطه و شعیر کی که کامی سوس اعنی قدرت و شش  
 اولمخله و کامی تفاوت سر و خست کسه خاکه بر آب و اولور و اول سنه  
 ادخار ایلیمه که عامه عباد و کافه بلاد اچنده رواجی یکسان و تفاوت  
 اسعار بیه قیمته خسران و دور دراز طور مخله نقصان کلک احتمالی  
 اولیمه و اول زر خالص و ذهب صحیح العیار در و احتمال ذی بخت  
 و رخا و وقوع قحط و غلا اگون بر مقدار حنطه و شعیر یا چاه بی نم  
 یا انبار محکم اچنده دیارینه مناسب اولنده حفظ و ادخار ایتیمه مناسب  
 اعلای ثمنه بیع ایتیمه نیتی اولیمه که غلایه انتظار ایتیمه مستحق ثمنه احتکار  
 اولیمه بلکه نیتی توسعه اهل و عیال و قرض و سلم شرعی ابله مواسات  
 فقیر ضعیف الحال ایلیمه شرط ثانی اولدر که حفظ و تبقیه و تیر و  
 نینیمه ایتیمه قدرت تامه سی اولد و غی مالی ایجاد و ادخار ایلیمه متلاکند و  
 اهل حدیبه اولوب قری و صحاری ده اولن عمار و زارعی تعهد و تصرفنه  
 قادر اولمبجی اتحا و ایتیمه مائل اولیمه که قلت تعهد و بیمار و اشک ربیع  
 و نمره سی خرج لازمه کفایت ایتیمه اولوب خواب و اضحاله راجع اول  
 اولیمه و عرب نعتده قریه یه ضعیفه دیر لر و اهل تجربه دیشلدر که  
 ضعیفه نکل اشتقاقی ضیا عدندر اگر تعهد دایم ایدر کل سن ضایع اولور

اگر دایم تعهد ایتیمه اول ضایع اولور شرط ثالث اولدر که دامار و اجی  
 مقوله و سودی تیرسه اولور سنه یه راجع اوله اگر چه فائده سی قلیل  
 و اول متاع که ایامده بر کتره راجع اولور و هر دیارده مشتری سی بونی  
 اگر چه ربجی جوق ایتیمه دخی کار راجع اولیمه و بومقوله متاعی ادخار ایتیمه  
 بوسبب نذر که کر نایم جوهر اتحا نذر منع ایلدیر حتمه ملوک و سلاطین  
 دخی زیرا محتمل که بیعنه حاجت و ثمنه احتیاج اولد و غی زمانده طالب  
 بولیمه فرج و انفاقده درت سنه دن اقرار واجب  
 اولکی لام و تقیر در و تقیر اولدر که اخراجات لازمه ده حد اعتدال دن قتل  
 ایدوب اهل و عیاله مضایقه چکده و مروتته مناسب اولن بذل موقوفه  
 امتناع ایتیمه دخی تقیر دن مود و در نته کم اشارت کچدی ایتیمه اسراف  
 و تبذیر در و اسراف و تبذیر دخی پنجه ذر لودر ایتیمه اولدر که شهوات  
 محرمه و لذات قبیحه یه صرف اولنه و آذن ادنی مباحاتده اسراف ایتیمه  
 منطاطعام جلای بشول قدر بشوره که کسینه بیوب بیانه دو کله و انواع  
 و الوانی اولقدر ایلیمه که تکلفه بیوب بلکه مضم اولیوب امتلای موده  
 و مرض نخه مودی اوله اما بطعام موده جایعه روزی اولمبجی نه قدر  
 جوق بشور لور سه اسراف مذموم اولر نته کم بعضی سخیا یه لوم ایدوب  
 لا خیر فی السرف دیدلر اولدخی مقابله ده عکس ایدوب لا سرف فی الخیر  
 دیدی و جنبش بیوس و مرکوب و مسکن و اثاث بیت بوجله ده اسراف  
 ممکن و واقع در زیاده تحسین جابه و رجاله حیر و زینت شرعاً حرام



عقلا اسراف در بیت رگرم مرده کفن در کنی و در پوشتی بیان اهل  
مدوت که داردت معذور نشو و ساقیندن اشافه اولوب جاره  
و آریه سورمک دخی وجه دن بیرون مکرار بیک اسراف در بیت  
عرض از جامه دفع خوب برداست | ندرت میل زینت هر که مردان  
و اعداسی دخی بوکا قیاس اولنه و قرآن عظیمه اسرافدن منع و تبتیر  
تخذیر پنجه آیتده دارد اولم شد و آت ذال الفرقی حقه و المسکین  
و ابن السبیل و لا تبذر تبذیرا ان المبدین کانوا اخوان الشیاطین  
و کا الشیطان لرتبه کفورا و دخی و لا تجعل یک معلوله الی عتقک  
و لا تبسطها کل البسط فتعبدوا ما محسورا و دخی و الذین اذا انفقوا  
لم یسرفوا و لم یفروا و کان بین ذلک قواما علیما یور مشرور که برکنه  
برنه طعام و شراب مشتھاسی اولدقن البته تناول ایلیمه سرفیندن  
اولور ملاحظه اولنسون که جمله مشتھاسن تناول ایتیک اسراف اولمچی  
مشتھاسی اولین محضا ضیافتمرده شهرت و نامیچون الوان کیشره  
واضافه عیدیه ایتیک نه مرتبه اسراف مذموم اوله **اچنجی** اولدر خرج  
و انفاقی ریا و شهرت و افتخار و مباحاتچون ایلیمه که هم مالی کیدوب  
هم نوابدن عروم اولیمه **ننه** کم و آیت اولور حضرت امیر المؤمنین  
بعسوب الموحدین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب خلافت  
زمانده اشرف قبایل عربدن یکی کمنه آراسته مفاخره و محاسنه  
واریدی اتفاق بری سی بر موضعه بران شتر قربان ایدوب

۲۰۲  
فقوای قبیله یه تفریق ایلدی خصمی اشدوب یکی شتر قربان ایدوب  
فقوایه اولشردی اولکی کمنه دخی نینه مغالبه قصد ایدوب دشت  
شتر قربان و ایثار فقوای عربان ایلدی خصم دخی نینه تضعیف  
و سکر شتر قربان ایتیکله خصم ضعیف ایدیک خصم اول مغالبه ده  
مبالغه اسراف و شتری اضعاف اضعاف ایدوب یوزد و ده  
قربان ایلدی خصم ثانی تک قوصله قدرت و کمندی زیاده یه وسیع  
اولمچین بالفور و سکوت و فراغت ایلدی بو حال خارج کوفه ده  
ایدی چون کوفه یه کلیدلر خصم ضعیفک اهل و عشیره سی کلوب زحرو  
تفریع ایلدیلر که بزم قبیله ذی اشرف عرب و قبایل رسعه و مفرار  
خوار و مجمل ایلدیک اگر قربان تضعیف و بزی و کندوکی منادید  
عرب اچنده تشریف ایده ایدیک بزم بلرذن دخی زیاده خرج سکا  
تسیم و شتر اشرف اچنده مغلوبیتدن سلیم ایده ایدیک دیو  
دعوای لوم ایدیک طماع و بده عصب و منافرت و حسب مغالبت  
و منافرت بیجان ایدوب همان سیغی سل ایدوب سگ کوفه ده  
کوروب کتوردکی شتری عقرا ایدوب خلقه ندا ایلدی که استین  
مباح در و مرکنه مرادین کوردین بی جناح در روایت  
اولنور که اوج یوزدن زیاده شتر ذبح اولنش حضرت امیر المؤمنین  
استغنا ایلدیلر حرام در ماحل به لغز الله قسمند نذر دیو فتوی  
و بر دیلر هیچ کمنه برلقه تناول ایلیمه کمنه کوفه ده بساع و



کتاب کل ایلمیلر در دخی اتفاق و خرج واقع اولسه اگر واجب  
اولن موضعه در اهل و عیال و خدم و حشم کبی اگر واجب اولین یوه  
رفقا و فقرا کبی بر هر حال منت و سرزنش ایلمیه بلکه قطعا ذکرینه  
اشعار دخی ایلمیه بوقنده قلدی که بن سکا فلان زمانده فلان  
ایتد می دیر **زیر امتت ریا کبی در ثواب صدقه و اتفاقی ابطال ایلم**  
نته کم حق تبارک و تعالی قرآن عظیمده بیوردی **یا ایها الذین آمنوا**  
**لا تبطلوا صدقاتکم بالین و الا ذی منت و اذا اذ ثواب من عطا**  
متواتر اولن مطر سنگ صاف و مردن آثار عیاری بنجه از آله  
ایدرسه ایله انزاله ایدر و جمله منت و اذا دید و کی جین عطاده  
جهره معطی به آثار انقباض و ورسم اولق عارض اوله **مصرع**  
بلکه معطی آیا خندان رو و کشاده ابرو اولق کرک و بعض  
شعرا حمد و طهرین سیاب و زرینه فیض شحات سجاده ترجیح ابتد کمرده  
دعوا لرینی بو تحقیق شعر بیله اثبات ایلمیلر دیدیلر که **نظم**  
ان من قاس بالسحاب جدواک **فما انصف بین شکلین**  
انت اذا جدت صا حک ابد **وهو اذا جاد دالمعین**  
**شرح حال مصارف ال مصارف ال دخی اوج قسم در قسم اول**  
اولدر که انده طلب رضای و اجرای شرع دین موجود و متحقق اوله  
کرکه فرض و لسون اهل و عیالنه اتفاق ابتد و کی کبی حدیث  
شریفه وارد اولشد که **اعظم اجر اهل و عیال اتفاق اولنده**

کرکه سجب و لسون فتوایه تصدیق کبی **قسم ثانی** سخاوت و مروءه و ایثار  
بذل معروف و بیرون ویرلیه تحف و هدایا و مبرات اخوان و صلوات  
مداح و شوا کبی **قسم ثالث** اولدر که کند و ضرریات و امور معاشی  
ایچون صرف اولنه **واهل و عیال دخی نیت صدقه اولمیتی ثوابی**  
اولمیبوب بو قسمده داخل اولور **بو قسم اخیر دخی ایکی قسم در زیر آ**  
سؤندن خالی دکل که جلب ملایم و طلب مهابت چون خرج اولنه اخراجات  
منزله اولن و جوه ماکل و ملایس ایچون اولن خرج کبی **یا دفع مولم و**  
مضار ایچون خرج اولنه ظلمه و سفهایه حفظ نفس و عوض و با ایچون لازم  
اولمیتی ویرلن کبی **قسم اولده که اتفاق لوجه الله در رعایت**  
شرط اخلاص حسن نیت **واحرار ریا و سمعه و شهرت و ترک**  
اذی و منت **غایت لازم در** و دخی مواضع صدقه اولن تحقیری  
تمیز ایدوب زیاده مستحی اولندری تقدیم و ترجیح ایلمک لازم در  
زیر آ صدقه نه قدر مستحقه و شریسه اول قدر ثوابی ارتوق اولور  
پس ایتم ضایعه و ارا مل مستوره و صلیحی فقرا که ذل سوا لدن  
احرار ایدوب فرقه احتمال ایدر تفقدا اولنه **و دخی ویرلن**  
صدقه اخفا و زرینه اولمغه سعی اولنه که فتوا کند فتوی و قبول صدقه  
ابتد کمری ظاهر اولمغه انکسار و کند و نفسنه ریا و شهرت  
و عجب کلکدن امین اوله **قرآن عظیمده بیوردی که ان بتدو**  
**الصدقات فتعاهی وان تحفوا و تو تو ما الفقراء فهو خیرکم بزم**



علی فرید که صدقه مفروضه ده زکوة کی اعلان افضل در **آقا صدقه**  
 تطوعه اخفا افضل در **و حدیث شریفه** که صدقه سر صدقه علانیه  
 پیش درجه افضل در **دیک و ارد اول شد** صدقه تطوعه محمول در **و**  
 حدیث شریف مشهور ده بیوریش که **فردای قیامت** که آفتاب  
 مقدار میل مرتفع اولوب خلق غرق عرق اولدقه یدی طائفه سیاه  
 عشته آسوده اوله لر **برسی سی پادشاه عادل** برکی اول جوان  
 که عبادت او زره بویمیش اوله **ایکینجی اول کسنه** در که صاغ ایلله  
 ویردو کی صدقه صول الی طومیه **و اوچینجی اول کسنه** در که خاطری  
 مسجد متعلق اوله مسجد دن حق کبر و کبر مینجه راحت اولیه  
 در دخی اول کسنه در که آنی خاتون صاحب منصب و جمال سوی معصیت  
 دعوت ایتد کن اجابت ایتیب بن التمدن قور قرین دیت  
 بشنجی برادر اخروی سین زیارت ایدوب اخوت لله دن غیره  
 غرض اولیه **التبخی تنهاده** حق جل و علای ذکر ایدوب کوزندن پیش  
 روان اوله **یدنجی امام عادل در** و بعضی علی سهولت حفظه چون  
 بویدی خصلتی نظم ایتد **نظم** و قال البتی المصطفی السبعة

بظلم الله العظیم بظلمه **محبت عقیف ناش منصفی**  
 و باک مصیل و الامام بعده **نظم** امام علی زین العابدین خضر تکریدن مرو  
 که کیجه ایلته نه پیمودی مدینه ده اولن ارا مل و ابتیاک منار لنی دق  
 ایلوب نفقه یه محتاج اولنره نفقه و صویه محتاج اولنره ارتقسی

ایلده صوکتور و ب جمله نک محقق مقضی ایدردی و بو حالتی آندن بیلر که  
 وفاتندن صکره ارا مل و ایتم مدینه فریاد ایلدیلر که برکشی واریدیک  
 کیجه کلوب بزم مهاتری حاضر ایدردی اول کسنه بنجه اولدی ویدیلر  
**و حضرت که غسلی زمانده مبارک او مرگرنن** قریه طاشی مقدن آمار اولش  
 بولندی **و بعضی خدای کیجه** ایلده چیتوب کتد و کین سلیش ایدی **بو جمله**  
 جرم ایلدیلر که بو افعال کریمه و اعمال صالحه نک صاحبی اول ذات پاک  
 ایدی که شجره باغ بنوت و ماه آسمان جود و مروت ایدی و بونک  
 کبی اعمال انک کبی کوهر کان **رسالتدن** صادر اولیوب بکدن اول کرک  
 فرزدق اول حضرتک مدح **نظم** ده بیوده می دیدی که **نظم**

هذا الذی يعرف البطیاء و طانه | هذا التقى التقى الظاهر العلم

الی آخر القصیده **قسم نایند** بش شرط رعایت اولنه **نظم اول** تجمل در  
 زیر آما خیره سائل الم انتظاره و محطی کذبله اعتدازه **مبتلا اولن**  
 واردر **بس بو مرتبه** دن صکره انفاقک دنیا ده ننا و آخوته نوابی  
 قاتق محمل اولور **آنکیچون** دیدیلر که **اینها البر عاجله** و ضیا فکرت  
 طعای تیزجه کتور مک دخی تجمل تر دندز **ابن حجاج شاعری** که صاحب  
 بچون و مسا فرایدی برکسند دعوت ایدوب طعای کتور مکده کبروب  
 چیتوب نوع تأخیره مؤدی اولیجی بو قطعه بدیعه نشاد ایلدی که **قطعه**

یا ذالمبانی داره جانیها	بعضی و بلا فائده
قد حن افسانکم من جوهم	فاقر یلهم سورة المائدة



**شرط ثانی** کما نذر زیر اظهور ده نیجه فساد و مضرت مترتب اولور  
 و دخی کتمان بح امان و حصول امانی ده با الحاقه مؤثر در استعینوا  
 علی حوائجکم بالکتمان وینشد **شرط ثالث** ایتدوکی خرج و عطای  
 استکثرا یشیوب بلکه قلیل عدا یشکدر که معطی جانبیه مروت و منت  
 و اخذ طرفه فزید احسان و منت اولمغی ایجاب اید **شرط رابع** موا  
 عطا در زیر تراخی و فتور اولمغی احتمالا لدر که اولکی عطا لدر دخی اولند لور  
 فایده سی و لویه پس اصد فاسده و مخا دیمه جواد و عطای لیه بذل  
 نعت و صرف خدمت ایدن کمنه به گاه گاه کلی و جلیل ایتکدر  
 علی الله و آم و التعاقب جزئی و قلیل ایتکد اولی در **شرط خامس**  
 خرج و عطا و صرف سخا نک موقتی تشخیص و تمیز ایتکدر که عطا یا محله  
 و و شوب بی فایده بلکه موجب و مضرت اولیه نته کم و بیشتر در **منت**

و وضع الندی فی موضع السیف العلی	مفر کوضع السیف فی موضع الندی
نکوی بابدان کردن خنانت	که بد کردن بحای نیک مردان

بعض کمنه لربو نک خلافت کید و ب هر که صرف خدمت و بذل نعت  
 ایتکد اولی و حسن در مقابل کمنه جلب نفع اولر نه بار دفع ضرر معین در **شرط ششم**  
 بد و نیک را بدل کن سیم و زر که این جلب خیر است و آن دفع ضرر **قلمه**

نادل دوستان بدست آری	بوستان پدر فروخته به
بختن دیک نیک خنانترا	هر چه سست سوخته به
باید اندیش هم نکوی کنی	دین سگ بلغمه دوخته به

عبد الله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهما قنده بر کمنه بویتکرم خلیل ایتکد **قلمه**  
 ان الضیعه لا یكون ضیعه  
 حتی یصاب بها طریق المصنع  
 فاذا اصطنعت صنعه فاعده  
 نه اولدوی لوقایه او دغ

عبد الله جواد ایتدی بویتکرم خلقی خلیل ولیم وجود بابنی سدا یشکدر  
 بایشتر عظیم ایلر و بونلر لیه عمل ایتکد کرک بلکه سیاح بی احسان اطاری  
 نازل و کمر مت اقطار فی هر جانبیه و اصل ایتکد کرک اگر کریمه و اصل  
 اولور سه حربه که کریمه انرا اهل و لایق لدر اگر کریمه و اصل اولور سه حربه  
 غم دکل که صاحب احسان اولنر نه کریمه ایلر ممتاز لور و احسان لری ایلر **قلمه**  
 فقیر ایدرین بو ایکی قولک بری سی مطلقا ترجیح و بر نذهب تضعیف  
 و نذهب آخر ترجیح اولمغی مناسب دکلر بلکه توفیق اولدر که عبد الله  
 دید و کی قول افراد استیجا و اجواد و عطای کریمه مناسب که عطا لدر  
 اعراض خزینه و اعراض دینه و نبویه دن مقدس و مبرادر بلکه آفتاب  
 وار لطیف و کشف افاده و انوار و سیاح شمال رفیع و وضعیه  
 افاضه اقطار ایدر لور اما اکثر انا م و عامه خواص و عوامه که وضع  
 کتاب و سوق خطاب غایب انلر لیه در مناسب مذهب اولدر  
 که الظلم وضع الشی فی غیر موضع و ن مالی در وعد و لندن که ایقاع  
 الموقوف فی غیر موقوفه دن آراوه حال نه کم بعض سلاطین نبی تو ب **شرط هفتم**

اذا نشت ان یعط الامور حقوقها	و یوقع حکم العدل حسن موقوفه
فلا تضیع الموقوف مع غیر اهلها	لظلمک وضع الشی فی غیر موضعه



**او چنانچه قسمه بر شرط رعایت اولیه و اول اقتصاد یعنی اعتدال در**  
**اتساع طلب حاجات و مهیات** چون خرج اچنجه اسرافه یقین اولمن  
 اولی در اساک و تقیتر قریب و لمقدن لکن و لقدرا اوله که حفظ عرض  
 جمل اوله زیرا بود قدر اسراف محض اوله بلکه دفع مضرت اولور زیرا تمام  
 اقتصاد و اعتدال عوام اچنجه مذموم در زیرا طمع لری غالب  
 و نفس لری بی وجه مراد لری بی جالب در اقتصاد اوزره اولن مرتبه  
 هوای نفس لری موافق اولمغین نخل و لوم دن عدا ایدر لر بس خرج  
 و انفاق بر مقدار رای عوام اوزرینه ایتک کرک که بغض طمع عوام  
 امین اوله میل عوام تبذیر جانبیه در میل خواص تقیتر طرفه در  
 بورایه کلنجه خواهه نصیر کلامی در و انکی اقتصاد بر شرط در که انفاق  
 جدا قسامنده رعایتی واجب در بر قسمه حرکت و جهی ظاهر کلد  
 و دخی خواهه ایدر بوجه باب تولد و تدیرات و قوانین کلیه در  
 تا تدیرات جزئی عاقله مخفی دکلدر **باب خامس اهل و عیال تربیه**  
**بیاننده در اوله هر کس نه به لازم در که تا اهل و تزوج ایلیمه و غرضی**  
**بکثیر نسل و بشر بنی نوع** خصوصاً تکثیر اهل اسلام و امت محمد  
 علیه الصلوٰه و السلام و نفس معاصی و فساد و ارتکاب اولمقدن  
 تحصیل اوله و حدیث شریفه وارد اولدر که **تاکو اقا**  
**ابا ای کم الامم ولو بالسقط** و اهل بصیرت مخفی دکلدر که مبدأ اول  
 جل ذکره حضرت تک بقای نظام عالم و ابصال سلسله بنی آدم

حقنه عظیم عنایت و ایتما می بندول در **حتی حیوانا تک دخی توالد**  
 و تکاثرینه عنایت ظاهر در جمله دن بردلیل بود که هر حیوانه بخا  
 لذند و مطلوب طبع ایلدی که تناسلی بالذات و مقتضی العقل اراده  
 ایتن لری باری بالعرض و مقتضی الطبع اراده ایدوب تکثیر افراد و بقا  
 نوع جمل اوله نسلری وجوده کلد که نصیره محتاج تربیت و تقویت  
 اولد قری زمانه آبا و اقاما تکرینی مشفق و مهربان ایلر که ضایع اوله  
 انقطاع نوع لازم اولیمه و احتیاج زمانی کچد کن صکره شفقت  
 زایل اولور حتی طیور آشیانندن طرد و نفی ایلر بوحوال اهل بصایر  
 قنده دلیل ظاهر در که **مبدء فیاض** و جواد منزله من الاغراض  
 حضرت تک بقای اولاد و انساب انسان و حیوان بل بقای جمیع مرکبات  
 عالم اکوان حقنه عنایتی فایض و صادر و دو آم نظام مشاهد  
 و بقای عالم محسوسه التفاتی واقع و ظاهر در و حکما مبدء اول جل  
 ذکره حضرت تک ایجاد عالم و احداث حوادث اکوان جانبیه قصدی لازم  
 دیرلر و بقا قصد عنایت اذلیه و یو تسمیه ایدر لر و قال ذکر ایتد کلون  
 اول قصد فیضی و عنایت ازلیه تک فروع و لوازم و پرتوی در  
 و چون **تخلقوا باخلاق الله** حدیث ثابت و تشبیه مبادی عالییه  
 نفوس انسانییه به عنایت مراتب در پس هر طالب کماله لازم  
 که تکثیر نوع و توفیر نسل و بقای نظام عالم و انسد سلسله بنی آدم  
 جانبیه تمت و عنایت ایتمکه مبدء اوله جل ذکره تشبیه ایلیمه و مراد



نکاح و جماعت مجرب و نبل لذت جسمانی و ملیه که مرتبه مبادی عالی و  
 دایره حیوانات عجمه تنزل بلکه آندن دخی تسفل اتمیه جناب  
 رسالت بنای بعض اصحاب نه سوال ایلدی که تزوج ایلدکی ایتمدم  
 و بوجک غضبه کلوب بیوردی فانت ذامن خوان الشیاطین  
ان کنت من رهبان النصاری فالحق هم وان کنت منافق سن  
النکاح یعنی چون سن خاتون موافق و قرینه صالحه زوجی نه تدبیر  
 منزله معاون و مشارک غیبتند مال و عیالی حافظ و نائب حضور  
 مشکلات امورین ناصح مشاور و شایده و نوابنده حکم و محاسب  
 و خاتونلرک افضل و اکمل اولدر که عقل و دیانت و عفت و حصا  
 و ادب و حیا و زوجیه محبت و صفای ایلد موصوف اولور ضای  
 زوجی قنده یسه اتم مهمای اولوب حفظ ناموسی غایت حرامی اولور  
 و زبان دراز و ناحق شناس و ملیه اگر چه بوا یکی صفت ساده قتی چوق  
 اولور روایت اولور که حضرت رسالت بنای روز عید ده  
 مصتی به چقد فکرین طائفه نای کور و ب بیوردیلر یا معشر النساء  
تصدقن فانی را ینکس اکثر اهل النار صور دیگر که یارسول الله نه  
 سبیدن اکثر اهل نار اولور بیوردیلر کسرن اللعن و مکون العشر  
 یعنی لغتی چوق ایدرسر و معاشرت ایتد کلوز زوجلر کوزرک نعمته  
 کنوا ایدرسر نچه روز کار ناز و نعیله پرورده اولن زن ادنه  
 غضب زمانده نک کوردم بکانه ایتدک دیک مقور در و خاتونلر

بر صفت لازمه دخی و لود اولوب عقیم اولن در نه کم جناب رسالت  
بنای بیوردیلر خیرنا کم الولود الولود و لود اولدوغی شیب  
 ارس بقا اولاد کتور دکندن بکراسیه خوات و بنات عمدن قیاسله  
 استعلام اولنه و تزوج ناه احرار تیری و استیلا و جواریدن  
افضل در یزیرا حوا اغلب حوالده جاریه دن عفت و عقل و تدبیرده  
 و حفظ عرض و تربیت اولاد و احرار ذمایم اخلاقده افضل و اعلی در  
 و حره نک جمله فضا یلند ندر که فرضا طبعنده کمال عفت دخی اولسه  
 اقربا و آبا و اخوانندن احرار ایدوب بعض قبایح خاطر دخی اولسه  
 تمنع ایتدک محملدر و بعض جوار ی قبایحنه تفرج اولند قن نرجایم  
قسنی نوز نیجه اصل و خیر و بنجه ناموس مکتسبم وارد در که رعایتی  
 واجب اولوب عار و شنادن احرار ایدد و دیریش و ایضا جوار ی  
اکثر خالده حسن و جمال ظاهرینه نظر اولوب سیر جی لردن اشتر اولور  
و معلوم اولنماز که دیارنده نه کسنه نک قیری و نه طائفه نک سلامه سی  
ایدی شاید که ارذل ناس و خست طوائفدن اولد و ایضا جوار ی لکه  
 بر فایده سی دخی اولدر که اقارب و عشیره یسکه استظهارتقا و ن حال  
 اولور و تربیت اولادده احوال و عشا یرام طرفندن دخی امداد  
 و اصل اولور و بمعنی جوار ی معنوددر و عوبده عادت ایدی که  
بر قبیلده بر قبیلده عدا و ایلکن لردن تزوج و مصاهره ایتدکله صدیق  
و معاون اولور کرید خالد بن یزید بن معاویه که حکماء عرب



و افضل اهل ادب دن ایدی ایدر که بکآل زیر اعدای عدو و کلور دی  
چون زکمه بنت زبیری تزوج ایتدم احب احبام اولدیله و بوا انک قصده

احب بنی العوام من اجل جهتها | ومن اجلها احببت احوالها کلها

و تزوج بکر تیتدن اولی در زیر قبول ادب و زوجه موافقت  
و فرمانه انقیاد و انک محاسنه قصر نظر طائفه ابرارده ارتو قدر  
و شیبده زوج اولنه تطلق و ندکر و انک ایامنه تحسرت اولتی احوالدر  
بو صفات موجود اولد قد نصکره حسن شکالت و لطف و صباحت  
و نسب معتبر و غنا و ثروت و دخی موصوف اولور اعلی مراتب بود  
میسر اولن کسسه شکر بی شمار و حمد حق تکرار ایلسون و بعض  
مفسرین ربنا آتانی الدینا حسته بیور لفقن داد قرینه صابکه در  
دیشکر اگر بو صفتک بعضی مفقود اولور عقل و عفت و جیا  
صاحبه سی و لمغه تمت اولسسون اگر مجرد حسن و نسب و غنا  
موروث و مکتب اختیار اولور نیچه مثال و تعجب بلکه هلاک  
و عطب و اختلال مور دین و دنیا یه سبب اولتی محملدر و حکما  
دیشکر در که باعث طلب و خطبه زن مجرد حسن شکلی اولتی کرک زیر آ  
حسنه عفت از جمع اولور و زن صاحب جاهه اهل هوادن طالب  
و راغب چوق اوله کرک و آنکرده ضعف عقل مقرر دیر محتمل که  
رغبت ایدن مفید انواع حیل و مکر یه غالب و نیچه ز غاف  
دنیا عرض ایتیکله راغب اولیتی طریق مستقیمدن یعقوب هوایه

اینجا چه خبر  
۲۰۱

ابتاع ایده لر کسری پرویز کن بخیر جان دیر لر بر مرزبانی و ایدی  
خاتونی اول و جمله حسن و جمال صاحبه سی ایدی که نقشند ابداع تمام  
ایران زمین بلکه مجموع عرصه کیتی ده انجیلین نقش بدیع زیر مشدی  
کسرایه تو صیف ایلدیله شیفته جالی اولوب پیره زنگر کوندروب  
کاهی کند و دخی کیجه ایلده واروب ملازمت ایلدیله چون بخیر جان  
قصه یه واقف اولدی زن فرجوره دن تمام اعتراف ایلدی برکون  
دیوانده کسری بخیر جان ایدر که سنگ غایت شیرین چشمه آبک وارش  
سن آندن هیچ نوش ایتیش سن سپی نه در بخیر جان ایدی بن  
اول چشمه کنارنده ارسلان اینری فی کوردن انکیون اجتناب ایدیم  
کسری یه بو کنایه جواب سؤالی و خاتونندن انکیون اغترافلی بقا  
خوش کلوب زنی مرزبانغین و پروپ فرمان ایدی که آنکیون  
تاج رصع و طوق و سوار ملع دوزه لکه جوهر زواهر نیک  
قیمتی صیر فیان عالم تعین ایتکدن عاجز اوله و حضرت عرفقوج  
فارسه منظر اولد قد بردهقان امیر کمره کلوب بنی اهل و عبالمه اما  
و پرویز کن بخیر جان کنزنی بولی و پیره یس دیوب آن آلوب بر مرزعه  
ایچنده ایش <sup>مذنب</sup> کتوردی امیر عسکرانی حضرت عره مدینه یه کوندردی  
کله و کی کون کیجه قریب اولغین و اصحاب اختلاف ایدوب بعضی  
تقسیم اولتی کرک دیوب بعضی بیت الماده طور تی کرک دیوب  
بر طرف ترجیح اولغین مسجدده قیوب اکا بر مهاجرین و انصار



صبحه دك بگلدیلر حضرت عمر واقع شده كوردی كه بر صحنه بر مقدار  
 انكر سوزانی طولدر مشك كتور و رور حضرت عمر مر نه قدر یوزین چور و رینه  
 یقین كتور و روریدی فرعله بیدار اولوب علی الصباح بیا توقف مهاجر  
 و انصار و متبعین اختیار اراسته تقسیم ایدوب برداته الیقوام  
 مقصود حكایت نیمه فایده در اول خاتون جمیع محل طمع اهل هوا اولدو  
 كه صد آند ایدی ایگنجی بخیر جان آنی شهوت تابع اولیوب كند و دن  
 ابعاد ایتیمكه ملك اولیوب بلكه منصب حلیل و مال جزئیله ملك اولدو  
 اوچنجی لعل و یاقوت فروزان حقیقت عالنده انكر سوزان  
 اولدوغی در میر علی شیر نوابی بورادن دیشدر كه **مطلع قصیده**  
 آتشین لعلی كه تاج خروانرازیورست | انكری بخر خیال خام نختن در سر است  
 در دنجی غاده اولن اصحابك امانتی كه بونك کی خزینه بی كم وكاست ولا  
 بچمدن مدینه منوره یه ایصال ایلدی لر با آنكه بیور و استر یو غید  
 بشنجی حضرت عمر كمال عدالتی كه خزینه كرك اولور دیو بر جبه الیقوام  
 فی الحال بین الغانیم علی موجب الشرح المبین قسمت بیور دوغی  
 والله اعلم تسلسل پس تیز و جده غایت حسنایلیحه دن و غایت شو  
 قبیحه دن دنجی اقرار كرك زیرا غایت قبیحه اولیجی نفس آنكل قناعت  
 ایتیموب حرم غیره تطلع یا موتنی داما توقع ایتكدن خالی اولنماز  
 پس عند آل طلب و لنق كرك **لنشد** نه فرط قبیح كرك زوجه ده نه حسن بها  
 میان كوزله كه خیر الامور و سطها و دنجی شول خاتونه كه جاه و منصبه

كند و بیه مناسبته اولیه راجع اولیه و دنجی شهرت اسباب اموال و  
 وفوت ضیاع و عقاراتی اولدو عیون خاطب اولیه زیرا بو صفتگر  
 عورتك تغلب و استعلا و تسلط و استیلا ستمه مؤدی اولوب  
 زوج خادم زوجه مخدوم و اول غالب بو مغلوب و ملغله امور زوجیت  
 انعكاس و رایت الرجال قوا موال علی الشا انكاس اوزرینه اولو  
 تدبیر امور منزل ظل پذیر و انتظام امر معاش بر نقصان و تقصیر اولو  
 و خاتون ارینك سیاست و ضبطنده اوج امری رعایت و اكساب  
 و اوج نشیدن تحرز و اجتناب ایتك كرك رعایت اولنه حق امورك  
 اولی زوجندن زوجه بی هیبت اوزرینه اولق در زیرا زوج خاتونك  
 نظر نده محیب اولیجی امثال اوامر و اجتناب نواهیسنده افعال  
 اوزرنده اولوب احوال منزله اختلال عارض اوله كرك و بو شرط  
 اتم شرط در بو شرط مفقود اولیجی عورت غالب و مراداتنه  
 جالب اولوب بلكه زوجنی تسخیر و كند و حكمنه مطیع ایتیمكه امر امور  
 و مطیع مطاع اولغله فسادات و فضایح و قبا حات و شایع مترتب  
 اولور كه دفعی ناممكن و رفقی بایسور اولور ایگنجی اولدر كه زوج  
 خانوننی تكريم و رعایت ایلیه اول قدر كه محبتن استجلا ب و مودتن  
 تحصیل و اكساب ایده كه خاتون اول كرامتك زوالنی تصور ایدو  
 اطاعت و انقیاد و مخالفت و اتحاد دن خالی اولیه آما بو  
 كرامت و تعظیم حد دن بیرون اولیه كه بو مغلوب و خاتون متغلب



اولمغله ضرر مذکور مرتب **اولیه** رعایت و کرامت خاتون دخی  
 پنجه سنه ایلده اولور **برخی** سی ملا بس سنه و حل و حل فاخره ایلده که انلره حلال  
 و قتلرند مرغوبیتی درجه کمال ده در قدرت یتد کجه و حال لرینه مناسبت  
 اولد و غنه کوره رعایت اولنه **ایکینجی** سی اولدر که انی تدبیر منزلده  
 مشارک بلکه امور درخی اکامفوض اولوب حفظ اقوات و امانت بیت  
 و ضبط جواری و خدم صنغارانک تصرفنده اوله **اوچینجی** اقربا و متعلقا  
 رعایت و اکرام اولنه بوندن زیاده رعایت مثلا امور بیرونی ده  
 دخی تصرفین مطلق ایلک و اهل حکم ایسه غل و نصب نواب و اهل وظایف  
 انک شفا عقیله عمل ایلک و بونک امثالی جائز و کلدرد سابقا دید بکوزمفر  
 مشتمل در **دور** دخی سی اولدر که چون خاتونک صلاح و عفاف و منزلت  
 قدرت و کیاسته موجود اوله آنکله اکثاف ایدوب او زرینه غیری خاتون  
 تزوج یا جاریه تیری ایدنیه اگر چه حسن و جمال و نسب و ثروت  
 و غنا ده بوندن زیاده دخی اوله **بعض** عقلا انطلاقا بمعنای مکروه  
 کوردیلر زیرا چون نسا نقصان عقله موقوف و غیرت منوطه ایلده  
 موصوفی لردر بحتم که کمال غضب و غیرتندن بعضی امور ارتکاب ایده لکه  
 موجب اختلال نظام منزل و مورث فصاحت و خسارت کامل اوله  
 و تعدد زواجه اقدام ایدن لکه اکثر منزل لرند مجادله و خصام و سوء  
 عیش و اختلال نظام **مورد** در **و** ضرریه مبتلا اولن حقه اقل مرتبه  
 زوجک اموال و اقوات و امانت بیت و آلاقی حفظنده نکاح

ایتمه سی متعین در **حکما** دیر لکه ازواج پادشاهلردن غیری کسینه جانور  
 و کلدردن بیزان انلره مقام عبودیتده در غیر و حیثیت ایدوب معاشده  
 ارتکاب ایتک احتمالی یوقدر و آنلره دخی ایتک اولی در زیر آرد  
 منزله تنده جان کبی در نته کم ایکی بدن بر جان اولر کدنگ ایکی منزله  
 بر مرد لایق و کلدرد و شرعاً دخی ترکنگ ثوابی سابق ذکر اولنشد  
 اوچینجی امر که رعایتی واجب ایدی اولدر که خاتونی بر شغل متعینه  
 ایدوب بقال و تور مغه قومیه لر **اگر** ضبط منزل و لوازم معاش  
 ترتیبندن و عبادات مفوضه معلومه سندن فارغ اولور سه واسطه  
 ناسدن ایسه غل قطن و کتانه اکا بردن ایسه زرد و زلیق واکا مانند  
 صنایع عزیزه یه مشغول قلدرد **خواج** ه حمد الله غوثی مستوفی تاریخ گردیده  
 کتابته ذکر ایدر که سلاجقه زمانده قروین خاتون بنت الپ  
 ارسلان سلجوقی تک اقطاعندن ایدی و اول خاتون کاهی کلوی ظاهر  
 قزوینده خرکا هله و تور کدا اول زمانده قزوینک قنات آبی قلیل  
 اولمغله خلق عطشندن زحمت چکر لیدی **اکمالی** شهر مکه قزوینده دن  
 شهره بر کارینرد دخی کتوریک تمنا ایدوب توچون خرکا هله وارد بیلر کند  
 چرخ تورمش ایلک اکیورور فکر ایلدیر که بر خاتون بو قدر مال مالک اکن  
 یتنه ایلک غل ایده حبت مال بودر چه ده اوچینجی بزم التماس منبذول ایتدی  
 احتمال میدر **مکه** حسن فراستده خاطر لرینه مطلع اولوب جماعتی مانده دعوت  
 ایدوب دیدی که چرخ و دوک خاتون لک بر آید سیدر اگر بوک مشغول



اولد لریب احتمال که فکر لری ناشایسته محکمه کیده و دایسته نامناسبه  
اشغال ایده بیلدم که سفرک براتی سکوز واریک بنوم چرخ چوردگو  
کوروب توقف اندکوزنه در بیان ایک قدرت بتشد که مساعده  
اولسون اما لی قزوین ملکه نک عفت و تمکنه تحسین و نسا اید و  
وادرین عرض ایلدیر فی الحال صا دیق اچوب موالی بدل ایلدی و تا  
کار نر قزوین شهرینه کلیمچه یرندن قلعقدی و ممکن اولد فی خاتونه  
اعاس و جماع نسا اولن مواضعدن منع ایده لر خصوصاً بوزنا  
که نسا اراشدن اسباب نوی مشهور و بری برینه محبت که ماده  
امشنع در معروف و مذکور در بس احتمالدر که بعضی فدا طبع  
اولوب امور فاسده جانبته تحریک ایده لر و اقل ضرری بودر که  
کند و دن فایق علی و حل صاحبه لری کور و بتشریه کلوب زوجنه  
تکلیف امور مذکوره ایده یا قلت محبت و حومت زوج و مودی  
اوله اما جماع رجالدن منع خود فرض و واجب اید و کی ذکر و بیان  
محتاج دکلدر اول امور که زوج آندن احرار ایک واجب در  
اوج در اولکی سی اولدر که غایت محبت اظهار ایلیمه اگر محبت  
محبت مبتلادنی اولمش اسیه ستر و کتم ایلیمه که زن محبت زوج و افقت  
اولمقی حکم ناز و دلال انیکه عازم اولوب نه دیرسه مثال اولمقی  
عازم اولدر که و کثرت دلال کثرت دلاله مودی اولمقی  
مقرر دند ایکنی سی اولدر که مصالح عظیمه و امور کلیه ده آلدر یله

۲۱۱  
مشاوره ایتیمه و جمیع اسرار و خفایای امورینه مطلع قلمیه اوجنی  
اولدر که خواتینی مبادی عمرندن ضبط ایدوب ملاهی استماعدن و  
رجال و صاحب جمال جوانر مشاهد اوله حق مواضعدن و عاشق  
و معشوق حکایتلرندن خسرو شیرین کی و ویر و رامین کی  
و منزل کتابلری تلاوتندن و استماعدن منع ایده لر و تقوی و دیانت  
معلوم اولین عجایز و متهم اولن خواتین صحبتندن منع ایده لر  
بلکه تام بلد کلری عجوزی قطعاً منکره قلمیه لر و محارمه قرشد ریمیه  
این عیاشه تواریخ تیمورده ذکر ایلر که جهان بخت حکم که دختر تیمور  
ابتدا ده عقیقه و صالحه ایدی بغدادیه لردن بعضی فاسده لر  
اکا اتصال ایدوبانی افساد ایلدیر حالا آندن حکایات سوء و  
تواریخ بد نقل اولنور و بعضی اخبارده وارد اولمشدر که خاتونلر  
یوسف قصه سین تعلیم ایک یعنی که عشق زلیخا و جمال یوسف ملاحظه  
تحریک سلسله نوی ایلیمه و شراب بچکدن بغایت تحذیر ایده لر  
زیرا کیفیت شراب حیاتی رفع و شهوتی تهییج و طالب جانبته انقیاد  
و سماحت طبع و پرور و بوضال خاتونلر ده جمع اولمقی فساد عظیم  
و قنیه کلیه پیدا اولور و خاتونلر که ازواجی قتله حومت و  
رعایتی زیاده ایدن بش امردر که هر خاتونه بوش خصلتی رعایت  
لازم اولمقی سی عفت و زو جنک پسترنیه هیچ اجنبی کسنه تمکین  
و حدیقه جانلندن برنا محرک مرغ نظیرین خوشه چین ایلمک



ایک نخی سی ز و بک مالنه کفایت و ضبط و اسراف اتلاف ذن صیانت **یکم**  
 حتی بعض علما ذایب اولدیگر که ایکی خصلت رجاله خصایلدن **و شاده**  
 رداییدن **در برکی سی شجاعت و برکی سی سخاوت** در ذرا خاتون  
 شجاعت اولی خوف زوج و غیره اولیوب ظلام شب و مواضع تنهاییه  
 و رمغه اقد آم ایدوب مفاسد ظهورینه بسبب املق و چون مجامع رجاله  
 جقمقدن ممنوع اولد قلمری مقوره در شجاعتکندن نه فائده که دفع ضرر اعدا  
 و حفظ و حمایت دین و ملک در حال دخی اولم **و چون نسا اغلب احوال**  
 حافظ مال غیر و امین ضبط منزل زوجدر **پس سخا و تکر مفر و ز و بک منزلی نخل**  
 اولمغه مؤدی در **و بورادندر که بعضی شعر خاتون قلمری حین و نخل مدح ابتدا**

قدزاد طیب الاما دیت الکرام بها	ما با کرام من چین من نخل
--------------------------------	--------------------------

و الحق انکرده دخی اعتدال مرغوب در و خاتون لر زوجی خانه سندن  
 کند و عیالنه کفایت قدر و صدقه دخی عادت خلق اولد دخی قدر مثلا  
 برسانه بر باده امک و بردانه شمع و بریک فقها قنده دخی مخص در  
 و جناب رسالت پناهی **یا معشر النساء تصدقن فانی را یکن اکثر اصل**  
**النار بیوردی** راوی ایدر اول کون کوردم خواتین کوشلرندن  
 کوشواره و کردن و ساعدلرندن طوق و پاره برین جق و  
 بلا کد اکنه آتدریدی **سویله که دامن بکال** حتی نسادن مال مال  
 اولدی **و آیه کریمه ده دخی ان المصدقین و المصدقات**  
**بیورلندر** پس انکرده دخی نخل صرف رواد کلدن بلکه اسرافدن

و خانه زوجین اتلاف ذن **اقرار کرک** **ایک نخی سی ز و بک خاتونک قنده**  
 داما حبیب و انک جانندن قلبی پرسم و هبیب **اولی کرک و نخل**  
 خاتون که زوجندن بی باک **اوله اول منزله ویل و هلاک** مقوردر  
**او چینی زوجیت امورن اطاعت و انقیاد** اوزرینه اولوب **چندن**  
 نشر و زحماندن تمتع و عناد **ایلیه** **مر خاتون که زوجنه کرک**  
 و نقره نکران **اوله ظاهر قلبی نخل دکران** اولمغه آندن خیر و صلاح  
 منزل بر طرف و اکا نقود مجنی خرج عین غبن و محض نرف در  
 نه دکلو صاحب جمال ایه قطع نظر ایتیک کرک **چون دمان موانسته**  
 دندان پوسیده در علاجها **اخواها دیک کرک** و دین محو چون  
 زندانه کرک اولی و آساندر **زیرازن نامهر بانه خانه زنداندر** **قطع**

به زندان قاضی گرفتار به	که در خانه بینی در ابرو کره
در خوی بر سرای تبند	که بانک زن او وی بر آید بلند

**در دخی سی زوجی عسرتنده** مجامه و ملاطفه اوزره اولی عتابی موقع  
 و ناز و دلال بی محل ایتیک کرک که ناز دور و دراز **اولی محبت**  
 و صفا از اولمغه بکل و عتابی حد و حساب **اولی خانه الفت**  
 و محبت خوابی باب **اولمغه قریب اولوریت** **دیفر و بونکر نازینه مرغوب**  
 لیک نازینی چوق ایتیکد **ایکن خوب اولم** **نر پس جمله دن ظاهر اولدی که**  
 زن بر هر حال زوجنه مطیع و منقاد و محترز مخالفت و عناد اولی  
 کرک **و حدیث نر بفرده** وارد اولمدر که **براع آبی جناب رسالت**



پناهندن معجزه طلب ایچک کنار وادی ده بردخت پشمندی اکا  
فرمان بپوردیلیرندن بقدره الله فلقوب حضرت اوکنده سرزمین  
ایدوب لسان فصیحله ادا شهادت ایچک عوآبی در حال یانه کلوب  
ایتدی بارسول الله اجازت ویرسکا سجده ایده ایم بیوردیلرکه اگر  
مخلوق مخلوقه سجده ایتک روا اوکیکد ایدردم که خاتون زوجنه  
سجده ایده ایدی لکن سجده حضرت خاتمه مختص و مخلوقه غیر مختص  
حکما ایدرلرکه زن نیک و قرینه صالحه محبت و شفقتده مادریه و عفت  
و خدمتده جاریه یه و الفت و صداقتده و دستگیره بکره و زن  
بدن فرمان لبق و تعلبه جبارره و تحقیر و استخفاف و خدمت زوج  
ایتکده دشمنکره و مالی خیانتکه اسراف و اتلاف ایتکده اوغری لره و  
حوایلره بکره و دخی معلوم اولسون که اگر زن فعل شیع ایلر موصوف  
اولورسه اگر محل عرض دین بیه مفارقتی ضروری و واجب در  
و اگر محل حسن معاش و منقض اوقات و مکدر صاف زنده کانی بیه  
مفارقتی معقول و مناسب در اگر چه بعض غیر بر قسم نایده صبر و تحمل  
اخیار و خشونت اخلاقی حدید طبیعته سومان ملاخط قلمشکر در  
انکلی مولانا عبد الرحمن جامی دیش که **نظم** ترا ناست بهواری غنیمت دن  
در شیهای دور خراج را کانت سومانش یعنی انک جفاکنه تحمل و اداسته  
تعبیر ایتکله کند و نفکر نی تهذیب حسن خلق تحصیل و ترتیب  
قصد ایلریش اما بو طریقی اهل کمال و مذهب خواص رجال در

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در بیان عیوب و مذمات ایشان نیست و هر کس که این کتاب را بخواند از عیوب و مذمات ایشان بیخبر گردد و از فضیلت و مناقب ایشان آگاه شود

اما عامه ناس و کافه خلقه مناسب مفارقت در **قطع**  
زن بد در سرای مرد نکو  
مهم درین عالمست دورخ او  
ز بهنهار قرین بزر بهنهار  
و قنار بنا عذاب النار  
و اگر مفارقت اضاعت اولاده مؤدی اولورسه قسم نانی ده نصبر و  
تحمل طریقه ساکد اولق اولی اولور و بعض بلغای عوب ویشکر که نسا  
بش نوعدن احراز کرک در **حنا** **منانه** **آمانه** **کینه القفا**  
**خزانه الدین** **حنا** اول عورت در که زوج سابقی ذکر و احکامین  
و اشتیاق ایتکدن خالی اولیه **منانه** اول عورت در که زوجنه  
مالی یا جاهی ایلر منت ایتکدن خالی اولیه **آمانه** اول عورت در که  
یامرضدن یار و جندن شکایت و انین ایتک عادتق اول  
**کینه القفا** اول عورت در که عقیدن تی اولوب خلق زوجنک اردنجه  
و یوث و کیمان دیو ذم و غیبت ایدوب قفا سنه داغ کبی اول  
**خزانه الدین** اول عورت در که حسن شکلی اوله و لکن اصل و نسبیین و  
دنی اوله و منه لرده که اسکی سرای بر لری در فریده لرده پشم تازه  
یشل بزره یه تشبیه اولمشدر که کند و سی بسز و طری و لکن منانه **قین**  
سرقین و نجاساتدر و بوشیه بدیعک فخری جناب رسالت نبایی  
که ایان جوامع کلم ایلر مشرف در حدیث شریفه وارد اولمشدر که  
ایاکم و **خزانه الدین** فالوایا رسول الله و **خزانه الدین** قال المرأة الحسناء  
فی المبیئت السوء **علما** ایدر لر بوشیه بدیع اول حضرت بیورد

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در بیان عیوب و مذمات ایشان نیست و هر کس که این کتاب را بخواند از عیوب و مذمات ایشان بیخبر گردد و از فضیلت و مناقب ایشان آگاه شود  
و اگر مفارقت اضاعت اولاده مؤدی اولورسه قسم نانی ده نصبر و تحمل طریقه ساکد اولق اولی اولور و بعض بلغای عوب ویشکر که نسا بش نوعدن احراز کرک در حنا منانه آمانه کینه القفا خزانه الدین حنا اول عورت در که زوج سابقی ذکر و احکامین و اشتیاق ایتکدن خالی اولیه منانه اول عورت در که زوجنه مالی یا جاهی ایلر منت ایتکدن خالی اولیه آمانه اول عورت در که یامرضدن یار و جندن شکایت و انین ایتک عادتق اول کینه القفا اول عورت در که عقیدن تی اولوب خلق زوجنک اردنجه و یوث و کیمان دیو ذم و غیبت ایدوب قفا سنه داغ کبی اول خزانه الدین اول عورت در که حسن شکلی اوله و لکن اصل و نسبیین و دنی اوله و منه لرده که اسکی سرای بر لری در فریده لرده پشم تازه یشل بزره یه تشبیه اولمشدر که کند و سی بسز و طری و لکن منانه قین سرقین و نجاساتدر و بوشیه بدیعک فخری جناب رسالت نبایی که ایان جوامع کلم ایلر مشرف در حدیث شریفه وارد اولمشدر که ایاکم و خزانه الدین فالوایا رسول الله و خزانه الدین قال المرأة الحسناء فی المبیئت السوء علما ایدر لر بوشیه بدیع اول حضرت بیورد



بعض عمار وایت ایلم که حضرت رسول الله اصحاب بدن زید بن حارثه یسور  
 که بازید تزوج ایلم که عفتک عفت منظم اوله اما بیش قسمی تزوج ایلم  
 زید یا رسول الله امر نه لر در دیو جک یسور دیگر که شهبه شهبه نه نه  
 بندره لغوث و زید ایتدی بولر نه در بن بلرین یسور دیگر که شهبه  
 زر قاه بذیه در یسور کوک کوزلو و دکلواغنی خیری دیکلری در شهبه  
 طویل مزوله در یعنی اوزون بولوارق عورت شهبه عوزه  
 مدبره در یعنی کیر و سنه کیش قری عورت بندره قصیر و ذمیمه در  
 یعنی قصه بولور عورت لغوث خیری ارون ولدی اولن عورت در  
 مشایخ عربدن برینگ اوغلی تزوج ایلم استیجک دیو ایدی یابنی ایانک  
 والعضوب القلوب الرقوب یعنی ای فرزند صقن غضوب عورتدن  
 یعنی دایما غضب اوزرینه اولن عورتی آله و قطوب دایما یوزی دور  
 اولن در رقوب اول عورتدر که نه و جنگ موتبی و میراث و مهرنی تمام  
 المعه مترقب اوله امام ماوردی کتاب دین و الدنیاه ایدر که  
 عقد نکاح ایکی نوع شرطی وار در بر نوعی منحصر در هر نکاحه لازم در  
 و بر نوعی دخی غیر منحصر در که اختلاف زمان و مکانله مختلف اولور اما  
 محصور اولن شرط لازم اوج در اولکی سی دین در که مقتضی شرع و عفاف  
 و مؤدی قناعت و کفاف در ابوهریره رضی الله تعالی عنه یسور و در  
 که بیج خاتون مؤمنه زوج مؤمنی سو میسوب دایما بعض نشوز و کرامت  
 و نفرت اوزره اولق یوقدر بر خلقندن نفرت ایدر بر خلقندن

راضی اولوب ایستلاف مورد در ایکنی سی عقل در که حسن تقدیر اروضوا  
 تدبیر آندن صادر در جناب نبوت پناهی دن روی در که علیکم  
 با بود و دالو بود و لاشکی الحقا فان صحبت بلاء و ولد ضیاع و در  
 یسور شکر در که العقل حیث کان الوف بالوف اوچنخی سی کفایت  
 که آنکه عار زائل و معاونت و استکنا حاصل اولور حدیث نه نه  
 وار داو لشد که تبحر و ایطعمکم و لا یضعوها الا فی الکفا اکثر بن  
 صنعی که حکماء و بدندر اولادینه وصیت ایدر که زینهار سزی جمال طاهر  
 محبتی کفو طاهر اراد تندن مانع و غلبه شهوت سزی ثانی دن فایح  
 اولمغه طالع ایلمسون که نکاح نیمه سبکوزده اولن شرفی از آله  
 و زبان طاعتی اطاله ایلر و دخی معلوم و معمول اولق کر که طلب  
 تزوج و ارادت تا اهل ایدن کسسه نک حادی دین و عفت اوله پنجه  
 کسسه بوزمانه ده بود اعیه لری اراده ایتیبوب یا ارباب جاه و منصب  
 بناتن آلوبانی وسیله منصب جاه ایدر بعض مال وافر و جهاز مکان  
 صاحبه سی اولنه تعلق ایدر بعض دخی مجرد حسن ظاهر و جاست و سمن  
 محسوس اولنه میل ایدر اما غالبا عادت ربانی و سنت الهی بونک اوزرینه  
 جاری در که منصب جاه ایچون آلن کسسه نک وسیله صدوغی شخص  
 یا وفات ایدر یا غول اولور و بو غایت و خاسر قلور و مال طبعی ایچون  
 تزوج ایدنک یا خلقی خطا ایدوب ذات مال صدوغی یا فیره یا مشو  
 المال و جهاز و جواری و مایع و عواری حق یا مالنی بدل زوج



طامعه اینکدن اول جملہ منزع و مرتجع اولور که زوج آذن فرضا  
 قرض سنہ الملق ایله منتفع اولق دخی منتفع اولور و جمالی تصویر یله  
 دآمه دوشنکر و مکرر وارد و شاب ناپاکه اوشنکره جوق اولور که بر  
 قبیحه شو ماننی زیننی دیوستر لر و پیره زن فوکنی شیرین خسرو دیو  
 اتر لر قبیحه عجز کشف جمال زرد و عرض لال سرد قلد قد نصکره  
 مغرور نادان نه یه او غر و غین بیلوب ندامت قناتسف و تحزن  
 و تلافید ایدوب مدد اور تون بورن بدن غیر کی که سرک کور  
 دیکه بشکر اول عرابی که عجزه فتاة صنوب طالب و اهلندن  
 خاطب اولوب بعد النکاح فغان و فریاد و بویایه انشاد ایدر که

عجز منت ان تگون فیتة	و قدس الجنان واحد بود الظفر
وما غرتي الا خضاب بكفها	و کل بعینہا و ثوابها القصر
تروح الى العطار تبغی شبابها	و هل يصلح العطار ما افسد الدهر

فی الواقع جمالی فایق و مرداکا عاشق اولوب تزوج ایدنکر دخی غالب  
 عشقی رائل و طبعی جانب آخره مائل اولوب دور و دراز نزع و  
 وجدال آخری افراق و انفصال اولسه کرک اما نظری دین و  
 عفت و صلاح آخرت اولنره حق جل و علا معین و فنی اولوب  
 حسن نیتی ایله فودن غنا و ثروته ذلتدن جاه و رفعت ایلنسه  
 کرک نه کم حدیث شریفه وارد اولدی که تشیخ المرأة لما لها  
و لحنها ولديها فعليک بدات الدین و دخی بیور مشر در که

من تزوج امرأة لم يزل يبرده الله الا ذللا ومن تزوجها لم يزل يبرده الله  
 الا فقرا ومن تزوجها لم يزل يبرده الله الا ذللا ومن تزوج امرأة  
 لم يبردها الا غص بصره و تحصين فرجه او يصلح حرمه بارک الله لیها و بارک  
 طایفه صدق رسول الله تعالی علیه و سلم و دخی معلوم اوله که تزوج  
 باینده مذکور اولن فضایل قیام حقوق زوجیته قادر اولنه و آذن  
 تزوج بسبی الیه ظلم و معصیت صادر اولینه در اما ایله اولسه نکاح  
 فرار و رحمت غوثیه اصطبار لازم در برزم علما فریدر که نکاح  
 حالت توقا نده واجب در یعنی غلبه شهوتده و حالت اعتدالده  
 مستحب و حالت جورده حرام در حکما ایدر که هر کس نه که زوجه نه  
 تأویب و سیاست و منزله تدبیر و ریاست ایتکه قادر اولیه  
 لازم در که غوثیت و انفراد اوزینه اولوب تزوج آذن صادر اولیه  
 بوسببندر که بعضیدر تزوجی دم ایدوب دیشکر که التزوج التزام  
مهر و النقطاع ظہیر و انکسار دهر و فقیر دیدم که التزوج غرامة  
مهر و ندامت دهر و تقوس ظہیر و تخرج فقر سرور الی اسوع  
 و سلامت الی شهر و دخی دیدم ایدی التزوج سلامة مدة شهر  
و غرامة مدى الدهر و شاعر فارسی کوی دیشدر که بیت فارسی

برای یکدم شهوت که خاک بر سر او || اسیر زن نتوان شد بساکا دراز  
 و شیخ مصباح الدین سعدی شیرازی دخی بیور شد که نظم  
 چه نغمه آید این یک سخن زان دوست || که بودند سرگشته از دست زن



یکی گفت کس از زن بد میاورد | دیگر گفت زن در جهان خود میاورد

لکن بونکر دید که گوز کی تر و جدّه اندن ظلم و عقوق صادره و اقامت  
حد و حقوقه غیر قادر اولنه در **والا** تخصیص نفس و فرج و تخمین بدل  
و خرج و تعلیه پایه همت و تنمیه و تکثیر امت و فرقه ربایین  
و اتمه شایطیندن خوج و دزد و ده حفظ مال و دین و نفس عروج  
تر و جدن غری ایله او **میشوی** خوابت کند شاه خانه کن

برو خانه آباد کردان برن | زن خوب خوش خوی آراسته

چه ماند بنادان نوحاسته **شر** چون بوقواعد شریفه یا امثال و بحکام  
شرعی ایله برگیریمه اتصال لابد اولاد و نسال و اعقاب اطفال  
حاصل اولسه کرک که منکر کن نالشی در سابقا ذکر اولمش در پس  
انکر دخی تربیت و تقویت و تأدیب و تهذیب لری لازم دره انچون

بویاب وضع اولندی **بیان آداب تربیت اولاد و اطفال**

چون ولد اگر برسر اگر دختر در وجوده کله حق جل و علایه شکر و ثناء ایلیه  
و آتی محض فضل و موهبت حق بیلد و اگر دختر ایسه با فقیر کثیر العیال  
ایسه زنهار بیخمنور و مبترم اولیه که حق تبارک و تعالی انک در حق  
تقدیر ایشدر ممکن در که بکفیوب تبرم ایتد و کی مولود ک بشند  
سعادت و زرقنده و سعت قونش اولوب قدومی بدرینه خوب  
اقبال و ارفاق و سبب سعت اموال و ازاراق اولد و اهلنه  
دختر ولادت ایتد و ک دیو اظهار ملالت و ملامت ایلیه زیرا

اختیار دن خالی در بی اختیار می لوم مجلدن ناشی در **ابو حمزه** و بر لب  
اعرابی نک خاتونی دختر ولادت اید یک متالم اولوب اهلنی مهاجرت و خبا  
آخوده ساکن اولمی خاتونی بکایدو بوسیت و او قودی که **نظم**

مالی حیره لا تأتینا | و انما توفی الذی او تبینا

آوایی اشیدوب رقت ایدوب اهلنه راضی اولوب صلح ایلیوب خیمه  
کلدی پس مولوده اسم حسن وضع ایلیه لری که زمان اسماسنه موافق ایدد  
زیرا که نام مناسبدن مدته عمر نه متالم اولسه کرک و پنجه کسنه سمن  
تغییر ایدوب کند و یه غیر اسم وضع ایلمر تا یینه تام متروک اولد و انقلدن  
بری اولادینه دیر ایدی که بن سزه ولاد نکوز دن اول و ولاد نکوز زاننده  
و ولاد نکوز دن صکره احسان ایدوب طور ورین ولاد دن اول  
نجه احسان اولور دیب لری دیر ایدی ولاد نکوز دن اول ستر  
حوایر و اصیلات خواتیندن تحصیل ایتدیم قبایل دنیه و غایر حبیب دن  
اخر از ایتدیم که مدته جیا نکوزده مطعون طن طاعن و مسئول نوم لایم لا عن  
اولیه ستر و چین ولاد نکوزده سامی حانه تسمیه ایلمدیم که طول جیا نکوز  
قیج اسکوز ایله متالم اولیه ستر و ولاد نکوز دن صکره انواع تأویب  
و تربیت و تهذیب و تقویت ایلمدیم که ممتاز قران اولد نکوز و جاهل  
بغی قلوب زمان جیا نکوزده مما نکوزده طالب اولد نکوز **بعده** ابو دآ  
قلنه که صحیح الجسم کامل القوی اراض و اسقامدن بری و عقلی صحیح و  
سبیم اولد و حکما دیشلر که الرضاع ولادته ثابته و دایه نک



اخلاق و عاداتی سودی غذای مولود و املخله سرایت اید و ب مولود  
 انک اخلاقیه خلق ایدر حکما دیر که بر مولود کبوتر چشم اوله دایم و  
 حیثیه یه ارضه سیاه چشم اولور پس مضعه صوره ظاهره ده  
 بو مرتبه تغیر افاده اید بک صفات باطنه ده دخی تغیر و پرمه  
 متور در چون رضاع تمام اوله تربیت مشغول اولوب علی التدریج  
 افعال حسنه و اخلاق رضیه تلقین اید و ب مساوی افعال دن منع اید و  
 عار و عیب اوله حق افعال اقدام ایند که ای صیقین عیدر بردخی بو  
 ایلمه تعویج و تعینف اید لر اطفالک لوح ادر اکلری ساده و املخله  
 مرجانه قابل در اگر چه اکثر زایل افعال مقتضای طبع بهیمی و املخله  
 اکا بایل در لکن زجر و منع و تنبیه و توبیخ اولتی لوح ساده  
 و املخله امتناع و احتراز دخی قلمبه ممکن ایدر ننه کم دیشکدریت  
 انا فی هوا قبل ان اعرف الهوی | تصاوف قلبی خایا فتمکنا |  
 و اگر اکابر زاده لوده سغه و قلت عقل معاش شایع و فاش در  
 حقه بعض اهل هزل لری السیمیه حلبی دیو تعریف ایند در هاتا  
 زمان صبی ده قتی اغاز و رعایت سیه اید دایه لری و مرتبی لری  
 اصلا بر فعلدن زجر و توبیخ ایتموب هر نه دیر آفرین دیوب هر نه  
 انشره تحسین ایند کلری اجلدن در و حکما دیر که تربیت اطفالد  
 فعل طبیعت اقدام اینک کرک یعنی هر قوت که اول فاد اولور  
 انک تعذیب و تکلیف اول اینک کرک و اول قوت که اطفالده

نور

اول حادث اولور اول قوت حیا در اگر صبی ده حیا غالب اولوب اکثر  
 اوقات آدم بینده باشین شغله اید و ب وقاحت یعنی بی ادبک اینر نه  
 نجاشنه وصل اوله جعبه دلیل در پس یادینه اقدام و تعذیبته احتیاج  
 اینک کرک و اول یادیب اولدر که رذایل اید موصوف اضداد حیا  
 منع اولنه و سغه و فحش اید موسوم و لعب و طهوه قتی مشغول صبیان  
 و علمان اید محالست و مصاحبت ایندر لیمه که منور ساده و املخله انکرک  
 اخلاق و اطوار تن تخلق ایلمه که طبیعت سار قدر خصوصها که زمان  
 صبی و موسم صغره اوله پس آداب دین و سنن شرایع مرسلین تعلیم  
 و تلقین اید لر و فرض و سنت و حل و حوت نه دیر بیه  
 تعلیم و تعزیم اید لر و فرائض و واجباته مواظبت و مداومت  
 ایندر لر نه کم حدیث شریفه وارد اولندر که اطفالکوز  
 یدی یاشنه وارد قن نماز قلیق ایدر یک اون رشنه و اربعی قلمر لریسه  
 ضرب ایدوک و نکاسل و تهاونی خوی اید نمکدن غایت صقنه لر  
 و دایما اینده اخبار و صلحای مدح و انشراح و اشقیای ذم و قدح  
 اید لر که شرورندن مارب و خیراته راغب اوله اگر برقیه  
 اقدام ایدر سه اولسر زلش صریح ایتموب مذمتکله تحویف ایدر آنی  
 سهو حمل اید لر یا اشد لمس اکلدوب آخو صی مثل ایدوب اول بو  
 فعلی اینش شو مقوله عقاب و لمس دیر لر و الحال ایجاب ایتمیجه  
 کند و یه سن شو یکش دیمیه لر که معلوم اولد بکا کلی عقاب و کردیو



معاوده به اقدام اولییه و بچلین طریوب لشکریه قویوب و کند و  
 ملابس فاخره ایله نیرین ایلیمیه لر و حاجت و یلیمیه خاتم طقیه لر و دایما  
 یسند و ناکل حسنه و ملابس مزینه تحفه ایدیه لر و دهنده مقور ایدیه لر که  
 زیب و زینت خاتونلره مناسب در ارلرک زیب و زینت علی  
 و حل ایله دکلدر بلکه هنر و کمال و فضل و انضال ایله در بیت  
 زمانه فردی کن و دست کرم بکشا که زر | مرد را بچهر کرم زینا برای زیور است  
 و خاطرنده مرکوز ایلیمیه که مزین حلیه لر و ملون جامه لر عورتلره لایق قدر  
 و اکمل و شربی مطمح نظر و مرتعای عفت ایتیک کا و و خور علف خوار عادت در  
 بومرتبه ده قلمق حیوانات خیسیمه برابر اولمق در بیت  
 باب و سبزه قناعت کن زماج جهان | که این قدر علف کا و و خور تواند بود  
 بو مقوله ابیات فی تعلیم ایدیه لر و بو کدگی نصیحتی کنه ایدیه لر که طول زمان  
 ایدیه خاطرنده قله و مقبول طبعی اوله بو کد ضدین سویلین کسینه لر  
 خاصه که اقرآن و انشائی که جهاندن مراد یک و اچک یکمک بغنیق در در لر  
 منع و تحذیر ایدیه با خطاط ایدیه لر و اطفالدن ابتدای نشو و نما  
 افعال قبیحه صادر اوله کرک زیر آنفس تاره موجود و حاصل  
 و عقل که مانع و عقال قبیح در هنوز غیر کامل در بعض اطفالدن  
 کذب و نیمیت بعضدن سرقه و خیانت صادر و بو کد ایش  
 کید و مکر و ضرر نفس غیر حقوق واقع اولور اما همان منع و زجر و محمل  
 اولدوغی مقدار تادیب و سیاست ایتیک کوک و زمان صبیحه

دایما نفایس اطعمه و لذایذ اشربه و یرمیوب کا کا نان خشک ایدیه کتفا  
 ایتیک کر که زمانه اطوار زمان و اسعار زمین ایتیکد راول مقوله احتیاج  
 اولدوقن آنکله دخی اکتفا ایتیکه قادر اوله نسته کم بعضی و م شنه ایدیه لرینه  
 جنگ برادر در دن هنرمیت واقع اولوب کیلار و خونه سندن دور  
 و غمعه ایله کوزان اولدوقن بی غذا لیقدن عاجز و یحیی نان تنک  
 که یوفقه دیر طبری در برر و ستایی دن المشکره شاهراده محتاد و لمغین  
 تنه اوله قادر و یرمیوب جمعه عظیم ایله برر و ستایی دخی بولوب انباشند  
 بر قطعه کلیجه و ستایی بولوب کنور و ب بر مقدارین تغذی ایدیه  
 باقی سین غلامنه حفظ ایتیک امراتش پس افراط ناز پرور لیک سلاطین  
 امرایه مناسب دکلدر بو قنده قلدی که اوساط ناس ایلیمیه و اطفاله  
 صباح غدا سین چوق و یرمیوب که دهنده و طبعونه کسل و بلاد و یرمیوب  
 تعلدن مانع اولیمیه و ات و حلوا و میوه و سریع الاستحاله نسنه لر  
 چوق و یرمیوب لر و طعام یرکن خصوصاً میوه یرکن صوابچور میوب لر  
 و مسکراتدن اگرچه هر کسینه اجتناب واجب در اما اطفاله اجتناب  
 بغایت لازم در زیر آنرا جاری حار در رطب در غایت مضر و آنلری  
 غضب و تهور و مقت و وقاحت و فساد باعث اولور و ملکات  
 رویه طبیعتلرین مستحکم اولوب ازله سی بر اولور و اول طائفه نک  
 مجالسنه دخی ایلیمیه لر و انلرک اشعار مفستقه و محشقه لرین استماع  
 ایدیه لر اگرچه بعضی کسینه را اشعار طریقه طبیعت اطفاله رقت و



و کماوت افاده ایدر دیر لر اما صحیح دکلدر ضرری فائده سندن ار تو قدر  
 و وظیفه درس تعلیمین تمام ایتیمجه غدا سین ویرمیه لر و بعض امور  
 اخفا ایتکه معناد ایتیمه لر که اخفا ایتکه معناد اولوب قیایکه اقدام ایلیمه  
 و یکجه چوق او بو مکدن و کوندر مطلقا او مکدن منع ایده لر و اسباب  
 تنغدن یازین سرد ایلره کتمک و بو یوک مروحه لر صلدر مق و الی  
 او در مق بکی و قیشین قاکد کور کور و غایت ایتی بر لوده او تور مق  
 بکی منع ایده لر و پیاده یور مک و سوار اولمعه ده عت ایتدره لر  
 و حرکت و سکون و طور مق و او تور مق و سوز سو یکک و طعام  
 یکک بوجه آداب تعلیم ایلیمه لر نته کم عن قریب بیان اولنه کرک  
 و کذب سو یککدن و یمن ایتکدن اگر صادق اگر کاذب منع ایلیمه لر  
 و تجالس رجالده سوزی از سو یلیوب صور دکری نسنه یه جواب ویرمه  
 اقتضار ایتدره لر و ضحک بسیار بی ترتیب و حرکات و اوضاع بهوده  
 منع ایده لر و معلم صالح و دیندار و عاقل برهیز کار سلیم الخلق صحیح  
 العقل کنه اوله و اخلاق حسنه و آداب ملوک و اکابر و واقف و غضب  
 و حلمه معتدل اوله غایت حلیم اولیمه که تأویب و تهدیددن عاجز اوله  
 نته کم شیخ سعدی دیشدر **نظم** استاد معلم چو بود بی آزار  
 خرنگ بازند کوکان در بازار **نثر** و غایت غضوب و متهور دخی اولیمه  
 بهوده غضبندن طفل ملول و تعلم علم و ادبندن نفور اولیمه و مکتبد  
 تعلیم ایتیمه لر اما خلق و ادبی محسن اولن مردم زاده لر لیمه بلیه هم در

و تعلیم اولنه که اندر دن کسب کمال و خلق حسن ایتکه احتمال اوله مجوز در  
 اما بوزمانده قبل الوجود در و معلم ضربیه تأویب ایتکه ده فریاد و غمت  
 ایتکدن منع ایدوب بو فعل ضعیف در دیر لر و معلم دخی اول ضرری آرایده  
 اما غایت معلوم ایده که معاودت فخر زاوله و معلم دخی بی موجب ضرب  
 ایلیمه و طفلی سخاوت و معناد ایده لر و اقرا ننه احسان و بر ایتک تملیق  
 ایده لر و امره بکمر و تجر و استهزا و از در ایتکدن کلی منع ایده لر و  
 ایتکه استهزا کنانه ویروب صدقه ایتدره لر که معناد بدل اوله و مال  
 دنیایی کوزینه حقیر کوشه لر و سیم و زر و محبتدن و صقله سندن تنغیر  
 ایده لر که محبت سیم و زر و حیات و عقارب بدن بدتره در اما غم غالی  
 و اجنبی و بنی ان بعد الاضام آیه کریمه سنگ تفسیرنده اضامدن  
 مراد سیم و زر در و بنی و اولاد می سیم و زر تعلقتدن که معناد ده  
 عبادتدر حفظ ایلیمه و یککه اشارت در دیر لر و هر کون بر مقدار عظمت  
 زماننده لعب و بازی به رخصت ویرمه لر اما بخش و قیایچه شتمل بازی  
 اولیمه و پدر و مادر و معلم و اولوب برادر و هر برینه نظر تعظیم و  
 اجلال و اندر دن حیاء و خشیت و اوزره اولمعه عادت ایتدره لر  
 و پدر و مادر که محبت مغرط لری اولورنه مها اکن اعلام ایتیمه لر  
 زیر طفل اکا مطلق اولمعه خوف و خشت قلیوب تعلیم علم و ادب و نقصان  
 اوزره اولور اول سببندن جور و جفا استاد مهر و  
 محبت آباء و امهاتدن ترجیح اولور نته کم شیخ سعدی **قطعه**



پادشاهی پسر بکت داد  
بر سر لوح او نوشتنه نذر  
لوح پیمیشن روکار نهاد  
حور استاد به که مهر بدر

اما بعضا بانه عقل سليم و نظر دور بين صاحبى اولور هر طبعى دخی اولسه  
اطهارا يتوب تاويب و كذب اينكده تقصير ايلير و لو مقوله بدر در كه ظاهر فارما  
رور كار دن شكاست و قلت تربيت اهل هنرى حكما اينده و قصيده ذكر ايد و در كه

مرا از دست سزای خویشتن فریاد  
 تنه که من از فضل در جهان دیم  
 که میرکی بدگر کونه داردم بشاد  
 همان جغای بد بود و <sup>سبک</sup> باشاد

و چون مرتبه طفولیت در ترقی آید و با غرض و مطالب رجاء واقف  
و لعب و طهون و حتی اعلی مطلب و مرام دار آید و غنه عارف و اولیجی  
اکا تفهیم آید که خیل و خشم و ضیاع و عبید و آل و مسائل و اسباب و فروش  
استعمال در غرض تصحیح مزاج و حر و برد و جوع و عطش آلامدن بری  
اولوب مزاج سلیم و قوی صیحه ایله کسب کمالات معنویه و استعداد  
ثابت دار البقا تحصیل آید و ب جوار قرب غیر مقتدره سعادات  
حقیقیه یه فائز و مرادات جاودانی جائز و اولمقد و الّا تجرد خوا  
و خور و ترفه و ماکل و مشارب و تفکر و ملابس و مناکح حیوانات عجم و بهایم بایم  
دخی میسر در تا که متی عالی و مقصد نظری محل سامی و اولوب اندن صکره  
اشتغال علوم و تحصیل فنون و دشوره لر و تحصیل علوم و نیجه تربیت و  
تدبیر کر که کتاب اولده مذکور اولمشدی انکد اوزره عمل و اشتغال اولنه  
تا که منتهای علوم که علم اعلای الهی در اکا و اصل و اولوب آبا و

آنها نندن تقلید ایله تلقی اولدوغی عقایدی برهان و دلیل و ساطیتله  
 متیقن اوله. و آولی اولدر که طبیعت و استعدادینی نفوس ایدوب نه  
 فته طبعی ملایم و استعدادی مناسبه اکانستغال ایدله. زیر اهر کسه  
 مبداء فطرته برفته مستعد و برصناعته متتهی در. و بوقضیه ده حق  
 جل و علانک ترخفی و حکمت غامضه سی وار در. و اول حصول نظام عالم  
 و قوام نبی آدم. در زیر آسابقا دیدک که جمله صناعاته احتیاج وار در  
 و بقای مقدار آنلر سزاوئر. پس اگر جمله بر استعداد اوزر بنه مجبول و هر  
 کس بر ممت اوزر. مفعول اول صناعات مته و علوم و فنون  
 متنوعه ضایع اولورک. و هر کسه اشرف صنایعه مشغول و اواسط  
 ادانی صنایعی تحصیل دائره سندن معزول. اولوب نظام عالم ظل  
 و کارخانه معاش خالی و عطل. اولورک. پس حکمت الهی اقتضا ایلدی که  
 هر طبیعت برفته مناسب و بر استعداد بر صنعه ملایم اوله. ذلک  
 تقدیر العزیز العظیم. و انسان مستعد اولدوغی صناعته استغال ایدک  
 زمان سیر و سعی غیر کثیر. ایله تحصیل ایدر اما غیر استعدادینه طالب  
 اولیقی زماننی تضییع. و استاذنی تصدیع. ایدوب بالاخره یا حاصل  
 اولیوب یا خود زمان کثیر دیشی سیر حاصل اولیق لازم اولور **حکایت**  
 خلیل بن احمد علم عروضی قوت ترکیه سبیل استخراج ایتدکد نضکره طلبه  
 علمه تعلیم ایدردی. برکسه بوفته غایتده حویص اولوب پنجه زمان  
 سعی شنید. و جهد جمید. ایدوب هیچ نسنه نه فائز اولیوب خلیل

ای خدای کریم من عین تو باش  
بیدگی کلک تو عین من باش



تعلیم و تفهیمنده عاجز قلدی. آخر خلیل ابتدی که بویستی تقطیع الیه بیت

اذا لم تستطع شیا فدمه | و جاوزه الی تطبیع

اشارت خلیلی فم اریوب من ترده خلیل فصل و تصدیع و تفسیع من  
طامل ایتمدن فراغت ایلدی. خلیل ایدر بومرتبه بلاذت طبعی ایلدی  
بو اشارتی فهم و ثابوت ایتد و کینه تمام تعجب ایلدم و چون بر  
فته یا بر صناعت اشتغال ایتد ره لکر لکر در اول فن و صناعتک معارج  
و مراتب و اطراف و جوانبش تحصیل و تکمیل ایتد ره لکر فی الحکله بر مقدار  
تحصیل ایدوب فراغت ایلیمه. مثلاً کتابت و انشا علمی مراد ایلدی  
اولاً بتجید خط ثانیاً تهذیب نطق و براءت کلام و حفظ رسائل و  
خطب فضلاء و امثال و اشعار بلغا و محاضرات و حکایات ظرفاً  
و نحو و صرف و لغت عرب و سایر لوازم علم ادب. بلکه حساب قواعد  
و قرحله سنه تحصیل و تکمیل ایتد لکر که فتنه سرافراز و اقربان و مانند  
مثلاً اول و الا دیوانچه خط و برج فقه و مکتوب و سرنامه غلط  
کور مکتبه آدمی منشی و کاتب و لائق مناصب و مراتب اوله فرم بلکه  
اول مقوله کاتب اولور که حقیقه دینلر **در نظم** قدح عنک الکتاب است منهم

ولو سودت وجهک بالمداد | فدیوان الخراج یخذ فی جمیم

و دیوان البیاع بفتح ضا **در** اما بودید یکموز شول علم و فنده در که  
مقصود حقیقی و مطلوب بلاذت اوله. مثلاً بر کینه رئیس الکتاب  
فرزند ی اولوب کند و دخی منصب پدیره و اهل و اول صناعت

مصل. ایتدک استسه دیده کموز ایتدک لازم در. اما بر کینه فن محمدن غیر  
فنون دخی بالکلیه عالی و لمغیون تحصیل ایتدک استسه آند و افراطله تو غل  
ایدوب جمیع جوانب و لوازمش تحصیل لازم دکلدر. مثلاً فقیه فی الحکله  
علم میقتادن نسبه کور مک استسه بیشتدن شرح جعفری و میقتادن  
بعض سائل معتبره کور سه کافی در. لازم دکل که محطی کتابش تحصیل  
و اقلیدیس و متوسطات مقالاتین بیکل اید. زیرا عمر قلیل علم کثیر در  
زمانه خود موانع و عوایقه لال مال در. پس جمیع علوم یاکثرش علی وجه  
الکمال. تحصیل ایتدک محال در. همان ایتدک کتفا ایتدک لکر که نته کم دینلر **در**

بیس کوی العلم کلا احد	لا ولو مارسه الف سنه
اما العلم بعید غوره	فخذوا من کل شیئ احسنه

و صبی بر صناعت اشتغال ایتد یک با عدم استعداد یا نامساعد  
آلات پس ایله تحصیل متعسر و متعذر اوله. آخر صناعت مشغول اید  
البت اول صناعتی تکلیف ایتیمه لکر. زیرا فنون صناعتده کثرت  
و فسحت چوقدر. اما اوکی صناعتدن یاس کلی اولینجه ایتیمه لکر. زیرا  
بر صناعتدن جزئی تعسر و صعوبت ظهور ایتد که فراغت ایتد لکر  
علامت اضطراب رای و بخله در. و بو حالده اولنر دکه ده کمال ایتدن  
بهره مند و صنایعدن بر خور دار اولر متعلم و طالب کمالده **در** صبر و تاب  
از ثبات خود این نکته خوش اند که بخور. در سر کوی توار با ی طلب بنشستم  
و هر صناعتک اشتغالده اکام مناسب ریاضت ایتد ره لکر که تحریک



حرات غریبه ایدوب مد حفظ صحت و نفی کسل و بطالت ایلیمه  
 و چون صناعتن بر صناعتی تعلم اید آندن تفتیش و کتابت الی قدر  
 که اثری حاصل و خلوت حصول نتیجه مذاقنه و اصل اولی حق غیبت  
 و نشاطی اربوب اول صناعتی نهایتی شد که سعی ایلیمه و هم کسب  
 میسندن تعیش ایگه معناد اوله که شمه ایدار و خصلت احرار در  
 و آبا و اتمها تندن انتقال اید به کل مال موروثه اعتماد ایتیمه لر زیرا اکثر  
 اغیار زاده لر مال میراثه اعتماد و اتکا ایدوب تعلم صناعتن با ایدار  
 تقلب روزگار و تقلب حوادث لیل و نهاریه اول آل و عقار و غرضه  
 تلف و بوار اولوب بی نواقض لر و چون غلام استقلال اکتساب  
 قادر اوله اولی بود که متاهل ایدوب و رخل و اسباب بی ایوره لر و عادت  
 ملوک فرسده بوایدی که او غلظین قدم و چشم اراستده تربیت ایتیمه  
 نقات امدان بری سنه و بیروب بر طرفه کوندر و تربیت ایتیمه لر  
 که خشونت عیش و دنات ماکل و طایفه قانع اولوب زیاده نعم و تجمل  
 و رفاهت عیش معناد اولیمه نه کم یزد و چو و انیم او علی بگرام کوری  
 امیر عرب مندر بن النعمان تسلیم ایدوب اولدخی آنی خیره شهریه کتور و  
 آنده تربیت ایدوب خورنق قصرین ایکیچون بنیاد ایلدی که منور باقی  
 پس آداب لغات عرب و تعلیم فروسیته و ادب ایلدی اول کسبیدن  
 بهر اک عربی شعر لری وارد و اول شعر فارسی دین بهرام در بعض  
 علما قولنده زیراعربی شعر دن انتقال ایلدی و اسلامه دخی

اینک چون بنیاد ایلدی که منور باقی  
 پس آداب لغات عرب و تعلیم فروسیته و ادب ایلدی اول کسبیدن  
 بهر اک عربی شعر لری وارد و اول شعر فارسی دین بهرام در بعض  
 علما قولنده زیراعربی شعر دن انتقال ایلدی و اسلامه دخی

آل بویه که ملوک دیلم در بعض آل سلجوق بو طریقه ذاهب اولور لریدی  
 و امرای چرکس دخی دیار مصریه ده دیولتری منتظم ایکن بوسلوب ساکن اولور  
 اولاد لرینی دیار چرکس کوندر و بآنده تربیت ایدوب کتور و کتور  
 و آنده تربیت اولن فروسیته و شجاعته کامل اولوب قتلرند  
 معتبر اولوب طبقات اجناده داخل ایدوب تربیت و ترقی ایلیمه مرا  
 عالییه و اصل ایدر لریدی اما مصرده مترقی اولنلر شجاعت و فروسیته  
 قابل اولوب بلکه غالباً تخت اوزرینه اولوب کم نام و حامل قلو  
 زمان صبی ده بعض آلامه معناد و مرتاض و ملق نافعه حکایت اولور  
 نوشین روان عادک معلمی هر زمان ضرب بی سبب ایدوب و الله  
 قار و بوز و بیروب ایگه طوت دیوار ایدردی بسر بر کسری اکا  
 انتقال ایکیچک معلم توار و فرار ایلدی بعده نوشین روان استاده  
 رعایتم مقور در امان اوزرینه کلسون دیو بکل ظهور ایلدی ملک رعایت  
 و نوازش شاهانه ایتد کد نصکره ضرب جرک و جی نه ایدی دیو سوال  
 ایتدی معلم ایتدی ایکیچون ایدردم که بی کنا مظلوم و برنجیده و لنگرک  
 تالم و انکساری و ظالمه حقد و کینه سی نه مرتبه اولدوغی معلوک اولوب  
 کسری تخته کجکد وقت بی کناهی برنجیده ایتد کد احقر ایدر سین  
 ایتدی یا ایلمی پنچون فارده بوزده طور مق ایتد کد دیدی که عن قر  
 بوک دخی و جی طاهر اولور بعد زمان ملک بعض خدی ایلد بر حار بهیه  
 مباشر اولدقن وقت صباح ملاقات میر اولوب صحابی کمانرینه زده



اینکه قادر و یلیوب انهمه قریب و یلجی ملک عینا و مزبور سیبیه جمله نک  
کمانرینی زه ایلوب دشمنه ظفر بولجی اصابت رای ستاد و وارندیش  
ظاهر اولوب خلعت و نعمت بی قیاس یریدی. **اول** کسکه دیدم کوز  
اسلوبک خلا فی اوزره معاش اتیش اوله بعده آتی اصلاح و اول اخلاقی  
از آله عیور لور خصوصاً که شباب کید و شب کیش اوله ننه کم و یلکوز

والبشیخ لا یترا خلاقه | حقه یواری فی ثری امه

ستراط حکیم تازه جوانر تعلیم ایدر لریدی. حتی بعض اعداسی فی عمل قوم  
لوطه نسبت ایدر لیر. و عاشا عن ذلک سوال ایدر لیر ویرا کد شاخ تری  
راست ایتک قابل اما خشک اولد قد نصکره آتی مستقیم ایتک مشکل در **بیت**

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ | نسود خشک خرباش رایت

بومذکورات تربیت پلچون در. اما دختر تربیتش دخی بوکا قیاس  
ایدوب مناسب اولن خصال و ادابی تعلیم ایدر لیر. اما انر خفقه و ملازمت  
حیا و عفت و رجا لدن تحرز و تصون و ملازمت حجاب و کتج خانه  
باینده مبالغه ایدر لیر. و باجمله سابقا ساده ذکر ایتدیکوز آداس  
تفقیق و تعلیم ایدر لیر و عمل ایدر لیر. و خواجه نصیر ایدر او قومقد  
برمقدن منع ایدر لیر. لکن سابر علما کلامنده اولن اولد که برمقدن  
منع ایدر لیر. و لکن او قومقدن منع اولنیه بلکه قدر واجبست  
دین و سنن احکام شرع خصوصاً سایه محقق اولن احکام حیض و نفاس  
تعلیم اولنن لازم در. طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة و عا

صدیقہ نک علمی و نجی احکام شرع انلر کر و آیتندن معلوم اولد و ع  
مورد در. و آتمه محمد دن نسای علامات خصوصاً محمد لردن چو قدر  
کریمه روزنه. و شهید کاتبه کبی. و آتمه حنفیه دن صاحب تحفه نک فاطمه  
نام دختری و اریک اول قدر عالمه و فقیه ایدی که بابا سینه کلن فتوی ده  
انک دخی جوابی بیلد و یلجی اولمزیدی. چون کاشانی صاحب البدایع  
کلوب بدایع کتابنی تحفه به شرح اولمق اوزرنیه تألیف ایتک. امام  
صاحب تحفه دختری فاطمه کاشانی به ترویج ایتک. فقها دیر لریدی که  
شرح تحفه. فاطمه. بعده هر فتوی اوج جوابله چو اولدی. امام  
صاحب تحفه و دختری فاطمه و دامادی کاشانی صاحب البدایع  
خطریله چقریدی. و چون دختر حد بلوغه بیت کفو مناسب بولکوز  
ترویج ایدر لیر تا خیر ایتیه لیر. و داماد اوله حق کسکه نک دین و حسن  
خلق و کرم شان کور لیر. علو منصبه و کثرت مواله و رفعت سینه  
و حسن کالنه چندان نظریه لیر. اگر دیدم کوز امور اولد قد نصکره  
بولد دخی اولور سه فیهما و نعمت نور علی نور. و ترویج اولد قد نصکره  
داماد یله و مادر و پدری و اریک حسن جمله معاشرت ایدوب بی شرم  
و دلازار لیتدن منع ایدر لیر. و تمام ضرورت اولینجه قویق طرفه  
میل ایتیه لیر. چون شرح تربیت اولاد مکتوب اولدی بعض آداب که  
هر کسکه به لازم در. و انشای کلامه ذکر اولیم سینه و عده ایتدک ایدی  
انلری دخی بیان ایدر لوم. اگر آداب مذکور اولاد و اطفال مخصوص



و کدر کن آنکه نادیده تهنیه حیا جلری کثر و نمره نادیده تهنیه  
 آنکه در ارتوق ظاهر اولی احتمالی او فر در بناء علیه بوباید ایراد  
 اولکد سوز سولیک **آبانی** که کدر که مطلقا چوق سولیکدن غایت  
 احتراز اولنه که کثرت کلام خفت دماغ و خافت عطفک نشانی در  
 و موجب سقوط محابیت و قلت وقع در کثرت کلام اعصاب دماغ  
 و آلات تکلمه ضرر اولد و غندن غیر صحاب اجاب قنده مذموم و  
 نقیل عدا و لنوب صحبتدن ملول و استماع حکایات دور و درازدن  
 دیگر اولور لر آدی عربیده مکنار و مهندار و فاریده برکوی ترکیده یکیشق و یلور  
 سخن بسیار بشنوندکی کوی | یکی راصد کوصد را یکی کوی  
 و مجاسه حکایات دور و دراز و نیمه شجبه منشعب اولوب انجام کلمو  
 و محصل مرام بونیموب ایرجلبایه فرصت سخن قومق و غیر حریف  
 سولیکه نوبت ویرمک ارذل رذایل و اقیع تضایل در و نه قدر  
 یجاز و اختصار ایدر اول قدر براعت اقرب و ادبه انشعب  
 خالد بن صفوان که خطبای دولت عباسیه دندر فصیح سخن گذاریدی  
 کن تطویل مطعون و انکاریده مدخول ایدی برکون جامع بصره ده  
 صبا حدن قریب ضحوة کبرایه و ارنجه شرایط بلاغت و براعت نه در  
 و غی و حر که ضد بلاغت درندن متولد اولور بیان ایدر **آخر**  
 براعابی و ایدری اکایا اوعابی غی و حر و بلاغت و براعت سزک  
 قنکوزده نه در دیوچک اوعابی ایتدی غی و حرده بزم قنکوزده

سن صبا حدن بروایت و کمل تطویل بلاطائل من غیر حاصل در و بطل  
 و براعت یجاز عبارات و ایضاح اشارت در و مشهور در که خیر کلام اول  
 خوش کوی لطیف همچو درکوی | در اهل صوابست برکوی  
 هر که کثرت کلامه مبتدا اوله انک باشند یکی بلا کله بری سی کند و سندن  
 زل حکما ایدر که حق جل و علما انکچون قولغی ایکی و اغوی برایتدی که آدمی نک  
 اشند و کی سولید و کنک ضعیف اوله **قصه** اسمع مخاطبه الجلیس و لا تکن  
 عجا بنطقک قبل ان تیفهم | لم یقطع مع اذ نیک نطقا واحدا  
 الا لتسمع ضعف ایتکلم **نر** و سلف بر لریدی که اذ اتم العقل تقص کلام  
 و بر کرده سولید و کی سوزی عاده ایلکدن حذر ایلید خصوصاً که مآدره  
 و لطیفه لرده که اول لطیفه نک لذت و حلاوتی تکرار ایتنه نک نقلت  
 و کراحتی بالکلیه از له ایدوب ایدر من لاربعین ایلر **نظم**  
 اذ اجلست الی قوم لتونسهم | فلا تعید حدیثا ان طبعهم **نظم**  
 سخن که چه دلبند و شیرین بود | سزاوار تصدیق و تحسین بود  
 چو یکبار گفتی کوباز بس | که خلوا چو یکبار خورد و نویس  
 و مدر سلرو و اعطرد غنی بر نکته و بر مسئله حدن زیاده تکرار ایدر  
 مستعلی برار ایتکدن احتراز ایتک کرک و بر حکایت یا لطیفه و نکته  
 بر جماعته برد فعه سولیش اولسه بعد زمان آتی کالاول نقل ایلید اگر  
 عاده لازم اولور سه دید و کز فلان حکایت دینوب اجالا اشارت  
 ایلید اگر اشتتمش بر یا ایکی کسه و اریسه انکر چون عاده ایتد کسه



اشارت ایلیمه با قیدینه استماع تکلیف ایلیمه **نظم** ما تحدث عن افاض وعنا  
 موکل المعادات المعادات **نثر** و حکایات مشهوره که اکثر اسانی بیلور  
 بنمیش حکایت کس نقل ایلیمه و جلساندن بعضی بلدو کی حکایت و نکته  
 نقل ایلیمه کند و اول حکایتی بلدو کنی اکا بلدر میه و اشتتمش کمنه کنی استماع ایلیمه  
 اکا نکالت کلیمه **آ** مام شعبی دن مروی در که بعضی کمنه بر حدیث روایت  
 ایدر بن اول حدیثی اول کمنه نک باباسی ناسیلک جمع اولدین حفظ و روایت  
 ایشین در اما اکا بلدو کم بلدر میوب حسن سماعه تلقی ایدر بن غضم اکا  
 روایت حدیث طراوتین ذوق ایتدروب سماع و حفظ حدیثه اشتغال  
 ارتوق ایتکدر دیوبیور و رکید و غیردن برنسه صورس لر کند و سی  
 بیلورس دخی مبادره ایدوب جواب یر میه کمر اول کمنه عاجزا و لوب  
 سائل خائب اولق لازم اوله اول زانده حسن ادب ایدر جواب ایلیمه که  
 مسؤل عنه فر بوره نجلت کلیمه و سائلک مرادی حال اوله و جماعتدن  
 سؤل اولسه که کند و سی آنکرده داخل اوله جوابه سبقت و تبادر  
 ایلیمه و برکمنه جوابه مشغول اولسه که کند و نک جوابی آندن حسن اوله  
 خبر ایلیمه تا اول جوابی تمام تقویر ایتد که نکره حسن ادب ایدر ایلیمه که  
 مجیب متقدمه طعن و از در افهم اولنیمه و کند و جواب تقویر ایتد کن  
 نکره غیر بر جواب دخی تقویر ایلیمه اینجک اظهار ایتیمه بلکه کند و  
 جوابندن احسن انصافی و اعتراف ایلیمه و غیر کمنه سوزه بشلمه  
 تمام اولدین کند و سوزه بشلمه و بعضی حکما دیش که هیچ کند و نک

جمله اعتراف ایتیش کمنه بلرین کمر اول کمنه که غیر کمنه سوز سوپر کمن  
 سوزه شروع ایدره **بیت** سخن راست ای خردمند و بین  
 سا و سخن در میان سخن **نثر** و کند و محضر بن بر جاعت مباحثه و محاوره  
 بشلمه لر کند و نک مدخلی و لیکنه داخل اولیمه و مجالسه خصوصاً  
 کند و دن بو یک کمنه مجلسنده فضیلین اظهار چون ابتدا سؤل ایلیمه  
 کمر که الکلام بجز الکلام مقتضای کمنه کند و سؤل اولد و غی موضع نقل  
 اولنوب تقریبه ایدر ایلیمه و چون بعضی جلساده بر سوزی آندن اخفا  
 ایلیمه اطلاع مهم ایدر یوب سراق سمع ایلیمه و مجالسه بعضی جلساندن  
 اخفا چون آخریله بخوی ایلیمه خصوصاً که مزبور که و کمنه کند و سی سوپر  
 نطنی دوشک احتمال اوله و اولو لر یک کنا یتله سوپر ایلیمه و آوازین اعتدال  
 اوزره ایدوب نه زیاده اخفا ایدره که مستحکماً رصومغه محتاج اوله  
 و نه غایت بلند ایدره که مخاطبه تخفیف و سوء ادب اوله نه کم قرآن  
 عزیزه بیور و رک **واقصد فی مشک و اغضض من صوتک** و رفع  
 صوت خصوصاً اکابر و اسناد لر حضور بن غایت مکروه و منهی در  
 و حدیث ده وارد اولشدر که اعابدن بر قید حضرت رسالت پناهی  
 کلیدیر اما اعاب طبیعتلری خفا و غلظت اوزرینه مجبول و آداب  
 مجالس اکابر دن غلظت و ذهول اوزرینه اوله فکر چون جناب  
 رسالت پناهی سعادت لکه کند و سی حجره شریفه سندن جعقه صبر ایتوب  
 رفع صوت ایدوب **خرج لنا یا محمد دیدیلر** حضرت سید کائنات حال علم و



و مدتدن طشه جقوب ملاقات بوردیلر پس امر حقنده بویه کریمه  
 نازل ولدی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجروا  
له بالقول کجبر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تعلمون ان الذین  
 بنادونک من وراء الحرات کثرتم لا یعقلون کبار اصحاب بویه کریمه  
 نزولندن صکره حضرت رسالت بناهی یم مکالمه ایتسه لراسرار و  
 بخوایه قریب ایدر کرید اگر کلامنده ایضاح و بیانہ محتاج نشنه اولسه  
 آنی تمثیل الله بیان ایلیه اما اطنا به احتیاج تام اولینجه ایجا زدن  
 عدول ایلیه و کنایات بغیده و الفاظ غریبه استعمال ایلیه و فخر ششم  
 و مزاج غلیظ و لطیفه بارده دن که موجب سقوط مروت و  
 جالب حقد و عداوت در احترار ایلیه و هر حاله مقتضای حال و مناسبت  
 مقام تکلم ایلیه و تکلم زمانده الله باشله و کوزلیه قاشله اشاره  
 ایلیه کمر اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله روایت اولور که  
 برواقی کسنه برمد رسیده امانت برسنه قومشدی طلبنه کلده کده  
 مدرس طلبه سنه درس ایدردی بر زمان منتظر اول درسی تمام ایدیه  
 دیدی مدت درس تمام دی ولدی مدرس اثنای درسه الح  
 یره اوروب و سایر اعضا سن تحریک ایدردی اقی به انتظار دن  
 صجرت و مال عظیم کلجک مدرسه ایتدی خواجه کل سن بنم متاعجم  
 کتوری و برین سنگ یرکه او تورین الی یره وره ین باشمی صلین  
 کوزم قاشمی اوینده بن سنگده بنده مصلحت فو ت اوله سین

و حاج و مرا و جدال ایلیه اگر چه حق کند و الله دخی اولور خصوصا  
 کند و دن اولور ایلیه و مباحنه و مناظره ایتدکن انصاف رعایت  
 ایلیه حق یکجک جانندن ظهور ایدر تصدیق ایلیوب کامراحت  
 ایلیه و برکسند دن بر فائده استماع ایلیه عاریت یوب بوفایده  
 فلان دن استفاده ایتدم و یکدن تجیه و تمام ضرورت اولینجه  
 مناظره و مباحنه ایتمیه خصوصاً بوزمانده که حاج و عناه طبیعیه  
 مستولی و اظهار صواب معدوم و یایاب اولمدر و دقیق نکته  
 و مشکل مسئله لری فهمدن عاجز اولمدر قنده سولیمیه و کلم الناس  
 علی مقتضی عقولهم مقتضای اوزره عامل اوله و بیج کسنه نک اوضاع  
 و حو کات و اقوال و اصواتنه تقلید و محاکات ایلیه اگر تعظیما اگر  
 استهزاء و اولور و ملوک و سلاطین الیه سوزنه ابتدا ایلیه الفاظ سچیده  
 و مبارک کلماته بشلیه سعادت و ایم و ظفر باقی دیگر کبی و اول  
 الفاظ دن که فال بد و تفسیر انکام ایدر احترار ایدیه و مشهور در که دا  
 علوی که طبرستان پادشاهی ایدی نوروز و مهر جان کونده قصاید  
 شعری استماع ایدوب جایزه لرو پروردی بر شاعر واریدی ابو  
 مقاتل دیر مهر جان کونده تخصیص ایدوب مطلع قصیده سند بیت

لا تقبل نثری و کن بشریان	غرة الداعی و يوم المهر جان
--------------------------	----------------------------

دید کچون الی و کنک اوروب و بن اصلاح اینک شبن اکمال ایتدکن  
 اولی در دیدی معتصم خلیفه میدان سمرادکی قصر بنیاد ایدجک



شعر قصاید سولیوب استحق موصلی مطلع قصیده سی بوایدی **نظم**

ایادار غیرک ایللی و محاک **باییت شعری** مالدی ابلالک

نسخه دایدیجک تطیراید و بامایتدی که قصری مدم ابلدیلر و برسنه  
سؤال ایتسه لر اول سنه موجود اولسه یوق دیله یه بلکه خیردیه اما  
صقنوب خیردیه که نصکره یوق دیله یه که خیر یوق دیک اولوب  
بخر دیوق دیکدن دخی شنیع اوله **و اکا بره** و فی الجمله تعظیمی مهم  
و ذلن کنه لره خطاب ایدیک سن و لیوب سز دیه و اقرا نی و  
امثال ایلله دخی تلمطف و رفقه خطاب ایلله اما قتی تملق و خضوع  
اوزرینه سولیه یه که مذلت و نفاق آینه اولیه و غیبت و نیت  
و کذب و بهتان و آزار مردم اوله حق کلماتی سولیکدن احتراز ایلله  
و بمقوله کلمات اهل ایلله اختلاط و امتزاج ایتیه **و کلماتی** ار اسند  
زاید الفاظ و کله کی کله کی برو باقی بنی دکه معلوم اولدیجی و بونک  
امثالی کتور مکدن اجتناب ایده **و اکا بره** خطابنده سلطانم یاریجک الله  
و و لنو سلطانم و بونک امثالی الفاظی دخی چوق ایراد ایتیه **و اکا بره**  
یوزینه قرشو دعا ایتک دو شره اختصار ایده دور و دراز ادعیه  
که عادت شجادین و خواهند کان در احتراز ایده **آداب حرکت و**  
**وسکون** یوریک زمانده قتی سرعت ایتیه که علامت خفت و طس  
و دخی بطو و تاتی دخی ایتیه که دلیل کسل و کبر در بلکه میان ایلله نته کم  
حضرت لقمان اوغلی نه وصیتده که قرآن عظیمه حکایت بیور لشد

و اقصه فی مشیک قصد و اقتصاد اعتدال رعایت ایتکد دیرلر و  
حرکاتنده بخترون که صلتی در احتراز ایلله **و عادت مؤنثین و**  
مخشین کی کتافین وار دافین تحریک و اطرافه التفات تایل ایلله  
**سیر نبی علیه الصلوٰه و السلام** و وار داولمشدر که اصحاب کرایه  
ابو قتاده صف کار رازه کیردی بین العکرمین یور و رد  
و تایل و بخترا ایدردی **جناب رسالت** پناهی نظر ایدر کیرد بیور دیر  
بو بر مشیه در یعنی یوری یش در که حق جل و علائک مبغوضی در **آ**  
بو مقامده یعنی حرب کفارده زیر اجلادت و شجاعت و نه  
باکیلخنه دلالت ایتککه کفارک قبله ضوف و اهل سلامه قوت  
و بیور و اینچون اول مقامده مخصر در **و کیدر کن** ایکیده بر دوتو  
از دینه بقیه که احمق علامتی در **و متصل** باشین اشعه اید و بیره  
بقی ایتیه که خزن و فکر غالب اولق علامتی در و بوزمانده انک بک  
آدمه بیره بقن و بیره بقندن خیر کله دیرلر **فقیر ایدرین** بو عامه ناس  
کوره در اما بعضی صلی که نظره اولی دن احتراز اچون بیره بقن در و  
ساکه ایدر لر اول نیتکه خوبدر **ننه** کم نقشبندیه غیر لریک کلامی  
هوش مردم و نظر بر قدم بیور و لر **و رکوب** دواب ایدیک دخی  
اعتدال رعایت ایده نه ضعیف و جبان هیأ شده و نه کبر و غور  
صور تنده اوله **پس** بیلن بو کیوب طخو و جه او توره و لکن رکابلر  
کروب و کوکسین قن یوقار و قالدرمیه **و آو تور** رکن ایا قلمین



اورنیه و بری بری اورنیه قومیه و ملوک و اکابر و استاد و پدر  
و باجمله احترامی لازم اولان کسسه لر مجلسدن غیری ده دینر چوکوب  
او تورنیه بود فی عامه اچوندر و آلا بعض اهل سلوک کند و لره تا دیده  
ریاضت ایدوب خلا و ملا و دینر او زرندن غیری ده او تورنیه لر  
فقیر سلسله نقشبندیه دن بر عزیز کوردم که کسان یا شدن زیاد  
ایدی و حاکمه کبر دکنه طبیعتی چوق او تورنیه او زرنیه ایدی و مع  
هذا امر او ستند یکی دینر چوکوب بر ایغندن بر ایغنه تحریک  
و نقل ایلزیدی و مولانا محمد روجی که سلسله نقشبندیه کی عزیز  
و سعیدین کاشغری درویشلرندن در حکایت ایلر که مبادی احوالده  
بر کیمه جامع مری ده متوجه او تورنیه شدم ناگاه مرتجع او تورنیه  
قبله بر الهام کلدی که بنده لر سلطان حضورنده بویله می او تورنیه  
بو و اردک تا نیرندن فی الحال قلقوب دینر او زرنیه برو جهله او تورنیه  
در مرک ضربندن نیمه آئی زانولرم در دایندی و اول وقتدن بر فرق  
میل وارد که دینر او زرنیه او تورنیه غیری او تورنیه واقع اولمش  
و باشین الینه و دینرینه طیه میه که علامت خون و کسل در و بونین  
ایکمه و عبت حرکات که صفایین بولق کی و اوینق کی و بوننده  
ایلدوب قوقق کی و سایر اعضا سین اوینق کی جمله مکروه در اینیه  
و بر مغزین اغرنیه و بوننده صوقیه و چلتیه و کزنک و اسنکدن  
مها اکمن اجتناب ایده و اسنک قتی غلبه ایدرسه الی اغرنیه طوته

۲۴۸  
و اغرنیه و بونینک صومین شویله اخراج ایلیمه که حاضر لر کینه با او زرن  
اشیده بلکه دستماله الی ایلده و یکی او جلیله المیه و سلمیه و المصل  
موجب تعذر و مورث نفوت جلس اولن او ضاعدن ملاحظه ایدوب  
اجتناب ایده و مجالسده حاضر اولد قده مقام و مرتبه پس بلیوب  
مرتبه سندن نه یوقار و نه اشغه او توره بود فی عامه اچوندر  
و آلا درویشلر و از باب صلاح و سلوک اشغه یوقار و کوز تیموب  
قنده اولور او تورنیه لر و جناب رسالت پناهی دخی ایلده  
ایدی مجلسده قنده ترجمه اولسه انده او تورنیه و اشغه  
یوقار و کوز تک اهل سلوک که حجاب عظیمه **نظم** صدر و تعال بنابر عشق  
از هر چه خواست ساقی مکر و افتتاح **نظم** آتا کند و سی ریس مجلس و صاحب  
منزل ایه حفظ مرتبه اندن ساقط اولور قنده او تورنیه او ر صد  
اولور اگر بلیوب یوقار و او تورنیه ایه واقف اولیجی مقامنه  
ایسته و اگر کند و مقامنی خالی بولرسه مراجعت ایده اما اضطراب  
تأقل اظهار ایتیمیه و حوم و خدمندن غیری کسسه قنده بوزندن  
والندن غیری عضوین عیان ایتیمیه و اکابر مجلسده پای و سا  
اچمقدن غایت احتراز ایده آتا دزندن کو بکنه و رنجه نهادنی  
اوله اچیه ضرورت اولیجی خلیه کیرمک و غسل ایگ کی آنکرده  
دخی مها اکمن تشر ایده و علما تمام اچنده خلوت صغیرده  
تنها نوره استعالی اچون تمام عریان اولق مکروه در دیر لر



حضرت عثمان بن عفان که کان جیایدی مروی در که بن قرا کو کچه در غسل ایدرین  
ریتدن جیایدوب پلان بو کلوب کی بو کلوبین و کمنه پانده تیوب  
او یومیه وارقه سی اوزرینه تیوب اویمیه خصوصاً که او یموده غطیط  
یعنی خورلق عادی اوله زیرا استلقا اوزره او یومق غطیطه سبب  
و دخی مضرتی واردره حتی بعض حکما استلقا وضعی اوزره یتورکن  
کورین دوش اضغاث احلام در تعبیری یوقدره زیرا بلاغم بطون و غم  
منصب اولوب قوت متصرفه و قوت خیاله خلل کلوب و اتفه صحیح که  
انکر فعلیه منی در وقوعه کلمه اگر مجلسه خواب زیاده غلبه ایدر  
که فکر یله یا کلامه دفع ایدر میه چقوب کیدوب نهایی رده خواب ایدر  
اگر اهل مجلس حلقه خوابه وارسه لر اولدخی خواب ایدر اگر خوابی کلر نه  
حقه کیده بیدار او تور میه و مجازده غریق ثقلت کونسترمیه  
و بر طائفه کندوی ثقیل عدا ایدر لر بر انکر که صحتند که بران اوله  
نجه کندوسی ثقلان قمر سه کندو دخی کمنه به ثقلت ایتیمه  
و ادبای عرب ثقلان ذمتنه جوق لطایف نظم ایتیلر در و حضرت  
ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه دن صور دیگر که ثقیل کیدر جواب  
بیوردی که هر کمنه که کند و ثقلته فهم ایدر ثقیل اولر ثقیل اولر  
اصلاً ثقلته فهم ایتیمه و بود ذکر ایتد کلمه از اداب بر کمنه به دشوار  
کلوب یو قن رعایت اولور دیر سه علاج اولدر که بوا د آبک  
اضدادندن لازم و مترتب اولن فصاح و منقاری و استعالم

حج

عاید و متوجه اولن فواید و مبراتی تفکر ایدر و بی ادبیه اولن تشنیع  
و ملامت لری و مؤدیه اولن رعایت و کرامت لری تذکر ایدر  
و متصل نفسنه بور یا قتی علی سبیل التدریج لازم ایلیمه ان شاء الله  
تعالی فواید عذیده و عواید حمیده به فائز و جائز اوله **بیان آداب**  
**اکل و شرب** اولانی و اغزنی و یوزنی پاک و طاهر ایدوب پس کنار  
سفره به کلوب صاحب طعام ایسه یا سید جماعت بلا کلام ایسه  
بسم الله الرحمن الرحیم دیوب صاغ ایلله صونوب ایتد ایدر و کبر  
صاحب طعام دکلمه صاحب طعام اذن و پروب کند و دن اولو لری  
ایتد کند نضکره شروع ایدر و طعام برکن لترین و یکلرین آلوده ایلیمه  
و الکی و طوزی یا ش ایتیمه و آوج بر مغندن زاید نسته بوشد ریمه  
و طعامه حرص و نهمت کونسترمیه و بعض علما غلبه جوع زماننده ضیافت  
اخوانه کنکدن منع ایدردی و افراط جوع حد ایدن خروج ایتکه  
مؤدی اولق وارد در دیرید و ابن سیرین ضیافته دعوت اولن  
جاری سندن طعام استیوب تناول ایدوب کیدردی حدت استا  
مؤمن قرنیشک طعامنده اجنری و اکور مزین دیر ایدی مرادی بو  
ایدی و لقمه سین کو بک ایدر و تر یو تمیه و جوق دخی طوبیه عتدل  
کوزده و انشای کلمه بر مقلین جوق یلمیه اما اخون جائز در  
بلکه سنت در و لکن اغزینه صوقوب چومیه اعتدال لطفله اطراف  
اصابعین دما نیله پاک ایدر هم سنت رعایت اولوب هم نفرت



حاضرین حال اولیه که جمیع سنن و آداب محمدیه لطافت و نظافت اوزر و  
و طعامک الوانیه نظر و رایحه سینه استنشام ایتیمیه و ایوبین آوردن و  
و اگر طعامک لطیفی سفره ده از این حصص و ولوح کو ستر می بکشد و  
چکوب جلا سینه این را بدهد و هم کاسه سنگ تخته سینه بکشد و  
دخی چندان ایتیمیه و او کندن سینه نه که جناب سالت بنامی دخی بود  
که کل مایلیک **آلا** که میوه اوله که آنی غیر موضوع دخی الملق  
جائز در قائل دوانی و بیشتر و تو کلام مشهور در حقه بعضی ناس  
و فاکه عایتیخرون بو که اشارت در دیر لر و الحق رعایت ادب  
اولی در وسط طبقدن الملق جائز اوله اما غیری کسند او کنده که  
میوه چکوب الملق داب اید منافی در و اغندن چقد و غی سینه  
استخوان کبی و چکر د کبی نان او سینه بلکه سفره او سینه و طعامده  
انکه بک سینه اولسه اغندن برو جهله چقه که موجب نفوت اولیه  
و اغندن کاسه یه و سفره یه سینه طلیمیه و الملق شویله اید  
که برندن قلمقوب آخر کسند کلوب تناول طعام اینک استس  
نفوت کلیه و جسدان غایت اول طعامدن این چکیمیه و اشتها  
بوغیه تعقل اید و تناول اید کبی و لوب اگر جلسا فراغت اید کسر  
زمانده فراغت کو ستره اگر چه منور قناعت تمام کلدید مگر کند و  
خانه سنده یا غایت تکلف سرباری اوله اگر همان اولسه صاحب  
خانه دن اول فراغت ایلیمیه اما طعامدن غایت تیر فراغت

۲۳۰  
اینک مهانداره نوعا تخفیف و از در در تحمل که طعامن کینمکه محل اید و ب  
شکر اوله پس اعتدال رعایت اولسه و مهاندارا وج دفعه یه دگر  
ضیفنه تکلیف ایلیمیه اما ارتوق ابرام ایلیمیه و کندوسی مهاندن صکره  
فایز اوله و همان طعام تطلب ایلیمیه طاهره قانع اوله و زله کتور میه  
صاحبی جائز دخی و یرورسه زیر اذل و طمعدن منی در و طعام  
تعیب ایلیمیه شتهاسی و لمرسه تناول اید کبی و لوب تعیب فعلی دخی  
ایلیمیه و انشای طعامده صواستیمیه ضرورت اولورس بر وجهله اچمه که  
ملقندن و دمانندن آواز کلیه و خلق قشند و نداننده خلال ایتیمیه  
اگر دلی ایل اسنانی ار سندن چیق و رسته خفیه دمانندن بیرون اید  
کسند یه کو ستر و نفوت و بر میه و آخر طعامده ال بود کده خلا  
اصابع و نا خنرین تمام تنقیه اید و اغنیه صوالوب ککن اچنه ایتیمیه  
ایلله الوب بر غور کبی اوله و دماننی پاک اید و آل پوکده غیر لردن  
ایلیمیه صاحب خانه اولسه تقدیم ایتیم جائز در و کندوبه طشت  
کتورس را خوه تکلیف ایتیمیه و علما دیر لر که قبل الطعام غسل ایتیمیه  
صف نعالدن و تازه بکت لردن ابتدا اید لر و بعد الطعام صدر  
و پیر لردن ابتدا اید لر و طوزیله ابتدای طعام و انکه اختتام  
دخی سنت در و بعضی صوفیه اولسه احوال ایتیمیه ملزم لر در  
**بیان آداب رعایت بدروما** در چون عقلا و نقل منعم شکری  
منعم علیه اوزرینه واجب در و افضل نعم نعم الهی و اجل متن



منن نامناهی در که مبداء فیاض جل شانہ و بحر برمانہ دن و دل در  
اندن صکرہ نعمت عظمی و مسخت کبری کہ انسان حقندہ متحققہ نعمت  
پدر و مادر در **زیر افضل نعم عبد** و زربہ وجود در کہ سائر نعم اکابر  
وجود کسب حقیقی سی حق جل و علا و سبب ظاہری سی پدر و مادر در  
واندن غیری بشر کمال عجزی زمانندہ تقویت و احتیاج تاقی  
چینندہ تربیت **ایدوب** قوتہ قادر و کل اکین اغدیہ و اشربہ سین  
تحصیل و قوتدن قاصر اکین جمیع لوازمی تکمیل و باجملہ سبقا و  
علا نشو و نما سی اولن ضروریاتی تنیم ابتدا کن صکرہ آداب نفس و  
اخلاق و افعال حسنہ تعلیم و تعزیم ایدر لر و انواع مشقت و تعب  
اسباب دنیایی جمیع ایدوب بی منت و طلب انکر ذخیرہ روزگار  
و عدہ نوابیل و خمار بلکه کند و فسلرین قویوب اکثر نعمتری  
انکره ایشار **ایدر لر** و مادر سبب وجود اولمقدہ پدر و مادر  
اما حمل و وضع و ارضاع و سائر مشقکہ مادر کحق پدر دن از تو  
اول سببند کہ بعض اصحاب جناب رسالت پناہی دن کیمہ بر و حسان  
ابده بین دیو صور کجی اکم یعنی انکہ ایله دیو بیوردیلر **سائل**  
ثم من دیدکہ ثم اکم بیوردی تکرار ثم من دیو کجی کیر و ثم اکم بیورد  
سائل در دخی کرہ ثم دیو کجی ثم اباک دیو بیوردیلر و فوط شفقت  
و مهر مادی محبت پدری بر غالب اولد و غندن در کہ اطفا لک  
مطلقا مادر جانبنہ میلی غالب و احوال و مخا و فذہ انک طرفہ

بارب **اولور لر** پس بو نعمت کحق شکرین ادا ایکنہ استطاعت یوقد  
فرزند پدر و مادرہ نزد کلو احسان ابلستہ انکر احسان و تربیتہ معاد  
و معارف اولہ فر **روایت** اولور کہ بر کسنہ جناب رسالت پناہ  
ایتدی بنم بر مادر م واردر کہ ار قہ می کا مرکب ایلدم و یوز می آند  
و دندر مزین و جملہ کسبی کا بذل ایدرین جوانسنہ ایتیش اولد قہ  
حضرت بیوردیلر کہ بر شفقک جوانسنہ ایتیش و کل سین **زیر اول**  
سکا خدمت ایدردی حیاتی که طالب ایدی شدی سن کا خدمت  
ایدرین مماثله طالب سین **پس** شوال کسنہ کہ پدر و مادرینہ  
خدمت ایتیکہ قادر اولد زہار ثقلت عدا یلمہ سین اگر چه شیطان  
معین اولوب خدمتین ثعلیل کوستر مکدن خالی اولر **اما** عقل  
اولن کسنہ ذکر ایتد ککوز مقداتی فکر ایتسون **و اول حدیث**  
شریفی کہ جناب رسالت پناہی بیور شد **رغم انف** **رغم انف**  
**رغم انف** من در کہ ابویہ او خدمتیم لم یدخل الجنة **طاحطه** ایلدیہ  
یعنی تراب خبیث و خسارت اول کسنہ یہ کہ باباسنہ و اناسنہ  
یابری سنہ حیاتیہ اکین تیشہ دخی خدمت و طاعتک رضائین  
تحصیل ایدوب جنہ علیا یہ مستحق اولیہ **و آیات** و احادیث  
بر والدین حقندہ اول مرتبہ دن اکثر در کہ بو کتابدہ ایرادس  
مکن اولہ **هر چند** پدر و مادرہ دخی تربیت اولاد فرض و  
واجب در و ککن شفقت طبعی و میل و محبت جلی کانی اولو

نفس آریہ ص



زیاده و صیغه محتاج اولمغین السنه شریعت به توصیت حقند  
 اول قدر مبالغه اولدی. مخالف بر والدین که تمام مقتضای طبیعت  
 و مستندای جبلت دکلدر لابد زیاده توصیت و سپارش محتاج  
 اولمغین انک حقند تهدید و تاکید زیاده وارد اولدی پس فرزند  
 رشید و پسر سعید اولق استینه نه لازم در که امر والدینه طایع  
 و عقول نندن خائف و خاشع. اولوب دایم رضایرینه رضای  
 تابع. قله. و انکر امرینی تالی امر حق بیلکه نته کم آیات معجز بنیاده  
 ایله واقع اولندر که ان لا شرکوا به شیئا و بالوالدین حسنا  
 بلکه چون استغفای الهی ظاهر و اول مرتبه دن متجاوز در که کوی عدم  
 مفلسی اول نعم نامتناهی کن عهده شکر و سپاسندن کلکه قادر  
 اوله بیلکه لر. مخلاف پدر و مادر که انکر احتیاجی مقرر و مقابله  
 نعمت جزدان متمتع اوللری محققدر. و علماء شریعت دیرلر  
اذا اجتمع حق الله و حق العبد حق الله اولی لاجتاج العبد و عناية الله  
و رعایت حقوق و تجنب حقوق پدر و مادر و عم و برادر علی  
قدر حقوقهم اوج نوع اوزره در اول جان و دلدن محبت و تعظیم  
و امرلرینه انقیاد و تسلیم ماداکه امرلری خلاف شرع شریف اولیه  
 و الا مخالفت ایتمک کرک ننه کم و ان جا هداک علی ان شرک کنی فلا  
 تطعمها بیورشدر. اما مخالفت ذخی مجالده ولینت اوزرینه اولو  
 خشونت و عنف اوزرینه اولیه. وامام غزالی اگر علماء دن نفل ایلمک

۲۳۲  
 شبهات و ذخی موافقت والدین واجب در نه فیکف که مباحاته  
 و فقها دیرلر که بر مسکک اعمی نصرانی پدری اولسه انی بید و کلیسای  
 الدیمه. اما بیدوب کلیسای دن اوینه کتورک کرک در ایکینی معانی  
 و مصالح دینی لرنده معاشرت و مواسات ایتمکدر. و پدر و مادر  
 مال و اسبابدن نه استرسه بی توقف و منت ایثار قلمقددر.  
اوجی بعد الموت و صیترلرین برینه کتوروب روحلرین صدقات  
 و ادعیه و تلاوت قرآن و خیراتدن یاد ایتمکدر. حقه اصدقاو  
 احتیای والدینه موکرتدن صکره رعایت ایتمک بر والدین بعد  
 و حق پدر و مادر بری برینه صد اولسه حق مادر مقدمدر. چون شبها  
 جهنندن مادره اتصالی ارتوقدر. و روحانیت جهنندن پذیره  
 اتصال ارتوقدر زیرا تعلیم ادب و علم و ارشاد و تکمیل نفس پدر  
 طرفندن ناشی در. پس مال و خدمت بدنی جهنندن مادر طرفنه  
 غالب. و ذکر خیر و اطاعت کلام و ثواب خصوصنده پدر طرفنه  
 راغب. اولق کرک. و ذیلت حقوق که فضیلت رعایت  
حقوق ضدی در اول ذخی اوج قسم در اقسام سابقه کبی و سائر  
اقارب عام و احوال کبی هر بری نک هما اکمن اقسام مذکوره ایله  
 رعایتی لازم و صله رحم اندن عبارتدر. و خلاقی قطع رحم در  
 و جناب رسالت نباهی به حق جل و علاسنی نه به کونزدی دینلره  
 بیوروردی. بعینه کسر الاضام و صله الارحام و حق استاد



و معلم دخی حق پدر و مادر کی واجب الراحه در **و** اسکنزدن و روی  
 که حق استادم حق و الدم دن ارتو قدر زیرا و الدم حیات صور فانیه  
 سبب اولشدر **اما** استادم حیات معنوی باقیه نه سبب اولشدر ویر  
 ایدی **و بعض** حکا دن بویله نقل اولور که والد عالم اعلی دن عالم  
 اسفل اینک سبب اولشدر **استادم** عالم اسفل دن عالم اعلایه  
 چغغه سبب اولشدر **سؤال** اگر دیر سک چون پدر و مادر روح فرزند  
 عالم اعلی دن تنزله سبب **و** فسحت سرای عالم ملکوت دن تنگنای عرصه  
 شهادت و سیر محنت و تعب اینک علت اولدی پس فرزند او زنده  
 پنجه حظری اولور و نه جهتن مستحق رعایت و تعظیم و تکریم اولور  
 بلکه خلافه مستحق اولور **نته** کم بعض شعرا ویشدر **نظم**

دانی سبب چیست که فرزند با پدر	منت ندارد چه فراوان دهد عطا
یعنی درین جهان که محل حوادث است	در محنت وجود تو افکنده مرا

**و بعض** شعرای عرب دخی دنیا دن شکایت **و** غدر و بی  
 وفای غندن حکایت **ایدوب** ویشکر که **قطع عریته**

ما لقینا من غدر دنیا نافلا	کانت ولا کان اخذنا الوعلا
قیح الله لذة لشانا	نا لها الا تمهات والا باء
نحن لولا الوجود لم نالف	فایجادنا علینا بلاء

**جواب** اهل عرفان قننده مخفی دکلدر که اگر چه طائر روح انسانی  
 بو نفس قالب ظلمانی به تعلق ایتر دن اول قدس جبرنده جهان

و صغیر زن لنگره مفت آسمان **ایدی** طائر کلشن قدسم چه دیم شرح فر  
 کردیرین داکه حادثه چون افتادم **من** ملک بودم و فردوس برین جایم بود  
 آدم آورد درین دیر خواب **آبادم** **نثر** اما تقوی تام **و** خاص الخاص هر چه  
 صاحب مسند و مقام **اولی** قنطره بکلشن که میان صحرائی تعلق بدند  
 مبنی در عبور ایتیمینجه اولماز **و** بار امانتی که آسمان و زمین طاقت تحملدن  
 عاجز اولدی **آدم** که ساکد راه فنا و عدم در انی منزله ایتیمینجه منزلت  
 بولماز **بیت** آسمان بار امانت نتوانستید قرعه کار بنام من دیوانه زدند  
 شاهین روح انسانی دست سلطان حقیقتد مغرور و صاحب کلاه اولی  
 آستانه خدمت **و** نشیمن مشکند نه مدت ترک خواب و خور ایتیمینجه  
 اولر **پس** انسان احسن تقویمده مخلوق اولد دن هکزه سفل السافلینه  
 عالم طبیعتد مردود اولی کرک که انده تکمیل کومر ایمان و تحصیل عمل  
 صالحه اجر غیر منونه مستحق اولوب **فی** متعدد صدق عند ملک **مقدر**  
 مسند عالی سئله مشرف و مسعود اوله **شیخ** نجم الدین رازی مرصاد  
 العباد کتایبده حکایت ایدر که شیخ علی مؤذن **و** ایدردی که بنم  
 مرغ روحی بوستان عالم ارواح دن قفس قابله یصال چون بعض ملائکه  
 الی اوزره آلوب طبقات سمواتدن ایندر ورکن بنم یادده در که بعض  
 ملائکه به او غرقده دیدی لکه **ینه** بو مبتلای محن **و** اسیر غم زمن  
 میکنی کورک که فسحت سرای ریاض رضواندن دور **و** تنگنای  
 محنت آباد دنیا ی دونده بای بند رشته غرور **ایده** پور لر



پس فی الحال درگاه ملک متعال دن ندای پرشدی که خاموش اولوگ  
 ای سرار قضا و قدر مدن بنجر لر وای بنی آدم اولن نوازش و معالیه  
 مستور مدن غافل لر اتی علم مالا تعلون اول روح بر فتوح بنم حظایر  
 قدس و ریاض رضوانده نیجه بیک سیل طائر و سائر اولمقدن اکاشین  
 دینی و عالم تکلیفده بر پیره زن ضعیفک سرچاپده بر کره دست سته  
 صوقوب و پرد و کی فضل و اعلا و اکمل و اولی در و چون بار امانت  
 و تکلیفی که آسمان و زمین آتی چکدن ضعیف اولوب انسان که حامل  
 لطیف و کشف و جامع روحانیت و جسمانیت اولمقله مجمع البحرین  
 غیب و عین اولندر اول بار امانتی حامل و مقتضای فرمانده عالم  
 اول فلکدن عبور و مرتبه ملکدن مرور ایلمر **نظم**  
 جلوه کرد ملات دید ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت و بزرگم زد  
 مدعی خواست گران شعله چراغ افروز برق غیرت بد خشنید جهان برهم زد  
 چون ظاهر اولدی که نشاء عالم کون و فساده مرور و طبقات عوالم  
 سفیدن عبور انسان واجب و درکات عوالم سفلی و یزیدی  
 منفی صعود معارج مراتب در پس بدر که بوسعاده سبب داعی  
 و سائر تحصیل کمالاتند و سماعی در پس ذمت همت پسر  
 حقوق بدر دین و عقوقی عین عین و محض شین و ادا لشکری  
 عین فرض و فرض عین در و الله تعالی الموفق **آداب تربیت و**  
**خدمت خدم و حشم** اول معلوم اولسون که حکما عبید و اما و خدم

و حشم انسانه ال وایق و کوز و قولق منابه سنده در ویتلر  
 زیرا انسان کند و ایله طوته جعی نشئه انکر ایله طوتر و ایلی ایله  
 و جعی پیره انکر ایلی و ارور و ترقب ایده جکی نشئه انکر  
 کوزیده ترقب ایدر و علی هذا القیاس پس انکر که اعضا و آلاتی  
 بونک اعضا و آلاتنه نایب مناب اولیجی کویا انکر که اعضا و آلاتی  
 بونک اعضا و آلاتی اولدی مقصود بوسوزدن انکر که متم اولوب  
 ابواب راحت انکر نرسد و د اولد و عین بیان ایتکدر و بونکر  
 اولسه انسان حرکات مختلفه و ترددات متباینه و قیام و قعود  
 و محنی و ذناب که تحصیل حاجات خیسسه ضروریه چون صرف  
 اول نور بنفسه ایلمر کرک پس تعب و کلال و فنور و کمال عارض  
 اولوب کسب فضائل و کمالات و تحصیل درجات و سعادات  
 ایتکدر زمان قلیوب اکثر بنی آدمه کوه فضل نایب و یانه کمالات  
 مفقود اولمق لازم اولور و مع هذا انسان اول اعمال خیسسه  
 بنفسه مباشرت ایتکدر حمت و وفاری قلیوب خادم و مخدوم  
 و رئیس و رؤس یکسان اولوردی پس حق جل و علا انک عظیم نعمتی  
 و اولو انعامی در که ابنای جنبدن بعض افراد سکا چاکر و غلام  
 و حضور کده خادم و غیبتکده قایم مقام در پس بونعمتی بلکه کرک  
 و انک لشکرین قلمی کرک و انکر حق جل و علا انک و دایمی ایدوین  
 ملاحظه ایدوب رفت و بجای یله عامل اولوب انکر قدر تلمری



ایستد و کی قدر اعلیٰ حامل اولیٰ کرک و آنکه دخی اوقات استراحت  
تعیین اید و ب اول زمانه خدمت و مهنتدن عفو اید و ب احتیاج  
مکدیر و عیش لرین بالکلیه منقض ایتیمک کرک و ملاحظه ایتیمک کرک که  
طبیعت انسانی خادم و مخدوم رئیس و مؤسس ارسلنده مشترک در  
اکا دخی کلال و تعب عارض اولور اولدخی استراحت و ترفیئه بدنه  
محتاج در پس انصاف و عدالتی الدن قومن کرک **حکایت** اولور که  
عبد الله بن طاهر که امرای مأمون خلیفه دن ایدی ایدر که بر کون مأمون علیه  
خلوتنده او تور شدق غلامنه چاغودی جایت ایتیمک نیچه دفعه ندا  
ایلدی آخر بر غلام کلوب خشمده ایتدی که نیچه یا غلام یا غلام غلامک  
ارمان استراحتی یوقی غلامه حواج ضروریته اولرمی **عبد الله بن طاهر** ایتدی  
که بن جزم ایتدم که طور شو غلامک بوین و ردیه بر مقدار زمان  
سرفرو ایلوب باشین قلدر و ب ایتدی یا عبد الله بزم خدمتکار لر  
ارواجرک ایتلری در اگر بزم ایتلری بختویف و ارباب ایده و زار و آ  
امین اوله مزور **فقیر ایدر** بن اگر چه مأمون خلیفه عفو و ترک انتقام  
خصلنده موقوف و مشهور در و جرایم عطا لدن بعد القدر تجا و ز  
ایتمه سی کتب توار یخذه مذکور در **جله دن عقی** ابن المهدی  
مأمون حواسنده ایکن بغداد ده خلافت دعوی سین ایدوب مأمون  
بغداد و کلجک طاقت مقاومتی اولمغین استار ایدوب بالا حره  
مأمون اکا ظفر بولدقن صکره عفو سیاست سلاطینده نامحق

۲۳۵  
و قتل لازم ایکن عفو ایدی با آنکه جمله ارباب شاوره و اصحاب دولت  
قلمنه اجماع ایتلری ایدی و عفو دن صکره ندما سندن ایدنیوب دیر  
ایدی که با عثم سکا عفو مدن دخی عظیم حاتم بودر که شفاعتجیلر  
سکا بخرع ایتدر مدم و فضل بن ربیع که قدراشی محمد امینک زیر  
ایدی مأمونکه ارا لرنده خلاف و شقاق بر غوب مأمونی ولایت  
عهد دن اخراج ایتدر دی با آنکه بابا لری مارون رشید خلافتی  
محمد امینه بعده عبد الله مأمون عهد و وصیت ایدوب عهد نامه  
کعبه معظمه ده اصد قوشدی مأمون امینه ظفر بولوب قتل  
ایتدی که نصکره فضل مستر اولدی بعده بولوب مأمون کتور دیلر مأمون  
انی دخی عفو ایدوب قتل ایدی **قوس** هذا غلام مزوره تا بو حده  
صبر و تحمل مقبول اصحاب فکر و تأمل دکلدر زیر احوست سلطنت  
و ادب عبودیت مرفوع و اداب حشمت ملوک و خوف خدام موضوع  
اولور **پس** ایدوب خدام و اقامت حمت و احتشام لازم در  
ولکن از جویمه به جوق عقوبت ایتیمه ننه کم ظلمه ارا نکه عادت خبیثه سی  
وانی سیاست و ضبط و ریاست صنوبر **بعض** علما دن نقل ایلدی  
که امرای اگر اددن بری سنک ضیافته حاضر اولدم چاشنی کبری تر  
الوان اطعمه ایدر کن بر صحنی اگر ی قویوب ایلخذه کی طعام بر مقدار دکلدر  
فی الحال کند و سنی کورمش کی ایلوب اول جانبیه نظر ایتوب بکا دید  
که افندی بو خدمتکارک نظیری یوقدر **انکچون** کند و می کورمش



ایلم که انک بوفعلن کورمش اولسم قتل اتک لازم ایدی و ذلعا و غلظت  
 بریست استدم که بر سفته و توشن ایکن برخد متکارین کورمش که دانتک  
 بری سنی بینه صومش بره کافر آدم سفا و زرنده بویله می جست و  
 چاک او لور دیونی الحال قتل ایش بونک انانی موجه سیاست و بی  
 موقع عقوبت ظالم بکله و جبار امیر بر دن چوق صادر او لور لغو و  
 بانه من ذلک و علی الدوام خدمتکاره درشت کوی و بد زبان و  
 ترش روی اولیه کاهی جرمیه سی واقع اولد قح عقوبت جائزو  
 نافع در اما علی الدوام عتاب و درشت کویلیق نافع دکلدر و خدمتکار  
 بی موجب مکالمه و محادثه ایتیمه که مرتبه ادب و حیادن چقوب کستخ  
 اولیه و جوئی کنا به عقوبت ایلیم بلکه یا تغافل ایدوب کندوی  
 ناهانسته ایلیم یا خود صریح بوجرمیه کی عفو ایلم بردخی ایلیم دید  
 برکنه که کند و سخته خدمتلاسنده مقصر و گنهکار و محتاج عفو و ادب  
 روز کاره اید و کنه معترف لابد کند و زیر دست اولن کنه لوک جوایمند  
 عفو و زلاتنی ستر ایتک لازم در **نظم** من کان یرجو عفو من فوقه  
 فلیعف عن ذنب الذی هو دونہ **نثر** برکون مخالفت خالق رب العالمین  
 مبتلا و اصناف عظیم ذنوب و کبایر جوایم ترکیب اولن بنده و  
 ضعیفه روایمدر که برایکی در لیه صا تون الدوغی آدمی قایلچ طریق  
 راست قومدوک و شمی مواضله کس کن سوزندر دیک دیولتکر  
 وره که دائره دن بیرون و حد دن متجاوز اوله **قطع**

ای خواجه ارسلان و اغوش	فرمان ده خود کن فراموش
اوراد تو بدیده درم خرید	آخونه بقدرت آفرید

بعض اصحاب روایت ایدر که حضرت خواجه مرد و سهر سید احوار محمد مصطفی  
 و الدم خانه سنه دعوت ایتشدی بر جاریه خدمتده قصور ایدوب  
 بن یوزینه بر طبایحه و مردم حضرت پریشان خاطر اولوب **انگامی**  
 فیک جا حلیته یعنی سن بر آدم سین که سنده نادانلیق وارد دید  
 پس بن آدم اولوب یا رسول الله لوجه الله آزاد اولسون دیدم بیورد  
 که **لوم تفعل لیکن النار** یعنی آزاد ایتیمیدک سخته آتش و زرخ یقیدی  
 قوردی ایدی و ناحق شتم و قذف ملوک ایتکدن احتراز ایدله و حد  
 شریعه وارد اولمشدر که برکنه ملوک قذف ایلیم حال آنکه اول قذف  
 ایتدوکی سنه اندم اولم فردای قیامتده اکا حد قذف و رور لر  
 و تامل و ملاسه تقصیر ایتوب مزاج العله یعنی بی بھانه اید و حد  
 شریعه وارد اولمشدر که ملوک لیکوزه احسان ایلک سرنه بر سکوز  
 آندن ایدرک و نه بر سکوز آندن کیدرک و بعض اصحاب ظاهر بو حدیک  
 ظاهری ایلیم عمل ایدوب سیدن کیرسه اول نوعدن لبس و نه طعمدن  
 یرسه اول قسندن طعام لازم در دیدی اما جمهور علما شریعت  
 اولدیلر که بو حدیث شریف اول زمانه کوره وارد اولمشدر که جمله خلق  
 لباسی نوح و احادی ایدی اما شمدیکی اعصارده مقوم لباس و فاخری شکر  
 و مختلف متفاوت اجناس واردر کند و کیدوکی لباسدن ملوک



کیدرک واجب دکلدر وکن کند و اقرا ننگ ملوکری نه کرس  
 بودنی ملوکنه ایله کیدرک کوک که اول دخی اقران و امثالی اچنده  
 منکر و نکسته اولیه **وصیت اشتراعی غلام و جاریه اهل جرت**  
 اشیا و تجرت امور دیشلر که عید یا جاریه اشتراک استین لایدر  
 که بر دفعه نظر ایله اکتفا ایلیه **نظره اولی** یہ محنت ایلیه **و عرب**  
**نظره اولی** یہ نظره محنتی دیو تسمیه ایدر لر **خصوصا** جاریه سریره الحق  
 استین شده شهوت و شبعه مبتلا ایله اصلا استحسانه اعماد  
 ایلیه **نته** کم آج کسنه یہ هر طعام لذت کلور کند نک مبتلای غریبت  
 اولن کسنه یہ هر ماده پری کورینور **بلکه** خالی النفس معتدل الاحوال  
 ایکن برایکی دفعه زیر و بالا محکم نظر ایدوب عیوب خفیة سنه اطلاع  
 قصد اید **و تحاسن** اید وکی تزیین ورنک و بویه فریفته اولیه  
 بلکه محکم چهره سنه بودروب نظر اید **و سق** نخاسین و مواضع  
 کثرت و زحام ناسده کورد و کنه قناعت ایتیه که باع طائفه سنگ  
 سوزندن طشه ده حیلہ لری چندان عمل ایلر **و هر مقام** که شر او  
 خارج سوخته نظر اولن البته اولکی دن ادنی و عیوبی اجل کورینور  
 و کثرت عرض و تعلیق دن فارغ اولیه **اما** حین تعلیقده احتراز  
 اید که غلام بلکه جاریه و بجا ق و خیر مخفی اولوب ضرر ایشدیه  
 که بیعه عرض اولن غلام بلکه جاریه ده غضب اولق شایع  
 بیع اولد و غنه راضی اولوب فساد اقدام ایکن محکم **خصوصا**

شبعه

بیع اولند و غنی کسنه صاحب جاه و دینی اولوب ان کسنه آندن دون  
 اوله **بلکه** کند و دن جاه و منصبده بلند اولن کسنه نک خانه سندن  
 و سر ایندن چقن غلام و جاریه یہ رغبت اولیه **و شول** غلام و  
 جاریه که اهل قذف و شتم اوله **و صاحب** جنده جوق دو کلش اوله  
**و عرب** دیر که خیر ملوک اولدر که آلدق قد نصکره عصا کسر اولنه **و شتر**  
 ملوک اولدر که آلدقده اکلمیوب عصا الیه **اگر** دیر سک عصا  
 الحق بر هر حال لازم در **زیرا** متنبه که شاعر جهاندر **نظم**

لا تشتر العبد الا والعصا معه | ان العبد لا یجاس مناکید

دیدی جواب و پرور و زک بوز کنی قولدرده در **زیرا** متنبه بوبیتی  
 کافور اخیدی صاحب مصر حفنده بجو ادیشدر کافور زکنی خادم اید  
 بفضل بوبیت خدمت محنت ایچون الحق قولدرده در که آنکره  
 بود یارده فرق دیر لر **آنکر** بر هر حال عصایه محتاجلدر **بفضل** ایدر  
 لا بلکه متنبی نصحت عام در و هر قولک فی الجمله عصایه احتیاجی تمام در **نته** کم شاعر  
 آخو دیش که **بیت** اللوم للمقسم رادع **و العبد** لا یردعه **لا العصا**  
**بس** تعلیب **و مشاوره** اهل تجرب اید که نصکره استخاره اید و  
 اشترا اید **و جوی** و مقدم غلام ایلیه **زیرا** اهل جوات بیجان **عصا**  
 زمانده حوتیت ورق نه در فراموش ایلر **و احق** غلام دخی اشترا  
 ایلیه **زیرا** احق نفع ایدرین صنوب ضرر ایدر **و سابق** افندی سنگ  
 معاین ذکر ایدن قول و جاریه اشترا ایتیه **و شلول** خدمتکاران



اعوج و اعور و ابرش کبی اقرار ایلیم و بر خدمتکار که دکا و کیستی  
 غالب اوله انکله احتیاط اوزرینه عامل اوله که دکا و غالب جملہ و  
 مکویله بیلہ اولور و عقل سیر که حیای کینر ایلہ اوله عقل کینر و حیا  
 قیلدن اولی **در بیت** آنکه اوساده دل از غدار دنیا به بود  
 بار بر خیزد اگر استر و انتر از خوست **نثر** و هر خدمتکار که قابلیت  
 خدمت و نفوس ایدوب کا مناسب خدمت تعیین اولنه عقل  
 و لطف اکثر و حیا و ادبی او فر اولنی کند و خدمت نه قویہ کار  
 و کسبه کامل و کافی و عفت و امانتدن حظ و افزونی  
 اولن تجارت و کالتنه و اموال حفظ و امانتنه نصیب ایدہ  
 و اعمال شاقہ یہ قادر و کد و سچیلہ اعمال جسامتہ یہ صابر او  
 عمارت و ابنیہ یہ مشد و معتد ایلیم و میکلی قوی و جسم و صفا  
 و قیقه ایلہ مناسبتہ عظیم اولنری خفت و زراعت و حفر ارضه  
 و حراشت و انک امثالی اعلا قوللنه و عا **بیت** القیاس **بیت**

بوریا باف اگر چه نافندہ است و فرزندش کار کا د جویر

و بر خدمتکاری بر عکله نصب ایتد که نصیحه فی الحال غل ایدوب آخر خدمت  
 تعیین ایتیم که علامت خفت و تنگ در و خدمتکار لر تعیین اولن  
 خدمتکره درون دلدن قصد ایتز اولور و مخدوم سنی ایلسون که خدمتکار  
 خدمتی محبت و صفای ارا دندن اوله و بو حال اول وقت اولور که  
 خدمتکار مخدومک نعمتند شریک و دوتندن خصه دار اولوب مخدوم

ارتفاعی اکا دخی سبب رفعت و جاہ و دولتی اکا دخی حالنه کوره جاہ و دولتی  
 اوله بواحتمالی و بر میہ که مخدومک دولتی جدید و رفعتی فزید اولدقم غیر  
 خدمتکار ایدینوب بو مطروح و متروک قلوب **حکایت** شام بن عبد  
 الملک فرودہ خلافت کلدکن جملہ اصحاب و نداسی سجده شکر ایلدی  
 الا ابرش کلپی شام سن پنچون اصحابک کبی سجده شکر پنچون سرفرو ایلدک  
 دیو یک دیدی که سن یارین مسند خلافتہ او تور و رسیدن ارکان دولتی  
 اطرافک احاطہ ایلر لر بر سنی هر کون کور و رکن ہفتہ دخی کورہ فرا اولور  
 شام ایتدی فلان منصب نک ولسون ابرش در حال سجده شکر  
 ایلدی جملہ خدمتکار لرک بودر حالی کند و یہ دولت مخدومدن نصیب  
 اولیمچی مخدومک زوال دولتی **نظم** اذالم یکن للمرفی دولہ امرے  
 نصیب ولا خطاتم زوالها **نثر** ابرش ریا و نفاق قویوب با فی الضمیر  
 ادا ایتد و پنچون شام فی منصب جدید یلہ رعایت ایلندر پس  
 خدمتکارک اعتقادی ایلہ کرک کہ روز دولہ متمتع اولد حق روز مجتہدہ  
 مقیم خدمت اولندر **بیت** ان الکرام اذا ما سهلوا ذکر و ا  
 من کان یلقم فی المنزل الخشن **نثر** خدمتکار دہ بواعتقاد اولیمچی  
 خدمتہ عقد قلب ایتوب روز مفارقتیچون کسب ذخیرہ و جمع عدت  
 ایشک مشغول اولور و حکما دیر لر کہ اصل خدمت اولد کہ محبانہ اوله  
 فردورانہ اولیمہ محبانہ اولر نہ باری صیغہ مخدومہ مطلوبہ  
 اولیمہ و خدمتکارک مصالح و ممانعتن نشاط و رغبتہ ایلیم اضطرار







فضلای علما بجه شریک نشدند و مرکز وزن و بحرند و قافیه و  
 اعابند بر غلط ایتشکر در و کرم و احسان و ضیافت مهان و  
 رعایت عهد و امان اینکده و شجاعت و فروسیته بی نظیر لر در  
 آتاجفای طبع و قوت شهوتله موسوم لر در تحقیق شری الرقیق کتایب  
 ایدر عرب جنسی نک قیتلری افضل و اقدم و فکری و اخلاقی اکرم و  
 طبیعتلری ارق و فکرلری ادق و وفالری اکثر و خفکری اظهر و  
 سائلی افسح و چهره لری اصبح در بعض علما دیشکر در که کرم  
 وجودی عربدن حکم و رابی روم و فارسدن شجاعت و صبری  
 ترک و فرنگدن شقای کرج و ارمندن طلب ایدر و عجب بر  
 خلقی دخی ظلم و ضیمه تحمل اتیز لر بر تیر لرنده جوع و عطش که بخور لر  
 بلاد شام و عراقه کلوب سلطان رعایا سی اولوب حضور ابکی آختا  
 یتیز لر و عجب خواص چوقدر و کن شرفاقلری جائز دکلدر انکدن  
 قول و جاریه اولر قصیده فراسده عرب طائفه سنی بو وجهله وصف اتیز لر

خیر البر یا والایام العرب	کذاک قال العالم المحرب
طابوا فروعا و زکوا اصولا	لانهم لم یلدوا بمجهولا
و فیهم القوة و الحمیة	و انشیمه الطاهرة الزکیة
کرامه العدر و بذل الجود	و الطعن بالمتعف الاملود
و فیهم الخداع و العداوة	و اسد و الارباب و الغاوة
رعایة المیار و حق الضیف	موجوده فیهم و ضرب السیف

انهم لیس له ماثل کما الخو دن مال معادل  
**طائفه عجم** اگر چه عجم لغتده اعدای عرب اطلاق اولنور و کن عرف  
 عامده فارس اهلی در که انکره ایران و ولا یتلرینه ایران زمین دیر لر  
 و ایران زمین فرات ارما غیلبه حیون ارما عنک که آب آمودنی دیر لر  
 ارا سنده اولان ولا یتلر در و مشهور ولا یتلری ادر بایجان و عراق  
 عجم و پارس و کرمان و خراسان در و عجم خلقی نک الوانی باین حمر  
 آمیز در و بدنلری قریب لیکه مایل و صوتلری صافی و عقل لطیف و  
 ممتلری شریف و علوم و معارف و صنایع و لطایفه سرآمد نوع  
 بشر در لر و بوحایت شریف انکرک تشریفه یتیزی که بیوردی  
 لوکان الایمان معلق بانثر یا لناله رجال من ابناء فارس خصوصا  
 اهل خراسان که آنکره آسمان هنر و کمالده تابان و اولق مثل خور  
 آسان و اولشدر و جمیع علوم و معارفده جمله عالمه تفوق ایتشکر در  
 امام شمس الدین جوزی بعض سایلنده ذکر ایدر که علم حدینک مکان وزمان  
 جهتندن کمال علو و ارتقاسی وار در مکان جهتندن خراسانده  
 زمان جهتندن بحر تک ایکی یوزی حدودنده نهایت بولشدر تحقیق  
 شری الرقیق کتایبده ایدر فارس اهلنک صورتلری جمیل و مضلری  
 قلیل خلقلری کریم و غضبیلری عدیم در زیر اکیفیتلری معتدل  
 کن اهل سکون و راحت در لر و ریاست و عقل و علم و فضل  
 اهملری در و کن جیلده و صدعه و نخل و اساکدن خالی دکلدر خصوصا



اهل مرو و قصیده فراست صاحب اهل فارس حقه بویله دیش که مشنوی

و الفارسون لهم مكارم	و عرفهم من طهم بليام
لهم خيال و لهم رياسته	و فيهم السداد و الكياسه
و عندهم نخل و فيهم كبر	و عزة و منفعة و فخر
و عندهم رای و فيهم علم	و صنعة و حكمة و فهم

**طائفه روم** اهل روم و فاء و امانت و سعی و کفایت ایل  
 مرسوم آتاجن و خست و لوم و دنانت ایل موم لردر  
 اهل روم و کاشکالی بیاض و شقر طاعه و موافقگی مدوح و عقل و  
 کیا ستوری مقبول و جاریه لر خزینه دار بیغه مناسب در  
 اساک و بخلرک ضبطه مناسب در و علمانه متغزل دیر **شعر**

لی من بنی الاصف و سم الی	قبلی سهم الجوار الصائب
سهم من الخط رمتی بها	عن کتا قوس من الحجاب
کاما مقلته من الحشا	سیف علی ابن ابی طالب

و قصیده فراست صاحب اهل روم حقه بویله دیش که مشنوی

و الروم فيهم ادب و طرف	و علة و غمته و لطف
و فيهم العقول و الاباب	و فيهم الاراء و الصواب
و فيهم فوارس الشجاعة	و العلم و الحكمة و الصناعة
و فيهم النخل و ذل النفس	و فيهم الفهم و صدق المدین
لکل شی یصلح الغلام	منهم رشد الشرف التمام

**طائفه ترک** شجاعت و جودت خدمت و حسن کلمه مشهور  
 غدر و قساوت قلب و ناحق شناسی غله ندکوره لردر تحقیق شرا  
 الرقیق کتابنده ایدره ترک اهل فارس استقامت مزجه و مساکوت  
 اجسام و صبر شدت ایکنده غالب لردر بند لری حسن بیاض و نرملکی جامع  
 و چهره لری بوم و لغه مائل و چشم لری تنگ و لیج و قامتری میان در  
 خوب لری خویله آیت رسلری رسکده غایت در خلق کننده  
 غدر و بی و فایق و قساوت قلعه رحمت ظاهر در آتاتی یکدن  
 جگر لری عیظ اولمدر حکمه و ریاضتدن عاجز لردر و لطایف  
 صنایعه قاصر لردر آتاجنک و حیدر صاحب لردر خاتون لردر  
 ظرافت و لطافت خلاق اولمدر آتاجن لری کثر اولد و معدن نسل  
 و ترک طایفه سنک قدری یعنی طبره سی همان معده سی نه طعالمی  
 اولمدر انده طنج ایلر فقیر ایدرین اتراک خصوصاً مغل جهره کرمه و  
 و بور لری یستی و کوز لری تنک اولور نه کم جناب رسالت پنا  
 و جعفر لردر و آخر زمانده خروج ایدوب اهل سلامه غلبه و قتل  
 ایدر جگرین بیان مخر نظامه سور شدرد اداکان آخو الزمان جاء  
 بنو قنطورا و عراض الوجوه صغار الاعین فطس الانوف کان و جوامهم  
 الحان المطرقة بنو قنطورا ترک قنطورا بن خاتون ایدی بعض لردر  
 قنطورا حضرت ابرهیمک جاریه سی ایدی ترک انک نسلی در آخر زمان  
 اولمدر قنطورا او غلری کله لردر بوز لرس دکر می و کوز لری کوجک



و بوزنری یصنی یوزنری کونا کون چککش قلقانه بکزره اهل ملام  
 ایدر بونکر مغول طائفه سی ایدی اولای طایغینه عظمی لری چکنیز خانکده  
 عشر و ستمائه ده محمد خورزشاه اوزرینه خوج ایدوب باوراء  
 النهر و خوسان و لایلرین قتل عام و تخریب تمام ایله اول کونه  
 که اول ایکی ولایت بخت اندامان نشان و نام قلیدی اهل  
 و قوف دیرلر که بیک بیل مجرای عادت اوزره توالد و تاسل واقع اولوب  
 هیچ ضرر و آفت تیشتمه خواسان و باوراء النهر اول عمارت و طایفه  
 که چکنیز خوجندن اول انک اوزرینه کلک کلک دکلر ابن لایر ایدر  
 طوفان نوحدن صکره روی زمینده اولق و قایعه واقف چکنیز  
 واقعه سنه مانند قتل و تخریب اصلا واقع اولمش دکلر بعده اوغلی اوغلا  
 هولاکوست و خمیس و ستمائه ده بغداد شهرین الوب مستوصم خلیفه  
 عباسی و اولاد وارکان دولتی قتل و بغدادی بر قوله یدی  
 کون بر قوله قرق کون قتل عام و تخریب مساجد و احرار کتب و  
 مصاحف ایلدی و معدود اولن مقتول و نیش کره یوز بیک دن زیاده  
 ایدی صنوجنم نکلدن دخی کنایت اولغین انکر حقنه بعض شوای عرب <sup>طایفه</sup> <sup>کشد</sup>

سل الله ربک من فضله	اذا وضعت حاقه مقلقه
ولا تسأل الزکری حاقه	فا عینهم اعیین ضیقته
و خواجه حافظ دخی اکا اشارت ایدر بوبیتند که <b>بیت</b>	
تبنک جیشی آن ترک لشکری لازم که جمله بر من در ویش یک قبا آورد	

و صاحب قصیده فراست ترک حقنه بویله ویش که **منو**

و الزک فیهم قسوة و عظم	و جواد ما ان لیدها رحمة
لا تعرفون العفو و الوفاء	ولا یرجون الجود و التسخا
و فیهم اللوث یوم الحرب	و فیهم کل ملیح عذب
لهم قدود و طهم قصور	و الوجبات الحمر و الشهور
و فیهم نجابه الاولاد	لکن عوامن حکمة السداد

**طایفه اکراد** کرد بر طائفه در معلوم و شجاعت و فرو بستله موسوم  
 اما لصوصیت و قطع طریق اکثرینه لازم و رفیق در سوق الرقیق  
 صاحبی ایدر اکرا ده خشونت و قوت و شجاعت و شدة فقر و خشونت  
 عیش صبر و قله وفا و خبث و غدر و اکرا دک غلامی اعمال شاقه و  
 آنها ندن غیری به صاحب اولر و صاحب قصیده فراست اکرا ده حقنه ایدر که **منو**

و الشکر کل الشرفی الاکرا	لنعدیم من منهج السداد
و فیهم لمحرب و القتال	جلادة و الطعن بالحوالی
لکن جمیل الخلق و الصباحه	لیست لهم کلام و التسماحه

فقیر ایدرین بو طوائفک اکثری بوزمانده رقیق اولر بود یار و عصاره  
 بنده و خدمتکار اولن طوائف **بنا** و **ماجو** و **ارماود** و **وروس**  
 و **فرنگ** و **کرج** و **چوکس** و انکره قریب کمریل و ابنز و بونکر  
 طبایعی مشهور در خلق ارا سنده **بنا** علم و وقار و درایت و عقل  
 صحیح و وفا مانیشله موصوفه و غلام و جاریه حسن کل و خدمتله موصوفه و فقیر نظر ایدر



سالنا جنس ذاک الاعمی الغارز بسنا | فاعرض وجهه عنا وقال معا ضیا بسنا  
**باج** عاقل ولبیب و جمیع صنایع قابل واریب و اولور لر آما  
 و فساد و غارتده کامل و قتل و جرح و اباقت ایتمک بل لر در  
 انلرک صاجلری استخدا ده حیاطلده عال اولق کرک واکرنینک  
 اشکالی حسن الوانی بیاض در فقیر نظم ایتش دم بیت  
 علام اعجمی جرمنا القلب و باجر | سالنا جنسه عنه فعال معا ضیا باجر  
**ارنا** و حسن شکل و سلامت عقل و قابلیت صنایع و ادراک و قایقه  
 متفکر و لکن کبر و عناد و طغیان و فساد و ن خالی و کلر  
 و کند و لر زعم ایدر لکه اصل جنسری عیب اوله جیلده بن الایهم غانی  
 که ملوک شادن ایدی و تنصرایدوب قیصر هر قلک امر اسندن رایات  
 نور اسلام مفارق ولایت شامه لامع اولیجی مسلمان اولوب  
 مدینه یم حضرت عمره ملاقات اچون روانه اولک مدینه منوره یم  
 تمام زینتکه داخل اولیجی روایت ایدر لکه مدینه ده بر بکر و ثبیت  
 قلدی آلا قفر جینه جعدیلر حضرت عمر حجه عازم ایدک بلیه چقوبت  
 حوامی طواف ایدر کن بر کسنه ازاری و جن بصوب ازاری چوزک  
 و ونوب اول شخصه بر طبایحه وروب بورونی شکست اولدی  
 حضرت عمره شکایت ایدیکجک جیلده یم چیغروب یا خصمکی ارصا  
 ایدک یا قصاصه راضی اول دیو بیور یجی بن ملکن اول سو قه بیعنه  
 رعیت در قصاص نیجه اولور بیوردی که حکم کتاب الله بودر

جیلده ایتدی بن ظن ایدر دم که اسلامه کلکله عظم زیاده اوله حضرت  
 بیوردی که عت اسلام زیاده دره و لکن حکم کتاب الله بودر مخالفت  
 ممکن دکدره جیلده ایتدی ایددی بکا بوکون مهلت ویرک یارین فصل  
 ایلک ایلده ایددی صباح کوردیلر جیلده قوندوغی زمین دیار بلایق اولش  
 بر فرد آفریده قلمش باورادون جیلده قیصره کلوب نینه تنصرا ایددی قیصر  
 شاد اولوب انی استبوله کتوروب رعایت لرایلردی آما جیلده  
 نادم اولوب بو شعری انشاد ایدر دس **شعره**  
 تنصرت الاشرف من اجل لطمه | و اما کان فیها لوصیرت لها ضرر  
 حالا ارنا و د علماسی ویر لکه قیصر دیار مزی جیلده یه قطاع و بروب جیلده  
 عاکری ایلده اول دیارده اقامت طول زمان و مجاورت کفار ایلده  
 سالنری تغیر اولوب ارنا و د بلیه مستی اولدیلر و العلم عند الله تعالی  
**طائفه روس** حسن شکل و بیاض لون و قابلیت صنایع و لطافت خدمت  
 و اطاعت سبده و قلده عبادتله موصوف لر در اما قلت صلاح و  
 کثرت اباق و ارنا و د بلیه موقوف لر در قدیمده جبا بلیق ایلده مشهور لر  
 حته بر تاتار نیجه روس اسیر ایدر دیر لیدر اما شندی قضیه عکس اولک  
 و تاتار و لاتینک اکثر فی روس لعین اخذ ایلدی حاجی طرخان  
 و دشت ترک خان کلیت اخذ و نخب ایلدیلر و الله غالب علی امر  
**طائفه افریج** لطافت و حسن شکل و ظرافت و دقایق خدمته عاقل  
 صنایع و خونیته ده کمالری کللی در و لکن دکه ده اولر لر نیجه بیل



اسلامه عزت و رفعت بولوب عبادت و طاعت اید نردن فرصت  
بولد قن و من برج علی عقبة فلن بصر الله شینا مضمونه مظهر  
اولش در **طائف کرج** عقل و کفایت و سعی در ایتدن خالی  
دکلردر **غلام** و جاریه سی طاعت و انقیاد و زره اولور و کن  
نوع تقدرو دناست شاندن دور دکلردر **طائف** **چکس** اکثر  
جشن شکل و صحت بدن و وقار و حشمت و دیانت و اما نسله  
موصوف لردر اما ساده لیک و بلاهت و نقصان تدبیر و عجب  
و نخوتدن خالی دکلردر حتمه مصر تحشده سنه ثمانین و سبعه سلطنت  
برقوق چوکس به پیشوب تا سنه اننی و عشرين و تسع سلطنت  
مصر و شام چرا که به منحصر قولدن قوله انتقال ایدردی و کمال  
بلادت و عجب و نخوتدن نطن ایدر لردی که دولت رفیع الارکان  
منیع البنیان آل عثمانله ایقام الله تعالی یوم المیزان معاد  
و مساوی و قوت و قدرته اول عالی درگاهه مقاوم و معاد  
اوله لره زیر السلطان بایزید بن محمد خان اماراته برکانه و نقل  
یوم الحشر میرانه حضرت لری ایله سلطان قایتبای بنینده منازعه واقع  
اولد قده کمال علم و شفقندن انتزاع ملکین قصد ایدوب بنفسه  
نهضت ایتیموب بعضی ارا سال ایدردی اتفاقا کسر واقع او  
سیربی سامان لری باد نخوتله بر اولمشدی چون تحت سلطنت  
قدیم قدم مبارک صاحب زمان فاتح عالمک ایران و توران

۱۴۴  
افتخار سلطین آل عثمان سلطان شیشه خان ایلده روح الله  
روح فی غوف الجنان مشرف اولد **بیت** و لا تحسبون الخ لم عجزا  
لما عدم المسیون احتمالی **نثر** مقتضایه ایتد کبری جبارت و  
کستا خلیفه محل بیور میوب دفع موت و رفع مضر لرتجون  
بلا دعوب و شام و حلب جانبته لشکر کیدی اول زمانده  
سلطان اولن قنصو غوری چوکس لک اعقلی و رای تدبیرده  
اکلی ابدی دیر که رای خداوند کار حضرت لریه طاعت و نعام  
شریفندن نه صادر اولور طاعت ایتد ایدی بقیه  
چرا که نقصان عقل و غلبه جمل و افراط نخوت و عجب لری  
سبب ایلده مرحوم غوری به طاعت ایتیموب اطاله ایدوسن عثمانیلرد  
قور و سک مصرده و تور بنر سر حده و ره لوم انک حقتدن کله لوم  
دیز کرید بالا خوه مرحوم غوری دخی خواه و نا خواه طلب جانبته  
کلوب ورج دابقده نشین و عشرين و سعه رجنگ کون خاربه  
ایدوب چرا که منظم اولوب سلطان غوری و نایب شام سببا  
که اشجع و اعظم ایددی مقتول اولوب بقیه السیف میدان  
کارزار دن فرار ایدوب مکتوس و مکوب مصره دوشو طوبانک  
نام چوکس که امیر کبیر ایدی سلطان ایلدیر **آشدم** که حضرت خدا  
وند کار شادن تکرار و قوه ارسال ایش که مقود و طکره  
عکرا ایتوب بالکلیه دفع و استیصال ایتکوزه **آغب** دکلن اگر



حکامات ماضیه کوزدن توبه و انابت و خطیه و گناه مجتبه فرجام  
 اینکه اجابت ایدر کوز جان و مالکوزه امین و ملککوزده سلین  
 اولوک و الا عسکر طفر بهر یله ایشدم و فکوزده نظر اولوک چون  
 قله عقل و کثرت جملری قابل علاج دکل ایدی اصره او اسکبر  
 اسکبارا مضمون اوزره رفع رایه عباد و ترک سلوک طریق انقیاد  
 ایتدیلر **آما** بدنفسه ثلث و عشرین و تسعین ذی القعدة سنده  
 شادن شخصت بیور و ب غزه ده و مصرده پنجه دفعه محاربه واقع  
 اولدی **آما** عصفور ایلک شاپین و و باهله پشروین برابر میدر  
 آخوالا و جلد سی عرضه یوار و غرقه دریای هلاک اولوب و و لکر ماضق  
 کان لم یکن شیئا مذکور اوکد و کان ادراته قدر امدورا و **مکمل**  
**و اینرا** دخی چو که قریب وطن جهندن و اخلاق جهندن و سیاه  
**رنگ** قسمندن بری سی هندیلر هند بر ولایت در جنوب و مشرق  
 ناحیه سنده و خلق اکثر اسم اولور **آما** بعضنده بوی جمال دخی اولور  
 میخسرو دهلوی بعض تو لاتنده ایدر که **بیت فارسی**  
 هندوی مرا کاکل ترکانه بینید | زو سینه من چون تبت و تجانیه  
**سوقی** الرقیق صاحب ایدر اهل هند ک قدری موزون و زکری  
 اسم و طیب نکته و حسن نعمت بدن و عقل و سداددن و حکم  
 و صناعت و وفاء عهد و موافقتن بهر هندلردر **آما** قلدن  
 مبالات ایتیب جرایم عظیمه اقدام ایلرله صاحبکری ابو صالح

بومشوق  
 بومشوق

و طالع لری غایت طالع اولور اما اراض نزلویه الموه جوق عارض اولور  
 قصیده فراست صاحبی هندیلر حشده بویله ویش که **مثنوی**

و الهند فیهم غفقه و فسق	و قسوة و باطل و حق
لهم شعور لهم قدود	و هم اھیل و هم عبید

انتهی بوزمانده بندن طواشیلر استحال ایدر لروکن سو خلق  
 و کثرت فساد لری سبب ایلده مذموم در **زنگی** لری قلیل العقل و الادب  
 کثیر اللهو و الطرب و انلردن عقل سلیم و خلق حسن عجیب  
 کثرت طرب لری سبب قله عقلری در و بعض بلاد حاره ده  
 اغر خد ملکردن غیر نسنه به صاحب دکلدره قصیده فراستده ایدر **بیت**

و فی الزنوج غلط الطباع	و فیهم میل الی الجماع
------------------------	-----------------------

**هیش طائفه** سی انلردن اصیل در و خلقی ملایم در و لکن جسملری  
 ضعیف و حقیر و عمر لری قلیل و قصیر اولور باقی اجنای دخی اطوار  
 و احوالندن نفوس و تحس الیوب استحال ایلیر و کاه اولور که  
 دخی جندن فرد مقبول اتفاقا واقع اولور انکبکی فردک ایوکی  
 معلوم اولیجق جنس کم اولق ضرر ایتیر و عکس دخی بویله در **جندن**

دخی و اما معتبر فرد حاصل اولور و الله تعالی علم **باب سادس**  
**تدبیر مدن و ضبط ملک و قواعد شاهی و نوامیس الهی** بیاننده در  
 و بویله ایکی فصل ایراد اولند **فصل اول** انسانک تمدنه احتیاجی  
 و بوفتنک شرفی بیاننده در اگر چه مقدمه ده بر بو مقصود ی



برادر ایتش اما بومقامده خواجه نصیر فاضل دوانی به اقتدا و سابقین  
 زیاده تفصیل الیک **آ** اول معلوم و لیسون که موجودات ممکنه یکی قسم  
 بری سی اولدر که کالائی وجودینه معارض اولوب جمله سی بالفعل حاصل اوله  
 اجرام سماویه کبی **آ** ایکنی سی کالائی وجودندن متأخر تدریجیه حاصل  
 اوله اجسام و کبات عنصریه کبی و بوقسمه حرکت کرک که انکله قوتندن  
 فعله و نقصانندن کماله حقیقه و بوحکت اسباب معاونتی اولینجه  
 حاصل اولدر **آ** اسباب دخی باصور در ماده نطفه به عارض اولن صور  
 علقه و مضغه و صورت جنین کبی که متعاقب مبداء فیاضندن فیض  
 اولوب آفر صورت انسانیه به مؤدی ولور **و صورت حکما اصطلاحاً**  
 کمالات در مکالات دخی دیر لر یا معدات در که ماده به متعاقب  
 بری کلوب ینه کید و ببری دخی کلوب آفر ماده به کمال اولن صورتیک  
 حصولنه مغضی اولور لر غذا کبی که بدن انسانه متعاقب منضم اولور  
 نشو و نما سنده کمال ممکنه مفضی اولور لر **و معاونت دخی مطلقاً**  
**اوج** قسم و زینه اولور **آ** اوکی سی معاونت بالماده در یعنی معین  
 اولن شی معاونت ایتد و کی شیندن جز اولمخله معاونت ایلیم  
 غذا کجوانانه معاونتی کبی **آ** ایکنی سی معاونت بالآله دریغ معاونت  
 معاونت ایتد و کی سنه نکالتی اوله حیوان تناول غذا ایتد که نضکر  
 اجد و کی سوکبی **زیر** اصولک حیوانه نفی بودر که غذایی ترقیق ایدو  
 منافذ ضیق به گیر که مستعد ایلر **آ** اوچن سی معاونت بالجذمت در

۲۴۶

و معاونت بالجذمت اولدر که معینک فعلی معاونت ایتد و کی سنه  
 نافع اوله خدمتکار ک فعلی کبی که سیدنه نافع و انک غرضی تحصیلدر  
 و معاونت بالجذمت دخی ایکی نوع در **بر** سی خدمت بالذات در که  
 معین فعلی معاونت ایتد و کی کنشی نک غرضی تحصیل ایتد چون ایلیم  
 ملوکک لکنه ایتد و کی خدمت کبی که ذکر ایتدک **آ** ایکنی سی خدمت  
 بالعوض در که معین فعلی غرض آخر اچون ایلیم **و لکن** بوفعل معاونت  
 واقع اولن سنه به دخی نافع اوله **چو** بانک رنه کوسفنده ایتد و کی  
 خدمت کبی که اصل غرضی صاحب رنه به خدمت و انک رضائنه  
 تحصیلدر **لکن** رنه به انک مرادی اولد و چچون خدمت ایلر **معاونت**  
 و خدمتی صاحب رنه به بالذات و نفس رنه به بالعرض اولور **و حکیم**  
 مثل معتمنانی بونصر فارابی قسم اوله مثال افاعی دن کتورش **مشکلا**  
 افعی لسع ایدوب حیواناتی اهلک ایدوب ترکیبیلرینی باطل ایتدکله  
 عناصره بالذات خدمت و معاونت اولور که حیوان لمسوعک  
 ترکیبی باطل اولمخله متفوق اولوب اجزایه عناصره ملحق اولور **آ** اما نفس  
 حیوانانه خدمت و معاونتی یوقدر **بلکه** انوره ضرری وارد در  
 معاونت قنده قلدی **و قسم** ثانی به سباع بحایمی فزاس و اهلک  
 اینکی مثال ایتش **زیر** سباع اهلک حیوان ایتد سندن عناصره نفع  
 اولور **زیر** اجزای متفوق اولوب هر عنصر که حیوانه بالقدر کلوب  
 جمع اولشدی جز اصلی سنه و اصل اولور **و لکن** سباع اقتراس







جوهر روح باطن بدنه توجیه اتمیکله ظاهر بدن ارواحدن فی الجمله خالی و کوا  
 اعصاب و قوایه استرخا و تعطل کلکدر حوائج قوا و اعصاب و اعضا مسترخ  
 اولیغیون پس انوار و اضواء حق اولیغی ارواح ابجریه توجیه اوله فر  
 زیرا ارواح دخی نور عالمند در جنبه کور یکجک **بیت**  
 شمع رخا که میل اید و کی استری دیل چونکه روشند در جنبه الی الجیش میل  
 مقتضا بنجه اول انواری قویوب ظلمت خانه بدنه توجیه ایده فر و روح  
 ان فی عالم شهادته فی الجمله عالمندن اولدوغیون میل اید و کی طفل **ضمیمه**  
 دخی ظاهر در که بر شعله کور اول جانب توجیه اولور قالور پس نوم  
 ظلمت معین اید و کی نکلیتی ظاهر اولدی اینتی خود ظاهر در اد  
 کوندرین نوم استسه یا مظلم بره کیدر یا الی ایله کوز لرین ستر ایدر  
**اطبا** انکیون نوم بخار مضر در که نوم غرقا و لمز دیدیلر **پس** حق جل و علا  
 وجعل الیل سبانا و النهار معاشا وجعل کم الیل لتکونافیه و النهار  
**مبصر** بیوردوغی بودر و دخی حرکات شمسیه فصول اربعه متمیزه  
 اولوب انان قوتنی بعض فصول نزع بعضنده سقی بعضنده حصا و  
 دیاس ایلر و حرکات قمریه شهر و حرکات شمسه ایام متمیز اولوب  
 مواسم عبادات و اوقات طاعات معلوم اولور **قل هی موقیت**  
**لناس و الحج** بیوردوغی کبی و آجال بیوع و اجارات دخی انکره معلوم  
 اولور **لعلکم تعدون** و الحج بیوردوغی کبی **والی** عمل خدمت  
 معاونت افلاک و سما و نبات ظاهر در **آما** همان بالعرض میدرخه

بالقصد انانه خدمت انکیون فی خلق اولمشدر در حکما که ملائکه انساندن  
 افضل در دیو ذاهب اولمشدر در اولکه مذهبه ذاهب اولور لر و دیر لر  
 افلاک حرکاتی سفلیات احوالی منتظم اولیغیون دکلدر زیرا فلکیات  
 عنصرتادن افضل در افضل اخت بالذات خدمت ایلر بلکه  
 افلاک حرکاتی عشق و محبتدن ناشی در حال لایزال مبداء متعاله  
 عاشق در حرکات دوریه اتمیکله اوضاع ممکنه سی قوتدن فعله  
 جفعله استکمال و مبداء اول قل ذکر حضرتنه که کامل من جمیع الوجوه  
 و مبادی عالییه که عقولدر و جمیع کالاتدن بالفعل حاصل و جمله سی  
 غایت مراتب کمال ممکنه لرینه و اصل در تشبه ایدر لر **و مبداء**  
 اول و مبادی عالییه دن بو تشبه سی ایله انکره انوار و کمالات  
 و ابتهاج و سعادات فائض اولور نه بو کمالات و سعاداته حد  
 و نه فلکیات حرکت دوریه لر ایله بو کمالات و سعادات فیضه استعداد  
 حاصل اتمیه لرینه پایان و غایت وارد در و بو حرکات دوریه دن  
 سفلیات احوالنه دخی انتظام حاصل اولور **ذلک تقدیر لعلکم تعدون**  
**اما** فلکیات انی قصد ایلر بلکه جانب علویاته استواء قدن طرف  
 سفلیاته اصلا التفات دخی ایلر بو قنده قلدی که محضا سفلیاتجون  
 حرکت ایده لر و مقصود و داملری سفلیات انتظامی اوله **حاشا** تم  
 عن ذلک **آما** اکثر متشرعکر که انسان افضل مخلوقاتدر دیو ذاهب  
 اولمشدر در دیر که فلکیات انتظام اربنی آدم و اول عالم بو عالمی



اصلا همچون مخلوق در **ننه** کم حدیث **لولاک لما خلقت الافلاک**  
دلالت ایدر **و دیر لکه تور کده** وارد اولدی که **یا بنی آدم خذوا**  
لا جلی و خلقت الاشیاء لاجلک **و لما کنه مکنا** نه سجود ایتد کلر نیک  
سری بو مقام دن تا مل ایدن بسینه شکشف اولور **آما** مرکبات عنصریه  
انسانه جمیع انواع خدمت ایتد کلر نده کسسه نزاع **ایلمز** حتی حیوانات  
را کح شکنده و خضر و اش نباتات و معادن ساجد میا تنده و  
اشجار خدمته قایم صور تنده خلق اولند و غی بو که اش ار تدر که **طائفه**  
سما و اتمک ابتدای عالم دن آنها یه دک بعضی ساجد بعضی راکع بعضی قایم  
اولد و غی کبی بونلرده ابتدای خلق کلر ندن انتها سینه و رنجه انلره  
نموده اولوب مولای حقیقی لرینه انسانه خدمت ایتد کله عبادت ایلر لر  
**ننه** کم بیوردی **هو الذی خلقکم فی الارض جمیعا** **بیست**  
سر و در باغ بیک پای ستاده چکند در رکاب تور و دگر بودش پای  
آما افراد انسان بری برینه خدمت معاونت طریق اوزره خدمت  
ایلر **آما** معاونت ماده طریقله و معاونت آله طریقله خدمت  
ایلر **زیرا** انسان جوهر مجرد در جسم و جسمانی دکلدر **ننه** کم  
**ننه** کم مقدمه کتابده کجدی جوهر مجرد آخردن جو اولور و آخره آله دخی  
جو جو و لا یتجز است آن دمان بی شکل **چه** کونه جان منس کشت خد و لا یتفک  
خواجه نصیر طوسی فاضل دوانی بو مقامده بویله دیدیلر **آما** مخفی  
اولیه که بوقته مناسب اولدر که ظاهر حاله نظر اولوب انسان

۲۴۹  
مجموع روح و بدن یا بدن حی ناطق اعتبار اولنه **ننه** کم انسانک تعریف  
مشهورنن حیوان ناطق و حیوان جسم نامی متحرک بالاراده دینلدر  
**پس** بو تقدیرجه افراد انسان بری برینه خدمت بطریق آله دخی ایلر  
زیرا انسان توالدی در ایر کل دشی ایلر جمع اولوق کرک ولد حال اوله **پس**  
پدر و مادر و فرزند خدمت بطریق آلات ایتد اولور لر **و** لجب مذکور  
فاضلدر مرکبات عنصریه انسانه بطریق ماده خدمت ایلر **زیرا** آخره مقدمه  
اولور دیو تصریح ایتدیلر **انسان** جوهر مجرد اولوبی بو تمثیلری راست اولر  
اول موضوعه انسانی مجموع روح و بدن اعتبار ایدوب مرکبات عنصریه  
اکا خدمت بطریق ماده ایدر دیدی لر بو مقامده انسانی مجرد روح در  
دیو جویم ایدوب انسانک بری برینه خدمت بطریق آله ایتد و کنی نیفه  
ایتدیلر **و** هذا ناقص **پس** انسان بری برینه خدمت بطریق آلات  
دخی ایدر **آما** خدمت بطریق ماده ایلر **آما** حیوانات بری برینه  
خدمت ایتد کله تفصیل بودر که حیوانات اکی قسم در **بری** توالدی  
که **آب** و **آتم** اجتماعدن مولود اولور بالذات انسان و فرس و بقر  
کبی **یا** بالواسطه طیور کبی که اجتماعدن بیضه حال اولوب بیضه دن  
طیر حال اولور **اگرچه** بو قسم لغتده ولادت دینر لر **حتی** خفاشه یسه  
و فارسیده شب پره دیر لر طایر و لود دیو تعریف ایدوب و لود  
قیدی ایلر سائر طیور دن تمیز ایدر لر **آما** اصطلاحه طیور دخی  
مطلقا توالده داخل و حیوانات متوالده دن معدود در بو معنایه



اشارت ولسون همچون ولادت بالذات و بالواسطه تقسیم گونه اید و  
طبری قسم ثانی ده ادخال ایلدک و حیواناتک بر قسمی تولدی در که آب  
و آتیه محتاج اولوب حاصل اولور از کندی لبرن حاصل اولن حیوانات  
و خرات کبی و قاره بری دخی تولد ایلد حاصل اولور دیرلر بعضی لبرن  
افراطه متکثر اولوب هلاک حرث ایلد و کی دالت ایلر و فقیر بعض  
کسند لرون اشدیم دیار مصر تیده که بر قاره بریه کوردیم نصیحه طم و عظم  
اولمش نصفی منور تراب اما میات قاره اوزرینه دیراید و انسان  
و فرس و بق و اندک کبی حیوانات کبار دخی تولدی اولور اما اهل  
مسلقتند که حدوث عالمه قایلدر در ظاهر در که آدم علیه السلام تولد  
نتم کم بیورد کمال آدم خلقه من تراب اما فلا سفه قنده زیرا طوفا  
غظیه اولوب جمیع افراد انسان و حیوان هلاک اولوب بعینیه تولد ایلد  
حاصل اولوب بعده تناسل ایدوب عالم معور اولق جائز و و ابعد حقه  
بعض فاضل سالسند ذکر ایلر نیجه آدم تولدی وجوده کلدر کما  
طوفان آب اولوب عالم غریق و کما طوفان بار اولوب جهان حریق  
ینه تولد ایلد نوع وجوده کلدر اما بو آدم مشهور تولدی دکلدر بلکه  
تولدی مقدم در اسمی رسمی منسی اولندر بو آدم تولدی در کمن قله نسل  
رمانده اولوب اکثر افراد آدن منتشر اولغله اولوب بشر اولغله  
اولندر نوح علیه السلام کبی و آتیه تکا علم پس حیوانات متولد  
بری برینه معاونت بطریق الآله ایلر که زیر آب و ام اجتماعه

و

خواجه در اما حیوانات متولد اندر محتاج اولغله معاونت بطریق آلات  
ارالنده متحقق اولور و متوالد اولن حیوانات دخی صغیر و محتاج تربیت  
اولد و دخی زمایده معاونت بطریق آلات و بطریق خدمت بولور اما  
کبیر اولوب تربیت احتیاجی قلدر عند نضکره معاونت بالکلیه منفی اولوب  
بربری مستقل اولور اکثر حیواناتک حالی بودر اما بعض انواع بربر حال  
محتاج معاونت در خشراندن نخل و نخل کبی که بجمع اولوب بری برینه  
تهیه منازل و حفظ اقوات ایشکده تعاون ایشیجه معاش ایده زلر خصوص  
نخل عمل که پادشاه منیر اجتماع و تعیش لری نامکن و پادشاه لری  
بحسب الخلقه ممتاز و ایکی اولوب برینی قتل ایدوب اتفاق کلی اولینیجه  
تعیش ایده زلر و کما هی مجاریه ایدوب قفقسی غالب اولور  
تحتکام لری ایکن اولور و حاج جبری و سقاری معیتدر و طیورک  
دخی بعض انواعی معاش ایده فرطور اما و دشته قاز کبی که جمیع اولوب  
بعض دلیل راه و بعض حارس اولینیجه سف و معاش ایده زلر پس بولور  
دخی خدمت بطریق المعونه بری برینه مورد در مقصود بوقضیلدن  
اولدر که انسان بقای نوع و بقای شخصنده بری برینک خدمت و  
معاونته سایر حیواناتدن ارتوق محتاج در حکمتی اولدر که انسان  
عقل و تمیز ایلد موصوف و ممتاز در پس حق جل و علا جمیع مصالحی  
اگر غذا و کلباس اگر سلاح اگر مسکن کند و نک تحصیل و ور و تینه تفویض  
ایشندر زیرا فکر و عقله جمله سین تحصیل و تکمیل قادر در اما حیوانات



علیه عقل و تمیزدن خالی اولمغین ضایع اولسونلر چون انکه مصالحی و لوازمی  
طبیعی ایشدر کند و لک فکر و تدبیرینه مفوض ایشدر **س** بقای حیوان  
اسباب معاشی نیجه طبیعی در بیان ایلدک ینه اعاده ایتیمه لوم چون  
انسانک لوازمی کند و تحصیلنه محتاج اولندی **پس** اجتماع علی که تمدن  
آئیدن عیار بند ضروری معاوضتکری بری برینه لازم در زیر ابر  
کیشی لوازمه مستقل اولد **و** بونک نوع تفصیلین **س** بقا  
ایراد ایلدک که بر شخص بر رغیف یکم زرع و حصاد و دیاس وطن  
و جز لا اقل لازم **و** بر کسینه بر نیز قفطان یکم قطنی زراعت و جمع  
بعده طلاج دانه سندن تخلیص بعده غزال غل بعده خاکیک نیچ بعده  
خیاط خیاطت ایتک کرک **و** هر بری بر حروف و صناعتند **و** غنده  
بوکشی بر یا ایکی حروف تحصیل اید **و** اول حروف و صناعتکری  
آلاته محتاج در **ان** لری شلک دخی بر حروف در حال بوکه بو صناعت  
تحصیل اید نیجه غذایه لباسه محتاج در **پس** ظاهر اولدی که انسان  
اجتماع غایت محتاجش که هر بری بر صناعت اختیار اید **و**  
افی اشلیوب کند و یم لازم اولد حق مقدار دن ارتوغنی آخو ایش  
ایده **مثلا** خیاط کند و لباسین دکد کردن صکره آخو کلبیسین دکیویره  
و نجار کند و اوین بید کردن صکره آخو اوین دخی پی ویره **و** آخو دن  
اجوت آلوب خیاط کندک لباسندن غیر تهاتنه و نجار دخی سائر  
لوازمه صرف ایلیمه که جمله لوازمی حاصل و تهاتی حاضر اولوب معاش اید

اگر جمله افرادان نکتمتی بر صناعت اول معیشت قتل اولور **پس** حکمت  
و لطف الهی در که جمیع افرادان صنایع شریفه به طالب اولیوب صنایع  
خفیه و خوف دینه به طالب **بلکه** صنایع شریفه دن ارتوق راجع  
اولور **پس** نکم اختلاف العلماء در حقه حدینده بوتأ و ملی ایلدیلر  
یعنی متذکرینک اختلافی رحمت در بعضی نکتمتی تفسیر و حدیث  
و بعضی نک فقه و احکام بعضی نک نحو و عربیت **بوسیله** جمله علوم امت  
محمد علیه الصلوٰه و السلام اچنده مکمل در **و** نته کم افراد بشر تقدیر  
ربانی ایلد فقر و غنا ده مساوی دکلد **زیرا** جمله انسان غنی یا جمله  
فقیر اولد بر فرد بر فرد خدمت ایلدی **زیرا** خدمت خام جانشین  
اجتاج مخدوم جانشین منفعت اتصاله قدرت اولمغه موقوف در  
جمله افراد غنی اولد کسینه ده اجتاج اولمغین بر فرد خادم اولور  
جمله سی فقر اولد بر احد منفعت قادر اولد **چون** کسینه اکا خدمت ایتزید  
**پس** اختلاف احوال اولوب محتاج اولنلر خادم و منفعت قادر اولنلر  
مخدوم اولدی که مخدوم خادمک خدمت بدینه سیله متمتع **و** خادم  
مخدومک منفعت آل و جانیله مستفع اولوب جمله نکم و اضل نظام  
عالم حاصل اولد **چون** ظاهر اولدی که انسان اجتماع و تمدن ایتیمه  
معاش اید **م** و اجتماع و تمدن دخی مطلقا فادی دافع و صلاحی  
مشتمل دکلد **زیرا** طبایع مختلفه و الهویه متباین **یعنی** هر کیش نک  
بر مطلوبی و مرادی وار و نفس البته مرادینی هر نه طریقله اولور



اولسون الموقاستر. خصوصاً نفوس عوام که غیر مهذب و اماره بالتشود  
 پس بر نسنه ایکی کسسه نک درادی و بیتی تزارع و تزارم اول کس کرک. اول  
 بکا کرک و بوبکا کرک دیسه کرک. هر بری آخری منع اینک استسه کرک  
 لاجرم تزارع و جدال وقتنه و فساد اولسه کرک. و اشخاص بری بری  
 انفا و اهلاک و کشتی تحصیل اید و کی شیشی آخر غضب و سلب اید و ب  
 معاش ممکن و اجتماع پسر اولسه کرک. پس بر تدر کرک که هم افراد انسان  
 متمدن و مجتمع. و هم اول فساد و منتفی و مرتفع. اوله در شخص مراد  
 شهوانی سنه جلب اینک چون آخری دافع اولیوب کند و می سختی  
 اولدوغی مراد آنه قانع اوله و بوسیاست عظمی در که بونکله اجتماع  
 ممکن و فساد منافع اولور. و بوسیاست حال اوله الا اوج نسنه ایل  
 ننه کم سابقا اشارت اولمشدر. بری سنی موسی شارع. بری سی حاکم  
 مانع. بری سی دینار مانع. در آتاما موسی شارع دیدکمز اول بعت  
 الیه در که او امر و نوامی و زواج و حدود و احکام و سیاسی مشتمل  
 و لا بد در که بوشریک و اضعی و صاحبی سایر افراد انساندن و حی و  
 الهام و قرب ملک علامه ممتاز و مفضل اوله. زیرا کافه انام و  
 عامه خواص و عوام. هر شخصک وضع اید و کی احکام و سیاساته  
 اطاعت و انقیاد اینتر لر. مادام که واضع شرایع اولن کسسه اول  
 شرعی و حی و الهامه رب الانامدن تبلیغ ایتمه. و شرعی قبول  
 اینتر کفد حی و علایق فندان کر فناء عقوبات و الام قلور سندر

قبول ایدر سکوز مجازی بالاحسان و الا کر آم اولور سندر دیمیه. دعوا سنی  
 معجزات باهره ایله تأیید. و قصر نبوت و رسالتنی اسان خوارق عادات  
 ایله احکام و تشیید. ایلیمیه. اگر دیر کرک که واضع سیاست پادشاه  
 قاهر اولوب بلاد و عباد اچنده سیاسته اوجا ایلیمیه. ننه کم مقدس  
 طائفه مغول چنگیز خان سلطنته ممکن بولمیش عقل و کیاسته سیاستر  
 وضع ایدوب آدینه یاسا دیدی و حکم یاسا سیده عل ایتیمینی قتل سنی  
 دریغ ایدردی. و بویاسا اولاد و اشباعی ارسند مقبول و مستعمل  
 ایدی. جواب و پرو روز که بومقوله اولور اول وضع ایدین پادشاهک  
 اولاد و اتباعنک دولتی دایم. و دیده حوادث روزگار سحر و لیتند  
 نایم اولدقچه اما عادت روزگار. و قانون حوادث لیل و نهار  
 اوزرینه که شیخ سعدی دیکو بیت چنانکه دست بدست است ملک با  
 بدستهای دگر همچنین نخواهد رفت **نرخون** سلطنت خیمه سی اول  
 خاندانن جدا اوله. و کوس شاهی نوبتخانه دیکردن صدا ایده  
 اول قانون مبتدل. و اساس سیاست و احکامی منز لزل. اولسه  
 کرک. مثالی ذکر اوسان یاسای چنگیز خانی در که او ایل کسسه ستانه  
 بجزیه ده احداث ایدوب کند و اولاد و اعیانی اکثر ممالک معتبره و  
 ربع مسکونه مالک اولدیلر. ننه کم کتب تواریخ خصوصاً تاریخ جهانگشای  
 وزیر عطا ملک جوینی آندن خبر و پرور. و مع هذا بونا قیوما مضحک و  
 متلاشی او کورک. تاکه حدود حسین و ثمان نامه ده که فی الحمله مالک



و آراء الهی که اعتقاد و اولاد و تیمور حکام ایدی • خواجه احرار خواجه  
 ناصر الدین عبید الله نقشبندی خدمتگرنیک سعی ایلد بالکلیه مرفوع و محفل  
 اولوب باجه عالم غبار فساد دن پاک و طاهر اوکده • فقطع دابر لقوم ایدی  
 طلمو و الحمد لله رب العالمین • بمختلف شریعت مطهره • و قواعد احکام  
 منوره • دین احمدی • و شرع محمدی که روی عالمی منوره • و مشام نبی  
 معطر ایده لی بیک سبله قریب اوکده • و هنوز بوستان فواید و عوائد  
 تازه و طری • و اسکن احکام و قواعدی • شایسته تنزل و تتر لردن بعید  
 و بری • **در مصراع** بر بسته دگر باشد و خود رسته دگر • پس چون  
 اثبات اولندی که سیاست مذکوره که اجتماع مدنی آنسر ممکن دکلدر  
 سان نبی و رسول الله مبدء فیاض و رب قهاره موکول کوک که علی الدوام  
 مطاع جمله عالمیان • و مقبول همه آدمیان • اوله • **بزر رسول** و سب  
 دیدگوز شخص فاضله حکماء متقدمین صاحب ناموس و شرعنه ناموس • و  
 متاخرین نبی و شارع • و وضعنه شرع و دین دیرلر • و افلاطون بوطا  
 علیه حقنه • هم اصحاب القوی العظمیه • و ارسطاطالین • هم الدین عنایه  
 الله تعالی هم اکثر دیشکدر • پس عوام ناس حکماء یونان شرایع انبیای  
 منکر در دیدگوری غیر واقع در • شعم یونانی لردن بعض طوائف فلاسفه  
 نبوات و معاد و مجازاته انکار ایدرلر • نه کم کتاب مقدمه سنده  
 بچشد • اما حاکم مانع دیدگوز اولکسند در که تا بید الهی ایلد ممتاز  
 و توفیق نامتناهی ایلد سرفراز • اوله که هم نظم مصالح بلاد • و هم تکمیل

نفوس عباد • ایتمک فادر اوله • و بونقصه حکما حاکم علی الاطلاق و حکام  
 صنعت ملک دیرلر • و متاخرین اکا خلیفه و فعلنه خلافت دیرلر  
 و طائفه شیعه اکا امام و فعلنه امامت دیرلر • و افلاطون اکا مدبر  
 عالم • و ارسطاطالین انسان موفی دیر • یعنی اول انسان که وجه لائق  
 وزیرینه حفظ مدینه ایلر • و چون زمام نظام عالم • و صلاح کارخانه  
 بنی آدم • بوکک کی صاحب دولتک کف کفایتنه موکول • و تدبیر و سیاستنه  
 مفوض اوله • میان و برکات احوال برابا و رعایایه شامل • و نفوس  
 ناقصه حنیض نقصان • و کمالاته براندن • ذروه کمال و غث قرب  
 متعاله و اصل • اولوره نه کم زمان خلفاء راشدین • و ائمه مهتدین  
 خصوصاً فاروق خطا و صواب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب ازمانکرده  
 ایلد اید • و اگر مدبر عالم صاحب سیاست اعظم • بومقوله قابل صاحب  
 سعادت اولر • روی روزگار خلیفه عدل و انصافه مالی •  
 و زوایای معوره عالم اینن مظلوم و فریاد و آه خواهند خالی اوله  
 کوک • نه کم بعد خلفاء راشدین که تغلب متغلبه نصب خلفای عدل  
 ایتمک مانع • و مشام عالم نسیم عدالتدن شمه یر مانع • اولمشد  
 و خواجه کائنات بو مالدن خبر و یروب • الحلقه بعدی نلنون سنده  
 ثم یصیر ملکاً عضو صفا • بیوردی • پس هر عصره و اضع شریعت  
 اولیق لازم دکل • اما حاکم که شریعتی اعمال و اجوا • و مواد خورشیده  
 نص شارع بو عینه کلیه سندن استخراج و اظهار و ابدا • ایلمک لازم



بود قدرت علماء متاخرین اجتهاد دیگر که خلیفه بر حق اولی گشته و شرط در  
 وجوب رسالت بنامی علماء امتی کا بنیاء بنی اسرائیل والعلماء ورثته  
الانبياء پیور دومی بود و ظل الله و خلیفه الله دید کلری بوصحاب  
 دولتر زیرا ظل صاحب ظل مطابق و جمیع هیئات و مقادیر  
 اکاموافق در پس متصرف صوری عالم دخی متصرف حقیقی و مالک علی  
 الاطلاق خیرتیه بطعدل و احسان و فیض خود و امتنان ایتمکده  
 وجود و عناد و ظلم بآباد ایتمکدن منزله و مقدس و ملقده و ارباب  
 استحقاق و استعداد فیض خود و نوالی ملاحظه اعراض و شرف فضل و  
 انضالی مطالبه اعراض دن خالی او ملقده طاقت بشری تیشد که  
مواقیبه ظل الله فی الارض یلقبینه لائق و خلافت حقیقیه نصیب  
 مستحق فائق اولور مشهور حق بود و شخصی و او سایه سایه از نور میرد مایه

هر چه در ذات شخص موجود است	بی تفاوت و سایه مشهود است
رو نظر کن در آن درخت بلند	که چو در خاک پست یه نکند
هر چه بینی ز شاخ و برگ و برش	همه در سایه ظاهر است اندرش
همچنان هر چه ایزد متعال	دارد از معنی عطا و کمال
پرتو ظل آن بود پید	از دل و در دست حاکم و الا

بود حاکم طبیب مزاج عالم در که اعتدال نظام عالمی که صحت آندن عبارت در  
 حاصل ایست حفظ زائل ایست عاده ایدر نته طبیب مزاج انسانی اعتدال  
 مزاج شخص که صحت آندن عبارت در حفظ و عاده ایدر نته کم اعضا

انسانی که بعضی رئیس بعضی مؤنس بعضی محتاج و موقوف در مثلا جگر که  
 کبد در روح حیوانی ایله حیات بولمقده یور که که قلب در محتاج در و قلب  
 روح طبیعی ایله تغذیه ایتمکده کبد محتاج و یکی سی دخی روح نفسانی قوت  
 حسن بولمقده دماغه و دماغ تغذیه ده کبد و حیات بولده قلبه محتاج در  
 کذک نبی آدم دخی بعضی رئیس بعضی مؤنس بعضی بعضی بعضی مستفیض مستند  
 و هر بری بر جهتدن آفرده محتاج و مستعمل در بنیاء علیه بنای نوعه اختلاط  
 و تعاون و معاشرت و مطابقت لازم واجب در مشهور

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

پس اول طائفه که انسانی جنس دن اعتراف و رؤس جبال و کوه و مغار  
 انحرال ایدر روانی زهد و ربانیت و کمال مرتبه انسانیت  
 عدا ایدر و جهت معاشرین خلقه تجمل و خلقت زراعت و  
 صناعتگرلیه ماکل و ملاسلرین تحصیل ایدر را انرا قاعده عدالت  
 منحرف و صفت جور و ظلمه متصف لر در اسمعی متوکل  
 در سملری متاکل زیرا کند و خلقه نفع رسان اولیوب خلقتدن  
 منتفع و غیر الناس من نفع الناس و الکاسب حبیب الله اسم  
 رسمی نمودن و رفیع در حکایت اولور بر شخص برکوشه ده  
 کوردی بر و باده نابینا و مقعد و نور و کیفیت معاش



و سبب حرکت و امتحان شدن متوجّب و غور و آله اطلاق چون  
بر میگردان برای یکی کون مترقب اولور کور و بر کون بر شیرکاری  
کلور بر صید کتور و ب نینده تا اول ایدوب بقیه سی و با به زاده  
اولور برای یکی کون او تور و رینه بر جانور دخی صید کتور و ب سلو  
سابق او زره بقایا سندن رو باه نابینا تا اول ایدوب رزق  
حیوانات و کالت و عده حق که و اما من دابة الا على الله رزقي  
مضمونی قتل متحقق و متبیین اولوب داعیه و توکل و کوش  
نشینک در و ننده تور و متبیین اولوب بر کنج عادی مسکن قرار  
ایدوب توکل رزاق کور کار و فواعت کسب و کار ایلم  
برای یکی کون انزوا و تصبر ایتد که نصکره عنایت حق و توفیق کرم  
مطلق یتشوب ثقف غیب و ملهم لاریب طرفذن بر آواز  
ایر شور که ای نادان اول جتدن که کفیل از راق و کرم علی الاطلاق  
نه و پنجه شک کی بنده روزی ایهال ایتوب قنده اولور  
و عده موز و جینه رزقنی ایصال ایدوب و بوزنه هین و اولیا  
بین در آتاسن کند و کی رو یا نه نابینا و بی دست و پا  
منزله ایدوب فضله کسب غیر دن حصه دار و بنم کاسب شیر کرم  
الذن رو باه رزق خوار قله جک شیرکاری اولوب شک فضله  
کسبک غذای محتاجین اولمغه تمت ایلکنه هم کاسب خیر  
هم محسن غیر اولکنه نظم چنان سعی کن که تواند جو شیر

چور و به چه باشی ز و مانده سیر  
نه بر فضله و بکران کوشش کن  
چونک آرد باد بکران کوشش کن  
چونک آرد باد بکران کوشش کن  
کرا قند چور و به سکا دوی به سپس روشن اولدی که کنج عاده و قله  
کوسار و ده انزوا و اعتزال ایتکدن خلق اجمنده کاسب و کسب خیر  
و نفع غیر ایتکه رغب اولوق اولی و افضل امش و بوسببند که  
دین محمدی که مکار اخلاقی جامعدر رهبا نیت مله تسبیح و نعره که  
رهبا نیت امتی جهاد بود که خواجه نصیر و فضل دوانی خلقدن عزت  
ایتک منعنده ایراد ایلدیلم که زیاده عبارات لامعه و حکایات  
نافعه ایلد ایراد ایلدک اما علماء اخوت و شاخ مرشدین اتفاق  
بوک او ز رینه در که طالب سعادت و ساک طریق حق اولنره عزت  
خصوصا و ایل سلو کده الزم لازم در و بر درویش نیک اندیش که  
اوقات و انقاسین عبادت رب التمس و مناجات قاضی الحاجات  
استیناسنه حوایدوب زوایای مسجد و معابد بلکه کهوری جبال و  
صحاری و رمالده حق جل و علایه انقطاع و تبطل و حق رزاقه توفیق  
و توکل ایتش اوله بطال و متاکل و ثقلت و مؤننیه خلقة  
بی وجه متحمل اولمش اولم زبر آجبات حق اتم ملهم و اتم مرام  
و بوک عبادتی بر کایتده خلق عالمدن بلا منفع و ظلم ظلمه و فسق  
فسقه بسی ایل نازل اوله حق عذاب حق انکر دعا سی ایلد و نفع اولور  
بونکر بری شک خلقة نفعی هزاران حایک و زراعدن اکل و بو



طریق جمله اشغال دین اولی و جمیع وظایف دین افضل در **نتم کم شیخ**  
 شهاب الدین سهروردی عوارف المعارف کتابنده بیور و رک که آن  
 کان داریم العمل بر به فیکفی بالعباده **شعلا** مستقیج اولدر که کینج خلوت  
 اوقات بطالته مصروف یا کینج عبادت حق مقصودی و محبوب  
 بلکه جذب قلوب ناس و سمعه و ریایله براد ناس و نجاس اولغه  
 مشغوف اوله بونک کی کینه لوستوکل دکل متاکل و حق چون عال  
 دکل بلکه خلق چون مستعملدر **اما** بعض شیخ دیر لکه مریده غلت لازم  
 و لکن کینج مسجد و گوشه خانه امثالده منزل اولوب جمعه و جماعا  
 حاضر اولق کرک رؤس جبال و مناره لوده و صحرالرده منفرد اولق  
 مریده مضر در **اما** صلحای لبنان شام و ابدان جبل کلام انار تختند  
 خار جدر مریدانره اقد آیتک تجوز دکلدر و الله تعالی اعلم و احکم  
**چون** ظاهر و باهر اولدی که افراد انسانه اجتماع و تمدن لازم و عامه  
 خلقه انوال و انفرادا ممکن در و اختلاط و اجتماع دخی اخذ و اعطا  
 بیع و شرا و معامله و مجامله ایتیمینه اولم و بواحوالده رعایت  
 عدل و انصاف و دفع ظلم و جور و اعتساف اولیمینه اجتماع  
 ضرری چوق و فائده سی یوق در **پس** بونک قواعدی که قوانین  
 عدل و سیاست و احکام و ضوابط حکومت و ریاست در  
 معلوم و معمول بها اولق کرک که طرق عدالت سلوک و جور و ظلم  
 متروک اوله و الله الموفق **فصل ثانی** **محببت** **بیاننده** در چون

ظاهر اولدی که افراد انسان نظام حوال و تحصیل سعادات و کمال  
 ایتیمده اجتماع و تالفه محتاج و اجتماع تالف دخی مضرت و اجماع  
 مشتمل در و بونمضرتک دفعی ایکی طریقه متصور در **بر** سی اجرای  
 قوانین عدالت و احکام سلطنت و ایالت در که اشارت اولد  
 و بوطریق جمهورانام و عامه خواص و عوام در و سواد اعظم  
 و اکثر اهل عالم اچوندر **ایکینی** طریق محبت در و بوطریق خواص و اعیان  
 و آحاده مخصوص در **زیر** جمهور خلق بری بر یلم محبت ایتک عاده محال  
**اما** بر جماعت اچنده طریق محبت اولسه ممکن در و محبت اولیمینه طریق  
 عدالت احتیاج قلیم **زیر** عدالت احتیاج ایتیمونه ایدی که هر کشته  
 داد و مطلوبی اولانی کند و الحق استر **پس** غیری دفع ایتک لازم اولور  
 غیر دخی همچنان اول مطلوبی کند و یه جالب و بونک دفعه طالب  
 اولوب و اجماع دن خاصه مطالبه دن معالیه حاصل اولور محبت  
 اولیمینه کشته داد و مشتها اولن نشئه محبوب داد ایدیک ایتار ایتک  
 مقوردر بلکه محبوب تناول ایتیمه سی دخی اشتهای کلور **رشتیات** کتابنده  
 مولانا محمد روحیدن نقل ایدیر که خواسانده بر جوان پارسا وارید  
 که بر صاحب جمال جوانک دریای محبتنه غریق و اتش عشقیده حریق  
 اولمندی همیشه عادت بیوایدی که بر مرعوب و تحفه نشئه مهر  
 مشقت و عنایله تحصیل ایدوب کلوب سر راه جوان جانان اوزر  
 بر عیوب کند و کمیندن ترقب ایدردی **آخر** کینه کینج کرک الحق **است**



یکیدن چشوب بن قودم الکت دیو منع ایدرک جوان او غیور است  
 ظاهر اولیوب نیمه کون اول صفادن که جانان تحفه به نظر صلدی و مقبول  
 اولوب آلدی دیو مسرور و شادان و خواب دل خوینی آبادان اولورد  
 مولانا قدس ستره ایدر محبت صورت دیدم که چون بو تحفه هزار جمله تحفیل  
 ایدرین پنجون محبوبه سنگ اید و کین بیلدر خرس ایدر ایدی که کمال محبت  
 طبع شریفند زیر بار منت اینکه مانع و دل در دندم مبارک خاطر  
 اول تحفه بیابنده بولعله نو عامر و اولد و غنه راضی قانع در  
 محبت محبوبه بود ائرده اولتی مشتهیات دنیای دون ایچون نیمه  
 و مغالبه و احتیاج اجای قانون عدالت و سیاست اولور و حکام ایدر  
 که محبت عدالت افضل در زیرا محبت و حدت طبیعی میثابه و  
 مشاکل در عدالت و حدت صنایعیه محاکم و محافل در و بیسها که  
 طبیعی صنایعیه کبی اولد و دخی محبت مقتضی اتحاد و رفع انیت در و عدالت  
 انیت تحقیقندن صکره اولور زیرا عدالت انصاف در انصاف  
 لغتده نصف کلمه سندن مشتق در یعنی بر نشه نیک نصف کند و اولد  
 نصف آخرینی شریک که نصف خود ائین اولنده اولور چون محبت  
 سبب ایله اتحاد که اصل اصول و دو عدا که قرب و وصول در  
 و اصل اولنه انیت فرو عندن اولن احکامه نه احتیاج اولور و ائند  
 نه فائده حاصل اولور بیت للمعاشقین با حکام الخوام رضا  
 فلا تکلن یا فتی بالعدل معرضا حکما ایدر که جمله موجودات کت قوام و

بقای محبت در و محبت جمله اشیا به ساری و هیچ موجود وجود و وحدت  
 خالی اولد و غی کبی میل و محبت دخی عاری و کل در حته نباتات و  
 جمادات دخی عشق و محبت متصف و جمله جواهر و اغراض و چشمه دن  
 معترف در عناصر که اجاز طبیعی سینه میل غالب و غیر طبیعی  
 چغنه سینه غیر طبیعی طالب و غیر قهری سندن کما رب اولد  
 عشق و محبت در و هر جسم عنفری که کیفیات فعلیه دن که حرارت و  
 برودت در و آنفعالیه دن که رطوبت و یبوست در برکی ایله  
 متصف اولد و غی عشق در مثلا نار حرارت و یبوست و هوا  
 حرارت و رطوبت و یابرو دت و رطوبت و تراب برودت  
 و یبوست ایله متصف و مقتضی در پس انمره عاشق در که انمره طایف  
 و یرزان و ضدندن که غیر در نفور و کریران در مثلا مائی قهری که خشن  
 و برو دتن جدا ایله لوقا سر ائل اولسه فی الحال نه معشوقی اولن  
 برودت انتقال و اتصال ایدر و هر جنس بسیط و مرکب سینه میل و محبت  
 و خلاف جسد نفوت و هر و ب ایلر و حوای نر ماده سینه میل  
 انعطاف ایلر و افلاک دخی حرکت دوری عشقی ایلر که میدان جواهر  
 عقلمه و مبادی عالییه سببه و اشکال و اوضاع ممکنه سینه قوتدن فعله  
 چقر مغله انمره مناسبت و استفاضه در نته کم حکمته مقرر اولد  
 و کمال و نقصان دن موجوداتده نه واریه جمله سی حجتیه مترتب  
 و ائندن ناشی در محبت موجب اتحاد و اتحاد قرب مبداء ذوالجلال در

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



و غلبه بر کثرت فرعی در آندن ناشی در موجب نقصان و اختلال در  
 حکا و ن بر طائفه یا اهل محبت و غلبه بر لر و سائر فرق حکما اگر چه  
 بودند میه تصریح اینست در اما محبتک فضلته معترف و جمله موجوداته  
 سراین آید و گفته قائل اولش در و شیخ رئیس ابوعلی بن سینا  
 عشقک جمیع موجوداته سراینده بر رساله بدیهه تألیف اینست **بیت**  
 سحر است ازلی در همه اشیا سیرت || ورنه بر کل نزدی ببلبل بادل فریا  
 و متاخون اصطلاحه محبت ذوی العقولده استعمال اول نور و  
 العقولدن اولین مواضعه عناصر که اجزاء طبیعی سه میل آید و کی کمی  
 و مرکبات بعضی بعضی مزاج و ترکیبده مناسب و مشاکل اولوب آرنده  
 نسبت عدوی یا نسبت مساجی یا نسبت تألیفی دن بر نسبت معینه ده اتحاد که  
 اولد و غیون میل و انجذاب بر لر و بومیل و انجذاب به پنجه خواص عجیبه و اسرار  
 غریبه مترتب اولور و آنکه خواص و اسرار طبایع بر لر مثلا مغناطیس  
 با خاصیت حیددی جاذب و حیددانی طالب در و و تونک ضد  
 سنگ با غرض الخلدید کهری که نه قدر سر که به برق را آتوب طاشره و شر  
 بو خواص و اسرار مطلق اولنکه علم طلسمات و نیرنجات حال اولور پس  
 بونره محبت فتدی استعمال اولنره بلکه میل و هر استعمال اولنره و حیوانات  
 غیر ناطقه را سنده اولنه الفت و نفرت بر لر و لامت قه فی اصطلاحا  
 اما انسانده اولان محبت یکی نوعدر بر طبیعی بری رادی در طبیعی  
 مادر که فرزندینه محبتی کمی اگر طبیعت مادرده بو محبت مظهر اولیکه

و

تربیت اولادده بو شقری اختیار میبویب نوع انسان منقوض اولی  
 لازم اولور که نه کم سابقه دخی دیدک محبت ارادی متعلک  
 معلنه و مریدک شیخه محبتی که در و بودنی درت صنف در  
 اولی سریع العقد و الاخلال اولور در یعنی تیر حادث اوله اماینه  
 تیر زائل اوله و اینجی سی بطی العقد و الاخلال در یعنی کج حادث  
 اوله و لکن کج زائل اوله و اینجی سی بطی العقد سریع الاخلال در  
 یعنی کج حال اوله و تیر زائل اوله و اینجی سی سریع العقد بطی الاخلال  
 اولن در یعنی تیر حال اوله و کج زائل اوله و سبب محبت دخی  
 اوج نسه در اولی لذت و اینجی سی نفع و اینجی سی خیر در  
 کاه اولور که بواسیاب بعضی بعضیله جمع اولوب مرکب اولور اما  
 لذت اول محبت سبب اولور که سریع العقد و الاخلال اوله زیرا  
 لذت سریع الحصول و الزوال در اکا تابع اولن محبت دخی ایله اولور  
 اما نفع اول محبت سبب اولور که کج حال اولوب تیر زائل اوله زیرا  
 نفع آخر دکمه ده متحقق اولر اوله دخی مستمر اولوب تیر زائل اولور  
 خصوصاً بوزمانده خلق بری برندن او مدوخی بو یوک نفع اولور که  
 ضرر ایرشد ریمه **بیت** اما لقی زمین ترک القبیح به فی اگر آنس  
 احسان و اجمال تر پس بو مقوله اولن نفعه مترتب اولن دخی ایله  
 اولور اما خیر شول محبت سبب اولور که تیر حال اوله کج زائل اوله  
 زیرا اهل خیر را سنده محبت جانی و موانست روحانی و اردر



لا بد محبت دخی نیز تحصیل اولور و کج زائل اولمه سنگ حکمتی بود که اهل  
 خیر را اسنده اتحاد حقیقی وارد در **پس** انفاکی متعذر یا متعسر در  
 اما نفعه خیردن یا اوچندن مرکب اولن سببه حاصل اولن محبت  
 کج حاصل اولوب کج زائل اولندر کج حاصل اولدوغی **زیر** آیکه  
 یا اوج نسته نک بریره کلوب جمع اولمه سی کج اولور **خواجه** نصیر  
 و مولانا جلال زین النفع و خیر بویکی حالی اقتضا ایدر تعلیل ایلدیر **بعد**  
 مولانا جلال دوانی ایدر که نظر دقیق اقتضا ایدر که لذت و نفعدن  
 مرکب اولن حصول متوسط زوالده سریع اوله **لذت** و خیردن  
 مرکب اولن حصول و زوالده متوسط اوله نفعه خیردن مرکب  
 اولن حصول متوسط زوالده بطی اوله و بومر بکترده دیدر کجوز  
 احکام عتقیری بیک اقتضای ملاحظه ایدن کسبه یا ظاهر  
 اولور **آهسته** کلامه **و** بمقامده دخی تفصیل و تدقیق ممکن در  
 اما اظنا بدن احراز ایلدک **و** دخی ایکی دن مرکب اولندر **چون**  
 مرکب اولن قیاس اولنه دیو ایدر **آینه** علم **و** محبت صداقت  
 اعم در **زیر** محبت جمع کثیرا اسنده اولوره صداقت اولر از کث  
 اسنده اولور **و** عشق دخی افضل در **زیر** عشق برکشی یا اولور  
 برکوکله ایکی کسبه عشقی صغیر **بیت** زلوح خاطر عابر غیر بشو  
 که عشق بود دل یکی دیار یکی **نثر** **و** عشق عتقی یا افراد طلب لذت  
 یا افراد طلب غیر در **آدکی** عشق بهیمی و مذموم در **و** انک علامتی

و

اولدر که محبت کثیرا استحسان فی اعضا و شکل محبوبه اوله **خصوصا** اعضا  
 و قاع اخاذ و ارداف کس ساده و جوانمره زن قسمه اولن محبت  
 اکثر بوقسم در **اکثر** دیدک **زیر** بعضی سائلک صور حسان محبت کفر فیا اولور  
 جمال مقید ضمیمه جمال مطلق مشاهده سین دعوی ایلر **فصل**

آن دگر کرچه عاشق صورت است	ایک معشوقش اصرور دگر است
حسن معنی بس دین در صورت	چشم از آن دوخت اصرور

**ایک** عشق روحانی و محمود در **و** انک علامتی اولدر که محبت کثیرا استح  
 محبوبک اخلاق و شایسته اولور **مشایخ** عظام و علماء کرامه اولن عشق  
 بوقسم در **و** دخی حکما ایدر که نفعک عشقه اصلا مدخلی بوقدر  
 نه استقلالاً و نه غیره بتعینده **اما** لذتک شبان و احداث و جوانمرک  
 محبت و صداقتلر سبب اولمه سی اولور **چون** لذت سریع الزوال  
 صداقتلری دخی سریع الزوال در **از** زمانده نیجه دفعه صداقت  
 و نیجه دفعه مفارقت ایدر **بیت** وفاداری مجوی اربیلدان چشم  
 که مردم بر کل دیگر سرانید **نثر** و شیوخ و انک طبیعتده و نلرک  
 سبب صداقتی اکثر یا نفعدر **نفعه** فی اجمله دوام اولغله  
 صداقتلری دخی دایم اولور **امید** منفعت منقطع اولتی صداقت  
 دخی و نفع اولور **اما** اهل خیر که چون سبب صداقتلری خیر در  
 و خیر اکثر یا ثابت و غیر منقذر **لا** بد صداقت اهل خیر دایم و تغیر  
 مصون و سالم اولور **چون** بدن انسان طبایع مختلفه دن



ملتزم و نظام وجودی عناصر متباینه دن منتظم در پس مر لذت  
که بعضینک طبیعتنه ملایم اوله آخر که طبیعتنه مخالف و مباین اولق  
اولوره پس لذات جسمانیه شوائب آلامدن مورا و مشتتهیات  
حیه دکه ده که دورات مکاره بدن تبرا اولرننه کم دیشکدر **سیت**

جمع الزمان فلا لذت حالم

اما چون جوهر روح انسانی خوان عالم بالا و طوطی نفس ناطقه است  
جنان ملایم اعلای دندر بسط در نورانی و مرقه ترکب طبایع و خلیف  
ازجه دن منزله در انک لذتی شوائب المدن مصون و سعاد  
نوائب محندن نامون در و بولذته سبب اولن محبت و عشق و  
محبتک اعلا و افضل و اشرف و اکملی در و اول حکمت و موفت  
و محبت الهی در که بهترین سعادات و کاملترین مطالب و دادات  
نشأه اخروی و منزلکه معنوی ده انان نافع حقیقی ابدی  
و محصل منافع و مطالب سرمدی و محبت در **سیت فارسی**

عسقت رسد بنویاد از خود بسان قاطب | قرآن ز بر کنوانی در چارده روست  
و توفیق و تقسیم محبتی ایراد ایتکدن مقصود ز بو محبت انشانت ایام  
و مشایخ حقیقت و روندگان طریقت که بوباده نک جوهره سندن  
نوش و خجانه تجرید و توفیده ماسوایی فراموش ایتشکدر  
بو عشق و محبتک توفیق و توصیفنده پنجه فواید و فرائد و جوامع اشعار  
و قصایدی کوشواره کوش روزگار ایتشکدر اگر چه حق توفیق

اقوال شارحه ایله متقدر و حقیقت توصیفی من لم یدق لم یوف  
برده سنده مستر در و ککن غرضی تشویق رغب و ترغیب طالب  
جمله سندن شارب نصیب فائز ابو حفص عمر بن فارض در که مسمیه  
مشهورین بویه افتتاح کلام اید **سیت** شربنا علی ذکر الحبيب مداومه  
سکرنا بهما من قبل ان یخلق الکرم و بودرر کسلکنه بویه اختتام قلمور

علی نفس فلیک من خاع عمره و لیس له منها نصیب ولا سهم

و بیخانه نشین عشق و غرام بیای که کش عارف جام میلانا عبد الرحمن  
جامی اکا شرح فارسی تحریر اید و رباعیات سنوراکینز بیده معانی  
ابیات ترجمه و تفسیر ایتشکدر جمله دن بری بودرر که **رباعیه**

هر کس بویی ز باد عشق بشید از کوی خود درخت بیخانه کشید  
و اکس بکام ذوق از آن می کشید فخش هرگز بستان می کشید

عرض بو تفصیلدن بو محبتک اهل الله و سالکان راه ارا سنده معروض  
و پنجه سعادت مند لری که بجهتم و بجهت شرفی ایله مشرفلدر بو صفتک تحقیق  
و موصوفی اید و کین بیان ایتکدر زیرا خواجه نصیر بو مقامه  
بو محبتی ذکر ایتکدن صکره بعض متألله لر یعنی الهی لر بو محبتی دعوی  
اید و دیشدن در بو کلام دن بوی نکار و استبعاد کلد و کچون بو مقامه  
ذکر او کند و عن قریب شرح و بیان اولنه کرک پس حالابنه  
کها کلامی شرحه شروع اید و لوم ارسطاطیس ابو قلدیس حکیم دن  
نقل ایلش که انشیاء مختلفه نک بری بری ایله التیام و تالقی نام اولز



اما اشياء متشاكله بری برینه دانا مسرور و مشتاق اولور لر **و بگو**  
 کلامی بویله شرح یلمشکر که جواهر سیطره ارسلنده تشاکل و بری برینه اشتیاق  
 اولور که ابدار الرنم تلاقی روحانی و لوب اتحاد معنوی نیک انواری  
 ملتئم و مواع کدورات تباین و اختلاف که لوازم مادیات در ترفع  
 اولور **اما** اجسام و جسمانیات ارسلنده تلاقی ذوات و حقایق اولور  
 بلکه سطوح و اطراف اولور کور زمی سیح که بر جسم بر جسم غایت  
 ملاقی اولم سی اولور که بونک سطح ظاهری نیک سطح ظاهریه عاقل اولور  
 بری نیک حقیقی و ذاتی آخر ک حقیقت و ذاتی نهجه ملاقی و متصل اولور  
**بسر** بملاقات قنده و روحانیات ارسلنده اولن اتصال ذاتی و ملاقات  
 حقیقی قنده اجسامک اتصالی ذاتی سنه ایلر **آرمل** و جوئی سنه میانه  
 حائل اولور اولر سبیدن اکثر عشاق ملاقات جسمانیه ایلر راضی  
 اولوبوب زیاده یه که تلاقی روحانی در متقاضی اولور لر و بوجای  
 شاعر غیبی اشارت قلمند **نظم** اعانتهما و النفس بعد مشوقه

اینها و هل بعد لعناق تدان	و انهم فاما کی تزول صبا بته
فیشند ما القاه من بیمانی	کان فوادی لیس یسفی غلیله

سوی این بری لروچین یمنر جان **شر** و چون جواهر روح و آینه نفس  
 ناطقه دن کدورات غواشی صور کونیه و زنک رنگ انطباعات  
 حسیه که طریق حواس ظاهره و باطنه دن حائل و آینه نفس  
 صور غیبیه ارسلنده حایل اولمدر صیقل ریاضت و حلا

در این کتاب  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان

طاعت و عبادت ایلر پاک اولور **اما** جوم لوازم انوار الهی و بوارق  
 شوارق عالم نامتناهی **مشاهد** اولور **زیرا** مرات نفس ناطقه ایلر حایل  
 غیب و مستورات عالم لاریب **ارسلنده** هیچ حایل و عاقل یوقدر  
**آل** زنک کدورات که آینه نفسده صور کونیه دن حادث اولمدر  
 چون ریاضت و تصفیه ایلر بو کدورات مرتفع اولور **پیچ** عمل آخر فعل  
 جدید اولمدین **مشاهد** و تجلی لازم و حائل در **چون** بواجذاب سعادت  
 حائل و آینه نفسدن اول کدورات **آرمل** اولور **انجذاب** عالم  
 انس و عشق و محبت جمال قدس قوت بولوب پروانه و ام  
 شمع جمال ازل شوقنه پروبال وجود موهومی سوخته و مقام  
 وحدت حقیقی ده که منتهای مقامات در افروخته اولوب لذت  
 مشاهده جمال از لید مستغرق و عین الیقیندن حق الیقینه  
 و اصل مطلق اولور **و بو** مقامک صاحبی قنده تعلق بدن ایلر  
 تجرد بیننده اولمدر فرق یوقدر **زیرا** ریاضات و مجاهدات  
 و ورزش آداب شریعت و عبادات ایلر بر مرتبه په وارد مشدر که  
 استعمال قوای بدن مشاهده جمال حقیقی دن مانع و نقد لیلک نقد  
 و اصل اولوب طفال کی شب عیدده انتظار فردایه قانع اولور **قطعه**

امروز دران کوش که بنیا باش	حیران جمال آن دلار باش
شرمت بادا چو کودکا در عید	تا چند در انتظار فردا باش

بلی غواش جسمانیه دن تجرد تام و اطلاق و من قوای بدن رف



سراوق و قلع خیام ایبک و جمای تجروده خرامان و ریاض عالم  
 قدس و تنزه کشیده دمان و یلجی مشا هده جلال حق اصغی و  
 اجل و لذت وصال و ابتهاج قرب اتصال اولی و اکمل و اولور  
 زیرانشاه و نیبی و تعلق بدنه اگر چه دقایق اسما و صفات دن مشا  
 جمال و حدت ذات میسر اولور **نظم** کم کسان العیب و درو  
 کش میخانه لاریب **حسب حال** و ذوق جام وصالندن خبر و پرور کم  
 دوش وقت سحر از غصه بختم دارند و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند  
 بی خود از شمعش بر تو دایم کردند با ده از جام تحلی صفا تم دادند  
 اما شوا یب خیال که مقتضای عالم بعد و انفصال در بالکلیه مندرج  
 پس شهود تمام که رقیبان خیال و او نام و غده غنم سندن بالتمام  
 خالی اوله خلوتخانه تجرود ملا بل جسامدن غیری ده اولور **نظم** ایچون که  
 بعض عشاق جلال ازل نقاب کون و حجاب بودند تخلص  
 آرزو سنده نظم غزل ایدوب و بر لور که **نظم فارسیه**  
 خوشادمی که ازین چهره پرده برکنم **نظم** حجاب تجرود جان میشود غبار تنم  
 چنین نفس نه سرچو من خوشی داشت روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمن  
 چه گونه طف کنم در فضای عالم قدس که در سراج ترکیب تخته بند تنم  
**و حکایت** اولور که سر دفتر عشاق مست جمال علی الاطلاق  
 را بر عشق سرمدی خوان لار فقر محمدی سلطان ملک معنوی  
 خداوند کار مولانا جلال الدین قونوی بومقام توفیق دن عزم

رحلت و قصد نهایت و صلت ایدوب پسر درض موقوف  
 پهلوی مبارک ایتد کده اصحاب و احباب و سفته لری نای کی خوش  
 فراقندن نالان اولد قلرین کور و ب پور و ردی که واصل نریم ازل  
 شمس تیز نیری اول جانبیه چکر بایان بوطر فچکر اما بر هر حال کمک کر کر  
 دیر لور که حضرت ولی خیر شیخ کبیر صدر الدین قونوی عبادت ایچون  
 باین مبارک حضرت مولانا یه کلوب شفا کم الله تعالی شفا و عا جلا  
 رفع درجا و صحت کک روزی وله مولانا جان عالمینا ندر صحره ارزانی در  
 یکی جهانک جانی پسین جابه صحت یار شود عشق ازل بر ثانی پسین بر ثانی صحت  
 دیو چک حضرت مولانا شمدی دن صکره شفا کم الله تنزه اولسون  
 عاشق آبله معشوق ار سنده همان شودن بر پیر این قلم شد  
 استمرخی سز که انی دخی حیو و ب نور نوره متصل اوله **مشغولی**

کفت لبشش کور جنس شست	اعتناق بی جایش خوشتر است
من رتن بیرون شوم آواز خیال	بمخراجم در نهایت وصال

و بوجبت که ذکر او کند نهایت مراتب عشق و کمال مطلق در  
 وزر و مراتب و اصلا ن و غایت مقامات کاملان **در بیت**  
 عشقت و هر چه هست و بکنیم و گفته اند عشقت بوصل دور ساند بفرست  
 فقیر ایدرین بو قدر ذکر ایتد یکه خواجه نصیر و قاضی دوانی عشق  
 حقیقی و حجه الله جل و علا توصیف و توفیقده که بوفیق کند و جانبد  
 نیم اشارات شریفه و عبارات لطیفه ضم ایدوب نقل و ایراد



ایلم که انحرک کتابی بود بوفکر که نوشتن به نظر تطبیق اینست بوفکر که  
سعی و زحمتی بنویس. اما چون مقام عالی و فائق و خلاصه معنی آیات و کلام  
اولی که لایق قدر و سابقا و عده دخی ایشد که پس دخی سعی متواتر  
و متوال. سابقدن زیاد و نقل کلام عالی. ایده لوم. اگر کوشش هوش  
منفوج. و صدور سینه ارادت مشروح. بیوریلور **شعر عربی**

لن کان هذا الدمع جری صبا به | علی غیر لیلی فهو دمع مضیع

مرا اشارت اول شد که بوفکر چون بونک امثالی عالی مقام در دن  
بی نصیب در. لابد انک شرح و بیانند که تا خلق ائمه سنده غیر مصیب  
ولکن من **تسمیه** قوما هم منهم زمره سنده قریب. اولی رجاست بعض  
اکابر که کلامک ترجمه سی براد اولی که اقدام اولند. جناب ساجی  
مولانا عبدالرحمن جامی. قدس سره بیوریلور. اگر چه محبت بر شرف در  
که ذوق ایتمین ملزم و بر محبت در که مبتدا اولین نه ایده و کین ادراک  
قلمر. و لکن بر جاعت که تعریف مایات. و ترجیح خفیات معاد  
تعریف و تقسیم ایدوب و یسکر که محبت جمیل حقیقی که حق جل و علا در  
کند و جانانه میل ائمه سی جمعا و تفصیلا و اول دخی یا جمودن جمعه اوله  
و اول حق جل و علا جمال ذاتی کند و مرآت دانسته کائنات و سطر  
مشاهده ائمه سی در. یا جمودن تفصیلا اوله. و اول حق جل و علا  
ظاهر کائنات در جمال ذاتی مشاهده. و کمال صفات مطالیه. قلمر سی  
یا تفصیلدن تفصیلا اوله. و اول او در که اکثر افراد انسان عکس

جمال مطلق آثار ذاتی عکسده مشاهده ایدوب با جمال مقید ذاتی مقصود  
کلی ایدوب نک و صالی ایدوب خرسند. و فراقیده در دمندر. اولمقدر  
یا تفصیلدن جمعه اوله. نه کم بعض خواص محب و استار شئون و صفات  
که مبادی افعال و آثار در حرق ایدوب متعلق تمت و قبله کاه تو جملری  
ذات متعلق الصفات حق تعالی اولمقدر. و چون ذو الجلال و الجلالک  
ان الله جمیل **کتاب الجمال**. مقتضای محبت جمال و کمال صفت ذات  
متعالی در. و آدمی نک دخی. ان الله خلق علی صورته. مستدعا بنجه  
صفات حق جل و علا خلعت عالی قسمت وافی اولمقدر. لاجرم خاطر حسن  
و جمال مائل و باطنی فضل و کماله منجذب و ملق بشو. اصلی و عادت جلی می  
و دخی مقرر در که تفاوت درجات مجبان تفاوت طبقات محبوب بر علیه  
اولور. نه قدر محبوبک بایه حسن و بهجتی اغلب و اکثر اوله. اول قدیر  
محبک دخی بایه عشق و محبتی اعلا و افراد اوله کرک. و انک اعلا ی  
محبت ذاتی در که محبت جمیل و انجذابی محبوب حق. و مطلوب مطلق  
ایله اوله که دفع و رفعه قادر او لمیوب تعیین سبب. و تمیز مطلب  
ایسکه دخی قادر و طالب او لمیوب کند و ده انجذاب نه سببند در علیه  
و علامتی اولدر که محبوبک نفوت مقابله وعد و وعید. و تقریب  
و تبعید. کجی قتنده برابر صفات جمال دن بنجه خوش حال اولور  
نفوت قهر جلالت اول و جهل راضی و قانع اوله. و دخی بیوریلور که  
محبت متجانی ارسنده اولن مناسبک شمره سی در. و بایه انک



بابه الامتياز علیه ائمه سی در و محبت حق اوج مرتبه در مرتبه اعلی محبت  
 ذاتی در که ذکر اولندی. انک تالیسی محبت در که حق جل و علایه محض تمام این  
 امور توسط ائمه اوله معرفت و شهود و قرب کبی بونک تالیسی اول  
 محبت در که حضرت حق اختصاص تامی اولین امور سبب ائمه اوله مراد  
 عاقله کبی. تامل و مشارب و مرکبیدن. یا سعادت آجله کبی حور و غلمان  
 و جنت و رضوان کبی. و دخی بیور و در که محبت ذاتی نک با عدلی کبی  
 قسم در بری سمایی و صفاتی در. و اول محبت حق جل و علایه بعضی اسماء  
 و صفاتش افضال و اکرام و اغاز و انعام کبی ضد آینه ترجیح و ایشان  
 اید کند و به اول صفات آناری و صولی ملا خطه سی و ملقسنین و بر  
 محبت آناری در و اول ایشان را اختیار کند و به آناری و اصل اولی  
 ملا خطه سیله و لندر. و به محبت لایزال صد و تغیر و اتقاده در  
 زیرا محبوب صفات حمیده و افعال پسندیده. ایله که محبت محبتی انوره  
 ایدی تجلی ایدر سه عشقی زیاده. و توجه و اقبالی موجب السعاده  
 اولور. و اگر اول صفات متقابل تیل که ملایم هوا و موافق رضا  
 دکلدر تجلی ایدر سه بوجهتدن مستغرق. و اعراض و ادبار به تصف  
 اولور. قال الله تعالی. و منهم من یعبده الله علی حرف فان اصابه خیر  
 اطمین به وان اصابه شر انقلب علی وجهه. و ادنای محبت محبت  
 آناری در که متعلق جمال آناری در که حمله معبر. و قالب تناسل  
 نفخ اولمش روحه مفسر. در. و محقق سر و حد در که کثرته

ظهور ائمن در ویرلر. و اول دخی یکی قسم در. بری سی معنوی روحانی در  
 تناسب و اعتدال اخلاق و اوصاف کمال کبی که متعلق عشق و محبت  
 طالبان عاشق. و مریدان صادق. در. و بری دخی محبوب صورت  
 غیر روحانی اولندر تناسب اعضا و حسن شکل کبی بعضی حسن و ملاحظه  
 موصوف اولندر عارض اولور. و به مقوله صور عنری ده مشاهد  
 جمال ایدوب عاشق شورین حال اولندر درت طبقه در طبقه اول  
 شول روشن دلدرد که نفوس طیبه لری شوائب شهودن مصفا  
 اولمش. و قلوب طاهره لری لوث دل طبیعتدن مبرا اولمش اوله  
 و ظاهر خلقیه ده وجه حقندن غیری ملا خطه ائمه. و مرادی کونیه  
 جمال مطلقدن غیر مشاهد قلمیه. زبده عشقه شکل زیبا و صورت  
 مطبوعه مفید دکلدر بلکه عالمه هر صورت که وارد اول اسکال علین لیر انوره نسبت

عارف روجود خوش است الحق	در بحر شهود حق شده مستغرق
رود و محسن مفید رده عشق	حیران شده در نور جمال مطلق

طبقه ثانیه اول پاکباز لیر که نفس لری عنایت حق مظهر اولوب  
 ریاضت و مجاهده ائله احکام کثرت. و خلعت طبیعتدن فی الجمله  
 صافی و لملش اولور. لکن احکام طبیعت بالکلیه زائل و لمیوب معانی  
 مجرده ادراکی نه نشاء لریه مناسب مظهر دن غیره قادر اولیه لیر  
 لاجرم انانده که اتم مظاهر در رابطه حسن تعللری اولوب انش شوق  
 و شعله عشق لیرن افزون ایدوب بقایای احکام باب الامتياز



محرَق و حکم بابه الا تا و غلبه اید و بآخر میل حتی اول منقطع اول و کس  
 حال مطلق صور حسن مقید در تجرید اول و کس مشاهده بانی مفتوح و مجاز عارض اصل حق  
 پس کسی که بدید روی خوبان طراز  
 در مجلس عشق و شوق شد خرم راز  
 افتاد در نور دایع عشق در سوز و کداز  
 نوشید می حقیقت از جام حجاز

**طبقه ناله** اول گرفتار لرز که احتیاج عدم ترقی ده قلش اول لرز و  
 تعلق حتی لری صدر حسنه دن تجا و زایش اولیه شهود و کشف مفید  
 چهل قلش اول لرز و لیکن میل حتی لری بر صورت دن منقطع اول و قد ه  
 بر صورت دن منتهی اولوب داما بوک کشته قلش اول لرز **باغیه**

ای خواجہ حسن خاکیان حو و اکن	آهنگ جال اقدس و اعلا کن
تا حد درات جاه بی بینی ماه	مه تافت راج خوج بر لاکن

**طبقه رابعه** شوال آلوده لرز که نفس آماره لری مرده و آتش شهوت لری  
 افسرده اولوب اسفل السافلین طبیعتده قلش و صحن سجینده  
 رخت بحیثیت صلت کرد در صفت رقت و لطافت نکرده و نشاء عشق  
 و محبت نکرده نشاء در جنبان مجازی آغوش و مجتبیٰ با کتبه فراموش

بنان ز کار عشق بازی ز کجا	بند و ز کجا زمان بازی ز کجا
چون اهل حقیقت سخن عشق	بیهوده این قوم مجازی ز کجا

و دخی بیور و ر که اسباب محبت بش در اول نفس کند و وجودی  
 و بقای سومه سی در بوجبت بالضرورة معلوم در که هر کش وجود  
 و بقا سینه طالب و بقای وجودی چون مضر تری دافع و منفعل تری

جاذب در پس حق جل و علایه که موجد و مستحق اول در محبت انیک اولی و الزم  
 اینک سی حب منعم و محسن در که جلیت النفوس علی حب من حسن الیهما  
 لکن خفی اولیه چون منعی خلق و ابقا و قبله انعام انیک غیبتی القا  
 اید ن حق جل و علاد در پس اصل محبت حضرت حق انیک اولی و الزم در **باغیه**

بین نعمت از که نعمت بدین آرزو	کونگر کس که شکر در زیدین آرزو
بخشایش ز خدادان که در ملک وجود	بخشنده و بخشیده و بخشیدن آرزو

او جنبی محبت صاحب کمال در فناء اهل تقوی و علماء صاحب قوی  
 کمی و اول حضرت که جمیع کمالات رنجات احسان و معارف فو حات  
 نسیم انعامی در محبت اولی و الزم در در دخی محبت جال در چون جال  
 عاریتی که عکس خال را بی سنه دن قابل زوال در محبت اولیه جمیل علی  
 الاطلاق که جال ممکنات انک بر تو انواری و ظهوری بقید مظاهر دن  
 عاری در محبت اولی و الزم در رنجی اول محبت در که نتیجه معارف  
 روحانی اوله و بو تعارف متجاین را سنده مناسب اول و لغه مرتب  
 و مناسب دخی روحی مزاجه مشترک اول و لغه متفرع در یعنی یکی  
 مزاجی درجات عند الدن بر درجه ده واقع اوله تحقیقا یا تقریبا  
 زیرا ارواح تفاوت در جاتی بعد قضاء الله تعالی و قدره تفاوت  
 درجات ازجه به مرتب در مزاج جناب سالت بنه و خالیت  
 دستگاه اعدل ازجه ان بنه در مزاج که اول اعتداله قریب  
 اوله بعید اولدن احسن و اکا فیض اولن روح اعلی و اشرف اولور



پس یکی مزاج اعتدال دین بر وجه ده یا بری برینه قریب اولسه فیض اولی  
 و طو و اتب شرف و علو دین بر مرتبه ده اولوب ارا لر نه تعارف  
 اولور و تعارف ایتلافه سبب اولور **ننه** کم حدیث مشهوره و در  
 اولدی که **الارواح جنود مجتده فاعارف منها ایتلف و ماتا کر**  
 منها اختلف و چون تعارف روحانی که بواسطه اباب اکا تشریف  
 موجب محبت اولور **پس** خالق ارواح و مسبب اباب که مفیض کل در  
 محبت اولی و الزم در **رباعیه** ای رفته بعشق و استان من و تو  
 در مهر و وفا نیست جان من تو من بنده ان یگانه کر عهد ازل  
 و خاست یگانه میان من و تو **نشر** چون محبت حق و عشق محبوب مطلق  
 و گزیده شایخ طریقت و عارفان حقیقت اولور دن بو قدر  
 ننه نقل اولندی **شدی** دن صکره بنه موضوعه کتابه رجوع و ایراد  
 کلام حکایه شروع **ایده** لوم **پس** محبت الهی دن که سبب لذت  
 عقلیه در مازل وادی اولن محبت اهل خیر که بری برینه محبتی در که  
 سبب خیر در و چون خیر غالب و ایم **اولوب** پس محبت اهل جرد  
 قایم **اولور** بخلاف سائر محبت که موصوف و آل و فاده در **ننه** کم  
 آیه کریمه ده کلدی که **الاخلاء بعضهم بعض عدو الا المتقون** و بو  
 محبت اهل خیر مخصوص در **اما** سبب لذت یا نفع اولن اخیاره و  
 و انشراح اولور و سرع الزوال اولور **و گاه** اولور سبب محبت  
 و صداقت مواضع غریب و شایده اجتماع ایتمه اولور

مثلا بر سفینه ده یا بر خیمه ده یا مطلق بر سفره بلیه اولمعه و حقوق  
 محبت ثابت اولمعه اولور و بو نک سبب اولور که انسان بالطبع  
 اینس مایل در و اینچون انسان در بر **پس** لفظ انسان شدن  
 مشتق در نیان دن دکل **ننه** کم بعضی ذاهب اولدی و نظم ایتدی  
**مصراع** و سمیت انسانا لانک ناسی **فقر** بدرین پس بویه نظم ایتدی  
**مصراع** و سمیت انسانا لانک ناسی **چون** انس خاصیت انسان در و  
 شینگ کمالی خاصیتی اظهار ایتدی **پس** کمال انسان بنی نوعه انس  
 ایتمه در و بوانس دخی سبب محبت و اجتماع تمدن اولور و  
 انسان مدنی بالطبع اولد و عنک بر موحی دخی بودر و افراد انسا  
 بری برینه استیناسی و اجتماعی عقلا هن اولد و غنی شرع دخی تاکید  
 ایتشد **و بیش** وقت نمازی مسجد محله ده اجتماع ادا ایتدی فرمان  
 بیورد و غنی نک بر حکمتی دخی بودر که اهل محله بو اجتماع برکت و اینک  
 متحلی و بغض و عداوت دن که رذیلند متحلی **اولر** و هفت  
 بر کون مجموع اهل مدینه مجتمع اولوب نماز جمعه دا ایدوب ارا لر دن  
 تو خوش و بغض مرتفع و نور ایمان و تالف که **هو الودی الف**  
**بین المؤمنین** مقتضای نعت حق قدر ملتوع **اولوب** و هر سلیه  
 یکی دفعه اجتماع دخی شروع ایلدی که اهل مدینه دن غیری اهل سابق  
 و اطراف دخی نماز عید قیلوب ارا لر دن موانست و الفت حاصل  
 و تو خوش و تکرر ازل **اولر** و بو دن صکره عموم امت عز لر نع

پس



بر دفعه موقوف حج و عرصه عفا شده جمع اولی فرمان ایلدی و اکا وقت  
معین ایلدی که موجب حج اولیوب تیسر زمانده اول موافق شریفه  
اجتماع ایدوب اهل محله و مدینه ارانده اولن انس و الفت اهل ملک  
ارانده دخی اولوب و اول بقاع شریفه به تعیین ایتمه مکملگی اولور  
اولور که صاحب شرع کل محل ولادت و منزل دعوت و عبادت و مہبط  
و حی آسمانی در پس صاحب شرع تذکر و تعظیم و محبت زیاده اولور  
توجه و رقت قلب و اینعات اطاعت و ارادت افزون اولور و بوی  
احکامک ملاحظه سندن عاقل بسبب فهم ایلر که غرض شارع علیه الصلوٰۃ  
و السلام ہما اکن تحقیق رابطہ وحدت و رفع غائلمہ کثرت در  
و سایر احکام دہ دخی بو غرض ملحوظ در و دعوت انبیا علیہم الصلوٰۃ  
و السلام حیثیت علم و اعتقادن توحیدہ اولدوغی کی حیثیت  
عمل و اجتهادون دخی توحیدہ در و نماز جماعت نماز منفردون  
برز و ایتمہ یکری بش درجہ و برز و ایتمہ یکری یدی درجہ افضل  
اولدوغی و حضرت رسالت پناہ قصد ایلدم ایک خطبہ یہ اختلاف  
ایدوب نماز جمعه یہ نماز اولینلر کہ خانہ سین احراق ایدم بیورد و  
بو سبب نذر کہ عبادت جامعہ صورت وحدت بولوب واحد  
حقیقی یہ اقرب و قبولہ النسب اولور و شرف جامعہ دخی  
اسرار وارد در بو موضع تفصیل دلکدر بر نیزہ محبت تفصیل و  
تقسیمہ کلمہ لوم محبت الہی دن غیر محبتہ انہقاد و خلل

جھندن پنجہ قسم و احوال دارد در زیر آسول محبت کہ سبب لذت  
یا نفع در لذت و منفعت و جودی و زوالی اعتبار یلہ اوج قسم  
اولکی سی ایکی محبت دخی معانعت و معاراض اولندر ایکنی سی  
بر جانبین منعقد آخردن اولیندر و اوچنی سی ایکی جانبین  
منعقد اولدقد نصکرہ معاراضل اولیوب بر جانبین زائل اولور  
آخردن باقی قلندر و بوی اوج قسک مری سبب لذت یا نفع  
اولمکہ ایکی شرف اولوب قسم اولی اولور ایکی جانبین سبب  
لذت اولن زوجین کی و زن و جوان متعاشقین کی و بوی  
لذت بوی نفع اولن مطرب و مستمع کی که مستمع سبب محبتی لذت سماع  
مطربک مال مستعدن انتفاعی در و عاشق و معشوق کی و ایکی جانبین  
منفعت اولن نیزہ زوجین کی کہ زوج اتفاق جھندن نافع و نفع  
تر بیت اولاد و طبع و غل جھندن نافع در بر طرفین منفعت  
آخردن لذت سببی ایلیہ اولن مجتہد شکوی و عتاب جوق اولور  
زیرا طالب لذت استیجال ایدوب و دوام تسک کرک فی الجملہ تأخیر  
ناوردی و زرعہ تو فیقر اولیجی آغاز شکایت و فیر ایتہ کرک  
جانب آخرہ گاہ ناز و کلام دلال گاہ سامت و طلال کلوب  
کند و توقی قدر منفعت بولیوب عتاب شکایت ایلیہ کرک اول  
سیدن عاشق و معشوق ارانده وصال قایم اولیجی شکوی و  
عتاب دایم اولور و مطرب و مستمع باینی شکوی و عتابدن خالی



و بمقوله محبت محبت لواءه در لودن خالی اولد و چون **و پناه**  
 و رعیت و غنی و فقیر و خادم و مخدوم از لرن اولن محبت بوسند  
 شکوی و تظلمدن خالی دکدر **زیرا هر بری آخودن بر نوع منفعت**  
 استرادی و زرینه اولیجی شکوی و تظلم ظاهر اولور **و عدالت**  
 رعایتی اولیجی بوشکوی و تظلم و رفع اولور **مخدوم خادم**  
 خدمته دوام و خدمتده قیام **و احوال و شکایت**  
 اجتناب و مهم غرض و تحصیل مرام **ده** مخفیته اتمام **استر خادم**  
 رعایت **و ماکل و ملا بسده** و در کیده نهایت عنایت طبع ایدر  
 جانیندن لحوط اولن مفقود اولیجی شکایتلر **و حال بر ملا لرن**  
 حایتلر **پیدا اولور** خصوصاً که خادمه لامعه حسن مخدوم ده  
 رایحه عشق اوله طرفیندن انواع کتی **و اصنافی تظلم و حتی**  
 اوله کرک **اکنون عقلا مملوک صاحب جمال** و اما عقودنگ  
 و آرزوی فصال اینه نصیحت ایدوب **دیدنک** **مست** **فارس**

عالم آتین باید و هست	بود بنده نازنین مشت
بازندن بعض غلام صاحب حسنی سرکش	و مانند آتش اولد و غندن
شکایت ایدیک	نای برادر خدمتکاری ملک یوز لوسته سرکش آتش
اولمین دیدم	کشتان حکایتی در که بعض خواجه لصدیق غلام
صاحب جمالدن شکایت ایدوب	بو غلام اگر چه بر عقد آلدن نوکیده
سرکش و بد مقام	اولیجی ایدنای خواجه جوت

عاشقیت و معشوقیت در میان اوله **مالک لیل و مملوک لیل بر طرف اولور**

خواجه باینده بری رخسار	چون در آید بیازد و خنده
چنه عجب کرمه خواجه حکم کند	وین کشد باز از چون بنده

اما محبت اخیار چون انک مبدی رابطه روحانی در عارفه نفع و لذت  
 جسمانی دکدر **و مقصد لری خیر محض در سبب اولن خیرک دوا می ایدیم**  
 و قیام سبب اینه مسبت ذمی قیام اولور **و بو محبتک باغ و بوستانده**  
 شوک شکوی بتمز **و خارتان فارسان بلوی اولور** **و حکما بود و**  
 حقه دیلدر که **دوست اولدر که حقیقتده سنک عینک و صورتی غیرک**  
 اوله **غرض اتحاد و جانیندن معتبر در** **و بمقوله دوست روزگار ده**  
 مایاب **و اندر من الاندر** **و اعز من الکبریت الامر** **در** **و بود و شک**  
 نایا بلغذن علما و فضلا **و ادبا و شعرا** **حکایت و شکایتک بطون**  
 اوراقی مالامال **و ظهور دقاری بر خط و انکال** **قلندر قطعه**

ترا بعلی راس الزمان فانه	زمان عقوق لازمان حقوق
فکل رفیق فیه غیر و افق	و کل صدیق فیه غیر صدوق <b>ع</b>

یاران کن که بنده بودم همه	در بند جفای خود شنودم همه را
زینهار ز کس فاجو سید که من	دیدم همه را و از نمودم همه را <b>قطعه</b>
علی صقین بکوب دینه ثابت اولمش	علا لار زده هزار حق و حقوق
اکلی مشابهی ابر کیمیا و سمرنگ	بری رفیق موافق بری صدوق
زیرا اکثر خلقک حقیقت خیر اطلاق <b>و ساهم مسند لریک سلطان</b>	



حقیقت اتساعی بود که مطمح نظر و سبب صد افکری باینصفت رائل  
 بالذات عاجل در چون عوارض منفعت رائل و لذت آنها به  
 راجع و آیل اوله همان صد افکری منقطع و مجبوری و رفع  
 اولور پس عاقله لائق اولور که اقوان زمان و اخوان جهان  
 طرفه تصور صد افکله اختلاط و طلب حقوق چون انبساط  
 ایتیمه زیرا رعایت حقوق اولور و غنی گسندن غایت حقوق  
 کور که مقرر در پس اول وقت ندیم ندیم و حریف غم اولور  
 اگر بایزانه مروت و اخوانه فوت استر سیه مطمح نظری همان  
 ثواب آخرت و رضای یزدان متعال اولسون که آدمی نه قدر کفر  
 نعم ایلک متهتم و قضای حقوق نیست قدم ایله اول جواد کریم و منان  
 رجم خوانن خود و نعمدن جواز بنور و ر که نطق قدرت آدمیان  
 بیرون و خیالی تصور عالم و عالمیان ذن افزون اولور **مراج**  
 که گفته اند کنوی کن و در آب انداز و ترکیده دیر که ایکی ایله دخی صویه  
 ات باقی بلر نه خالق بلور رعایانک سلاطینه محبتی سایه  
 عنا بکرنن مرقه الحال و فواضل انعام بکرنن منعم البال اولور فکر کن  
 و سلاطین که افراط جور و ظلمه موصوف اولمیه لر رعایان انزله  
 افراط محبت و نهایت صداقت مقرر در **خصوصا** که برنسل سیر  
 نیجه زمان ولایت تاج حکمرین کوهر حکومت در صقع ایش اولور  
 اگر بنور عدل و انصافه تصافی و مدینه ظلم و اعتسافدن انحراف

ایدوب مذموب حق رعایتکننده رعایا بکسکه هم کیش و وضعفای زیر  
 دستکری حفظ و خواست ایدوب مخین غنی و محبت درویش اولور  
 محبت دائره سندن کجوب صدق رقیبت و مودت مرتبه سین  
 قویوب حق عبودیت و زور اولور لر قاضی بجاه الدین ابر شداد  
 سیر صلاحه کاتبنده **حکایت** ایدر که چون سلطان صلاح الدین  
 یوسف بن ایوب دمشق قلعه سنده وفات ایلدی عامه رعایا  
 و کافه برابریه اول مرتبه غصه و کجابت و غم دالم عارض اولدی که  
 شرحندن زبان و بیان عاجز در **رحم** ک جانی زماننده نیجه  
 کسبه رعایان نفس منور اولور و غری بوسطان عادل و پادشاه  
 مشفق فدا ایدر روز دیر کرد بر یو مقوله کلامی مبالغه دن  
 عدا ایدر دگ که صاحب دهر لکزه سویلر لر چون اول سلطان جیم  
 کریم کرامت و کریم رحمان رحیم انتقال ایلدی جمله خد ظاهر  
 اولدی که اول سوز حق ایش و هر کش وجداننده بولدی که اگر فدا  
 قابل المستسه حب اولادی بلکه نفی فدا و پرو و **نیر** سلطان  
 صلاح الدین عدل و تقوی سندن غیری اول زمانده ترک سوا حل  
 شای و قدس شریفی المشدی قریب اولمشدی که مصر و شای  
 دخی الوب اسلامه خلل عظیم تیش و حرم کمر اجتهادی میان  
 ممته بغلیوب لیل و نهار صیفا و شتا غزو و جهاد و مقابله و  
 مقابله فریج لعینه مواظبت ایدر حتی قدس شریف و اکثر سوا حل



کبر و فتح ایلدی • و احسان و سخاوت اول مرتبه ده ایدی که سوت  
ملکیتی اقتضای نمیدن جد و ادرا با یکانه و اصل و مصر و شام و  
دیار جزیره بنامها حوزه تصرفنده داخل اولندی • ومع هذا  
وفات ایتد که خوانه سنده برالتون و اوتوریدی اچقه بولندی  
و سلطان صلاح غزو جهاد و عدل و داد • سلطان نورالدین  
شهید دن تو علم ایتد • اول حضرتک امرات سندن ایدی • بعض  
اولیا و پیر کرید که سلطان نورالدین شهید او جلردن و صلاح  
الدین قرقلردن اولشد • و بویکی سلطان عدالت عنوانک  
جای و اسم عدل و داد • و اعلای عالم غزو و جهاد ده • ایتد کلری  
آمار حسنه و کار محمودیه تمام مطلع اولق استین شیخ امام ابو  
سمنه نک از مار الروضتین فی الجباله و لیتح کتابه نظر ایتد  
و الحمد لله تعالی که ایللی مرز و بوم ممالک روم • سلاطین آل عثمان  
نسبت بو ستمله موسوم لرد • ازیرا ابتدای زمان استعلای  
لوائی سلطنتلردن که سنه تسع و تسعين و ثمانه دره بوزمانه دکل که  
سنه اثنین و ستین و تسعمائه دره سلطان و شاه که مسند  
نشین تختگاه اولشد • مذهب مل سنت و جماعت اوزره  
جاری • و مذاهب بدعت و ضلالتن عاری • اولد قون  
غیری اعلای لوائی سلام • و قهر و ذل کفار سام • و اخذ قلاع  
و ممالک اهل اقصا • ایتد که تفصیر و تهاونی کند و لره حرام

۲۷۰  
ایتد لرد • خصوصاً فرج العین • و انکروس بی دین • فرق نصاری  
ضالین • که اشاعده ای دین سید المرسلین • انکدر • و فرجکد لیت  
خلفای عباسیه و سلاطین سلجوقیه ده نه مرتبه استیلاری یاریدو  
کتب تواریخده مسطور در • حالاکمال ذلت و مهانت اوزره در لر  
ولوائی سلام فرق کوفه و زره شمدکی زمانده اولن استعلانی خلفای  
راشدین عهدندن صکره اولدوغی معلوم دکلدر • لاجرم رعایا و  
برایا موافق دعا و عبودیت و وظایف شکر و ثناییه مواظب و  
مداوم لرد • قرین قبول سبحانی اولندن عالی و لیه **مصراع** آمین  
آمین حتی الف آمین **بیت** برست عدل و داد و باعدا دین خوا  
برماد عا و شکر و برالطاف حق **جوانر** و حکما دیر لرد که سلاطینک  
رعایایه محبتی اول محمدند که منعم لرد • و شوک منعم علیه جانبیه محبتی  
لازم در • و پدر که دخی فرزندینه بو محمدن محبتی ثابت در که حقوق  
نعمتی بید در • اگر چه جلی دخی محبتی مقرر در • زیرا کند و نک نسبی  
که طبیعت کند و نک صورتندن نقل انتیخ ایتد • فی الواقع  
بو فکره صحیح در • زیرا ماده بدن پسر جو • وجود پدر در  
و خلق خلقتده مشاکل و مشابه در • اول سببند که نه قدر کمال  
و سعادت الله متصف اولسر و قریر العین اولور • حق اول  
عزیز تحصیل اید • و کی تحت قلدوغی کماله پسر قادر اولسر  
کند و قادر اولش کی خط ایدوب تحسینه تسلی حاصل اولور



و دیر که هیچ کس آخری کند و به جمیع کالاته راجع اولد و غین اسکر  
 یو قدر مکرر پسرینه و دخی پسر کی کند و به قایم مقام و بوسرا  
 غور دن کند کن صکره نایب مناب ملاحظه اید و ب نو جتدن  
 بقای موهوم تصور ایدر خصوص اسباب امتعه و املاک  
 و عقارات مالک و نکر موتدن صکره اسباب و اموالی اجانب تصرفه  
 و شمه سین تصور اید و ب لبر عنایس بغل اغیار و اعداده کورن  
 عاشق شیدا بکے اولور لابد کند و فرزندی اولجی نیکند و به قلمی  
 کبی ملاحظه اید و پادان و خانه سی تصور نزع آبادان اولور  
 اگر چه بومغالیه هر پدر ک ضمر نه مفصل و مشروح اولور و لکن  
 علم اجمالی و تصور بسیط اوزر معلومی در و رای جی بدن استخلا  
 شباح ایدن کسبه کبی و محبت و مودت امور نزع بومقوله علم اجمالی  
 و تصور بسیط کافی در اما فرزند ک پدره محبتی عکسندن اقل در  
 زیر معلول و سبب در معلول و سبب عله و سببه ارتباط و محبت  
 عکسندن اقل در نه کم بر مان اتی بر مان لی دن اضعف در  
 و فرزند ک محبتی زمانا دخی متا خود در مرتبه اطلاع و تمیزه و اصل  
 پدر دن انتفاعی حاصل اولینجه دائره محبت قدم بصر و بوسیدند  
 شریعت مطهره ده فرزند رعایت حقوق پدر انیکم چون حکم و نصرت  
 اولنشد عکس و تقدرا اولمشدر نه کم شیخ سعدی دیندر  
 سالها بر تو بگذرد که گذر نکند سوی تربت پدرت

تو بجای پدر چه کردی خیر | آمان چشم داری در پیرت  
 و برادر لور که بری برینه محبتی پسرک پدره محبتدن ناقص در  
 و سبب بر سیده مشترک اولد قلمی در و پادشاهن دعا یا سنده  
 محبتی پدر ک پسر و رعایا کن پادشاه پسرک پدره و رعایا کن  
 بری برینه برادر بر محبتد ششینه ایدر لور فی الواقع ایلد اولجی  
 کرک که عرصه جهان روشن و سبب کیتی مانند کلشن اولور  
 و الاخراج عالم منصرف و انتظام کیتی فساد یله متصف اولور  
 و مراتب محبت خیر اوج در اول محبت الله تعالی نه کم کچد  
 منبع خیرات و سعادات در و یکجی محبت استاد در که انسانه  
 ارشاد علم و عمل صالح و تعلیم تهذیب اخلاق ایدر و بوجبت  
 پدر دن اولی در نه کم اسکندر دن نقل کچد در و علما و دیگر در  
 که روح جسم اوزرینه مفضل و حقیقت انسانیت جوهر و علم تحصیل  
 اقل علی الروح و اشکل فضایل | فانیت بالروح لا بالجسم انسان  
 پس معلوم که سبب تکمیل حیات روحانی و واسطه تحصیل سعادت  
 جاودانی در پدر دن که سبب حیات جسم و جسمانیت و واسطه  
 حصول ظاهر انسانیت در افضل و تعلیمت محبتدن اکمل  
 و محبتی پدر محبتدن اقوی و رعایت حقوقی اتم و اولی در  
 بو تقدیر دن واضح اولدی که محبتی لازم استاد علم نافع و عمل  
 صالح تحصیلنه و رشد و نادی اولندر زیرا حیات باقی بونکله



حاصل اولور نه آنکه علوم رسمیة غیر نافعه دن بعض مقالات و  
 سلوک رسندن بر مقدار خیالات تعلیم ایلیم و معلّم و متعلّم یکی  
 دخی اخلاق و حبش بهوات دینه ایلّه متصف نه علم نافعه نه ایدو  
 بیلور لر که تحصیلنه قدم محنت قویه لر و نه اخلاق ر دینه و  
 معایب نفس خفته نجه ایدو کین درک ایلر لر که کند و لردن تحمل  
 جبه سین صویه لر **بسن** فضل و اکمل معلّم جناب رسالت نباهی  
 که محاسن ایمانی محصل و مکارم اخلاقی متمم در جمله تعلیم و ارشاد  
 آنکه تعلیم و ارشاد نه راجع و ایل در و اصول معارف و  
 فضایل اول خیر تک غایت و هدایتندن حاصل در **بسن** محبت  
 حقّدن صکره محبت کامل و اطاعت و انقیاد نام اول خفّنه  
 و ملق کرک و بومحبت تمام ایمان و کمال عرفان و سرمایّه  
 سعادت و بهماندر **نه** کم بوردی **لایون** من احکم حقّی کون **بسن**  
**ایه من خب** و اهلیم و محبت خلقی ارشدین و اصحاب آل  
 و عترت سید المرسلین که هر بری سمای هدایتده انجم و مظهر شرف  
 بایتم اقتدایم اهدینم در لر و محبت علمای مجتهدین و شیخ  
 مرشدین که حایة دین و هدایة راه یقین لر در بومحبتک  
 فروغندن در **او** چنی محبت پدر و مادر و اجداد و جدات در  
 زیر اسلّه اسباب وجودده هر بری داخل و نعمت دین که فضل  
 نعمت زمان صیونندن انکر تعلیم و تلقینله حاصل در **بسن**

انکر دخی استاد خیر و اب روحا اولور لر و محبتی یکی جتدن لازم  
 اولور اکثر ناس دین اسلامی آباء و امهات تلقینندن اخذ ایتندن  
 نعوذ بالله اگر صلب کافردن وجوده کلش اوکیک بهیهات که  
 بعده استدلال طریق خیر و دعوت و ارشاد غیر ملکه سلوک طریق  
 میسر و وصول دولت اسلام مقدر اوکیک **الا** مکر که عنایت ارشاد  
 سابق و کوی توفیق و رشده و سابق اوکیک و قبل بهم یک  
 طائفه به خفّک عنایتی ظاهر در **بسن** طائفه که صلب اهل اسلام ننو  
 اولمش اول **بسن** دخی کفّار دن استرقاق اولوب یاز اسلامه کلوب  
 دولت دین و ایمان واصل و سعادت دینا و آخرت حاصل قلمش  
 اول **و حدیث** شریفه بوطائفه یا شارت وارد اولمش در **آن**  
 الله تعالی نصیحت عن قوم یفادون الی الجنة بالکمال **داد** ایلر لر در که  
 زنجیر ایلّه دار الحربدن دار اسلامه کلور لر **و شرف** ایمان و دولت  
 اسلامه واصل اولور لر **حکایت** اولور که هجوم شیخ و فزاده نک  
 بر در ویشی مجلسنده سلطانم بن حق تعالی تک غایت عنایتنه مظهر  
 اولمش قولین دیوچک نیون کند و کی مدح ابد رسین نزن بلدک  
 ایلّه ایدو که دیشلر **در** ویش سلطانم فلان تاریخده سلطان محمد  
 حضرت لری انار الله تعالی بر نامه از ما و دولا تینه غایب کون سفر  
 ایتش اتفاق هرگز فتح قلعه و اخذ ایلر سر اولمش دنوب کلور کن  
 بن فیکری بر غازی بر پیشه ده بولوب چتوش **بسن** انکر یکی اولور

و تعلیم و ارشاد  
 اساس وجوده طرح کنند



پادشاهی حق جل و علا محض بنده دارالکفرون خلاص و لمعجون سفر صله  
 بنم حقه آثار عنایت ظاهرا و لمده دیش حضرت شیخ تحسین ایلین در  
 سلطانہ رعایانک محبتی در بعض رعایانک سلطانہ محبتی بسرک مجتهدن  
 راج کرک دیشکر زیرا سیاست سلطان و انک عدلیه روی  
 روز کار حلیه امن امانک مستغف اولیجی نه بسر پردن مستغف ونه  
 پوره اسباب تربیت بسر و حفظ عیال جمع اولور و پدر پسر سیاست  
 و تادیب و اخلاقی تحسین و تهذیب ایلر اما سلطان هم پدر  
 هم پسر تادیب و سیاست ایلر پس انک نفعی اعم و محبتی اهم در  
 اگر چه سلطانک رعیتہ محبتی پدرک بسر مجتهدن ناقص در زیرا طبیعت  
 تحمل کمالات و صبر غیر مضیات اینکده رعایا کی دکلدر و  
 مثل مشهور در که لا و قاء للملوک و بعض علما بیور شد که اجتنوا  
 صحبتہ السلاطین فانه لا و قاء لهم ینکرون فی الثواب رد الجواب  
 ویستغفرون فی العقاب صرف الرقاب سیع پادشا اهلر سلام  
 المعنی کلی احسان و ثواب آدمی اولدر کی خدای سیاست و عقاب  
 عدایه لر و الحق سلطانن کلی رجا اینکده مناسب دکلدر زیرا  
 و قاء لبا انوا انک ذلات و مفواتن اغراض و جنایات تقصیر لر  
 ترک اعتراض اینکده اولور نته کم دیشکر **نظم**

اذا كنت في كل الامور حاجباً	صدیقک لم تلق الذی لا تعاتبه
وان انت لم تشرب دارا العقی	ظمت وای اناس نصف مشارب

اگر سلاطین دخی ندما و اصحاب و امرا دار کانه بواسطه معامله  
 ایدر سه امور ملک و ملتہ اختلال کلک اکثر احتمال در پس سلاطیندن  
 و جہی ظاهر دکل امور ظهور ایند که رعایا زبان طعنی اطاله ایتمیو  
 سرخصی سنه حواله ایدر نته کم حافظ شیرازی دیشدر که **نظم**  
 رموز مملکت و ملک خروان دانند کدای کوشش تو حافظ ایلر  
 بشیجی مرتبه محبت احوال و اعام و حالات و اقربا و عثمان بر حقه در  
 صلہ ارحام مطلقا مندوب و مستحسن اولد و غی کی محبت لری دخی مسنون  
 مندوب و مقتضای طبع و مرغوب در امر عارضه تحاسد  
 و نفاق و طلب جاه و دنیا سبب ایلد محبت حبلی زائل و بغض و  
 عداوت مائل اولمش اولد نته کم دیشکر التعم غم و الا قارب  
 عقارب و الخال عن الخیر خال بیت عداوة ذی القربى اشده  
 مقاصد علی النفس من الجسام لهند **نظم** سنا که خصمکدر رخصم دید و کلک  
 زهر اچورر سکا غین بد و کلک نتر التبیجی مرتبه محبت ظان و اصحاب  
 و اصدق و احباب در کرکدر هر بر نیک محبتی محفوظ و حقوقی  
 دخی و ملحوظ اولد زیرا حقوق اخوان و دایع اموال کی در حفظند  
 تقصیر موجب خیانت و مورث ترک امانت در و هر که  
 آندن صداقت مفهوم و حق حقیقت معلوم اولد اکا کال صدق  
 اوزره معامله و حق اخوت و فتوکه مجامله لازم در و ارجح  
 دیشدر محبت معشوق نیز مرتفع اولور نته کم ذهب زخوف



نیز تابه اولور بعض فضلیه سوال آید بیکر که برادر می یکدر یار می جواب یزد  
 اول برادر یکدر که یار اوله **نظم** هزار خویش که بیکانه از خدا باشد  
 فدای یک تن موی که آشنا باشد **شرح** چون محبت کر اقام و در اتنی معلوم  
 اولدی پس هر محبت مقتضای وزره عمل اولنق نبه در آنی بیان آیدم  
 مقتضای محبت حق تعالی که محبت کر اجل داعی و اتم اولی سیر **اعلی**  
 و عبادت و تعظیم و امتثال و امر و احراز و اجتناب نوایم الی در  
 و اتباع جناب رسالت نباهی در که **قل ان کنتم تحبون الله فاتبونی**  
**یحییکم الله** و اول کسکه که انده بو متابعت بولینوب نینه ادعای محبت  
 الی ایلیمه مغرور کذاب در بلکه محد خباثت باب در زینهار دعوائی  
 تصدیق و محبت و عشق تحقیق **انیمه سین** محب مجبویه عاصی اولور می  
 عاشق معشوقک رضاسین ترک ایدری **قطعه** معطی لاله و انت نظر حبه

هذا مقال فی الفعّال بدیع      لوکان جگ صادقاً لاطعته

ان المحبت لمن یحب مطیع **شرح** و محبت جناب رسالت نباهی و آل  
 کرام و اصحاب عظام و ائمه و مشایخ انلرک مقتضای محبت کر  
 اطاعت و اتباع و نصایح و مواظبترین استماع در و جناب  
 رسالت نباهی ذکر اولنق قد صلوات ویرمکدر و **وجوب** صلوات  
 محسند و علما و ج مذهب او زره اختلاف آیتلر در بعض علما عمر  
 برکته واجب در باقی مندوب در دیشلر بعض آخر مری که  
 نام شریفی ذکر اولنق واجب در بر مجله نهم دفعه ذکر ذمی او

در بعض علما و ج مذهب او زره اختلاف آیتلر در بعض علما عمر  
 برکته واجب در باقی مندوب در دیشلر بعض آخر مری که  
 نام شریفی ذکر اولنق واجب در بر مجله نهم دفعه ذکر ذمی او

دیشلر بعض آخر بر مجله ذکر اولنق برکته واجب باقی مندوب  
 دیشلر مذهب مختار بودره صحابه ذکر نده ترضی کرک بعضی رضی الله  
 تعالی عنه دیک **شیعه** حضرت امیر المؤمنین علی و اولاد کرامی ذکر نده  
 دخی صلوات و سلام ایدرلر **اما** حق اهل سنت و جماعت در که صلوات  
 بالا استقلال جناب رسالت نباهی به مخصوص در **و علما و مشایخ**  
 ذکر نده **ترجم** اولنق کرک و مقتضای محبت پادشاه طاعت  
 و نفع و موی مخالفتدن احراز و مال و زرینه استعمال اولنور **مانند**  
 خدمت **ایتلر** و والدین محبتکر مقتضای طاعت و ادای  
 حقوق و احراز حقوق در نته کم شرح اولکد و بعد ملوت و عیبه  
 و اذکار و صدقاته روحلرین یاد ایتلر **و مذهب** صحیح اولر که  
 جمله عباد اذن مرنه اولور سه نواین آخره **بیه** ایتلر جائز در و  
 نواب رواج امواته و اصل اولور و مقتضای محبت اقربا و جبا  
 دخی حسن عشرت و مجامه و لطف و تحمل ایلیمه معامله در حکما  
 دیشلر که منعک منعم علیه او زرینه محبتی عکسندن اقوی و اکثر در  
 زیرا احسان ایدن و قرض و یرن احسان اولنق و قرض و یرلنی سور  
**اما** احسان اولنق و قرض الن محسن مقوضه اول رتبه محبت آیمز  
**اما** محقق اولیمه که قرض و یرن قرض الن سودکی و بقاسین استه  
**مائی** تحلیص و زیادن بری اولمغه حریص اولد و غندن در  
**و قرض** الن محبت ایتدوکی و بقاسین استمدوکی قرض ادا ایتلر

بعضی رضی الله تعالی عنه  
 دیشلر مذهب مختار بودره



و مالی خاطر اولاد و غدن در نته کم **حکایت** اول نور بعض غیر لبر بر  
 کثرت زیارت خلق دن شکایت ایتد که ایتدی اجابا لک فقر استن قرض و بر  
 و اغنیاستدن قرض استن که کسنه یا نکه او غمیبه و قیس بن سعد بن عباده  
 مدینه ده مریض اولدی عیادتنه چوق کسنه کلیمچک خواصندن تقصیر عامه  
 بسین سوال بدجک دیدیر اکثر اهل مدینه سزدن قرض المشر و طلب توختن  
 کله فرلردیدی قیس سوال تا که اجای بدن منقطع ایلیم بن آدن بنزار  
 دیوب ایلدی که ندا ایلدی که هر کسنه که قیس قرض و حق و اردر  
 ابر او اسقاط ایلک **راوی** ایدر که اول عیادت قیس اول قدر آدم کلدی  
 که عبتنه خانه شکسته اولدی بوسید ندر که بعض علما قرض و بر کردن  
 و قرض المقتد منع و امتناع ایلوب **القض** مقراض المحبته دیدیر  
 نته کم مولانا عبدالرحمن جانی فرزندینه نصیحت ایدوب ایدر که **مشق**

با حسن بر اجابت کشتی	منه در تنگنای مدخلی بایست
بخشش باش از ایشان بار بار	ساراد و ام داریشان کرانبار
مدشان قرض وستان نیم حبه	فان القرض مقراض المحبته

اما حسن و منعم حسن الیه منعم علیه اولن کسنه به محبت ایتد و کی اول محبت ندر که  
 نفس انسانی و ذات انعامی سور بالذات احسان حسن الیه او زرینه و  
 و بر تو انعام منعم علیه ده لامع اولد و عیون حسن الیه و منعم علیه و لای  
 بالوض سور و دخی دیشلر که حسن اول کسنه به بکزر که تعب و مشقت  
 بر مال تحصیل ایتد اولد و حسن الیه اول کسنه به بکزر که بی زحمت و مشقت

مال الله کرشم اولد لاجرم قدرنی بلر و محسنه حق شکرین تمام  
 و اقلنم و ترکید مثل در دیر لکه یسین کسنه بنظر طغری کشتی سلو  
 و مادرک بسر و جنتی بدرون زیاده اولد و غنک بر سببی دخی بودر  
 زیرا که در سلور که استیلا و تربیت و تحصن و تقویتده نه  
 زحمتلر چکشدور و بوسید ندر که شاعره کند و شعری حسن کلور  
 و غیره لر تحسین ایتد کندن ارتوق تحسین ایلر نته کم دیشلر  
 در کسی در شود بر فرزند خود مفتون بود که چه آن فرزند زو شو ناموزون  
 و هر صنعت بو اسلوب و زره بر کسنه ارتوق زحمت چکد و کی نشد  
 ارتوق سور و دخی محسن فاعل کی در محسن الیه قابل کی فاعلک  
 زحمتی قابلدن ارتوق در **نذیب** بو محبتلر که اعلاسی اول محبتد که  
 اگر منشائی محبت خیر و کمال حقیقی اولد که جوهر نفس متعلق لذت عقلی  
 عوارضله دکلدر **لا بد** انقطاع و اختلا لدن مصون و سعابت  
 و نیمه دن ضرر پذیر دکلدر و بقای نفسله باقی در **وسا**  
 محبتلر که احوال بدن و نشاءه دین ایلد انقطاع علاقه بدنه منقطع  
 اولور **الا خلا** بعضهم لبعض عدو **الا المتقین** بو که اشارت  
 و بوسعادت اول وقت حال اولور که نفس ملکات فاضله و اخلاق  
 حسنه تحصیل تمام ایدوب توجه جناب حقه مستوفی اولد که فنا  
 اندن عبارت در **نته** کم غیر لرون بری سی بر ایهیم خواصه  
 تو کلندن سوال ایدیک ابراهیم اتوزیلیدی که مقام تو کلده



ریاضت ایدرین دیوچک ایشدی سن عرکی تعمیر باطن تنگیده خوج ایشی  
 پس فنا فی الله و تبه سته قنده و اصل اولورین دیدی **پس ظاهر**  
 اولدی که بو مقام اعلاى مقامات و اکل سعادات **ایمیش**  
 آن یار که در برده اسرار نھان بود از علم یقین آمد و از کونین باغوش  
 و تا که مراتب نفس انار قوای جسمانی و نفسانی دن تمام پاک و صاف  
 اولیه بو کمالک جالی تجلی آتیز و سالک وجود مو هو شدن که بعد  
 منازل و اسحق واصل در تمام کدر اتمینجه بوقا مک مبادی واصل اولور  
 وصال و دست میکنی ز خود بگذر که در میان تو و ابو بحر تو حایل نیست  
 و حافظ سعد دیش که **بیت** گویند سعد دولت و صل از چه یابسته  
 خود را کذا شتم قدیمی پیشتر شدم **نثر** و حافظ شیراز بو مقام طلبنده تضرع  
 بیا و هستی حافظ پیش او بردار تو باد خود تو کس نشود من که منم  
 رزقما اتبه الجواد النعام **ع** القرب من مبادی هذا المقام **خواجہ نصیر**  
 بو مقامه حکما دن چوق نقل و ایراد ایش جمله دن دیش که بر کس نیه  
 که حق جل و علا محبت ایلیمه آنی معاهد ایدر **نثر** که دوستلر بری برینی  
 تعاهد ایتدو کی کسی **خواجہ نصیر** ایدر بو لفظ بزم اختر زده حق جل و علا یم  
 اطلاق اولور مولانا جلال ایدر **خواجہ مک** بوسوزی ظاهر دکلدر  
 زیر کتاب و نسته بونک نظایری چوق وارد اولور **قال الله**  
 تعالی و هو یولی الصالحین **حسب الله و نعم الوکیل** بلکه حد  
 قدسی دخی زیاده وارد اولور **فاذا اجبته کنت سمعاً**

**بسم و بصیر الذی یبصر** و حدیث آخروه من احسنه قتلته و من قتلته  
 قاتله **نثر** فقیر ایدرین اولو تسلیم ایتدو ز که قوی و کالت تعاهد  
 بکی اولور **زیرا** تعاهد کا کا به یوقلمی در **مستمر** اعلام الغیوب اولور  
 بو معنی محالدر **نمایش** ایدر که اول لفظ در دخی مجاز اولور محملدر و در  
 ارسطاطالیس دن نقل ایلدیر که اگر چه آدمی انسی در و کس همی انسی اولور  
 کر که بعضی عشی اولور کر که **زیرا** اتمت سفلیده قلمی مرتبه حیوانات  
 اگر چه انسان جنبه یوزندن صغیردر کس عقل یوزندن شریف حکمت  
 جهندن کیدر و عقل جمله مخلوقات دن اشرف و جمله کمومات اوزر  
 مستوی در **بو** مقامه بسط کلام و تحقیق مرام اولور که **انفا**  
 اهل شهود و عیان و اجتماع ارباب بحث و بیان قنده تحقیق  
 اولور که اول کوهر مکنون که اجتماع کاف و نون و فرغان  
 بادشاه کن فیکون **ایله** ظاهر و بیدار اولور **و** بحر غیب وجود  
 ساحل شهادت امکانه و شمشدر جوهر سیط نورانی در که اکامل  
 اول و بعضی اخبار ده قلم اعلی و **اؤله** کشف و شهود حقیقت محمدیه  
 دیر **و** اول جوهر نورانی کندوسنی و مبداء فیاضنی و کندو و **سائیه**  
 مبداء فیاضدن الی آخر الابد ظهور ایدر **یک** افراد موجوداتی بیلدی  
 و تمامت حقایق و اعیانی اشمال و اندراج علی ایله اول جوهر مندرج  
 و مندرج اولور **نثر** که دانته **خوا** ما کما غصان و اوراق و اجزای  
 مشتمل در **و** جمیع موجودات بو ترتیب اوزره که بو جوهر مندرج

حکایه



و متکثر در علی وجه التفصیل قوت در فعله و کتم غیب در فضای  
 شهادت جیقولر بحوائثه مایشاء و ثبت وعنده ام الكتاب و چون  
 سلسله موجودات و حوادث کونیة رحمت رحمانی و قدرت  
 ربانی اقتضای ایلایه عالم ارواح و درجات عقول و نفوس مجرد  
 موجودات لسانی اعنی عالم جسم و جسمانیة که موطن تبدل و معدن  
 و منظر فنون تجلیات الهی و ظهورات و سون نامشایی در  
 منزل و تسفل ایلدی حکمت کامله و قدرت شامله استدعا ایلد  
 که بوظایف وجود بر دوام مرتب موقوف اولد بر جسمه که بالذات  
 ثابت بالصفات متغیر اولد و اول جسم **بدن فارسی**

ان ثابت بی قرار عجزه نای | اگر جای بخند و اسد در جای

اعنی فلک دوآرد که حرکت دوریه سبیل او ضاع و غنیه و انکال  
 عجیبه سی قوت در فعله و عدم در وجود و کلوب هر وضع و شکل  
 بر حادثه معین و کانیة مخصوصه به سبب رابطه اولور و هر آنده  
 حوادث مبدق و مبدن که حکما اکا عقل فعال و عقل عاشر دیرلر بر صورت  
 جدید آینه بیولی عناصره ظاهر اولور و چون بوسبب اتحاد موالید  
 نموده منتهی اولدی حکمت حکیم جلالت قدرته اقتضای ایلدی که مجموع  
 کالات سابقه نشاء ان نیت ده که اشرف انواع حیوانات بلکه عالم  
 صغور در جمیع و منتظم اولد و فضیلت عقل قدسی که مبدء اتحاد اید  
 بونوع مکرر مد عقل استفاد صورتنده ظاهر اولد و ناکه نفس انسانی

بودتبه و متجلی و بوفضله متجلی ایوبی عالم عقلی بیکه مرتبه علیا متصل  
 اولوب نقطه بدایت خفایتنه واصل و دائره وجود قوس نزول قوس  
 صعود بیکه تمام اولوب کاید انکم بقودون اشارتی حاصل اولد **نظم**  
 بین آن سرکوی بود کاؤل | ز اینجا همه جهان سنو کرد

پس روشن اولدی که فاتحه کتاب وجود و دیباجه رساله ابداع  
 و عقل قدسی اولد و غی کبی خاتمه سی عقل انسی در شول دانه کبی که منبسط  
 اولوب اعصان و اوراق و ثمار و شعب اولد قدس صکوه تفرقه و  
 کثرت مراتبند نینه وحدت و جمعیت بولوب شکل اول وضع  
 سابق کبی دانه اولور و بویسر دوری که جمیع موجودات روحانی  
 و جسمانی و ملکوتات علوی و سفلی ده ساری در افلاک  
 که واسطه نظام عالم اجسام در حوت دوری وضعی در که آنکه  
 افلاک سبعة سیاره که اسفلدن اعلا یه بوترتیب وزره در که **شعر**

قرست و عطارد و زهره | شمس و مریخ و مشتری و زحل

و فلک نامن که حکما اکا کرده ثوابت و اهل شرع کرسی دیرلر و فلک  
 اطلس که حکما متحد الجهات و فلک الافلاک و اهل شرع عرش دیرلر  
 دور ایدرلر و اول دور دخی یکی نوعدر برسی سی مشرق دن مغرب  
 و انک اطری و اجلاسی و اسر و اعلاسی و حکمت یومیه در که بالذات  
 فلک اعظم بو حرکتیکرمی درت ساعتده تقویا مشرق دن غرب  
 دور ایدر و ب سیر افلاکی دخی بالوض اداره ایدر و طلوع و



غروب کو اکب و ظهور و بروز خارق و معارِب و بیل و یوم  
 که محل کسب و موطن نوم در بود حرکت اولور و بجایین و صبیان  
 بل انواع حیوان بود حرکتی تیر و ادراک ایدر لر و نوع ثانی غریب  
 شرق در و فلک ثامن و توزیک سلیده یا خود بکرمی در تبیک سلیده  
 دورین تمام ایلر و فلک زحل و توزیک سلیده و فلک مشتری اون  
 یکی سلیده و فلک زحل برینل ایده و فلک شمس برینلده و زهر  
 و عطارد برینلده قریب مانده و فلک قمر برآید و دورین تمام و انجا  
 ایدوب دور آخره شروع و آغاز ایدر لر و بود حرکتی ثانی  
 علم بیائنده متبیین و معادیر و جهاتی تحقیق آنده متبیین در  
 و اجسام نامنه غیر با طقه ده حرکت نموی و ذبونی در بیخ جسم  
 نبات و سحر کس بر مقدار زمانده نموده اولور لر یعنی تناسب طبع  
 اوزرینه جهات ثلثه ده حرکت ایدر لر و کما بقینه بتشد کونصره  
 خراجی اقتضا اید و مقدار طور و بعد ذبول ایدوب ناقص  
 طرفه حرکت ایدر لر پس بودنی حرکت دوری در و نفس با طقه  
 حرکت فکری در که نفس بر مجهول علم طلب ایلر اولو الطلعه بوجه  
 ملاحظه ایدوب آنی کسب ایتک چون مبادی مناسبه به رجوع ایدر  
 مناسب مبادی بولد قدن صکره آنی ترتیب ایدوب آندن کرد  
 مقصده حرکت ایدر پس مجموعی حرکت دوری اولور و اهل منطق  
 نظر مطالبیدن مبادی بر مبادیدن کبر و مطالبه حرکت ایدر

یکی حرکتی مستلزم دید کلری بود و بود حركات دوریه که جمله بود  
 حاصل در فی الحقیقه ظل و بر تو حرکت حب ذاتی در که اکا انما کشف و شهود  
 تجلی داته لذاته دیر لر و نه کم بعض اغنیور و ر که **نظم فار**  
 از خود بخود آن یار کر نامه سفر کرد  
 فی فی سفری نیست درین تحقیق  
 هم عین سفر بودیم او حال فی بین  
 از عین شهود تو کرد و شهود عین  
 عین لغت عبیده غیم رقیقه دیر لر حکما ایدر لر که افراد انسانی  
 اوج قسم در بعض نجابت فطرت و طهارت جلالت بسی ایلر  
 ملکات روتیه دن مجتنب و رذایل دنییه غیر مرکب و فضا  
 مقتضای خلقیتک مهتدی و مکتسب اولور و بعض اگر چه بالطبع  
 رذایلدن مجتنب و فضایل کسب اولور و لکن فکر و تیت  
 اعمال ایدوب رذایلک قبح و فضایلک حسن ادراک و ادنی تنبیه  
 متنبیه اولوب فضایل کسب و رذایلدن اجتناب ایلر  
 بعض بمرتبه ایلر دخی اولوب وعد و وعید و تحویف و تهدید  
 و عتاب و عقاب و زجر و تادیب استاد و تشقیف و تهذیب آباو  
 و اجداد ایلر اولور قسم اول که خیر آندن بالطبع صادر و اعلی  
 و لکن قلیل و نادر در قسم ثانی که کند و فکر و ویتله مهتدی  
 و اصحاب فضایل مقتدی اولور متوسط مرتبه ده کثیر در  
 قسم ثالث که محتاج زجر و تادیب و تهدید و تهذیب در  
 مرتبه ده ادنی و وجود ده اکثر در و طائفه اول به خیار بالطبع



و نایب به اختیار بالتعلم و نایب به اختیار بشرع دیرلر و بوقسم نایب  
صوبی در اول کسبه به نسبت حلقومنه طعام طور مش اوله یعنی نه کم  
طعام طورن کسبه به صورت شمر سه هلاک اولور بومکسه دخی تادیب  
شرع بشمر سه هلاک حقیقی اولور و الله تعالی اعلم و احکم  
**باب سابع سیاست مدن باینده** در چون مرکب اجزای خود صند  
عزیز بعض خواص و آناری اولور که اول خواص آنرا اجزای سنگ هر برنده اولور  
بلکه مجموع من حیث موجوده اولور مثلاً معجون فرودید و س مرکبده  
اولن خاصیت هر برجه و نده یو قدر پس تمدن که اجتماع افراد انسانند  
انک بعض خواص و آناری وارد که هر بر فرد ده یو قدر یو مقدمه  
تمهید ندن صکره ایدر و ز که مدینه ایکی قسم در بری سی مدینه فاضله  
بری سی مدینه غیر فاضله مدینه فاضله اولدر که ان اولن اجتماع  
سبب خیرات و مصالح اوله مدینه غیر فاضله اولدر که سبب من شرور  
و مفسد اوله و مدینه فاضله بر نوع اولور ارتوق اولور زیرا حق  
جل و علا واحد در کثردن منزله در و طریق حق واحد در کور فرمی سین  
خط مستقیم که ایکی شینگ باینده فرض اولنه بدون غیری متصور و کلدر  
اما طرق جهالات و ضلالت چو قدر کور فرمی سین ایکی شینگ باینده  
طرق معوجه غیر مستقیم غیر متانی فرض اولنی مکندر اما مدینه غیر  
فاضله اوج نوع در بری سی اولدر که اشخاص اهل مدینه قوت نطقیه  
استعمالندن خالی اولوب سبب من و اجتماع علی قوای جسمانی و

آخر قوت اوله و اکا مدینه جاهله دیرلر مثلاً قوت غضبیه اوله اکا  
مدینه جاهله سببیه دیرلر یا قوت شهوتیه اوله و اکا مدینه جاهله  
سببیه دیرلر ایکنی سی اولدر که اشخاص مدینه قوت نطقیه استعمالند  
خالی اولیه لره اما سائر قوتلری غالب اولوب قوت نطقیه انلره  
جادم اولوب سبب تمدن سائر قوی اولمش اوله و اکا مدینه فاضله  
دیرلر اوجی سی اولدر که اهل مدینه کس قوت فکریه لری نقصان  
اوزرینه اولمغین عقاید باطله حق و قانون فاسدی صحیح تحیل  
ایدوب انی سبب اجتماع و تمدن ایش اولور و اکا مدینه ضالّه  
دیرلر و بومدن غیر فاضله خصوصاً مدینه ضالّه بجه قسمه منقسم  
زیر آید کلکوز کی طرق جهالات بی غایت و انواع ضلالت من  
خایت در مکندر که مدینه ضالّه ایکی نوع ایدر یوز ضالّه  
کافره مدن افریج و روس سائر فرق کفار کی و ضالّه غیر کافره  
اسلامیتوندن مذاهب فاسده کی که بر موضوعه جمعیت و تمدن ایدر  
و مکندر که مدینه کافره جاهله ده درج اولنه و مکندر که بر مدینه  
فاضله ایکن منقلب اولوب غیر فاضله اوله پس پادشاهلر همت ایتیک  
کرک که مدینه لری مدینه فاضله اوله و بجمده الله تعالی مدینه لری  
بمن سعادت و دولت ثابته الارکان شافحه البیان حضرت  
سلطان صاحب قرآن رافع اعلام الایمان بلوامع السیف و  
والسنان رافع باجوج الفتنة و الطغیان بسد الامن و الامان



حضرت سلطان سلیمان پادشاه کامکار آفتاب سیم پروریه پروردگار  
و تدبیر و سیاست ارکان دولت و توفیر و عدالت ایمان ملک و  
سبب ایل جمله مدن فاضله اولمندر پس مدینه فاضله نک احوال  
احکامین بیان اید و لوم که اهم در دخی مدینه غیر فاضله نک احوال  
اندن ضد اولمغه معلوم اولور پس مدینه فاضله اول اولدی که انجی  
اجتماعی اساسی کتاب خیرات امور و اجتناب ذایل و ضرر  
اوزره مؤسس اولمش اوله لابد جمله شک ساحه صدر و خونیة قبلر  
نفایس اعتقاد حقه مقدس اوله کرکه و لازم در که جمله سی یکی نسند  
مشترک اوله لر بری سی را و افکار بری سی فعال و اطوار اما آرا  
و افکار ده زیر اند هبلری مبداء و معاد خصوصیت و مابیند ده  
اولن احوال ده متوافعلر در اما افعال و اطوار ده اشتراکی زیرا  
جمله سی بر شرع و دین اختیار اید و بکتاب کالاته قانون و اح  
اوزره جاری اولمندر و الحال اصول اعتقاد و فروع اعمال  
بر مذهب و بر دین اوزره اولمندر در جمله نک افکاری قوایب  
حکمت اوزره مفوع و جمیع افعالی سالیب عدالت اوزره مصوب  
و چون معلوم اولمندر که افراد انسان قوت نطق و تمیز و متفاوت  
بعضی درجه اعلا در که اندن پوقار و همان قوت قدسیه مرتبه سی در که  
فکر و نظردن مستغنی و جمله نظریات اکابا بدهیه معلوم در پس قوت  
فکر درجه علیاسی بو قوت قدسیه به ملاصق و مجاور دره قران عظیمه

یکادریتهای منی و لوم قسمت بعضی فضلی کبار قنده کا اشارت در  
و ادنی درجه سی بر مرتبه در که اندن دخی تنزل اید یکب بلاد متناهی  
دید کلری اولور و بلاد متناهیة اکا ذیر کرکه اصلا نظر و استلا  
استعلام مجهول قادر اولیمه مثلا شکل اول که ابین و اظهر اشکال  
انتا جنة قادر اولور کرچه اکبر ایل و اوسط اوزرینه حکم ایدر اما صغر  
اوسطه اندر اجندن و نهول ایدوب حکمی اصغر التماسدن غفلت  
ایدوب استنتاج اینکمه قادر اولمندر و بوا یکی مرتبه نک ارا سنده  
نیمه مراتب و درجات وارد در و جمله اشخاص مراتب علم و حکمت  
و درجات فهم و فطنتدن بودرجه و بودرجه ده اولمق ممکن دکلر  
نعم جمله سی امور محله ده توافق و اشتراک اوزرینه اوله اولور  
اما امور مفصله اینقه و خصوصیات مسائل دقیقه ده محقق  
مقلد لدن متمیز در و بونک بیانی اولدر که اول طبقه عالییه که  
تأیید الهی ایله مؤید و الواث تعلقات طبیعی دن مجرد لر در  
مبداء حقیقی حضرت جل شانہ و بحر برمانه صفات کمال و نوع  
جلال ایل و سلسله موجوداتک مبداء فیاضدن کیفیت صدور  
و تفصیل احوال معادی کا موفی نفس الامر تصور ایدر لر لکن چون  
نفسک بونشاه ده نیمه قواسی وارد در که انرا ایله ادر اک صور  
معانی جسمانی ایلر حس مشترک و وهم و خیال کبی و بو قوادن هر  
بری لئلا و نه ارا معطل اولوب تعلقات ایدر لر و لاشک بو قوت



اندرجه حسنیله کدورت و صفاده متفاوت لوردر پس اول وقت  
 انلرک آینه نفسری اول حقایقک صوریه منتفی اوله لایه بودی  
 مرآی سند وخی اول حقایقه ملایم و مناسب امله و صور منعکس  
 اولور لور **زیر** اول معانی و حقایقی صور حسی و **و** عقلی اتمک  
 بونشاده غایت نادر در و اول صورک بو حقایقه نسبت  
 مثل و خیالات نسبتی کبی در اعیان موجوداته و بواسطه جسمانیات  
 متصور اولن امله نک غایت لطف اشرفی در و انلر نور بصیریه  
 بیور لور اول حقیقه بو صور متخیله و معانی موهمه نک و راسی در و هر  
 نسبه که آینه خیال و شکله وایمه آنی تصور و تحصیل ایدر حقیقه مبدا  
 اندن **نجم مرتبه** و حادثه بدین منزل مستقل در **ننه** کم خواجه نظامی  
 هست و نیست مثل مانندت | عاقلان جو چنین نه دانندت  
**فقر دین ایدم بیت** هر چه آید در ضمیر و هر چه گردد در خیال  
 ز آن همه پاکیزه و رترش نام دوست را **نور** و حضرت ابی حنیفه دن  
 روی در که هر که معبودنی قوت وایمه سنده تصور ایدوب اول  
 متصورینه عبادت ایلد شرک در و اول کم فارج و هم و خیال بکوی  
 عبادت ایلیمه موحد در و بو مرتبه نک اهلی ساطین حکما و اکابر علما  
 و نو که متصل بر طبقه دخی وارد در که انلر تعلقات صرفه دن عاجز لور  
 و انلرک منتهای سیر و عروج لری معانی و هیتمه در کن اعتقاد لری  
 بود کلد که اول حقیقه صور و هیتمه اوله بلکه انک ما و راسی ایدو کنه

معتقد لور و و کند و لورک تصورینه و طبقه اولی نک بر حانیه معتقد لور  
 و بونلر دخی اهل یاندر و ابو حنیفه موحد دید و کی بو طائفه به دخی  
 شمل در و بوندن اشغه بر طائفه دخی و اردر انلر معانی و هیتمه ملایم  
 دخی قادر دکلدر در بلکه صور خالیه کیه و آت خیالده منطبع و تجرئی و نقی  
 قابل در انکله قانع و سیر و عروج لری اندن اوتیه **نجم** اما طبقه اولی نک  
 بر حانیه معتقد لور و و انلر اهل تسلیم دیر لور و انلر دخی اهل نجاة در  
 عوام مؤمنیندن اول اعتقاد کافی در و بوندن اشغه بر طائفه دخی  
 وارد در و انلر اول قاصر نظر لور در اصلا مرتبه محسوساتدن تجاوز ایتیر لور  
 و معرفت مبدا و معاد و مشه بعیده ایلد گفتا و اقتصار ایدر لور و انلر  
 مستضعف لور **چون** انلر دخی استغوا جهد و صرف مقدور ایدوب  
 نهایت استعداد لری و اصل اولوب انک و راسنه استعداد لور و انلر  
 انلر دخی معذور و مقبول اولور لور اول مستضعف لری قدرت و استطاعت  
 او لمخله که دن هجرت ایتدیلر عذر لری مقبول اولد **الا المستضعفین من**  
**النساء** و اولولدان الدین لای استطیعون حله فی الارض و کویا مستضعفین  
 بونلره بو آیت ملاحظه سیده اولشدر و چون صاحب شریعت علیه  
 افضل السلام و النجیه بر طائفه به قدر عقلری و وزره کلام تنبیه امور  
 و لاجرح فی الدین نفس مشهور در **لا جرم** جوامع الکلمدن هر کشتی نک قدر  
 استطاعت و استعدادی و وزره حقی وافی و نفوس ناقصه علی اختلاف  
 و رتبتم تکمیل ایلکه بو مرتبه ده کافی در **لا جرم** زلال وصال مستعظم لری



ظرفی ایله که امثله استعداد لری در **سیراب ایتشد بیت**

درین میخانه کمراری حس برسانه دارنیش **دگر بهانه آری تو بهانه بیاید**

**و آیات اعجاز سمات قرآنی** و کلمات هدایت صفات حضرت ختمیت

مکانی که احکام احکامی شایسته تزلزل انتقادن نامون و حوالی

معالی **لایانیه الباطل من بین یدیه** و لامخلفه موجبی وزره شایسته

شبهه و اعتراضن مصون در **گاه محکم گاه متشابه** و لش در

یعنی گاهی دقایق حقایق سره عقل قدسی صحیبه **اهل** و گاهی فواید

عقایدی ملا بس صورخل و امثله حس و معانی **اربابه اظهار و ابداید بیت**

**بهار عالم حسن دل و جان تازه میدارد** زک اصحاب صور ترا بتوار باب معنی را

حکای اکابر و علمای عالم تنزیه صرف چون **بیس خنده نبی و مونس** و تسلیع

بیوردی گاهی گاهی تنقیدان عالم حسن چون **الرحمن علی الوش استوس**

بیوردی و قاره خراسانک یمانی امتحان بکون یعنی ربک دیو جک

فی السماء دیدی انها مومن بیوردیلر و قسم عوام که بطوره حس سیر لری

کثیر اولغین تشبیهی موهم آیات و احادیث جوق وارد اولشدر اما

ننه تحقیق چون دخی اشاره لطیفه و سمات تریفیه وارد اولشدر

آیه مذکور بکی ننه کم بیوردی **موالذی نزل علیکم الکتاب آیات**

**محکمات من ام الکتاب و آخر مشابهات** و بو و جمله بیان و تعلیمه

اختلاف اندکی در که **حکما و متاهمین** و علماء ربانیون نفوس

خلایقه تعلیم حقایق اینک استمه لر میدان نظر و تعقل خاک سوار

سمند تیر عنان بر ناله معارف شهر یار لری جلوه ایتد و لژکا منابر

خطابنده خوانی معانی قناع اقناع و خطا تنده عوض چهره قلد و رر

و گاهی مقیم حکما نه بحث و جدال اولنده و رای شبابک جلدن

عوض محذرات مطالب ایدر لر و گاهی فرو مانده مجالس هم و خیال

رجق تحقیقی کووس معانی شعریه دن ذوق ایتد و رر **زیرا منطفه**

مبین اولشدر که انواع قضایا که مواد اقب اولور بیش در اولکی

بر اندر که یقین محض افاده ایدر که شایسته ظن و شبهه دن معرا

**ایکینجی سی جدل در که مقدمات مسلمة دن مرکب اولوب انرام خصم افاده ایدر**

اگر چه بعضی غیر حق اولق اولور لکن مسلم خصم اولعله اعتراف ایدر و اوجی

خطا بتدر که قضایای طبعیه در که خطبا و و عاقلانی استعمال ایدر لر و خلقل

اندر جن ظنی اولغین قبول ایدر و بو خطا بک عموم ناسبت فایده

جو قدر **در دخی سی شعور** که بعض معانی خیالات شعریه ابله بیان

ایمکدر و عوض بر شیشه ترغیب یا تنفیر افاده ایمکدر **مثلا بر شاع**

غره ترغیب ایمکد ستیوب نوش ایک یا قوت سیاله در یا قوت

سیال غریب ننه صوره و مشابهنده مطابق اولغین نفس بی اختیار

میل ایدر اگر چه تصدیق ایلر یسه دخی **با خود عسلدن تنفیر ایتک**

استه عسل یک برقی اولنمش صوادر و واقعا مشابته صوری و تشبیه

غریبه مشتمل اولغین نفس اعاض ایدر اگر چه تصدیق ایتد **و شوک**

فایده سی عوامه ترغیب و ترهیب افاده ایمکدر **و عوام باب ترغیب**

بسیار معارف و اشعار



ترمیمیده معانی شعریه به طاعت ایدر لر حکما آنگون شعری وضع بشکر  
 بشنخی بی مغالطه در که باطل محض اولن مقدمات و قضایا دن مؤلف  
 اولور مثلا دیوار د منقوش اولن صورت فرس بو فرس در فرس صهال در  
 پس بو صوت صهال در دیک کی و بوش نوعدن مقبول بر مان  
 اندن یکی بدل اندن کج خطابت در و بواج نوعه قرآن  
 عظیمه اشارت اونشدر بو عبارت شریفه ایله که ادع الی  
سبیل یک حکمت و الموعظه الحسنه و جادلهم بالی می حسن حکمت  
 سیور د و غی بر مان موغظه سیور د و غی خطابته و جادلهم سیور د و غی  
 بدل اشارت در چون شعر مقدمات کاذبه تخیل دن حرکت در  
 معتمد عقاید حق و در حد حقایق ثابته اولنده لایق دکلدر نسته کم سیور  
 و ما علنا لشعرو ما ینبغی له آنگون کما اشارت اولندی بیت

در شعریه و در فن او | چون کذب اوست حسن او

و مغالطه باطل محض و جهل صرف در حکما آنی بیان ایله یکر که اقرار اولنده **موجع**  
 وقت الشرا لا لشرا لکن لتوقیه بو فواید نوع استطراد ایله ایراد اولنده  
 بنه سر سخته رجوع ایده لوم که مدینه فضل حوالنده ایدک چون مدینه  
 فضل معلوم اولک معلوم اولسون انک اهل نیش طائفه در **طائفه اولی**  
 افضل در و انلر بر جماعت در که مدینه فضل نک تدبیر حوالی انلر منوط  
 و مصحح انلر که صواب کورسته ربوط در و انلر کای کامل  
 و علمای فضل در که قوت نظری علمی ایله انای نوعدن ممتاز و تقوی

و عمل ایله سر فرار لر در و انلرک صنعتی حقایق نیش و احوال مبداء و معاد  
 کما هو حقه بصیر و اعتقاد ایدوب قاصره تعلیم و ارشاد بیکدر **طائفه ثانیه**  
 دوالاسنه در و انلر اول طائفه در که عوامی کای نضایح مطبوعه و موا  
 مسووعه ایله جانب کالات و فضایله دعوت و رذایلدن زجر و منع ایدر لر  
 و کای قیاسا جدلیه و خطابیله بل شعریه ایله عقیده لر بنی انحرافدن مستقر لر  
 و بونلرک صناعتی کلام جدلی و خطابت و شعرنا فقدر **طائفه ثالثه**  
 مقدر لر در و انلر بر طائفه در که قوانین عدالتک میزانی اهل مدینه استند  
 حفظ ایملر و معادیر اشیا اوقیه و من و کیل کی بونلره مفوض در  
 و بونلرک صناعتی علم حساب و استیفا و هندسه در **طائفه رابعه**  
 عاقل لر و مجاهد لر در و انلر بر طائفه در که مدینه تغلب اعدا و تعرض  
 اهل بی و عدا و تدن حفظ ایدر لر و حفظ امور و ضبط قلاع و حمانه  
 طرق و اطراف انلره موکول در و انلرک صناعتی شجاعت و فروستیت  
 و استعمال اسلحه در و اکا سپاه یلیق دخی در **طائفه خامسه**  
 ارباب اموال در و انلر بر طائفه در که مدینه نک ماکل و ملا بسی و اقوات  
 و لوازم انلرک سعی و اعتماد لرینه منوط در و انلرک صناعتی خوف مختلفه  
 صناعات متفننه در و عدالت اقتضایدر که بو طایفه دن هر فرد  
 استعدادینه مناسب صناعت اشتغال ایده و برکنه نجه صناعت  
 اشتغال ایلیه زیرا آوقاتی موزع اولمغه جمله درجه کمال و مرتبه ایقان  
 و احکامه ایشدر میوب بر مقدار قدرته اکتفا ایلم کرک اگر بو



مقوله برکنه اولی السیه انی اشرف صنایعنه قهرایدوب باقی دن منع  
 اینک کرک که نظام حس وجه اوزره مدینه فائله نک ارکانه خل کلیمه  
 نته کم دیشلر در من طلب الكل فایه الكل و بوبیش طائفه دن خارج اولنلر  
 ارکان مدینه دن دکلر در اگر ارکان مدینه اولنلر خدمت ایدر  
 آلات و اسباب منزله سنده اولورلر پس اگر فضیلت تحصیلنه قابللر  
 تحصیل ایدر لر و آن اعمال مصالح ممتد مدینه استعمال اولنلر و بوبیش  
 طائفه دن خارج اولنلر نوابت دیرلر زیرا مدینه فائله  
 ستانه تشبیه اولنور که اشجار منمره و از نار طبیته تفاح و عنب و  
 اشجار فرتیه نه سر و و چنار کبی دیوار باغ اولمغچون اشجار نشوکیه  
 غیر منمره و بساط زینت نما اولمغچون سبزه طری میشتلر لابد  
 ستانده بعض کیه غیر نافع خود روی دخی اول کرک و باغبان  
 انی بولوب طشره تمغه سعی اتیه کرک و طائفه خارجه دخی فی نفع  
 و رئیس بلدانلر ک طرد و ابعادینه ساعی اولدوغچون نوابت تشبیه  
 اولندی و طوائف خمس نک مشتهاتنی ذکر ایتیملر و لکن طائفه  
 اولی اشجار منمره کبی و طائفه ثانیه اشجار فرتیه کبی و طائفه  
 ثالثه از نار طبیته کبی و طائفه رابعه خار دیوار باغ اولمغچون اشجار ذات  
 شوک کبی و طائفه خامسه سبزه و چمن کبی اولمغچون خار طر ایلر و توانا  
 و بیش طائفه دخی وارد در **اولی طائفه** و آئی لر و انلر بر طائفه در که  
 انلر دن افعال خصله و اهل خیر سادر اولور و انلر ک زنی و حیثیت

اولورلر اما غرضی رضای حق و سعادت مطلق دکلر و لکن  
 همان ظاهر و حاضر باطنه غیر ناظر اولن خلقه اعتقاد و بر مکمل کمال جا ایتیملر  
 که والد چو در بند حق هست اگر بی وضو در نماز هست  
 چو در خفیه بد باشی و با کار چه سود ناموس بر رو خاک  
**ایکینجی طائفه** قهرلر در و انلر بر طائفه در که اعتقاد لری مدینه  
 فاضله فضلا سی اعتقادینه مخالف در و میل طبع لری مدینه جا ایلر  
 اعتقادینه در لابد مدینه فاضله عقایدک قواعدین تاویل و  
 تحریف ایدوب اول قواعد دن وارد بودر دیوالی و ابا حث  
 ستمه کیدر لر **دویمینجی طائفه** باغیلر در که مدینه فاضله خاکنه که  
 پادشاه عادلر و رتبه طاعتی رتبه جمله انامه شمل در  
 اطاعت و انقیاد ایتیموب تفویق جماعت ایلر قتنه و فساد ایلر لر  
 در **دویمینجی طائفه** مارقلر در و انلر اگر چه قصد یله تحریف قواعد ایلر لر  
 و لکن سوفهم و قله عقل حبسی ایلر قواعدی غیر محمل صحیح حل ایدوب  
 منحرف اولورلر چون بونلر ک انحرافی عناد و تعنتدن ناشی  
 اولمغچون صلاحلرینه نا امید اولمغچون عوت و ارشاد اولنلر شاید که  
 توفیق حق ایلر مبتدی اولر **سینجی طائفه** مغالطه در و انلر بر طائفه  
 که سوفهم و نقصان فطرت بسی ایلر معارف و حقایقه واقف  
 اولمغچون ضلالت و جهالات باطله پر خوش و ادل دعا و  
 باطله حقایق و معارف در دیو خلقه عرض ایلیموب دعا و کاظم لری



انالیطه خوفه سس ترچین ایدوب کندم با و جوفروش اولو  
**خاتمه باب** خواجه نصیر ایدر اگر چه اعدا ذنوبت بو مقدارون یار  
 بولنق ممکندر اما خیر امکانده اولانی ایراد اینک تطویل نمودی در  
 فقیر ایدرین نوبت بو مقدارون زاید ایدوکی غایت ظهورده  
 دعاوی زور و خصومات کاذبه ایله اخذ اموال ایدر و بومقوله  
 دعاویره شهاده زور ایدر و حفظ سیاست اچون موضوع اولن  
 شخصه و شیرجی و اعوانی که ناحق اموال اناسی جرایم دیوانلر و ارشاد  
 میل الی البطل ایدن عاصیلر و غضبیلر کندوینه اموال و اقوات و دوانیه  
 علیق الن سبا هیلر و خفیه سرقه و طارلق ایدن عیارلر و توجلیله  
 قادر و ویوب کنن فی الحکمه کسب امکانی و ارایکن سوال و کده ایدوب  
 خلق اوزرینه کل و ثقیل مدبرلر جمله سی نوبت در و ملک مدینه  
 فاضله نری یا قتل و اعدام یا نفی و اخراج اینک واجب ایدوکی نوبت  
**باب ثامن سیاست ملک و آداب ملوک باینده در چون**  
 مدینه فاضله و غیر فاضله نه ایدوکی و مدینه فاضله ارکانی قاج ایدو  
 بیان اولندی شندی دن صکره خلیفه و پادشاه که مدبر مدائن و  
 ناظم امور در نجه سیرت اوزره اولق کرک اتی بیان ایده لوم اولو  
 معلوم اولسون که مدینه فاضله نیک مدبری امام حق و خلیفه مطلق  
 و انک حکومتی امامت و خلافت در و غرضی تکمیل خلق و لازمی نیل و  
 سعادت در و سیاست ایکی قسم در و و هر قسمک بر لازمی وارد

اولکی سیاست فاضله در و اکا ناته ذخی دیرلر و اینکی سیاست  
 غیر فاضله در و اکا ناقصه و تغلب ذخی دیرلر و سیاست اولی صانع  
 غرضی خلق با خلاقاته و لازمی نیل سعادت در و سیاست ثانیه  
 صاحبک تغلب و تسلطه علوی آماره یه وصول و لازمی شقاوت در  
 اولکی سیاست عدالته تمسک ایدوب رعایایستی احباب اصدقا عد  
 ایدر نته کم بعض ملوک فاضله مولی اولدوغی مدینه یه کلدکر خلق جمع  
 ایدوب دیر ایدی که ای اهل مدینه سزک مشایخ کوز بنم و الدم و نسب  
 اخوانم و صغار کوز اولادم منزله سنده در پس مدینه خیرات عامه  
 ایله ملوک ایدوب کند و شهواته مالک اولور و اما یس ثانی جورتمسک  
 ایدوب رعایا بنه عبید و قول اتخا ایدوب نته کم ظلمه اکا سر و ار  
 اولدوریدی که رعایای اسباب عقارات و خدمدن فی الجمله ملوک  
 لایق اولوریشی بنف متصرف اوله کل یا یصلح للمولی فهو للعید عام  
 دیرلر ایدر و اسلام ملوکدن چوق مسرفلر بوقضیه ده انلره تابع  
 اولدیلر و کلمه مذکوره دولت عباسیه ده مشهور ایدر و چو اکه ذخی  
 او اخر دولتمردن بوا سلویه ساک اولوب رعایا لر نه برکنه منزل حسن  
 ابنیان ییق و ملوک ایضی اشد ام اینک و چوقه سرخ ستقلاط کبک  
 ممنوع ایدی بعض رعایا انلره اقدام ایلمسه صادره ایله نعمتدن بایسته  
 انزع ایدرلر ایدر ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینزعوا و اما بانفسهم الایه  
 مقتضایه لاجرم ملک و نعمت لری انزع اولوب و اورنما قوما آخرین



معنا سی ظهور اید **نظم** نشان بی اعتبار و ملکشان شد تاراد  
ای سلاطین زمان الاعتبار لا اعتبار **نثر** کله لوم ساینانی مدینه منوره  
ملوایدوب کند شهادت اسیر ایلر **و** حیرات عامه دیدگموزامن و سکون  
و عافیت رعایا ارانده محبت و الفت و عدل و عفت و وفا و خست  
و رفا و بونکر امثالی در **نثر** و عامه دید و گموز خوف و اضطراب  
در رعایا ارانده بغض و عداوت و تنایع و خصومت و غضب  
و سرقه و خیانت و قحط و غلا و بونکر امثالی در **و** عامه خلق اکثر  
تابع ملوک و مقلد سلطان اولور که **الناس علی دین ملوکهم حکایت**  
اولور که ولید بن عبدالملک مروانی قصر و ایوان و باغ و بستان  
و عمارات و مساجد بنا ایتکه مشغوف ایدی حتی جامع نبی امیه که مسجد  
شریف و معبد رابع و اعتبار تبرکده حرم رابع در **انک** بناسی  
**انک** زمانده خلق بری برینه ملاقات ایت بر سوز لری بوایدی که  
عمار تک تمام اولیدی قصر کنج اولدی بنم صنفه و ایوانم تمام اولد  
و خوف و بستانم ربابت بولدی **و** بونکر امثالی بنا و عمارت متعلق  
سویش لردی **و** قاتندن مکره برادری سلیمان خلیفه اولدی  
اول ماکمل شهبه و مطاعم کهیته **منه** نوم اید **انک** ایتانده خلق  
بری برینه ملاقات ایتدکه سوز لری بوایدی که بویکه نه طعام  
بشور و یکوز بر فلاتیه بشوردک عجب لذیذ اولد **و** فلاق غلبه  
غایت خوشگوار در و بونکر امثالی که اطعمه و اشرافیه متعلق سویش لردی

انک مکره عبد صالح عمر بن عبدالعزیز رضی الله تعالی عنه خلیفه اولدی اولر  
نعم فانیه و نبویه دن موصوف باقیات صالحات اخرویه تحصیله مشغول  
ایدی **و** **انک** زمانده خلق بری برینه بوشسه لر محاوره و مکالمه  
بویله ایدی که بویکه قاج رکعت نماز قلدک و بویکه قاج کونن صایم  
اولدک **و** قرآنندن وردک نه قدر در **و** بونکر امثالی طاعات و عبادت  
و اوقاف خیراتدن **سویش** لردی **و** صلاح و فساد پادشاه رعایا  
ساری **و** احوال رعایا سیرت و هبت حکام و سلاطین اوزره چار  
اید و کنه دلالت ایدر آثار و حکایات چو قدر ایدر ایدی تطویل مؤدی  
اولور **بیت** صلاحی که در شاه نیت است **و** صلاح تمام رعیت باو است  
بعده معلوم ولسون که سلطنت و حکومت پادشاهی عظیمه رباب  
و هدیه آتی در که حق جل و علا بعض بنده لر نیک سر سعاد و قرارینی  
بوا فریله سر بلند **و** افسر سلطنت طارین بویکه هر ایلده ارجمند **و** ایلر  
**و** بونندن اعلی نه مرتبه اولد که فیاض خلاق **و** دو قاب علی الاطلاق  
بخباء عبادندن بر منطور نظر عیاری اولن بنده شک کردن وجود  
تطوق تفوقله مطوق اغیار تک عاقل **و** آیه مکریم جعلناک خلیفه  
تشریف ایلدی **و** اضدادین باطل **و** ایدوب صغیر و کبر قوی **و**  
ضعیف روی توجیه و جبین تضرع لرینی خاک درگاه سعادت و شگفتی  
خاک آلوده **و** طلب رعایای حاجات و آمال **و** خطاب کریم **و**  
عقاب دولت و اقبال **و** غبار سده سیادت پادشاه سوده **و** ایلر



کسب سودایده لری پس هر صاحب سعادت که بوفته منظر اول  
 سپاس شناس اولوب اولوب عدل رعایا و رحم بر آید ایله عهده  
 شکرندن بری اولوب نظم و اجرای امور و قضایا ده صاحب الشریع  
 علیه السلامه آقدا ایلمیه تاکه الملک والدین توانان مقتضای  
 ملکی قایم و دولتی آیم و عباد و بلاد ظل یافت و کف خلافت  
 آفات و بلیاتدن سالم اولوب خلیفه الله حق و ظل الله مطلق اولوب  
 و حکما و دیر که پادشاهده یدی خصلت کرک اول علومت در  
 علومت اولدر که مطمح نظر و ملح همی معالی امور و تحصیل سعادت  
 اوله هم امور دنیویه و هم امور دینییه ده مشکلا مدار همی اول اوله که  
 ملک امن و رفاهیتکه آراسته و عدل و سیاستکه پراسته اولوب  
 عا کرور رعایا مطیع و منقاد و اوامر و نواهی سی ارکان دولت  
 و اعیان مملکت قنده سریع النفاذ اولوب داکه قوت و قدرتی  
 اولدجه علم مجادی که موجب غرّه اسلام در دوشن جهادنده  
 مرفوع ایدوب متصل دیار کفری فتح آیمکه عرصه مملکت اسلامی  
 وسیع و اعدای دین و مذهبی دفع و رفع آیمکه قله دین و عزت  
 و قبه مذهب سنت و جماعت بلند و وسیع ایلمیه حکایت  
 اولور که پادشاه ملک سرفرازی سلطان مجاهد غازی ابو الفتح  
 سلطان محمد خان قسطنطینییه شهرین فتح آیتدکن مکره طرابزون  
 شهرین نصارا لندن فتح و لوای اسلامی اول ولایت نصب آیمکه

جازم اولوب غرای غرای اسلام آرایه عازیم اولشدی چون  
 طرابزون اطرافنی سنکستان غریب و مسالک تنک و عجیب  
 مرحوم خداوند کار نقل الله تعالی میرانه اول عقبات صواب  
 و اودیه و قتل و شهابده اکثر یا و کب جهان نور و دن نازل اولوب  
 راجل اولوردی و اول سفوده ادر بایجان پادشاهی و زون حسن  
 پادشاهک والده سی بلیه ایدی برکون پادشاه جهان بنامه دیر که  
 ای نور دین بر کافر بد بختک قلعه خنقری چون وجود شریفه که کل  
 کلر ادر پادشاهی در بو قدر زحمت و تعب تحمل آیمکه موجب نه در  
 کاهی آتوده کرد کاهی غرق غرق محنت و درد اولور **سیرت**

آتوده کردی ربی صید کشتی	غرق غرق از دل کوم که گذشتی
-------------------------	----------------------------

خداوند کار قدس الله روحه بیورمش که ای در بر بوعیب و زحمتری  
 مضایر مملکت استعلا و بعض غنایم و اسارایه سیتلا ایچون تیرنوز  
 بلکه اغاز دین اسلام و امثال اوستدالانام علیه الصلوة و  
 السلام ایچون ایده روز که بیورمشدر الجهاد ماضی یوم القیمه  
 چون حق جل و علا اسباب قدرت غنا احسان و عطا بیورمشدر  
 اگر سایه ایوان و قصورده استراحت و حضور اختیار ایده و  
 و من عشرت قدام فی سبیل الله دخل الجنة شرفی ایله مشرق اولور  
 فردای قیامتده که غزاة و مجاهدین که اقامت جاه دین نمیشد  
 ثوابات عظمیه و اصل اولدقرم بزه ندامت و حسرتدن غیری



نه چال اولسه کرک **پس** پادشاه صاحب همت بوسیرته اقدام ایدو  
 آبا و اجداد ندن انتقال ایدن مملکت و ریاسته قانع اولیه **و خواب**  
 راحت و ذوق عیش و عشرت استعلای لوای سعادت نه مانع ایتییه  
**و شرب خمر و استماع اغانی** و مشاهده جمال ولدان و غوانی **و ار قه**  
 و ماء اعدای دین **و استماع طنین تیغ** ایتکدن آنی مشغول ایلیمیه  
 بلکه بزمدن معرض رزمه راغب صدای اغانی دن صریحوا الی استماعه  
 رغبتی ارتوق اوله **نته** کم صاحب قرآن دوران **افتی رآل عثمان**  
 سلطان سلیم شاه خان **بیور شد قطعه** من شاخ درخت سایه پروردنیم  
**من هیچ حویص باده و نردنیم** **کر بر سر سرکشان بزور بازو**

بعونهم همچو زمان و دینیم **حکایت** اول نور سیف الدوله حمدانی  
 میرزاده عرب و پادشاه ممالک دیار بکر و حلب **ایک** غزای روم  
 و اذلال قیصر مشغوم **ایتکه** اول وجهه مشغول ایدی که وادله جنگ و  
 حرب و قتل و ضرب ایتکدن مجلس عشرت و شرب **و استماع جنگ و**  
**ورباب** **ایتکه** فارغ اولمیدی **اتفاقا** بغداد دن برغنیه حادثه  
 کلدی **عم زاده** ابو فراس **مقتضای** شباب و زره **استماع** مخینه  
 راغب **اولوب** سیف الدوله تقدم **ایتکه** طالب اقدام ایتیک  
 بوابیاتی سیف الدوله خدمته کاتب **اولدی نظم حسن**

مملک الحوراء اوارفع	و صدر کت الدنيا اواضع
و قلبک لرحمتک لم یزل	لجود الخول به موضع

ر نه توقع العود سماعدا | قرع العوالی جل باوسع  
**و پنجه شاد و شاد نهاده** **و پنجه خمر و بلند آواره** **اشتغال عیش و عشرت**  
**و شرب صهباء صبور و استماع جنگ و عوده مداومت** **ایتکدن**  
**و ساقیان صبا و صباح صبا حده** **بو وجهه خطا ایتکدن که نظم**

ساقیا باده صبوح بیار	مایه شادی و فتوح بیار
قبله مملکت مسیح بده	آفت توبه نصوح بیار

تحت سلطنتی بر باد **و ملک موروث** آبا و اجدادی طوره اغیار و اخذ  
**ایتشد** **نته** کم سلطان جلال الدین خوارزمشاه اطراف ادریاکی  
 قرار ایدوب **ملک موروث** ایتکدن که خوارزم و خراسان **و تمام**  
 ملک ایران **ایک** **بابا** سی محمد خوارزمشاهی و کند و سنی **افواج** ایدن  
 طائفه مغول چکیز خانی لر خان و ملکه طالب **و عوس** بقیه سلطنته  
 خالجب **ایکن** نینه شب روز اشتغال عشرت و عیش **ایتکه** پرچم  
 توغ سلطنتی بر تشویش **ایله** ایدی **نته** کم بعض افانسل  
 ارکان دولتی **ایک** حقتده **بور** با عیبه **نظم ایتشدی** **بابیت**

شمار می کران چه برخواهد بخت	در می بکران چه برخواهد خارت
شبه مست و جهان چرا و دشمن بین	بیدست کردن میان چه برخواهد خاست

**افو** عکر مغول سر و قننه هجوم ایلدیلر **هنوز** سلطان می دوشینه دن  
 مست **و خواب** **و مستوق** عالم بهیوش و مدهوش **ساع** کفر خواب  
 هزار زخمه بیدار ایلدیلر **تنها** فرار اختیار ایدوب **افو** بعض ارادل



اگر او که خیمه سنده باده خونی جرعه جام کلکون کی ریخته اولدی •  
 و آل عثمان ایقام الله تعالی خاندانندن بیدرم بایزید خان اوغلی  
 امیر سلیمان دخی بو طبیعت اوزره مجبول • و علی الله و آرم شرب شراب  
 و استماع چنگ و رباب • اینکه مشغول ایک • لابد خانه سلطنت  
 خواب • و آب چیا تنی ریخته تراب • هلاک و بیاب • ایلدی  
 حکایت ایدر لر برادری موسی اوزنه شهر نده عسکر الیه اوزرینه بلجوم  
 ایلدی هنوز بر حمله عیش مدام ایدر دی • حاجی اورنوس بک که  
 اعظم و اقدم امر ایدی کبر و ایشدی بی سلطانم برادرک موسی  
 رتشدی سن پنچون خواب غفلتده و آیم • و عیش و عشرته مداوم •  
 روایت ایدر لر که بی حاجی لالا لطف الیه صحبتی تیغ ایلکه موسی نک  
 نه بجالی وارد که بکا مقابله ایده دیش • حاجی اورنوس حقوب  
 بکلر بوندن دولت یوز چورمش تدارک کوز ایلک دیوب • بعد  
 بکچر بیر اناسی حسن انا کیر و بی سلطانم ایش حدون کچدی • موسی  
 چلبی باغلا او جنه ایرشدی • دیوبک کا دخی غضب ایدوب  
 روایدیک حسن انغا حقوب بوتام اوکد بکلرین کینتم دیوب •  
 عقبیحه موسی بک تیشوب خبر او بیعتی ساغالندن یره چلو تیغ  
 تنک و ناموس خواب ایتدم بر آت بنوب تمش اخشام بر کویه و ونسوب  
 امانی بیلوب قبض ایدوب موسی چلبی ادرینه تسلیم ایدوب قتل اولوب  
 جرعه باده ایلکه حکت ملک عرو شبانی باده و پرش • بونک امثالی

بی حساب • و تطویلی موجب طباب • در واصل علومت اولدی که  
 مطلبی سلطنت قانی • و حکومت دوروزه این جهانی • اولیه بکه  
 ممت و نختی سلطنت جاوید و شمر • و مقصد صدق عندملیک مقدر  
 اوله • نه کم روایت اولور که چون عهد خلافت عالم عامل عادل  
 کامل عربن عبدالعزیزه ایرشدی • نشر عدل و دفع ظلم و احیای  
 سنت • و امامت بدعت • اینکه اول وجهله شروع ایلدی که رؤس  
 جیلدن رای لر شهر کلوب کیدر بو عبد صالح که خلیفه اولدی و بیدلر  
 ندن بلد کوز دیوبک سباع اغنامه تعرض ایتیر اولدی ویدی لر  
 چون رفع مظالمه شروع ایلدی • اول بنی غم لری اولن امرای بنی امیه  
 و خلیفه زادگان آل مروان ایتدک لری مظالمی رفع ایدوب پنجه اموال و  
 ضیاع عربین الوبار باب و صاحبزاده تسلیم ایدیک امرای بنی امیه  
 جمع اولوب برخاتون واریدی انی خلیفه یه سفیر ایدوب بره خلیفه  
 مسامحه و مساهله و خلفای سابقین کی رعایت و حمایت ایلسون  
 برک ایدر عایا و سوتقه کی دکلوز دیوب بونک امثالی اخبار کوندر دیوب  
 چون سفیر مسفوره رسالتی ابلاغ ایلدی خلیفه یا فلانم معلومک  
 اولسون که حق جل و علا بونده سنه لطف و عطاسی مبذول ایدوب  
 غایت علوهت اوزرینه مجبول ایتدر اول عمر و ابتدای امرده  
 مطمح نظر و منتهای اتمم امارت مدینه منوره اید • چون فضل حق  
 اول وادمه واصل ایلک • پس هتم اکا قناعت • و نفس اول مرتبه



اکتفا ایتمه اطاعت ایتموب متموم خلافت و وصول اولد. چون اول  
مطلبه دخی بفضل الله تعالی واصل و درامانی درج احوالده حال  
اولد. اکا دخی قانع و راضی و لیکو دخی مافوقنه که روضه رضوان  
و ریاض ملک منان در متقاضی اولدم پس بومطلب علییه موصول  
مجا بده دن تقاعد و تقصیر و دفع ظلم و اجرای شرع و فرق صغیر و  
کبیر و رعیت و امیر ایلمین سفیر ایتمدی یا امیر المؤمنین قورقرین  
بو طایفه النذن بوم شدیده او غویه سین خلیفه ابتد یا فلان  
هر بوم شدیده که دیر سین بوم قیامتدن اهنون و نه شده و عفو  
که بنی انکه تخویف ایدر سین عقوبت جهنمدن احسن در چون  
سفیر بوجواب شدیدی استماع ابلد کلد و کی حاجت حصولدن  
یا یوس و لوب کلوب احرای سفهای بنی امیه به خبر و پردی و دید  
که چون آل عربن الخطاب دن تزوج و تأهل ایدر سرانگ نسبدن  
کلن متقیلرک صلابت و تقوا سنه صبر و تحمل ابلد و توکم نه  
اجرای شرع و دفع ظلم ایتمده اغوا هلنه حومت مجابا ایتک  
بو قدر مقور بک و آل عردن تزوج ایدر سر دید و کی اول ایدی که  
ترکون حضرت عمر کیدردی بر خاتون خیمه سنه او غودی خاتون  
قیزینه دیر ایدی که طور سوده بر مقدار صوقت بازاره ایلد و  
سنه لوم دختر ایدر یا اماه خلیفه انی منع و غش و خیانتی دفع  
ورفع ابلد بخوز ایدر خلیفه انی قنده طویر دختر یا اماه بن

بن علانیته خلیفه مطیع اولوب خیفه ده کما عاصی اولق مکن و کلد  
حضرت عمر بوجا وره اشیدردی اولادینه ابتدی سرزدن بر یکوز تزوج  
استمرخی که بود و شیریه پاکیزه السون او مرین که انک ذریتندن صالح  
قول وجوده کلد عاصم که فرزند ییدی بن استبرین تزوج ایلد دیو  
علی برکت الله تعالی تزوج ایلدی انکرون اتم عاصم نام دختر وجود  
کلدی انی عبدالوہاب بن مروان تزوج ایلد انک عبدالصالح خلیفه  
برحق عربن عبدالعزیز قدس سره وجوده کلدی راوی ایدر آخر  
سفهای آل مروان شده عدل و حقانیتنه تحمل ایده میوب و انکه  
ظلم و شقا و تلکین تیمیم اول ذات عدالت صفاتی تسیم ایلد لیل  
سعدشید خلیفه ملک جاوید اولد مقصود بیان فوائد علو  
همت ایتکدر که همت اصل سعادات و موصول مرادات در نظم  
بلند همت باش ایسر که قیمت تور چنان که همت تست قورقون

ایکینچی سی مرتبه اصابت رای و فکر در و بو خصلت ایکی سنه  
ایله حال اولور اؤلکی سی اصل خلقت و مبداء فطرت ده دکا  
ذهن و صفای عقل اوزره مجبول اولمقدرد و دیک فضل الله بونیه  
باش ایکینچی سی تجارب روزگار و آزار ایش احوال و اطوار  
ایتکدر اگر عمر بنوز اقبال عنفوانی و صباح روزگار جوانی  
اولوب بنوز تجارب امکان و فرصت اولدی ایسه کتب توارخ  
و اخبار مطالعه ایلدیه که توارخ آیینیه احوال ملوک ماضی و روزنامه



حوادث ایام در و اول تجارت که سلفه هزار شقت و تعبیه ضلالت  
 اکا رایگان و اصل اوله و انیس ملوک و جلیس سلاطین و کن کتب توار یخند  
 برسی شاهنامه فردوس طوسی در که مطالعه سی موجب شجاعت و شهنش  
 اولد و غندن غیری مفید تجارت بی نهایت در او چینی سے  
 غم و غنیمت در و غم و غنیمت اولد که صاحب حکم و امارت اولن  
 کسکه معطیات امور و مهمات مصالحندن بری کسکه عنان ارادتین  
 قطب و اسباب توجیه ترتیب ایند کدن سکده اول دست تمام  
 بولینجه سیکه حرکتی پوته فراخته افراخ و کوش اهل عالم آوازه  
 فراغین ابلان قلمیه و بوضعت مطلقا ارباب همه لازم و کن  
 با و شاهلره الزم در زیرا انلر حرکت و غنیمتی ارجحین و نیسی جزئی  
 اولد بلکه هزار مقدار تک استجماعی و نیجه اشخاصک حرکات و نوجها  
 و ملق کرک که انلر بر حرکتی وجوده کتوره لر پس لایقیمی در که خوش  
 سیله فراغت و بوقدر زحمته جمع و ملش اسبابی بهیوده تفرقه و  
 اضاعت ایده لر خصوصاً که اعادی و اضداد و سایر حکام  
 بلاد قنده و قعی قلیوب من بعد که خفست و حرکت مقصودینه  
 نظربولیار و دکه سبیل شاه مقصودی جلوه کرا و **حکایت**  
 اولنور که تیور لیک که بر سبای زاده یکن ذروه سلطنته عروج  
 و خیفن محکومیشن قلعه حاکمیته عروج ایتمندی خصلت غنیمت  
 انده کمال درجه و نهایت مرتبه ده آید هندوستانده بر قلعه

حصین اوزره هجوم و محاصرت ایتمندی غایت حصانت و ارتقاء  
 سبب ایله جهه فتحی تأخیره واروب عسکرندن چوق کسکه عرضیه تلف  
 و بوار اولیجی اکا برادر و اعظم و زراعت اولوب بوقلعه نیک  
 افاضی مالک کفار بدکر داده در فتحندن فائده غایت قلیل بود  
 قلیل چون بذل اولنه حق ارواح کبیر و جلیل در و انساب اولد که بو  
 بوقلعه صرف ایام ایتمدن رجوع و مخطات بلاد فتحنه شروع  
 اولنه دیوش و ره ایدوب آبا و اشی کا عوض ایتیکه کسکه قادر اولیو  
 خواص ادا سندن بر کسکه و ایدیری که با ط تقرب و انساب طده  
 آندن اعز و اقرب بوغیدی آندن غیری کسکه قادر و کلدر دیو کا  
 تکلیف ایلدیلر اولدنی سابقه حقوق و تقربیه اذلال و اعتماد  
 قلوب ادرانک را بنی حضورن تبیین فی الواقع فتح قلعه دن  
 فراغت ایتیکه طربن تحسین ایدجک فی الحال فرمان ایلدی که  
 مطبخ خدامندن غایت احقر و اذل و لباس و بیساتی چو کین قدرت  
 و زفا هسته جمله دن اقل اولد کتور و لباس مستقذرنی  
 چیتور و لباس فروره کیدر و لباس کمالین فروره لباس ایدوب  
 امیری انک بری خدمت مطبخ وانی امیر برینه اجلاس ایلد  
 هیچ کسکه به حال اولدی که اکا معاونت ایتیکه نزدیک و شفا عتده  
 زبان تحریک ایدر و ایدر ایلدی که عسکر با سرهم بذل ارواح  
 و کسر سیوف و آرماع ایدوب قلعه به هجوم ایدر چون فرور



امیر اولن سیاست عظمی به واقف اولمش کردی. **ار** و عساکر بر وجه  
بهجوم ایلدی که اقرب زمانده صورت فتح **میر** در آینه تیغ ندر جلوه کرا  
راوی ایدر تا که تیمور سلطان دارغور ایدی امیر فرزند ذات مذکور دن  
بجاست بولدی. **چون** تیمور سبع و ثمانمائه ده ساکن خانه خاک  
وروی زمین سز و شور زن پاک. اولدی او علی سلطان سجد مرغ  
میرزا که حلیم و حلیم و پادشاه کریم. ایدی تحت سلطنته جلوس ایدر کون  
حکمره امیر فرزند تحت و شدتدن خلاص. و منصب مناسب ایلدی  
خاص ایلدی. **و** بحکایته قریب در اول که صاحب قران جهان  
آفتی رآل عثمان سلطان سلیم شاه خان. امارتته تکلیف بر نامه. چون  
ثمان عشر و تسعائه ده تحت روم. سلطنت موروث آل عثمان ذات  
سعادت صفایله موسوم. اولک بلا توقف ولایت ایران. و حدود  
آذربایجان. طرفه سفوبورد. زیرا اول زمانده شاه اسماعیل بن حیدر  
اردبیلی تمامت عراق و آذربایجان و خراسان ولایتلرینه تغلب  
ایدوب زلف علی خدین اظهار ایدوب شور و شوق قتل اصناف  
بشر ایلدی. عالی بر ضرر قلندی. و اطراف روم. بجهت رسوم. و  
بهجوم ایدوب چوقه فتنه و فساد ایشیدی. **چون** سلطان سعید  
عساکر جو آرا ایلدی سرحد ولایت و اصل اولدی بر مقدار رمان اعلی  
خبر ایدوب قلعت زاد و علفدن عسکر منصوره کتی مضایقه  
یکلجک عساکر و امارت بر قنده کیده روز دشمن نابید. طلب مجبور

۲۹۲  
قلع شان عقلا. دکلدر بی وجه بوحاری براری ده عسکری تیغ جوج  
و عطش هلاک ایلک رای میدردیوب خداوند کاره بورای بی عرض ایلدی.  
بو تو جسدن دوندر مک. و روم جانبته توجه ایلک کرک. دیوب  
مقدم پاشا که اول زمانده خضرته مقرب اولندون کمال قریله ممتاز  
و غایت رعایتله سرفراز. ایدی تکلیف ایشلر اولدی تفرقه نمود  
اولوب پادشاه هم رکاب اولدقچ بوفکر فاسد. و رای کاسد  
عرض ایلک استیوب. اولاد و قلو سلطانم بر قنده کیدر و در پیش  
پادشاه کورمل که اگر استماع و صبر ایدر سه غایتکه فتور. و نفاذ کلیه  
قصور. کلوب من بعد اسفار و اخطار و مشقت ظهور ایدر که عساکر  
ملاحظه حضور ایدوب رجوع ایدر لر شوکت و قدرته نقصان. و فتوح  
حاکمکن حرمان. و دشمنه تعجب و طعنان کلکله عالم دیر آن.  
اولور کمال غضبیه بره بدخت بن متو سلطنت اولن استنبولدن  
بو قدر عساکر و اجناد. و الایب و اعداد. ایلدی جقوب نیمه جوج و  
انفاق. و تحمل مشاق. ایلدی بو مکان و اصل اولدم سن هنوز مقصود  
بخیبر و مراد و مال حاکمکن غافل حسین دیوب فرمان بیور و ب  
فی الحال سرنی بدندن توفیق ایلدی. **و** بو توفیق جمعیت کلیت  
ادایه سبب اولوب من بعد هیچ احد دم مخالفت و تفریق اظهار  
قادرا و لیوب بر قاج کوندن دشمن بد کومه ملاقات و محاربه  
اولوب صورت فتح و کسر عدو آینه ظفوره فضل حقه نمایان و



جلوه کرد اولوب رایت بدعت و ضلالت سرنگون و آیه نصرت  
مذهب سنت و جماعت و آن چند ناله عالم العالیون اولد  
اگر مروج خداوند کار اول غنمه فتور طهار اید و دشمنه غلبه  
تام و جرات و اقدام کلوب العیاذ بالله عالم رخص و الحادون  
خواب و مذهب سنت و جماعت ضعیف بلکه نایاب اولیدی  
مکن معلوم اولد که غم و ثبات اول وقت مقبول اولور که غم و حیاط  
مقرون اولد و آلا غم بی غم و ثبات بی حیاط عناد و کجای بی  
محل و مکابره و غرق باطل در **پنجه** پادشا هلاک حاج و عناد  
غم و ثبات ظن ایدوب تجارت فتح و نمرته خسارت ایدوب  
کند و لریش و عکس لرینی عرضه تلف و هلاک ایدوب **حکایت** اولور که  
یتور لنگ اعتقاد بدن سلطان بوسجید و آرا النهر و خراسانی استخلاص  
ایستد که نصیره اول خیاله و دوشدی که جدی یتور کی جهان کیر اولوب  
اقایم ربع مسکونی زیر لوای استیلا سینه کتوره بو هوا یله اطراف ادر بایجان  
کلوب حسن پادشا می رفع و ادر بایجان فتح ایستد خیال ایدوب آذن صکره  
روم شامی و فی مطلب و آرام ایدوبی بو خیاله نواحی ارد بلیه  
بکلیک عسکرینه غلای عظیم و برف و سرما و غدا بایم ایدوب  
هر چند حسن پادشا طاعت و انقیاد بلکه تحت حاج و خراج ایدوب  
تحف و هدایا یله ایلمی رسال ایدوب خراسانه انصاف و ملک قدیمه  
اکتفا ایستد التماس ایدوب و امرای کاردان و نصیانی سکن ایدوب

دخی بورانی عین صواب در دیوالتا ایدوب یک استماع ایتوب  
و کل ولای پر محنت و بیم بچنده مصابرت و عناد ایتمکی غم شامانه  
خیال ایدوب و جدی یتوره تقلید و اقتدا ایستد تحیل ایدوب  
بی خبر ایدوبی که غم بی غم موجب زوال دولت و ثبات  
احیاط مورت نکال و محنت در **حکایت** ایدوب که آخر عسکری بلا  
غلا و محنت سرما ولای دن تنفی متور بلیوب **الوار** قالا بطلاق من  
**سن** السلین و دیوب جوق جوق فرار ایدوب هر صبح عسکرنده  
نقصان ظاهرش ایده اولنوردی تا که حسن پادشا ضعیف و قله  
عسکرینه واقف اولوب الغار ایدوب نیمه سند مست خواب  
بیهوش سلو غنم **حکایت** یتور کن گرفتار ایدوبی روایت ایدوب که حسن  
پادشا غور و عناد بی محنته سرزنش و توبیخ و کند و نزل ایستد که  
اول ترغ و بکاح نامناسب ایستد و کتبه قرقع ایدوبی و اول کمال شرم  
و خجالتدن سرفرو ایدوب فتح سخن ایستد سر موقادرا و لمز بیک  
حسن پادشا بعض غم زاده لری و ایدوبی اکا تسلیم ایدوب فی الحال  
طومار عمرینی دست حلاکله طی و وجودین آب تیغ بی درغله ماصدق  
لاچی **حکایت** پس پادشا عاقل و سلطان کامله لایق اولور که  
غم و خنک ترکینده تدقیق تام و اعتدال مالا کلام رعایت  
ایدوب نه غم و ثبات تحننه ضعیف و فتور کوسره و نه غم و  
احیاط موقعنده بی وجه عناد و لحاج ایده و غم حله اموره



اصل و اکساب فضایل انیکده قول فصل در واکا غم الملوك  
و غم الرجال و بر **حکایت** اولور که نامون خلیفه شرفیه مرضنه  
مبتلا اولوب اطباء و ندما علاجدن عاجز اولمشکریدی. آخر خوشوع  
طیبی کتور و ب علاجدن سوال ایدجک علاج غمه من غایم الملوك  
دیدي. **روایت** ایدر لر من بعد نامون خلیفه ایسی عیاشنه ایلمند  
و بر وایتده کل یک مرضنه مبتلا اولوب اطباء علاجچون حج اولمشکریدی  
اتفاق ندای خاصدن بری سی اول مخلده صوره حاله مطلع اولمچي  
**بامیر المؤمنین** این غیمه من غایم الملوك دیدي. نامون اطباء به  
قلک علاج احتیاج قلدی دیوب من بعد کلی یاینه کتور **مدد در**  
صبر شداید و تحل عظیم حوادث در و هر چند صبر جمیع بشره حصن  
حصین و ارتقای معالی به شتم سالم در اما خصوصاً پادشاهان  
کامکاره و سلاطین نامداره الزم لازم در زیر تأجیل و مسارت  
و قله تحل و مبادرت ایله امور ملک قلته زل و احوال دین و  
دولته محلل لر عارض اولور که تدارکی چیز امکاندن بیرون و اصلاح  
دائرة قدرتدن افزون اولور اما صبر بر دأثره در بهی المنافع  
و بر طریق در نامون العواقب و وعدائی و کرم نامتناس  
بونک اوزرینه جاری در که هر که هجوم شداید و حدوث نوائب  
زماننده صبر و ثباتی شعار و قناتی و قراری دوستور کار  
ایدینوب حق جل و علادن حسن عاقبت حصوله مرقب و فوج

و عاقبت و صولته منظر اوله حق تعالی در کامندن ایکی نعمت  
اکا و اصل و ایکی مراد آنم محل اولور. **برسی** سی بو صبر و انتظار  
عبادت عدا و لوب دیوان حسنا تنده مکتوب اولور که انتظار  
انفوج بال صبر عباده. **ایکینچی** سی حق جل و علا و عده سنی بخار و  
ذلت و شدتن صکره عزت فرجه آغاز ایلمر. اما توبه  
الصابر و ناجر هم **بغیر** باب و لمن صبر فان العاقبة للمتقين **نظم**  
اکلیل در کج مقصود صبر است | در بسته انگش نکشود صبر است  
چو فارای کوه وجود بیا کرد | لبس که هرگز نفرسود صبر است  
**بشبی** بار یعنی غنا در تا که مال رعایا به طمع ایتیمه مخفی اولمیه که  
پادشاه هله غنی اولمق مقرر و فقیر اولمق یتسر و کلدر زیر آفواج  
مملکت و غنایم و اعشار اندک تحت تصرفنده در **بش** غنا ایله  
پادشاه هله و صیت و غنای شرط کمال سلطنت ایتکدن  
مراد اول اوله که **موال** بیت لالی و کند و نک موال خاصه سنی اسراف  
و تبذیردن حذر ایلمیه که نفاذ و قلت خوارین سببی یله نفسنه طمع  
مال رعایا عارض اولمیه و الحق پادشاه هله خرج مالد رعایت  
اعتدال الزم لازم در **ننه** کم بخل و تقیر مضر در عا کر ک نفرت و  
تفرقه سبه سبب و وقت جاحته بذل ارواح و اتمام مهاک  
ایتیمه لرینه باعث اولدوغی کی اسراف و فی غایت مضر در و شعر آو  
و مغیله و ترشییات زایدیه و تجلات بی فائده و حد



بیرون بخشند و خراج را بدو بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند  
ظهور اید و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند  
اولین خلیفه عظیم ظاهر اولوب بلکه انقلاب دولته مؤدی اولور  
نته کم خلفای عباسیه زمانه بر شاعره بریت چون یوزیک اچی  
و بر مغنی به برصودن او تر و بیک دیار و برور کرد خصوص  
مقتدر خلیفه حدائق سن و انیس و خدمت پس ایلد خوان آل  
عباسیه اولن تحف و رغایب عجیبه و در خواهر غریبه نایه  
و خادیره بذل صرف اید و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند  
طلب رزاق اید بیک وزیر عاجز و متحیر قلدیلر روایت اولور که بر  
سیده نیجه وزیر تبدیل ایلدیر مفید اولد آخو مقتدر عاجز فکوب  
مونس خادم الله مقتول اولدی و آذن صکره دولت آل عباس  
تحول و محفل اولدی **تینجی سی** عساکر موافق و اتباع و اتباع مطیع در  
معلوم اوله که اطاعت عساکر و انقیاد اتباع پادشاه ملکه لازم  
رؤسا و عساکر و امار و اکابر پادشاه کمال طاعت و انقیاد  
ایتیجک یعنی کاهی دلال و مخالفت ایتیک و سرکشیک و مبطله  
کو سترک موجب اخلال رشته دولت و اخلال نظام سلطنت  
جوق واقع اولد که عساکر پادشاه فی الجمله مخالفت ایتیکدن شو  
بی بنیاد و نظام مملکت بر باد اولوب بوضرک مالی نیه اول  
مخالفت اید ملکه لاق اولوب ضعیف و بیچاره و خانان لر ندن

۶۹۵  
اولد که در نته کم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله  
تعالی وجهه خفته حرب صیفنده بعض عساکری در شریفه مخالفت  
اید و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند  
حکم دنگ جور در دیو خوارج اولدی لر **تینجی** بعض اصحاب حضرت  
نوع تقصیر رای اسناد اید بیک **لاری لمن لایطاع** بیوردی لر  
و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند  
ایشا عدن و دیگر اولوب عالم رؤیاده سلطان بارگاه اجتناب  
محمد مصطفی خفته **مصرع** علیه صلوٰه الله ما بهت الصبا آتشکن  
متفجر اولدم دیو شکایت بیورجی هر نیجه استرسل دعا ایلد انلرک  
حقننده دعاک مستجاب در بیوردیلر پس اللهم بدلی خیر منهم و ابد لهم  
شر امی و بود دعا ایلدی لر یعنی خداوند ابا بونلردن بدل خیار  
صحبتین روزی قل و انلره بدن بدل شر استلط ایلد روایت  
اید لر که اول کیجه حجاج ظالم آنه رحمه دوشدی امیر المؤمنینک  
دعاسی مستجاب اولوب اهل عاقه انون نه شر و ظلم و اصل اولد  
معلوم اهل عالمدر و حضرت امیر اول اناده سعادت شهادت  
یتشوب جنت علیین و فردوس برین ده صحبت قائم البینین  
و آل و اصحاب طاهرین و طیبین ایلد علی سرر موضوعه مشکین  
عبدلها متقابلین سعادت نه یتشدی و پادشاه حازم و عازم  
اولنه لازم در که امرای اکابر و رؤسای عساکرندن رایحه



اولال و کشیک استنظام اید بک انماض ایتوب دفع و رخنه مشغول اولنه **روایت**  
 اولنور که دولت آل سلجوق روم و ملول ایدی کا برادر **و اعظم روس**  
 سریر سلطنت جلوس ایدن شاهزاده که هوالمیرینه اولیه سرکرا د بهانه ایله  
 سلطنتن خلع ایدوب و خیمه دولین قلع ایدوب آخوین نصب  
 و شکوه لطنی سلب و غضب ایدر کرد **چون** نوبت سلطنت  
 آل سلجوقک افضل و اکملی سلطان علاءالدین کیکاوس بن کچر و بن قلی ارسلان  
 خرتنه ایرشدی و اول شهامت و شجاعت و علو همت و وفاد  
 غنیمده افراد سلاطیندن اید **بس** غیرت و همت پادشاهانه کو ترو  
 مبداء تعظم و فساد و سپهر شمه تجر و عناد اولن اوج عظیم بکری بر  
 یکجه ده پاق شاهی تیغ انتقامه جلدی **صباح** امداد عا کر مطلع  
 اولدیلر که سیلاب حیت پادشاهی ایله حوض سلطنت طولش و خا  
 و خاشاک فتنه بناهی و بناهی بولش خوف و هراس اضاف  
 ناسده ظاهر اولوب دخی کسنه حدندن تجاوز ایتکه قادر اولوب  
 دولت منتظم و شمل سیاست ملئم **اولد** **نظم فارسی**

در سیاست نظم یا بد ملک	در سیاست خلل پذیر بود
انسق کرمای عالم را	در سیاست ناکر بر بود

**بدخی سی** نسب در اکثر احوال و نسب عالی پادشاهلیغه لازم و دول  
 قدیدن اولق انتظام سلطنت و سیاست نافع و ملایم در ذرا  
 نفوس بشریه کندمانه و اقرانه اطاعت و اوامر و نواهی کسنه امثال

ایمکن ابا و امتناع ایدر **س** مریخ و مریخ واقع اولوب بک دمار و خروج  
 خوارج چوق اولوب رعایا با مال اولق لازم اولور **اما** برسل شریف که  
 آبا و اجدادی سلطنت و حکومت موقوف و خلق خاندان میرینه اعانت  
 ایدر کلکله موصوف **اولم** کله خلایق مجتمع وقتنه و عناد مرتفع اولور  
 عالم امن و عافیت ایله ملو و ورق حال بنی آدم دن آیت رفاهیت  
 ملو **اولور** مشهور در که تحت محرو شام بنی ایوب سلاطیندن  
 قوللیرینه انتقال ایدوب تا چو اک نه تنهاسنه کلیمه قولدن قوله انتقال  
 ایدر **و** خلع و نصب و اخذ و غضبیدن رعایا و عا کر خوار اولور  
 و سرعت غل و قتل بسببندن ادا سلطنت قبولندن تمنع ایدر اولور  
 حتی محرم تنصو غوری اجلاس ایدر کمرنده امتناع و ابا **بک** سلطنت  
 کر کمر دیو فریاد و بکا **ایدر** **قنار** چی نام امیر قهریه تحته اجلاس  
 ایدوب **روایت** ایدر که او تور دیو حکم مشت ورد و نفاد امر  
 سلطنت و قله و فدا و حرمت و شوکت اول مرتبه ده که اجلا  
 چو اک نظم شیع ایدر که منتظم اولن سلطان صاع اولسون دیسه  
 استنزا و تمسخر ایدر لریدی و سلطانن نه باکر و ارسلطان قول بر  
 قول دیر کرد **و** سلطان محمود بسکنکین بو قدر شهامت و شجاعت  
 و سیاست و عدالت ایله نینه قصور نسب ایله مطعون ایدر **حتی**  
 فردوس طوسی شاهنامه جائزه سنه استقلال ایلد که **نظم**

اگر شاهرا شاه بودی پدر	بسر بر نهاد و تاج زر
------------------------	----------------------



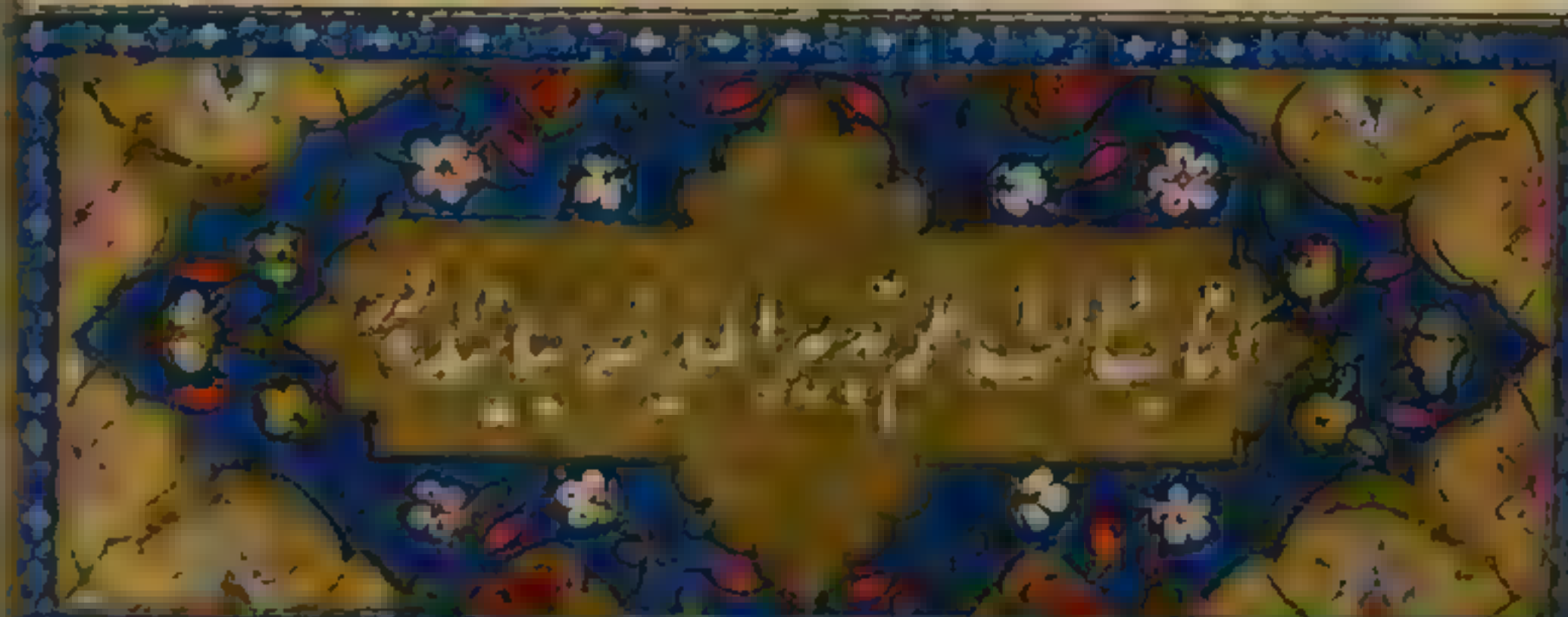
چو اندر تبارش نر کی نمود | نیازست نام نندگان نشود

دیو بچو ایلدی **والحمد لله** تعالی که بوعهد میمون و تاریخ مبارکده حصال  
فرزوره کج جمله سی حاصل **لا جرم** عالم کمال زفا هیئت واصل **اولمندر**  
**پادشاه** سعادت بنیامر نسب شریف و دودمان عالی دندر که جد  
برجد لوای استعلا لری **وج** آسمانده خافق **و ذل** استرقاق تا آدم  
و اجداد و اعوام بزرگوار لرندن بعدل شارق **در** **و تو معنی** یله  
اطراف ربیع سکون **اولمندر** مملو و مستحون **در که** مولانا نورالدین  
عبد الرحمن جابی **ح** آساندن پادشاه ملک سرافرازی سلطان مجاهد  
عازی سلطان محمد خان انار **آینه** کج برمانه کوندر **و مکتوب** منطوق منده **و و جمله** **خطاب**

ای ترا ذروه علامند	ملک موروث تو ابا عن جسد
اصل تو تا پادم ارشمند	ممه مسند نشن تا جورند

**و اطاعت** عساکر و امار **و نادب** و تخضع رؤسا **اول مرتبه** در که آندن  
زیاده متصور و ممکن **دکدر** **و بوفیق** قله بضاعت **و کثرت** اضاعتله  
کیومرث **و بدندن** بوزمان مبارک که کلنج کتب تواریخده مسطور  
**و اخبار** و حکایتگری منظور **اولن** معتبر و لندر دن احوال و حکایات  
**و اوصاف** و روایاتی **علی** قدر الطاقة تحصیل ایشدر **بود** دولت  
مبارک **آل عثمان** **انقام** الله تعالی الی آخر الزمان **عهدنده** ولن  
**اطاعت** و انقیاد عساکر **و نادب** و تخضع امار و اکابر **برد** ولته  
**واقع** اولمندر **الحمد لله** علی ذلک **امرا** و وزیرا و آحاد **عساکر** و افراد

اجناد **و تعالی** و اوصاف جمله سی **رون** دل و جانندن **کر** عبودیتی بر میان  
استال او امر و نوا **ایتمکله** مفتخر و مباهی **اولمندر** **جمله**  
**امرا** و وزیرانی آن **واحد** ده تغییر و تبدیل بویسه **لر هیچ** احد ذره قدر اول  
**اقتاب** سلطنته مقابل و ملق **احتمال** دکدر **جمله** عساکر و اجنادی **فرضا**  
**بیخ** سیاسته **عضه** قلعه بر فرد کردن **خلافی** اورتق **تصوره** کلر **اکثر**  
**ملوک** و سلاطین سابقین **برامیر** کبیر **یا بر** وزیر خطیری **غول** یا قتل انگ  
**استه** لر نیمه جمله و تدبیر یله صورت و ادلرین **آینه** وجوده کتور و لرکید  
**چون** کلمه سلاطینک **نفاذی** **وامرا** و عساکر ک اطاعت و انقیادی  
**موجب** انتظام احوال **و دافع** قسده و اختلال **در** همیشه بوطاعت  
**و انقیاد** **و نفوذ** امر حاکمی البلاد و العباد **الی** یوم الحشر و المیعاد  
**موجود** و حمد و دباد **معلوم** اوله که بوخصال دن **فروری** اولین نسب  
**اتاعت** یافت **در** **ولکن** نیار و موافقت عساکر خصال باقیه دن حاصل اولور



سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی **در** **و رعایا**  
**جسد** کبی **در** **و طبیبه** لازم **در که** امراض بدن قاج **در** **و علایات**  
**و اسبابی** نه **در** **و علاجاتی** نیمه اولور **بسیله** **کذلک** پادشاه **در**



لازم در که فراج ملکیت حق که حد اعتدالده اوله سندن عبارت در  
نه در و مرضی که اعتدال دن اعتداله و انضلاح دن اعتداله خروج  
استکدر نه ایله اولور وینه اعتدال اصلی و انضلاح حقیقی سنه نه تدبیر  
رجوع ایدر معلومی اوله و طبطط شک جز علمی سی در بوندن صکره  
ممت و غیرمت ایله علمی عکس کتور و ب ملکته نظام موجود و صلاح  
ابقا و ادلال و اختلال عارض و اعتدال طاکر وجود ملکته کلمش ایسه  
انی افنا و ازله ایلیه که پادشاه کامل و خلیفه عالم و عامل و دیک  
اکا صادق اوله پس معلوم ولسون که تمدن که طوائف مختلفه و هم  
متباینه تک اجتماع دن نام و تالف انتظام دن عبارت در مادم  
که بر طائفه لایق و منزلت موافقنده اولوب عمل مخصوصه مشغول  
اولوب مال و جاه دن مستحق اولدوغی رتبه یه ایصال اولنه فراج عالم  
بو تمدن سیب ایله اعتدالنه و اصل و اعتدال دن بری و سلم اولور  
و الفت که میان اصحاب دولته منعقد اولمشدر قایم اولوب  
اول الفتک لازمی اولان غلبه و استیلا ذمی داریم اولور زیرا  
مقرر در که هر دو لکت ابتدایی بر طائفه تک اتفاق ایدوب  
تظا هر و تعا و نده بدن واحد ک اعضاسی و جد معینک  
اجزاسی یکی و لغله اولور زیرا هر شخصک بر مقدار معینی اوزره  
قوتی وارد در آتا مجموع اولوب بر بر یکدیگر هر بری قوتندن  
زیاده اولور پس طائفه قبیله اتفاق ایتمکله طوائف کشره

غیر متفقیه یه غالب اولور که کور نمری کم هر طائفه بر دو لکت اصلی  
رعایا سنه نسبت عشر عشر و کلدر آتا بونلر متفق رعایا غیر متفق و لغله  
بونلر غالب و حاکم انلر مغلوب و محکوم اولور لر **سبت فارسی**  
حسنت با اتفاق ملاحت چنان گرفت آری با اتفاق چنانی توان گرفت  
و تجربه ایله معلوم اولمشدر که اول ولته اصحابی اتفاق و تعاون  
اوزره اولغله خلل و زللدن مصون و نامون اولور بعهده تفرقه  
و دو و اولیق اصحاب دولته عارض اولغله ضعف و فتوره یوزر طوب  
آخر متلاشی و منهدم اولور و بونک مثالی دول منقرضه سلاطین  
سابقه ده چو قدر جمله دن دیار مغربده ولایت اندلس که لطافت  
هوا و عدوبت و خصم زخا و حسن مجاهد نمونه جنت  
اعلا دره اوایل اسلامده پادشاهی بر عسکری موافق و یک هوا  
اولغله اطرافنده فرنک لعینه غالب و دایما انلر مطلوب بونلر  
طالب ایدی لر چون سنه هجرت اربعه ده حد و دینه و اصل  
اولدی اتفاق و اتحاد برینه اخلاق و اقراق کلوب **سبت**  
کلدی تالف برینه اقراق کیدی و فاکلیدی شقا و شقا  
هر رئیس بر ناحیه ده استقلال اوزر برینه سلطنت و بری برینه  
عداوت و خصومت ایدیکجک دشمن بی دین غلبه یه شکیو بطریق  
بلا و عظیمه یه مستولی و کد حتی بعضی فضلا بو حاله تا تسف ایدوب نظم ایدک  
عنه الجزیره خطب لاء بها هوی له احد و انهد غدا



قیل لمسیبه قال درسیه  
قواعد کن ارکان البلاد  
و این قوطیه اولین حیات  
عسی البقاء اذالم یبق ارکان

و بو حال مستمر و مشد بلکه یوم فیوما تراید و متمد اولدی  
تا که عدد سنین هجرت **ح** اسم قاضیه و اصل اولیجی عسکر  
فرخ مخدول بالکلیه ولایت اندلس تحت تصرفه دخول **ابن**  
عاطه تختگاهنده اولن سکن و تکرری بالکلیه منهدم و ملک امر  
و رعایا جمله سی قتل و اسیر ارانده منقسم اولدیله و ارباب  
اشارات لامعه و علمای حرم جامع و دیگر کمری معنی که سنین هجرت  
عدد اسم قاضیه و ایرجی ملت اسلام مبتدل یا منده هب حق  
متحول اولوب باطل حقیقی از آنه و اما طه و تمام عالم یا  
اکثر فی کفر و ضلال احاطه ایده و دیگر کمری اول نوامی ده ظاهر  
و باهر اولدی و اتفاق عجب در اول حدود و دده شرق بنده  
بعینه خلاصه ایران اولن عراق و ادربایجان پادشاهی سلطان  
بعقوب وفات ایدوب امرای بایندریه ارانده تفوق کلمه اختلاف  
عظیم واقع اولوب پادشاه راده لری غل و نصب عهد و خلع تمکک  
خلل عظیم عارض و ضعف قوی طاری اولوب **بالا** خوه اسمعیل بن  
حیدر اردبیلی که اجدادی مشایخ عظامدن اولغده عوام اتباع ایدوب  
خوج و ذروه سلطنته عوج ایدیکل غلامه شیعه و رضی  
بالع الی الحاد طریقه سین اظهار و اعتقاد ایدوب **بعوه** اوزبک

خانی شاهی بک ولایت خراسانی دخی استخلاص ایدوب تمامت ایران  
و دیار بکر و عراق عرب و لایتلرین بدعت و ضلال و علما و صلح  
زجر و نکال و قتل و استیصال ایتمکه لایزال ایلدی بو ولایتلر  
اسباب آلات بدعت و ضلالت ساخته و رسم اسلام و سنن سید  
الانام بکلی برانداخته اولدی و اسمعیلک ابتداء استیلا سی هب  
ناحق عبارتک عدد و حروفنه موافق اولدی که سنه ست و سحاه در  
و اسم قاضیه عدد و حروفندن اوج ییل صکره بوکد و شوک اسلام  
و ایمان **رایات** آل عثمان سایه سنده اولن ولایتکده منحصرا و کد  
و الله **عالب** امره مقصود و مرام و خلاصه کلام اولدر که  
بودین اسلامه عارض اولن امور شیعه و غلات قطیعه تفوق کلمه  
و تباین هوا و اختلاف ارکان دولت سبی ایلد اوکد و ارباب تجارب  
دیشلدر که حفظ سلطنت اکی سنه ایلد اولور **برخی** سی اتفاق  
امرا و اجناد **برخی** سی اختلاف اعدا و اضداد **شیخ** سعدی نمری  
که چون اعدا متفوق اوله سن جمع اول و انلر جمع اولور سن تفوقدن  
اندیشه قل و ملک حازم دشمنلر ارانده اختلاف بر غوب عسکر و  
اجناد جمعندن مستغنی اولور **سیر** بنی علیه الصلوٰه و السلام ده  
مذکور در که حول کفار قریش قبایل عربی جمع ایدوب حضرت قصیده  
مدینه منوره محاصرت ایلدیله **نعیم** بن مسعود شیخی اول اشاده  
شرف اسلامه تسعد اولشدی هنوز اظهار ایلدین کفار ارانده



تفریق کلمه بر غوب الحرب خدعه مضمون نیکه اگر کفاری دفع ایست  
بنی قریظه که یهودون بر قبیله ایدی مدینه قریظه متوطنند  
جناب رسالت پناه علیه صلح ایشکری بیدی کفار قریش و قبایل  
اکم اجزای تسمیه اول نشدی حاربه به یکجک اندر دخی عصبان  
ایلدیلر اهل اسلامه حکم ضرورت و مضایقه اولدی نته کم حق حل  
و علاحایت بیوروره و اذا جاءکم من فوقکم ومن اسفل فکم واذ  
راغت الالبصار وبلغت القلوب الحجا حواله اولاً سادات  
قریش و اربوب یا معشر قریش سزله صدق موالاتم و عجزه معادلت  
معلوکم در سزله بر نصیحت مشفقانه اینکه کلام محبت اعتقاد و قولی  
تصدیق ایدر کوز ذکر ایلیمین دیدی سادات قریش توکم مقبول  
سویله دیو جک اشدتم قریظه محمدیه صلح ایشکری سزله بعضی کینه  
رهن آدنه استیوب محمدیه ویره جک اولشکر اول دخی قتل ایت  
کرک زینهار رهن ویریمه سزله دیدی انلر قبول ایلدیلر بعده قریظه  
کلوب یا معشر قریظه سزله بر نافع نصیحتم وارد قبول ایدر سکر  
ذکر ایدیه بین دیوب انلر دخی سویله نصیحتکله عامل اولور و دیوب  
دیدی که قریش و اجواب مدینه ده ساکن دکلدر بر ایکی کون حار  
ایدرلر اگر سهولتکله طفول بولریم جیقوب ولایتنه کیدوب امین  
اولورلر آتا سزله ولایتده ساکن سزله کیند کون صکره محمد سزله  
انتقام اولق استه سه کرک سزله خود اکا مقاومت ایتمه قادر دکل سزله

بنحون اندیشه عاقبت انلر سزله ایتمیلر که اندیشه عاقبت نیجه ایدیه لوم  
ایندی که رای صواب اولدر که قریشدن رهن استیوب سزله تمام ظفر  
بولوب محمدی دفع ایتیمینجه سزله قویوب کینه لر بوفکری صواب  
کوروب قریشدن رهن آدم استیلر سادات قریش کورک  
نعیم اسمعی نکل کلامک صحتی ظاهر اولدر و قریظه نکل محمدیه اتفاق  
خانی سی وارید و غنده شبهه قلدی دیوب رهن آدم ویرمدیلر قریش  
دخی رهن ویرمدیلرین استماع ایدر جک اشد نعیم کلامی حق ایش  
دیوب قریش نصرت ایتمیلر ارالنده تفرق کلمه و تحاذل واقع  
اولوب جناب رسالت پناه و کافه مسلمین فراتفاق کردند  
بفضل الله خلاص بولدیلر و حکایت مشهوره در که اسکندر یونانی  
داراین داراینه علیه ایدوب ایران ملکه طفول بولتی عجم شاهزاده لر  
نیجه کینه وارید اسکندر انلردن متوهم و قتل و ابقالی رسنده  
متردد اولوب آخر استادی رسطاطایسه مکتوب کوند بر و دیدی  
که ابناء ملوک فارس ایرانندن نیجه کینه لر وار هربری فرو بهایله  
موصوف و شجاعت و شها متکه موقوف در اگر جکسن قتل ایدریم  
اراققت دماء ناحق ایتمکدن احراز ایدرین اگر عفو و ابقا ایدریم  
بن کیند کون صکره نخضت ایدوب و خروج ایدوب انتقام عجم ایدوب  
مژ بوم ملک روی زیروز بر ایدیه لر بس حکیم کامل لطف سور  
سوز حنین اختیار ایدوب کلوب بوشکل حل ایدیه حکیم ضعف و



سپیدن کلیوب اعتذار ایلدی **نظم** هر ی وضعه شیب و آلام روزگار  
 نگذاشتند بر من خدمت کداری **نظم** اول فرزند معد و ربیوره و سؤل  
 ایتد و کی مشکک جوابی بودر که خون ناحق دو ملک شرعا و عقلا محظور  
 و محذور و محرم و ممنوع در و لکن اول شاهزاده لک هر برینه بر  
 و لا یتک مارتن و بر و ب هیچ بری سن ایکی محی حکومتند ایلمیه که با  
 ارالنده تفوق کله واقع اولوب هر بری آخون متوهم و آنک  
 ضررین دفعه مشتغل اولسه کرک و سندن هکمه اولاد و اعقابک ضرر  
 امین اولسه کرک فی الواقع حکیم دید و کی کبی اولوب بری برینه  
 اشتغالدن آخو جاننه نظر ایتمک جالری اولمک و انلره ملوک طوائف  
 ویرلر و اسکذر دن هکمه درت یوز بیلک حکومت ایران انلرک  
 ضبطنده اولوب ملک روم آبادان اولمک **چون** حارار مقرر  
 اولدی که پادشاهلره عدل لازم لازم در اما دنیا جهتند ن  
 زیر اعدل تو فیرفرینه یه مؤدی اولور و زینا خزینه عمارت  
 ملکندن حاصل اولور مملکت که خراب اوله مالدن بی نصیب و خلقی  
 غنادن بی نصیب اولسه کرک و عمارت مملکت عدله اولور **نظم**

برد باس درویش محتاج دار	که شاه از رعیت بود باج دار
رعیت نباید بیداد گشت	که بر سلطنت را نباید داشت

چون میز ظالم زمستانده جور یله دهقانک کاوین الہ تابستان  
 اولیجی عشر محصولات کا قندن حاصل اولور و برد فیه باز رکاکلی

مالن البجی علی الدوام باج و لکرک بنجه عاید اولور **بسم** متصل عایا به زرع  
 ایتد رک کرک و تخم بولور لر سه قرض و بریک کرک بقوزرا عتقوی هتاک  
 اولدیسه تحصیل اید یورک کرک **حکایت** اولور که فرعون لعینک  
 عادتق بو ایدی که دیار مصریه زرع اولند قد نصکره ایکی معتد کسنه یه  
 ایکی اردب بعدای و یروب بری سین اعلا ی مصره بری سین اسفل  
 مصره ارسال اید و ک کورک براردب بعدای که جک زمین قلمشید  
 اول ایکی معتد تمامت ولایت مصری کشت و تفقد ایدر کرید برارد  
 اولور موضع خالی بولور سه فرعون اول نواحی نک کاشف لرین و  
 انناسین و زرع او زربینه منصوب اولمش میشد و معتد لرین قتل  
 ایلیدی بوسیاست خوفندن هر سال دیار مصریه زرعله مالا مال  
 اولورک اما آخونده نفی ظاهر در که **المقسطون فی منابر من نور**  
**چون** بو خانه دن سفر اولنه پادشاه و کدایکسان و درویش و  
 توانکران مساوی اولوب عاکری جهان صحرا سین طوق پادشاهلر  
 حق در کا بنه تنج تنها کلور که **نثره ما نقول و یا تینا فردا** پس  
 پادشاه عاقله لازم در که شدی که مال و جاه و شوکت و سیاه  
 و شکوه سلطنت و سعه مملکتنه مغرور اولیوب اول کونی یاد  
 ایلمیه که تخت پاکدن **تخت خاکه** بی خادم و انیس قادم و حلیم  
 اولسه کرک قولورندن نوکر لرندن پینده بر فرد یوق خدمتکار  
 و جان سپار لرندن قمتنده دیار بیدار دکل **نظم** دیشلر بیت



بود که بندگان بیکدیگر برکنی بوق | بکم بونجه سفور که اختیار شد  
 نته که زنده اول شاه در سپهر حیات | چو حلت ابله طوبی له حسن آب  
 و اگر دست ظلم و اذیتی چشم | و رعایای سوخته به شرر شمعش  
 اوله و حق اکا و پردکے نعلری نیه حکم عصیان نه آلت | و اوقات  
 غریزه سین صرف عشرت و بطالت | ایتش اولوب موآل رعایا  
 مسکینی تنجات بی انصافه مصروف | و بذل آل فقرا و ضعفا ایتیکله  
 سخا و کریمه موصوف | اوله **نظم** خورد آب از نم چشم بیتیمان بیوه غمش  
 چکد خون دل بیوه زمان از مرغ برایش **نثر** فردا عقوبت ربانیه  
 بی رحمدن نه کر کوره | و غلیس و زرقوم چمدن نه لر نوش ایدیه  
 نته کم بعض ظلمه و فسقه ملوک مست حلاک اولیجی **دیشکله نظم**  
 چون بوقت نزع روحش یافت عزت | بر پیش میر را تا خارش نکند  
 کاسه داران جهنم آمدنش پیش باز | تا شراب دوستگانی در کنارش نکند  
 و پادشاه لبیب دوروزه امهالی اهل صنییه | و شفقت و داد  
 ایتکدن او صنییه | و دایما غضب قهار مطلق یاید | سرای عدلی  
 معور و آباد ایدیه | پس عدالتک شروط و ارکان | و پادشاه عادل  
 رعایتی لازم قوانین نه در | انی ذکر ایدیه لوم **شرط اول بود که**  
**بیکه علمای حق مستادی طوته** زیر آخلاق عالم نسبت عنا صریحه  
 آدمه نسبت | چون عنا صریحه وی و متکافی اولیجی خراج آدم  
 صحیح و مکنام اوله | کذک افراد مست و طوئله خراج عالم صحیح و

منظم | اوله پس عنا صریح عالم دخی عنا صریح آدم کی درت در  
 اول اهل قلم که علما و قضاة و کتاب و حساب و اطباء و شعرا و مجتهد  
 و مهندسلر در | و بونلر آب منزه سنده در | زیر علم حیات ارواح  
 مؤدی در | آب حیات اشباحه مؤدی ولد و غی کی | و من الما و کل  
 نیجی | ایکجی شمشیر در که ارا و بهادر لر و سپاهیلر در که ضرب  
 شمشیر و استعمال کمان و تیر بلیه ساحه ملکه و دینی اعدای کفر کیش و  
 بدعت | آیدین جغت و خراست | و نفور و اطراف مملکتی  
 متغذیان بی انصاف دن ضبط و حمایت | ایدیه لر اگر بوطا نفه نک  
 اگر بوطا نفه نک لعان شمشیری اولسه عالم ظلام ضلالتیه ایسر و  
 گرفتار اولور | و اگر آب تیغی ابله باغ مملکت سیراب اوله  
 بیجکس شجره امین اماندن بر خور دار | اولور بوطا نفه نش  
 میا لنده در وجه مناسبت روشن در | او چچی طائفه تجار و مستجلان  
 بضایع | و ارباب حرف و صنایع | دیکه انتظام معاش اچون  
 تجارت مسافه بعیده دن اسفار شاقه ابله جلب بضایع ایدیه لر  
 و ارباب حرف لیل و نهار تحصیل محقات صنایع ایدیه لر و حاجات  
 خلق حاصل | و مرادات هر کس کند و یه وطننده ایکن و اصل اولور  
 و بوطا نفه هوا کی در که حرکتدن تروح ارواح | و استراحت  
 اسباح حاصل | اولور | در دخی طائفه زراعت کر لر و  
 ایکنی لر که حفر و حوث اراضی زراع و تعب و صنایع و انشای جت



و کرد و مله خاکدن انواع جنوب و شجر و تا کدن اصناف نما که در غن  
قلوب در تحصیل ایدوب اقوات ناسی حال و انواع ثمرات  
و قاکه قایم **چگونگی** مقتضایه خلقه و اصل ایدر لر و کاسب  
یونکر در که صرف اوقات ایدوب خاک سپیدن تحصیل اقوات  
ایدر لر و سائر طائف کسب غیری تناول و اشیاء مکسونه غیری  
از الرنده اداره و تبادل ایدر لر و بوطائفه تراب که در که منافع  
جمله یونکر دن حال و ثابت اولد و غندن غیری هر کسی بولرک یوزین  
با صوب یونکره دیمه و رورینه انرا قایم و ثابت در و نه کم  
بعض عناصر بدنده آخره غلبه ایله موجب مرض و مورت  
علت و عرض اولور کذلک بوطائفک بعضی غلبه ایله مراجع  
عالم خلل پذیر اولور مثلا اکثر خلق سپاهی اولوب ارباب صنایع  
و تجارت بضایع از قلعه و علی هذا القیاس کذلک بوطائفک  
بعضی آفوک عیلم ایسه ینه مؤدی فساد در مثلا احوال و سپاه  
تجارت و حرفه اشتغال ایسه لر **حکایت** اولور که هر  
هر مرکز بعضی وزیر آس عرض ایلدی که در یادن تاجور کلدی وافر  
بضایع و جواهر لری و اراکر بادشاہ چون اشتر اولوب ینه  
عالی بھایه مستلوب بکندن مبلغ عظیم اولق مقرر در جواز بنده  
یا زدی که حق جل و علا بزه سلطنت و امارت احسانی ایست  
و بعض رعایا بزه کسب و تجارت روزی قلدی اگر بز تجارت

۱۳۲  
مشغل اولور سق سلطنت و امارتی کیم ایسون و کسب تجارت  
اهلی اولر ینه مشغول اولسون لر بونکر کی افعال و ینه که سنگ  
و نأت اصلکه دلالت ایدر من بعد بزه اعلام ایتیمه پس و الا غن  
تیغ انتقام اولور پس پس بوجله تحریر اولندن معلوم اولد  
که اشخاص و طوائف مدینه بری بر ینه تعاون ایکن کرک و حکم  
بوتعاونی بیان ایدوب عربی عبارتله دیشلر که **فصله الفلایه**  
التعاون بالاعمال **فصله** التجار التعاون بالاموال **فصله**  
الملوک التعاون بالاراء التیاسه **فصله** الایمن التعاون  
بالحکم الحقیقه **فصله** جمیعاً یعتاونون علی عماره المدن بالخیر  
و الفضائل **فصله** یقر ایدرین **فصله** الایجاد و الحاکم التعاون  
بجوش الحروب و حفظ الثغور و بولکله الحاق اولنه و جھدن  
خارج دکل ایدی **شرط نامی** اولدر که بوطائفک تکافؤ و تساو  
اوزرینه اولد قد نصکره اهل مدینه یه عونا نظر ایدوب هر بر  
استحقاق و استعدادی قدر رعایت اولنه و بنی آدم بوعتبار  
ذخیرش قسم در **قسم اول** اولدر که خیر الطبع اولوب ذخیر  
غیره دخی متعدی اوله **علمای شریعت** و منایح طریقت  
عرفای حقیقت کبی و بونکر خلاصه آفرینش و نقاوه عالم  
و نغایه و علة ایجاد کارخانه بنی آدم در و مطمح انوار ازلی  
و مطمح انظار لم یزلی بونکر در و بونکر کھار و غیری لر لیلی و صیفا



ایجاد و همان خانه عالمی بویگر مقصود و سایر لطیفی در بیت  
 بیا که آئنده لطف کرد کار جهان را تو بهمانی و عالم درین میان طیف  
 و حکما و دیگر در که پادشاه سعید اول در که علاقه ارتباط و خلد طین  
 بوطائفه ایلم ایلیوب مراجعت و مشاوره بین بویگر لیه قله و بو  
 طائفه سائر طوائفه غالب و حاکم و اقدار و اقتباسین انکه دایم  
 و قایم ایلیه که نشاء دولت حقیقی بود و فقیر ایدرین مطالبین  
 دنی و حریص جاه و مراتب اولی علماء رسوم که انکه علماء سوء  
 و آتش تحیم ویران انکه یکلسه کرک و صوفیه طاهر زاری که  
 بویگر متکاله ویران بویگر دن خارج در پس پادشاه حازمه لازم  
 که صبح العیار لیه قلبی فرق و خالص ایله مغشوشی تمیز ایلیه کند و یه  
 ملازمت ایدن علمایه حضرت ایتوب زوایا و اطراف و انکاف  
 قطع طمع ایدن علمایه طالب و راغب اوله نته کم ویشکر **نظم**

قل لا یر نصیحه	لا یرکن الی الفقیه
ان الفقیه اذا اتی	ابوا بکم لا یر فییه

و تربیت فضلا کبار سلاطین و اولا اچنزه و غوب در **مولا**  
 جلاک دوانی نقل ایدر که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی که عراق  
 عجم پادشاهی ایدر ری شهری تختگاه ایدی و تربیت علما  
 و جمعیت فضلا و اهل ملوک و سلاطین اچنزه و ممتاز ایدی اول  
 زمانه کنار روم اهل اسلامه هجوم ایشندی رکن الدوله

اکا مقابله ایدوب منصور و منظور اولدی و دفعه ثانیه روم هجوم  
 ایدوب لشکر عراق و ترکیت و افتراق و اوزره اولوب بعضی اسیر  
 اولدی و قیصر روم اسیرانی و کنه کنور و کده ری شهر ندن ابو  
 نام برکنه بولوب اکا ایتدی سکا برنجر و یسم پادشاه بکوزر رکن الدوله  
 انها ایدر می سین ابو نصر ایتدی علی الرأس و العین **پس** بکفور ایتدی  
 حنه و یه سین که قسطنطینیته شهر ندن جقدم که عراق و لایتن  
 خواب ایلمیم آتا چون سنگ سیرت و احوالک تفحص ایتیم بیلیم که آقا  
 دولتک عروج و ممکن مکانده اولن سعادتک خیر فعله خروج  
 ایتیم اوزره در بر پادشاه که علما و حریف میدان و کاه فیضای  
 ناس اوله **ابو الفضل بن الحیدر** و **ابو جعفر حازن** و **علی بن قاسم**  
 و **ابو علی ساعی** کی انک دولتی تراید و سعادتق تصاعد اوزره  
 اولمق مقرر در **و آرباب دولت** و اقباله تعرض مقتضای دکلدر  
 اول سبیدن قصد مدون رجوع ایلمیم و اول پادشاه که ندما و  
 مصاحب لری راذل و اصاغ و مضاحک و مساخ اوله دلیل در که  
 سهم سعادت ندن بی نصیب و کوب اقبالی غوبه قریب در  
 شاعر روم مولانا ذاقی **حکایت** ایدر که ابتدائی ظهور من سلطان  
 نور قود بن سلطان بایزید خدمتی شهنشاده ایکن مدح ایتیم مقبول  
 طبعی اولوب بنی ندما سکینه نظم ایتدی اول انشاده شهنشاده  
 دریایا بله تفرج ایکن کشته سوار اولدی شهنشاه انک برسانده



ندیم و آرائی هر شاه صندقه قوبر و رسن و مقوله ایله بالایه چکوب  
 دفعه قوی و پرور و دریا به دو شوب جامه گرتی و کندوسی زیرو  
 زبر اولور **مصرع** جامهای کشته او ترشد و او تر نشد خلاف  
 مضمونی اوزره اظهار تالم و اضطراب و شاه زاده به دشنام  
 بی حساب اید و شاه زاده حقه ایله خنده ایدر ندیم تر جامه گرتی  
 حیقه و ب صوین صیقر انعام شهنشایدن جدید و جنگ جامه گرتی  
 سکرارسانی الله الوب صند و قه گیرور دعای ماعقول کی بر مقدار  
 بالایه چکور و قضای بد کنی نازل اولوب عرقه آب و مبلول و  
 جسم و تیاب اولور اول نینه دشنام غار و شهر آده خنده  
 حقه ایله دهن باز ایدر و آخر نهاره دگشتی سائر و بوحال  
 شهنشاده ایله مسخره آسند دایر اولور بن چون بوحالی مشا  
 ایدم بلیدم که بادشاه ایلر اچنده فایق و تخت سلطنته لایق و کلد  
 اکا خدمت ایدنه کبیت خادم و اکا ندیم اولن بالا خوه نادم او  
 دولته انتظار و نداشتنی اختیار ایتمدم فی الواقع نجم سعادت  
 ریزان و تخت سلطنت آل عثمان آندن کریزان اولدی بر  
 کله لوم اقسام نبی آدم بیاینه **قسم ثانی** ایلر در که کندور بالطبع خیر اولور  
 اما خیر لری کندور و منحصر اولوب آخره متعدی و منتشر اولوب  
 و بوطائفه او کی دن اینکیون متأخر در که انکر که چهره احوال  
 حلیه کمال و اکمال ایله حال اما بونلر کماله متعلی اکمالدن خالی در

و پادشاه بوطائفه دخی مرغی و مصالح و حاجت لری مقضی ایملر کرک  
**قسم ثالث** اولدر که بالطبع نه خیر و نه شر تر و لوح استعداد  
 ایملی جفته خارجدن نقش پذیر اولور و پادشاه بوطائفه دخی  
 ظل حمایتده آسوده بتدکدن صکره تحصیل خیر و کماله تحریص ایلیمه امید در که  
 استعداد لری فساددن محفوظ و برکت عانتیله خیر و کمالدن بهره  
 و مخطوط اولور **قسم رابع** ایلر در که بالطبع شر تر اولور اما تاثیر لری  
 کندور و معتصر و آخره متجاوز و متعدی اولیمه و بوطائفه به تحقیر  
 و امانت ایتدکدن صکره مواعظ و زواجر و ترغیبات و ترمیمات  
 بشارت و انداز ایده که مقتضای طبع لری اولن شدن نائب و  
 خیر ندانسته اجابت ایده **قسم خامس** ایلر در که بالطبع شر تر  
 و شر لری آخره تجاوز و تاثیر ایده و بونلر اخس خلایق و افضل طبقات  
 انام در و طبقه اولی به ضد کامل و مباین تام در و بونلر دخی  
 نیچ مرتبه اوزره در بعضی نسبتله علاسی در فی اجمله طبیعتدن  
 خوج و درجات خیره عروج ایملر مکانی وارد در انلری انواع  
 زجر و تأدیه اصلاح و تهذیب ایملر محبت ایملر کرک بعض  
 آخری که امید صلاح و شایسته رایحه نجاح لری یوقدر اگر شر تر  
 شمل دکل ایملر لیه مدارات ایملر کرک و اگر شر تر شمل ایملر  
 از آنکه شر لری عقلا و شرعا واجب در و دفع شر دخی نیچ طریقله مقصود  
 برسی حسد و اول اهل مدینه ایلر اخلاط اینکدن منع ایملر



ایکجه سی قید در و اول تصرفات بدنی دخی منع ایتکدر او جتنی سی  
نفی در و اول سکون مدینه و دخول تمدن ایتکدر منع قلمی در  
اگر بواور یله شرتی منافع اولر نه حکما قتل جائز نمیدر دکلیم در خلا  
ایتکدر اما اظهر قوال بودر که سبب اولن عضوینی قطع ایتکدر  
اکتفا ایدوب قتلنه اقدام ایتیمه لر مثلا سار تک قطع بیدی ایل و  
رانی و لوطی تک قطع آلت تناسله ایل اکتفا اید لر زیر اثر و ضرر  
بونکله منتفی و منعدم اولیجی نبیان خفی که وجودانی در بالکلیت  
منهدم ایتکدر مناسب دکلدر مگر که ضرر قتل دخی یله منافع اولیه  
اول تقدیرجه آخر الد و الکی مضمونیه عمل اولنه و الحق بواورده  
شرعیت حق اکتفا و انک حد و دند و وقوف و رسوم ایل اکتفا  
اولنه که ومن بعد حد و الله فقد ظلم و شرع شریف قتل سیورده  
ترجم اولنیمه ولا تأخذکم بهما راقه و شرع قتل تجوز ایتد و کی برده  
سیاست ضبط مملکت در دیوار اقه دباره اقدام اولنیمه و بعضی ارا  
عصر شیطان تسویل و القا ایدر که بوزمانده شرعیت مطهریه اکتفا  
و طریقه محمدیه حدود و ذوا جریله اکتفا اولنور اصلاح عالم مقدر  
زیر اشندی اهل فاد و حوامی و قطاع الطرق منکر در و بوسیل اطل  
و تحبیل عطل ایل ارقه دمای مشغوف و توجهات طنونله توذیب  
خلائق ایتکدر متکثرین محروف ایدر و بوسیل کاسد و خیال فاسد در  
سیاست بکمان رسم معدلت بنود که تا یقین نشود خون کس نباید

بجو دیار که حکم از ره کان بنهد | برود زود بیداران دیار کرخت  
**حکایت** اولنور که سلطان سجد نورالدین شهید خضر تکریم  
قدس ستره العزیز موصل شهرینه مالک اولیجی انک جامع کبیر بن بنا ایتکدر شروع  
ایدیکجک ملا عمر نام بر عالم عامل متقی کامل و ایدر انی امین بنا ایلد  
واندر شهیدکی زمانده کی کس عمارت و معا بد بنا سبب ایلردن امین  
بنا ایتدیدی چون بنا تمام اوکده بعضی مالی شهر زاهد ملا عمر تکلیف  
ایدیلر که پادشاهه آنها ایلیمه که بر مقدار سیاست جو ایدر که بعضی قوانین  
شرعیه اکتفا ایتکدر اهل فاد طعیان کلندر ملا عمر ضمن مکتوبده  
بو معنی بی تحریر ایدیکجک نورالدین شهید خضر تندن جواب کلور که  
دین اسلام و ملت بنی مکمل علیه الصلوة والسلام که نوری آلتی آیدن  
لامعدر خاتمه ادیان و اکل شرایعور حاشا که خاتم ادیانده که دین  
خاتم در خیرات مجتمع و افضل شریعت استعالی ایلد شرور و مفاسد  
بالکلیت مرتفع اولیمه و نص الیوم اکملت لکم دینکم قاطع و تحبیل  
و توهمات غبارین رافع در ملا عمر خدمتگری تصور ایتسون که  
بوفیق جاده شریعتدن دانه خردل مقداری خروج و مضایق قوا  
باطله و سیاسات بدعیهیه ذره قدر و لوج ایلیمه ان شاء الله تعالی  
برکات شریعتله جمیع شرور مرتفع و خیرات و حسنات مجتمع اولور  
و ما دیک علی الله بقرین چون مکتوب سلطانی ملا عمر خدمتده و اصل اوکده  
دائما او قوراعلر بیدی که کورک زاهدک پادشاهه کنانی و کورک



پادشاه یک زاهد خطابنی یعنی محتادام برعکس و لغیدی و علمای  
کبار که تاریخ و سیرت حضرت نورالدین شهیدی تحریر بپیش کردند **ابن اثیر**  
ابوشامه ابن خلکانی کبی اتفاق اینست که در **که اول پادشاه عادل**  
شرعیست مطهره به حسن توسلی و فرط اتباع ائمه سی برکاتیکه ممالک محروسه  
و بلاد مانوسه اول قدر امن و امان ملوک و آیت حفظ و حر است  
صحیفه روزگار دن اول جمله ملوک ایدی که اقصای کردستان و  
موصلدن حد و صعید مصر و سر قدر و روم و آنچه برخاتون ضعیفه  
تن و تنها اموال جزیه بی منتها ایله مسافرت اتسه افراد آفریده و  
بر احد سر آهنه کلیم و آذن برجته اخذ اینک متصور د کلیدی  
و شرب خور و فواخ و منکرات ممالکدن بالکلیه مرفوع و باج و  
و خراج و دست بخت و تاج رعایا سندن بالتمام مدفوع  
اولمندی و سلطان صلاح الدین دخی عبداللّه اکا اقتدا و  
تقلید ایدوب عدل و شرع نام نیکین کتابت کناره طاق روزگار د  
تحلیل ایتندی و علما دیر که بوا یکی پادشاه شریعت بنا که کسیر  
عدل و شرع محبتی در آفر زمان پادشاه هرنیه حق جل و علانک جتی در  
زیر بعضی پادشاه هلدیر که فساد عالم و ضلال نبی آدم اول مرتبه  
و ارشد که اصلاح عالم خدا قدر دن افزون و رعایت عدالت  
غیر امکاندن بیرون اولمندر نه کم بعضی خلفای مروانیه دن  
روی در که استدعای عدل و اجرای شرع طلب ایدوب سیرت خلفای

راستدین ذکر ایدنکره دبر ایدی که سربکا ابو ذر و ابو در د اکی عیث  
اولوک بن سزه ابو بکر و عمر کبی خلیفه اولین پس حق جل و علا آخر الزمان  
و بیجان فتن بی کرانده طریقت بنویه به ساکک و اجرای قوانین  
عدل و شرع اینک مالک یکی پادشاه عدالت و نگاه کتوردی که اندر یله  
باقی پادشاه هلدی الزام و عذر باطل برین اعدام ایلیه چون سوق کلام  
بورایه کلدی بنه صده رجوع ایده لوم چون برگشته به بحسب شرع حد  
لازم کانی شفقته بایشفا عتکه احوال آئینه خون ناحق ایدنه قصاص و  
بویله در اگر ولی مقتول عفو و صلیحی مقبول کویوب قصاص  
الزام و حقی ایویر دیو کا که اقدام ایدرسه حضرت خواجه کوینی  
منقر نقین که بنی رؤف و رحیم و انک لعلی خلق عظیم انک خلق بزر  
گواری و صنی در امتنه کال عفو و رحمت و ستر عیب و زلت  
اوزرینه ایدی **الاحد و دشرعیه ده** که بعد الوجوب عفو و اسقاط  
ایتمی اصلا جانر کور مزید **روایت اول** که بنی محرومدن که قبایل  
قرشیدندر برخاتون سرق زلتنه مبتلا اولدی اشرف قبیله سے  
عفور جابیح ایدوب دیدیلر که بونی حضرت کیم شفاعت ایده مز  
کمراسامه بن زید که جناب رسالت پناهی نک بنده و بنده زاده سے  
و طوق نعمت عتیق بنوی کردن وجود نیک قلاده سی ایدس  
پس کا بوشفاعت نکلیف ایدوب اول دخی حضرت ذکر شفاعت  
ایدیکک غضب عظیم عارض اولوب قوی متأثر اولدیلر و دیدیلر که



حق جل و علائک حدینه شفاعت می آید پس اول آنست چگونگی که بنه  
حق بعت ایلدی قرمز فاطمه سرقه ایسه بدین قطع آید پس سزدن اول  
یکچن ام آنکه هلاک اولدی لکه حدی ضعیفیه اقامت و اشرفیه رعایت  
ایدوب اسقاط ایدوب کرد پس نه کم طبیب حاذق عضو مضر می قطع  
واجب و مضر تنی باقی بدن از آنکه ایکنی ایتم بآرب بیلوب  
کند که سلطان عادل دخی واجب القتل اولن مفید کتلی لازم و ضرر  
بلا و عباددن دفع اینکده سعی داریم ایدوب **شرط ثالث** اولدی که  
چون طوائف و طبقات منوره رعایت و تساوی و نکافور رعایت  
اولند قد نضکر قسمت خیرات و ایثار میرات ایکنده هر یک  
استحقاق و استعدادین رعایت ایلیه و خیرات اوج قسم در  
سلامت اموال کرامات و هر شخصه بواجب قسمدن استحقاقی دکلو  
نصیب اوج آیدوب نقص ایلیه که بوکا جور در و زیاده دخی ایلیه که غیره  
جور در بیشتر کای علم و طلب کالون بعضی نه منصب جاه و مزید  
انعام و تصدیر جتندن اقران و امثالندن زیاده رعایت  
انکه ظلم و جور اولور بلکه کاهی غیظ و غضب دن طلب لریه فتور  
و اجتهاد لریه تصور کلوب نقصان کالو مؤدی اولور پس  
پادشاه صاحب ابتباه بو مقامده اهتمام و رعایتی استحقاقه  
کوره اتمام ایکن که و دیه به که بو فضل رعایتیم در استدکوم کنه  
آید پس آخو حقیق نقص ایلیه نه لازم اولور کلا ملوک و حکام

فصل اخصام و قسمت انصاف و اقسام ایکنده عدل فی القضیه  
و قسمت علی السویه ایکنکه مامور لرد در و مناصب و مراتب تقسیمند  
شروط استحقاق و استیصال رعایت و نفع ظلم و ضلال در  
ان الله یا مرمکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها آیه کریمه سنده  
مفسر لرد ذکر ایدوب که توزیع مناصب و توجیه مراتب و  
اهلته اداسی واجب اولن اماناتند در و حدیث نوی که من قلده  
اینا علما و فی رعیتهم من عواولی به مننه فقد خان الله و رسوله و  
جماعه المؤمنین نص صریح در و دلیل عقلی دخی ظاهر در که مناصب  
عالیه و مراتب سیمیه و اهلکده توجیه و غیر مستحقه تفویض و نقد  
دین و دولت و ملک و مکه خل و زل اول قدر عارض اولور که  
تدارکی نامکن و تلافی سنی مایسور اولور و نظر صائب و فکر ثاب  
و لالت ایدوب که هر خل که احوال عالیه ظاهر و هر زل که کارخانه  
پنی آمدن صادر در اکثر مناصب اهل توجیه و مستحقه  
مسند امارت و وزارت و باین قضا و تدبیر سنده توفیه و نقد  
اول نشر در پس پادشاه صاحب جبار و و کلا مسند اختیار  
اولنکه لازم در که تفویض مناصب و توجیه مراتب ایدوب  
اجتباط کامل و ورع غالب استعمال ایدوب جرعه ارتش ایله انتشا  
یا متعلق وزیر و شکرینه یعطی منین اولوب یا شفاعات  
باطله قبولی ایله نامه ظلمی که وضع الشی فی غیر موضوعه در انت



و کند و دخی نامستحقه شفاعت اتمیه که نامستحقه شفاعت مستحقه  
شفاعت و جا به لمره اعانت و عالمه اعانت و در و  
اصحاب تقلید و اختیار و انلره تنفیذ شفاعت ایتمه صاحب  
اولنرا انجذ هدایا و تحف ایتمیدن بغایت احترام و بر طرف  
اولن کرک که اخذ هدیه عدل فی القصیه و قسم علی السویه  
ایتمکه هرگز جمع اولن **نظم** اذا دخل الحفدیه دار قوم  
تطایرت الایات من کواکبا **نظم** و اصحاب حکومت و ارباب  
قسمت و قضا اولنره هدیه رشوت محض در و حدیث ضحیه  
وارد اولندر که هدایا الامراء غول و هدیه ادنی پیش کش  
قومعه حله منقلب اولن بوجه که شرح اولندر تقسیم خیرات  
و کراماته متعلق اولندر و بعد التقسیم خیراتی اصحاب بنده بقیه  
و تمیه ایتمک دخی کرک یعنی هر کسی حتی اولد و غی خیر و کرامت  
پادشاه صاحب عدالت طرفدن و اصل اولد قدن صکره فی  
موجب یددن اتران اولنیه بمرتبه عدالتدن جزء در و عدالتدن  
صکره مرتبه احسان وارد و احسان اولدر که شخصه مستحق اولد و  
مرتبه دن زیاده احسان ایتمکدر و حکما ایدر که احسان پادشاه  
مقارن هیبت کرک زیر ایستدن خالی اولتی خلقة بطر و غور  
و جسارت و طمع زیاده حاصل اول کرک و طامع اولن کسینه  
نه قدر احسان اولن زیاده طلب ایتمیدن خالی اولن و هر کس

کند و سته اولد و غی مرتبه دن زیاده فضل و کمال تصور ایتمیدن خالی  
و کلددر زیر امر کس نفقه محبت و عاشق در و محبت محبوبک هر فعل کمال  
و هر خصلتنی امر عظیم عدایر **بیت** عیسم امر و کمال بیند  
خارم کل و شترن نماید **نظم** و دخی نفک کند و کماله علمی حضور  
و غیر که کماله علمی حصولی در علم حضوری حصولی دن اقوی در پس  
کند و کمالی زیاده منکشف اولتی قوی طن ایلمر چون کسینه کند و ده  
کمال قوی تصور اید بک رعایت کمال طلب ایتمه کرک پس اگر احسان  
هیسته مقارن و لطف و کرم نوع قهر و ادب مصاحب اولنر تجار  
اقدام عام سیه ایله اختلال نظام و عدم انضباط امور خواص و  
عوام اولن لازم اولور و پادشاه رعیتنی الزام قوانین عدالت  
الزام و قبول طرق فضیله تکلیف و ابرام ایده زیرا نه کم بدنگ  
قوامی طبیعتدر طبیعتک قوامی فضله در نفک قوامی عقلدر  
کند که مدینه نک قوامی ملکه ملکه قوامی سیاستک سیاستک قوامی  
حکمتدر چون حکمت مدینه ده متعارف و ناموس ربانی مقتدا اولد  
نظام حاصل و نفوس کمال ممکنه واصل اولور اما اگر حکمت متروک اولد  
ناموس خذلان تبشور و ناموس خذلان اولتی زینت و رونق  
ملک نابدید و قسره لظا هر و رسم ضرورت مندرس و لغت نقمته  
مبتدل اولور **تنبیه** اقامت عدل اول وقت متصور اولور که  
پادشاه محتج و ارباب حاجت و ستمیده لربث شکوی و عوض

بجای



حاجات پدید آمدن مضطرب اولیه زیرا پادشاه و رای برده توار  
منتشر و احوال رعایا و مخایف و مظالم برایا و استحقاق  
ارباب کمال و اطراف و شعورده اولی احوال اکا و اصل اولی  
متغذر اولوب اشخاص معینه و آحاد معهوده اخباریه منحصر  
اولی می ممکن که انگر دخی عرض نغدن عاری اولیوب دقایق  
احوال کما هو حقه اعلام اتمیکه بنجه ارباب فضل و کمال زوایاده  
محقق و بنجه ارباب ظلم و ضلال منتشر اولی و اگر هر کون بالذات  
نظر احوال رعایا و دفع مظالم و مخایف برایا اید و نه بار  
منقده یا آید بر کون تعیین ایلیم که انده مظلوم و محروم و نکره  
دستور و بیروپ بالذات کلام و شکوی لرین اصفا و استماع بیور  
مظالم و بلوی لرین دفع و رفع ایلیم و اکا سره پادشاه هر نیک  
عادی بو ایدی که بیلید بر بنجه معین کونلری و آریک انده آشکارا  
او تور و ب قوی و ضعیف و وضع و شریف یکمه اولور سه اذن  
و بیور و کرید کلوب بالذات پادشاه ملاقات و احوالی عرض ایدر  
و اکا بار عام و بر لری **حکایت** و لنور نور الدین شهید خرم نیک  
اوایل آیمنده اسد الدین شیر کو اکبر امارا اولمغله و کلاسی و  
مالکی رعایا دن اموال و ضیاع اخذ و غصب ایتکدن خالی اولمید  
چون نور الدین شهید خرم شکوی ایتدیلر و ارال عدل نام بر سر  
بیوب آند و جلوس و نظر مخایف و ندادیم اربعه نک قصاصه و مفتی لرین

۳۱۰  
احضار ایلیمه عازم اولدی اسد الدین دارالعدل بنا اولمغنی استماع  
ایدیک تفکر ایلدی که عدل و سیاست نور الدین عالمده معلوم جمله  
امرا و اجناد هیبت و شکوهندن موم اولمشدر در دارالعدل بنا  
بیج احتیاج بو قدر مکر بنچون بنا ایدر پس کلاسنه و مالیکنه احضار  
ایدوب خطاب ایلدی که نور الدین دارالعدل بنا بیور و غالب  
بنچوندر شویله که بندن شکایت ایدر لر سرزدن بر یکوزه دعوی  
لازم کله بی تاخیر قتل ایدرین دیوایان غلاط ایلدی پس هر بر  
خصمی ارضا ایلدیلر و بر لری که نور الدین دارالعدله او تور و  
بیج مشک کلمدی و تمام نور الدین زماننده بقال اند و حدیث  
شرعیده وارد اولمشدر که فردای قیامت ارباب حکومت احتیاج  
ایدوب ارباب حاجات آنره و اصل اولد و غندن ارتوق عتاب و  
عتاب کورمیه لر و دخی بیور مشکر در که هر کسکه که امور سلیمندن  
بر امارا کا مقوض اولد و اول قبوسنه سدا ایدوب مظلوم و محتاج لر  
اکا و اصل اولیمه حق قتل و علایه غایت حیاتی زماننده رحمت  
قبوسی سدا اولوب حق رحمت عام و کرم نامنه و اصل اولیمه  
و پادشاه صاحب نبتاه اولنه نقات رجال و عدول اهل فضل و  
و کمال دن بنجه مخبر صادق و منی اخبار کر که رعایا شک احوالی  
معلوم و ضعیفان کسکه مظلوم و فضلان هیچ احد تربیتدن  
محروم اولیمه **حکایت** و لنور که چون عهد خلافت بو جعفر مقصود



پسرندی ایتدی بن غایت محتاج درت طائفه به انلو کبیر در  
 با امیر المؤمنین دیدیلر ایتدی که بری سی زیر صالح در که نیان ایدرسم  
 تذکر اگر ذکر ایدرسم معاون و طمیر اولور **ایکجی** سی کاتب حاذق  
 که احوالی صحت و سدا و اوزره تحریر ایدر **اوچجی** حاجب محمد در که  
 مظلوم لری بکا ایصال ایلیر **در دجی** کلجک سکوت ایلوب اول نه  
 با امیر المؤمنین دیوچک آه آه دیوب اول خبر صاد قدر که احوال عسکر  
 در عابا و اطراف مملکت اولن قضایا بی بکا صحتک انبا و اعلام ایدر که  
 مظلوم و ظالمک فرقه عارف و امین و خائیک تمیز نه واقف  
 اولم دیدی **خلعای** عباسیه زمانده هر شهرد برکنه اولور  
 اکا صاحب البرید دیر لریک علوفه سنیه سی اولور که اول ناحیه ده  
 احوال حکام و رعایا و حوادث قضایا دن نه واقع اولور  
 جزئی و کلی بلا توقف اعلام ایدر که **و سلاطین** قدما و خلفا  
 شها متکه موصوف و ضبط و سیاست موقوف اولور استقام  
 احوال ماکه اتمام نام ایدر لری و بومه پنجه خاش خرف ایدر لری  
**حکایت** ایدر لری مامون خلیفه نک بغداد ده کند و به خانی خبر  
 ایدر شد و ر پدی یوزمکنه و ایدر **و هر بر** نیک عظیم علوم کر  
 و ایدر **و** ارکان دولت انلری بلر لری **و** بوسیله مملکتی  
 بر وجه ضبط ایتدی که ممکن دکل ایدی کا غیر واقع قضیه عرض  
 اولنه ایدی **برکون** او واسطه عسکری لرنن برکنه رکابنه رفقه

صنوب پیش او علوم و ادب خدمت درگاه و جندی و سپاه  
 اولمه لایق اولدیلر و انلوک مؤنه و خاشکیندن عاجزم هر برین  
 علوفه خوانه معین بویرلق رجا ایدرین دیوچک فروری کتور و ب  
 بن سنی بلری بن صنوبر سینک اوج او غلک لکی فکر وار در  
 هر بری سی لک سنی شو قدر در دیوب **بایان** ایدر فرورده حیرتن  
 غشی عارض اولدی **و معتضد** خلعای عباسیه نک شها مت و  
 و شجاعت و کیاست و فراستله ممتاز لرنن در بوضوح عجب  
 فعلری وار در بعضی مسعودی روج الذهب کتابنده ایدر  
 ایتشد **تفصیل** تطویل مؤوی اولور و احوالی دشمنی دخی بلک  
 پادشاه مهم عظیم **و پنجه** پادشاه بلرک دشمن احوال بلک  
 ایلر تاج و تختی بر باد اولدی دشمنک طرف مکاید و افکار و آرا  
 خفته سنه مطلق اولوب کند و فکر و رامن کیم ایلیر **و ابو مسلم** خراسان  
 که دولت و دایته ثابت اساس و رفعت و علوه فرق فرقه  
 ماس ایدی زیر و زبر ایدر آل عباس که خول و انز و آده ایدر  
 سند خلافت کچوب خم و عسکر موصوف و کتمان  
 سراطع ستر خصمه موقوف **ایک** نه کم دیشد **نظم**

بلغت بارای و الکما با عجرت	عنه ملوک بنی مروان اذخشد
ماذا انسفی کجندی فی دیاریم	والقوم لاثم صری طال بارود
حقه ضربتم بالسيف فانبهوا	من نومه لم ينهها قبلهم احد



و من رعی عنما فی ارض سنجہ | انما عنہ تولى عیسیٰ السلام  
و باجمله ضعف و قلة دشمنه مغرور اولمه نک منقرتی بی حد و بوخطا  
مسلوب و مسکوب و لمش بلوک و امرآبی عدد **حکایت** اولنور که  
چون مقتصد خلیفه زمانده قرامطه فرج ایک مقتصد عباس  
نام قاندى قرق بیک مقداری عسکرله و فخر چون کوندر  
**روایت** اولنور که قرامطه پدیوز کسه ایدی غایت قلت و  
ولنرندن غلبه سینه حکم ایدوب خلیفه یه بیک بشارت کوندر  
چون ملاقات اولدی قرامطه بذل ارواحه متفق اولنور  
عسکر بغداد ده تن پرور و سایه نشین اولنور بیهجوم و حمله  
قرامطه دن منهرم اولوب کثری قتل و عباس سیر اوکده بعد آده  
صبح صبح بیک بشارت بیوده که عباس کوندر مشدی و اصل  
اولوب بعد الظهر خبر انهرام و اصل اوکده غور عباس سببی الیه  
دین اسلامه و هن عظیم طاری اولوب قرامطه نک احوالی غلبه  
اوزرینه جاری اولدی چون دشمنده آمار غور کوره سین  
غنیمت بیکوب اسباب طوفون عدا یلیوب تواضع و مسکنت  
زیاده ایدوب تذلل تا مله درگاه و تاب مطلقدن فتح و نصرت طلب الیه  
بجک دشمن اگر نیست یا ورنه کس | غور دشمن دون یار و باور من کس  
**و سلاطین** ماضیه که بری برلیه جنگ و قتال ایشلردور احوال  
ما حظه و حکایتلری افواه رواه و بطون توارخدن مطالعه

۱۷۱۹  
قلت معلوم اولور که **هر پادشاه** که غوری پیشه فلکدر  
و غلبه دشمندن بی اندیشه اولمشدر نه و کلو لوی دولتی  
مرتفع ایهینه منکوب و نه قدر اسباب شکستی محتمل ایهینه  
مغلوب اولمشدر **و هر پادشاه** صاحب استباه که دامن  
بدله دست تشبثی قوی و کندوی عاقر مطلق و قدرت و  
نصرت محض عطای حق اولمق طریقنه مستوی ایلیمه شسته الله  
تعالی بودر **و لن تجد الله بدیلا** که نه قدر شدت ضعف  
و قلة مبتلا ایهه بالا فرجه صبح غلبه سی هشتم و پرچم پرچم توغندن  
**روایح** فتح و طفر تنسم ایتمه سی متور و محقق **حکایت** اولنور  
مغول پادشاه هی چکنیز خان که اکثر ربع مسکونی قهریه شریب  
و شراره شر غلبه و استبداد سی حد و دشر قدن سر حد مغربه قریب  
اولمشدر **بر پادشاه** که مکتوب یزنه کندویه توفیات و البقا  
و طمطراقی کلمات تحریف و ارباب ایتزیدی همان بو قدر  
بزدردی که چکنیز خاندن فلان پادشاه اهل اولور سکوز  
ما سکوز و جا سکوزه امان بوله سر و اگر یانغی اولور سکوز عاقبت  
نه اولوب جفع بن بگزوانی قدیم تگری بلور و استقام چوقی افضل  
کلامنده کوردیم که چکنیز قدرت و قوت و غلبه و نصرتدن  
ینه و اصل اولدی ایهه نوسخن متوکلان و کلمه متدلان دن  
و اصل اوکده **و الله تعالی اعلم** و تیمور لنگ دخی مرزبان جنگچون



صفحه آراسته و میمنه و میسر پرسته اولسه میدان بچند آتدن  
ایستاده بجاده بر قدر سیوب خاک اوزره نیم رخت نماز قلوب  
رخسارنی خاکه سوروب کند و بی حقیر و بیچاره کوروب کمره  
و نیاز به درگاه چاره سازدن فتح و نصرت ایستردی و زنج و زو  
بر خاکه آتیه سوار اولورد کانه و العلم عند الله تعالی بود و خوب  
و و قاعده منطوقه منصور اولد و بوسیدن اولشدر **بیت**  
بر سخن سولیمین دگر سیک دور اولر هر که مغور اوله البته منصور اولر  
پس بادشاه عاقل اوله لازم در که دین کار دیده دن اشک  
تسخیر خفائی بر آن و بکنک کبر و غور دن دانا کور آن **اوله بیت**

صور سیک چاره مغور و لمقدر | کنار خردن دور و لمقدر

و غور اولد و عک بر علامتی اولدر که بادشاه موجب قوی  
و سبب ضروری اولینی خوب و قتال و جنگ و جداله بادی  
اولیه زیرا کار خوب و قتال بر خطر و عواقب جنگ دیده ادر کلد  
پوشیده تر در کم من فتنه قلیله علبت فتنه کینه اذنی سبب ایله  
عسا که جو آره منهنم اولق و عددی سیر بر بهانه ایله دریا کی لشکر لری  
غالب اولق چوقی واقع اولشدر پس اگر ضرورت ایجا بیله خالی  
و کل که کند و بادی اولق واقع اولد یا خود خصمی بادی کند و س  
انی دافع اولد اگر بادی کند و ایس زینهار غرضی خورد توسیع  
دائرة ملک و تحسین مال و اسیر شرت اولیه بلکه علای

کلمه الله و اعزاز سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم و دفع و  
رفع کفار و ملحدین اوله چون نیشی تضحیح و داعیه خیری غرض نیویته  
ترجیح ایلمیه پس شرایط حزم و احتیاطی رعایت و اطراف و  
جوابی حفظ و حمایت ایدوب فضل حق توکل و مدد دار و اح  
طیبه دن توکل ایدوب شروع ایده و مادامکه عسکر ندو تفوق کلمه  
و د و هوایق فهم ایده خوب و قتاله اقدام ایتمیه که بونک کی عسکر علیه  
دشمنه ملاقات ایتمک ایکی دشمن اراسته و شک در اگر باد  
خضم ایس کند و د مغلوبیت فهم ایدوب عرض صلح ایلمیه قبول  
ایدوب تم المرام و آلا توکل حق ایدوب محاربه به اقدام ایده که  
خصمک رد صلح ایتمه سی غور ندن اولوب شوم و عاقبت مغلوبیت  
موسوم اولور و بادشاه بنف عصبه کارزاره کرمیه و مبارز  
و محاربه ایتمیه زیرا عسکر نصفی هلاک اولسه منهنم اولق ممکن در  
پادشاهک وجودینه ضرر کلمه سی عصبه تلف اولق مقرر و محقق در  
پس بادشاه بنف جنگه اقدام تهوور و جنوندر اظهار شجاعت ایسترد  
همان قلبکا عسکرده بی اضطراب طور سون و وقتنده عساکر  
حمله و هجوم ایلسون و عسکرون اول فرار و انحرافه بایل ایلسون  
بوعتبه پادشاه بلره کمال شجاعتدر زیرا جمله افراد دشمن ذات  
پادشاهک ضرارینه طالب و قتل و اسیرینه راغب در  
پس انک مقامنده قدری کمال شجاعتنددر شکر دان کتابنده



**حکایت** ای که که پادشاه از ابوالحسن مرینی سلطان مغرب شجاع گزارد  
 و فارس علی مقدار ایدی آنچه دفعه محاربه و بنفشه قومه بینی و مضیق  
 تنک و غایه گیر و ریدی اما شمشیر سر افکن و کوز مبارز شکن اید  
 صفوف دشمنی خرق و پنجه مبارزی خون کلکونه خرق اید و ب  
 سینه زیر سایه علم جهان آراسته کلور دی اما اول زمانیکه پادشاه  
 بونک بوفعلنی مذموم و کندوی خرق و تهور بیه موسوم عداید کرد  
 حق انکر اندر در خواجه نصیر ایدر بویه پادشاه طفودنی بولور  
 بی هیبت لیک تختیدن سالم و محابت و قار بیه عالم اوله فرستاد  
 دشمن اوایل ظهور من ضعیف و قلیل اولدوغنه منور او تو ترک غم و حیات  
 لا تحقن ضعیفان جاهد وان ترا ضعیف النبلش والجسد  
 فللذباية في الجرح المديد تنال يا صخرت عند يد الاسد  
 دانی که چه گفت زال با شرم کرد دشمن نتوان حقیر بی چاره شمر و  
 دیدم بسی که آب زهر حشمت خرد چون بیشتر آمد شتر و بار بر و  
**حکایت** اول نور که چون ابولسلم خراسانده خروج اید و بایستج  
 و اتباع آل عباس که علم و بکسری سیاه و لطفه مسوده تسمیه و لنور و  
 خراسان ولایتگرنده جوش اینکه بشدی نصر سوار که مروان  
 محمد جابنندن و آلی خراسان اید قوت خصمی ملا خطه اید و بمر و آنه استغ  
 مکتوب برین کوندرد بر مکتوب بکنده بوابیاتی درج ایدی که  
 اری خلیل الرماد و مین بار و بونک ان نکون له ضرر ام

۲۱۹  
 خان لم یطعها عقلاء قوم یلوی و قود با جنت دنام  
 اقول من التجب لیت شوری ایضا طامته ام نیام  
 مروان مهات آفر شغل اولدوغندن مکاتیب نصره جواب اکر  
 مدد اینکه قادر اوله مزید بوابیاتی استج ایدیک نصره سز نش اید  
 بنراول وقت نایم اولدق که نصری خراسانده قایم ایدیک دیو  
 نصره امداد و اعانت ایدیک چون نصر کوردی که مقاومت عسکر  
 ابوالمسلم غنیر اقتدار ندن بیرون القار عمالا یطاق من سنن ایدین  
 عیون و کریان ترک ولایت خراسان اید و چون و حل ملک  
 ری اولک غنوم و آخر اندن با صدق لاتی اولوبانده دفن  
 اولندی بعده ابولسلم عسکر مشرق و رجالات خراسان اید و غم  
 عواق و شام اید مروان بیلدی که طوفان بلا متلاطم الامواج  
 و ابطال و شجاعت خراسان مترکم الافواج اید شدی با جار عسکر  
 قحطان و بقیه هواداران بنی امیه و مروانی جمع اید و ابولسلم  
 قرشو چندی عاق عربن نهر آب کنارنده ملاقات عسکرین واقع اولد  
 علماء تاریخ و اخبار ایدر لکر چه مروان شجاعت و شهامت و حزم و غم  
 و رای و تدبیرده سلاطینک فایق گردن اید اما دولت مروانیه نک  
 ساقه سنده کلوب دولت انقلاب یوز طوئندی و زمانه عادت  
 اوزیره ویرد و کنی بنیه المنه شلشدی مصرع وان ادبرت راحت  
 تقدات سلا کوشش فائده ویرمدی و سحر و مردانه لک مفید







الحال و لطیف الاعتدال و ایدیدی که چمن حسن لطافتده سرونو  
رسیده و کلین لطف و ملاحظه کل تازه و میدد و اید موالد و  
ایک جام مجتهدن نیم مست و آشوب طره سندن ملک و جود  
پر چین و شکست ایدی غایت مجتهدن آفی سر کراید و ب  
آل حمدان بکرنیک بری سی ایله عیار به چون ارسال ایتد و وزیر فاضل  
ابو محمد مہلبی ایک قاید عسکر اوله سنی در و نندن صواب کوز و نیدی  
و دیر ایدی بو پس اسباب عشق و هوا و نذر آلات جنگ و وعادن  
و کلد و بوقطعه ایک حقنه نظم ایتدی که نظم طفل یروق الماء فی  
و جنانه و یرق العود و ویک و من سکه العذرا و ان تدد و  
نوده و نا طوا لمقصد خیره و سیفا و منطقه تود و جعلوه قاید عسکر  
خل الرعیل و من نفوده و راوی ایدر عاقبت الام مہلبی ان رت ایتد و  
وجه اوزره جای گیر اولوب عسکر شکسته و سر کراید اولد و ماداکه  
جیلده و تدیر ایلد توفیق عسکر دشمن و دفع شتر عد و ممکن اولد و حب و قاتله  
مباشرت اولنیه و ایدیشربایکان ایدردی که تازیانه کفایت ایتد و  
برده عصا استعمال اولنیه و عصا بتد و کی محله شمشیر و تیراله النیمه  
و حله دن عاجز اولیتی حربه اقدام اولنه که حرب علا جاتده کی کبی در  
و کی آخر الد و آدر و حرو بده استعمال جیلده و کید جائد در حدیث  
شریفدر الحرب خدعه و ترکی کو یلر دیر که اریک اون طقوز  
جیلده در و جناب سالت بناهی بر جانه غم قصد ایلد لرا و جانه

۲۱۶  
ایهام ایدردی مقصود لری نصیح بیور فر لریدی مکر تبوک خواسته  
نصیح بیور دیر که سفود و دراز و خلق الی آلت و جهاز ایدیر  
اصحاب کرام نهی و تام اتسوز لرا چون آندد نصیح بیور دیر  
کندر که با شرفیان حب دت سنیدم در خیمه برغب داشت  
و استحال جیلده و تیمور لیک عجا ییدن اید این عیش ایدر برج  
سنو قصد ایلد اول بار عام و جانقوی عظیم سردار کرمیر هزاره میرصد  
جمع ایدوب مشورتله بر جانی مقرر ایدر لریدی بعده لمر طخلوب خواص  
امرای که ارکان فاد و او تا و خیمه یغی و عناد ایدیر سیفالین  
ال ملک عباس برندق و انلرک امثالی خلوت خاصد و آخر جانی ترجیح  
و اول طرفه غنیمتی تصحیح ایدوب هر بریسی خیمه سینه کلوب خواصنه  
اجبار ایدوب علی الصباح اول جانه بر مقدار مسافه متوجه اولوب  
ار دده اولن جو اسیس طراف هر بریسی مخد و طرینه فلان جانه متوجه  
اولد حته اول جانه بر مقدار مسافه بلیه کیتدم دیو خبر و بروب  
تام آسوده و فارغ اولور لریدی بو طرفدن تیمور برشور اول  
جانبندن دو نوب مراد اولن طرفه که هیچ آفریده خبر دارد کل اید ایلغار  
ایدوب خواب ستراحتده بتور کن بتشوب قتل و اسیر و تحب و غارت  
ارنه که مرادی در ایقاع ایدوب مسلمانلر کربان و کذ و سنی خندان  
و جمله ارباب عقول انگشت در دندان اولور و اگر لکر دشمن بنوه  
اولور سه تدبیر یلده کند و عسکرین دخی کیشر کو سترک کرک نته کم **کاست**



اول نور که تیمور و آیل ظهورش که هنوز اوج یوزگسینه جمع آید شدی  
 خصمی نکاون بیکدن زیاده عسکری و آریک بر صحراده قریب و بقی  
 تیمور ایددی که هر سوار الله ایکی شاخ عظیم الوب ایکی طرفدن سور یوس  
 کیده پس غبار پیدا اولیختی خصم ظن ایددی که بو غبار عادت اوزره  
 ستم اسبدن مرتفع و تیمور قنده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله  
 مقابله به اقدام ایدیه میوب تیمور خلاص اولد **حکایت** ایددی که بر  
 پادشا هک عسکری خصمدن قلیل اید فراتدن عبور ایدیه چکی کیجه  
 عسکر نیه ایددی که سرکین اسبلوینی تور به لرینه الله لر علی الصباح  
 فراتدن کچرکن فراتده دو که لر معکر خصم اسفل مجرای فراتده ایددی  
 چون بو قدر سرکین فراتده و اصل اولد اندیشه ایددی که بر عسکر که  
 فراتدن عبور ایدرکن اسبلو سرکین ابوار اولغله بو قدر سرکین اصل  
 اوله حددن بیرون اولق کرک بو خوفله مقابله دن مصالحه به میل  
 ایددی پادشا قلیل العسکر نجابت بولدی اما خصمک عسکری قلیل  
 اولغله کریزان اولوب که کلیمکه ضرری منفع اولسه تدبیر ایدوب  
 عسکری قلیل کلنق کرک که اقدام مقابله ایدوب مرغ دار و آرم  
 بلایه گرفتاره اوله نته کم افتخار آل عثمان مرحوم سلطان سکیم  
 خان انا راته تنگ بر نامه والی عجم شاه اسمعیل ایدیه عماره قصد ایدیه  
 اسمعیل دامن فراره تشبث ایتک خوفدن مکاتیب طعن آمیزه  
 غیرت ایزر ایدوب دیر اید که پادشا هکملر ملکتر

و دوسم خاص کی در نیمه زماندر که عسکر منصور آنده تصرف ایددی  
 شک وجود کدن اثر پیدا ککل اگر خوف کثرت عسکر نصرت آفریدن  
 ایسه اندک دفعه چون قرق بیکدن زیاده مبارز بر سر جنگ افرار اولد  
 قیصریه ایلده سوارس بنشینده قامت اید اولمشدر خصمه از حای عثمان  
 بوندن ارتوق اولد بو مرتبه دن عسکره دخی میدان کارزاره کله  
 ایددی آدنی مسکامن بعد حوام محض در **و** تو کما مانی کلماته ملاقاته اقدام  
 ایددی و ب چالدرق نام صحراده آل عثمان غازی لرندن اول باده نوش  
 ایددی که کاسه شفات نوش ایدیه خارا خوانندن خلاص بولد  
**پس** حیله جائز اما غدر جائز دکدر غدر اولد که بر پادشا هکملر  
 با بر طائفه به امان ویرشکن علی الغله انلری با صوب ایامانی بوزد  
 انلری هلاک ایلید اما صلح ایتد و کی کفره به شده بن صلحی بوزد  
 حاضر اولد بولدی بو غدر دکدر جائز در بلکه واجب در زیرا  
 پادشا اسلام اولد کفار یله تمام ضرورت اولینی صلح جائز دکدر  
 اما ضرورت اولسه جائز در اما اسلام پادشا هکملری بری بر  
 ایدیه صلح مناسب بلکه واجب در **پس** خصم صلح راغب اولی عباد  
 راسن قالدرمیه بلکه صلح مایل و متوسط لر تدبیر نیه قائل اوله **نظر**  

چو شمشیر بیکار بود اشته	نکده دار پنهان ره اشته
که لشکر شکو مان مغر نشکا	نهان صلح جسته پیدامصا

و کفار یله بحسب الضرورت فان جنحو الله فاجح لها مقتضا



صلح ایش اوله ضرورت مندفع اولیجی صلحیندن رجوع وینه  
غزو و جهاده شروع ایتمک کرک نته کم آیه کریمه **فانبد الهم**  
**سواء** آندن منی در و پادشاه سلام دیار کفار ثانی فتح  
ایتمک اقتدار اولیجی ترک و ایهال و خص و کدر **خصوصا** شول  
بلاد که بر دفعه رایت اسلام آنده منصوب و نسبت دین محمدی  
ایله منسوب اولمش اوله قبرس جزیره سی کی و صقلیه جزیره  
کی که صقلیه دیکله مشهور در و دیار اندلس کی و جزیره قبرس  
معاویه زماننده فتح اولوب نیچه زمان داری الاسلام و صحابه  
و تابعیندن نیچه ساداتک خوار شریفی آنده در جمله دن انس خرتنگ  
حاله سی ام حرام نیت بلجا که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی  
علیه و سلم بر کون انک خانه سنده خواب و حی آمیزه و مرشدی تبسم  
ایدرک اول خواب سعادت یادن بیدار اولیجی **ام حوام** بارسول  
الله همیشه تبسمدن خالی اولیه تر تبسم نه در جناب نبوت  
بیوردیلر **ام حوام** امتدن بر طائفه کورد دم تحت اوزره  
پادشاه ملوک کی یه بنوب کفار غاسته کیندیلر **ام حوام** بارسول  
الله دعا ایله بن اندون اولم بن کان جود و مروت سید  
بارکاه نبوت **اللهم اجعلها منهم** دیو دعا بیوردیلر زمان  
معاویه ده **ام حوام** زوجی ایله غای قبرس ایچون کی لر بنوب  
کیندیلر کون جیعوب قبرسه کیدر کن آتون دوشوب

شهادت اولدی خاری آنده در و سلاطین مصر دن اشرف  
تا تاریخ سنه ثمان و عشرين و ثمانمائة ده تکرار عسکر کوندرو قبرسی  
فتح ایلدی و امور حرمین کین استحال ایتمک و کین خصم و  
شیخون دن احتراز ایتمک خصوصاً دار الحریده و پادشاه خیمه  
حفظ ایتمکده مبالغه اهتمام تام ایتمک کرک و بی دستور عسکر کوچکی  
یغایت منع ایتمک کرک و خیمه سنه هجوم ایتمک هلاک اولمش پادشاه  
بری سی متر شد خلیفه عباسی در که داغ قریبده خیمه سنه قرامطه  
بر جماعت هجوم ایدوب شهید ایلدیلر و سلطان سهاب محمد بن  
سام غوری در که هنده غای عظیم ایدوب منصور و منظر عساکر  
بیشمار یله کلور کن ناز مغربی دا آیت کون صکره سجاده سی اوزره  
جای بدن غفلت اولمکه بعضی مفاد حرامی اکر اودن بر طائفه هجوم  
ایدوب شهید ایلدیلر و عسکر بی دستور کیندن شهید اولن  
مغوب پادشاهی یعقوب بن عبدالمؤمن که بعضی علما که خواصندن  
ایدی بی دستور کوچوب و خوی کوچوب عسکرانی دستور ایله کچر  
جبال ایدوب اکثری خوی کوچوب فرنگ فرصت بولوب عسکر بی بصورت  
بننده اولن خواص حکم جنگ ایدوب سلطان مجروح اولوب بعد زمان  
وفات ایلدی **پس** خدر و احتیاط ترک اولنمق کرک **قطعه**

حذر کار مردان کارگهست	ترک پیجو دیوار لشکر گهست
نخیمه درون مردمشیر زن	برهنه خیمه چودر خانه زن



و عسکری بخشش و صلوات که مراعات اینک خصوصاً حرب قتال زمانه لوازم  
**حکایت** سلطان مراد رحمه الله تعالی بر قلعه نیه دو شوب صبح فتح  
 ظهور اینکد و کلنجک شاهین لایله که خواص اوردن ابدی سلطان  
 لا لا بو قلعه نه خوش فتح اولدی دیوچک سلطانم آبا و اجدادک  
 قلعه نیه دشلویه بغاوردیوندا ایدر کرید هر غازیک الله نه کبر و  
 انکا اولسون و بر کرید فی الحال فتح اوکوردیش سلطان ایلدیش  
 قلعه اول کون فتح اولمش **زیرا** اکثر نفوس متاع دنییه رغب و  
 مال غنیمته ثواب آفریدن ارتوق طالب در آتا بوند اولنوب  
 عسکر جلیله بذل ارواح ایدوب فتح اولدقدن صکره خوانه نیه چور و  
 غاری لری حروم ایتیمه لکه طبعی شگسته اولوب بر قلعه ده دخی  
 جدلیغ ایتیرلر و اهل تیمارک و عسکرک اولادینه باباسی تیمارنی و  
 علوفه سن توزیع اینک کر که خصوصاً عسکره احتیاج غالب اولد و  
 حوق پادشاهلر خطا ایدوب محض خزینه دار یعنی مهم مملکت ظن ایدوب  
 الی سباهیدن دریغ ایلدیلر وقت حاجتده سپاهی یا ضعیف  
 حالندن یا غضب قطع بالندن نکال و احوال ایدوب پادشاه تلف  
 و خزینه دست دشمنه کردی **بیت** سپاهی که خوشدل نباشد ریش  
 حدود ولایت ندارد نکا و **نثر** چون فتح تام روزی اولیه عسکری  
 سع و غارتدن منع ایلیمه و بومنگ مقداتی قبل الملاحه اولمش  
 کرک و آلا اول جین ده طائفه بر حوص و آزی مال و چهار دن

منع و احتراز ایتدیرک مستعد در **خصوصاً** عسکر طبع نامار و انراک  
 غدار ده او باش هر جاش آنجا باش اولد اما قبل الحرب پادشاه  
 سیاست معلوم و یساعی مغرور و مجرورم اولیجی اول جین ده صبر  
 و دخی پادشاهک و دشمندن بی موجب قوی فرار ایدنه عظیم سیاه  
 مغرور کرک که ادنی بهانه ایلد راه فرار اختیار ایتیمه لر و بویساقده  
 طاغیه مغول چنگیز خان و آنک مقتدی تیمور لنگ حکم مبالغه ایدر کرید  
 اول سبیدن ایدی ایکی شک عسکری منہزم اولق مسجوع اولمش  
 و ایکی سی اکثر ربع مسکونه ظفر بوشلدر چون عروس فتح جلوه کر  
 اولد قتل و غارتده اسراف ایتیمه بلکه بعد القدره قتلی قطعاً جائز  
 کور مدیلر اسیر اینک کرک دیدیلر **زیرا** اسیرده منافع چوقدر قتلده  
 ندامت احتمالی اغلب در اگر قتل مصلحت اید و ظاهر او کور فوت اولمش و کلد  

چوسالاری از دشمن افتد بچنگ	بکشتن درش کرد باید درنگ
که اقتدازین سوی هم سرور	بماند گرفتار در چنبره
اگر کشتی ان بندی جوریش را	نه بینی دگر سدی خویش را

و پادشاه برو لایته ظفر بولدقدن صکره قتل عام ایتک عقلا و شرعا  
 مجوز و مخصی و کلدر رعایای بی گناه خود ظاهر و سپاه دخی  
 بر کناه قدرت نعمتک شکری عفو کرک سکندر بر شهری فتح  
 ایتدکدن صکره تیغ انتقامه قتل عام ایدیک ارطاطا پس عتاب  
 نامه کوندردی که علیه دخی اول قتل اینک ده معذوریک بعد الغلبه



زیر دست اولی ضعیفانک قتلند نه عذرک وارور و استعمال عفو ملوکند  
 احسن و زیر عفو قدر تدن صکره مستحسن و کمال قدر ملوک که چهل اولور  
 و بعضی شوای عرب عفو یله افتخار ایکنده بوابیاتی خوبیش **قطع**

و ان کثرت علی من الجرائم	سالم نفس الصغیر عن کل مذنب
شریف و مشرف و مثل مقلوم	و اما الذی لا واحد من ثلثه
و تبع فیہ الحق و الحق لازم	فاما الذی فوقی فاعرف قدره
احاطه عرض و ان لام لایم	و اما الذی دونی فان قال صنت عن
ففضلت ان الفضل بالحق حاکم	و اما الذی مثلی فان ذل او حقا

و ملوک و خلفا دن صفت عفو شارب ضعیف اولش مامون خلیفه در که  
 ویرایک اگر خلق نیم عفو مده نه قدرتم و اراید و غیر بلیه کرید بکا  
 جرایدن غیر نشنه ایله تقویت ایز کرید و بومعنا یسکاشه خودی بکشد

تبطننا علی الانام لما | رایت العفو من نمر الذنوب

**باب سلاطین عطا مک و امرای کرام مک ندما و مقبولینک**  
**و اتباع و شایعک آداب و رسومی بیانت در**

معلوم اوله که خدمت سلاطین اید نکره آداب و رسوم مخصوصه واردر که  
 سار خلا یقله صحبت و خدمت رسومنه معایر در اول سبید ندر که  
 آداب صحبت و خدمت ذکر اولنمکن نینه بوابی ایراد ایلدک و رعایت  
 آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعب و عقل کامل و رصنت  
 و استعداد تمام کرک حقه بعضی مشایخ طایقت دیشکر که برکنه که

آداب خدمت سلاطین ایش اولیه آداب سلوکی رعایت ایکنه قادر اوله فر  
 و مشایخ عطا مدن ابو حفص مدانیش بوری مرید لرینه آداب سلاطین امر  
 اید و بجهل سی خدمتده بر بابی دست بسته پشت پا لاندن غیری به  
 نظر ایکنه بی چه سوال سو یکله رخصت ویرید حتی حج ایکن بخدا ده  
 کدر ایند که هجیند حضرت لری قدس ستره اصحابک آدابن کویر یک آیت  
 اصحابک آداب سلاطین دیدی و دخی خدمت و قربت سلاطین  
 خطرناک در نه کم سابقا ذکر ایتشد که بعضی فضلا دیشکر در  
 سلاطین استصغرون فی العقاب ضرب اوراق و استغفون فی  
 الثواب رد الجواب و شیخ سعدی دیشدر که بادشا هلمرگاه اولو که  
 سلامدن انجنور لر وگاه اولور دشنام ایله خلعت ویرور لر فقیر  
 ایدرین تر صعوبت خدمت و قربت سلاطین اولدر که انسان  
 سهو و زللدن خالی و نرسایر خلایق عقوبت تمام اجرا سنه قادر و لمخل  
 و ایدر رسم صکره سوال و جواب بلکه عتاب و عقاب چکک احتمالی  
 اولمغین اغماض و اعراض ایدر بادشا هلمر نفاد قول و اجرای امره قادر  
 و بو عقابدن او تر و انکره پنچون ایلدک دیرکنه اولمغین زمان غصبنده  
 ادنی خطا لر عظیم جزا ایدر و دخی کند و لر الم عقوبت نه در کومشکر  
 ارا ایند کلرینی بیتن و جری صنور لر حکایت اولور و حرم سلطان  
 بایزید بن محمد خان خضر تکر نیک بر کون مبارک در نغی ارانسه حصیر چوب  
 کید و ب حکم تالم ویریک ارا تیشکر که حلا در من بعدکنه مک در نغنه قمش



یور تکله اشکنجه ایتیمه **بریت** خفته بر بالین شاهی نازنینی راجه غم  
کز خار و خار و سار و پست و بالین **غیب** **نثر** و عقلا پادشاه بلری  
آتش سوزانه تشبیه ایتیمه در **نثر** کم آتش سوز معاش انسانی ممکن دکلدر  
و سر بانی زمستانی قریب آتش اولیمنجه منافع اولر کذلک پادشاه سوز  
معاش نامکن و سر بانی ظلمه لرزان اولر حضور پادشاه سوز تکیین  
اوله فر **آما** کمال قدرت و کثرت محالطه کرا حاق و اضرائی شملدر  
بس عاقله کر کدر که میان استعمال ایدوب نه بعد کلی و نه قرب مفرط  
احتیایده که سلامتک سرور و ندامت و غامتدن دور **اوله**  
**چون** تقدیر آتشی قربت و خدمتکین روزی ایده کر کدر که قلبه محبتک  
تمام و ساندننا و مدحکری علی الدوام و اعضا و جوارحه  
خدمتکریه اقدام و اتمام **اوله** و ستر معایلمین ذخی سعادته  
و ایتدوی خدمتی نشاط و سرور یله ایده **کرا** ایتیت و نفور یله ایتیمه  
و بر خدمته تعیین یوریلور سه فضولیت ایدوب آخر خدمته مداخله  
ایتیمه **و نه** وقت طلب ایدر ریه حاضر اولغنه و طلب اولندین  
خدمته کریمه و ملاکت و سامت و برمیوب مبادرت رجعت  
ایتیمه **و خدمت** و مدحتدن نه ایدر سه صدق و اخلاص ایده  
نفاق و خوش امید یله ایتیمه **تاکه** محبت انوره ذخی منعکس اولر که  
نفوس انسانیته و ایا مقابله کبی **در بریت** بلی داندولی کاکاه باشد  
که از دلها بد لهار آه باشد **نثر** و انوردن اعتراضی دفع ایدوب

۳۲۱  
نه صادر اولور سه مها اکمن حامل صحیح به حمل ایتیمه **و نصیحت** لازم  
اولدقن لیت و ادب له عرض ایتیمه **زیر** آشر بعت مطهره ده ذخی  
آحاد نس سلاطینه امر معروف و نهی منکر لازم اولدقن زجر و علف جانر  
دکلدر **و حق** جل و علاموسی مارون علیهما السلام خضر تکرینی فرعون  
ارسال ایتدکن **فقولا** له قولاینا **بیور** شکر در **اگر** وزیر و شیره  
بر مقدار پادشاه رانی او زربنه قاش و مدارات ایدوب آندن صکره  
حق لطفه سولیمه که حکما دیشکر در که پادشاه قلعه کو بدن این  
سبل عظیم کبی در **دفعه** انوری متوجه اولد قمری جانبدن دوند  
مکن دکلدر **اینگ** استین کشی غرقه و هلاک اولور **اما** بر جانبه بر  
مقدار خار و خاشاک یعوب تدیر بجه سبلی دوند رک ممکن اولور  
**و آداب** خدمت سلاطینک اعظمی اولد که افای شرشاه ایتیمه  
و مشهور در که شیر و برک شیر و برک مستلزم در **و مطلقا** حفظ ستر  
اخوان مکارم اخلاقدن ایدوی سابقا ذکر اولنشد **اما** حفظ  
ستر پادشاه واجب قوی و لغین تکرار ایدر اولکن **و طریق** حفظ اولور  
که امور ظاهره صورت فکرنده کتم ایدوب آخردن سوال ایدوک  
دیه که سانی حفظ ایشایه معناد اولوب خفایای اسراری کتم ایتیمه  
مقرر اولر **و بر ادب** ذخی اولد که پادشاه بدن بر امر غیر متوجه ظاهر  
اولر اولدری کند ویر یا آخره نسبت ایدوب پادشاهی تشریف و  
تبریه ایتیمه **صکره** کندوسی ذخی ستر ایتیمه **طایف** جیل ابله



ایدوب پادشاه ارجاع ایتیمه بهج توجیه اینکه قادر اولی  
بر سبب خفی می دارد چون بیسی معلوم کند راعراض ایتیم  
و یوب بویستی اوقیه **بیت** رموز مملکت و ملک خسروان دانند  
کدای گوشه نشینی تو حافظا خروش **نثر** و برادب دخی اولدر که  
تحصیل و ادات و اعمال ایگده پادشاه ابرام و الحاح ایتیمه و کثر  
طلب حاجات دن اقرار ایلیمه خصوصاً که توزیع مناصب اکا تقویض  
اونش اوله کرکدر که خط نفس و غرض خاطری بالکلیه طرح ایدوب  
رضای حق تعالی و رضای پادشاه نه طرفه یسه اول طرفه اوله  
**و** برادب دخی اولدر که خدمت پادشاه بی همان وسیله جمع مال کایوب  
اموال خاصه پادشاه و اموال عامه رعایا و سپاه دندان طمعین  
تیر ایلیمه تقوی و پرهیزکاری بق استعمال اید شول مال که پادشاه  
استماع اید بک انجمنک احتمالی اوله افی تناول ایلیمه و از طمع چوق  
زبان دید کلری عجب صبح سوز در و کن عمل اید کشتی از در  
و مطلقاً ترک طمع حصول له مودی و طلب و شتر قلعه ماه مضی  
تجربه اکا دلیل در نه کم دیگر **قطعه** اما المال الدس تطلبه  
مثل الگد تشه معک انت لا تدکره مستجلا و اذا ولیت عنه تبعک  
و مال ستر سه پادشاه بدن سبب مال اولن سنه طلب اید نفس  
مالی طلب ایتیمه که نفس مال طلب ایتیم ذل سوال و قبح طمع مستلزم  
اولد و غندن غیری بر هر حال طبع پادشاه به نقل کلور بعض

وزرا که امساک ایل معروف ایدی طالب لره بیک اقمه عطا ایتیم صعب  
عد ایدر **آ** اما بیک بیک اقمه لرحال اوله حق منصب و برک قنده  
سهل اولور دی **و** برادب دخی اولدر که پادشاه بر سنه یه که  
اختصاص و ادایلیه مرکزا اول سنه به طمع و تصرف ایتیمه کرجه ادر جز  
دخی اولور **مثلا** پادشاه بی برکونه لباسه و بر جنس اسبه مال اول  
اختصاص پادشاه بی اظهار ایدوب کند و سی دخی اشتراک دائره سنه  
او غمیبه اول سبب ندر که سلاطین عجم کل ایتیمه للمولی للمولی  
فهل یعبید حوام و برکدر **و** برادب دخی اولدر که پادشاه اظهرا  
استغنا و خدمتگر دن او صنیق و بترم کوسترمیه که سلاطین اکا  
تحمل ایتیمه بلکه خدمتگر نه اشتیاق نعمتگر نه احتیاج اظهار اید  
**و** برادب دخی اولدر که انردن هیچ سنه در بیع ایتیمه مال و اسباب  
و املاک و عقارات و عبید و خدمتگر خصوصاً که اول اموال و اسباب  
که خدمتگر نه تحصیل اونش اوله و چوق بی عقلگر در بیع ایدوب  
هم جان و سر دن و هم بالضروره اول مال و اسباب بدن محروم اولد  
**و** برادب دخی اولدر که پادشاه تعظیم و تقویین زیاده ایتیمه ادب  
و تواضع و مرتبه سین بلکه تقصیر ایتیمه و انکرک تعظیمه مغرور  
اولوب ناز و ادلال و بکتر و استغنا کوسترمیه **ابن** مفتوح ایدر که  
اگر پادشاه برادر دیس اکا خداوند کارم و سلطانم دی  
اول سنک تقوی بیک ارتقا کسن انک تعظیمین ارتور و پادشاه



قنده منزله بولدقم تلق و تضرع فوق الحد استعمال ایدوب هر کله ار دخی  
 برد عا ایتیه که وحست و بیگانه تلق علاقی در و اصلا اظهار ایتیه که  
 بنم سنگ اوزر که حقم وارد در یا سابقه خدمتم وارد در بلکه سوابق  
 خدمتی لواحق ایله مجدد و موکد ایله زیرا سلاطین بلکه اکثر ناشول  
 حقوقی که منقطع اولش اوله اعتبار ایتیه و پادشاه خدمتند  
 وزارتدن صعب خدمت یوقدر زیرا اکثر ارکان و اکابر انک منصبه  
 طالب اولمغه متبهر فرصت اولور و عامه ناس مطالب و امانی لری  
 میسر اولدقم انی سبب ظن ایدوب اکا طالب بکبت اولور پس  
 وزیر عاقله رای صحیح اولدر که امانت و استقامت تمسک اید که امانت  
 ارتوق اعانت ایدر یک نه بولنر و حساد و اعداسی کیلر ایدو کین بک  
 نافعدر بشرط آنکه اظهار صحت و طلب انتقام ایتیه و پادشاه خدمتند  
 ایلردن تشک و تنظیم ایلیمه و اعدای برینه قومیه و اگر پادشاه قنده  
 انزلیله مناظره و مباحثه لازم کلسه غضب و تهور یله ایتوب حشمت و  
 و وقار یله ایلیمه و برادب دخی اولدر که پادشاه اقران و منالند  
 برین کندی و ترجیح و تقدیم ایلیمه اگر چه کند و نک استحقاقی اکثر و  
 رجحانی اظهار ایلیمه دخی نالم و تقبیر اظهار ایتیه بلکه رضا و خشنود  
 زیاده اظهار اید و یقین بیلیمه که عاقبت رعایت اولنور و مرتبه  
 استحقاقه و اصل اولور اگر استحقاقی مجهول ایلیمه وجه معقوله اظهار  
 و اثبات جائز در واداب مجالس اعلیٰ و ثانی و ثانی اولدر که انده

مشورت ایتیه لری و برکنه ینا ناسر ایلیمه سین و برکنه ن سینه  
 سوال ایتیه سین و کوسدن سوال ایتیه لری پادشاه طرفه نظر ایدوب  
 کانه اجازت طلب ایدر کین اولوب آندن صکره جواب و برین اکثر  
 غیردن صور سه ترتیقا ایدوب جواب و بریمیه فرضا سندن صورین  
 دیسه خجالت لازم کلور و محیب جواب ویرد کد نصکره بیت  
 دخی احسن جوابه قادر ایلیمه وانی اقتضا ایدر سه محل  
 وجه معقوله عرض ایلیمه و بوادب عموما لازم در نته کم سابقه در و  
 ابتدای و برادب دخی بودر که پادشاه سندن ارتوق برکنه ین  
 محبت ایلیمه کارشک ایدوب مرتبه سینه و صول طلب ایتیم که ممکن اولدو غدن  
 غیرکی سکا ضرر عاید اولور زیرا محبت اتصال رسانی در شاید  
 ایلرنده الفت روحا اوله و ممکن که سوابق حقوقی اولوب سن اکا  
 مطلع اولیمه سین و بوادب دخی خدام و ندمای پادشاهی تصور لری  
 مطلع اولوب اعلام ایلیمه که پادشاه کند و ینا تعلیق اعتقاد ایتیم کدن  
 صکره تحصیل اعدا ایتیم اولور و مشهور مثل در که شیره که پادشاه در  
 بر قور و ویرد کد خدمت ایدر کرد برکون شیر خسته او کوبور ایلکی کون  
 و بابه کلیوب شیر قورتدن و بابه سوال ایدیک پادشاه خسته  
 اولمچی کند و وادنه کیدی دیوب ز و بابه کلدی کوردی شیر غضبه  
 کلش اکلدی که کوک بازی ایلش شیر غضبه قنده ایدک دیوب ک  
 پادشاه کل مرضی معلوم ایدر یوب و واد طلبنده ایدم دید



نه دو آلودگی دیو بک رو باه قورت اشغی بغایت نافع ایمن میدی قورت  
 کلجک شیر زانوی کور که پنجه اوروب مجروح و خون آلود ایلدی **رو باه**  
 چیتوب قورتی بو حالده کوریک ندایتدی که ای آل موزه لوکنه پادشاه  
 خدمتده دمانگدن چیقن کلامی فکر اتمینجه سویله **چون انسانا**  
 کمال متوقعه وصول و سعادت مشرقه سی حصول بولدقه بنی نوعی  
 ایله اجتماع و تمدن و انوردن استمداد و انتفاع لازم در و استمداد  
 و انتفاع دخی باینده لغت صداقت اولمینه اولور و نه قدر صداقت  
 اکثر اوله استمداد اتم وافر اولور و کمال متوقعه طریق وصول اسهل  
 اخرا اولور **چون صداقت درایت مجتک اعلاسی در پس رابطه صداقت**  
 استکمال اکثر اولور و صدیق حقیقی عددده چوق اولور **زیرا جوهر غیر**  
 البته کیاب اولور **نته کم اشارت کجی ایدی و چون کثر خلق**  
 طالب شهیات نفسانی و مستلذات حیوانی در انزلیه اختلاط  
 ضرورت مقداری اولوب **ارتوق اولمق کرک** **نظم**  
 خلق عالم شمدی سراسر سباع و حشر در **انکر کله اختلاط ایدن بکام خون کلور**  
 و حکما انوری نوابل طعامه تشبیه ایتیلور **نوابل طعامه قویلمن خود نشسته**  
**دیر لر فلفل و نخود و برنج کبی** **نته کم نوابل چوق اولسه طعامه**  
**ویرور و هیچ اولسه دخی یوا اولور** **خلق دخی ایله در** **ارسطاطالیس**  
 ایدر خلق دوسته بر هر حال محتاج در **حال زفا همتیده موشت و استلذات**  
 ایچون **حال شدته معاونت و استظهار ایچون** **و پادشاهلر که**

خلق نی نیازی در **اندر دخی مستحقه تربیت ایچون بکنه قوت**  
 مسکینه مظله احسان اولمچون محتاجلر **و استواطیس حکم ایدر که**  
 برکنه دنیا و مافیهای تحصیل ایل صدقاقتدن محروم اولر  
 هیچ نشه حال ایش و کلدور **و حیات اکا و بابل و بکت در و اگر**  
 ظن ایدر تحصیل صدیق و صداقت است نذر خطا ایدر کوم هر صدق  
 رغایب غایب دنیا دن اغوا و افضل در **زیرا صدیق صدوق**  
 که حال شدته و کربنده معاون **و حال زخا و دولته مقارن**  
 اوله **اکا نظر تصور ایتک تصور باطل در** **زیرا کاه اولور که انانه**  
 بر حال کلور جمله اموال عالمی کند و نک ایدوب بذل ایلمه مفید اولور  
**آقا صدیق که اول حین ده دخی نافع** **و صدمت کربت و شدتی**  
**ذافع اولمق اولور** **و پادشاه کامل که امور غیبه تعرف و اطلاع**  
**و جرئیات و کلیات احواله احاطه و قانون احتیاط ایله عمل ایتک**  
**استسه اکا ایکی چشم و ایکی گوش و بر قلب و برسان نیجه کفایت**  
**ایدر** **آقا صدقا حقیقی سی و لحنی انکر چشمی و گوشگری و قلبی**  
**ولسانگری دخی اکا چشم و گوش و قلب و زبان اولوب معناده نیجه**  
**نیجه چشم ایله نظر و نیجه گوشه سماع و نیجه قلبه تفکر و نیجه لسان**  
**ندکره ایش اولور** **انتهی کلام حکیم** **و شواعب و بو معنایه اشارت ایدر**

اکا انکار ان من لا انا له	کسار الی الهی بی غیر سلاح
و هل یفیع الخلق غیر مشفق	و هل یفیع الباری بی غیر محتاج



ویشتر که برکنه صداقت چون اختیار و نفع مراد اولسه نظر اولسه  
که زمان صبی سنده پدر و مادر یله نجه معامله ایتدرد اگر حقوق  
اوزرینه اولش ای قطعاً اذن خیر و نفع جائز و کلدرد اگر رعایت  
حقوق ایتدیر انک دامن صداقتنه حکم متک ایتدرد و ادر ان  
صکده س تراصی ب اجابیده کیفیت احتلاط و اسلوب ارتباط  
نظر ایدره لر اگر انکریله عهد و وفایه ساعی و شرط حقوق صحتی را  
اولدیه انکله عقد اخوت و صداقت ایله لر که عاقبت خیر و سلامت نظر  
انکله عهد اگر برون ایدرد از هر چه نظر کنی فرون ایدرد  
و نه کم و صاف اشتیاده نقص عهد و کفران نعمتدن مذموم خلعت  
یوقدر کذلک و صاف سعاده دخی و فاء عهد و شکران نعمتدن مذموم  
فضیلت یوقدر و سکرون و ادب و مکلفات بالفعل و کلدرد زیرا  
گاه اولور که فقر و فاقه بیه ایلان فعل ایله مکافات ایدره  
اما درج دروننده در محبت ثابت و لسانی شایع نزع مکره  
مدح قضایل عیمه و ذکر قضایل کریمه سنی ثابت و اوستاگرین  
وذاکرین قسمنده داخل اولور اگر زمان صبی ده که رعایت حقوق  
بار عونت عقوقی بلک ممکن اولر نه زخارف دنیا و مستلذات  
نفس و هوایه میل و طلبین کوره لر اگر جوی و شره و غایت شوق  
و تشغف اوزرینه ایله انکله دوستلیق نیایدین ایتدیر و دخی  
ترفع و تعلیه میلی افراط اوزرینه ایسه نه انکله صداقت اندیشه

پیش ایتدیر لر زیرا افراط متابعت نفس شهویه جمیع منافعی کند و بهر  
ایتمک اقتضا ایدرد و کذلک فرط میل ترفع انصاف مانع و انا کند و با  
راج کور و ب حقتدن زیاده رعایت طلب ایدرد پس زوال محبت انکله  
صداقت جانبیه مؤدی اولور و بورادن ویشتر در که اگر آدمی هوو  
لعبه مائل و استماع اغانی و معاشرت عوانی ایتمک مشغوف ایسه  
آندن صداقت رجا اولمینه که هوای نفس افراط میل حقوق  
اخوانی رعایت و نیل ایتمک مانع در چون آدمی بوائتیا نکرده تمام  
عیار و کامل الوزن و المقدار حقه انک نقد محبتنی صندوق  
درج و عمر غیری صداقتی اسبابنک تحصیلنه خرج اولور سه روا  
که کبریت احو و در و کومر دید ککوزدن و ادب و بخیلین صدیق صدق  
و یونک کی یار با وفادر و یونک کی دوست حقتده ویشتر که  
عجبا من یحزن وله صدیق فاضل و ممکن اولور بر صدیق ایله  
اقتضای ایدره لر زیرا متعدد دوستلرک مختلف هوالمی و متباین  
حقلمی اولسه کورک هر برین رعایت صعب در و چون سبب  
عداوت آشنایق و معرفت اولن موضوعه اولور زیرا برکنه ایله  
هیچ مناسبت و آشنایق اولمیتی عداوت و دو هوایق دخی  
اولر و دخی الحله دوستلیقدن صکده دشمن اولک خری زیاده  
اولور زیرا دقایق احواله عارف و طری ایلام و اضراره و  
اولور پس کثیر معارف یعنی شنار چون علمتدن احرار و بواب

تأمل



احیاط اولی در نته کم و بیش در **نظم** هر کس که آشنا گشته شد آخر دشمنی است  
 بخود و گویستی دشمن کردم دوستی کم کن **قطعه** عدو ک من صد و یک مستغنا  
 فلان شکن من الصباب فان الداء اکثر ما ترا

مکون من الطعام والشراب **نثر** چون سعادت موافق او بود صدیق  
 صدوق و رفیق موافق اله کیره انکر رعایت حقوقه اهتمام و  
 اعتنا و معاذات و عقوقدن اجتناب و انتها اوله  
 و انک مهاتنه مطهرت و ذکر مدح و ثناء سه مجامرت و لطف  
 و عدلی ایله معاشرت اوله و مجرد حب قلبی سی اوله و غله اعتماد  
 و اکتفا ایتیمه زیرا قبله اطلاع علام الغیوبه مخصوص و دوست  
 دوستنه محبت خالصه سنی اعلام ایتیم سته اید و کی مخصوص در  
**روایت** اولور که مجلس جناب رسالت بنا هی دن صلی الله تعالی  
 علیه وسلم بر کینه قلعوب کید بک حاضرنیدن بری سی یارسول  
 الله بنم بو کینه یه محبتهم وارد در دیکه حضرت بیور دیکه که با هیچ  
 علام ایلد و کی ایلدم دیو بک طور آمد و ار محبتی اکا اعلام ایلد  
 دیو بیور که و ظاهر اتری اول اوله که انک فی درونده شاخ  
 محبت ثابت و طوفیندن صداقت شجرة فرعها فی السماء اصلها  
 ثابت اولمقدر و تقصیرت که احیاناً صدیق صدوقدن صادر  
 اولور عنو و اغاض اوله و هر خوی نه الله طعن اغراض اولیمه مشهور  
**مراجعه** عیب سزا با راستین بی یار اولور **نظم** عبتیه

قلذالود غزته وقفه	علی سنن الطریق المستقیمه
ولایسرح بمعصه الیه	فقد یخطی و نیته سلیمه

بعض علما ذکر ایتدی که صدیق جفا و وحشت اظهار اید بک برنده عیده  
 دفع وحشت حادثه یه ساعی و عهد قدیم صداقتی مراعی اولیق کرک  
 نته کم حکما دیدیلور و داء الموده بکثرة التعاهد زیرا جفا  
 صدیق وجود صداقه عارض اولمش مرض در مرضه دوا ایتیم سنت  
 الهی در و منذهب آخوده صداقتی ترک و کمال محبتی بی برک ایتیم  
 کرک زیرا صدیق منغیر عضو فاسد کی در عضو فاسد قطع  
 اولمقدن غیری جاره یو قدر بعض شعرا دیشدر که **نظم**

صل من فی وناس من بعدا	لا کرم من علی الهوی احدا
قد اکثرت حواء اذ ولدت	فاذا جفا ولد فخذ ولدا

اما بو منذهب اهل جفا در مقبول منذهب اول در و اصل ظهور صدق  
 زمان شده و کر بنده اولور زیرا زمان حضور نعمه اخوت جو قدر

دعوی لافا فی الزخاء کثیره	عند الشدید يعرف الاخوان
---------------------------	-------------------------

لکن صدیقدن قصور ظاهر اولیمی عتاب لطیف اغاز اید که شاید  
 وجه خفی و غدر مخافی و ار اوله بیان ایدوب عقد منحل اوله و  
 خاطره قلمقله شاید محبت حلل پذیر اوله **مصراع** فی العتاجیه بین اقوام  
 و حقوق صداقه تعهد ایتیمه زوآله مودی اولور زیرا بر  
 کینه ناکول و مشروب و طبوس اوجین تعاهد ایتیمه تلفه مود اولور



فکیف که صداقت و صداقت انصاف دندان انحلال افزای کند و  
 و دوست تعلیم علم و تنبیه صنایع آیت کردن بخل و ضنّت ایلیم و  
 عیوبی و اریب وجه حسن اسلوب لطیفه تنبیه ایلیم و اغماض و  
 ایفا خیانت درانی جائز کورمیه و طریق تنبیه غیردن نقل و حکا  
 ایلده تلویح ایکندر مفید اولرسته نهاده تصریح ایده و دوستلر  
 ارا سنده مضر و انحلال صداقت داعی افساد حاد و نیمت باغی  
 خصوصاً بوزمانده که بوفعل ذمیم و خلق و خیم شایع و ذایع اولدو  
 غیر طرافت و کیا ست عدا و لنور او کد پس صداقت تنبیه و ایضا  
 اوزره اولوب مداخلت حسود و ثامله بآء جسته انهدام و بریمیه  
 و حکمانامی کا تشبیه ایدر لکه برکش سرنا خنک بردیو آرده بیر ایدو  
 بعده انگشت صنور خنک پیدا ایدوب بعده تیش و کولک ایلده  
 رخنه عظیم و جدار بلند هتدیم ویره بوجکه که زبان قلم انک  
 تحریریه جاری و بنان بیان تقریرنده سائر و ساری حکما  
 و علماء و قداما اقوالی در او کی تجریب رور کار و آزارش  
 یل و نهار ایلده ظاهر و بدیدار اولد اولدر که بوزماندرده  
 صدیق صدوق و جودی حال و دوست موافق متمتع الوجود  
 ایدو کی نتیجه ابن الانسکال در پس اولی اولدر که جمیع امور  
 نوکل حقه بنا ایلیم صدوق صدیق اعماد ایتیم و هیچ  
 احدی کند و صدوق صدوق و رفیق شفیق اعتقادی کلمه است

زینهار کس فاجویید که من دیدم همه را و از خودم همه را **فصل**  
 لا تضر عن الخلق علی طمع فان ذلک نقص منک فی الدین  
 و استشرق الله ما فی خزانته فانما هو بین الکافی و التنون  
 و فاجوی زکس و رخن نمی شنوی بجزره طالب سرخ و کیبای باش  
 طبقات ناس شخص معاشره نسبت اوج قسم در بری سی علا و بری  
 مساوی و بری سی دنی اولدر قسم اول باب اولده ذکر اولندی  
 پس قسم ثانی دخی اوج قسم در بری دوستلر که معاشرتی واجب  
 بری سی دشمنلر که احترازی لازم بری سی نه دوست نه دشمن اولدر  
 که حکم معاشرتی ذکر اولدر کرک قسم اول دوستلر در انکی قسم در  
 دوست حقیقی و دوست غیر حقیقی دوست حقیقی نک آداب معاشرتی  
 منوز کچن باده ذکر اولدو اما دوست غیر حقیقی نک طریق معاشرتی  
 اولدر که اگر تملق و نفاقله دوستلیق دعوی سین ایدوب صداقا  
 یولینه کیدر ممکن اولدو غی قدر مجالده و احسان اولنه که احسانله  
 شاید دوست حقیقی رتبه سنه و ره نه کم جناب رالت پناهی  
 صلی الله تعالی علیه سلم مؤلفه القلوب طائفه سنه اسلامه کیر و  
 اما قدری راسخ و ارکان دین قلبلرن راسخ اولیبو تزلزل  
 اوزرینه اولدر در احسان بیور و رید انلر که اکثری احسان بسنی  
 محبتلری مجدد اولوب شجره ایمان قلبلرن راسخ اولدو اما اعتماد  
 نام اولیبو احوال خفته سین اعلام ایتوب مقادیر اموال و عیوب



خفیه پس اندن نغان ایلمیه و انلرک تقصیر و تحاوان ابتد کلری  
ایله موأخذة و اهل حقو قله معا بته ایتمیه و ممکن اولد قی معاونت  
و موأستایده و آنلردن بری سی جابه و مرتبه یه ایرشسه تو دود و تر  
زیاده ایلمیه و آعدا دخی یکی قسم در قریب و بعید و بونلرک هر بر  
دخی یکی قسم در برکی سی نغان و بری سی شکارا و خد اهل دشمن  
خفی و اهل حقد دشمن حلی قسمند در و دشمن قریب دن احتراز اتم  
و اولی در زیر آد قایق احواله عالم و ابیصال ضرر و مکر و هه قادر  
پس جمیع احواله آندن احتراز و احیاط ایتیک کرک **نظم**  
احذر عدو کثرة و احذر صدیقک الفرة • فلربما انقلب الصديق  
انکان اعرف بالفرقة **نثر** و اعدای لطف احسانه و دستان زوره سینه  
او خال دن احسن تدبیر یو قدر مکر که حد دن دشمن لیک ایدر اوله  
انکاح احسانه از آله سی ممکن و کلدر بلکه زیاده اولور **بیت**

کل العداوة قدر جی از آلهما	الا عداوة من عداک من خبیث
----------------------------	---------------------------

توانم انکه نیازم اندرون کس • حسود را چه کنم که اوز خود برنج در  
اگر احسان و کریمه از آله سی قابل و کلسه باری اظهار ایتمیه که اظهار  
عدا و تده مفرقه زانده معرور • زیرا شرتی خیر دفع ایدر • و خصوصاً  
و تلک اختلاف سبب مفضی و نعمتک انقلابه عله مؤدی • اولور  
و حیف عنما زیننه که عدا و تده معروف و وجد آل و خصوصاً  
منقطع اوله که العداوة شغل شاغل و حضرت امام شافعی دن رخصه و بیدر

لما عفوت ولم احقد علی احد	ارحت نفسی من شتم العداوات
انی اخی عدوی عقدر و یتة	کانما قد حشی قلبی محبات
واظهر البشر لئلا یحزن	لا دفع الشکر عنی بالتحیات

و تدبیر احوال دشمنده شرط حرم اولد که احوال خفیه سینه اطلاع اولنه  
تا مکایدن احتراز ممکن اوله اما معایب کشف اولنیه مکر اول وقت  
که ضرورت ایجاب ایلمیه زیرا انشر معایب ایتیک خلقنه لازم اولور  
دشمندن دخی متاثر اولور و دشمنک عداوتی زیاده و لوب  
اولدخی تجسس عیوب و نشره ساعی اولور **نظم** و ان یکنوا عنی ففهم من  
و هم دشمن جواب تدارک ایدر • وقت حاجتده اظهار اید بکل جواب  
عاجز اولور • مکر بعضی وقتده اظهاری موجب رفع عداوت و کف  
عدویه مؤدی اوله • اول وقت بقدر الضرورة مخرجی در اما بختان  
و اقترایله ربان ملوث ایتیکدن احتراز ایدر • زیرا اکابر قشده  
کذب معلوم و سوزی نامعتبر اولور دشمن غالب اولور و اکابر  
قشده عداوت عدوی معلوم ایتیک مجوز در که نیت ایدر  
اعتماد ایتمیه لر • و حکیم افلاطون دن مروی در که غلبه عدویه  
آندن افضل سبب یو قدر که بر فضیلتده که معارف و صنایع  
مشارک ایسه سعی ایدوب رجحان و تقدم تحصیل ایدر **نظم**

اذا ما رمت ارغام الاعداء	بلا سیف یسل ولا سنان
فرومی کرمانک و می عدا	علی الاعداء من نوب الزمان



زیرا کند و سی در جرم کمال ترقی و اعداسی نزل اید و با خواجگان رجوع  
 به پیش می مقرر و و اعداسه حضور لرزنده ششم و قذف و غیبت کنند  
 ذکر مساوی تیمکدن دشمنان نیز که متا ذی اوله همان ائم اولد و غی قلمور  
 نه کم کتاب اولد و تفصیل اولند و دشمنه روز کاردن بر ضرر و  
 محصیت ایرشسه زینهار شحات و اظهار سرور ایتمه شاید که حواد  
 ایام آنک مثلنی بوکا دخی ایلویوب بود و دفعه دشمن شادمان اولد **نظم**  
 اگر بر دعد و جای شادمانیست که زنده کافی اینز جا و ادنیست  
 اگر دشمن کا ایجا ایدر سه بحسب الظاهر کرم و مروت و بذل و قنوت  
 اولند و کفن بحسب الباطن مکر و حدیث و انتهاز فرصت ایتمدن غافل  
 اولیه و تنوید ایلیمه که جمله خلق ارا شده مکارم اخلاق بوکاراج اولد  
 و ذایم دشمن جانینه منصرف اولد و بو خلق حسن و شیمه کریمه ده سپر چشم  
 مکارم اخلاق شفیع خلایق حبیب خلایق محمد مصطفی خیر البریه اقتدا  
 ایدر **لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه** که رات و کرات  
 کفار و منافقین جناب رسالت پناه به صلی الله تعالی علیه وسلم  
 نیجه اوار و نیجه جمال ایتیمکن قدرت و نصرت اولد و نصرت عفو و صغیر  
 بلکه نیجه احسان و صلوات بیور و رکد کفار قریش اذیت جانب  
 شریف کردند و قادر اولد قلمر بنی ایتیمکریدی حتی او ذی نبی مثل ما  
 او ذیت بیوردی کر اید فتح که روزی و رقاب اکابر و اعاغ  
 قریش قبضه قدرته کیرد که باب کعبه یه صعود ایدوب باعشر

قریش نه طعن ایدر سر سبز نه اینورین بیور و ب جمله سی تضرع وینداید و  
 اخ کریم و ابن اخ کریم دیدیلر یعنی کریم ذات و کریم الاصل پس سکا  
 لایق اولن عفو و صغیر در پس بیوردی لا تریب علیکم الیوم و حکما  
 ایدر که دشمنک طرف دفعی اوج در اول انری اصلاح ایدوب ستمکدن  
 اخراج ایتمکدر اصلاح قابل دکل ایسه طرح صلح بر غویب کردن امین  
**حکایت** اولور که شاه شجاع وفات ایتدکن صکره حکومت شیراز  
 او علی زین العابدینه انتقال ایلدی تا عم زاده منصور شجاعت و  
 شهادتله آراسته اولوب شیرازی اشراج ایتمک قصد ایدیکل اکابر مملکت  
 توسط ایدوب صلح ایتدیلر و **لن الغیب** خواجه حافظ بو خصوصیه  
 بوغول لکشا نظم ایلویوب شاه زین العابدینه خطا ایدوب دیدی که **نظم**  
 خوش کردیا و رفعت روز داور **تالشکر چون کنی و چه شکر این اوست**  
 یک حرف صوفیا نه بگویم اجازت **ای نور چشم صلح به از جنگ داور**  
 اگر بو طریق ممکن اولر سه طریق نانی اولد که بعد منزل و ترک دیار  
 اختیار اولند زیرا اذای عدو دن ذیل و همان اولمقدن ترک  
 دیار و مهاجرت و طمان ایتیمک اولی در **قطع عربیه**

ولا یقیم علی ذل یراد به	الا الا ذلانی غیر الحی والو تد
هذا علی الخسف ربوط بر مته	وذا الشیخ ولا یرقی له احد

در خانه دون بودن از ممت دون **سکنا** و اندر دل دون ممت اسرار تو چون  
 و اگر عفا بومد هجی خیار ایتیمکر و کشی و طنده خور و ذیل و تو مقدر



سفوه بنور یو علیل اولق کیدر **و اکثر یا افضل و اهل هنر وطن اصلی لرند اولقد**  
 غیر و معتبر اولر لر **زیرا اهل شهر آتی زمان صوفنده که فضایلدن**  
 هنوز عاری **و زلال کمال جوی استعدادنده غیر جاری** ایکن کوردر  
 نطحات رتدن کچمه **عزل حکایت** علمای جویره دن کئی نام عالم فاضل  
 زمان صبی سنده تصغیر شفقت ایلد میکک دینور دی **بغداد ده بنجه**  
 میل تحصیل علوم ایدوب **امام کامل اولد قد نضکره و وطنه کلور علی الصبیح**  
 امانی شهر حقیقله فروری حمامه ایلدر لر **بر عجز طام اوزرن ممسایه**  
 یکدر بو عظیم اولنان عالم دیوب اولدخی بلرنی سین بزم فلان عجزک  
 او علی میکک دکلمی در دیر بو سخن عجزانه **امام کئی کوش ایدیک بر شهر که**  
 آنده آدم میکک لفظ اوله آنده اقامت روت دکلدردیوب **لحالی**  
 موصل شهرینه ارتحال ایدوب آفرینه دک آنده اقامت ایلد  
 اما غنبد آدی ابتدا کمال کوردر لر **لابد نظر تعظیم و اجلاالی آخر**  
 عرنه دک شامل اولور **ایکچون سفری توجیع ایدوب دیدر لر بیت**  
 المة ليس ببالغ في مصره **کالمقر لیس ببالغ فی دکره**  
 مردم بشهر خویش ندارد بسی خطر **کوهر بکان خوش ندارد بسی کھا**  
**مراع** تنقل فلذات الهوى فی التنقل **نظم** حوک رکابک فی الغلا  
 ودع العوائى المقصور **لولا الغروب راتقی دار التجور** **الس التجور**  
 و نوات مسجوعه دن دیشلر **فی الحکمة برکه من حال نال مطلب**  
 جلب فقیر دیشدم **من آثار الحکمة آثار البرکه من امتد**

سفوه امتداد سفره **الی غیر ذلک من الاسعار و الاسجاع** اما بعض  
 ارباب مراتب بومذهبک عکسه **دایم الوب سنو خطری مستلزم**  
 و غیبت کربتی مقتضی در **غیب اغلب احوالده امانت اولنقدن**  
 خالی اولر **نته کم آدمی وطنده اعانت اولنقدن تهی اولر نظم**

ان الغریب الطویل متهن **فکیف حال قریب الیه قوت بیت**  
 در غیبت اگر وزیر سلطان باشی **حقا که نماز شام کریان باشی**  
**خصوصا متاعب سفری غایه و خطر قطع بحار و براری بی خفایه**  
 نته کم دیشلر که **الغریب لکل سبع فرس و لکل رام ریه فقیر**  
 دیشدم **الغریب لکل فارس فرس و لکل جلیع هر سه و ذمی دیشلر**  
 العزبة کربة **و التفسق و النقلة مثله فقیر دیشدم الراحل**  
 نازل بلغه المسافر طوعا لثافر **قرس سفر غث و ثوب الجوبش**  
 سفوه مبتلا اوللر دیشلر که **بیت** لقرب الدار فی الاقترار خیر  
 من العیش الموسع فی اعراب **نظم** خصوصاً که دیار یاری مشتمل اوله غیبتی  
 محض کربت الوب عودی جویان **و در دیله کویان اولور نظم**  
 جرانه در بی غم دیار خود باشم **جوانه خاک کف پای یار خود باشم**  
 غم غریبی غیبت جویری تا بلم **بشهر خود روم و شهر یار خود باشم**  
 و بر تقدیر که غنبد غیر وار جند **و صاحب منصب عالی و برت**  
 بلند اوله نه فائده اول عت اهل و اجای قنده **و اول غلبه**  
 حاد قدیم و معاشرین و اترا بی بیننده **اوله حکایت ایدلر**



خواجه نصیر بعد از ده هلاک و دولتند اعتبار عظیم و مرتبت عالی  
 میسر و میشدی ویر که بر کون سوار ایکن لندن تازیانه سه  
 بره دوشدی مغول میرزاده لری و اکابر جیل و سپاه بدن جم غفیر  
 فی الحال آت کردند اینوب تازیانه ایوبیرک خدمتند مبادرت ایدیک  
 بعضی هم رکاب لری جدایدوب بو عت که سزاوار داب بزرگوار  
 خواجه در دایم و قایم اولسون دیوچک نه فائده بو عت طوسی  
 طوسه اولمش اولیدی دیشلر **بش** اگر کربت غنبت و خط سفر  
 و ترک یار و دیاری اختیار اید غریب طریق نالنه سعادیه و اول  
 اعدائی قلع و قمع اینکدر **خواجه نصیر** ایدر بو طریق التی شرط اولمیش  
 مجوز دکلدر **اول** دشمن شریک ذات اولوب اصلاحه امکان  
 اولمیه ایکنی انک ضرر ندن طریق آخویه ممکن اولمیه **اوچنچ** سی  
 تمام معلوم اوله که اگر ظفر دشمنه میسر اولور **اول** بوکه دمنه  
 ارتوق ضرر ایدر **دو** دنجی سی دشمندن قصد شر و دفع خیری  
 مشاهده ایتیش اوله **بش** سی انی قلع و قمع اینکله خلق اچنده  
 غدر و خیانتکه موسوم اولیوب غدری معلوم اوله **آلبشی**  
 دنیا ده و آخونده بو فعلک عاقبت و حمله سی اولمیه **بعض** عاقلر  
 دشمنلر نی شر عاقل و قطعه مستحق دکل ایکن بو طریق ظفر بولوب  
 دشمنه غالب اولدم انتقام الدم دیومسرور اولور **بومعزور**  
 اولمقدسرور اولمق دکلدر **و حقیقت** دشمن غالب

بو مغلوب **اول** مظفر بو منکوب **اول** شد در زیر آدینا تک بقای سی  
 قلیل و عمر کفاسی قریب در **چون** دار آخرته وصول و حصول  
 و عند الله جمیع المصنوع منقضاء بنج حنور حقه قیام و مسؤل اوله  
 خصم مظلوم قوی و مشوبات شهادتی کوزی قار شوشند مجتوی  
 اولدی **ناحق** قاتل عذاب الیمه و اصل اوله دشمن خود بر آنده  
 قتل و عذاب دینوی کوردی کچوردی **آتا** ظالم کند و کند رقیبه سین  
 رقیبه عذاب الیمه قویوب کند و به الی ایله کاسین یاس کچوردی **رباعیه**

دوران بقا چو باد صحرایکست	تنی و خوش ورشت و زیبا ملکست
بنداشت شکر که جفا بر ما کرد	ور کردن او ماند و بر ما ملکست

**حکایت** اولور که حجاج ظالم سعید بن خبیر خمر نرینی رضی الله تعالی  
 عنه که عصر نه افضل تا بعین ایدی قتل ایکن احضار ایدیک با شقی  
 بن کسریو یله سنی نه طریق قتل ایدیه بن دیوچک یا حجاج اختیار  
 سکدر هر نه طریق بود نیاده سن بنی قتل ایدر سر آخونده **سند**  
 اول طریق قتل اولسکد کرک **روایت** ایدر کرک حجاج آسن  
 قتل ایتدکد نصکره اون بش کون حیاته اوکد خوف و رجله خوا  
 بیدار اولوب آه مالی و لابن خبیر ویریدی **حکایت** ایدر کرک مارون  
 الرشید یحیی بن خالد برکی و بر او غنی فضل حبس مؤبد و او علی  
 جعوی قتل ایدوب **برایکی** بیلدن صکره رشید و حمت ایلیمه  
 جسدن اطلاق ایلیمه دیوچکی بعضی ابیات نظم ایدوب سال



ایله دی ارون ابیاتی اویقچی شندی عیجی تک نظم شعرایده بک طبعی  
 قلمش درمی دیوب غضبه کلوب جسده تشدید و کند ویه عظیم  
 تهدید ایله دی بر مقدار زماندن هکزه عیجی جسده متونی اوبو  
 بالینی التنده بر رقه چقدی یرمش که تقدم الخصم والمدعی علیه  
 بالاندر و القاضی موالحی کم العدل لک لایجور و لایحتاج الی البینه  
 یعنی مدعی کندی مدعی علیه اردنجه کلور قاضی اول عادل حاکم در که  
 هرگز جور ایله واصلاننا هده محتاج اولم رقه رشیده ایله تکریر  
 اول کون علی الله و آم بکاید و ب نیچ کون انار خون و الم چهره سنده  
 ظاهر اوکد و دشمنی قتل و قمع ایتک ایتیک اولی اولدر که نینه دشمن  
 ایله اوله ننه کم دیشدر در مار بدست دشمن کوب اگر مار اوکور  
 جسته در جات بولور سین اگر دشمن اولور سه فرزند نجات  
 اولور سین آتانه دوست نه دشمن اولور یله معاشرت انلرک  
 طبقات و مراتبی اختلافی ایله مختلف در اگر عموما خلقه ناصح و  
 واعظ اولدر سه انلرک کلام حسن قبوله تلقی و استماع و عمل  
 نصایح لری ایله مقامات علیه یر ترقی ایلیه آتانه هر که یر ارادت  
 و قبول قولنه مبادرت ایتیه زیر آلیه زهد و صلاح ظاهر ده  
 مترین آتانه خدعه مکر و ریایله باطنده رانر نفس متعین و جالور  
 ننه کم خواجه حافظ شیراز دیند بیت واعظان کین جلوه در بحر او نمیکند  
 چون خلوت میر و ندان کار دیگر میکند نه بلکه میران عقل و شرع

مظهر

وزن ایدوب صحیح الحیار و محکم امتیانه و بر و کامل الحیار حقی کون  
 ذلق صوفی نه سه صافی نفیض باشد ای بسا خرقه که شایسته آتش باشد  
 خوش بود که محک تجربه آید بلیان تالیسه رو شود هر که در او غش باشد  
 و درجه نصیحت و دعوتده اولین صلیحی و تعظیم و رعایت و دعا  
 همکر ندن استمداد ایلیه و او ساط ناس ایله محالیه معاظمه عقل و  
 شرع اقتضایند و کی اوزره معاشرت اید و سفرها و لئام و  
 ارازال نام اولدر دن احتراز و اجتناب تام ایلیه و اگر شتم و سفته  
 مبتلا اولور سه مجازات بالمثل ایتیکدن مجتنب اوله و ادا بر و  
 بالتعوی و اکرام آیه کریمه سیده عمل اید و انی جناب حقندن و اصل  
 بیلوب ثواب اخوی سه مترقت اوله و اهل کبر و خود بسند  
 و کند و بی فصایل و در اقبله سیر کنند اکلیوب راست کلد و کنه نظر  
 حقارتله نگاه اید نکر دن احتراز اید که صحبت میکبر بار کران و معاشرت  
 خود بسند خواش جان در نظم جای پسند دهر رخ با خود  
 خورج صحبت با خود پسندان اگر ضرورت محالسه لرنی اقتضا  
 ایدر سه خضوع و لین جانبین کو شرمیه بلکه الکبر علی میکبر صدقه  
 مستخونی ایله عامل اوله و میکبره خضوع کو شرمیک انک کان خجسته  
 زه و سک نفس بد فرجامی فریه ایتکدر و جواب سالت بنایه  
 حله خلق کر میندن بری سی بوایدی که قوایه تواضع اغتیا به ترفع  
 ایدر د و سیم یر لره رعایت و اکرام ایدوب ادا و امانتدن



اجتناب ایچک کرکه که امانت جابر موجب در و اگر کند و به  
جاری اذایسه مها اکن صبر اید و اخبار ده وارد اولشدر که  
من صبر علی اذی جاره آنره الله علی داره و اگر آم جابر حضورن سلام  
و تحت و خسته لیغنده پرشش و عبادت و غیبتند اهل و عیال  
ما اکن حفظ و حمایت و کند و اتباعنی حرمه اطلاع و سوء  
قصد و منع و جرات ایچکدر و منزله دن بعض جوانی رضا  
یو عمن ابرام و اقدام ایله المیه حکایت اولور که نوشین روان  
مداینده طاق و برای عالی بنیاد ایتشدی جوار تیره بر عجزک  
منزل صغیری و اریدی هر چند بجهاء کران و اغلا الا نمان ایله  
اشترا ایچکه طالب اولد عجز امتناع ایچک و زرینه غالب اولد  
آخرا عجزوی غیر مستوی یلق و زرینه کلدی اول زمانده  
قیصر و مدن بر ایچی کلدی رفعت طاق و ایوان و ساحت سعیت  
و میدانه غایت تعجب و استعجاب ایچک اما ساحت نک تربیع  
نا تمام اولغله تعجیب و تعجب و اول وضع نامهندسی تبدیل و تغییر  
ایچکه حکم ایچک اول محک صاحبی عجز اولوب انک عدم رضا سیر  
و کسری کمال عدالتندن جبر علیه المقدن اباسین خبر ویر یچک  
قاصدنا و دعا ایدوب بدی که شمدی ظاهر اولدی که بوسرای  
ما و طین بوسبیدن معوج و مزوی اولد و غی سرای عدول و دین  
مستقیم و مستوی اولد و غنه دلیل ظاهر اولد دیوا عوجاج

استوی دن افضل و طریقله نامهندس اولتی هزاران مرتبه  
مهندسدن اکمل در کسری به ایچی نک بوکلا مین نقل ایتدی بر عدل  
و دادن افزون و ایچی به نعمت و خلعت همایون و پردے  
و سائلری تخی کوندرمیه اگر دست رس اولرسه کلمه طیبیه ایلد رد  
ایلیه و عتف و زجر ایتیه لرمکرکه ابرام و الحاح بی وجه ایلیه و شکر  
نعمت مناسب بواسات فواد در و اول حکایتی یاد ایلیه که  
بر صاحب نعمت حمیده خاتونی و اریک برکون مکیان سیمین  
کباب ایدوب تناول مخلنده بر سائل و رای بابدن نشی تته دید  
خواجه دگیر اولوب خاتوننه بابی ست و سائلی رد ایتمکله  
ایلدی بوکلا و زرینه زمان کچوب خواجه نکاسباب دولتی راجع  
و مال منالی ضایع اولوب آفر خاتوننه دخی طلاق و یروب  
خاتون بر اهل نعمت دخی تزوج ایدوب برکون ینه بوز و جی دخی  
کباب مکیان ایدوب و رته یه کلد و کی زمانده و رای بابدن  
آواز شئی تته عیان اولور بو خواجه خاتوننه امر ایدر قالدربوکیا  
سائله ویر که ثواب مدقه معلوم در خاتون و غی رعیفه قروب  
سائله ایلدی بک فریاد ایدوب بهیوش زوج کریم قسته کلور زوج  
ایدرای بانو نه کوش ایتدک که کند و کی فراموش ایلدک بانو  
ایدربجه فریاد ایله بهیوش اولیه یی که بوسائل نکین نالان که  
سرملقه بدخان اولوب در بدر در یوزه نان ایلدربنم



زوج اولم در که مال و نعمت الجنده غلطان و شراب طعمانی نرسد  
شکر و مرغ بریان ایدی نصاریف روزگار بی وفا آتی بو  
حاله گرفتار و مبتلا ایلش نظم شقاوت برهنه نشاندش چوسیر  
نه بارش رنما کرده بی بارگیر فغاندش قهنا بر سر از فاقه خاک  
مشعبه صفت کیسه و دست پاک شرخواجه نانی ایدرای بانو و آد  
حیرته کشته و کوردکک خالون تعجب ایتمه که انساکن بشنه مزه کلور  
خوای عمل با سپاس و باد آتش فعل ناحق شناسی من اول سال  
ضعیفم که بو خواجه سنکله تناول مرغ بریان ایدرکن من الم حوج  
و ضرر فقره گریان ایدم چون شئی ته دیدم خواجه شکر نعمتدن  
عاقل و انقلاب و دولتدن داهل اولوب دری بسته و  
و قلبی شکسته ایدی لابد عدل حق آتی نعمتدن غریب و  
صبرم برکاتنده انک نعمت جزیه و خاتون جمیله بین بکاضیب  
ایلدی آتاین بفضل الله شکر حق قامت و بذل و ایشار فقر ایل  
نعمتی ادا مت ایدر من شرب مفلس تو بکیرشد بسا کارم و زبیر  
بسن ضعیف و قوایه معاونت و مظاهره و انکر کار و حامدن کلن  
تغلبه مصابرت ایتمه نکاجوی جریل و میزان حسنا تنده تقبل  
اولسه کرک و آمل جواد حق و فیاض مطلق که افاضه خیرات  
امور آندن دائم الصدور درهماکن تشبه ایدوب کندون  
خیرات صدورینه ساعی و میزان ظهورینه داعی اوله اگر چه

فیض حق ملاحظه اغراض و مطالبه اغراض دن منزه و انسان بل جمیع  
چو آن افعال اختیاریه سی عرضدن خالی و فی الجمله مطالبه عوضدن  
عاری و اولمق محالدر نه کم کتب حکمت و مبیت و معین اولمشدر  
اگر دینور سه که کاهی بلخ ز ندیق صبی صغیر به غریق یا ناره جوق  
کورس انجا و تخلیص ایدر با آنکه نه نواب آفت نه عوض دینی ملاحظه  
ایتمشد جواب پرویز که اقل مایکون کند ویه مجانست سببی ایلیمیک  
غدا به گرفتار اولد و غندن رقت قلب شد اول رقتی دفع ایتمک  
ستره پس انسان عوضدن خالی اوله فرکن جهد ایلیمیک که عوض دینور  
اولیمیک که فانی در بلکه خالصا لوجه الله تلک او که که انک فوائد  
جاودانی در و هر که بوصفتمه موصوف اوله محل خلافت الهی اولمغه لا  
و عنایت بی غایت محسن علی الاطلاق ساحة احوالنه لاقی اوله  
و الله تلک الموفق لکل خیر و کمال خاتمه کتاب و فذکله خطاب  
بعض نصایح و مواعظ ذکر کرده در که حکمای کبار و مشایخ اوله  
الابصار دن منقول در و بر آتی نقل و ترجمه دن غیری تغیر و تصرف  
ایتمک خواجه نصیر خلاق ناصری کتابنی و صایای فلاطونله ختم و  
فصل دوانی اخلاق جلالی ده اکا و صایا ارسطاطلیسی ضم اید و ابرار  
ایتمش و بوفیر اندر بعض مشایخ طریقت و صایا سنی الحاق ایدوب  
بو کتاب عبرت نقابک اتمام کاسه رقیق مسکلی الختام ایدم  
و صایای فلاطون الهی اوله معبود کی بل و حقنی حفظ ایل



و بهرست شستنی تعلیم و تعلمه قصر ایلد. و اهل علی کثره علمه امتحان ایلد  
بلکه شرف و وفادار و اجتنابی نیجه در انکله اختیار ایلد. **حق** جل و علا و  
اول نشئه طلب ایلد که انک منفعته زوآل ایرشور. بلکه باقیات  
صالحات طلب ایلد. **همیشه** آگاه اول شرو و کاسبانی چو قدر لائق  
اولین نشئه آرزواید و بستم. و تحقیق بلکه بنده به حکم انتقام  
غضب طریقتدن دکلد. بلکه تأویب و تهنیت طریقتندر. و  
همگی حیات شایسته ایتکه خیر ایلد. بلکه حیات شایسته موت با  
ضم اولمعه تمت اید. و حیات شایسته ولایت انی بیل که سبب کالات  
و فضائل اولد. و موت باسته ولایت انی اکله که سبب نفیاح ابواب  
خیرات اولد. خواب و راحت میل ایلد. نفیحه اوج نشئه ده محاسبه  
بیتیمجه. **اول** فکر ایلد که سندن اول کون خطا صادر اولدی. **ایکینجی**  
نائل اید. سین سندن اول کون خیر ایدن نه صادر اولد. **اوجینجی**  
بیلد سین که سندن اول کون هیچ عمل خیر ممکن ایکن تقصیر سببی ایلد فوت  
ولیدی. بونی فکر ایلد که حیاتدن اول نه ایدک موتدن صکره نه اولسکه  
کرک **هیچ** کسئه اینجتمه که احوال عالم تغیر و زوآل اوزره در **نخست**  
اول کسئه در که عاقبت نذر کردن غافل اولوب نلندن فراغت  
ایتیمه. **سرمایه** کی کند و نلندن خارج نشئه لردن ایلد مستحق  
امکان اولیجی ایصال خیر ایلد. انلرک سوائله موقوف ایتد. حکامدن  
عدایله اول کسئه که دنیا نل نذر لیه و مصیبتلر بلیه نلکین اولد

نهیست موتی نذر ایلد. و بکچلردن عبرت ال. **اول** که خستنی آند  
بیل که فائده ستر سوزی چوق سولیشوب صور مد فکرندن خبر  
ویره. و معلومک اولسون که برکسئه آخره شر قصد ایلد. اول  
شری اولانکند و به قبول ایتیش اولور. **برآموی** نیجه فکر ایلد آندن  
دلکه کتور آندن صکره فعله چقر. هرکس به محبت و نیکی آه اول  
خستنه شیر کلچ اولمه که غضبه معاد اولور سین. بوکوسکا محتاج  
اولدک حاجتین یارینه صلحه **بیت** یارینه صلحه فقیر کارین  
نه بیلور سین نیجه اولد یارین **نذر** گرفتار لره معین اول کر فعل  
قیج و خود بدنه گرفتار اولمش اولد. **ایکی** خصمک سوزین تام اکلیدن اراکه  
حکومت ایتیمه. **انجی** قولله حکیم اولمعه قانع اولد. همت ایلد که فعل ایلد  
ذخی حکیم اولد سین. **زیر** حکمت قول بوجها نده قلور. **سنگ** ایلد اول  
جهان بیلد کیدک حکمت فعل در. و آنده بیلد بدقله حق اودر. **اگر**  
سعادت اجلچون رحمت چک سین رحمت کیدر سعادت قلور. **اگر**  
لذت اجلچون کناه شلیک سین لذت کیدر کناه قلور. **از** فعلی بوک که کور  
اشله اول کونی یاد ایلد که سکا چاغسه لر آواز و نطقدن محروم اولون  
نه سولیمه که ونه اشکمه ونه یاد ایتکه قدر کت اولور. **و یقین** بیل که بیره  
متوجه سین که نه بلد گل. **شمدی** بونده کسئه نخته که یارین  
انده سندن کیسسه اینجیمه. و بیره وار سک کرک که آنده. خداوند  
ونده. **یک** سان اولسه کرک. **بس** شمدی تکبر ایلد. **دائما** اسباب



سفر که مهیا اید نه بلیوسین نه وقت رحلت ایدرسین و معلوم که  
اولسون که حق تعالی نکاح نکرده حکمت که عطیه یوقدر اید اید نه  
مکافات کمال اید ندن عفو اید و ذکر و فهم اید و حفظ اید و هر وقت  
کار کی بیل و حاکمی اید و اول جهان عمل ندن نه دکلوا اولوا اولوا  
تکامل اید و حسنه سینه و وسیله اید و سرور زائل و فانی چون فعل  
اولی و فضلی ترک اید که سرور دائمی ترک اید و سرورین حکمت تحت  
اید و حکما نک سوزین اصناف است و موی نفیست ترک اید و آداب  
متحسنة دن امتناع اید و هیچ ادره وقت ندن اول شروع اید چون  
بر نسنه پیشغول اوله سین فهم و بصیرت اید مشغول اول غنایه  
مغور اوله مصاییدن شکسته لقی و خوار لقی و برده و دوستک شویله  
معامله اید که قاضی به محتاج اولیه سین و دشمنه شویله معامله اید که قاضی به  
وار کوز سن غالب اوله سین که نه به سفاحت اید و هر کس نه به  
تواضع اید و متواضع اولندری تحقیر اید بر قضیه که سندن صادر  
اوله معذور طوبه سین و اخو مکدن صادر اوله ملامت اید بطالبه  
اوله و تحفه اعتماد اید و فعل خیر دن پشیمان اوله که نه ایمانی صله  
و جدال اید بی اوله همیشه سیرت عدله مآثرم و اکتساب خیراته  
مداوم اول و صایای مقام اول **ارسطاطالیس** حکیم فاضل  
دوانی ایدر سترالاسرار کتبک مترجمی که مأمون خلیفه نک امیرله یونانی  
عربی به نقل اثیشدی صدر ترجمه سنده شویله و برکه ارسطاطالیس

۱۳۳۶  
حکیم که اسکندر ک وزیر و تعلیم حکمه استاد و پیری ایدی  
اسکندر فتح اقایم چون سفر و خضت اید و ارسطاطالیس ضعف  
بنیت و استیلا ی شیخوخت و سبب اید بلیه کیدمش قلمش اید  
اسکندر دیار عجم متولی او یحیی ابنای ملوک و امیر زاد و لر دن اصحاب  
عقل و فراست و ارباب بخت و شیعت که سنده لر جو غید  
اسکندر اندیش ایدی که بونلری بقای ایدر شهید که ارکان سکه  
انکرون ظل پذیر اوله و اگر جمله سین اهلک ایدر سه فوز عدالدن  
دور و ظلام ظلمه جای گیر اوله و پس ستادی ارسطاطالیس حکیم برکتوب  
یزدی مطاوی سنده شوق و تحسنة مشغول و محامی سی التماس ملاقات  
و استدعای قدومه مقرون و انشای مکتوبن نویمش که وقوع امور  
باید و سنج حوادث مشکله لره رای اشراف آرای حکیم کامل اولیجه  
بر جابنه مستر اید که مصیر ممکن و کل پس نظم اسباب ملاقاته عنایت  
بیور یله حکیم کامل جو ابدنه یزدی که فرزند بلیل سلطان بلیل  
خضر نه معلوم اوله که ملازمت خدمت دن تکلف قلعه رغبت  
و کثرت ملاقات داعیه سندن دکلدر بلکه ضعف پیری و قلعه قوتند  
چون اجتماعی سمت امتناع اوزرینه در بور سانه دوستوری بیان  
اندم که خونیات اموره انکله عامل و هم صحبت دن مستغنی اوله سندر  
اما اکابر عجم و امانل ایران خصوصنده بیور دکلور اگر انکله  
جمله اهلک او قلعه قادر ایک آب و هوای ایران زمین خود تغییر انکله



قادر و کلین **پس** بونلرک آمانالی نینه ظاهر اولسه کرک **پس** چهد  
 ایله که بونلری **احسان** بده ایده سین بلکه احسانی ایله ایله که قدیمی  
 بنده لر کدن رتبه عبودیتکه رتبه لری ایله دخی افکنده اوله **پس**  
 بنده حلقه بکوش از توانی برود | لطف کن لطف که بیکانه شود حلقه بکوش  
 بوندن صکره دیدی که پادشاه لردت قسم در **پس** سی اولدر که کذویه  
 و غیره یه سخی اوله **ایک** سخی سی اولدر که کذویه سخی و رعیت بخیل اوله **پس**  
 اولدر که کذویه بخیل رعیت سخی اوله **در** سخی سی اولدر که هم کذویه هم رعیت  
 بخیل اوله **قسم** اول اتفاقا مقبول و محمود **قسم** ثالث و رابع اتفاقا  
 مذموم و مردود **در** قسم ثانی مختلف فیه در **حکماء** چند قنده محمود  
 حکما قس قنده مذموم در **سنا** و تسمی اولن محتاجه قدر حاجتی ایصال  
 ابده سین **و** بومرتبه دن تجاوز اید بک اوطافه بایل **و** اعتدال  
 زائل اولور **و** هر پادشاه که دایره قدرتدن زیاده بخش ایلمیه  
 البته سبب و ملک اولور **ای** اسکندر کسانچه دفعه دیوب طورین  
 که سنا و کرم و بقای ملکه اصل کسندک نالنه طمع ایتیمکدر **و** جمله مروت  
 و سخی اولدر که ظلم و ستمی جائز کور میه سین **و** خلعت عبوب مخفیهندن  
 تفتیش ایتیمیه سین **و** فضل و احسانک **تاجی** اولدر که ابولری رعایت  
 ابدوب حلقه کشاده **رو** اوله سین **و** خلعت سلامین **لوی** بختیر بیک  
 جوابن ویره سین **و** جاهلدر و ک خطاسین عفو ایده سین **ای**  
 اسکندر عقل مدار بدیرات **و** اینیه کمالات **و** نهایص **در** و جمله

فضائلک اصلی محبت نام نیک **در** **و** سلطنتدن مقصود استیغای  
 لذات **و** تحصیل شهوات و کلدر بلکه بقای نام نیک و خلود و کبریا  
 هر پادشاه دنی که کند و هواسنه تابع و ناموس آلهی تحفیف و امانت  
 ایلمیه البته صاحب ناموس فی اهلاک یلر **ای** اسکندر پادشاه کرکدر که  
 بلند سمت و صاحب **ای** و فصاحت زبان **و** انتشار صیت ایله جهان  
 آرای اوله **و** سوزی از سویلمیه **و** ارا ذله معاشرت ایلمیه **و** چون  
 سریندن حقیقه سلطنتی لائق زینتی استعمال ایده **شویه** که غیر لرون  
 ممتاز اوله **و** بلا و بعیده دن کلن بجاره رعایت و احسان ایلمیه که  
 حسن صیت و کبر جمیلی طراف مملکت منتشر و تجار و زوار هر جانبدن  
 ولایتنه عازم اولوب ملکتنی معمور اوله **و** اندره خوشی ساحه ایتیمکله  
 کلی نام حاصل اولور **و** پادشاه ضحک و خنده چوق ایلمیه که هم زوآل و قار  
 و حشمته سبب **و** هم پیرک نیز کلوب حواری غیری از لغه سبب اولور  
**ای** اسکندر شهوت ارمینه اسیر اوله که آنده قوت و غلبه خرنیک خاصه  
 و نه خرا اوله که لاشه که حیوانات خیسنه آنده مشارک بلکه غالب و راجح اوله  
**و** افراطی مضعف بدن **و** موجب نقصان عمر **و** مورث تخلق خلق  
 اوله **و** ضعف و مسکین احوالندن **غال** اوله **و** اندرک تفقه امور سین  
**و** واجب بیل که موجب رضای خلق **و** مقتضی جلب قلوب خلایق در غلات  
**و** جنوبی وقت زحاده و خیره قیل وقت غلاده **و** قوآ و محتاجه مدد  
 اوله **شویه** اول که اهل فساد سندن **خائف** اهل صلاح امین اوله **لر**



بانی سکندر سکا نیچه کردیدم وینه دیرم قان دو کلمه دیر اوله که  
جیوانات ابله کی خالقنه مخصوصه و حقیقت حال علام الغیوب دن  
غیری به معلوم دکلدر **بش** محتمل که تهمت اولن شخص بری اوله یا عذر  
صحیح وار اوله آنیک قتلنه اقدام ایش اوله که پس بوندن صوب نه  
جریمه اولور **و** هر مس اکبر دن بکا واصل اولدی که چون بر مخلوق بر غلظت  
قتلنه سبب اوله **ملا** که آسمان حضرت باری یه زاری پدیر که بارت  
فلان قولک بر قولک دخی امانه ایتکه سکا نشبه ایلدی **اگر** او قتل قصاص  
اولمش حق جل و علا بیور ور که آنی قصاص چون اهلاک ایلیم **اگر** ظلمه  
قتل اولندی بیور ور که عزت و جلال حق چون بن آنیک قان مباح  
ایتم **پس** ملا که تسبیح و استغفار به شلیوب اول قانکه بد دعا ایلر تا  
قصص اولنجه واکا غایت نافع و احسن اولدر که قصص اوله **اگر** کندوسی  
اولور **حق** جل و علا که غضبه نشان و دلیل در که آفریده عذاب  
دید و عتاب شدید **اگر** قار اولسه کرک **نقض** عهد و اصلا  
دلو که یمن کتورمه کتور ورک آندن دو نوب حاش اوله که  
نیچه یونان پادشاه یونیک یمن کذب و نقض عهد ایتکه ملکر  
فساده وارک **بر** نه که فوت اولمش اوله اکا تا سفایدی اوله که  
ما قصص عادی در **وا** اهل ملک که تحصیل علوم و معارفه ادر ایل **و** هر  
کس که بر علمه فائق اولمش اوله آنی تربیت و رعایت که مخصوص ایله که  
قلوبه محبتک ممکن اولوب ملک که رونق دنا و ذکر جمیلک طرفه

۳۳۸  
منتشر اوله **و** یونانیندر ملک و لطنتی بونکله ثابت و راسخ اولمش در که  
اهل مملکت تحصیل علومه ادر ایدر کرید **حتی** ایکار و پسر با بالری بینده  
فرایض و آداب نوامیس و جمل اصول طب و نجوم تعلم ایدر کرید **معتدک**  
اولد و غی کس نه الذن نسبه ییمه **و** کند و کی غی فطه دن غافل اوله  
و اول قصه اونمه که پادشاه هند بر جاریه حالت صنودن زهریسه  
پرورش ایدوب افق طبیعتنده ایتد کد نصکره سکا هدیه کوندرد و غرضی  
سینه اهلاک ایدی **بن** فراستکه مطلع اولوب سکا بنیه ایلیم **ای** اسکندر  
بر و بیله حکم ایلیم **و** اود که متعارض اولتی ترجیح ایدوب اقواسی ایل حکم  
ایلیم **ای** اسکندر عدل صفات الهی دن بر صفتدر و آسمان و  
زمین عدل قائم **و** انبیاء علیهم السلام عدل مبعوث اولمش در  
و عدل صورت عقل در **و** عدله مالک قلوب و رفاق اولق اولور  
اهل بنددیر که عدل سلطان حص زماندن یکدر  
و سلطان عادل مطر و ابلدن انفدر **بر** حجب اوزره  
سیرانی خطله زیر مشکره **ملک** عدل ایلکی برادر در که بری بریندن  
متغی و کلدر در **بجده** ویش که اسباب نظام عالمک بری برینه  
ارتباطی برد آثره **و** وضع ایلیم که اول اسبابک توان  
و ثابکی محوس و مشاهد اول **و** بو کتا بک  
زیده سی و مطالبک خلاصه سه بود آیره در **اگر** بود آثر دن غیری  
نسنه کوند رسم کافی و واقعی ایدر **و** الله تعالی اعلم و احکم







حق باطل و علایکها نگرسی و کل مکان نگرسی در . و قوم اهل الله . هم تقوم  
لا یشتی بهم طیب هم در . و کلام برین نقل و فی انکار لیه مجالس و  
معدود اوله بعید و کلدر . المرء من اجبت حدیث صحیح در . و آثار  
اولیا یله بترک عادت اهل دین در . و سنت کامیل در .

بوی شکر در که . ای او غل سکا و صیت ایدرین هر حاله علم و ادب  
و تقوی ایلله . و او زر که لازم اولسون که آنار سلفی تتبع ایدو  
سنت و جماعت ملازم اوله سین . و حق و حدیث تعلم ایدو  
جاهل صوفی لردن اولیه سین . نازی دأنا جاعتکه قل . اما امام  
و مؤذن اوله . و هرگز شهرت استمه که شهرت آفتدر . و منصبه  
مقتدا اوله . و دایم کم نام اول . و جتلموده و سجملموده ادکی نریمه  
و قاضی لر حکم سنه حاضر اوله . و مکنه یه کفیل اوله . و وصایا  
خلق قرشمه . و ملوک و ابنای ملوکله صحبت ایلله . و طاعتا بنا ایتمه  
و خانقا هده ساکن اوله . و چوق سماع ایلله که چوق سماع قلبه نفاق  
کتر و بقلبی ملتفت ایلدر . و سماعی انکار ایلله که سماعک اهل و اصحاب  
چوق واردور . از سوبله ازینی از اوی . خلقدن ارسلاندن  
تجر کبی قج . خلوت ملازم اولی . ساده رولردن عورتلردن اهل  
بدعتلردن برهیز ایلله . و عوالمه و اغنیایله صحبت ایلله **بیت**

دو کاند اغنیای روزگار | ای بسا مردگان صحبت مدار

حکال بی و شبهه لردن برهیز ایلله . و قادر اولدجه اولنه که طاب

دنیا اولور سین . و دنیا طلبنده . دنی ضایع ایدرین . چوق کل  
که تحقیقه موت قلب و پرور . و کرکدر که هر کسی شفقت یقه سین  
و اما ننگه نظر ایتیه سین . ظاهر کی زینت ایلله که ظاهر زینتی باطن  
خواب و لمقدن اولور . خلقه مجادل ایتمه . و مکنه دن نشسته  
و مکنه یه خدمت بیورمه . و مشایخه آل و تن و جانکه خدمت ایلله  
و انلرک افعاله انکار ایلله که مشایخه انکار ایدجی کسه هرگز فلاح و نجات  
یوزین کورفر . و دنیا یه مغرور اوله که قلبک دأنا خیر و بذکر عیان  
و کوزرک کریان . و عملک خالص و دعاک تضرع ایلله . و لباسک کهنه و  
رفیقک درویشک . و سرایک فقر . و منزک مسجد و مونسک حی سبانه  
و تعالی اوله . انتی کلامه قدس الله تعالی بستره الوتر . نرفنا  
الله تعالی ببرکاتها . و بسرنا العمل بما فیها . انه بر رحیم . توأب کریم

**ذیل خاتمه الحوائس**

و صیت المولی الامین . سلطان العرفاء برهان العاشقین . مولا  
جلال الله والدين . محمد البلیغی ثم القنوی المشهور بین الاولیاء  
اکبار . بمولانا خداوند کار . قدس الله تعالی بستره الذموسر  
الاسرار . و بهی هذه اوصیکم بقوی الله فی السر و العلانیه  
و بقله الطعام . و قلله المنام . و قلله الکلام . و بجز المعاصی  
والانام . و مواظبه الصیام . و دوام القیام . و ترک الشهوات  
علی الدوام . و احتمال الجفاء من جمیع الانام . و ترک مجالس الفناء



والعوام • ومصاحبه الصالحين الكرام • وان خير الناس  
من ينفع الناس • وخير الكلام ما قل ودل **نظم فارسي**

سر زهوا تا فتن از سر و پست | ترك مواقيت بغيرت

والحمد لله تعالى وحده • والصلوة على من لا نبى بعده

حقی زمان ایدی که شاخ خامه تحریک بنیان ایله بوستان تقریر و  
بیانده ثمرا فشانندی • وقت اولدی مقلده فراغنده استراحت  
اتمامه واصل • ونیمه عهد ایدی که تیغ زبان معرکه ابلاغ و تبیانده  
لامع و رخشانندی • زمان کلدی که نیام دمانده نیام اختتام اکا  
حاصل اوله • و تقصیرات و زلاتی که قصور قله بضاعه • و فتور  
و کثرة اضاعه • موزون صادر اولشدر • عوفای ناظرین • و جلسا  
حاضرین • خدمتگروان دامن عفو یله مستور اولوب • و دیده  
طغنه منظور • اولمق رجا ایدر روز • و سلسله کلامی حمد و ثناء  
ملک عظام • و صلاوة و سلام • خواجه یوم القیام • و آل و اصحاب  
کرام • و دعای دولت پادشاه سلام • ایله اختتام و اتمام • ایدر  
و سواد دن بیاضه • نقل و انتهاض • اول ساعت اولدی که رانعه  
نهار جمعه خامس عشرین صفر سنه ثلث و سبعین و تسعمایه ایدر  
و الله تعالی نعم المتعان • علیه السلام  
انه مفضل حنان • منان



اسمہ شریف

محلہ لالہ شریف اور زہ  
نومبر ۱۹۰۰ء



نومبر ۱۹۰۰ء اور شریف  
دیر بعد بعد الحباب بور  
ایک سکہ شریف شریف  
سکہ ایک نور احمد  
سکہ دو نور احمد  
ایک نور احمد  
۲۵۷۰  
۱۲۰۰  
۱۲۰۰